

تفسير الحمد

Ketabton.com
جزء - (25 - 26)

امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

(2023 م) - (1402 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

فهرست مضامین

سوره ها جزء بیست و پنج (25) و بیست و شش (26)

تفسیر احمد

شامل سوره های

الشوری، الزخرف، الدخان، الجاثیه، الاحقاف،
محمد، الفتح، الحجرات، ق، الذاریات.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	الشوری	وجه تسمیه	
1		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره شوری	
2		ارتباط سوره شوری با سوره فصلت	
3		نامگذاری سوره	
4		موضوعات مطرح در سوره شوری	
5		در آیات (1 الی 12) وحی الهی و انذار، «أم القری» به بحث گرفته میشود .	
6		راه ارتباطی الله متعال با پیامبران و فرستادگانش	
7		وحی چیست؟	
8		مقام های وحی الله متعال به فرستادگانش	
9		رؤیای پیامبران	
10		مقام سوم: رساندن وحی و پیام توسط فرشته	
11		شیوه و ترتیب فرود آمدن فرشته نزد پیامبر (ص)	
12		بشارت های وحی	
13		تأثیر فرشته ای وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم	
14		در آیات (13 الی 19) در باره اینکه ؛ دین آسمانی از آدم تا خاتم در اصول یکی است، دعوت به سوی دین و پایداری در آن، مردود شمردن دلیل ستیزه گران.	
15		اصطلاحات شریعت و شریعت	
16		در آیات (20 الی 26) به پیامبر ص دستور می فرماید که به قومش بگوید: من در برابر دعوتم - جز نزدیکی و قرب و عشق الهی - هیچ و مکافاتی را طلب نمی کنم .	
17		در آیات (27 الی 36) یاد آور می شود که روزی آنان را بنا به حکمت خود و مصلحت حال و وضع و ظرفیت آنان - جز به اندازه ی معین	

	نخواهد داد، چون وفور ثروت موجب نافرمانی و گمراهی انسان است؛ مگر شماری اندک.		
18	در آیات (37 الی 43) در باره صفات مؤمنان راستین بحث بعمل می آورد .		
19	خشم و عصبانیت		
20	پیشگیری و معالجه عصبانیت		
21	سایر راه های کنترل خشم و جلوگیری از عصبانی شدن		
22	تغییر حالت و موقعیت		
23	رابطه خشم و غضب با صحت و سلامتی انسان		
24	شوری در اسلام		
25	شوری در اصطلاح شرعی		
26	حکم شوری		
27	فیصله شوری معلّم است یا ملزم؟		
28	موضوعاتی که در آن شوری صورت میگرد		
29	کیفیت و چگونگی شوری		
30	اهل شوری چه کسانیاند؟		
31	عفو و گذشت		
32	در آیات (47 - 53) در باره انواع وحی آسمانی و کلام قدیم الهی بحث بعمل آمده .		
33	حقیقت وحی		
	وجه تسمیه	الزخرف	
1	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورة زخرف		
2	ارتباط سورة زخرف با سورة قبلی		
3	عمده ترین مطالب این سوره		
4	در آیات (1 الی 8) موضوع آیات الله هدیه ای نفیس برای انسان است، و هکذا درباره مشرکان قریش و مجازات شان، بحث آمده است .		
5	لمس قرآن کریم بدون وضوء		
6	لمس قرآن که در غلاف باشد		
7	استدلال علمای که به عدم لمس قایلند		
8	در آیات (9 الی 25) در باره نعمتهای الله، انواع دروغ پردازیها و نظریات باطل مشرکان و رد آنها،		
9	استفاده از طلا و نقره برای مرد		
10	تقلید چیست؟		
11	معنی اصطلاحی تقلید		

12	فواید حاصله از این تعریف
13	تقلید از مذاهب اربعه
14	دیدگاه ائمه اربعه در باب تقلید از آن ها
15	اقوال امام ابو حنیفه (رح) و شاگردش ابو یوسف
16	اقوال امام مالک (رح)
17	اقوال امام شافعی (رح) و امام نووی (رح)
18	اقوال امام احمد حنبل (رح):
19	حکم خروج از مذاهب اربعه
20	در آیات (26 الی 35) در باره مردود بودن تقلید از نیاکان مشرک، بی مقدار بودن دنیا، بحث بعمل آمده .
21	روش برخورد مخالفین با پیامبر اسلام
22	عمده ترین این تهمت ها عبارت بودند از:
23	- کاهن است
24	- ساحر (جادوگر) است
25	- مسحور است
26	در مورد رد تهمت: کذاب (درغگو)
27	مفتری (افترارگر) است
28	اتهام شاعر بودن بر رسول الله (ص)
29	اتهام اضعاف و احلام
30	چرا قرآن بر ثروتمندان نازل نشد
31	چرا پیامبر را از جمله بشر فرستاد!
32	مشرکین کفار روش اجداد خود رامقدس میشمردند
33	چرا نبوت در قبیله ما نباشد؟!
34	چرا معجزه ای مانند معجزه موسی ندارد؟!
35	چرا فرشته ای همراه پیامبر همراه نیست؟!
36	طرح درخواست نامعقول
37	درخواست تبدیلی قرآن
38	درخواست های جاهلانه
39	فضیلت و برتری
40	در آیات (36 الی 45) درباره رویگردانی از یاد الله ، و پایداری پیامبر ص بر سر دعوت خویش .
41	کار، روش و سیاست گمراهانه ای شیطان
42	اینک در آیات (46 الی 56) موضوعات از جمله قصه و داستان موسی ع و فرعون را که مایه ی پند و اندرز میباشد .

43	در آیات (57 الی 66) درباره قصه ی عیسی ع که مایه پند و اندرز است، بحث بعمل آمده است .
44	در آیات (67 الی 80) گوشه ای از احوال روز قیامت ، به بحث گرفته شده است .
45	در آیات (81 الی 89) موضوع الله سبحان وتعالی نه فرزند دارد و نه شریک ،
	وجه تسمیه الدخان
1	هدف کلی سورة دخان
2	تعداد آیات، کلمات وحروف سورة الدخان
3	ارتباط سورة دخان با سورة قبلی
4	محتوای سورة
5	تلاوت سورة دخان در شب جمعه
6	در آیات (1 الی 9) در باره نزول قرآن کریم در شب مبارک قدر، بحث بعمل آمده است .
7	«لَوْحٌ مَّخْفُوظٌ»
8	«بیت العزة»
9	نزول همه کتب آسمانی در رمضان
10	مسئله ای نزول قرآن بصورت تدریجی
11	چرا در شب قدر و نه در روز قدر؟
12	در آیات (10 الی 16) در باره مشرکان و عذاب دردآور، که عاید حالشان میگردد ، بحث بعمل آمده است .
13	منظور از دود چیست؟
14	نظریات مفسرین در مورد این دود
15	احادیث وارد شده در مورد دود
16	در آیات (17 الی 33) نیز بیان می یابددکه : بسیاری از پیشینیان در ایمان نیاوردن به پیامبران خود، هم چون این مشرکان بودند.
17	یهودیان چه کسانی هستند؟
18	اما بنی اسرائیل چه کسانی هستند؟
19	خروج موسی علیه السلام باقوم بنی اسرائیل از مصر
20	بیشترین پیامبران در بنی اسرائیل آمده آند
21	در آیات (35 الی 50) به بیداری مردم قریش پرداخته و برای شان بیان میدارد که مبادا به سرنوشت فرعون وفرعونیان دچار نشوند و بدانند

	که روز قیامت آمدنی است و خوراک بدکاران ثمره ی تلخ درخت زقوم و آب جوشان دوزخ و خونابه ی دوزخیان خواهد بود.		
22	در آیات (51 الی 59) موضوع پرهیزگاران در روز قیامت ، به بحث گرفته میشود .		
23	روشنایی در بهشت		
24	اما مهر حوران بهشتی		
25	میوه های بهشتی		
26	جاودانگی جنت و جنتیان		
27	زبان قرآن		
28	اعجاز قرآن		
	وجه تسمیه: یانامگذاری سوره	الجائیه	
1	تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره		
2	ارتباط سوره الجائیه با سوره قبلی		
3	محتوای سوره		
4	در آیات (1 الی 6) در باره آیات الهی در هستی، واثبات وحدانیت الله سبحانه وتعالی، مورد بحث قرار داده میشود.		
5	نشانه های عظمت او در آسمان و زمین		
6	در آیات (7 الی 11) وای بر دروغ پردازان ، بحث بعمل می آورد .		
7	قرآن کتاب هدایت است		
8	در آیات (12 الی 20) درباره نعمت های بزرگ الله بر بندگان، نعمت دین و قانون راستین .		
9	ایمان به کتاب های آسمانی		
10	حقیقت ایمان به کتب آسمانی		
11	ضرورت انسان به کتاب		
12	چگونگی ایمان به کتب آسمانی		
13	ایمان به پیامبران علیهم السلام		
14	حقیقت نبوت چیست؟		
15	حکمت فرستادن پیامبران علیهم السلام		
16	مسئولیت انبیاء		
17	اسلام دین همه انبیاء است		
18	شریعت و صلاحیتش برای هر زمان و مکانی		
19	تعریف قرآن		

20	اولین و بزرگ ترین معجزه‌ای قرآن مجید دین اسلام است
21	در آیات (21 الی 29) موضوعاتی از قبیلی ؛ فرق میان نیکوکاران و بدکاران در حیات و ممات، مادی گرایان منکر زنده شدن، و موضوع ؛ بیم و هراس قیامت؛ به بحث گرفته میشود .
22	هدایت، با هوا و هوس سازگار نیست
23	سنگپرستی در اعراب قبل از اسلام
24	جهان قبل از اسلام
25	سختی‌های روز رستاخیز
26	در آیات (30 الی 37) در مورد مکافات نیکان و مجازات بدان، بحث بعمل آمده است .
27	ایمان داشتن به قیامت
28	قیامت نزدیک است
29	ایمان به الله تعالی چگونه تحقق می یابد
	وجه تسمیه الأحقاف
1	تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره
2	ارتباط این سوره با سوره قبلی
3	محتوای سوره احقاف
4	اعجاز قرآن کریم
5	حروف مقطعات
6	در آیات (1 الی 6) درباره اثبات ذات الله و نفی خدایان دروغین ،مورد بحث قرار میگیرد
7	در آیات (7 الی 14) موضوعاتی در باره شبهاتی در مورد پیامبری و قرآن، به بحث گرفته میشود .
8	شیوه برخورد کفار در مقابله با آیات قرآنی
9	پیامبر علم غیب ندارد
10	در آیات (15 الی 20) درباره نیکی با پدر و مادر، فرزند خوب، فرزند نافرمان، و موضوع انکار قیامت ، بحث بعمل آمده است .
11	نیکی به والدین
12	قبولی اعمال دارای مراتبی است
13	در آیات (21 الی 28) داستان وقصه حضرت هود علیه السلام و قوم او عادیان مورد بحث قرار داده میشود.

14	در آیات (29 الی 35) در باره ایمان جن به قرآن، موضوع دلایل زنده شدن، و دستور به صبر و شکیبایی ،
15	لجاجت کفار و مشرکین در برابر پیامبران
16	صبر انبیاء علیهم السلام
17	پیامبران «أُولُوا الْعَزْمِ» صاحب شریعت
18	پیامبران «أُولُوا الْعَزْمِ» عبارتند از
	وجه تسمیه مُحَمَّد
1	تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف
2	نام مُحَمَّد صلی الله علیه و سلم در قرآن کریم
3	ارتباط سوره محمد با سوره قبلی
4	فضیلت سوره محمد
5	محتوای سوره
6	در آیات (1 الی 3) درباره احوال کافران و مؤمنان بحث بعمل آمده است .
7	در آیات (4 الی 9) درباره حکم جهاد ، و موضوعاتی در باره ، اسیر و گشته در قرآن کریم ؛ بحث بعمل آمده است.
8	فلسفه جهاد در اسلام
7	جهاد بعد از هجرت فرض کفایی است در هر سال
8	جهاد چه وقت فرض عین می شود
9	حکم قرآن عظیم الشأن در باره اسراء جنگی غیر مسلمان
10	در آیات (10 الی 15) یکبار دیگر بندگان را به توجه و تأمل در آثار پیشینیان بدکردار و نافرمان ، و احوال مؤمنان و چگونگی بهشت واد می دارد،
11	هلاکت قوم ثمود
12	هلاکت قوم عاد به باد «ریح العقیم»
13	باد «ریح العقیم»
14	نزول عذاب الهی
15	در آیات (16 الی 23) در باره حال و وضعیت منافقان که از جمله کافران اند و حال و وضعیت مهتدون (راه یافتگان) بحث بعمل می آورد .
16	به زبان آوردن گناهان در هنگام توبه
	در آیات (24 الی 35) در مورد حال منافقان هنگام جان دادن و فلسفه ی جهاد، مورد بحث قرار گرفته .

17	فعالیت های شرّیرانه شیطان در قرآن	
	راه مقابله و مبارزه با شیطان	
18	در آیات (36 الی 38) مسلمانان را به جهاد با جان و مال و انفاق در راه الله و خوار و بی مقدار شمردن دنیا و عشق به ایمان و تقوا تشویق و ترغیب می کند.	
	وجه تسمیه	الفتح
1	شان نزول سوره فتح	
2	فضیلت سوره فتح	
3	تعداد آیات، کلمات و حروف	
4	واقعۀ حدیبیه	
5	ارتباط سوره فتح با سوره محمد	
6	معانی نام سوره	
7	دورنمای کلی سوره	
8	هدف کلی سوره	
9	خصوصیات های استثنایی این سوره	
10	محتوای سوره فتح	
11	صلح حدیبیه یا فتح مُبین	
12	امتیازات صلح حدیبیه	
13	در آیات (1 الی 7) در باره فضایل صلح حدیبیه و آثار آن در مردان و زنان مؤمن و منافقان و مشرکان ،	
14	در آیات (8 الی 11) در باره پیامبر گرامی، برگزیدن او و بیعت یاران بزرگوارش در حدیبیه، به بحث گرفته است .	
15	فرق بین «کبیر» و «عظیم»	
16	در آیات (11 الی 17) یکبار دیگر صورت حال عربهای بیابان خیمه نشین را مورد بحث قرار میدهد که در سفر حدیبیه از دستور پیامبرص سر پیچی و طوری تصور و گمان کردند که از این سفر جور و سلامت باز نخواهند گشتند؛	
17	در آیات (18 الی 26) در باره مکافات و اطمینان خاطر مسلمانان درمورد بیعت رضوان که الله سبحانه و تعالی از آنان راضی و خرسند است، بحث بعمل می آید.	
18	قطع درخت بیعت الرضوان	

19	در آیات متبرکه (27 الی 29) در باره تحقق بخشیدن رؤیای پیامبر، اوصاف والا و یاران برگزیده اش ، بحث بعمل آمده است .
20	اقسام خواب ها
21	تعبیر خواب
22	تعبیر خواب دعائی است بیمه شده از جانب فرشته
23	حدود رؤیا
24	فتح عظیم مکه
25	انگیزه فتح مکه
26	ملاقات ابو سفیان با پیامبر اسلام
27	آماده باش جنگی رسول الله صلی الله علیه وسلم
28	حرکت سپاه اسلام به سوی مکه
29	ورود سپاهیان اسلام به مکه
30	ورود پیامبر اسلام به مسجدالحرام
31	نمازگزاردن رسول الله و ایراد سخنرانی
32	بازگرداندن کلید خانه کعبه به کلیددار سابق آن
33	اولین آذان بر بام کعبه
34	نماز فتح یا نماز شکرانه
35	دروس حاصله از آیه مبارکه
	الحجرات وجه تسمیه
1	ارتباط سوره حجرات با سوره فتح
2	تعداد آیات، کلمات و حروف
3	محتوای سوره حجرات
4	حکم حدیث و قرآن شانه به شانه!
5	در آیات (1 الی 5) موضوع رعایت ادب در گفتار و در خطاب با پیامبرص مورد بحث قرار میگیرد .
6	تأثیرات این آیه بر صحابه کرام
7	آداب و اخلاق در اسلام
8	شیوه سخن گفتن رسول الله صلی الله علیه وسلم
9	مأموریت پیامبر صلی الله علیه وسلم چیست؟
10	صدا زدن به بهترین نام
11	آدب حضرت عمر در برابر پیامبر اسلام
12	در آیات (6 الی 8) در باره آداب اجتماعی و تحقیق و بررسی خبرها و مطالبی که شنیده می شود، به بحث گرفته میشود .
13	فاسق کیست؟

14	نشانه های فاسق در قرآن کریم	
15	نهایت سرنوشت فاسقان	
16	در آیات (9 الی 10) به مقابله و مبارزه دو گروه مؤمن اشاره می کند که باید میانشان آشتی برقرار گردد.	
17	در آیات (11 الی 13) درباره وظیفه ی مؤمن نسبت به مؤمن و غیرمؤمن ، بحث بعمل آمده است .	
18	تمسخر و استهزای دیگران	
19	ریشه های تمسخر	
20	احتیاط و دقت در شوخی و مزاح	
21	تأثیر آیه منع تمسخر و سخریه بر سلف صالح	
22	در آیات (14 الی 18) در باره پایه ی ایمان درست، بحث بعمل آمده است .	
23	ایمان و اسلام	
23	عزت ایمان فراتر از عزت انسانیت	
	وجه تسمیه	ق
1	تلاوت سوره ق	
2	حکمت تلاوت آن	
3	فضیلت سوره (ق)	
4	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	
5	ارتباط سوره «ق» با سوره حجرات	
6	محتوای و موضوعات مورد بحث	
7	در آیات (1 الی 11) در باره انکار مشرکان، از زنده شدن بعد از مرگ ، و ردّ انکارشان ، را مورد بحث قرار میدهد .	
8	زنده شدن بعد از مرگ: (بَعَثْ بَعْدَ الْمَوْتِ)	
9	ثبوت اعمال و اقوال انسانها	
10	انسان در روز قیامت از قبر خارج میشود و یا از اجداث	
11	مردگان از اجداث چگونه خارج می شوند؟	
12	در آیات (12 الی 22) یکبار دیگر به آنان هشدار می دهد که اگر دست برندارند، سرانجام و سرنوشت شان مانند ملت های دروغین قبلی خواهد شد.	
13	تکذیب پیامبران	

14	اقوام باغی که به تکذیب پیامبران خویش پرداخته اند.
15	قوم تُبَّع
16	اصحاب الرّس
17	اصحاب الرّس چه کسانی هستند؟
18	اصحاب «ایکه» در قرآن
19	علت نامگذاری به اصحاب ایکه
20	اساسی ترین انحراف اصحاب «ایکه»
21	اصحاب «ایکه» در مخالفت حضرت شعیب
22	هلاکت قوم ایکه
23	تأثیر نزدیکی خداوند در اعمال انسان
24	سکرات موت
25	سکرات مرگ
26	هنگام مرگ ایمان کافر پذیرفته نمی شود
27	در آیات (23 الی 35) در باره گفتگوی انسان کافر و فرشته ی مأمور در قیامت، و حالات پرهیزگاران را به بیان میگیرد .
28	بهشت
29	دوزخ
30	وسعت و عمق دوزخ
31	نعمت های بهشت مثل ومانندی ندارد
32	در آیات (36 الی 45) درباره : نابودی و رسوایی منکران و بی باوران در این دنیا، مایه ی پندپذیری و عبرت خردمندان است.
33	زنده شدن، آفرینش تازه ای است
34	حشر بندگان
35	پوشش بندگان در رستاخیز
	وجه تسمیه
1	تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف آن
2	علت اختلاف نظر چیست؟
3	ارتباط سوره ذاریات با سوره قبلی
4	زمان نزول
5	محتوای و موضوعات مندرج در این سوره
6	عمده ترین هدف آموزشی سوره ذاریات
7	در آیات متبرکه (1 الی 14) موضوعات : قسم خوردن الهی در اثبات زنده شدن و روز معاد ، مورد بحث قرار گرفته است .

8	مفهوم ایمان به روز آخرت
9	مؤ جزی درباره هویت دوزخیان منحرف
10	در آیات (15 الی 30) از مؤمنان پرهیزگار و اوصاف و مکافات روز آخرتشان بحث بعمل می آورد
11	چگونه میتوان متقی شد
12	تهجد و قیام شب
13	بهترین ذکر
14	مجالس ذکر
15	پابندی به برترین ذکر
16	نطق و سخن گفتن نعمت الهی است!
17	سلسله نسب حضرت نوح علیه السلام
18	مهمانداری در اسلام
19	حدود تشریفات برای مهمان
20	دعای مهمان برای مهماندار
21	بدرقه کردن مهمان مستحب است
22	در آیات (31 الی 46) ادامه ی قصه وداستان ی پیامبران الهی ، از جمله ابراهیم، لوط، موسی و سایر پیامبران به بیان گرفته میشود.
23	در آیات (47 الی 60) نشانه های هستی در اثبات وحدانیت و قدرت الهی را به بحث گرفته است .
24	متهم کردن پیامبران به جادوگر و دیوانه
25	عبادت
26	میعاد اجل و رزق
27	اسبابی که باعث زیادت و یا کمی عمر و رزق انسان می گردد
28	اسباب دینی
29	مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

بسم الله الرحمن الرحيم

د «تفسير احمد» د ځانگړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او روانې ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توگه يعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلى الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه گټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنگ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي. په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توگه گټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بې اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنگه د ټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکديکه توگه بنودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي گڼل کيږي، په ځانگړې توگه په ښوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قران کریم د آيتونو او د هدايت کوونکو پيغامون په تشریح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه آيتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.
- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنگه تر څنگ يې په مبارکه آيتونو کې راغلی پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسووليت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې مې تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بې ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع او اخځليکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آيتونو په تفسير کې په ځانگړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکره د اسراييلينو او نور بې سندو او جعلي تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنگه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانگړې بڼه د ايتونو د تفسير په برخه کې ځينې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضيح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضيحاتو او سپړنو اړتيا ليدل شوې ډېر توضيحات ورکول شوي. په يقيني بڼه چې د قران کريم د صحت والي بنسټيزه مرجع محمد مصطفی صلی الله عليه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدايت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترينه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخيزه بڼه د ايتونو په حکمتونو نکتو گټو تفسيروي اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصيلونه هم راوړل شوي دي.
 - د دې تفسير په ليکنو کې ضروري موخډونه د متن په داخل کې او نور ماخډونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسير په آخره کې په بشپړه توگه ذکر شوي دي.
 - د دې تفسير په ليکلو کې هڅه شوې تر څو د ايتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه ايتونو د تورو شمېر له موثوقو منابعو څخه په گټه اخيستنې وپېژندل شي.
 - په دغه تفسير کې تحليلونه او توضيحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.
- د دې تفسير ليکنه څېړنه او ترتيب په ۲۰۱۹ م کال د امين الدين (سعيدې - سعيد افغاني) له خوا پيل او په جزوي، جزوي بڼه ترتيب شوی دی.
- د احمدي تفسير د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې يې تقيظونه هم ليکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کريم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکين يوه اله گرځولي ده او په مرسته يې علم او يقين ترلاسه کولای شو.

دا يو څرگند حقيقت دی چې هيڅ مسلمان د قران کريم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې گڼې څرگندونې لري، لارښوونې او له بد بختيو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ يې د قرانکريم په بېلابېلو برخو او کيسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشريت له پاره خير، برکت، لوړه پوهه، حيرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کريم د دنيوي او اخروي ښيگڼو نيکمرغيو او سوکاليو منشه ده. د قرانکريم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله عليه وسلم سنت دی.

قران کريم ټولو پخواني پيغمبرانو ته د رالېږل شويو اسماني کتابونو تصديق کوونکی دی. يا الله ته زموږ روح او روان د دې برکتې کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړي.

امين يا رب العالمين
د احمد تفسير ليکونکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سوره الشوری جزء - (25)

سوره الشوری در مکه نازل شده و دارای پنجاه و سه آیه و پنج رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب توصیف مؤمنان به این وصف که ایشان در امور خود باهم به مشورت می پردازند، و از آن روی که شوری در اسلام قاعده و زیربنای نظام سیاسی و اجتماعی زندگی مسلمانان و تحقق بخش مصالح علیای امت اسلامی است، «شوری» نامیده شد. محور اساسی این سوره، بیان حقیقت وحی و چگونگی ارتباط خداوند متعال با پیامبران است. مباحث اخلاقی مانند توبه، گذشت، و صبر نیز در این سوره مطرح شده اند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره شوری:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم: سوره (شوری) مکی است، مگر این آیت: «ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ»، و آیات «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ» تا: «فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّن سَبِيلٍ». مدنی میباشد.

این سوره دارای (53) پنجاه و سه آیت، دارای (5) پنج رکوع، و دارای (869) هشت صد و شصت و نه کلمه، و (3585) سه هزار و پنج صد و هشتاد و پنج حرف، و (1617) یک هزار و شش صد و هفده نقطه است.

(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرماید.

در ضمن قابل یاد دهانی میدانم که در قرآن عظیم الشأن هفت سوره پشت سر هم که باحروف رمز (حم) آغاز میشوند به نام (حوامیم) و یا (حامیمات) نامیده میشوند که همه آنها از وحی قرآن و کتاب خداوند متعال سخن میگویند و ارتباط معنوی حروف رمزی (حم) با مسأله وحی و نزول قرآن و کتاب روشن میسازد.

ارتباط سوره شوری با سوره فصلت:

- پروردگار با عظمت سوره فصلت را با یاد قرآن ختم فرمود، و اینک هم سوره شوری را با یاد قرآن شروع کرده است.
- توصیف قرآن و تأکید نزول وحی بر قلب مبارک پیامبر صلی الله علیه وسلم نور و رحمت و اثبات روز قیامت و مجازات و مکافات.
- بحث درباره ی عقاید باطل کافران و هشدار به آنان، اثبات ذات بی همتای کردگار و حکمت و قدرت او از روی دلایل دیدنی در هستی.
- تشویق مؤمنان به استقامت و پایداری.
- دلدارای پیامبر خاتم در برابر آزار و طنز و عتاب و برخاش که از مشرکان و دشمنان می دید.

نامگذاری سوره:

به عنوان اهتمام دادن به منزلت شوری در اسلام، و به منظور آموزش مؤمنان که زندگی خود را بر این روش بی نظیر و کامل یعنی «شوری» بنا نهند، سوره شریف به سوره

«شوری» موسوم شد؛ زیرا «شوری» در زندگی فرد و جامعه اثری بزرگ و والا دارد. الله متعال فرموده است: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ».

موضوعات مطرح در سوره شوری:

قبل از همه باید گفت که موضوعات عمده این سوره همان موضوعات سوره های مکی می باشد که امور عقیده یعنی «توحید و رسالت و حشر و جزا» را بررسی می کند. و مدار سوره عبارت است از «وحی و رسالت» که هدف اساسی سوره ی مبارک همین است.

- سوره شوری با اثبات منبع وحی و منبع رسالت شروع میشود. پس خدای عز و جل است که وحی را بر پیامبران نازل کرده، والله تعالی است که؛ برای رسالت خود هر کس را از بندگان که بخواهد بر می گزیند، تا بشریت را از تاریکی شرک و گمراهی نجات دهد، و آنها را به سوی نور هدایت و ایمان راهنمایی کند.
- سوره شوری بعد از آن مبحث برخی از مشرکین را پیش کشیده، آنهایی که نسل و فرزند را به خداوند متعال نسبت داده اند که نزدیک است آسمان ها از ترس و بیم گفته ناپسند و زشت آنها، شکافته شوند. در همان حال که آن مشرکان در گمراهی دست و پا می زنند، ساکنان عالم بالا در تسبیح و ثنا خوانی الله تعالی مستغرقند. و بدین ترتیب کفر و گردنکشی ساکنان زمین را با ایمان و باور و تسلیم ساکنان آسمان مقایسه کرده است.
- سوره بعد از آن به بحث در مورد حقیقت وحی و رسالت بازگشته و مقرر می دارد که دین خدا یکی است و تمام پیامبران را بدان مبعوث نموده است. و هر چند شرایع پیامبران مختلف است اما دین آنها یکی است؛ یعنی دین همه ای آنان دین اسلام است که نوح، موسی، و عیسی علیه سلام و دیگر پیامبران (علیهم السلام أجمعین) بر آن مبعوث شده اند. همان گونه که میفرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ».
- این سوره سخن را به بحث در باره ای تکذیب کنندگان قرآن که منکر حشر و پاداش می باشند انتقال داده است و آنان را به عذاب سخت در روزی تهدید میکند که از هول آن موی سر سفید گشته و قلوب از جایشان کنده میشوند.
- در صورتی که آنها در دنیا راه ریشخند و مسخره را پیش گرفته و تعجیل قیام قیامت را می خواهند.
- همچنان در این سوره بعد از این که دلایل ایمان مکنون در این عالم مشهود را یاد آور شد، که دلایلی از آثار صنع و حکمت و قدرت خداوند متعال میباشند، آنگاه انسان را به پذیرفتن و تسلیم شدن و پیروی از حکم او قبل از روبرو شدن با آن روز پرهراس، فراخوانده است که در آن روز نه ثروت فایده دارد و نه قوم و خویش، که فرموده است: *إِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ*.
- قابل تذکر است؛ همان طور که در آغاز سوره آمده است، سوره با بحث درباره ای وحی و قرآن خاتمه می یابد تا تناسب اول و آخر گفتار فراهم آید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ... تا آخر».

ترجمه و تفسیر سورة شوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم (۱)

(حم). (حاء میم) (مفهوم این حروف به الله معلوم است). (۱)
حم: حروف مقطع هجائی و نشان اعجاز قرآن است.

عسق (۲)

عسق [عین سین قاف] (اسرار کتاب خداست) (۲)
عسق: حروف مقطع.

تفسیر:

علامه ابن کثیر رحمه الله می گوید: «افتتاح برخی از سوره های قرآن با این حروف به منظور بیان اعجاز قرآن است، و مسلم است انسان از آوردن شبیه و مبارزه با آن ناتوان است، در حالیکه می بینیم قرآن عظم الشأن از همین حروفی که مورد استفاده ی آنان در محاوره و مکالمه میباشد، نظم و ترکیب یافته است. جمعی از محققان نیز همین نظر را دارند و مفسر زمخشری در تفسیر کشاف، به شدت از آن دفاع کرده و آن را مورد تأیید قرار داده است.

امام ابن تیمیه رحمه الله نیز همین رأی را داشته و گفته است: تمام سوره هایی که با حروف «مقطعات» افتتاح شده اند، به طور حتم تفوق و برتری قرآن در آن ذکر شده و اعجاز و عظمت آن را بیان می کنند؛ مانند: «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ * الْمَصْ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ الْم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيم * حم * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» و دیگر آیات دال بر اعجاز قرآن عظیم الشأن اند. (مختصر تفسیر ابن کثیر 27/1).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 12) وحی الهی و انذار، «أُم الْقُرَى» به بحث گرفته میشود.

كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳)

این گونه خدای نیرومند حکیم به سوی تو و به و پیامبرانی که قبل از تو بودند وحی میکند. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَذَلِكَ»: این گونه، این چنین. «يُوحِي إِلَيْكَ»: به تو وحی می کند، استمرار وحی در طول رسالت پیامبر. «الْعَزِيزُ»: مقتدر، چیره و غالب شکست ناپذیر، ظفرمند در فرمانروایی. «الْحَكِيمُ»: فرزانه و با حکمت در کارها.

تفسیر:

عزت، قدرت، حکمت و عظمت الهی همه و همه در وحی الهی تبلور یافته است، بناءً نباید عظمت وحی و کلام الهی را دست کم بشماریم و یا خدا ناخواسته کم اهمیت جلوه دهیم. در این هیچ جای شکی نیست که وحی از جانب پروردگار با عظمت و حکیم است، و اطاعت پیروی از آن، برای انسان عزت، استواری و پایداری نصیب میفرماید، از جانب دیگر، همه انبیاء علیهم السلام به يك سر چشمه متصل اند و از يك منبع، وحی دریافت کرده اند

و شیوه و محتوی وحی همه انبیاء، مشابه یکدیگر است، وحی از سر چشمه حکمت است و لذا مطالب آن ماندگار است و خدشه بردار میباشد.

استعمال کلمه «قَبْلُكَ» و «بَعْدُكَ»:

در قرآن عظیم الشأن کلمه «قَبْلُكَ» خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم زیاد مورد استعمال قرار گرفته است، یعنی پیش از تو پیامبرانی آمده‌اند، ولی در هیچ جا از قرآن عظیم الشأن کلمه «بَعْدُكَ» نیامده است و این امر نشان دهنده خاتمیت (خاتم الانبیاء) پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم میباشد.

راه ارتباطی الله متعال با پیامبران و فرستادگانش:

قبل از همه باید گفت که: نبوت یک بخشش الهی است، که این بخشش به مجرد رغبت و علاقه یا رنج و زحمت و تلاش دست یافتنی نیست، طوریکه برخی از فلاسفه بدین باور اند که نبوت را می توان با تلاش و کوشش زیاد، تحمیل انواع عبادات بر خود، انجام سخت‌ترین طاعات، پایداری در پاکی درون، تنظیف افکار، پاک‌کردن اخلاق و ریاضت و سخت کوشی نفس و بدن، به مقام نبوت، دست یافت، دروغ و باطل میباشد. (لوامع النوار البهیه 2/267).

مطابق نص قرآنی؛ نبوت نعمتی ربّانی و الهی است، «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَءِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ٥٨» (سورة مریم: 58).

«آنان که پیغمبرانی بودند از سلاله آدم و از فرزندان کسانی که با نوح سوار کشتی کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب و از زمره کسانی که آنان را - به سوی ایمان- رهنمود کردیم و - برای رسالت آسمانی- برگزیدیم».

الله متعال این راه را «وحی» نام نهاده و میفرماید: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ١٦٣» [النساء: 163]. «ما به تو- ای پیغمبر، قرآن و شریعت را - وحی کردیم، همانگونه که پیش از تو به نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم و- همانگونه که- به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نواسه گان- او-، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی کردیم و زبور را به داود دادیم».

وحی چیست؟:

وحی: ارتباط مخفی و سریع است، اگر چه اسباب مختلف داشته باشد (فتح الباری (9/1)، ر.ک: المصباح المنیر (651،652) این ارتباط گاهی با «الهام» صورت میگیرد، مانند الهام الله متعال به حواریون: «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ١١١» [المائدة: 111]. (و آن گاه که به حواریون الهام کردیم که به من و فرستاده من- عیسی- ایمان بیاورید).

همچنان الهام به مادر موسی: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَاهُ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ٧» [القصص: 7]. (ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده).

همچنین وحی به معنی «اشاره» آمده است، چون الله متعال اشاره‌ای زکریا پیامبر به قومش را، وحی نامیده: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا -

۱۱ « (سورة مريم: 11). (بعد - از این بشارت، زکریا - از محراب - عبادت- بیرون آمد و به پیش قوم خود رفت و با رمز و اشاره بدیشان گفت: بامدادان و شامگاهان - به شکرانه این نعمت که در سرنوشت آینده همه شما تأثیر بسزا دارد- به تسبیح و تقدیس - الله متعال- بپردازید).

کلمه‌ای «وحی» در قرآن کریم، بیشتر به معنی خبر دادن و آگاه کردن است و بدین معناست که الله متعال، بندگان منتخبش را از هر نوع هدایت و علمی که بخواهد، به طور پنهانی و غیر عادی برای بشر، آگاه و باخبر می‌سازد.

مقام های وحی الله متعال به فرستادگانش:

الله متعال در تبیین این مقام‌ها می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَبِّئٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ - ۵۱» [الشورى: 51].

«هیچ انسانی را نسزد که الله متعال با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی - به قلب، به گونه الهام در بیداری و یا خواب در غیر بیداری- یا از پس پرده‌ای - از موانع طبیعی- و یا این که الله متعال قاصدی را - به نام جبرئیل- بفرستد و او به فرمان آفریدگار آنچه را که الله متعال می‌خواهد - به پیغمبران- وحی کند. به راستی که او والا و سنجیده کار است».

پس وحی سه مقام دارد:

مقام اول: القای مطالب وحی شده به قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم، بطوری که هیچ شکی به دل راه ندهد که آن چه القاء شده از جانب الله متعال است. همانگونه که در صحیح ابن حبان روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنْ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا وَاجْلَهَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ» (تفسیر ابن کثیر (6/ 215) تفسیر الشوری (51)). «همانا جبرئیل به قلبم القاء کرد که هیچ کس تا روزی‌اش را تمام نکند و مدت عمرش را سپری نکند، از دنیا نمی‌رود، پس پرهیزگار باشید و در طلب روزی خوب عمل کنید».

«اللقاء» و ابن الجوزی بر این باور است که مراد الله متعال از وحی در آیه‌ای فوق، وحی در حالت خواب و رؤیاست. (زاد المسیر (7/ 297)

رؤیای پیامبران:

تفسیر ابن الجوزی در مورد مقام اول وحی، بی‌تردید جزو وحی است، زیرا رؤیای انبیاء حق است، لذا خلیل الرحمن ابراهیم خلیل الله هنگامی که رؤیای ذبح اسماعیل را در خواب دید، بلا فاصله اقدام نمود و این رؤیا را فرمان الله متعال برشمرد، الله متعال در این رابطه می‌فرماید: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَٰأَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿102﴾ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿103﴾ وَنَذَيْنَهُ أَنْ يَأْبُرَ هُيْمَ ﴿104﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿105﴾ [الصافات: 102-105]. (وقتیکه (فرزندش) در کار و کوشش به سنی رسید که میتواندست با او بایستد، (پدر) گفت: فرزندم! من در خواب دیده‌ام که من تو را ذبح می‌کنم، پس بنگر که چه میبینی و نظرت چیست؟ (فرزند) گفت: ای پدر! آنچه را مأمور شده‌ای انجام ده اگر الله بخواهد مرا از صابران خواهی یافت. (103) پس چون (پدر و پسر) هردو (به امر الله) گردن نهادند و (ابراهیم) فرزندش را به پیشانی بر زمین خواباند.

(104) و او را ندا کردیم که ای ابراهیم! (105) حقا که خواب (خود) را راست گرداندی البته ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم.)

در حدیثی که بخاری و مسلم از عائشه (رض) روایت کرده‌اند، آمده است: «أَوَّلُ مَا بُدِيَ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْوَحْيِ الرَّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لَا يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ». (اولین مرحله‌ی آغاز وحی به رسول الله صلی الله علیه وسلم رؤیای راستین بود، و هرچه را در خواب می‌دید همچون روشنی صبح تحقق پیدا می‌کرد). (جامع الأصول (37/12)

مقام دوم: کلام الله متعال با رسولش در پشت پرده است؛ همانگونه که الله متعال با موسی علیه السلام سخن گفت. الله متعال در چند مورد از کتابش این موضوع را یادآور شده است. مانند: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» [الأعراف: 143]. «و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت!».

«فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يُمُوسَى (11) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (12) وَأَنَا أَخْتَرُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (13) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (14) [طه: 11-14]. «هنگامی که به کنار آتش رسید، - از سوئی - ندا داده شد: ای موسی! بدون شک من پروردگار تو میباشم. کفش هایت را از پا بیرون بیاور، چرا که در سرزمین پاک و مبارک «طوی» هستی. من تو را - برای مقام رسالت- برگزیده‌ام، پس گوش فرا ده بدانچه وحی میشود - تا آن را خوب بیاموزی و به قوم خود برسانی- قطعاً من «الله» هستم، هیچ معبودی جز من شایسته پرستش نیست، پس تنها مرا عبادت کن و به یاد من نماز برپا دار».

و از جمله اشخاصیکه که الله متعال با آنها سخن گفت، آدم علیه السلام بود: «قَالَ يٰٓآدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» [البقرة: 33]. «فرمود: ای آدم! آنان را از نام هایشان آگاه کن». همچنین الله متعال وقتی بنده و رسولش، محمد صلی الله علیه وسلم را بسوی آسمان عروج داد، با او سخن گفت.

مقام سوم: رساندن وحی و پیام توسط فرشته:

مراد الله متعال در آیه‌ی ذیل این نوع الهام است: «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ» [الشوری: 51]. «و یا این که الله متعال قاصدی را - به نام جبرئیل- بفرستد و - الله متعال- به فرمان خویش، آنچه را که می‌خواهد - به پیغمبران- وحی کند. (ربک: عالم الملائكة صفحه 40).

شیوه و ترتیب فرود آمدن فرشته نزد پیامبر:

با تأمل در نصوص قرآن و سنت، در می‌یابیم که فرشته‌ای وحی سه حالت دارد (عالم الملائكة صفحه 40)

اول: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرشته را در شکل و صورت واقعی او می‌بیند و این حالت، جز در دو مورد برای پیامبر ما صلی الله علیه وسلم، اتفاق افتاده است.

دوم: به صورت صدای زنگ به او وحی می‌شود و بعد از تمام شدن، همه مطالب الهام شده در قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم حفظ و ضبط میشود.

سوم: فرشته خود را در شکل و سیمای یک مرد نزد ایشان نمایان می‌کند و با او به گفتگو می‌پردازد و پیامبر صلی الله علیه وسلم هم گفتارش را حفظ می‌کند. این نوع وحی

سبک‌ترین احوال پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است و اولین وحی که در نزدیکی غار حراء به ایشان شد، از این نوع بود.

بشارت‌های وحی:

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از اینکه با فرشته آشنایی داشته باشد، نوری را می‌دید و صدایی می‌شنید، ولی آن فرشته‌ای که نوری پدید می‌آورد و او را مورد خطاب قرار می‌داد، را مشاهده نمی‌کرد مسلم نیز، در صحیح خود از ابن عباس روایت می‌کند که فرمود: «مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى الضَّوْءَ سَبْعَ سِنِينَ وَلَا يَرَى شَيْئًا وَثَمَانِ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا» «رسول الله صلی الله علیه وسلم پانزده سال در مکه باقی ماند، مدّت هفت سال نور را مشاهده می‌کرد و صدا را می‌شنید، ولی چیزی نمی‌دید و مدّت هشت سال به ایشان وحی می‌شد و ده سال در مدینه زندگی کرد». (شرح نووی بر صحیح مسلم (15/ 104)، آن چه ابن عباس (رض)، در مورد مدّت زمان وحی ذکر نموده است، خلاف مدّت معروف است، چون معروف است که در سن چهل سالگی وحی بر رسول الله، آغاز شد و در حالیکه سن ایشان پنجاه و سه سال بود، به مدینه هجرت فرمود، پس دوران وحی در مکه سیزده سال است). امام نووی در تفسیر این حدیث فرمود: «صدای الهام فرشته را می‌شنید و نورش را می‌دید و نور آیات الله متعال را مشاهده می‌کرد، تا این که بالاخره فرشته را هم دید و شفاهی و رو در رو، وحی را از او دریافت کرد» (نووی، شرح مسلم (15/ 104))

تأثیر فرشته‌ای وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم:

از جمله پندارهایی که منکران فرستادگان الله متعال، ادعا می‌کنند، این است که می‌گویند: آن چه پیامبر صلی الله علیه وسلم به آن دچار می‌شد، یا نوعی صرع بوده و یا شیطان با او پیوند برقرار می‌کرده است.

اما این ادعا دروغی بیش نیست، چون این دو حالت با هم فرق دارند؛ کسی که دچار صرع می‌شود، رنگش زرد می‌گردد، وزن اش کاهش می‌یابد و تعادلش را از دست می‌دهد؛ انسان چن زده هم به همان گونه تغییرات فیزیکی و جسمی، در او قابل مشاهده است و گاهی شیطان با زبان او، سخن می‌گوید و با زبان او، حاضران را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر، دچار هذیان‌گویی می‌شود.

اما ارتباط فرشته با رسول الله صلی الله علیه وسلم، موجب رشد و شکوفایی جسمی و درخشش سیمای او می‌شد، علاوه بر این، حاضران هم در وقت نزول وحی بر ایشان، سخنی نمی‌شنیدند، بلکه تنها صدا و زمزمه‌ای همچون زمزمه‌ای زنبور عسل را در نزدیک سر رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌شنیدند. (روایت ترمذی (جامع الاصول 41/12)).

سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم از جای بر می‌خواست، در حالیکه تمامی آن چه که فرشته‌ای وحی به او الهام کرده بود، را، حفظ داشت، سپس خودش به اصحاب خبر می‌داد که چه آیاتی به او وحی شده است.

حضرت بی‌بی عائشه فرموده اند که: در روزی بسیار سرد، وقتی قرآن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل می‌شد، در حالت بیهوشی قرار می‌گرفت و عرق از پیشانی‌اش فرو می‌ریخت. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری 18/1)).

همچنین روایت می‌کند که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر پشت شتر قرار داشت و

وحی بر ایشان نازل می‌شد، شتر از شدت سنگینی رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک بود بر زمین بخوابد. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری 18/1)). یکی از اصحاب بزرگوار آن حضرت نقل می‌کند که در کنار رسول الله نشسته بود، رانش در زیر ران ایشان قرار داشت، در آن هنگام وحی بر ایشان نازل شد، نزدیک بود رانش در زیر ران رسول الله صلی الله علیه وسلم خرد شود. (صحیح بخاری، کتاب الصلاة 12، جهاد 31، و نسائی جهاد 4، و احمد (184/5)). یعلی بن امیه در مورد مشاهده‌ی خود از نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم که مدت‌ها آرزوی دیدن آن حالت را داشت، می‌گوید: «وارد شدم، ناگهان رسول الله را با چهره‌ای بر افروخته دیدم، مدتی به همان حال خُرخر می‌کرد، سپس آرام شد و به حال عادی برگشت». (صحیح بخاری، کتاب فضائل قرآن (فتح الباری 9/9))

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٤﴾

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست و او بلند مرتبه بزرگ است. (۴)
تشریح لغات واصطلاحات:

«الْعَلِيُّ»: والا و برتر و بلند مرتبه. «الْعَظِيمُ»: یگانه و بی همتا در بزرگی.
تفسیر:

تذکر دو وصف «علی» و «عظیم» در آیه متبرکه یعنی: بلند مرتبه بزرگ قدر، بر کمال قدرت و نفوذ تصرف الله متعال بر تمام مخلوقاتش دلالت میکنند، و این وصف واقعاً هم مناسب این مقام با عظمت میباشد.

در آیه مبارکه بیان شده که: مالکیت حقیقی از آن الله تعالی است، و آن‌عه اشخاصیکه خیال و فکر مالکیت آنرا به اصطلاح در سر خود می‌پروراند، آنرا باید از سر خود بیرون نمایند. و به ادعای‌های غیر مواجه نه پردازند، در ضمن در این هیچ جای شکی نیست که: مالکیت مطلق پروردگار بر جهان هستی، پشتوانه عزت و حکمت هم می‌باشد.

واقعاً چی زیبا است که می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آیه 26، سوره آل عمران). (بگو: ای پروردگار! تو متصرف و صاحب بادشاهی (جهان) هستی، بادشاهی را به هر کسی که بخواهی میدهی، و بادشاهی را از هر کسی که بخواهی سلب می‌کنی، و کسی را که تو بخواهی عزت میدهی، و کسی را که تو بخواهی ذلیل میکنی، تمامی نیکی‌ها تنها به دست تو است، بی‌گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری).

زمانیکه مالک الله تعالی باشد، پس دیگران امانتداری بیش نیستند و باید طبق رضای مالک اصلی عمل کنند. این خطاب به انسانهای مغروری است! که ای انسان در حالیکه تو مالک مُلک نیستی پس چرا با داشتن آن مغرور و با از دست دادنش مأیوس میشوی! این انسان باید به یک حقیقت پی ببرد که: عزت و ذلت به دست پروردگار با عظمت است، نباید از دیگران توقع عزت نمایم.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

نزدیک است که آسمان‌ها (از عظمت وحی) از بالایشان بشکافند، در حالیکه فرشته‌ها با ستایش پروردگارشان راتسبیح می‌گویند و برای کسانی که در زمین هستند آمرزش می

خواهند. آگاه باش که الله آمرزگار مهربان است. (۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَكَاذُ»: نزدیک است. «يَتَفَطَّرْنَ» (فطر): شفاخته شوند. از هم می شکافد. «تَكَادِ يَتَفَطَّرْنَ»: نزدیک است از هم شکافته شود، نزدیک است در هم شکند. [مریم/۹۰].

تفسیر:

نزدیک است که آسمانهای هفتگانه که یکی بالای دیگر قرار دارد، با ضخامت و استحکام بنای خویش، از عظمت حق تعالی دو نیمه شوند. فرشتگان الهی پروردگار را از اموری که سزاوار او نیست منزّه می دانند، او تعالی را به همه اوصاف نیکو ستایش می کنند و از وی می خواهند گناهان فرزندان مؤمن آدم را بیامزد. «أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» آگاه باش، که واقعاً الله بخشاینده‌ای گناهان بندگان می باشد و نسبت به آنها مهربان است، و با وجود کفر و نافرمانی آنها، در سزا و عقاب آنان شتاب و تعجیل نشان نمی دهد. یعنی که مجازات را از آنان باز می گرداند و مکافات نیکو عنایت شان می کند. «وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ» و برای ساکنان زمین طلب بخشش میکنند.

در التسهیل آمده است: آیه عام است و از آن قصد خاص میشود؛ زیرا فرشته‌ها فقط برای مؤمنان ساکن زمین طلب بخشش می‌کنند. پس مانند فرموده‌ای «وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» می باشد. (التسهیل ۱۷/۴).

امام قرطبی در تفسیر خویش میفرماید: در آغاز آیه الله تعالی هیبت و عظمت خود را ابراز داشته، و در آخر لطف و مژده‌ای خود را اعلام فرموده است. (تفسیر قرطبی ۵/۱۶).

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦﴾

کسانی که جز الله برای خود دوستان و مددگاران انتخاب کردند، الله متعال مراقب ایشان است و تو بر آنان وکیل و مسئول نیستی (تا آنان را بر ایمان آوردن وادار کنی). (۶)

تشریح لغات واصطلاحات:

«دُونِهِ»: غیر از او، به جای او. «حَفِيفٌ»: مراقب، نگهبان. «وَكِيلٍ»: کسی که کار مردم به او واگذار شود، متولی امور.

تفسیر:

یعنی اینکه الله سبحان و تعالی به اعمال مشرکان که غیر او تعالی را پرستش و عبادت می کنند آگاه است، همه را برمی شمارد و نگه می دارد تا در روز جزا با آنان محاسبه نماید. ای پیامبر! تو نگهبان و بر شمارنده اعمال آنان نیستی که برای آنان جزا دهی، بلکه تبلیغ کننده پیام حق تعالی می باشی تا حجت را بر آنان اقامه کنی. از این رو رساندن پیام الهی کار تو و حساب اعمال کار الله است.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ﴿٧﴾

و این گونه قرآنی [به زبان] عربی [فصیح و گویا] به تو وحی کردیم تا [مردم] ام القری [شهر مکه] و کسانی را که پیرامون آن هستند، بیم دهی، و آنان را از روز جمع شدن [یعنی روز قیامت] که شکی در آن نیست بترسانی، [روزی که] گروهی در بهشت اند و گروهی در آتش سوزان. (۷)

تشریح لغات واصطلاحات:

«كَذَلِكَ»: هم چون وحی پیشین. «قُرْآنًا عَرَبِيًّا»: قرآنی به زبان عربی [یوسف/۲]، [طه/۱۱۳]، [زمر/۲۸]، [فصلت/۳]. «أُمُّ الْقُرَى»: مکه مکرمه، مادر قریه ها، مادر شهرها، قریه ها.

تفسیر:

ام القرى:

طوریکه یادآور شدیم: «ام القرى» نام مکه معظمه است که مرکز آبادی ها بود، در برخی از روایات آمده است که: اولین نقطه‌ای که سر از آب بیرون آورد همانا مکه بود، لذا آن را «مادر آبادی‌ها» خوانده‌اند.

امام فخر رازی فرموده است: «ام القرى» یعنی مرکز دهات که عبارت است از مکه. و به عنوان والایی مقامش به این اسم موسوم شده است؛ زیرا در آن، خانه کعبه و مقام ابراهیم قرار دارد. و عرب اصل هر چیز را مادر آن میخوانند.

حتی گفته میشود: این قصیده از امهات قصاید فلان است. (تفسیر کبیر ۱۴۷/۲۷).

کلمه «ام القرى» فقط دو بار در قرآن کریم آمده است یکی در این آیه متبرکه، و بار دیگری در (آیه: 92، سورة انعام) طوریکه می‌خوانیم: «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (و (بگو) این است کتابی مبارک؛ که نازل کرده‌ایم، تصدیق کننده کتابی است که پیش از آن نازل شده است. تا به وسیله آن مردم ام القرى (مکه) و مردم اطرافش را بترسانی. و آنانی که به روز قیامت ایمان می‌آورند، به آن نیز ایمان دارند. و ایشان بر نمازهای خویش محافظت دارند).

«يَوْمَ الْجَمْعِ»: یکی از نام‌های قیامت «يَوْمَ الْجَمْعِ» است، روزی که همه مردم يك جا جمع میشوند، روزی که جسم با روح، عمل با انسان، ظالم با مظلوم و کيفر و پاداش با عامل آن جمع می‌شود. «لَا رَيْبَ فِيهِ» در وقوع این روز هیچگونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد، و به طور یقین این روز به وقوع می‌پیوندد. که «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» گروهی از آنان یعنی مؤمنان در بهشت پر نعمت جا می‌گیرند، و گروهی از آنان یعنی کافران در سیاه چاه‌های آتش قرار می‌گیرند؛ چون انسان‌ها بعد از حساب و کتاب به دو گروه سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان تقسیم میشوند، طوریکه در (آیه: 105 سورة هود) میفرماید: «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ» (روزی که (قیامت) برسد هیچکس سخن نمی‌گوید مگر به اذن الله، پس (در آن روز) برخی از آنان بدبختند و برخی از آنان نیکبخت).

«سَعَادَتِ»، به معنای فراهم بودن اسباب نعمت. «شقاوت» به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری است. در این هیچ جای شکی نیست که لحظه وزمان برپایی قیامت و به پایان رسیدن دنیا، قبل از قبل مشخص و معین شده است. در روز قیامت سکوت بر همه‌ای افراد حکم فرماست، مگر آن‌ده اشخاصیکه اجازه تکلم داشته باشند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (8)

و اگر خداوند می‌خواست آنان را امت یگانه‌ای قرار می‌داد، (و اجبارا هدایت می‌کرد، ولی هدایت اجباری فایده‌ای ندارد) ولی هرکس را که بخواهد در جوار رحمتش در می‌آورد، و ستمکاران [مشرک] یار و یآوری ندارند. (۸)

پروردگار با عظمت ما حکیم ودانا است و همه کارهایش حکیمانه است، اگر چه فکر انسان به حکمت کارهای او نرسد. سنت پروردگار با عظمت بر این است که انسان‌ها را آزاد بگذارد تا آنان راه خود را خودشان انتخاب نمایند، در غیر آن الله تعالی میتوانست که همه انسانها را اجباراً در راه حق قرار دهد.

درضمن قابل یاد دهانی است که منحرفین از راه حق، قبل از اینکه بر کسی دیگر ظلم کنند، در حقیقت به خود ظلم روا داشته اند.

بنابر این قرآن عظیم الشأن میفرماید: هر که را الله متعال بخواهد عزیز یا ذلیل می‌کند، معنایش این است: کسانی که از طریق ایمان و عمل صالح، لیاقت دریافت عزت و هدایت را پیدا کنند خداوند آنها را در مسیر رحمت و هدایت خود قرار می‌دهد، اما کسانی که با کفر و نفاق و لجابت زمینه سعادت را در خود کور کنند خداوند برای آنان کاری نمی‌کند. ابوخیان اندلسی جیانی (۶۵۴-۷۴۵ ق) یکی از مشهور ترین مفسر و محدث اسلامی می‌فرماید: این آیه مبارکه؛ متضمن تسلی‌خاطر پیامبر است در مقابل زجری که از کفر قومش می‌کشید، و نشان می‌دهد که هدایت امری است مبتنی بر خواست الله متعال، اما هر کس اهل سعادت باشد خدا او را به رحمت خود داخل می‌کند؛ یعنی او را به دین اسلام هدایت می‌کند. (البحر المحيط ۵۰۹/۷).

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۹﴾

آیا آنها غیر الله را ولی خود برگزیدند در حالیکه ولی تنها خداوند است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند و اوست که بر همه چیز قادر است. (۹).

تشریح لغات واصطلاحات:

«اتَّخَذُوا»: گرفتند، انتخاب کردند.

تفسیر:

کسانی که «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» جز الله چیزهایی را به دوستی گرفته و با پرستش آنها، آنان را یاور و سرپرست خود قرار داده اند مرتکب بدترین و زشت ترین اشتباه و خطا شده اند. زیرا تنها الله سبحان و تعالی کارساز است و بندگان باید با پرستش و طاعتش و نزدیکی جستن به او با انواع تقربات ممکن او را به یآوری و دوستی بگیرند، چرا که فقط او به تدبیر بندگان می‌پردازد، و به طور خاصی بندگان مومن خود را از تاریکی‌ها به سوی نور هدایت می‌کند و به لطف خود آنان را کمک نموده و در همه کارهایشان آنان را سرپرستی می‌نماید. «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: و او مردگان را زنده می‌گرداند و او بر همه چیز تواناست. یعنی زنده کردن و میراندن در دست اوست و مشیت و قدرت او نافذ می‌باشد پس او سزاوار آن است که به تنهایی پرستش شود، چرا که شریکی ندارد.

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿۱۰﴾

و در باره هر چیزی که اختلاف و نزاع کردید، حکم و فیصله آن به الله متعال بر میگردد. این است الله (ج)، پروردگار من، که بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم. (۱۰)

تشریح لغات واصطلاحات:

«مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ»: آن چه در آن اختلاف کردید. «حُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ»: فیصله آن با الله است. «أُنْيَبُ»: باز می گردم، روی می آورم.

تفسیر:

باید یاد آور شد؛ تا زمانی که انسان در روی زمین است، واضح است که باید بین خود اختلاف نظر داشته باشند، هدایت و رهنمود الهی، کتاب الله (ج) و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم همین است که: بندگان در هر چیزی (از کار دین) که به اختلاف مواجه شوند، تنها مرجع فیصله دادن و حکم قضاوت کردن در همان قضیه پروردگار با عظمت است. در این آیه مبارکه، کلمه «تَوَكَّلْتُ» در صیغه ماضی و کلمه «أُنْيَبُ» در صیغه مضارع استعمال شده که شاید بتوان گفت: توکل برخاسته از ایمانی ثابت ولی انابه در هر روز و هر لحظه لازم است.

کلمه «عَلَيْهِ» و «إِلَيْهِ» مقدم بر «تَوَكَّلْتُ» و «أُنْيَبُ» آمده است، یعنی نه بر دیگری توکل کنید و نه به دیگران مراجعه نمایید.

از فحوی جمله: «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ» فهمیده میشود که: شرعیت دین مقدس اسلام، تنها جوابگوی مسائل اخلاقی و اعتقادی نیست، بلکه در هر چه از مسائل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سایر امورات اجتماعی و خانوادگی دچار اختلاف شدید به دین مراجعه نماید دین است که حل کننده همه این مشاغل میباشد و به اصلاح کلید حل را دارا است.

در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد. طوریکه یاد آور شدیم؛ به هنگام اختلاف باید به دستور الله تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم مراجعه کنیم و بر الله تعالی توکل کنیم.

در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد صلی الله علیه وسلم! این حقیقت را به آنان ابلاغ کن و بگو: من در تمام امور خویش بر پروردگار خویش توکل کردم نه بر غیر وی و کار خویش را در تمام شؤون خود فقط به او سپردم «و بهسوی او باز می گردم» نه بهسوی غیر وی. **فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُكُمْ فِيهِ لِيُبَيِّنَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (11)**

او آفریننده آسمانها و زمین است، از جنس خودتان برای شما همسرانی قرار داده و چهار پایان را نیز جفت ها (نر و ماده) قرار داد و به این تدبیر شما را زیاد میگرداند. همانند او چیزی نیست، و او شنوا و بینا است (۱۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«فطر» در لغت به معنای شکافتن و جدا کردن است و این تعبیر شاید اشاره به این باشد که زمین و آسمان در آغاز توده ای واحد و متراکم بوده است که در اثر انفجار شکافته شده و کرات تفکیک شده اند.

تفسیر:

«فاطر» یعنی خلقت چیزی که قبلاً مشابه نداشته است. یعنی: الله تعالی آفریننده و ابداع کننده آن ها از عدم است، و واقعیت امر همین است که؛ آفرینش آسمان ها و زمین کاملاً ابداعی و ابتکاری است. هدف از زوجیت بقای نسل است.

«يَذَرُوكُمْ» به معنای تکثیر است که بعد از کلمه «ازواج» آمده است.
«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» با اینکه هیچ چیز مثل الله تعالى نیست لکن او با همه پیوند دارد، شنوا و بیناست و همه‌ای آفریده‌ها را زیر نظر دارد. مگر باید گفت که: دیدن و شنیدن خداوند متعال با سایر دیدن‌ها و شنیدن‌ها متفاوت است.

«يَذَرُوكُمْ»: شما را به وفور و کثرت می‌آفریند. از ماده زرع به معنی آفریدن و پراگندن. ابن قتیبه فرموده است: عرب «مثل» را در جای «نفس» قرار داده و می‌گویند: «مِثْلِي لَا يَقَالُ لَهُ هَذَا» یعنی «أَنَا لَا يَقَالُ لِي هَذَا». معنی آیه چنین است: هیچ چیز مانند الله متعال نیست. (حاشیه‌ای حمل بر جلالین ۵۵/۴). صفوة التفاسیر سورة: شوری).

و امام قرطبی فرموده است: آنچه در این باب به عنوان اعتقاد پذیرفته می‌شود این است که خدای عز و جل در عظمت و کبریا و ملکوت و اسماء نیکویش با هیچ چیز از مخلوقاتش همگون و شبیه نیست. و هیچ‌کس به او تشبیه نمی‌شود. و آنچه که شرع بر خالق و مخلوق اطلاق کرده است به معنی حقیقی در بین آن دو شباهتی موجود نیست؛ زیرا صفات قدیم خدا به خلاف صفات مخلوق است و صفات آنها از اعراض و اغراض جدا نیست. و خدای متعال از اعراض و اغراض مُنَزَّه است. و بعضی از محققان گفته‌اند: توحید یعنی اثبات ذاتی غیر مشابه با دیگر ذات‌ها و غیر معطل از صفات.

واسطی افزوده است: ذاتی مانند ذاتش نیست و مانند اسمش اسمی نیست و مانند عملش عملی نیست. و مذهب اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت چنین است. (قرطبی ۸/۱۶).

وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١١﴾

و او شنوا و بینا است و اعمال آنها را می‌بیند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾

کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست برای هر کس که بخواهد روزی را گشاده یا تنگ می‌گرداند اوست که بر هر چیزی داناست (۱۲)

تفسیر:

«مَقَالِيدُ» جمع «مَقْلِد» به معنای کلید است. کلید وسیله بستن و باز کردن است و کسی که کلید زمین و آسمان را دارد می‌تواند رزق را باز و بسته نماید. این بدین معنی است که: الله تعالى صاحب حکمت و عدالت تام است «اوست که به هر چیزی داناست» لذا هیچ پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ مصلحتی برای خلق، از دید وی غایب نیست. و هدف کلی آیه در خطاب به بت پرست اینست: شما که مصروف بت پرستی بجای الله واحد هستید، دارای هیچ قدرت نمی‌باشید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (13 الی 19) در باره اینکه؛ دین آسمانی از آدم تا خاتم در اصول یکی است، دعوت به سوی دین و پایداری در آن، مردود شمردن دلیل ستیزه گران به بحث گرفته شده است.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾

از دین آنچه را به نوح فرمان داده بود و آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی فرمان داده بودیم، برای شما نیز مقرر نمود که دین را بر پا دارید و در آن اختلاف نورزید. چیزی که مشرکان را به‌سوی آن دعوت می‌دهی، بر آنان سنگین است. الله هرکس را بخواهد به سوی خود انتخاب میکند و هر کس را که به درگاه او رو آورد به سوی خویش هدایت میکند. (۱۳)

تفسیر:

«شَرَعَ لَكُم»: بیان داشته، یا به معنی روشن نموده آمده است. «الَّذِي»: ذکر چنین موصولی اشاره به اهمیت دین اسلام دارد که جامع همه اصول و ارکان ادیان آسمانی است. چرا که (الَّذِي) در میان موصولات اصل، و آئین اسلام نیز در میان ادیان خدا اصل است. «يَجْتَبِي إِلَيْهِ»: برای تبلیغ دین به عنوان پیغمبر بر می‌گزیند. برای گزینش دین خود انتخاب می‌نماید، مرجع ضمیر (ه) خدا یا دین خدا است. «يَهْدِي إِلَيْهِ»: به سوی خود یا آئین خود هدایت می‌کند. مرجع ضمیر (ه) باز هم خدا یا دین خدا است. (تفسیر نور خرمدل).
ابو الحجاج مجاهد (۲۱ - ۱۰۴ یا ۱۰۵ ق) در تفسیر خویش در باره مفهوم این آیه مبارکه می‌نویسد: «خداوند متعال هیچ پیامبری را برنینگیخت جز این‌که او را به برپا داشتن نماز، دادن زکات و اقرار به طاعت خویش سفارش کرد پس این است دین وی که آن را برای همه پیامبران مشروع گردانیده است». البته اختلاف در شعار فرعی دین و تفصیل و انواع عبادات، شامل این دستور نمی‌شود زیرا اموری از این قبیل، از شریعتی تا شریعت دیگر باهم تفاوت و اختلاف دارند چنان که خداوند متعال می‌فرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» (سورة المائدة: 48). «برای هر امتی از شما، شریعت و راه و روشی مخصوص، معین داشته‌ایم».

صاوی المالکی در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: «از آنجایی که آنها بزرگ پیامبران اولوالعزم و اصحاب شرایع عظیم می‌باشند، آنها را مخصوصاً نام برده است؛ زیرا هر یک از آن پیامبران دارای شریعتی جدید بود و اگر غیر آنها پیامبر دیگری مبعوث می‌شد شریعت قبلی را تبلیغ می‌کرد و بدین ترتیب پیامبران یکی بعد از دیگری به هم یاری می‌رسانند و شریعت‌های متعددی در راستای تأکید بر یک موضوع و مطلب می‌آمدند تا اینکه خدا آن را به بهترین دین یعنی دین مکرم‌ترین و ارجمندترین پیامبر، پیامبر ما، حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خاتمه داد. پس معلوم شد که شریعت ما امت محمد صلی اله علیه وسلم در اصول اعتقادات و اصول احکام حاوی تمام شرایع پیشین است. (برای تفصیل مراجعه شود: صاوی ۳۲/۴).

«أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»: (به آنها توصیه کردیم که دین حق را پایدار و برقرار بدارند، و دین اسلام را که عبارت است از یگانه دانستن خدا و طاعت از او و ایمان به کتاب‌هایش، و ایمان به پیامبرانش و ایمان به حشر و جزا، پذیرا باشند).

امام قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: یعنی دین را همیشه محفوظ نمایید و بدون ایجاد اختلاف و آشفتگی در آن، آن را پایدار و برقرار بدارید. اصول آن را اجرا کنید و در آن اختلاف نورزید، که این دین عبارت است از: توحید و نماز و روزه و زکات و حج و غیره. تمام اینها به عنوان یک دین و آیین واحد و غیرقابل تجزیه، بر شما فرض شده اند. (تفسیر قرطبی ۱۱/۱۶).

اصطلاحات شریعات و شریعت:

ریشه‌ای هر دو کلمه، از «شرع» است و معنی لغوی شرع، قانون و دستور است. و همچنین به معنی «یافتن راه» نیز آمده است.

و **شَرَعَ یَشْرِعُ**، یعنی: قانون گذاری کرد (یا راه را پیدا کرد)، قانون گذاری میکند. طوریکه الله تعالی در آیه فوق میفرماید: **«شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»** (شوری 13) یعنی: دینی را برای شما وضع کرد که به نوح توصیه کرده بود. و به کسی که قانون را وضع می کند «شارع» گویند.

و معنی اصطلاحی شریعت عبارتست از: یکسری قوانین و احکام و برنامه هایی که برای سعادت انسانها وضع شده است. حال به مجموعه ای این قوانین و برنامه ها، شریعت گویند و به کسی که آن قوانین را وضع نموده شارع گویند که همان ذات پاک الله تعالی است. و حاکم و شارع تنها و تنها الله تعالی است و لا غیر، چنانکه یعقوب به یوسف علیهما السلام میفرماید: **«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»** (سوره یوسف 67) یعنی: هان آگاه باش که حکم و فرمان، تنها از آن خداست.

و کسی که این قوانین را برای مردم بیان کرده، مبلغ شریعت گویند که همان پیامبران علیهم السلام هستند و در اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است. طوریکه الله تعالی میفرماید: **«فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»** (نحل 35) یعنی: ولی آیا جز ابلاغ آشکار چیز دیگری بر عهده پیامبران است؟ و در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم میفرماید: **«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»** (سوره نور 54) (ای محمد) بگو: «خدا را اطاعت کنید، و از پیامبرش فرمان برید! و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسؤول اعمال خویش است و شما مسؤول اعمال خود! اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد؛ و بر پیامبر چیزی جز رساندن آشکار نیست!»
توجه: (احتمالاً شریعات مترادف با شریعت باشد.)

یادداشت:

در این آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که نام هر پنج پیامبر اولوا العزم هریک: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه ت ذکر یافته است. درضمن قابل یادآوری است که: محور دعوت انبیا یکی بوده است و همه آن بزرگواران مردم را به توحید و معاد، تقوی و عدالت، نماز و روزه، احسان به والدین و رسیدگی به محرومان دعوت می کردند.

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَيَّ أَجَلَ مُّسَمًّى لَّفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُّرِيبٍ (14)

و مردم (در دین) راه تفرقه و اختلاف نپیمودند مگر بعد از آنکه علم و آگاهی برایشان حاصل شد. و این تفرقه به سبب کینه و بغاوت در میان خودشان بود، و اگر سخن سابق از سوی پروردگارت صادر نشده بود که تا زمانی معین (مهلت) یابند، به یقین در میان آنان فیصله می شد و البته کسانی که بعد از آنها وارثان کتاب شدند در حقانیت آن دچار شک و تردیدند، شکی توأم با بدبینی و سوء ظن. (۱۴)

«لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ» مکافات و مجازات آنان را تعجیل می‌کرد و به سرعت ریشه‌ای آنان را از بیخ بر می‌کند.

ابن کثیر گفته است: یعنی اگر قبلاً از جانب خدا فرمانی مبنی بر مهلت دادن بندگان تا روز موعود پیشی نگرفته بود، کیفر آنان را سریعاً تعجیل می‌کرد. (مختصر ۲۷۲/۳).
از فحوی آیه متبرکه فهمیده میشود که؛ با وجود سفارش پیامبران به وحدت بازهم مردم اختلاف کردند. و با تاسف باید گفت که عامل بیشترین تفرقه‌های که در دین پدید آمده است، اکثراً عاملین این اختلافات علماء و دانشمندان دینی بودند، که بخاطر منافع و مصالح شخصی خویش به تعبیر، تحریف و تهدید به عقاب پیروان خویش پرداخته اند. و در نهایت باید گفت که؛ سرچشمه اکثر تفرقه ها حسادت و ظلم و فزون طلبی است.

«لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مِرْيَبٌ»: «شک» به معنی تساوی احتمال هست و نیست آن چیز یا درستی و نادرستی آن مطلب.

بیضاوی گفته است: یعنی آنها کتاب را آن طور که شایسته بود نمی دانستند و ایمان حقیقی نداشتند، بنابر این در شک و تردید به سر می بردند. (تفسیر بیضاوی ۱۷۳/۲).

«شک» از جمله کلمات قرآنی است که (15) بار در آیات قرآنی تذکر یافته است، که از آنجمله در شش آیه قرآنی همراه با صفت «مریب» آمده است، بطور مثال در سوره های: (هود: 62، 110، ابراهیم: 9، سبأ: 54، فصلت: 45، شوری: 14). برخی از مفسرین در تفاسیر خویش «شک مریب» را به معنی نوعی «تأکید بیشتر در همان شک اولی» تفسیر نموده اند.

منظور از شک این است که اعتقاد، سست و ضعیف شود و یقین از بین برود، البته باید گفت که: مجرد وسوسه در نفس شک نمی باشد، زیرا این ها با ایمان منافات ندارد و فهم آیات قرآنی طوری فهمیده میشود که: شک زمانی موجب کفر است که به انکار منجر شود. عامل شک در قرآن، را برخاسته از روح لجابت معرفی میکند، ولی باید گفت؛ شکی که تواءم با سوءظن باشد، از جمله مخرب ترین شک ها بشمار میرود.

شک و عوامل شک آفرین، آفت و بلای است که همواره انسانهای مؤمن مهذب را تهدید می‌کند، بنابر همین اصل که مؤمن باید همواره خود را از این آفت خطیر حفظ کند که به آن مبتلا نشود.

در ضمن باید گفت که: یقین نقطه مقابل شک است، همانگونه که علم نقطه مقابل جهل است، و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است و یقین به معنی تعین صددرصدی یک طرف به طوری که هیچ احتمالی در مقابلش وجود ندارد، آمده است.

آثار یقین: همانا ملاک ایمان، نشانه پرهیزکاران، نشانه مؤمن، اخلاص در عمل و تقوی و پرهیز از گناه، رفع وسواس نفسانیه، بزرگترین بی نیازی، کوشش در زندگی، نیرومند شدن، کوتاهی آرزوها، دور کردن حوادث و مشکلات زندگی جلب نکردن رضایت مردم با عملی که موجب خشم خداست، عمل اندک و مداوم به واسطه یقین در نزد خداوند، حرص نورزیدن به دنیا، فراموش کردن دنیا و... همه از آثار یقین است.

فَلَذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (15)

پس از این جهت (مردم را به سوی دین حق) دعوت کن و طوریکه به تو حکم شده پایداری کن، و از خواسته های آنان پیروی مکن. (و به آنان) بگو: به هر کتابی که از سوی الله نازل شده است ایمان آورده ام و به من دستور داده شده که در میان شما به عدالت حکم کنم، الله (ج) پروردگار ما و پروردگار شماست. اعمال ما برای ماست و اعمال شما برای شماست، هیچ حجتی میان ما و شما (ناگفته) نمانده است، الله میان ما جمع خواهد کرد و بازگشت همه به سوی اوست. (۱۵)

تفسیر:

«رَبَّنَا وَرَبُّكُمْ»: «الله متعال پروردگار ما و پروردگار شماست» و آفریننده ما و آفریننده شما

«لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ»: «اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست» یعنی: ثواب و عقاب اعمال ما مخصوص به خود ما و ثواب و عقاب اعمال شما مخصوص به خود شماست و ما از شما و کار و کردار شما بیزاریم «میان ما و شما گفت و گویی نیست» یعنی: میان ما و شما دعوا و جنجالی نیست زیرا حقیقت روشن و آشکار است.

مفسر مشهور ابو محمد اسماعیل بن عبد الرحمن کوفی معروف به «سدی» (متوفی ۱۲۷) از مفسران عهد تابعین میفرماید: «این حکم مربوط به دوره مکی بود که «آیه سیف» نازل نشده بود زیرا این آیه کریمه مکی است و آیه سیف (که مشروعیت جهاد مسلحانه را اعلام کرد) بعد از هجرت نازل شد».

حافظ ابن کثیر (عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی) (۷۰۱ ق - ۷۷۴ ق) مفسر و محدث مشهور اسلامی در باره تفسیر این آیه مبارکه با زیبایی خاصی مینویسد: این آیه دارای ده جمله مستقل میباشد، و هر جمله آن حاوی احکام خاص است، گویا در این آیه واحد، ده فصل برای احکام ذکر شده است و نظیر آن در تمام قرآن جزء آیه الكرسي آیه دیگری نیست، در آیه کرسی هم ده فصل برای احکام آمده است:

حکم اول: «فَلِذَلِكَ فَادُعُ» یعنی اگر چه دعوت توحید شما بر مشرکین سنگین است، اما شما به خاطر آن، دست از دعوت برنارید و پیاپی به آن مشغول باشید. (یعنی تبلیغ دین همراه با مشکلاتی است که انسان آنرا باید تحمل نماید)

حکم دوم: «وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ» یعنی خود شما براین دین که دیگران را دعوت میدهید، استوار بمانید، و این استقامت طوری صورت گیرد، که به شما دستور به آن داده شده است. یعنی در تمام احکام، عقاید، اعمال، اخلاق، عادات و معاشرت بر اعتدال صحیح، پا بر جا باشید، به هیچ جانب افراط و تفریط کوچکترین تمایلی نباشد، و ظاهر است که اینگونه استقامت، کاری آسان نیست، از اینجا بود که رسول الله در جواب به بعضی صحابه که از او پرسیدند: موی مبارکات سفید شده است، فرمود: **«شِيبَتِي هُوَ»** یعنی سوره هود مرا پیر کرده است، و در سوره هود همین حکم به همین الفاظ آمده بود. (معارف القرآن، جلد ۷ صفحه ۱۲۱).

حکم سوم: «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» یعنی شما در انجام فریضه تبلیغ خود، به مخالفت مخالفین اعتنایی نکنید.

حکم چهارم: «قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ» یعنی شما اعلام بفرمایید که من هر کتابی که الله نازل فرموده است، ایمان دارم.

حکم پنجم: «وَأْمُرْتَ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ» مفهوم ظاهری آن این است که به من امر شده است، تا در باره معامله نزاع با یکدیگر که پیش من می آید میان شما عدل بر قرار کنم. بعضی در اینجا عدل را به معنی برابری قرار داده اند، مفهوم آیه را چنین بیان فرموده اند که در میان شما تمام احکام دین را برابر سازم که بر همه انبیاء و همه کتا بها ایمان بیاوریم، و از تمام احکام الهی اطاعت کنم، چنین نباشد که بر بعضی ایمان بیاورم، و بر بعضی خیر، یا به بعضی احکام عمل کنم و به بعضی دیگر عمل نکنم.

حکم ششم: «اللَّهُ رَبُّنَا» یعنی خداوند متعال پروردگار همه ما است.

حکم هفتم: «لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» یعنی اعمال ما به درد ما میخورد که هیچ نفع و ضرری از آن با شما نمیرسد، و اعمال شما به درد شما میخورد که به من نفع و ضرری نمیرسد، بعضی از مفسرین فرموده اند که این آیه، در مکه مکرمه زمانی نازل شد، به کفار دستور جهاد نرسیده بود، آیات احکام جهاد این حکم را منسوخ کرد؛ زیرا حاصل این است که چون کسی به نصحیت و تفهیم متأثر نشود، باید با او قتال کرده، سرکوبش نمود، نه این که او به حال خود واگذار بشود، و بعضی فرموده اند، که این حکم منسوخ نیست، و مطلب این آیه این است که وقتی ما به دلایل و براهین حق را ثابت کردیم، پس عدم تسلیم آن فقط به عناد و سینه زوری است، وقتی عناد آمد بحث به دلایل بی جاست اعمال شما به پیش شما و اعمال من به پیش من می آید. (تفسیر قرطبی)

حکم هشتم: «لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ» مراد از حجة بحث و گفتگو است، با این مطلب که پس از وضوح و ثبوت حق، باز هم اگر شما عناد به کار میبرید، پس بحث و گفتگو ی بی فایده است. میان ما و شما بحثی وجود ندارد.

حکم نهم: «اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا» یعنی در روز قیامت همه ما را جمع مینماید، و به هر کاری جزا می دهد.

حکم دهم: «وَالِإِيَّاهِ الْمَصِيرُ» یعنی برگشت همه ما بسوی اوست. (تفسیر معارف القرآن تألیف: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره شوری).

وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (16)

و کسانی که در باره خدا پس از اجابت [دعوت] او به مخاصمه و مجادله می پردازند حجتشان پیش پروردگارشان باطل است، و بر آنان غضب [از جانب خداوند] است، و عذابی سخت [در پیش] دارند. (۱۶)

«محاجه» از «حج» به معنای قصد است و به آن نوع گفتگویی گفته میشود که قصد گوینده اثبات یا ابطال چیزی باشد. «داحضة» دحض: لغزیدن و سقوط. «داحضة»: ساقط شونده. مفسر مشهور جهان اسلام مجاهد میفرماید: «این گروه مردمی بودند که گمان میکردند جاهلیت برگشتنی است لذا با کسانی که اسلام را پذیرفته و دعوت حق را اجابت گفته بودند، مجادله و بگومگو می پرداختند، تا شاید مجدداً آن ها را به جاهلیت برگردانند». و در مورد دلایلی را که برای فریب مسلمانان و فضلیت خویش، پیش میکردند این بود که: پیامبر ما قبل از پیامبر شما و کتاب ما قبل از کتاب شما بوده است پس ما از شما برتریم!». و در صورت کل باید گفت که: هر سعی و تلاش که برای ایجاد شک و تردید در صفوف مؤمنان، صورت گیرد، فرق نمی کند به هر عنوانی که باشد، موجب قهر و عذاب الهی می گردد.

شان نزول آیه 16:

938- ابن منذر از عکرمه روایت می‌کند: هنگامی که آیه «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» [النصر: 1] نازل شد. مشرکان به مسلمانانی که در مکه ساکن بودند گفتند: مردم گروه گروه دین الله را پذیرفتند، شما برای چه در بین ما قرار دارید، از نزد ما بروید. پس آیه «وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ...» نازل شد.

- عبدالرزاق از قتاده روایت کرده است: یهود و نصاری می‌گفتند: کتاب ما قبل از کتاب شما و پیغمبر ما قبل از پیغمبر شماست و خود ما در خیر و فضیلت از شما برتریم. در این مورد آیه «وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ...» نازل شد.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (17)

خداوند کسی است که کتاب آسمانی و میزان را به حق نازل کرده است و تو چه میدانی شاید قیامت نزدیک باشد. (۱۷)

«الْمِيزَانُ»: معیار و میزان ارزیابی و ارزشها. مراد قواعد و ضوابطی است که در قرآن، یا در کتابهای آسمانی دیگر گنجانده شده است و جداکننده حق از باطل است. «میزان»: ترازو، ترازو وسیله عدل و انصاف و برابری میان خلق در معاملات داد و ستد و خرید و فروش آنان است.

به‌قولی: مراد از میزان: مضامین و احکامی است که در کتب آسمانی در مورد بیان خیر و شر آمده است.

به قولی دیگر مراد این است: خداوند متعال وزن کردن با ترازو و ابزارهای سنجش را برای مردم آموخت تا حقوق در میان شان ضایع نگردیده و از وقوع مظالم در میانشان جلوگیری شود.

و در این هیچ جای شک نیست که قرآن عظیم الشان، بهترین و احسنترین میزان و وسیله‌ای تشخیص حق از باطل است. و قرآن عظیم الشان چون به حق نازل شده است «أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» باطل در آن راهی ندارد. و در نهایت باید گفت که: قرآن حقیقتی بس والا دارد که برای سعادت بشریت نازل شده است.

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (18)

آنها که به قیامت ایمان ندارند (به تمسخر) تقاضای تعجیل در ظهور قیامت می‌کنند، ولی آنها که ایمان آورده اند پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند، بدانید آنانی که در باره قیامت شک داشته و به مجادله می‌پردازند، درگمراهی دور از حق قرار دارند. (۱۸) «مشفقون منها»: از آن میترسند. «یمارون»: در شک و تردید به سر می‌برند.

یادداشت: کلمه «یمارون»: از مری است. مری؛ یعنی، دست کشیدن به پستان شتر ماده در وقت دوشیدنی سپس این کلمه برای مجادله و گفتگو میان دو کس اطلاق می‌شود؛ زیرا هر کدام از دو طرف می‌کوشد تا آنچه طرف مقابل دارد از او بگیرد.

تفسیر:

ایمان باید بر اساس و بنیاد علم استوار باشد: علم و ایمان و خوف اگر در کنار هم قرار داشته باشد مفیدیت بزرگی دارد، ولی اگر یکی از آنها نباشد کار ساز نیست (طوری‌که ابلیس، فرعون و تعداد دیگر؛ علم داشتند اما ایمان و خوف نداشتند.) در حدیث شریف آمده

است که در یکی از سفرهای شخصی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به آواز ندای بلند ی خطاب به ایشان گفت: ای محمد! رسول الله صلی الله علیه وسلم با صدایی همانند صدای وی جواب فرمودند: «هاؤم!» یعنی: بلی! چه می‌گویی؟ باز آن شخص با همان صدای بلند از ایشان سوال کرد؟ قیامت چه وقت است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب فرمودند: «ويحك إنها كائنة فما أعددت لها». «وای بر تو! قیامت آمدنی است، بگو که چه برای آن آماده کرده‌ای؟» مرد جواب داد: «حُبُّ الله و رسوله: دوستی خدا و پیامبرش را برای آن آماده کرده‌ام». رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أنت مع من أحببت» «در این صورت، تو با همان کسانی هستی که دوست شان داری».

خواننده محترم!

در طول تاریخ زندگی رسول الله صلی الله علیه وسلم همیشه این سوال تکرار شده که قیامت چه وخت قایم می گردد. جواب به سوال را میتوان در سه آیات ذیل به دقت مطالعه فرمود:
اول: در (آیه 187، سورة الأعراف) می خوانیم: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْثَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ». (از تو در باره قیامت می پرسند که چه وقت رخ می دهد؟ بگو: جز این نیست که علم آن نزد پروردگار من است، کسی جز او نمی تواند وقتش را ظاهر کند. (این واقعه) بر (اهل) آسمان ها و زمین سخت و دشوار است، نمی آید (قیامت) به سراغ تان مگر ناگهانی باز از تو در باره قیامت می پرسند، گویا تو از آن آگاه هستی، بگو: جز این نیست که علم آن نزد الله است، و لیکن بیشتر مردم نمی دانند.)

دوم: «يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا» (الأحزاب: 63) (مردم از تو در باره (وقت فرا رسیدن) قیامت می پرسند، بگو: علم آن تنها نزد الله است و تو چه دانی شاید که قیامت نزدیک باشد.)

سوم: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (النازعات/42) (و از تو درباره قیامت می پرسند که در چه زمانی واقع می شود؟!

قرآنکریم با اینکه دانش زمان دقیق برپایی قیامت را مخصوص خداوند میداند اما پاره ای نشانه ها را برای قیامت ذکر می کند که از آن با عنوان «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» تعبیر می کنند. کلمه (ایان) مساوی (متی) و برای سؤال از زمان است و (مُرسی) به اصطلاح (مصدر میمی) است، و با (ارساء) یک معنی دارد و آن به معنی «اثبات یا وقوع چیزی» است، لذا به کوههای محکم و ثابت، «جبال راسیات» گفته می شود، بنابر این جمله (ایان رسیها) مفهومش این است: در چه زمان قیامت وقوع پیدا می کند و ثابت می شود؟

سپس اضافه می کند که ای پیامبر! درپاسخ این سؤال صریحاً (بگو این علم تنها نزد پروردگار من است، و هیچکس جز او نمی تواند وقت آنرا آشکار سازد) (قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو). ولی دو نشانه سربسته برای آن بیان می کند، نخست میگوید: (قیام ساعت در آسمانها و زمین، مسأله سنگینی است) (ثقلت فی السماوات و الارض) چه حادثه ای ممکن است از این سنگین تر بوده باشد، در حالیکه در آستانه قیامت، همه کُرّات آسمانی به هم می ریزند، آفتاب خاموش، ماه تاریک، ستارگان بی فروغ و اتمها متلاشی میگردند، و از بقایای آنها جهان نو با طرحی تازه ریخته میشود.

دیگر اینکه قیام ساعت، ناگهانی است، و بدون مقدمات تدریجی، و به شکل انقلابی، تحقق می‌یابد.

باردیگر می‌گوید: (چنان از تو سؤال می‌کنند که گوئی تو از زمان وقوع قیامت با خبری!) (یسئلونک کانک حفی عنها).

بعد اضافه می‌کند که در جواب آنها بگو: این علم تنها نزد خدا است ولی بیشتر مردم از این حقیقت آگاهی ندارند که چنین علمی مخصوص ذات پاک او است، لذا پی در پی از آن می‌پرسند. (قل انما علمها عند الله و لكن اکثر الناس لا یعلمون).

ممکن است بعضی از خود سؤال کنند چرا این علم مخصوص ذات خدا است و هیچکس حتی پیامبران را از آن آگاه نمی‌سازند؟

جواب این سؤال این است که: عدم آگاهی از وقوع رستاخیز به ضمیمه ناگهانی بودن و با توجه به عظمت ابعاد آن سبب می‌شود که هیچگاه مردم قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند، به این ترتیب خود را برای نجات در آن آماده سازند، و این عدم آگاهی اثر مثبت و روشنی در تربیت نفوس و توجه آنها به مسئولیت‌ها و پرهیز از گناه خواهد داشت. کی قیامت بر پا می‌شود؟

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿19﴾

خدا نسبت به بندگان مشفق و مهربان است هر که را بخواهد روزی می‌دهد و اوست نیرومند غالب. (۱۹)

«لَطِيفٌ»: کسی که دارای لطف و مرحمت زیاد است. لطف او بر بندگان در همه امورشان جاری است. «يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ»: منظور توسعه روزی و نعمت است. یعنی از جمله الطاف الهی، رزق و روزی‌ای است که آن‌ها به وسیله آن در دنیا زندگی می‌گذرانند «هر که را» از آنان «بخواهد» به هرگونه که بخواهد «روزی می‌دهد» پس روزی را بر این یکی فراخ و بر آن دیگری تنگ و فرو بسته می‌گرداند. «الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» و اوست قدرت و نیرومند، قدرت الله تعالی هرگز شکست نمی‌پذیرد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی اشاره بعمل آمد که الله سبحان و تعالی نسبت به بندگان مهربان و مددکار است و آنان را به سوی خیر و نیکی و دوری از بدی‌های و گناه‌ها تشویق و ترغیب کرد و سبب گمراهی مشرکان و مجازات شانرا به بیان گرفت. اینک در آیات (20 الی 26) یکبار دیگر به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور می‌فرماید که به قومش بگوید: من در برابر دعوت - جز نزدیکی و قرب و عشق الهی - هیچ پاداشی و مکافاتی را طلب نمی‌کنم.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿20﴾

کسی که کشت آخرت را بخواهد در کشت او می‌افزاییم، کسی که کشت دنیا را بخواهد از آن به او می‌دهیم. و او در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد. (۲۰)

همچنان از فحوی این آیه مبارکه معلوم می‌شود که؛ انسان در انتخاب راه خود آزاد است، کسانی که دنیا را برای خود هدف قرار میدهند، به یاد داشته باشند که از آخرت هیچ سودی برای شان نمی‌رسد.

در ضمن قابل یادآوری است که: ایمان به آخرت ایمان با خدا و ایمان به پیامبران و کتب آسمانی از اهمیت خاصی در دین اسلام برخوردار می‌باشد.

قرآن عظیم الشان دنیا و آخرت را در ده‌ها آیه مبارکه در کنار هم بیان فرموده و تاکید میدارد که اعتقاد به آخرت در صورتی در کردار و شخصیت انسان تاثیر میگذارد که بین زندگی دنیا و زندگی آخرت رابطه‌ای وجود داشته باشد. در غیر این صورت، تأثیری برکردار او در زندگی دنیا نخواهد داشت.

کسانیکه معتقد باشد که دوسیه زندگی انسان در این دنیا با مرگ او بسته می‌شود و در آخرت زندگی جدیدی شروع می‌کند که رابطه‌ای با زندگی قبل ندارد، چنین اعتقادی برکردار او در زندگی دنیا تأثیری نخواهد داشت.

بنابر این، بررسی رابطه دنیا و آخرت امری ضروری و حتمی است. از دیدگاه قرآن، دنیا و آخرت از یک دیگر جدا نیستند، بلکه پیوستگی و رابطه تنگاتنگی میان آن‌ها برقرار است. عقاید، اخلاق و اعمال ما در دنیا، تعیین کننده سرنوشت ما در آخرت بوده، چهره آن جهانی ما همان صورتی است که در دنیا برای خویش ساخته ایم، به طور کلی، آخرت چیزی جز باطن دنیا نیست: «يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفَلُونَ».

(روم آیه: 7) (از زندگانی دنیا تنها ظاهر را می‌دانند، در حالیکه از آخرت غافل‌اند). به گفته بسیاری از مفسران، هدف این آیه مبارکه اینست که: در دنیا برای آخرت بکوشی، زیرا سهم انسان از دنیا چیزی جز کار برای آخرت نیست.

در تعلیمات دینی بر این نقطه تاکید به عمل آمده است که؛ اعتقاد داشتن به آخرت سبب می‌شود که انسان در دنیا خود را اصلاح کند و زندگی خویش را بر پایه دساتیر الهی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم استوار سازد.

الله تعالی، خواهان ترجیح آخرت بر خواسته های زودگذر دنیایی: در حالیکه انسان‌ها خواستار نعمت های زودگذر دنیا هستند، خداوند آخرت را برایشان بر می‌گزیند: طوریکه در (آیه: 67، سورة انفال) آمده است: «تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ».

از جانب دیگر ترجیح آخرت بر دنیا به حکم عقل است، طوریکه در (آیه 64، سورة عنکبوت) ترجیح و برگزیدن آخرت بر دنیا را به مقتضای دانش دانسته است. الله تعالی اشخاصی را که به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اند سرزنش نموده میفرماید: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ» (آیه 37 سورة توبه).

از جانب دیگر در آیات (64 سورة عنکبوت و آیه 20 سورة حدید نیز دنیا لهو و لعب معرفی و به انتخاب آخرت و ترجیح آن بر دنیا سفارش شده است. ترجیح آخرت از آن جهت است که باقی و جاودانه می‌ماند. لذت های آن مخلوط با درد و رنج نیست و سعادت آن، جسمی و روحی و به دور از هرگونه شقاوت است. قرآن عظیم الشان همیشه برگزیدن دنیا و آخرت را در برابر هم قرار داده است: «مِنْكُمْ مَنْ يَرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يَرِيدُ الْآخِرَةَ» (آیه 152 سورة آل عمران).

ولی ترجیح دادن زندگی دنیایی بر آخرت، نشانه کفر است، قرآن عظیم الشان، ترجیح زندگی دنیایی بر آخرت را از صفات کافران می‌شمارد و آن را نشانه گمراهی صاحبانش معرفی کرده است: «وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ... أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» (سورة ابراهیم آیه 2). از منظر قرآن کریم، دنیا و آخرت از یکدیگر جدا نیست، بلکه پیوستگی و رابطه‌ای محکم میان آنها برقرار است.

کوری (اشخاص بی بصیرت) در دنیا موجب کوری در آخرت: هرکس در این دنیا کور دل باشد، در آخرت هم کور دل و گمراه تر خواهد بود: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا.» (آیه 72 سورة اسراء) (و هر کس در این دنیا کور (دل و بی بصیرت) باشد، پس وی در آخرت نیز کور است و از راه راست گمراهتر است). زیان کاران دنیا و آخرت: برخی از انسان‌ها در دنیا و آخرت زیان کار شمرده میشوند: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» (آیه 11، سورة حج)

در باره کافران آمده است: در دنیا برای آنان رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود. (آیه 41، سورة مائده) و نیز و نیز اعمال کافران در دنیا و آخرت تباه است. (آیه 22، سورة آل عمران).

زمخشری فرموده است: به طریق مجاز عملی که برای به دست آوردن فایده انجام می شود، به حرث، «کشت» موسوم شده است، و تفاوت آن دو عمل در این است: آن‌که برای آخرت کار می‌کند، حسنات و نیکی‌هایش چند برابر می‌شود، و آن‌که برای متاع دنیوی تلاش می‌کند، به قسمتی از مقصودش نایل می‌آید نه به تمام مقصود و خواستش (تفسیر کشاف ۱۷۱/۴).

در التسهیل آمده است: کشت و بذرپاشی برای آخرت عبارت است از تلاش برای آن، و کشت و زرع برای دنیا نیز چنین است. این «حرث» از کشت زمین استعاره شده است؛ زیرا برزگر تلاش می‌کند و از عمل خود امید و انتظار سود را دارد. (التسهیل ۲۱/۴). بعد از آن عبادت کافران را برای غیر خدا در حالیکه خدا خالق است و بر بندگان فضل و کرم دارد، نکوهش کرده و می‌فرماید:

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِّي بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿21﴾

آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه الله بدان اجازه نداده برایشان بنیاد دینی نهاده اند و اگر فرمان قاطع [در باره تاخیر عذاب در کار] نبود، حتماً بین آنان فیصله می‌شد، و بی‌گمان برای ظالمان عذاب دردناکی است. (۲۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أَمْ»: آیا. شاید که. بلکه (بقره / 214) «شَرَعُوا»: قانونگذاری کرده‌اند. پی افکنده‌اند. پدید آورده‌اند. «الْفَصْلُ»: حکم کردن. فیصله دادن. جدا کردن حق از باطل. مراد همان چیزی است که در آیه 14 همین سوره از آن بحث شد.

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿22﴾

(در آن روز) ظالمان را در (قیامت) خواهی دید که از آنچه انجام داده‌اند، سخت بیمناک‌اند، در حالیکه آن عذاب حتماً برایشان واقع شدنی است، و آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، در باغ‌های بهشت هستند، برای آنان نزد پروردگارشان هر چه بخواهند میسر است، این است آن فضل بزرگ. (۲۲)

«ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»: این نعمت‌ها و پاداش، بزرگترین مکافاتی است که با هیچ چیز برابر نیست. امام قرطبی فرموده است: عبارت است از فضل و کرمی غیرقابل توصیف

و بیان، و عقل به حقیقت آن راهیاب نیست؛ زیرا خدای عز و جل وقتی میگوید: «کبیر است» چه کسی قدر و میزان آن را معین می‌کند و تخمین می‌زند. (تفسر قرطبی ۲۰/۱۶).
ذَٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (23)

این (ثواب بزرگ) همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند به آن مژده میدهد، بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی اش می‌افزایم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است. (۲۳)

«یقترف»: کسب کند، بدست آورد.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَيْهِ»: در برابر آن همه فضل و لطفی که در آخرت نصیب مؤمنان نیکوکار می‌شود. در برابر تبلیغ رسالت و رنج دعوت. «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»: مگر شور و شوق تقرب به الله با انجام حسنات و دوری از سیئات. یعنی آنچه از شما می‌خواهم در پیش گرفتن راه خدا است. «الْقُرْبَى»: تقرب. «يَقْتَرِفُ»: کسب کند. به دست آورد. «حُسْنًا»: زیبایی. «نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»: بر زیبایی حسنه او می‌افزایم. یعنی آن را جزای مضاعف می‌دهیم و ده برابر و بیشتر بشمار می‌آوریم.

تفسیر:

در حدیثی از ابن عباس (رض) روایت است «قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ، إِلَّا كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ، فَقَالَ: «إِلَّا أَنْ تَصِلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ» [رواه البخاری: 4818]. (ابن عباس(رض) روایت است که گفت: هیچ قبیله در قریش نبود مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه وسلم با آن قبیله قرابتی داشتند، [و برای قریش گفتند: من از شما در مقابل رسالت خود چیزی نمی‌خواهم] «مگر اینکه صله قرابتی را که بین من و شما است بجا آورید».

احکام و مسائل متعلق به این حدیث عبارت است از:

1 - بدون شک ذریه طاهره پیامبر صلی الله علیه وسلم از نگاه حسب و نسب، و از نگاه عفت و طهارت، بالاترین و والاترین نسب و خانواده‌ای است که در روی زمین بوجود آمده است.

2 - ابوحاتم روایت می‌کند که: چون آیت (مودت قریبی) نازل گردید: مردم پرسیدند: یا رسول الله! کسانی که خداوند محبت آن‌ها را لازم گردانیده است کی‌ها اند؟ فرمودند: «فاطمه و دو فرزندش»، ولی این حدیث از نگاه سند ضعیف است، زیرا طوری که امام ابن کثیر (رح) می‌گوید: در سندش شخص مجهولی وجود دارد، و علاوه بر آن آیه کریمه (مودت قریبی) در مکه نازل گردید، و فاطمه (رض) در این وقت بطور یقین فرزندی نداشت، زیرا وی با علی کرم الله وجهه در سال دوم هجری بعد از غزوه بدر در مدینه ازدواج نمود، و با آن هم اگر حدیث ابی حاتم ثابت شود، معنایش این است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از آینده خبر داده‌اند، و این امر نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم اشکالی ندارد، والله تعالی أعلم.

شان نزول آیات 23 - 26:

940- طبرانی با سند ضعیف از ابن عباس (رض) روایت کرده است: انصار گفتند: کاش برای رسول الله مال جمع میکردیم. آنگاه الله تعالی «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را نازل کرد. پس عده‌ای گفتند: این سخن را محض برای کمک به خانواده خود و دفاع از آن‌ها گفت. پس خداوند «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (24) وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (25) وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِّن فَضْلِهِ» را نازل کرد.

آیا می‌گویند: (پیغمبر) بر الله دروغ بسته است؟، پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می‌نهد و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا میکند. أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (24)

آیا می‌گویند: (محمد) بر خدا دروغ بسته است؟ [ای محمد!] اگر خدا بخواهد بر دل تو مهر می‌نهد و باطل را نابود و حق را با سخن خود پایدار می‌کند. همانا او به راز سینه‌ها آگاه است. (۲۴) قاضی ابوالسعود محمد بن محمد العمادی (متوفی سال 951 هجری) در تفسیر خویش «تفسیر ابی السعود» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: «آیه کریمه شاهی بر بطلان افترای مشرکان است زیرا بیانگر این امر میباشد که اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر خداوند متعالی دروغ برمی‌بست، الله تعالی به طور قطع او را - با کوبیدن مهر بر قلبش - از این کار باز می‌داشت، به گونه‌ای که هیچ معنایی از معانی آن افتراها در ضمیرش نقش نمی‌بست و او نمیتوانست به حرفی از آن حروف نطق کند».

«و خدا باطل را» یعنی: شرک و افترا را «محو می‌کند» پس اگر آورده‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم باطل می‌بود، قطعاً الله تعالی آن‌ها را محو و نابود می‌کرد چنانکه عادت پروردگار در خصوص افتراکنندگان به وی این بوده است «و حق را» یعنی: اسلام را «استوار می‌دارد» ولذا آن را «با کلمات خویش» یعنی با آنچه که از قرآن نازل کرده است، بیان می‌دارد «همانا الله به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که در دل‌های بندگان است «داناست».

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (25)

و اوست که توبه بندگان را می‌پذیرد و گناهان را می‌بخشد و آنچه را انجام میدهند میداند. (۲۵)

از فحوی آیه متبرکه معلوم میشود که: اختیار قبولی و عدم قبولی توبه گناهکاران و عفو از خطاها و سئیات بندگان، تنها و تنها در دست پروردگار است. خداوند تمام گناهان را می‌بخشد.

«يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ»: (زیرا کلمه «سئیات» جمع همراه الف و لام است یعنی همه گناهان) و الله تعالی با وعده عفو، منحرفان را به توبه تشویق می‌کند. بناءً توبه باید همراه تغییر در رفتار، کردار و گفتار انسان باشد، در غیر آن نوعی از تظاهر و ریاکاری بشمار می‌رود، والله تعالی می‌داند که بنده اش، مصروف چه اعمالی است.

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِّن فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (26)

و (دعای) کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند اجابت میکند، و از فضل خود به آنان می افزاید و برای کافران عذاب شدیدی است. (۲۶)
 الله تعالی دعای مؤمنان نیکوکار خویش را می پذیرد و آنرا استجابت می نماید بشرطیکه دعا ایشان، با ایمان و عمل صالح توأم باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی آمد که: الله سبحانه وتعالی، دعای مؤمنان را اجابت می کند، اینک در آیات متبرکه (27 الی 36) یاد آور می شود که روزی آنان را بنا به حکمت خود و مصلحت حال و وضع و ظرفیت آنان - جز به اندازه ی معین نخواهد داد، چون وفور ثروت موجب نافرمانی و گمراهی انسان است؛ مگر شماری اندک.

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (27)

و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می کند؛ یقیناً او به بندگانش آگاه و بیناست. (۲۷)

تفسیر:

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ»: اگر الله سبحانه وتعالی روزی بندگان را وسیع و فراوان می داد سر گردنکشی و یاغی گری بلند می کردند و با اشاعه ای معاصی و گناهان و تبهکاری در زمین فساد راه می انداختند؛ زیرا ثروتمندی و بی نیازی موجب طغیان و گردنکشی است.

ابن کثیر فرموده است: یعنی اگر روزی را بیش از احتیاج به آنها عطا می کرد، همین امر آنها را به یاغی گری و گردنکشی و تعدی به یکدیگر و سرمستی وامی داشت. و قتاده گفته است: بهترین زندگی آن است که تو را سرمست و گردنکش نکند. (مختصر ۲۷۷/۳).

شان نزول آیه 27:

941- حاکم به قسم صحیح از علی (روایت کرده است: اصحاب صفه نعمت های دنیا را آرزو کردند و گفتند: کاش ثروت و مکنت به ما نیز روی می آورد. این کلام عزیز «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» در مورد آن ها نازل شد.

خباب بن ارت (رض) می گوید: «این آیه کریمه در باره ما اهل صفه نازل شد زیرا ما به اموال بنی قریظه و نضیر و بنی قینقاع نگریستیم و آرزو کردیم که کاش نظیر آن ها را داشتیم».

در حدیث قدسی آمده است: «برای بعضی از بندگانم فقط بی نیازی مصلحت است، و اگر او را بینوا کنم، دینش را بر او تباه کرده ام. و مصلحت بعضی نیز در بینوایی است، و اگر او را بی نیاز کنم دینش را فاسد کرده ام» (ابن کثیر آن را از انس (رض) چنین نقل کرده است).

وَهُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ (28)

و اوست کسی که باران را پس از آنکه [مردم] ناامید شدند فرود می آورد و رحمت خود را می گستراند و اوست کارساز ستوده. (۲۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

«الغیث»: باران. «قنطوا»: مأیوس و ناامید گشتند. مراد ناامیدی مردمان از نیامدن باران

و خشکی زمین، و به پایان رسیدن فصل آن است. «رَحْمَتُهُ»: لطف و مرحمت خود. مراد ثمرات و محصولات حاصل از باران است. (رَحْمَةُ) را باران هم معنی کرده‌اند (ملاحظه شود: اعراف / 57، فرقان / 48، نمل / 63)

تفسیر:

محدث معروف أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی (61 هـ - 118 هـ، 680 - 736 م) میفرماید: «به ما نقل کرده‌اند که مردی به عمر بن خطاب (رض) گفت: ای امیرالمؤمنین! قحطی باران است و مردم ناامید شده‌اند! عمر (رض) فرمود: اکنون دیگر باران بر شما فرود آمد! سپس این آیه کریمه را تلاوت کرد: «وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا» (الشوری: 28) «اوست کسی که باران را پس از آن که ناامید شدند، فرود می‌آورد». «وهموست کارساز» صالحان و شایستگان از بندگان؛ با احسان و جلب منافع برایشان و دفع آفت‌ها و ناملايمات از ایشان «حمید» است پس در برابر انعام خویش، سزاوار حمد و سپاس از جانب ایشان می‌باشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَتْ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ﴿29﴾

و از نشانه های [قدرت] اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از [انواع] جاندارانی در میان آن دو پراکنده است و او بر جمع نمودن آنها هنگامیکه بخواهد قادر است. (۲۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«خَلْقُ»: آفرینش. آفریده‌ها. «بَتْ»: پخش و پراکنده کرده است. مراد پدید آوردن و افزایش و پراکندن است. «دَابَّةٍ»: جنبنده. این کلمه شامل انسانها و موجودات ریز ذره بینی و حیوانات غول‌پیکر و تمام چیزهای زنده می‌باشد. (ملاحظه شود: بقره / 164، انعام / 38، فاطر / 45). «وَمَا بَتْ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ»: این آیه و آیه 49 سوره نحل، با صراحت بیان می‌دارند که دروسعت آسمان نیز جنبندگان زنده موجود و فراوان اند. «جَمْعِهِمْ»: گرد آوردن ذوی‌العقول، یعنی انسانها، برای حساب و کتاب قیامت. مراد گرد آوردن انسانها (ملاحظه شود سوره: نساء / 87، انعام / 12، مرسلات / 38) و سایر حیوانات (تکویر / 5) در هنگامه قیامت است. «هُوَ عَلِيًّا جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ»: برخی این جمله را دال بر این می‌دانند که چه بسا روزی و روزگاری، موجودات ذوی‌الشعور آسمانها و زمین با یکدیگر تماس حاصل کنند و جهانیان با یکدیگر ارتباط پیدا نمایند.

تفسیر:

استاد محمد سلیمان عبدالله الاشقر اختصار کننده تفسیر «فتح القدیر» امام شوکانی میفرماید: «من بر این نظرم که خدای متعال در این آیه کریمه آشکارا به ما خبر داده است که او در آسمان ها نیز موجودات زنده و جانداري را آفریده است و بعید نیست که آن جانوران در برخی از ستارگان و سیارگانی قرار داشته باشند که طبیعت آن‌ها برای زندگی حیوانی آماده است».

صاحب تفسیر «المنیر» نیز میگوید: «برخی از دانشمندان با استدلال به این فرموده خدای متعال: «وَمَا بَتْ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ» (الشوری: 29) وجود مخلوقات دیگر بجز فرشتگان را در ستارگان و عوالم علوی بعید نمی‌دانند، همان طوری که سفینه های فضایی جدید و کاوش های نجومی، به دنبال کشف وجود پدیده حیات در ستاره مریخ اند اما دلالت آیه بر این امر

قطعی نیست زیرا تفسیر آیه مبارکه وجه دیگری نیز دارد، این وجه - بنابر یکی از اقوال - این است که: مراد آیه جانورانی است که حق تعالی آن ها را در زمین پراکنده است». همچنان برخی از دانشمندان بدین عقیده اند که: دور نیست در سیارات و اقمار و کرات فوقانی غیر از فرشتگان مخلوقاتی شبیه مخلوقات زمین موجود باشد. همانطور که دلایل فلکی نشان دهنده‌ای حیات در کره‌ای مریخ است. و به این آیه استدلال کرده‌اند: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ»، می‌گوییم: امکان دارد در این فضای بیکران، غیر از انسان، مخلوقاتی دیگر موجود باشند، اما در مورد وجود انسان، ما یقین داریم که جز بر کره‌ای زمین انسان موجود نیست؛ چون الله متعال فرموده است: «قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ، وَ فِيهَا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ». (آیه: 25 اعراف). (او) فرمود: در این زمین زندگی میکنید و در آن می‌میرید و از آن (برای محاسبه روز قیامت،) بیرون آورده میشوید.

قابل تذکر است که: در «فِيهَا» و «مِنْهَا» مرجع ضمیر (ها) اَرْض است. در ضمن باید یاد آور شد که: مدت زندگی در این دنیا و استفاده از نعمت های آن نامعلوم وابدی نیست، ولی در این هم هیچ جای شکی نیست که: انسان پس از مرگ دوباره زنده خواهد شد. «مِنْهَا تُخْرَجُونَ» و انسان اگر خواسته باشد، میتواند از همین دنیا به بهشت جاویدانه دست یابد.

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ (30)

و هر مصیبتی که به شما برسد به خاطر اعمالی است که مرتکب شده اید، و او از بسیاری (گناهان‌تان) در می‌گذرد. (۳۰)

تفسیر:

از فحوی آیه مبارکه با تمام وضاحت معلوم میشود که: میان اعمال انسان و حوادث تلخ و شیرین زندگی رابطه وجود دارد، مشکلات انسان، تنها عکس‌العمل بخشی از خلاف های اوست، نه تمام آن. زیرا خداوند از بسیاری خطاهای انسان در می‌گذرد. در ضمن قابل یاد آوری است که: مصیبت‌ها جنبه هشدار دارد و اگر انتقامی بود عفو در کار نبود. به یاد داشته باشید که: دود اعمال جنایات کارانه و گناهان که انسان مرتکب آن می‌گردد ضرر اش به چشم خود انسان میرسد، به پروردگار با عظمت ضربه را وارد نمی‌کند، ولی باید گفت که: انسان‌ها نمی‌توانند همه عوامل را تحت سلطه خود بگیرند و از آثار گناهانشان بگریزند.

«فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» تعبیر: «آیدیکم: دستانتان به عمل آورده» بدین‌خاطر به‌کار رفته که کارهای انسان اکثراً با دستانش انجام می‌شود «و او از بسیاری» از گناهانی که بندگان انجام می‌دهند «در می‌گذرد» و از روی کرم آن ها را در برابر آن مجازات نمی‌کند، همان گونه که حق تعالی با مصایبی که به بنده می‌رساند؛ گناهانش را از وی کفاره و جبران نموده و بر وی می‌بخشاید زیرا باری تعالی بزرگوarter از آن است که بعد از مجازات دنیا، جزای آنان را یکبار دیگر در آخرت تکرار نماید. در عین حال، حق تعالی از بسیاری از گناهان در گذشته و آن‌ها را عفو می‌کند و بر آن‌ها خط بطلان می‌کشد.

باید دانست؛ گاهی هم مصیبتی که به مؤمن می‌رسد، در برابر گناهی که مرتکب آن شده باشد، نیست و او در برابر آن مصیبت، دارای اجر و صاحب پاداش است. به قولی: آیه

کریمه مخصوص به کافران می باشد. یعنی: کافران بهسبب گناهانشان به مصیبت ها دچار می گردند، بی آنکه این مصیبت ها کفار مکننده گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به همراه داشته باشد چنانکه الله تعالی، مجازات دنیوی آنان را در برابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و بهسبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمی کند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان می دهد.

در حدیث شریف به روایت امام بخاری و امام مسلم از ابی سعید خدری و ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرمودند: «والذي نفسي بيده ما يصيب المؤمن من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن إلا كفر الله عنه بها من خطايا حتى الشوكة يشاكها». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هیچ رنج و مرضی و نگرانی و پریشانی به مؤمن نمی رسد مگر این که خداوند بهسبب آن، برخی از گناهانش را از او کفاره میکند و می بخشاید، حتی آن خاری را که برتنش می خلد».

همچنین در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إذا كثرت ذنوب العبد ولم يكن له ما يكفرها ابتلاه الله تعالى بالحزن ليكفرها». «چون گناهان بنده بسیار شود و برایش چنان اعمال نیکی وجود نداشته باشد که آن گناهان را کفاره نماید، الله متعال او را به اندوه مبتلا می کند تا آن اندوه، آنها را کفاره نماید».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما ينزل العقاب إلا بذنب ولا يرتفع إلا بتوبة». «عذاب جز به سبب گناهی فرود آورده نمی شود و جز با توبه ای برداشته نمی شود». در حدیث آمده است: «شاخه ای درختی به بنی آدم آسیب نمی رساند، و یا پایش نمی لغزد، و یا رگی از بدنش تکان نمی خورد جز به سبب گناهی که از وی سر زده است، اما خداوند بیشتر گناهان را می بخشاید».

فوائد:

مصیبت وارده به انسان موجب زدودن گناهان و ناپاکی ها می شود، و مصیبت وارده بر پیامبران موجب بالا رفتن درجات و منزلت آنها می شود؛ زیرا پیامبران از گناهان و ناپاکی معصومند. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (31)

و شما هرگز نمی توانید در زمین از قدرت خداوند فرار کنید، و غیر از خدا هیچ ولی و یاور برای شما نیست! (۳۱)

توجه:

برخی از دانشمندان میفرمایند: دور نیست در سیارات و اقمار و کرات فوقانی غیر از فرشتگان مخلوقاتی شبیه مخلوقات زمین موجود باشد. همان طور که دلایل فلکی نشان دهنده ای حیات در کره ای مریخ است. و به این آیه استدلال کرده اند: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ»، میگوییم: امکان دارد در این فضای بیکران، غیر از انسان، مخلوقاتی دیگر موجود باشند، اما در مورد وجود انسان، ما یقین داریم که جز بر کره ای زمین انسان موجود نیست؛ چون خدا فرموده است: قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ، وَ فِيهَا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ. (تفسیر صفوات التفاسیر علی صابونی)

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿32﴾

از نشانه های او کشتیهایی است که مانند کوههای برجسته در بحر روانند. (۳۲)
«الجواری» جمع جاریه، کشتیهای روان.

تشریح لغات واصطلاحات:

«الْجَوَارِی»: جمع جَارِیَة، کشتیهای روان. صفت به جای موصوف استعمال شده که (سُفُن) است و در اصل السُّفُنُ الْجَوَارِی است. «أَعْلَام»: جمع عَلم، کوهها.
 إِنَّ يَشَأْ يُسْكِنَ الرِّيحَ فَيَظْلَنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿33﴾

اگر بخواهد باد را ساکن می گرداند و کشتی ها بر روی بحر آب متوقف می مانند، قطعاً در این نشانه هائی است برای هر صبر کننده شکرگزار. (۳۳)
تفسیر:

«يَظْلَنَ»: میمانند. میشوند.

«رواکد»: جمع راکده، ثابت. ساکن دانشمند مشهور اسلامی «جابر بن حیان» (متولد 721 میلادی وفات 815 میلادی در کوفه) میفرماید: «از این جهت از کشتی های روان در بحر را نام برده است، که آب متضمن دلایلی بس عظیم و دال بر قدرت الله می باشد؛ زیرا آب جسمی است لطیف و شفاف، و مواد سنگین در آن فرو می رود، و آنکهی کشتی ها با این که حامل اجسام سنگین و انبوه اند، معهذا خدا در آب قدرتی قرار داده است که آن را حمل کرده و مانع فرو رفتن آن می شود، و بعد از آن باد را وسیله ای حرکت کردن آن قرار داده است و وقتی الله تعالی بخواهد کشتی پهلوی بگیرد، باد را متوقف می کند و کشتی از جایش تکان نمی خورد». (تفسیر صاوی ۳۹/۴).

أَوْ يُوقِنَنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ﴿34﴾

یا اگر بخواهد آنها را به خاطر اعمالی که سرنشینانش مرتکب شده اند هلاک میسازد، و در عین حال بسیاری را می بخشد. (۳۴)

وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ﴿35﴾

و کسانی که در آیات ما مجادله می کنند، بدانند که آنان را [از عرصه قدرت ما] هیچ گریزگاهی نیست. (۳۵)

فَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿36﴾

پس آنچه به شما داده شده است، بهره چند روزه زندگانی دنیاست. و برای کسانی که ایمان آورده اند و به پروردگارشان توکل کرده اند، آنچه نزد خداوند است، بهتر و پایدارتر است. (۳۶)

خوانندگان گرامی!

بعد از بیان دلایل توحید و قدرت الله سبحان و تعالی و پرهیز از فریبکاریهای دنیا و آماده شدن برای سرای آخرت که بهترین است و متصف بودن انسان مؤمن به دو وصف ایمان به الله و توکل و اعتماد بر او؛ هم چنین دوری از گناهان؛ مانند زنا، قتل، شرک، دزدی و حذر از آنچه که شریعت منع اش می کند، برپا داشتن نماز، ادای زکات مال، تشاور و مشوره در کارهای عمومی و خصوصی، شجاعت و جدیت در بازپس گرداندن حقوق غصب شده

و غیره موضوعات حیاتی به بحث گرفته شد: اینک در آیات متبرکه (37 الی 43) در باره صفات مؤمنان راستین که امر پروردگارشان را اجابت می کنند، بحث بعمل می آورد.

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿37﴾

و همچنین [برای] کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت پرهیز می کنند. و چون خشم و غضب کنند، آنها می بخشند. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« كَبَائِرَ الْإِثْمِ »: گناهان کبیره، گناهان بزرگ، گناهان کبیره عبارت از گناهانی است که از آنها بیم داده شده، و یا این که حدّ و تعزیری در برابر آنها واجب گشته است (ملاحظه شود: صفوة البیان لمعانی القرآن). « الْفَوَاحِشَ »: گناهانی است که بسیار زشت و بسیار بد و شرم آور، چون زنا و قتل و امثال آنها. بسیاری (كَبَائِرَ الْإِثْمِ) را گناهان کبیره، و (الْفَوَاحِشَ) را شرک و زنا و هرگونه گناهی دانسته اند که دارای حدّ باشد. عطف (الْفَوَاحِشَ) بر (كَبَائِرَ الْإِثْمِ) عطف خاصّ بر عام است «يَغْفِرُونَ»: می بخشند. گذشت می کنند.

خشم و عصبانیت:

خشم و عصبانیت به معنی خشمگین و غضبناک بودن، حالت و کیفیت خاصی است که بر انسان بوجود می آید، که در این حالات انسان تعادل قوای ارادی و تسلط خود را بر اثر این ناراحتی و خشم از دست می دهد. (فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۳۱۱)

در منابع دینی و اخلاق اسلامی، بحث عصبانیت تحت عنوان «غضب» و «غیظ» مطرح گردیده و از جمله مباحث رذایل و «نبایدهای اخلاقی» شمرده میشود.

اما از دیدگاه روانشناسی، خشم و غضب در واقع یک حالت نفسانی و درونی است که انسان را وادار به عمل و رفتاری پرخاشگرانه و غلبه و انتقام نسبت به دیگری می کند. البته اصل «قوه غضب» در انسان وجود دارد و در حفظ و بقای وی نقش به سزایی ایفا می کند؛ اما این قوه نیز مانند سایر قوای نفسانی باید تحت کنترل و در جهت صحیح از آن استفاده بعمل آید، و از افراط و تفریط تعادلی در آن ایجاد گردد؛ زیرا افراط در آن موجب خلل فکری و عقل می شود و خطرات و خسارات جبران ناپذیری را به دنبال دارد. و تفریط در آن نیز موجب جبن و ترس و خوف شده و در نتیجه انسان را بی غیرت و بی تفاوتی نسبت به مسئولیت های فردی و اجتماعی خویش میگرداند.

بصورت کل حالت خشم یا غضب را در شخصیت انسانها را به سه کتکوری تقسیم نمود:

- برخی انسانها در وقت خشم و غضب متأسفانه از حد و مرز ایمان خارج میشوند و به عملی دست می زند که؛ نتایجی جبران ناپذیری را ببار می آورد.
- برخی از انسانها متأسفانه اصلاً عصبانی نمیشوند حتی در موارد که لازم است و عقل شرع نیز اجازه می دهد که باید عصبانی شود، باز هم خشمگین نمیشوند.
- و برخی از انسانها هستند که به هنگام خشم از حد اعتدال خارج نمیشوند و بر رفتار خود کاملاً تسلط دارند و از عقل و ایمان خود استفاده می کنند.

مفسر مشهور اسلام احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) مینویسد: «گذشت و حلم در موقع پیدایش خشم، از مکارم اخلاق است. اما به شرط این که حلم و حوصله به مردانگی خلل وارد نکند و به امری واجب زیان نرساند. مثلاً در موقع که به الله تعالی اهانت صورت

می گیرد؛ قهر و غضب واجب است نه حلم و حوصله. امام شافعی میفرماید: «آن که خشمش برانگیخته شود و خشمگین نگردد، الاغ است». شاعر در این بابت گفته است: «حوصله و حلم بیجای انسان، جهل است و نادانی» (تفسیر قرطبی ۳۳/۱۶).

پیشگیری و معالجه عصبانیت:

قرآن مجید انسانها را در آیات متعددی به پیشگیری و معالجه عصبانیت و خشم شدید، تشویق کرده و میفرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ». همان هائیکه در توانگری و تنگدستی، انفاق میکنند؛ و خشم خود را فرو میبرند. (آل عمران ۱۳۴)

در بسیاری از آیات قرآنی و روایات اسلامی در بابت عصبانیت، غیظ و غضب، قبل از آنکه به معالجه اشاره نماید به، جنبه های پیشگیرانه آنرا مورد بحث قرار داده است. دین اسلام در صدد آن است که؛ انسان ها به هیچ وجه دچار خشم و غضب نشوند؛ به همین جهت قرآن عظیم الشأن در (آیه ۸۴ سوره یوسف و آیه ۳۷ سوره شوری)، مسلمانان را در مورد فرو بردن خشم و پیشگیری از آن تشویق میکند.

به تاسف باید گفت که در برخی از اوقات در زندگی انسان حالاتی پیش میاید که انسانها باید عصبانی شوند، و این مساله، کاملاً طبیعی و عادی است؛ چرا که در برخی مواقع حتی موارد کوچک هم می تواند آنها را تحریک به خشم کند. متأسفانه خشم و عصبانیت احساساتی هستند که به سختی می توان آنها را کنترل کرد اما با به کارگیری چند روش کار آمد می توان تلاشی سودمند در جهت کنترل این احساسات کرد.

قویترین حربه ای شیطان که با آن می تواند انسان را به چاه تاریک گمراهی کشانده و نور ایمان را در وجودش خاموش نماید، عصبانیت نابجاء است.

اولین راه و روش غلبه بر خشم و عصبانیت را همین آیه (37 شوری) بیان داشته است طوری که: «وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ» (و همچنین [برای] کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت پرهیز میکنند. و چون خشم و غضب کنند، آنها می بخشند).

دومین راه و روش غرض غلبه بر خشم و عصبانیت همانا تقوا و پرهیزکاری است: خداوند متعال انسانهای متقی و پرهیزکار را اینگونه معرفی میکند که این اشخاص قدرت غلبه بر خشم خود را دارند و یکی از مهمترین عوامل دارا بودن این قدرت همین روحیه تقوا و پرهیزکاری آنهاست «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (133) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (134)

و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمانها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید همانان که در فراخی و تنگی انفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از مردم در می گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد. (آل عمران: 133-134)

سایر راه های کنترل قهر و جلوگیری از عصبانی شدن:

سایر راه های کنترل بر خشم و جلوگیری از عصبانی شدن عبارتند از: گفتن ذکر شریف در

وقت عصبانیت «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» ویا گفتن لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم»

تغییر حالت و موقعیت:

اگر شخص عصبانی نشسته، باید ایستاده شود، اگر ایستاده باشد بنشیند و صورت از آن صحنه برگرداند یا دراز بکشد و یا از محل دور شود و خود را به کار دیگری مشغول سازد. این تغییر حالت در فرونشاندن آتش خشم بسیار مؤثر و مفید است.

- آهسته آهسته نفس بکشید، اما نفس های عمیق بکشید تا واکنش استرسی که معمولاً همراه با عصبانیت همراه است را خنثی کنید.
- یک کلمه یا عبارت آرامش بخش را تکرار کنید، که می تواند این موارد باشد «آرام باش»، «بیخیال» یا «من کنترل خشم خود را در دست دارم».
- بر روی عضلات خود فشار دهید و سپس آن ها را رها کنید.
- با خود فکر کنید و راه حل های دیگری را به غیر از عصبانیت برای حل مشکل پیدا کنید.

- نوشیدن آب سرد به رفع عصبانیت کمک می کند. به همین دلیل است که همیشه در زمان عصبانیت به افرادی که عصبانی هستند گفته می شود آب بنوشند تا از شدت عصبانیت آنها کم شود؛ زیرا نوشیدن آب باعث می شود به مغز اکسیژن برسد.

- دوش گرفتن، وضو گرفتن نیز یکی از تکنیک های کنترل و غلبه کردن بر خشم است. با دوش گرفتن آب به کل عضلات بدن میرسد و این امر باعث میشود تا از شدت عصبانیت کاسته شود. همچنین رسیدن آب به بدن در زمان عصبانیت باعث شل شدن عضلات بدن شده و افراد را به آرامش میرساند.

در زمان عصبانیت و خشم چیغ نزنید! به تأسف دیده شده که انسانها در وقت خشم و غضب چیغ و فریاد می زنند و خیلی سریعتر از حالت معمول حرف میزنند. بهتر است سعی کنید تا در زمان عصبانیت ملایم تر حرف بزنید. با انجام اینکار عصبانیت خود را نیز پنهان کرده اید و رفتار شما در این حالت بهتر و مطلوب تر است. فراموش نکنید که مخاطب شما هم باید اجازه حرف زدن داشته باشد.

- برای کنترل عصبانیت و غلبه بر خشم، مثبت فکر کردن می تواند راهکار مناسبی باشد. در زمان عصبانیت جنبه های مثبت اتفاق را در نظر بگیرید و به مسائل خوب فکر کنید. در مورد موضوعی که باعث خشم شما شده فکر نکنید، در عوض به چیزهای خوب و مثبت بیندیشید.

رابطه خشم و غضب با صحت و سلامتی انسان:

اطباء بدین باورند که: هیجانات و انفعالات شدید و بیش از حد نورمال و با ابزار گوناگون به شتاب تپش قلب و تنفس و بالا رفتن فشار خون منجر می گردد، روی انسان سرخ گشته و شاهرگ ها ورم می نماید شخص خشمگین نبض قلبش به صد و شصت نبض [در دقیقه] رسیده و با بالا رفتن فشار، خطر خونریزی مغزی، ترمبوس مغزی [فلج مغزی] و یا لختگی خون در قلب و یا هم به کوری ناگهانی می انجامد.

اطبا بدین عقیده اند که: بیشتر حالات قند خون بعد از هیجان شدید به وجود می آید چون انسان هنگامی که عصبانی می گردد، غده مخاطی - ملکه غده ها - دستور و طلب چربی نموده و به جگر امر نموده، تا مقدار فراوانی قند به وی برساند آن هم مقدار زیادی قند عرضه

می دارد، و نهایتاً در خون قند افزایش یافته، به همین سبب است که دانشمندان گفته اند: قند خون غالباً پس از انفعال بسیار شدید ایجاد می‌گردد.

همچنان عصبانیت شدید و افراطی به بالا رفتن چربی خون و به سخت شدن رگ‌ها و به مریضی قلبی می‌انجامد.

در ضمن قابل تذکر است که: انفعالات و هیجانات شدید مانع حرکت روده‌ها می‌گردد، شخصی که از لحاظ ذهنی عصبی باشد با بی تحرکی مزمن و همیشگی درگیر است، بی تحرکی مزمن نیز سبب پوسیدگی و پوکی و در پایان به سرطان های روده منجر می‌گردد. اما بزرگترین خطر انفعالات شدید، دستگاه مصونیت در انسان را تضعیف مینماید، و با ضعف دستگاه مصونیت میکروب‌ها و باکتری های مولد امراض در وجود انسان نیز فعال می‌گردند، زیرا دستگاه مصونیت از امراض میکروبی و سرطانی جلوگیری به عمل می‌آورد.

نود و نه درصد از مریضان مبتلا به ایدز دارای سرطان می‌باشند، چون دستگاه مصونیت فعالیت خود را از دست داده و سلول های [سرطانی] نیز رشد بی پایان خود را به انجام رسانده‌اند.

لذا حلم و بردباری مهمترین و برترین اخلاق می‌باشد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم از عصبانیت نهی نموده است، در حدیثی از ابو هریره روایت شده است که شخصی نزد پیامبر آمد و به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت مرا توصیه و پند دهید، پیامبر فرمود: «خشمگین مشوید» چند بار خواسته خود را تکرار کرد، باز پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: خشمگین مشوید. (بخاری (5765)

حلم و بردباری خلق بسیار عالی و برتری است، و توحید بر بردباری و علم کمک شایانی می‌نماید، چون اگر بر این باور باشید که تمام امور در سلطه قدرت خداوند متعال است و تمام افعال خداوند از روی حکمت بوده، و هر آنچه خداوند اراده نماید انجام پذیرد و هر چیزی انجام پذیرفته باشد خداوند خواسته است، و اراده وی منوط به حکمت مطلق و حکمت مطلق نیز مربوط به خیر مطلق است، و هر آنچه خداوند بخواهد به وجود آید و هر آنچه خداوند نخواهد به وقوع نپیوندد، پس با این توحید و یاور سبب آرامش و سلامتی خود را فراهم نموده‌اید. توحید راحتی، آرامش، اعتماد، پیشگیری و تندرستی است.

طوری‌که خداوند متعالی می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ» (78) وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (79) وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (80) وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (81) وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (82) (الشعراء: 78-82) (آن ذاتی که مرا آفریده است، پس او مرا هدایت می‌کند. (79) آن ذاتی که مرا (غذا) می‌خوراند و (آشامیدنی) می‌نوشاند. (80) و چون بیمار شوم، پس وی مرا شفا میدهد. (81) و آن ذاتی که مرا می‌میراند، باز زنده‌ام می‌گرداند. (82) و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را بیامرزد.)

همچنانکه خداوند ذکر کرده است، ابراهیم نگفته است، و مرا مریض نموده و شفایم می‌دهد. در آیه [مذکور] مریضی به انسان نسبت داده شده است و انسان به علت ضعف توحید دچار اضطراب و افسردگی می‌گردد، و اسباب کینه و خشم او از شرک سرچشمه می‌گیرد.

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (38)

و کسانی که ندای پروردگارشان را استجابت کرده‌اند، و نماز را برپا داشتند و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ »: کار و بارشان شورائی است. مهمترین مسأله اجتماعی همان اصل « شوری » است و یک برنامه عمومی و همگانی مسلمانان است. « بَيْنَهُمْ »: با یکدیگر، میان هم کارشان در میان خود، به شیوه‌ی مشورت است. اجماع اولی الامر بر پایه‌ی شوری است و یکی از ارکان اساسی و اصولی دین اسلام به شمار می‌آید.

تفسیر:

شوری در اسلام:

شوری از شور گرفته شده و شور در لغت به معنی کشیدن عسل از قالب موم و تصفیه آن است،

شوری در اصطلاح شرعی:

عبارت از گرفتن آراء و نظریات مردم خبیر و آگاه در یک موضوع مشخص بخاطر رسیدن به نظریکه صواب یا نزدیک به صواب باشد است.

شوری یک اصل اساسی نظام سیاسی اسلام و یک رکن نظام سیاسی اسلام میباشد، و در دین مقدس اسلام از اهمیت خاص برخوردار می‌باشد.

محدثین روایت نموده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ بعد از اینکه در جنگ احد از مدینه بمشوره صحابی خارج میشود و شکست می‌خورد باز هم خداوند کریم امر به شوری میکند و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم علاوه از مسایل عامه حتی به مسایل شخصی خود مشوره می‌نمود طوریکه در واقعه افک با حضرت علی کرم الله وجهه وزید بن ثابت مشوره نمود.

دین مقدس اسلام 1400 سال قبل از امروز شوری را به مسلمین ارزانی نموده بود و حتی یکی از سوره‌های قرآن کریم را بنام شوری مسمی نموده است و در حدیث شریف آمده: «**ماخاب من استخار وماندم من استشار**» ناامید نشد کسیکه استخاره کرد و پشیمان نشد کسیکه مشوره کرد.

حکم شوری:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم: شوری یک اصل از اصول اساسی دولت اسلامی بوده حکم آن واجب و لازم است امیر مکلف هست در مسایل و قضایای مهم و عمده‌ای کشورش با اهل خبره و مردمان چیز فهم کشورش مشوره کند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجودیکه در روشنائی وحی زنده گئی میکرد و هرآن از راه وحی راهنمایی میشد باز هم مامور به شوری شده بود «**وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ**» و امر مطابق قاعده اصولی در صورتی که قرینه صارفه وجودنداشت تقاضای وجوب می‌کند چنانچه از ابو هریره رضی الله تعالی عنه روایت شده که فرموده بود: «مارأيت احداً قط كان اكثر مشورةً لاصحابه من رسول الله صلی الله علیه وسلم» یعنی ندیدم کسی را هرگز نسبت به پیغمبر صلی الله علیه وسلم که با اصحاب خود مشوره بیشتر بکند.

(قرینه صارفه، مقابل قرینه معینه می‌آید و عبارت است از قرینه‌ای که کلام را از معنای حقیقی خود بر گردانده و بر معنای مجازی آن حمل می‌نماید؛ یعنی بیان گر این مطلب

است که مراد جدی متکلم، معنای مجازی کلام وی است نه معنای حقیقی آن. این قرینه را از آن رو صارفه می‌گویند که لفظ را از معنی حقیقی خود به معنی مجازی منصرف می‌کند.

فیصله شوری معلم است یا ملزم؟:

يك تعداد علماء بدین باور اند که: نتیجه شوری ملزم است و امیر مکلف است به آن عمل کند زیرا انسان وقتیکه به يك کار مامور شود بالایش لازم است تا به آن عمل کند و عمل کردن پیامبر به مشوره اصحاب کرام درجنگ احد که ظاهراً المناک و درد آور بود این قول را تایید می‌کند و بعض علماء دیگر عقیده دارند که نتیجه شوری ملزم نبوده بلکه معلم است به این معنی که در نتیجه شوری حکم به امیر روشن می‌شود و امیر اختیار دارد که چه تصمیم می‌گیرد عمل می‌کند به نتیجه شوری یا نمیکند به این دلیل که در آیه کریمه گفته شده «و اذا عزم فتوکل علی الله» توفیق میان دو قول که در جوامع اسلامی هنوز هر فریق در هر قولیکه منافع خود را ببیند عمل می‌کند وجود دارد موضوعات چگونه است از صلاحیت هایی شوری و یا از صلاحیت خود رئیس جمهور یا خلیفه؟ اگر از موضوعات اختصاصات یا صلاحیت های شوری باشد نتیجه شوری در آن موارد ملزم است و اگر رئیس جمهور در موضوعاتی مشوره کرد که از اختصاصات خودش است نتیجه شوری در این موارد معلم است که اکنون قوانین اساسی درکشورها حدود صلاحیت ها را تعیین می‌کند.

موضوعاتی که در آن شوری صورت می‌گیرد:

علماء بدین نظر اند: موضوعاتی که در شوری مطرح میشود باید از مسایل اجتهادی باشد یعنی در موضوعاتی که در آن صراحت نص وجود داشته باشد شوری تصمیم گرفته نمیتواند مثلاً این موضوع هیچ وقت به شوری پیش نمیشود. اگر به شوری پیشکش میشود صرف به مفهوم اینکه آیا این امر صریح در نص است و یا خیر؟ اینکه پول خود را به بانك های ربوی بگذاریم یا نگذاریم زیرا حکم قطعی در این زمینه وجود دارد، که گذاشتن پول در بانك های ربوی حرام است و همچنان نمیتوانیم در مورد نوشیدن شراب یا خمر شوری کنیم، از همین جهت است که اصحاب کرام وقتیکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم چیزی میگفت می پرسیدند که: آیا وحی است یا نظر محض اگر وحی نمیبود باز نظر میدادند طوریکه در غزوه بدر پیامبر اکرم در پائین آب جای گرفته بود حباب ابن المنذر رضی الله عنه پرسید آیا وحی شده که اینجا مرکز بگیرید پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود نخیر خودم اجتهاد کردم. او فرمود ای رسول الله صلی الله علیه وسلم، این جای مناسب نیست و یک جای دیگر را نشان داد که باید آنجا بروند پیغمبر صلی الله علیه وسلم پذیرفت و آنجا جا بجا شدند که نتیجه خوبی را به دنبال داشت.

و همچنان در صلح حدیبیه وقتی متن تهیه شد نزد يك بود که امضاء شود عمر فاروق رضی الله عنه برخاست نزد ابوبکر صدیق آمد صحبت کرد و نزد رسول الله رفت گفت آیا شما رسول الله متعال نیستی؟ فرمود: بلی هستم. گفت آیا ما مسلمان نیستیم؟ پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت: چرا نه. حضرت عمر رضی الله عنه گفت: آیا آنها مشرک نیستند؟ مبارک فرمود، بلی هستند.

عمر (رض) فرمود: پس چرا ذلت را بپذیریم (استرداد مشرکین و عدم استرداد مسلمین) پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم برایش گفت که به اساس وحی این کار را انجام داده ام. عمر رضی الله تعالی عنه قانع شد و سکوت کرد و به وحی گردن نهاد.

کیفیت و چگونگی شوری:

در دین مقدس اسلام نص صریح در میکانیزم و ساختار شوری وجود ندارد شاید حکمت هم همین باشد که مسلمانان در این رابطه مجال و فرصت باز داشته باشند و به اساس ضرورت و مصالح امت در زمان و مکان و شرایط بخصوص طریقه مناسب اختیار نمایند چنانچه در مورد تعداد اشخاص شوری یا اهل حل و عقد نص صریح قرآنکریم وجود ندارد حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم گاهی بایک نفر مشوره میکرد مثلی که در تعیین جای با حباب ابن المنذر در غزوه بدر مشوره کرد و یا دو نفر مشورت میکرد که اکثراً با ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما مشوره میکرد چنانچه در غزوه احزاب با سعد ابن معاذ و سعد ابن عباد رضی الله عنهما مشوره کرد و حتی در مورد واقعه افک با علی کرم الله وجهه و زید ابن ثابت مشوره کرد و در جنگ و صلح حدیبیه با جماعه یی از اصحاب کرام مشوره کرد ولیکن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به اساس مواصفات چون عشرة مبشرة سابقون الاولون کاتبین وحی، خلفاء راشدین چون ابوبکر یار اول پیامبر صلی الله علیه وسلم و عمر فاروق، عثمان ذی النورین علی کرم الله وجهه یار شجاع و دلیر پیامبر مثلاً با قاریان قرآنکریم مشوره میکرد.

اهل شوری چه کسانیست؟

در دو آیه کریمه ذیل از شوری بحث شده «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الأمر وإذا عزمت فتوكل على الله» (آل عمران/159) ترجمه: (پس به سبب مهربانی از خدا نرم شدی برای ایشان و اگر می بودی درشت خو سخت دل پراکنده می شدند از دور و بر تو پس درگذر از ایشان و آمرزش بخواه برایشان و مشورت کن با ایشان پس آنگاه که قصد محکم کردی پس توکل کن بر خدا هر آینه خدا دوست می دارد توکل کننده گان را). «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (الشورى / 38) ترجمه: کارشان بین شان به مشورت صورت میگیرد پس وقتی به این هردو آیه کریمه نگریسته شود دیده می شود که ضمیر (هم) ضمیر جمع بوده به تمام مسلمین راجع است و لکن آیه اول در مورد اصحاب کرام نازل شده و هیچ نوع تحدید صورت نگرفته که باز هم تمام امت را دربرمی گیرد و در آیه مبارکه دوم گفته شده که از جمله صفات مؤمنین یکی هم این است که در تمام مسائل مشوره می کنند که باز هم تحدید نشده لهذا همه مسلمین حق شوری را دارند و آیا امام میتواند نظر تمام مسلمین را جمع کند و از ایشان نظر خواهی نماید به عباره دیگر ریفردنوم را انجام دهد؟ بلی نظر عام فقهاء کرام همین است که در قضایایی نادر که در یکسال یکبار و یا در چندین سال یکبار رخ میدهد میتواند امام نظر تمام مردم را بگیرد البته بشکل يك ریفردنوم یا نظر خواهی عمومی و اما در مسائل دوامدار چون نظارت و کنترول بر امور دولت، طرح و تصویب قوانین، و غیره چون که به کار زیاد ضرورت دارد بدلائل و اوضاع نامساعد همه نمیتوانند حضور فزیکي بهم رسانند می توانند در چوکات قانون نمایندگان خویش را انتخاب و ارسال نمایند البته با

در نظر داشت مواصفات و دانایی لازم که شریعت پیشنهاد کرده انتخاب شوند و مواصفاتی را که شریعت اسلامی در نظر گرفته بصورت انگشت شمار اینها اند:

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴿39﴾

و کسانی که چون ستم برایشان رسد یاری میجویند [وبه انتقام برمیخیزند] (۳۹)
ابراهیم نخعی گفته است: یعنی آنانکه بیزارند از این که خود را خوار کنند تا فاسقان و ستمکاران بر آنان چیره و گستاخ شوند. (قرطبی ۳۹/۱۶).

ابو سعود گفته است: بعد از اینکه آنها را به سایر اوصاف فضیلت توصیف کرد، در اینجا آنها را به صفت دلیری و شجاعت نیز توصیف میکند. و این امر با توصیف آنها به بخشاینده‌گی منافات ندارد؛ چون هر یک در جای خود نیکو است و پسندیده. (قرطبی ۳۹/۱۶).

تشریح لغات واصطلاحات:

«الْبَغْيُ»: ظلم، تجاوز و تعدی. «يَنْتَصِرُونَ»: انتقام می گیرند، یاری می جویند، همدیگر را کمک می کنند، حق خود را تصاحب میشوند.

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿40﴾

و سزای بدی، بدیی مانند آن است، و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است یقیناً خداوند ظالمان را دوست ندارد. (۴۰)

تشریح لغات واصطلاحات:

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»: این نکته قابل ذکر است که تسلیم شونده ظلم، و دفاع کننده از ظلم، و کننده ظلم، و کمک کننده ظلم، همه محکوم و گنهگار اند.

تفسیر:

با در نظر داشت اینکه در انتقام، اجر و ثواب نیست ولی بالعکس در عفو ثواب است. ولی با آنهم تشویق به عفو، اصلاح، و بخشش، نباید برای دفاع از ظلم و ظالمین و نیرومندی بیشتر ظالمین صورت گیرد.

مفسر شهیر جهان اسلام امام فخر رازی فرموده است: بعد از اینکه فرمود: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»، به دنبال آن مقرر داشت که انتقام باید به مثل مقید، و بدون اضافه باشد. و عمل زشت از این رو به «سیئه» موسوم شده است که سبب انزجار طرف می گردد (تفسیر کبیر)

«فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» هر کس از ستمکار صرف نظر کند و میانه‌ی خود را با دشمن اصلاح نماید، در مقابل این عمل خدا پاداش جزیل به او میدهد. ابن کثیر میافزاید: خدای متعال عدالت یعنی قصاص را مشروع قرار داده، و فضل یعنی عفو را تشویق کرده است، پس هر کس صرف نظر کند خدا اجر و پاداش او را ضایع نمیکند. در حدیث آمده است: «خدا عزت بنده‌ی عفوکننده را میافزاید». (تفسیر کبیر ۱۷۴/۲۷). «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» الله از آغازگران ستم و تجاوزگران در انتقام، خشمگین است و آنها را دوست ندارد.

«فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»: (اجر و پاداش او با الله است)

در قرآن عظیم الشان دوبار عبارت «فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» آمده است: يك بار در سوره ی نساء (آیه 100) که مربوط به مهاجرین مخلص است و يك بار در این آیه که مربوط به عفو از بدی های مردم است، پس معلوم می شود که مکافات عفو و اصلاح هم وزن مکافات و ثواب مهاجرت الی الله است.

همچنان قابل یاد آوری است که: انتقام از ظالم و ستمگر، حق مشروع انسان است که نه در دنیا مورد سرزنش است و نه هم در آخرت عقاب دارد. ولی باید گفت که: انتقام برای شخصی است که قدرت گرفتن انتقام را در خود داشته باشد، ولی شخصی که توانمندی انتقام را ندارد، حق دارد که غرض اخذ انتقام از ظالم خواستار کمک از دیگران شود، ولی نباید فراموش کرد که: قصاص قبل از جنایت نارواست.

یادداشت:

قابل یادآوری است که: قانون مماثلت در اسلام: از آنجا که قوانین اسلام طبق عقل و فطرت و عدل است، در امور مختلف برابری را با صراحت مطرح کرده است، که ما در اینجا به چند مثال اکتفا میکنیم:

- در آیه (149 سوره بقره) آمده است: «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (هرکس به شما تعدی و تجاوز کرد، به مانند آن بر او تعدی کنید).

- همچنان در آیه (228 سوره بقره) آمده است: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ». (و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنها است، حقوق شایسته ای قرار داده شده است).

- در آیه (90 سوره مائده) آمده است: «وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ»: (هر کس از شما به عمد شکاری را در حال احرام بکشد سزا و کفاره اش کشتن نظیر آن حیوان از چهار پایان است).

- در آیه (126 سوره نحل) آمده است: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ». (و هرگاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که بر شما تعدی شده کیفر دهید).

وَلَمَنْ اِنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ﴿41﴾

و هرکس بعد از ستمی که دیده است، (برای دفع آن) انتقام گیرد، بر آنان راهی (عتاب و عقاب) نیست. (۴۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«إِنْتَصَرَ»: در اینجا مراد انتقام گرفتن است. «مِنْ سَبِيلٍ»: راهی برای مؤاخذه. مراد عتاب و عقاب است.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿42﴾

تنها راه مؤاخذه بر آنهایی است که به مردم ظلم کنند و در زمین به ناحق سرکشی می کنند. برای آنها عذاب دردناکی است. (۴۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«يَبْغُونَ»: سرکشی می کند.

وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿43﴾

و هرکس که شکیبایی و گذشت پیشه کند، بی گمان این از کارهای استوار و سترگ است. (۴۳)

تفسیر:

یعنی کسی که (در برابر ظلم دیگران) شکیبائی صبر و گذشت کند و (زمام اختیار را از دست ندهد، و با وجود قدرت، از ظالم) درگذرد (ولی بداند که این عمل باعث گستاخی ظالم نمی‌گردد، این کار او) از زمره کارهایی است که باید بر آن عزم را جزم کرد و بر آن ماندگار شد.

صاوی گفته است: به خاطر ترغیب و اهمیت دادن به صبر و برای نشان دادن سر انجام نیکوی آن، صبر را تکرار کرده است. (تفسیر صاوی ۴/۴۱).

عفو و گذشت:

اسلام دین جامعی است که هم حقّ مظلوم را به رسمیت شناخته است و هم راه را برای عفو و گذشت باز گذاشته است. در دین مقدس اسلام ظلم کردن به انسان حرام است، خصوصاً اگر وی برادر یا خواهر مسلمان باشد، پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا سَلِمُهُ».

(بخاری: 2442) «مسلمان، برادر مسلمان است. بدین جهت به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم (ظالم) نمی‌نماید».

و فرمودند: «الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری: 2447) «ظلم، باعث تاریکی های (متعددی) در روز قیامت می‌گردد».

شخصی که مورد ظلم واقع شده شرع اسلامی برایش اجازه فرموده است که اگر خواسته باشد، در حق ظالم دعا کند که: بار الها تو در برابر ظلم مجرمین انتقام گیرنده هستی، پس انتقام مرا از فلان شخص ظالم بگیر و وی را مجازات کن.

اما جدا از اینکه چگونه دعا کند، بهتر است بدانیم که یک مسلمان متقی نباید در برابر برادران و خواهران مسلمان خود قصد انتقام داشته باشد، هر چند که در حق او جفایی صورت گرفته باشد، و اولی اینست که از آنها درگذرد و عفو نماید، چرا که خداوند متعال عفو کنندگان را دوست می‌دارد.

الله تعالی میفرماید: «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران/ 134) «و کسانی که خشم خود را فرو می‌خورند و از مردم گذشت می‌کنند (و بدین وسیله در صف نیکوکاران جایگزین میشوند) و خداوند (هم) نیکوکاران را دوست دارد». و همچنان طوریکه در آیه فوق خوانیم: «وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (الشوری / 43) (و هرکس که شکیبایی و گذشت پیشه کند، بی‌گمان این از کارهای استوار و سترگ است).

و در جایی دیگر میفرماید: «وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (النور: 22) «باید عفو کنند و از دیگران درگذرند، مگر دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟!».

و از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «و ما ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئاً قَطُّ بِيَدِهِ، وَلَا امْرَأَةً وَلَا خَادِماً، إِلَّا أَنْ يُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَمَا نِيلَ مِنْهُ شَيْءٌ قَطُّ فَيَنْتَقِمَ مِنْ صَاحِبِهِ إِلَّا أَنْ يُنْتَهَكَ شَيْءٌ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ تَعَالَى: فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ تَعَالَى». (رواه مسلم). (پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: هرگز به خاطر ضرری که به او وارد شد، از صاحبش انتقام نگرفت، مگر این‌که چیزی از محارم (و حدود) خدا شکسته میشد که در آن صورت برای خدا انتقام میگرفت). (مسلم 2328).

همچنان از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: «... وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِنَفْسِهِ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ اللَّهُ بِهَا». (بخاری: 3560) (رسول الله صلى الله عليه وسلم بخاطر خودش، انتقام نمیگرفت مگر اینکه به دین خدا بی حرمتی میشد که آنگاه، بخاطر آن، انتقام میگرفت). و شایسته است که ما نیز به مانند پیامبر خویش حس انتقام جویی را نسبت به برادر و خواهر مسلمان خود نایب و بجای آن از جفای آنها درگذریم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (44 الی 46) در باره زیان دیدن کفرپیشگان در آخرت، بحث بعمل آمده است.
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ (44)

و هر که را الله به گمراهی خود واگذارد دیگر کس پس از خدا یار و یاور او نیست. و ظالمان را خواهی دید که وقتی عذاب را می بینند می گویند: آیا راهی به سوی بازگشت (و جبران) وجود دارد؟! (۴۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«ما له»: نیست برای او. «لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ»: هنگامی که چشمانشان به عذاب افتاد و در کنار آن قرار گرفتند یعنی وقتی عذاب را دیدند. «مِنْ بَعْدِهِ»: سوی او. غیر از او. «مَرَدٍّ»: رجوع و برگشت.

تفسیر:

یعنی کسی که الله سبحان و تعالی گمراهش سازد، بغیر از الله یار و یآوری ندارد (تا او را مدد کند و او را در قیامت از عذاب نجات دهد. ای مخاطب، آن روز) ظالمان کفرپیشه را خواهی دید که وقتی چشمانشان به عذاب می افتد خواهند گفت: (پروردگارا) آیا راهی است که دوباره بدنیا (به جهان و جبران گذشته ها) باز گردانیده شویم تا درین مرتبه خوب نیکو کار شده از آنجا بر گردیم و حاضر شویم.

وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ (45)

و آنان را می بینی که بر آتش عرضه میشوند، [در حالی که از شدت رسوایی سرافکنده اند] زیر چشمی به آن مینگرند. و مؤمنان می گویند: البته زیانکاران کسانی اند که در روز قیامت خود و خانواده خود را به خسارت و زیان افکندند. آگاه باشید! مسلماً ستمکاران در عذابی پایدار و جاودانه اند. (۴۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«يعرضون عليها»: بر آتش عرضه می شوند. «خَاشِعِينَ»: فروتنان؛ درماندگان. «الدُّلِّ»: زبونی و ذلت. طرف: چشم، گوشه ی چشم. مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ ← خفی: زیر چشمی، با گوشه ی چشم، دزدانه و مخفیانه. «يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ» از ترس و هراس دزدانه نگاه می کنند، مانند انسانی که او را می برند که با شمشیر گردنش را بزنند و قادر نیست مستقیم و به تمامی آن را نگاه کند «أَهْلِيَهُمْ»: زن و فرزندان، کسانشان.

تفسیر:

ابن عباس (رض) فرموده است: چشم را پایین انداخته و به خواری نگاه میکند. قتاده و سدی گفته‌اند: از شدت ترس دزدانه نگاه میکنند. (تفسیر کبیر ۱۷۸/۲۷).

وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (46)

و آنان را دوستانی نیست که در برابر خداوند یاریشان کنند، و هر کس را که الله گمراه سازد او را هیچ راهی [به سوی نجات و سعادت] نیست. (۴۶)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أَوْلِيَاءٍ»: دوستان، سرپرستان، حمایت کنندگان. «يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: ایشان را برای نجات از عذاب الهی یاری دهند. بجز الله سبحان و تعالی کسی ندارند که ایشان را یاری و کمک کند. «مَالَهُ مِنْ سَبِيلٍ»: او را هیچ راهی نیست. او هیچ راه نجاتی ندارد.

تفسیر:

در دو آیه مبارکه قبلی، مبحث راجع به گمراه شدن ظالمان توسط الله متعال به بیان گرفته شد، در این آیه مطرح کردن تهدیدات بیشتری است، از جمله آنکه در آنجا فرمود: «فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ» هیچ کسی نیست که او را یاری و کمک کند، در این آیه با تمام صراحت فرمود: «وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ» هیچ گروهی نیست که آنان یاری و کمک رسانند. یعنی نه در دنیا برای شدن راه هدایت است و نه در آخرت راه نجات.

ابن کثیر فرموده است: یعنی هر کس الله او را گمراه کند راه نجاتی ندارد. (تفسیر کبیر ۱۷۸/۲۷).

خوانندگان گرامی!

بعد از بیان وعده ها و وعیدها و اهداف نهایی قرآن عظیم الشان؛ یعنی، پذیرش دعوت الله سبحان و تعالی و بندگی خالصانه و بدون ریا، اینک در آیات (47 - 53) که از جمله آیات پایانی این سوره مبارکه در باره انواع وحی آسمانی و کلام قدیم الهی بحث بعمل می آورد.

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ (47)

اجابت کنید دعوت پروردگار خود را پیش از آنکه روزی فرا رسد که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده خدا نیست، در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه می توانید انکار کنید. (۴۷)

تشریح لغات واصطلاحات:

«اسْتَجِيبُوا»: جواب دهید، اجابت کنید، بپذیرید. «مِنْ قَبْلِ»: پیش از آن که. «يَأْتِيَ»: بیاید، فرارسد. «مَرَدَّ»: بازگشت. «نَكِيرٍ»: انکار، دفاع.

تفسیر:

قابل تذکر است آنچه که انسان را از خسارت حفظ می‌کند همانا پیروی از انبیاست. (در آیات قبلی بحث از خاسرین بود، در این آیه مبارکه می‌فرماید: درمانش همانا اطاعت از الله سبحان و تعالی است. این بدین معنی که: هرچه زودتر البته مخلصانه فرمان پروردگار با عظمت خویش را پذیرا گردید، پیش از آن که روزی (قیامت‌نام) فرا رسد که الله سبحان و تعالی هرگز آن را بر نمی‌گرداند. در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه اصلاً می‌توانید (بعد

از شهادت دادن نامه اعمال و فرشتگان و اندامهای بدن، کارهای خود را) انکار کنید.
ابو سعود (رح) فرموده است: یعنی نمیتوانید اعمالی را انکار کنید که مرتکب شده‌اید؛ زیرا در نامه‌ای اعمالتان ثبت است، و اعضایتان بر آن گواهی میدهد. (مختصر ابن کثیر ۱۸۲/۳).

یادداشت:

در مورد اینکه هدف از: «يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ» در آیه مبارکه چیست؟ مفسران نگاشته اند که دو احتمال وجود دارد:

اول: گناهکار بازگشتی به دنیا ندارد.

دوم: آن روز قطعی است و قابل تجدید نظر نیست.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا أَلْبَاحٌ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فََرَحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ ﴿48﴾
و اگر آنها روی گردان شوند (غمگین مباش) ما تو را نگهبان آنها قرار نداده ایم، وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است و البته وقتی از جانب خویش رحمتی به انسان بچشانیم به آن شاد میشود (و ما را فراموش می‌کند). و اگر بلایی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد (نعمتها را فراموش می‌کند)، یقیناً انسان ناسپاس است. (۴۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

«حَفِيظًا»: مراقب، محافظ و نگهبان.. «إِذَا أَذَقْنَا»: وقتی چشانیم «رَحْمَةً»: نیکی و خوبی. لطف و مرحمت. نعمت و ثروت. «سَيِّئَةٌ»: بلا و بدی. زیان و ضرر و فقر و مریضی. (زاد المسیر). «كَفُورٌ»: بسیار ناسپاس و ناشکر (ملاحظه شود: هود / 9). بسیار کافر و بی‌دین.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِائًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ ﴿49﴾

فرمانروایی آسمان ها و زمین مخصوص الله است، هر چه بخواهد می آفریند، به هر کس که بخواهد دختران میبخشد و به هر کسی که بخواهد پسران میبخشد. (۴۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«مُلْكٌ»: مالکیت و حاکمیت. کشور و مملکت. «إِنِائًا»: جمع اُنْثَى، دختران (ملاحظه شود: نساء / 117). «الذُّكُورَ»: جمع دَکَر، پسران (ملاحظه شود: انعام / 39).

تفسیر:

منظور از آیه این است که انسان نباید از داشتن مال و مقام مغرور شود، و باید بداند که تمام آنها فقط از آن الله تعالی یگانه می‌باشند، و کلید تصرف در آسمان و زمین، در قبضه قدرت او تعالی قرار دارد، می دهد، منع می‌کند، می‌گیرد و قضا و قدرش برگشت ندارد و حکمش تعقیب نمی شود. و با چه زیبایی و اعجاز میفرماید «يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِائًا» به هر کس از بندگان که بخواهد فرزند دختر عطا می‌کند.

«و يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ» و به هر کس که بخواهد فقط فرزند پسر عطا می‌کند. (صفوت التفسیر محمد علی صابونی).

یادداشت:

از آنجا که اعراب جاهلی پسر را برتر از دختر می شمردند، الله سبحان و تعالی در خلقت

هر دو، کلمه «يَهَبُ» را استعمال نموده تا بدین ترتیب بفهماند که پسر و دختر، هر دو هدیه‌ی الهی هستند.

واژ جانب دیگر در آیه مبارکه؛ کلمه «إِنَاثَا» بر کلمه «الذکور» مقدم ذکر یافته است؛ زیرا الله سبحانه و تعالی عنایت و اهتمام بخصوصی به زنان دارد و بدین وسیله نیز، دیدگاه عرب جاهلی را که از دختر بیزار بودند و به وجود پسر افتخار می کردند، مردود می شمرد.

أَوْ يَرْوِجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿50﴾

و یا اینکه هم پسر و هم دختر به آنان می‌دهد، و (الله) هر که را بخواهد عقیم می‌کند چون او بس آگاه و تواناست. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یزوجهم»: آنها را با هم گرد می آورد و جفت هم می کند یعنی برخیها گاهی پسر و گاهی دختر عطا می کند یا اینکه دوگاندی پسر یا دختر میبخشد.

تفسیر:

شیخ ناصر الدین عبد الله بیضاوی در تفسیر خویش بنام «درانوار التنزیل و اسرار التاویل معروف به تفسیر بیضاوی» در مورد تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: یعنی بنا به مقتضای مشیت و اراده‌ی خدا، حال و وضع بندگان در مورد اولاد مختلف و متفاوت است، بدین معنی به بعضی فقط یک صنف می بخشد و به بعضی از هر دو صنف و بعضی را نازا قرار می دهد.

منظور از آیه بیان قدرت خدای متعال در عالم است و هر طور که بخواهد آن را عملی میکند. از این رو گفته است: «إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ» علم و قدرتش به آخرین درجه رسیده است. و هر کاری را بر مبنای مصلحت و حکمت انجام می‌دهد. ابن کثیر گفته است: خدا انسان را به چهار گروه تقسیم کرده است: به بعضی فقط دختر می بخشد، به بعضی تنها پسر می‌دهد، به بعضی هر دو را عطا می‌کند و بعضی را از هر دو محروم می‌کند، و آنها را عقیم و بدون اولاد و نسل قرار می دهد.

یادداشت:

مفسران می نویسند که: - لوط و شعیب - سلام الله علیهما. فقط دختر داشتند، - ابراهیم - سلام الله علیه - تنها پسر داشت که تعدادشان به هشت فرزند میرسید.

- پیامبر صلی الله علیه وسلم هم پسر داشت و هم دختر.

- عیسی و یحیی - سلام الله علیهما - نه پسر داشتند و نه دختر.

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ ﴿51﴾

و هیچ انسانی را سزاوار نیست که الله با او سخن بگوید مگر از راه وحی یا از پس پرده یا اینکه الله فرستاده ای (فرشته) بفرستد و آن (فرستاده) به حکم او (الله) هر چه را بخواهد وحی می‌کند، چرا که او بلند مقام و حکیم است. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ ...»: ارتباط الله با جهان انسانیت، از سه راه امکان‌پذیر است و بس:

الف - وحی، یا القای به قلب، به گونه الهام در بیداری یا به صورت خواب در وقت خفتن (ملاحظه شود: سوره قصص / 7).

ب - از پشت حجاب (ملاحظه شود سوره: قصص / 30 - 42).

ج - ارسال فرشته وحی به سوی پیغمبران (ملاحظه شود سوره: نساء / 163).
تفسیر:

حقیقت وحی:

حقیقت وحی در عقاید اسلامی مبتنی است بر اینکه وحی، اعلام و خبررسانی از جانب الله متعال به یکی از مخلوقاتش به واسطه فرشته وحی است که مفاهیم تشریعی و دینی که الله سبحان و تعالی از بندگان در زمین می خواهد بدان عمل کنند و قوانینش را بپذیرند را بدان ها می رساند.

این آیه در کمال صراحت دلالت دارد بر اینکه الله متعال منبع وحی است و اوست که شیوه و طبیعت وحی را مشخص می دارد و پیامبران که انسان هستند تنها دریافت کننده ی وحی می باشند.

و چون این گونه است وحی در نگرش اسلامی واقعیتی مستقل از وجود پیامبر صلی الله علیه وسلم و از مشاعر و عواطف اوست، و پیامبر تولیدکننده وحی نیست و هیچ تاثیری در ایجاد و تعیین طبیعت آن ندارد بلکه تنها وحی را از الله متعال دریافت می نماید و وظیفه اش منحصر در حفظ وحی و تبلیغ آن به مردم بر حسب اوامر الله متعال به کاملترین وجه ممکن است.

این امر ضرورتاً بدان معناست که نبوت، رویدادی اکتسابی نیست که پیامبر (نبی) بتواند آن را با اجتهاد و تلاش و هوش و شیوایی خود کسب نماید بلکه انتخاب و گزینشی از جانب الله متعال برای یکی از بندگان است.

و چون وحی منبعی بجز الله متعال ندارد این امر در نگرش اسلامی بدان معناست که حقیقت وحی، خارج از زمان و مکان است و نیز بدان معناست که اساس وحی تحت تاثیر عوامل زمانی - مکانی قرار نمی گیرد چرا که منبع و نازل کننده اش والاتر و چیره بر تمام شرایط زمانی و مکانی خلق شده است.

و این امر نیز ضرورتاً بدان معنی است که قرآن، محصولی فرهنگی و تاثیر پذیرفته از شرایط پیرامونی جایی که پیامبر در آن زندگی میگردند و یا متأثر از قوم وی در آن زمان نمی باشد؛ چرا که قرآن از جایی غیر از دیار عرب ها بر آنان نازل شده و منبع آن خدایی است که علم او بر همه چیز احاطه دارد. برای معلومات بیشتر در این مورد بهتر است به مواخذ های ذیل مراجعه شود:

1 - (معجم الموضوعات المطروقة فی التألیف الإسلامی، عبد الله الحبشی، (۱۲۵۶/۲) و (۱۳۳۸/۲)).

2 - تثبیت دلائل النبوه، القاضی عبد الجبار، وإثبات نبوه النبی، أبو الحسن الیزیدی، والصفیة، ابن تیمیه، و غیرها).

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (52)

و این چنین روحی از حکم خود را (قرآن را) به تو وحی کردیم، (تو) نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست، ولی آن (قرآن) را نوری گردانیدیم که با آن هرکس از بندگان ما را که بخواهیم هدایت می کنیم و البته تو (مردم را) به راه راست هدایت می کنی (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُوحاً»: مراد از روحاً قرآن عظیم الشان است که به انسانها حیات جاودانه میبخشد. (ملاحظه شود: سورة انفال: 24). یا مراد همه چیزهائی است که الله متعال بدو وحی فرموده است (ملاحظه شود: سورة نحل: 2).

«الْكِتَابُ»: مراد قرآن است.

«الْإِيمَانُ»: ایمان. مراد تنها باور و تصدیق مجرد نیست، بلکه مراد آگاهی کامل از ایمان و آشنائی به تفصیل قوانین دینی است که با خود آورده است (ملاحظه شود: سورة بقره: 143). «نوراً»: نور عظیمی

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا»: شیخ محمد علی صابونی در صفوة التفسیر در تفسیر آیه می نویسد: قرآن «روح» است زیرا وسیله هدایت انسانها و حیاتبخش آنها از مرگ کفر میباشد که قلبها به وسیله آن زنده شده و جانها از آن به نشاط و طراوت در میایند «و تو پیشتر نمی دانستی که کتاب چیست» زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم امی بودند، نه می خواندند و نه می نوشتند «و نمی دانستی که ایمان کدام است؟» یعنی: تو قبل از نبوت معنی ایمان و تفصیل شرایع و احکام دینی را نمی شناختی. حق تعالی ایمان را به یادآوری مخصوص ساخت زیرا ایمان رأس و اساس همه شرایع و احکام است.

باید دانست که این آیه کریمه، نفی کننده حقیقت ایمان از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست زیرا انبیا علیهم السلام قبل از مبعوث شدن به نبوت نیز از جهل به خداوند جلّ جلاله و صفات آن و شک آوردن در چیزی از این حقایق معصوم بوده اند و روایات متعددی در این مورد که انبیا علیهم السلام را از این نقیصه تنزیه می کند، در دست است بلکه چنان که گفتیم؛ مراد از «ایمان» در اینجا، شرایع و احکامی اند که بر وحی الهی متکی میباشند، یعنی: تو قبل از نبوت تفصیل شرایع و احکام دینی را نمی شناختی. گفتنی است؛ آیه کریمه دلیل بر آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبل از نبوت نیز به شریعتی از شرایع انبیای پیشین متمسک نبوده اند.

«ولی وحی را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم» یعنی: وحی قرآن را به تو، روشنی و راهنمایی ای بر توحید و ایمان و راه و روشهای زندگی گردانیدیم که به وسیله آن، هر که را که هدایت وی را خواسته باشیم، هدایت کرده و او را از تاریکی های جهالت و گمراهی به سوی نور هدایت و علم بیرون می آوریم و به سوی دین حق راهنمون می شویم «و قطعاً تو به سوی راهی راست» که اسلام است «هدایت می کنی» یعنی: فرامی خوانی و راهنمون می شوی.

خواننده محترم! برادر و خواهر مسلمان!

روح، مایه حیات و زندگی است و قرآن کریم رمز حیات معنوی انسان است. همان گونه که جسم بدون روح متلاشی و متعفن می شود، جامعه ی بدون کتاب و قرآن در معرض متلاشی شدن است. آن گونه که حقیقت روح برای انسان با این حواس پنجگانه محدود درک نشدنی است، حقیقت قرآن با تمام عمق و بُعد آن چنانچه لازم است، نیز درک ناشدنی است و آن طور که روح کهنه نمی شود، قرآن کریم نیز کهنه شدنی نیست.

در مورد عظمت قرآن کریم کفایت میکند که گفت: «لَوْ أَنزَلْنَاهُ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعاً مُّتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (آیه 21)

سورة حشر) (اگر این قرآن را برکوهی نازل میکردیم البته آن را از ترس الله خاشع و عاجز و از هم پاشیده میدیدی. و این مثال ها را برای مردم بیان می‌کنیم تا که ایشان باندیشند). الله اکبر.

این آیه کریمه که در باره قرآن شناسی است در حقیقت ناظر به عظمت و اهمیت قرآن است. سراین عظمت هم آن است که هر کلامی به اندازه متکلمش عظیم و بزرگ است.

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴿53﴾
راه آن خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، برای او است. آگاه باشید! که رجوع تمام امور (عالم آفرینش) به سوی خداست. (۵۳)

خاتمه:

این سوره با آیه وحی شروع شد، «حم، عسق، كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ» و با آیه وحی پایان می‌پذیرد. «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ».

الهی استدعا و تمنا داریم که قرآن کریم را چراغ و رهنمای زندگی ما و خانواده های ما قرار دهی.

امین یا رب العالمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الزخرف

جزء 25

سورة زخرف در مکه مکرمه نازل شده و دارای هشتادونه آیه و هفت رکوع است.

وجه تسمیه :

طوری که در فوق هم متذکر شدیم که این سوره هشتاد و نه آیه دارد و به جز آیه 45، بقیه آیات آن در مکه نازل شده است. این سوره به سبب آنکه در برگیرنده اوصاف بعضی از مظاهر دنیا و بهره‌های فانی آن و مقایسه آنها با نعمت‌های آخرت است، «زخرف» نامیده شد. نام این سوره از آیه 35 گرفته شده که در آن کلمه «زخرف» بکار رفته است. زخرف به معنای طلا و نقره و زینت و تجملات می‌باشد. که بسی به آن فریب می‌خورند، در حالیکه در نظر پروردگار با عظمت به اندازه‌ی بال پشه‌ای هم ارزش ندارد. از این رو آن را به نیکان و تبهکاران می‌دهد، و راد مردان و اشرار نیز از آن برخوردار می‌شوند. ولی آخرت را جز به بندگان پرهیزگار عطا نمی‌کند. بنابر این دنیا منزلگاه فنا و نابودی است و آخرت مقرر پایداری و بقا می‌باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورة زخرف :

سورة زخرف دارای هشتاد و نه آیت می‌باشد، که به جز آیه 45، بقیه سایر آیات این سوره در مکه نازل شده اند. تعداد کلمات این سوره به: هشتصد و سی و سه کلمه میرسد، تعداد حروف سورة زخرف به سه هزار و چهارصد حرف میرسند. (معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سورة طور تفسیر «احمد» به تفصیل مطالعه فرمایید.

ارتباط سورة زخرف با سورة قبلی :

الله تعالی سوره شوری را با یادی از قرآن و وحی ختم فرموده است، سورة زخرف را نیز با همان مطالب آغاز کرده است.

عمده ترین مطالب این سوره :

سورة زخرف از جمله سوره های مکی بوده، و مانند سایر سوره های مکی، بنیاد عقیده‌ی اسلام و اصول ایمان؛ «ایمان به یگانگی خدا جل جلاله، رسالت، زنده شدن، کفر و پاداش» را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

عمده ترین مطالب این سوره درباره قرآن به اثبات منبع و مصدر وحی، و درستی این قرآن پرداخته است که الله تعالی آن را با فصیح‌ترین زبان و خالص‌ترین بیان، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده است تا برای پیامبر اومی معجزه‌ی درخشان باشد. در سورة زخرف بعد از آن به ذکر دلایل دال بر قدرت و یگانگی الله تعالی پرداخته است که در این عالم گسترده، در آسمان و زمین و کوه و دشت و در دریاها و رودخانه‌ها و آب سرازیر شده از آسمان و کشتی‌های روان بر سطح آب، و حیواناتی که خدا آنها را برای انسان مسخره کرده است تا گوشت آنها را بخورند و از آنها سواری بگیرند، پخش و پراکنده شده است.

همچنان در این سوره، خرافات و بت‌پرستی‌هایی را مورد بحث قرار داده است که در جامعه‌ای جاهلی مرسوم و مقرر بود، آنها از داشتن دختر بیزار و متنفر بودند، با این وجود از راه سفاهت و نادانی برای خدا دختران قرار می‌دادند، و گمان می‌بردند که فرشتگان

دختران خدا می باشند، آنگاه آیات نازل شده این انحراف را تصحیح کرد، و نهاد انسان را به فطرت باز آورد و آنها را به حقیقت قطعی و برتر و روشن تر متوجه ساخت.

- سوره زخرف دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام را به اختصار باز گفته است. ابراهیم (ع) که مشرکان گمان می بردند از نسل او و بر آیین او می باشند، این سوره ادعای آنها را رد و تکذیب کرده و مشخص می کند که ابراهیم (ع) اولین شخصی بود که از بت ها تبری و دوری جست.

- بعد از آن به تکذیب و رد شبهه ای ناروا و پوچ رو آورده است که مشرکان آن را پیرامون رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برانگیخته بودند. آنان پیشنهاد و درخواست می کردند که رسالت باید بر مردی صاحب جاه و مال و مقام نازل شود، نه انسانی فقیر و یتیم مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آنگاه آیات اعلام داشت و معین کرد که جاه و ثروت، معیار بزرگی و کرامت انسان و استحقاق نایل آمدن به مناصب والا نیستند. و حطام دنیا به اندازه ای پست و حقیر است که خدا خواست آن را وسیله ای رفاه کافران قرار دهد و مؤمنان را از آن بی نصیب کند.

- برای تأکید همان حقیقت قبلی، داستان حضرت «موسی (ع) و فرعون» یادآور شده است، اینک می بینیم فرعون ستمکار به ملک و سلطنتش مغرور است و در مقابل حضرت موسی (ع) فخر فروشی می کند، همانطور که رؤسای نادان قریش در مقابل حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اظهار عزت می کنند، سپس نتیجه ای آن غرق شدن و نابودی شد.

- و سوره با بیان قسمتی از احوال و شداید آخرت و بیان حال شقاوتمندان محروم که در اعماق دوزخ به خود می پیچند، خاتمه یافته است.

یادداشت:

سورة زخرف از سور «حوامیم» است (حوامیم عبارت از هفت سوره از قرآن عظیم الشان که؛ با «حم» شروع می شوند و پشت سر هم قرار گرفته و همه از سوره های مکی آند. «سورة حوامیم» عبارتند از: (مؤمن، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف).

ترجمه و تفسیر سورة زخرف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنانده و مهربان

حم (۱)

حاء ميم. (مفهوم این حروف به الله معلوم است.) (۱)
یعنی؛ (حم) الله سبحانه و تعالی به مرادش بدان آگاه است. در ضمن باید گفت که : این دو حرف، از حروف مقطعه است. و حروف مقطع و نشان از اعجاز قرآن است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 8) موضوع آیات الله هدیه ای نفیس برای انسان است، و هکذا درباره مشرکان قریش و مجازات شان، به بحث قرار داده میشود .

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

قسم به این کتاب واضح (که حقایقش آشکار، و بیانگر حق و باطل). (۲)
تشریح لغات و اصطلاحات :
«مبین:» آشکار و آشکار کننده.

تفسیر :

«الْكِتَابِ الْمُبِينِ»: هدف از آن قرآن عظیم الشأن است که از الفاظ و عبارات روشنی فراهم آمده است و روشنگر عقائد و احکام الهی و مفاهیم والای اخلاقی است (ملاحظه شود: سورهای: مائده آیه: 15، یوسف آیه: 1، شعراء آیه: 2، نمل آیه: 1).
قرآن عظیم الشأن که راه حق را از راه انحراف و گمراهی نمایان و جدا نموده و مایحتاج انسان را از قبیل احکام و دلایل شرعی بیان می کند.

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳)

که ما آن را [به زبان] عربی [فصیح و گویا] گردانیدیم تا [در آن] تعقل کنند. (۳)
«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»: تا احکام آن را بفهمید و در معنی آن به دقت بنگرید و دریابید که اسلوبش استوار است و از دایره ای توانایی انسان خارج می باشد.
امام بیضاوی میفرماید: الله تعالی به قرآن قسم یاد کرده است که آن را قرآن عربی قرار داده است. و این بیان از جمله بدایع بلاغت به شمار می آید؛ زیرا قسم و مورد قسم با هم متناسبند. و یادآور این است که چیزی از آن والاتر نیست تا به آن قسم یاد شود، و چنین بیانی به بلیغ ترین و دقیق ترین وجه بر شرف و عزت قرآن دلالت دارد. (شیخ زاده ۲۸۸/۳).

کلمه «قرآن» از ریشه «قرأ» مأخوذ و به معنی کتاب خواندنی است. و کلمه «عربی» از «عرب» به معنی واضح و آشکار آمده است، یعنی قرآن به زبان عربی گویا و بدون ابهام بوده، و خصوصیت قرآن عظیم الشأن بمثابة یک کتاب آسمانی، آن است که روشن و روشنگر است. دارای مقام و منزلت معنوی و محتوی آن حکمت آمیز، استوار و پایدار است.

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ (۴)

و همانا این کتاب نزد ما در لوح محفوظ ثبت است که بلند مرتبه و پُراز حکمت است. (۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أُمُّ الْكِتَابِ»: اصل هر کتابی، مراد لوح محفوظ است (ملاحظه شود سورة های: رعد: 39، سورة بروج: 22). «عَلَى»: والا. در بالاترین مرتبه اعجاز است و ناسخ همه کتابهای آسمانی بوده و مقدم بر جملگی آنها است. «حَكِيمٌ»: مستحکم و خلل ناپذیر، مالا مال از حکمت، حکمت آمیز، حکمت آموز.

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: برای اینکه ساکنان زمین قرآن را دارای شرف عظیم بدانند، خدا شرف آن را در عالم بالا بیان کرده است؛ یعنی قرآن در لوح محفوظ نزد ما دارای مکانتی عظیم و شرف و فضلی فراوان است. (مختصر ۲۸۴/۳)

لمس قرآن کریم بدون وضوء :

علماء از این آیه کریمه و همچنان از (آیات: 13-14 سورة عبس) «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ۚ مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ۚ» چنین استنباط نموده اند که شخص مسلمان نباید قرآن عظیم الشان را بدون وضوء، لمس نماید زیرا فرشتگان، همه مصاحف و از جمله قرآن را در ملا اعلی بزرگ می دارند پس اهل زمین به این کار سزاوارترند، چراکه قرآن بهسوی آنها نازل شده و خطابش متوجه آنان است.

قرآن عظیم الشان در (آیه: 79 سورة الواقعة) میفرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (که به آن دست نمی رساند مگر پاکان (فرشته ها)). بناءً بر اساس این آیه مبارکه و برخی احادیث مانند: «لا یمس القرآن إلا طاهر»، یعنی: «قرآن را جز شخصی که پاک است، مساس نکند».

جمهور فقهاء و از جمله ائمه مذاهب اربعه و گروهی دیگر از علماء لمس کردن قرآن بدون وضوء را جائز نمیدانند، ولی هستند برخی دیگر از علماء مانند شیخ ابن تیمیة و ابن القیم و علمای مالکی مذهب و یک عده دیگری از علماء که: لمس قرآن را بدون وضوء جائز میدانند، ولی برای خروج از خلاف بهتر است که قرآن را بدون وضوء لمس نکرد، اما قرائت قرآن بدون وضوء و بدون لمس کردن مصحف هیچ اشکالی ندارد. لمس قرآن که در غلاف باشد :

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم، اکثریت علماء لمس قرآن کریم را برای کسی که وضوء ندارد یا بروی غسل واجب است بدون حایل جایز نمی دانند، پس بر طبق این رای استفاده از پلاستیک از هر جنس و رنگی که باشد مانعی ندارد زیرا حایل است. ولی بنظر می رسد که حتی دست زدن بدون حایل نیز جایز باشد زیرا دلیلی که برای منع اینکار وارد است یا صحیح نیستند یا اینکه مربوط به قرآن نمی شوند.

اما حمل قرآن بصورت دائم مادامیکه به مکانهای نامناسب همچون دستشویی و امثال آن برده نشود ممانعتی ندارد، ولی توصیه میشود چنین کاری صورت نگیرد زیرا ممکن است انسان گاهی درشرایطی قراربگیرد که ناخواسته به قرآن بی حرمتی صورت گیرد. استدلال علمای که به عدم لمس قایلند :

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم لمس قرآن نزد امام مالک، امام شافعی امام احمد و جمهور علماء بدون وضوء جایز نیست و به آیه ذیل استدلال نموده اند: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (سورة واقعه 79) یعنی: و جز پاکان نمیتوانند به آن دست زنند.

همچنان حکم خویش را به حدیث ذیل استناد می سازند «لا یمس القرآن الا الطاهر» (البانی آنرا در الارواء 1/158 صحیح دانسته و برخی علماء آنرا ضعیف میدانند). یعنی: قرآن را جز طاهر (از بی وضویی و شخص جنب) لمس نمی کند. ولی آنده از علمای که: دست زدن به قرآن را بدون وضوء را جایز می دانند، و دلایل مانعین لمس قرآن کریم بدون وضوء را چنین جواب داده اند: اگر ضمیر (یمسه) به قرآن برگردد، شکی نیست که این رای (دست زدن به قرآن بدون وضوء) صحیح است ولی اکثر مفسرین آن ضمیر را به «لوح محفوظ» که در آسمانهاست نسبت داده و گفته اند که «المطهرون» منظور ملائکه است. زیرا اگر به آیات ماقبل توجه کنیم این امر را متوجه میشویم: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ* فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ* لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه 77-79) یعنی: که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [= دست یابند].

طوریکه علامه عبدالرحمن سعدی در کتاب تفسیرخود می نویسد: «فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» در کتابی نگاشته شده است که از چشم و دید خلق پنهان و پوشیده است و این کتاب پنهان لوح محفوظ می باشد. یعنی این قرآن در لوح محفوظ نوشته شده است و نزد خداوند و فرشتگانش در ملاء اعلیٰ مورد بزرگداشت است. و احتمال دارد منظور از کتاب پنهان کتابی باشد که در دست فرشتگانی است که خداوند آن ها را با وحی و رسالت خویش پایین می فرستد. منظور این است که این کتاب از نگاه و دسترس شیطان ها پنهان است و آن ها قدرتی برای تغییر دادن و افزودن به آن یا کاستن از آن را ندارند.» و نیز مؤید این اینکه منظور لوح محفوظ است نه قرآن، آیات زیر است: «فِی صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ* مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ* بِأَيْدِی سَفَرَةٍ* كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (عبس 13-16) یعنی: در الواح پرارزشی ثبت است، الواحی والا قدرو پاکیزه، به دست سفیرانی است والا مقام و فرمانبردار و نیکوکار! پس منظور در آیه ی «لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه 77)، قرآن نیست بلکه لوح محفوظ است.

و اگر هم فرض بداریم که منظور قرآن است، می گوییم؛ لفظ «طاهر» از الفاظ مشترک است چنانکه هم بر مومن اطلاق می شود و هم بر کسی که از حدث اکبر (جنب) طاهر است اطلاق می شود، و نیز بر کسی که طاهر از بی وضویی است نیز اطلاق می شود. و اگر بر قواعد اصولی تعیین کنیم، متوجه می شویم منظور از "طاهر" در اینجا، غیر مؤمن است یعنی مشرکان حق ندارند آنرا لمس کنند. حدیث صحیح در این باره: «المؤمن لا ینجس» (بخاری) یعنی: مؤمن نجس نیست. و در مورد مشرکان: «انما المشركون نجس» (سورة توبه: آیه: 28).

و اما حدیثی که برای نفی دست زدن بدون طهارت آمده است، ضعیف است و حدیث ضعیف حجت نیست.

و این مذهب امام ابوحنیفه و داؤد ظاهری و ابن عباس و ابن حزم و جماعتی از سلف است و ابن منذر نیز این رای را اختیار کرده است. والله اعلم پس بنظر می رسد که چون رای دوم ارجح است، برای خواندن قرآن، چنانکه قرآن در دست گرفته باشید یا روی لحد قرار گرفته باشد و یا از روی مونیاتور خوانده شود، (فرقی ندارد) نیاز به وضوء ندارد.

أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ مُسْرِفِينَ ﴿٥﴾

آیا به خاطر آنکه شما قومی اسرافکار هستید، پند [قرآن] را از شما باز گردانیم؟ (۵)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«أفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ»: آیا از شما باز داریم؟ آیا از شما بدور و منصرف داریم؟
«صفحا»: اغماض، اعراض و رو گردانی.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: در فرهنگ قرآن، اسراف به هر کاری که موجب به هدر رفتن نعمت‌های الهی گردد گفته می‌شود. لذا در این آیات، افراد بی اعتنا به کتاب آسمانی، مسرف خوانده شده‌اند.

مفسر مشهور جهان اسلام تابعی جلیل القدر قتاده بن دعامة (61هـ - 118هـ، 736 - 680 م) که به تأسف در مرض طاعون وفات یافت و الله تعالی غریق رحمتش کند، در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «به الله قسم؛ اگر در آن هنگام که اوایل این امت، قرآن را رد کردند، قرآن از میان شان برداشته میشد، آن‌ها هلاک می شدند اما الله سبحانه وتعالی به آنان با رحمت خویش بازگشت و نزول قرآن را بر آنان استمرار داد و در مدت بیست سال - یا به مدتی که خواسته بود - آنان را به سوی قرآن فراخواند». (تفسیر کبیر ۱۹۵/۲۷).

ابن کثیر میفرماید: «قتاده در این سخن به معنایی ظریف و دقیق اشاره کرده است زیرا او می‌گوید: باری تعالی از لطف و رحمتی که بر این امت دارد، دعوت شان به سوی خیر و اندرز حکیمانه را که همانا قرآن است - فرونگذاشت، هر چند آنان از حد گذشته و از این دعوت رویگردان بودند بلکه پیوسته آنها را به سوی آن فراخواند تا کسانی را که هدایت شان را مقدر نموده، به وسیله آن هدایت کند و بر کسانی هم که شقاوت و گمراهی را مقدر کرده، حجت را تمام نماید». (مختصر ۲۸۵/۳).
خواننده محترم!

اگر تاریخ انبیاء را مطالعه و ورق بزنیم، به وضاحت در خواهیم یافت که؛ همه انبیاء توسط دشمنان جاهل خویش مورد استهزاء و تمسخر قرار گرفته اند، ولی این استهزاء هیچ وقت مانع کار تنویری و رساندن وحی آسمانی و رسالت الهی به سمع مردم نشده، انبیا همیشه با کار خستگی ناپذیر خویش و بادر نظر داشت همه اهانات ها و استهزاء ها در میان مردم می رفتند، و اتمام حجت می کردند.
آنان از وجود چند نفر مزاحم و استهزاء کار، احمق و جاهلی ترس و حراسی نداشتند و به کار و رسالت خویش ادامه می دادند، در این هیچ جای شکی نیست که: همین عامل استهزای، مرسلین الهی، موجب، هلاکت و نابودی آن قوم گردیده است.

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ ﴿٦﴾

و چه بسیار پیغمبران را در میان امت‌های پیشین فرستادیم. (۶)

تفسیر :

یعنی (فرستادن پیغمبری به سوی شما چرا باید اصلاً مایه عجیب باشد؟ قبلاً) ما پیغمبران زیادی را به میان ملت‌های پیشین روانه کرده‌ایم. درحالی‌که فرستادن انبیا یکی از سنت‌های الهی است.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٧﴾

و هیچ پیامبری به نزد آنان نیامد مگر آنکه او را استهزا کردند (7)
تفسیر :

مفسر صاوی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد : این بیان برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم است؛ یعنی ای محمد! غم مخور و افسرده خاطر مباش، امری که برای تو پیش آمده است، برای پیامبران قبل از تو نیز پیش آمده بود. (صاوی ۴/۴۴).
«وَمَا يَأْتِيهِمْ...»: اشاره به این حقیقت است که مخالفان و مسخره‌کردنها مانع این نشده است که خداوند متعال ارسال پیغمبران را قطع کند، و مؤمنان راستین هم بدانند که این رویگردانی‌های از حق و مبارزه با آن، و شکنجه خوبان و تمسخر ایشان، سابقه طولانی در تاریخ انبیا و رسول دارد.

فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَنْعَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

ما کسانی را که نیرومندتر از اینها بودند هلاک کردیم، و نمونه‌هایی از عذاب پیشینیان گذشته است. (8)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَطْشًا»: نیرومندی، دلیری. حمله و یورش. تندى و تیزی. «مِنْهُمْ»: از قریشیان و مکیان. «مَثَلُ»: سرگذشت. نمونه زندگی.

تفسیر :

امام فخر رازی فرموده است: کفار قریش در زمینه‌ای کفر و تکذیب همان راه و روشی را پیش گرفته بودند که کفار قبل از آنها پیش گرفته بودند. پس باید از مصیبتی که بر آن ملت‌ها نازل شد بر حذر باشند؛ چرا که ما وضع آنها را برایشان مثل زدیم. (تفسیر کبیر ۲۷/۱۹۵)

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (9 الی 25) در باره نعمتهای الله سبحان و تعالی ، انواع دروغ پردازیه‌ها و نظریات باطل مشرکان و رد آنها، به بیان گرفته میشود .
وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٩﴾
و اگر از آنان بپرسی آسمان‌ها و زمین را چه کسی آفریده است؟ مسلماً می‌گویند: خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« سَأَلْتَهُمْ »: از آنان پرسیدی. [عنکبوت/ 61 و ۶۳]، [لقمان/ ۲۵]، [زمر/ ۳۸]. « الْعَزِيزُ »: چیره و غالب، شکست‌ناپذیر، ظفرمند.

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: مشرکان آفریدگار آسمان و زمین را الله تعالی می دانستند ولی زمانیکه بحث عبادت در میان می آمد، بت ها را مورد پرستش خویش قرار می دادند.

«لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» قطعاً خواهند گفت: تنها خدا آنها را آفریده است، که در ملکش مقتدر است و به مخلوقش آگاه است. قرطبی گفته است: پذیرفته‌اند که خلق و ایجاد از آن او می باشد، اما به خاطر نادانی و سفاقت، دیگری، را در عبادتش انباز و شریک قرار می دهند. (تفسیر قرطبی ۱۶/۶۴).

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠﴾

همان خدایی که زمین را محل آسایش شما بندگان قرار داد و در آن راه ها قرار داد تا شاید راه یابید. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَهْدًا»: گاهواره. مکان آماده. محل استراحت و آسایش. (ملاحظه شود: مجمع البیان الحدیث). «سُبُلًا» جمع سبیل، راهها. و به وسیله این راهها به مقاصد دین و دنیا، چون علم تجارت و سیاحت و امور دیگر آشنا و هدایت شوید.

تفسیر :

قابل یاد آوری است که: زمین به خودی خود قابل سکونت نبود، ولی پروردگار با عظمت آنرا برای استفاده انسان ها مهار و آماده ساخت و به شکل عام هدف از خلقت زمین و آسمان همانا استفاده و بهره گیری انسان است.

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١١﴾

و آن ذاتی که از آسمان آبی فرستاد به مقدار معین، و به وسیله آن سرزمین مرده را حیات بخشیدیم، شما نیز این گونه (از قبرها) بیرون آورده میشوید. (11)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِقَدَرٍ»: به اندازه لازم. به مقدار معین. مفسر بیضاوی فرموده است: یعنی به میزانی که مفید باشد نه زیان بخش. (تفسیر بیضاوی ۱۷۷/۲). «أَنْشَرْنَا»: زنده گرداندیم (ملاحظه شود سورة: انبیاء آیه: 21).

«بَلْدَةً مَيِّتًا»: سرزمینی مرده.

تفسیر :

یعنی فرستادن آب از آسمان به مقدر معینی است؛ نه آن را طوفانی می سازد که غرق کند و نه ناچیز می نماید که نیازهای زندگی را برطرف کرده نتواند. به وسیله باران، زمین خشک را سرسبز می نماید و انواع میوه ها و سبزیجات را بیرون می آورد که شما و چار پایان شما از آنها استفاده می نمایید. همچنان که پروردگار بزرگ زمین مرده را زنده می سازد، به همان گونه مرده ها را زنده می نماید و از قبرهای شان برای حساب بیرون می آیند.

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿١٢﴾

و آن ذاتی که همه زوجها را آفرید، و برای شما از کشتیها و چهار پایان مرکب هائی قرار داد که بر آن سوار شوید. (12)

تفسیر :

«الْأَزْوَاجَ»: جفتها. مراد نرها و مادهها و مثبتها و منفیها و بالاخره همه جنسهای مخالف است. (ملاحظه شود: یس: 36). حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «الْأَزْوَاجَ» یعنی اصناف و انواع از قبیل شیرین و ترش، و سفید و سیاه و نر و ماده. (حاشیه ای جمل ۷۷/۴).

ابن کثیر در تفسیر ایه مبارکه: «وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ» می نویسد: یعنی آن را برایتان مسخر و رام کرده است تا گوشت آنها را بخورید و بر پشت آنها سوار شوید. (مختصر ۲۸۵/۳).

لَتَسْتَخَوْنَ عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿١٣﴾

تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید، سپس نعمت پروردگارتان را هنگامی که بر آنها سوار شدید متذکر شوید، و بگوئید پاک و منزّه است آن ذاتی که این را برای ما مسخر

ساخت و گرنه ما توانائی آن را نداشتیم. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَتَسْتَوُوا»: (سوی): تا قرار گیرید، تا مستقر گردید و جا خوش کنید. «مُقَرَّنِينَ»: (قرن): رام کنندگان، توانایان. به زیر فرمان درآورندگان و نگاهدارندگان.

وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿١٤﴾

و یقیناً ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُنْقَلِبُونَ»: برگردندگان (ملاحظه شود: اعراف / 125، شعراء / 50).

تفسیر:

«وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»: این آیه اشاره دارد به اینکه: بعد از این جهان معاد و محاسبه در میان است و نباید هنگام سوار شدن بر مرکبهای و داشتن زرق و برق دنیا وسیله غرور شمرد. و تکبر نمود.

در این آیه مبارکه درس واضحی برای ما انسان ها که؛ هنگام استفاده و بهره گیری و بهره مندی، از نعمت های الهی باید همراه یاد الله و تشکر از او باشد (نه سبب غرور و غفلت). زیرا اعتراف به عجز، خود نمونه ای از شکر است.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام سفر - چون سوار مرکب خویش می شدند - سه بار تکبیر گفته و آنگاه می خواندند: «سُبْحَنَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقَرَّنِينَ» (13) «وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ» (14) [الزخرف:

14-13]

سپس چنین دعا می کردند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَى وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْظَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ». «بارالها! ما در این سفر خواهان نیکی و تقوی و عملی هستیم که باعث خشنودی تو باشد. بارالها! این سفر را برای ما آسان بگردان و دوری را برای ما نزدیک کن. ای الله! تویی همراه ما در این سفر، و تو جانشین ما در خانواده هستی. بارالها! از مشقت های سفر، و دیدن مناظر غم انگیز، و تحول ناگوار در مال و خانواده به تو پناه میبرم».

و زمانی که از سفر به نزد خانواده خویش باز می گشتند، می گفتند: «ای یون تائبون این شاء الله عابدون لربنا حامدون». «توبه کننده بازگشت کرده ایم و اگر خدا بخواهد برای او - که پروردگار ما است - عبادتگر و ستایشگریم». گفتنی است که خداوند در سوره «هود/41»، دعای دیگری را برای ما بر زبان نوح علیه السلام تعلیم داده است که چون به کشتی سوار میشویم، باید آن دعا را بخوانیم و آن این دعاء است: «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسِيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره هود: 41).

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

آنها برای خداوند از بندگانش جزئی (مانند فرزند و شریک) قرار دادند، راستی که انسان بس ناسپاس آشکار است (15)

تفسیر:

امام بیضاوی مفسر مشهور جهان اسلام در تفسیر آیه مبارکه: «الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ» مینویسد: یعنی کفر و ناسپاسی آشکار است؛ زیرا نسبت دادن فرزند به خدا از فرط نادانی ناشی میشود و مقام خدا را تحقیر میکند. (بیضاوی ۲/۲۷۷).

هدف از جزء در اینجا، فرشتگانند زیرا مشرکان ایشان را دختران خدای سبحان مینداشتند و فرزند جزئی از پدرش میباشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «فاطمة بضعة منی: فاطمه پاره تن من است». «به راستی که انسان بس ناسپاسی آشکار است»

زیرا او آشکارا منکر نعمتهای خداوند جلّ جلاله بر خود می‌شود و از آنجا که نعمتهای خداوند جلّ جلاله بر بنده بسیار واضح و آشکار است، انکار آنها نیز دروغی بس آشکار می‌باشد چنانکه این گروه نادان - هنگامی که به باری تعالی نسبت فرزند را دادند - همین دروغ بزرگ را در میان آوردند. (تفسیر انوار القرآن).

أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ ﴿١٦﴾

(ای مشرکان) آیا خدا از مخلوقات خود بر خویش دختران را انتخاب کرده و برای شما پسران را برگزیده است؟ (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَصْفَاكُم»: برای شما انتخاب کرده است (ملاحظه شود: اسراء: 40)

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: این شدید ترین اعتراض به آنها است. (مختصر ۲۸۶/۳). «اتَّخَذَ»: برگزیده است. برگرفته است.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿١٧﴾

در حالی که چون یکی از آنان را به آن چه برای رحمن مثل زده است، مژده دهند، چهره‌اش از فرط ناراحتی سیاه می‌شود، و مملو از خشم میگردد! (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَظِيمٌ»: پرازخشم ولبریز از غم و اندوه (ملاحظه شود: یوسف: 84، نحل: 58).

تفسیر :

امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد که: هدف از آیه مبارکه یادآوری کم عقلی و حماقت و خیره سری آنها می‌باشد؛ چون موجودی که تا این حد نقص و ننگ به شمار می‌آید، چگونه جایز است آن را به خدا نسبت داد؟ روایت شده است که به یک عرب خبر دادند که زنش دختر زائیده است، پس خانه‌ای را که زنش در آن بود ترک نمود. (تفسیر کبیر ۲۰۱/۲۷).

«ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا»: برای خداوند مهربان همسان و همانند می‌سازد. چرا که فرزند

از جنس والدین خود و نظیر و شبیه ایشان در جنسیت است. برای خداوند مهربان مثال می‌آورد و مثل می‌زند.

أَوْ مَن يَنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿١٨﴾

آیا کسی که به زیب و زیور پرورش یافته و در وقت خصومت و مجادله نمی‌تواند مقصود خود را آشکار و اثبات کند (به الله نسبت می‌دهند؟). (18)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحِلْيَةِ»: زینت. زیور. «يَنْشَأُ»: پرورش می‌یابد.

تفسیر :

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر دکتور علی صابونی در تفسیر آیه مبارکه «وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» می‌نویسد: «یعنی زن به سبب نقص عقلش، وقتی به استدلال بپردازد و سخن بگوید، نمی‌تواند دلیل و حجت خود را کامل بیان کند و خیلی کم زنی را می‌یابی که سخن را خراب نکند، و معانی مبهم و درهم نیاورد، پس چگونه می‌توان موجودی را با این نقایص به خدا نسبت داد؟» (التسهیل ۲۶/۴).

همچنان ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: «زن در ظاهر و باطن ناقص است. نقص ظاهرش را با به کار بردن زیورآلات جبران می‌کند.

شاعر گفته است: و ما الحلی إلا زينة من نقیصة یتّم من حسن إذا الحسن قصّرا «زیور جز آراستن و خود آرایی چیزی نیست. وقتی حسن و نیکی کم شود، زیور حسن را تکمیل می‌کند».

اما ضعف معنوی عبارت است از این‌که از انتقام‌جویی ناتوان است. همانطور که وقتی مردای مژده‌ای تولد دخترش را به او دادند گفت: «فرزندی نیک نیست، کمک و نصرتش گریه می‌باشد و نیکیش دیبا». (مختصر ۲۸۷/۳).

همچنان آیه کریمه دلیل رقت طبع زن و غلبه عاطفه وی بر عقلش و میل و گرایش وی به تجمل و لطافت است. همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که پوشیدن طلا و ابریشم برای زنان مباح و برای مردان حرام می‌باشد.

استفاده از طلا و نقره برای مرد :

در اصل آراستن با طلا برای مردان حرام است، همانطور که پوشیدن ابریشم برای آنان حرام می‌باشد.

ابوداؤد و غیره از علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت کرده اند که گفت: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ هَذَيْنِ حَرَامٌ عَلَى ذُكُورِ أُمَّتِي»: «این دو (طلا و ابریشم) برای مردان امت حرام هستند» (ابوداؤد 4057).

ترمذی از ابو موسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت کرده که گفت: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَجَلُ الذَّهَبِ وَالْحَرِيرِ لِإِنَاثِ أُمَّتِي وَحُرْمٌ عَلَى ذُكُورِهَا» «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال شده اند و برای مردان امت حرام شده اند».

در صورت نیاز، مباح است؛ چنانچه که صاحبان سنن روایت کرده اند که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عرفجه بن أسعد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وقتی بینی اش قطع شد، اجازه داد که از بینی طلایی استفاده کند. (ابو داود 4232).

فقها گفته اند که گروهی از صحابه دندانهای خود را با نوارهای طلایی بستند تا نیفتند، چون این کار به معنای گذاشتن بینی طلایی است.

ابوالخطاب (المغنی ابن قدامة 18/1) می‌گوید: پوشاندن نوک شمشیر با طلا ممانعتی ندارد، چون شمشیر عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در زیوراتی طلایی بود؛ چنان که امام احمد گفته است. (فضائل الصحابة 256/1) (325).

ترمذی از مزیده عصری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز فتح مکه در حالی وارد شد که شمشیرش با طلا و نقره آراسته شده بود. (ترمذی 1690).

اما الماس ظاهراً حرام نیست چون نص در مورد طلا آمده نه در مورد چیزی دیگر؛ اما زیورات از قبیل: الماس گران بها، لؤلؤ و جواهرات گران قیمت مثل: پلاتین و مانند آن برای مردان مکروه می‌باشد، چون از جمله اسراف به شمار می‌رود که نیازی به آن نیست، و با این کار قلب فقرا شکسته میشود.

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ ﴿١٩﴾

و فرشتگان را که بندگان پروردگار مهربان هستند، مؤنث قرار دادند. آیا در وقت آفریدن آنان حاضر بودند؟ این گواهی آنها نوشته می‌شود و از آن بازخواست خواهند شد! (۱۹)

تفسیر :

مفسران گفته اند: خدا در مورد کفار عرب سه سخن را بازگفته است:

اول، اینکه آنها فرزند را به خدا نسبت دادند.

دوم، اینکه دختران را به او نسبت داده‌اند.

سوم، اینکه بدون دلیل و برهان بر مؤنث بودن فرشتگان گواهی داده‌اند. اما قرآن آنان را در این سخنان تکذیب کرده است. بعد از آن گمراهی و بهتانی دیگر افزودند و گمان بردند که این امر خدا را راضی و خشنود می‌کند. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

شأن نزول آیه 19:

- ابن منذر از قتاده روایت کرده است: گروهی از منافقان می‌گفتند: خدا با جن خویشاوندی کرد، از این وصلت فرشتگان پیدا شدند. پس خدای بزرگ آیه «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا» را نازل کرد.

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٢٠﴾

آنان گفتند: اگر پروردگار مهربان میخواست ما فرشتگان را عبادت نمی‌کردیم، آنان هیچ اطلاع و دلیلی به این ندارند. و ایشان جز از حدس و تخمین، سخنی نمی‌گویند. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ»: مشرکان تنها برای توجیه عقائد فاسد و اعمال خرافی خود چنین سخنی می‌گفتند. درست است که در عالم هستی چیزی بی‌اراده خدا واقع نمی‌شود، ولی الله خواسته است که ما مختار و صاحب آزادی اراده باشیم. خود آنان اگر کسی حقوقی از ایشان را پایمال می‌کرد، هرگز از مجازات او چشم‌پوشی نمی‌کردند و نمی‌گفتند: چه مانعی است، دست تقدیر چنین کرده است. «يَخْرُصُونَ»: تخمین می‌زنند و ناسنجیده می‌گویند (ملاحظه شود: انعام / 116 و 148، یونس / 66). (تفسیر نور).

تفسیر:

مفسر قرطبی فرموده است: و این سخن از جانب آنها گفته‌ی حق است و از آن قصد باطل و ناروا شده است؛ چون همه چیز به اراده‌ی خدا اتفاق می‌افتد و مسلم است مشیت، غیر رضایت است و استدلال به مشیت درست نیست؛ چون اگر آنها به جای بت‌ها خدا را پرستش می‌کردند، می‌دانستیم خدا آن را از آنان اراده کرده است. (تفسیر قرطبی ۷۳/۱۶).

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿٢١﴾

آیا به آنان پیش از آن [قرآن] کتابی داده ایم که بدان تمسک می‌جویند. (21)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَبْلِهِ»: پیش از قرآن. امام فخر رازی در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: یعنی آیا چنان گفتار ناروایی را در کتابی منزل قبل از قرآن یافته‌اند تا بر آن تکیه کرده و به آن استدلال کنند و آن را دست‌آویز قرار دهند؟ (تفسیر کبیر ۲۰۶/۲۷).

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ ﴿٢٢﴾

بلکه آنها می‌گویند ما پدران خود را بر دینی یافته‌ایم و ما بر نقش قدم آنها روان و راه یافته‌ایم. (۲۲)

تفسیر:

ابو سعود فرموده است: اُمّة یعنی آیین و طریقه، و از این‌رو به امت موسوم شده است که به سویی رومی‌آورند. (ابو سعود ۴۲/۵).

باید یاد آور شد پیروی و نقش قدم برداشتن به آداب و رسوم و عقاید نیاکان در صورتیکه مستند به کتاب آسمانی و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم نباشد محکوم است. در ضمن باید گفت: گذشتگان و نیاکان که سنت‌های غلط را اساس و پایه‌گذاری کرده‌اند، نباید

فراموش کنند که مسئول خطاء و اشتباهات راکه نسل های بعدی به پیروی آن، مرتکب میشوند نیز مسئول میباشند.

وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾

و همچنین ما هیچ رسولی پیش از تو در هیچ شهر و دیاری نفرستادیم جز آنکه اهل ثروت و مال آن دیار به رسولان گفتند که ما پدران خود را بر دین و عقایدی یافتیم و از آنها البته پیروی خواهیم کرد. (۲۳)

تفسیر :

امام بیضاوی در این مورد می نویسد: آیه خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده و نشان می دهد که تقلید در چنین مواردی، گمراهی در دین است و نیاکان آنها سندی قابل ملاحظه و قابل اعتماد نداشته اند.

از این رو مترفین را مخصوصاً ذکر کرده است تا نشان دهد که ناز و نعمت و حب بطالت و تنبلی، آنها را از دقت و تأمل باز داشته و به سوی تقلید کورکورانه منحرف کرده است. (تفسیر بیضاوی ۱۷۸/۲).

«كَذَلِكَ»: به همین منوال. همین گونه. یعنی مشرکان در همه ادوار تاریخی، زمانیکه از ارایه برهان و آوردن حجت عاجز و ناتوان می شوند، سلسله خصومت با حقیقت را جنبانده اند، و دست به دامان تقلید زده اند. «أُمَّةٌ»: دین و آئین. «مُقْتَدُونَ»: اقتداءکنندگان. پیروی کنندگان. مقلدان.

بناءً پیروی از افکار و عقاید پیشینیان قابل بازنگری و بررسی است و اقتدای مطلق و بی چون و چرا در فهم منطق قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم، معنی ندارد. عبدالعزیز بن محمد نسفی معروف به عزیزالدین نسفی یکی از عرفای مشهور سده هفتم هجری میفرماید: «این آیه، تسلیت و دل جوئی از رسول الله صلی الله علیه و سلم است، با بیان این که: تقلید از پدران آفتی قدیمی و ریشه دار است و به قوم ایشان محدود نمی شود». همچنین این آیات، دلیل بطلان واضح بر تقلید در عقاید و اصول دین می باشد. تقلید چیست؟

«تقلید یعنی انقیاد و خضوع بدون اختیار و نیز احاطه تفویض و پیروی بدون نظر و استدلال. گفته شده: قَلَّدَ فلان فلاناً یعنی از او بدون هیچ گونه حجت و دلیلی پیروی نمود.» (ابن منظور، لسان العرب، مادة قَلَّدَ، ج 3، ص 365). «جعل القلادة فی العنق»، به معنی گذاشتن قلاده در گردن است که از قلاده گرفته شده است که شخص به وسیله آن تقلید می کند و تقلید الهدی فی الحج یعنی قلاده را در گردن قربانی گذاشتن و بردن آن به حَرَم برای قربانی کردن.) (شوکانی، ارشاد الفحول، صفحه 239. زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، جلد 2، صفحه 1148).

در معجم لاروس نیز معنی فوق به طور جامع بیان می شوند: التقليد: اتباع و پیروی از کسی بدون نظر و تأمل در دلیل آن. والتقليد: پیروی شخص از دیگری در اعمال و سلوکش. (معجم لاروس، باب قَلَّدَ).

و باب آن به صورت قَلَّدَ (ماضی)، يَقَلِّدُ (مضارع) و تقلید (مصدر) صرف می شود و کلمات الاقتداء، الاتباع، الاستصواب دارای معنی لغوی یکسان هستند و معنی اصطلاحی آن ها متفاوت است.

معنای اصطلاحی تقلید:

تعریف برگزیده از مجموعی تعاریف به تعریف ارایه شده امام شوکانی اکتفاء می داریم: «هو قبول رأي من لا تقوم به الحجة بلا حجة» (تقلید قبول دیدگاه بدون دلیل از کسی است

که دلیلی بر آن ارائه نداده است.) و یا «العمل بقول الغير من غير حجة» (عمل به گفته کسی بدون دلیل می باشد). (شوکانی، ارشاد الفحول، جلد 2، صفحه 239).

فوائد حاصله از این تعریف :

- 1- خارج شدن عمل به قول رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که تقلید محسوب نمی شود؛ زیرا اساساً قول، فعل و تقریر ایشان حجت است و عمل به سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که از جمله ادله استنباط و احکام است و تقلید محسوب نمی شود.
 - 2- قبول روایت، آنچه راوی از کسی که قول او حجت است، روایت کند، تقلید محسوب نمی گردد. (حلیمه بوکروش، مجلة الأمة، شماره های 90 و 91، صفحه 107).
- زیرا در صورت حجت بودن روایتش، به گفته ای استناد می شود که حجت است و روایت راوی ثقه فقط ارتباطی بر اخذ قول حجت است که در این حالت قبولش تقلید محسوب نمی گردد.

تعریف آمدی: نیز همانند تعریف شوکانی است: «التقليد هو العمل بقول الغير من غير حجة ملزمة». (آمدی، الأحكام فی اصول الأحكام، ج 4، ص 227).

- 3- همچنین ایشان در کتاب القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقليد میفرماید: عمل به اجماع نیز جز تقلید محسوب نمی شود. با توجه به اینکه اجماع، جزء ادله استنباط احکام است، پس استناد به آن تقلید محسوب نمی شود. (نک: شوکانی، القول المفید فی ادلة الاجتهاد والتقليد، ص 54 تا 62).

- 4- امام شوکانی بر این باور است که استفتاء عوام از مفتی باید با فهم دلیل و استدلال مفتی باشد و در صورت فهم عامی از دلیل مجتهد، عمل عامی را نمی توان تقلید دانست؛ زیرا در این حالت، عامی به دلیل شرعی عمل نموده نه قول مجتهد؛ پس تقلیدی انجام نگرفته است.

- 5- استناد قاضی به شهادت شهود نیز تقلید محسوب نمی گردد؛ زیرا تقلید، قبول قول بدون دلیل است و شهادت شهود جزء ادله حقوقی محسوب می گردد.

ابن تیمیه و غزالی - رحمهما الله - تقلید باطل را چنین تعریف می کنند: «التقليد الباطل المذموم هو قبول قول الغير بلا حجة». (تقلید باطل مورد نکوهش قبول دیدگاه دیگران بدون دلیل است). (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج 15، ص 15/-، غزالی، المنحول، صفحه 472).

پس اگر قبول قولی از روی ادله شرعی باشد، مذموم و باطل نیست؛ بلکه جایز و حتی بنابر دیدگاه علمایی همچون شوکانی واجب است.

امام غزالی در ذیل تعریف برگزیده خود می نویسد: قبول قول رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابهش نیز اگر قائل به حجیت آن باشیم، تقلید محسوب نمی شود.

تقلید از مذاهب اربعه :

قبل از همه باید گفت که: بنابر قول جمهور، هیچکس ملزم به تقلید از امام و مذهب خاصی نیست، ولی اگر شخصی عامی یا عالمی که اهلیت اجتهاد را ندارد ملزم به اتباع است و در صورت ضرورت می تواند تقلید کند؛ و در این راستا اثبات گردید که التزام به مذهب معین واجب نیست و شخص می تواند بنابر اجماع صحابه کرامش از هرکس که قولش را مطابقت شریعت ببیند تبعیت نماید و چنانچه در این چارچوب، دلیل قوی تر از امام مقلدش را یافت، وظیفه دارد به این دلیل قوی تمسک جوید و از تعصب بی جا و خروج از حق و حقیقت جلوگیری نماید. با این اوصاف افرادی قائل به وجوب التزام به مذهب معین و مدون از جمله مذاهب اربعه که مدارس فقهی بزرگ، جامع، مستدل، منظم و با پیروان بسیار زیاد می باشند.

دیدگاه ائمه اربعه در باب تقلید از آنها:

اقوال امام ابو حنیفه (رح) و شاگردش امام ابو یوسف:

مؤرخان می‌نویسند که: امام صاحب ابو حنیفه (رح) در اصل از افغانستان می‌باشد. جدش در زمان خلافت حضرت عمر (رض) به دین اسلام مشرف شد و ی سپس به کوفه آمده و در آنجا اقامت گزید.

امام ابوحنیفه (رح) در سال 80 هجری در کوفه در زمان خلافت عبدالملک بن مروان بدنیا آمد، و در سال 150 هجری در بغداد وفات یافت.

امام اعظم ابوحنیفه (رح) می‌فرماید: «این رأی و نظر من است، پس هرکس نظری بهتر از نظر من را داشته باشد، آن را قبول می‌کنیم.» (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، 211/20). ابن قیم، از امام ابوحنیفه و امام ابویوسف؛ نقل کرده که آنان می‌گویند: «برای هیچ‌کسی حلال و جایز نیست که از ما تقلید کند و رأی و نظر ما را بپذیرد، مگر زمانی که از ادله آن آگاه باشد.» (شوکانی، القول المفید فی ادلة الاجتهاد والتقلید، صفحه 88). همچنین می‌فرماید: «هرگاه سخن من با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم مخالفت داشت، آن را ترک کنید.» (آلبانی، روش نماز پیامبر ج، صفحه 16 به نقل از (الایقاز ص 150 و آن را به امام احمد/ نیز نسبت داده است).

اقوال امام مالک (رح):

ابو عبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو بن حرث بن عثمان بن جثیل بن سعد بن ذی اصبح اصبحی متولد سال (90، یا 93، یا 95 در مدینه به دنیا آمده و در سال 179 وفات نموده است).

امام مالک (رح) می‌فرماید: «من انسانی هستم که هم به حق اصابت می‌کنم و هم خطاء، پس قول و نظرم را با کتاب و سنت بسنجید. هر آنچه که با کتاب و سنت موافق باشد، آن را بپذیرید و به آن عمل کنید و هر آنچه که با کتاب و سنت موافق نباشد، آن را رها کنید و به آن عمل ننمایید.» (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، 211/20. / شوکانی، القول المفید فی ادلة الاجتهاد والتقلید، 42. / شوکانی، ارشاد الفحول، 243/2 به نقل از ابن حزم). روایت است امام مالک (رح) در نزدیکی مرگش می‌فرمود: دوست داشتم به خاطر هر مسئله که با رأی خود، حکم آن را بیان کرده‌ام، تازیانه‌ای به من زده شود؛ زیرا صبر و تحمل تازیانه آن جهان را ندارم. (شوکانی، ارشاد الفحول، 466/2). و نیز گفته است: «به جز سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم سخن کسی دیگر از انسان‌ها چنین نیست که حتماً بپذیرفته شود؛ بلکه می‌توان سخنش را پذیرفت یا ترک کرد.» (ناصرالدین آلبانی، روش نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم، ترجمه عبدالله ریگی احمدی، صفحه 17. / آلبانی آن را به امام احمد نیز نسبت می‌دهد نک: مسائل الإمام أحمد، 276).

خواننده محترم!

امام مالک می‌فرماید: از چهار کس علم فرا نگیرید: از نادان و از صاحب بدعتی که مردم را به بدعت خود دعوت می‌کند و از دروغگو اگر چه بر پیامبر دروغ نمی‌بندد و از عالمی که دارای فضل و تقوی است اما نمی‌داند دارای چه علمی است و نمی‌داند که چه چیز را روایت می‌کند.

اقوال امام شافعی (رح) و امام نووی (رح):

محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هشام بن مطلب بن عبد مناف بن قصی قریشی از بنی‌المطلب و مادرش از قبیله ازد می‌باشد. او در سال (150 هـ متولد و در روز جمعه آخرین روز ماه رجب سال 204 در مصر وفات کرد).

امام شافعی می‌فرماید: «إذا صحَّ الحديث فهو مذهبي» «هرگاه حدیثی صحیح و ثابت شود،

قول مرا به دیوار بکوبید و هرگاه برای حکم مسئله‌ای حجت و دلیلی را دیدی، آن قول من است.» (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، 211/20).

همچنین بی‌هقی از ایشان چنین نقل کرده است: هرگاه انسان ثقه و عادل خبر دیگری را روایت کرد تا اینکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم ختم شد، پس آن خبر، از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده است و هیچ حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگز رها نمی‌شود مگر حدیثی که حدیث صحیح‌تری با آن مخالف باشد. (شوکانی، ارشاد الفحول، 52/2).

ابن قیم در کتاب أعلام الموقعین از امام شافعی چنین نقل می‌کند: هر مسئله‌ای که در آن خبری از رسول خدا ج صحیح و ثابت شده است و خلاف گفته من باشد، اعلام می‌کنم که در زمان حیات خود و بعد از مرگم از قول خود رجوع می‌کنم. (شوکانی، ارشاد الفحول، 52/2).

نیز فرموده اند: «هرگاه در کتاب من، موردی خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم یافتید، سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم را بگیرید و سخن مرا رها کنید.» و در روایتی فرموده: «از آن پیروی نمایند و به سخن کسی دیگر توجه نکنید.» (آلبانی، روش نماز پیامبر ج، ص 19 به نقل از: ذم الکلام (1/47/3) و خطیب در (الاحتجاج) 12/8). و نیز فرموده‌اند: «إذا صح الحديث فهو مذهبي» (نووی و شعرانی، 57/1). «هرگاه حدیثی صحیح باشد (و مخاف قول من باشد) آن مذهب من است.»

اقوال امام احمد حنبل (رح):

ابو عبدالله احمد بن محمد بن هلال شیبانی مروزی بغدادی در سال 164 هجری در بغداد متولد شد و در سال 241 هجری وفات نموده است.

در میان ائمه اربعه، از امام احمد بن حنبل (رح)، اقوال بیشتری در ارتباط با مذمت و نکوهش رأی وارد شده است و علاوه بر آن، ایشان بیشتر از همه، مردم را از تبعیت از رأی علما بر حذر داشته و آنان را به تبعیت از سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم ملزم کرده است. ابن قیم در أعلام الموقعین نقل می‌کند که ایشان صراحتاً از عمل کردن به رأی دیگران به‌طور مطلق نهی کرده است.

همچنین ابن جوزی / و بعضی از اصحابش چنین گفته‌ای را از وی نقل کرده اند. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ص 57).

ائمه اربعه بر مقدم نمودن نص بر آراء و نظرات شان اجماع و اتفاق دارند بنابر این، عالمی که به نص عمل می‌نماید و قول علما را رها می‌کند، موافق ائمه مذاهب است و مقلدی که اقوال علما را بر نص مقدم می‌دارد، مخالف خدا و رسول خدا ج و مخالف پیشوای مذهبش و سایر علمای اسلام عمل می‌کند. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، صفحه 57).

امام احمد (رح) می‌فرماید: از من و مالک و شافعی و اوزاعی و ثوری تقلید نکنید؛ بلکه احکام مسائل را از جایی بگیرید که ایشان از آنجا گرفته‌اند و می‌گویند: کسی که در مسائل دینی‌اش از دیگران تقلید کند، نشانه کم فهمی اوست. ابن قیم / می‌گوید: بدین خاطر است که امام احمد کتابی را در فقه تألیف نکرده است. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، صفحه 61. وزحیلی، اصول الفقه الإسلامی، جلد 2، صفحه 1130).

حکم خروج از مذاهب اربعه:

مؤرخین می‌نویسند: امام شافعی (رح) بعد از اینکه در ساله 200 ه از عراق به مصر سفر کرد برخی از اقوال خود را تغییر داد که در برخی از کتاب‌ها همچون (منهاج الطالبین اثر نووی، به اقوال قدیم - آرای صادره در عراق، و اقوال جدید، آرای صادره در مصر) مشهور شدند. (مراجعة شود: رستاقی، القدیم و الجدید من اقوال الامام الشافعی، صفحه 47-48).

همچنان صدور فتوا توسط شاگردان مذاهب برخلاف مذهب در کتاب های فقهی بسیار مشاهده می‌گردد همچون فتاوایی که امامان ابو یوسف و محمد (رحمهما الله) برخلاف دیدگاه امام اعظم / و فتاوی نووی / بر خلاف امام شافعی / و... صادر شده است. خواننده محترم!

با در نظر داشت نظریات و بیانات صریح ائمه اربعه و شاگردانشان در بحث خروج از مذهب آن‌ها، هستند برخی از شاگردان و امامان مذاهب که خروج از مذهب را حرام دانسته و چنین مجوزی را برای مقلد جایز ندانسته‌اند و اساس استدلال آن‌ها بخاطر مدون و جامع بودن مذاهب است به گونه‌ای که دیدگاه صاحبش از چنین صفتی بی بهره است، از جمله امام الحرمین در این زمینه چنین ابراز می‌دارد: اجماع محققین بر این است که برای عوام جایز نیست که از شخص صحابی تقلید کند. بلکه بر آن‌ها واجب است که از ائمه اربعه تقلید کنند؛ زیرا آن‌ها، مسائل را عمیق بررسی و در آن‌ها تعقل نموده؛ و مطالب را فصل بندی و تبویب کرده‌اند. حالات مختلف هر مسئله را بیان کرده‌اند؛ و بر شیوه قدما بر مسائل، وارد شده‌اند؛ زیرا کسانی که زودتر رفته‌اند، هر چند، برای مسلمانان، در دین، الگو و قدوه هستند، در اصلاح و ویرایش روش های مختلف اجتهاد، گرفتار نیامدند. راه های تفکر و تأمل و مباحثه و منازعه را تبیین نکردند؛ در حالیکه ائمه مذاهب، نسل های بعدی را از تفکر و تأمل و تعقل در راه و روش اصحاب، بی‌نیاز کردند. پس عوام، مأمور به پیروی از مذاهب آن‌ها هستند. (جوبنی، البرهان، 284/2). ابن حجر هیتمی/ در جواب این سؤال: آیا تقلید از غیر ائمه اربعه جایز است؟ می‌گوید: خلاصه و لب مطلب این است؛ تقلید غیر از ائمه چهارگانه، در افتا (فتوی دادن) و قضاء (داوری و قضاوت) جایز نیست.

اما در کارهای شخصی، تقلید از غیر ائمه چهارگانه، - البته از کسانی که تقلیدشان جایز است نه از مذاهب بدعی و خرافی مانند غلات و باطنیه و برخی از مذاهب ظاهری - جایز است. به شرط اینکه، مذهبی را که می‌خواهد تقلید کند؛ از طریق روایت عدل از عدل دریافت کرده باشد و تفصیل و متعلقات آن را بنابر آن مذهب، بشناسد. اگر خواست که تقلید آن امام را با دیگری درآمیزد، نباید دچار تلفیق شود؛ زیرا برخی از تلفیقات ممنوع هستند.

مانند تقلید شخصی از امام مالک/ در عدم نجاست سگ و تقلید از امام شافعی/ در مسح بعضی از سر با هم در یک وضو، که به اتفاق بلکه گفته شده به اجماع، ممنوع است. هرگاه شروطی که برای تقلید ذکر کردیم، و دیگر شروط مورد نیازی که در جای خود مشخص است، فراهم شد؛ عبادات و داد و ستدهای مقلد بر اساس آن تقلید، صحیح است. در غیر این صورت، صحیح نیست و دچار گناه می‌شود، که باید فوراً به آن پایان دهد. موافقت اجتهاد آن مجتهد با یکی از مذاهب چهارگانه، نقل متواتر آن مذهب و تدوین مستقل آن، لازم نیست؛ بلکه کافی است، از یکی از کتاب‌های مذاهب مخالف، که مطمئن و مورد اعتماد باشد، آن را بگیرد. (گل محمدی، پایان نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص 90 و 91 به نقل از (هیتمی، الفتاوی، 325/4).

و حتی برخی دلیل اجماع را برای این ممنوعیت بیان می‌کنند، صاحب کتاب فواکه الدوانی می‌نویسد: امروزه اجماع مسلمانان بر این است که پیروی یکی از ائمه چهارگانه - ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد - رحمهم الله - واجب است و خروج از مذهب آن‌ها جایز نیست. تحریم تقلید غیر ائمه چهارگانه، با وجود اینکه، همه بر هدایت بوده‌اند؛ فقط به خاطر این است که مذهب آن‌ها حفظ نشده است و شاگردان و پیروان آن‌ها فوت شده‌اند و (مذهب امام خود را) تدوین نکرده‌اند. به خاطر همین است که بعضی از محققین گفته‌اند: رأی معتمد این است که تقلید ائمه چهارگانه جایز است و تقلید غیر از آن‌ها هم، جایز است، به شرطی که مذهبشان، در همان مسئله مورد تقلید، حفظ و تدوین شده باشد

به گونه‌ای که شرایط و دیگر معتبرات مذهب، شناخته شود. اما اجماعی که امثال ابن صلاح، امام الحرمین و قرافی در منع تقلید اصحاب نقل می‌کنند، حمل بر تقلیدی می‌شود، که آن شرایط را ندارند. (قیروانی، فواکه الدوانی، 470/8). البته با همه این اوصاف بسیاری از فقها با این دیدگاه مخالفند و همانطور که پیشتر هم ذکر شد اجماع صحابه کرامش بر عدم وجوب تقلید از هر مجتهد معینی با هر درجه‌ای از اجتهاد شکل گرفته و با همه این اوصاف گفتار، کردار و پندار ائمه اربعه و شاگردانشان صراحتاً ابراز می‌دارد که آن‌ها تقلید از خود را نه تنها واجب ندانسته‌اند بلکه همیشه و در همه حال خود و دیگران را به سوی حق سوق داده و لازمه این عملکرد نیز این است که حق را منحصر در تفکرات و اجتهادات فردی خاص خلاصه نکرد، پس ادعای اجماع بر وجوب تقلید بر آن‌ها نادرست می‌باشد.

جامع و مستدل بودن مذاهب چهارگانه جدای از اینکه ارزش والای آن‌ها را نشان می‌دهد بلکه خدمت شایان این مدارس عظیم فقهی بر هیچ فردی پوشیده نیست ولی نباید تصور کرد که فقط منهج و روش آن‌ها تدوین گشته و جامعیت دارد و روش و منهج سردمداران صدر اسلام و بزرگمردان خیر القرونش نابود گشته و آن جامعیت لازم را ندارد بلکه بر هر صاحب خردی پوشیده نیست که آنچه ائمه اربعه و مسلمانان دارند خوشه‌چینی از خرمن غنی و ناب آن رادمردان تاریخ بشریت اش بوده و منهج و سبک آن‌ها همیشه پایدار بوده و خواهد بود و با تمسک به آن؛ که همان تمسک به قرآن کریم و سنت نبوی شریف است مسلمانان با این حبل متین جواب هر مسئله و دوی هر دردی را دارند، پس با همه ادله ذکر شده و دلایلی که عدم وجوب به مذهب معین را ثابت می‌نمایند به نظر می‌رسد خروج از مذهب با استدلال و دوری از تتبع رخص و تلفیق نادرست و بر مبنای تمسک بر شریعت اسلام جایز می‌باشد. (و الله العلیم اعلم بالصواب). خواننده محترم!

اهل سنت و جماعت یک مرجع تقلید دارد که فقط تقلید از آن شخص را واجب می‌داند نه اشخاص دیگر، و او نیز کسی نیست بجز شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم، و دلیل این امر را دستور الله تعالی بر انسانها می‌داند که می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران 31) یعنی: (ای پیامبر) بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.» و می‌فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (حشر 7) یعنی: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و آنچه نهی کرده خود داری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است! و باز می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا» (نساء 80) یعنی: کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده؛ و کسی که سرباز زند، تو را نگهبان (و مراقب) او نفرستادیم (و در برابر او، مسؤول نیستی). و این دستورات که در قرآن آمده فقط برای تبعیت از شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم بطور مطلق بیان شده است، بعبارتی خداوند انسانها را ملزم نموده که فقط از یک شخص - بطور مطلق و بدون چون و چرا - اطاعت کنند و آن هم پیامبر صلی الله علیه وسلم است نه غیر او.

خلاصه اینکه: تقلید از یک عالم یا شخص معین بگونه‌ایکه در تمامی امورات فقهی از او تقلید شود، مورد ذم و لوم است لذا آنچه که بر مسلمانی واجب است؛ تقلید بدون چون و چرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم است و بغیر از ایشان کسی دیگر چنین لیاقتی ندارد. و بقیه علماء زمانی پیروی می‌شوند که اقوال و آرای فقهی یا عقیدتی خود را به گفته ی الله و رسول بازگردانند. البته بشرطیکه ثابت شود که روایت آنها صحیح است، زیرا گاهی

روایاتی نقل می شوند که یا ضعیف است یا دروغ که در اینصورت مقبول نخواهد بود و الحمدلله اهل سنت بر خلاف اهل بدعت حساسیت بسیار بالا و دقیقی نسبت به صحت یا ضعف روایت دارد و همه را پالایش نموده اند. (و الله العلیم اعلم بالصواب).

قَالَ أَوْلُوْ جِنْتَكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٢٤﴾

(پیامبرشان) گفت: آیا اگر دینی را هم برای شما بیاورم که هدایت بخش تر از دینی باشد که پدرانتان را بر آن یافته اید (باز هم از آیین میراثی پیروی میکنید؟! گفتند (بلی) ما به آنچه شما به آن مبعوث شده اید کافریم! (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُرْسِلْتُمْ بِهِ»: همراه با آن فرستاده شده اید و برای تبلیغ آن برانگیخته شده اید.

فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿٢٥﴾

لذا ما از آنها انتقام گرفتیم، پس ببین که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود؟ (۲۵) زمانیکه مرض لجابت بر انسان ها و یا قوم حاکم شود، قدرت تشخیص از بین میبرد، و همین تحجر و تعصب، است که سبب نادیده گرفتن حقایق میگردد، در این هیچ جای شکی نیست که پایان کفر و نتیجه لجابت همان نابودی است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (26 الی 35) در باره مردود بودن تقلید از نیاکان مشرک، بی مقدار بودن دنیا، بحث بعمل آورده میشود.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾

و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم به پدر و قومش گفت: من بی تردید از آنچه می پرستید، بیزارم. (۲۶)

«براء»: بیزار. کنار. آن مصدر است به معنی کنار شدن از چیزیکه مجاورت آن ناپسند است.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٢٧﴾

و جز آن خدایی که مرا آفریده، که یقیناً او مرا هدایت می کند. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَطَرَنِي»: مرا از نیستی به هستی آورده است.

«سَيَهْدِينِ»: مرا هدایت خواهد کرد.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

و(الله) آن را در میان فرزندانش کلمه ماندنی قرارداد تا آنان (به توحید) باز گردند. (۲۸)

تفسیر :

عبادت را برای الله تعالی خالص سازند، با توبه و استغفار و ترک کفر و گناهان به او تعالی رجوع نمایند. آری! این کلمه بزرگترین رابطه یی است که هر مؤمن را با برادرش پیوند می دهد و جمع می نماید.

امام مجاهد گفته است: وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً یعنی «لا إله إلا الله» که در بین ذریت ابراهیم تا روز قیامت کسانی آن را می گویند. (مختصر ابن کثیر ۲۸۸/۳).

قابل یادآوری می دانیم که: صرف ایمان داشتن برای یک مسلمان کافی نمیباشد، بلکه ایمان باید به هدایت الهی تداوم داشته باشد. و در این هیچ جای شکی نیست که: تمام انسانها حتی انبیاء به هدایت الهی ضرورت دارند.

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ ﴿٢٩﴾

ولی ما اینان و پدرانشان را (از نعمت هایم) برخوردار ساختم، تا آنکه حق و فرستاده

آشکار الهی به نزدشان آمد. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَنْعُتٌ»: بهرمند ساختم. مهلت دادم. «الْحَقُّ»: حقیقت. هدف از آن قرآن عظیم الشأن است. «مُبِیْنٌ»: روشن‌گر و بیان‌گر. واضح و روشن. یعنی پیغمبری که رسالتش ثابت و روشن است. همانا محمد صلی الله علیه وسلم می باشد.

وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ﴿۳۰﴾

و هنگامی که حق به سویشان آمد، گفتند: این جادوست و ما به آن کفر می‌ورزیم. (۳۰)

تفسیر :

ابو سعود (رح) فرموده است: قرآن را سحر نامیدند و به آن کافر شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تحقیر کردند، و دشمنی و اهانت به حق را به کفر قبلی خود افزودند (ابو سعود ۴۳/۵).

یعنی زمانی که وحی از جانب الله تعالی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد، کافران گفتند: این قرآن سحر است و وحی نمی باشد، ما از آن انکار داریم و بدان ایمان نمی آوریم.

در این هیچ جای شکی نیست که انسان ذاتاً توجیه‌گر است. بناءً کفار تهمت سحر به قرآن می زدند تا کفر خود را توجیه کنند. در ضمن با وضاحت در مییابیم که: تأثیر و نفوذ قرآن عظیم الشأن بر جان و قلب کفار به حدی و اندازه‌ی تأثیر بود که آن را سحر و جادو قلم داد کردند.

یکی از عادت دشمنانه کفار در طول تاریخ در مقابل وحی آسمانی و در مقابل پیامبران از جمله پیامبران اولعزام و بخصوص در مقابل رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ همین که همیشه بهانه‌گیری میکردند، و هر روز حرفی نو و لجابت نورا در میان می آوردند، یکبار می گفتند: قرآن سحر است و بار دیگر بهانه تراشی میکردند که؛ چرا قرآن به فلان نازل نشد و یا چرا بر شخصی دیگری نازل نشد.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿۳۱﴾

و گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی (مرد ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟! (۳۱)

تفسیر :

کافران تفاخر را در شخصیت انسان ها به مال و دارائی معیار قرار می دادند، بناءً میگفتند که قرآن باید بر یک نفر ثروتمند باید نازل می شد.

شان نزول آیات 31 - 32:

حضرت قتاده (رض) و دیگران در شأن نزول دو آیه «31 - 32» گفته‌اند: مراد از دو شهر؛ مکه و طایف آن دو مرد بزرگ: ولید بن مغیره از مکه و عروه بن مسعود ثقفی از طایف است.

- ابن منذر از قتاده روایت کرده است: ولید بن مغیره گفت: اگر آنچه محمد (ص) میگوید حق می بود قرآن به من و یا به ابن مسعود ثقفی نازل میشد.

روش برخورد مخالفین با پیامبر اسلام:

پیامبر صلی الله علیه وسلم آخرین و برترین فرستاده الله سبحان و تعالی و پنجمین پیامبر از پیامبران اولو العزام است که در جزیره العرب مبعوث شد اما دین اش جهانی است و همه انسانها و همه زمانها را مورد خطاب قرار داده است.

پیامبر اسلام مدت 13 سال دین اسلام را در مکه تبلیغ نمود و در سال سیزدهم از دعوت خود، برای در امان ماندن خود و پیروانش از آزار مشرکان مکه، به یثرب مهاجرت نمود و در آن شهر که بعداً به افتخار او مدینه النبی مسمی شد حکومت اسلامی را پایه گذاری نمود. در سال ششم هجری نامه هایی را به سران و رهبران قدرت های آن زمان فرستاد و آنان را به قبولی دین مقدس اسلام دعوت نمود و در سال هشتم هجری توانست مکه را فتح نماید.

انسانهای لجوج در طول تاریخ با پیامبران الهی به روش های مختلفی و خیلی خصمانه و دشمنان و احياناً جاهلانه به مخالفت و لجاجت پرداخته است. که برخی از این روش ها در آیات متبرکه بیان گردیده که ما در اینجا برخی از آن اشاره بعمل می آوریم:

عمده ترین این تهمت ها عبارت بودند از:

- کاهن است:

کفار و مشرکین به پیامبر صلی الله علیه وسلم تهمت وارد می کردند که: او با جن و پری در تماس است و اخبار گذشتگان و آیندگان را از آنان میگیرد و بعداً آنرا در اختیار ما قرار میدهد: «وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ» (آیه: 42 حاقه)؛ (و گفته غیبگو و کاهن نیست، اندکی عبرت می گیرید.).

- ساحر (جادوگر) است :

یکی دیگر از تهمت شان متهم ساختن رسول الله صلی الله علیه وسلم به اینکه، وی ساحر (جادوگر) است، قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (آیه: 4 ص) (و تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. و کافران گفتند: این جادوگر دروغگو است.) در واقعیت باید بعرض رسانید که: تأثیر قرآن عظیم الشان بر قلب و فکر کفار به حدی قوی و ذی تاثیر است، که آن را سحر و جادومسمی ساختند و گفتند: «هذا سِحْرٌ».

- مسحور است:

آنان تهمت بستند که رسول الله صلی الله علیه وسلم مسحور است (کسی که جادوگری، او را سحر کرده است و عقل و دانش آن دست خوش سحر شده است.) یعنی بدین تعبیر می گفتند، پیامبر صلی الله علیه وسلم؛ مجنون و دیوانه است. طوریکه در (آیه: 8 فرقان) میفرماید: «قَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» (یا چرا گنجی (از آسمان) بر او انداخته نمی شود، یا چرا باغی ندارد که از (میوه های) آن بخورد؟ و ظالمان گفتند: شما جز از انسان جادوزده پیروی نمی کنید؟) ولی قرآن عظیم الشان به رد این اتهامات به تمام قوت پرداخته، و رسول الله صلی الله علیه وسلم را بحیث «مُعَلِّمٌ»: به فتح و تشدید لام - یعنی تعلیم داده شده؛ معرفی داشته میفرماید: «أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ» (آیه: 13-: 14 دخان) (این پند برای آنان چه سود؟ در حالیکه پیغمبر روشنگر (حق) نزد آنان آمده بود، باز از وی روی گرداندند و گفتند: او دیوانه آموخته شده است.)

در مورد رد تهمت: کذاب (دروغگو)

الله تعالی در (آیه 4، سوره ص) میفرماید: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ

الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (و تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. و کافران گفتند: این جادوگر دروغگو است).

مفتري (افترا اگر) است:

یکی دیگر از تهمت و افترا که بر پیامبر صلی علیه وسلم بستند، تهمت شان بر کتاب الهی یعنی قرآن عظیم الشأن است که می گفتند: این کتاب از خود اوست، ولی به دروغ آن را به الله تعالی نسبت داده است.

طوریکه در (آیه - 101 سورة نحل) آمده است: «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (مشرکان) میگویند: «تو تنها دروغ پردازی.» (چنین نیست) بلکه بیشترشان نمی دانند.

اتهام شاعر بودن بر رسول الله:

مشرکین اتهام بستند که پیامبر صلی الله علیه وسلم این آیات را با خیال پردازی به هم بافته است و حقیقت ندارد. طوریکه در (آیه: 10 سورة طور) آمده است: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ»؛ «بلکه می گویند: «شاعری است که (حادثه) مرگ مشکوکی را برای او انتظار می کشیم!».

اتهام اضغاث و احلام:

«اضغاث»: ضغث (به فتح اول): مخلوط کردن. «ضغث الحديث ضغثاً: خلطه»، آن به کسر اول به معنی دسته علف و مانند آن و نیز به معنی امر مختلط و حدیث مختلط است. جمع آن اضغاث آید.

«احلام»: حلم (بر وزن قفل و عنق) چیزی است که در خواب دیده می شود. در اقرب الموارد گوید: لکن غالباً در خواب پریشان و بد، به کار می رود. چنان که رؤیا در خواب خوب. مراد از «احلام» خواب های آشفته است.

مشرکین اتهام می بستند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشأن افکار آشفته است که نمی توان آن را فهمید. قرآن عظیم در رد این اتهام در (آیه 5، سورة انبیاء) میفرماید «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثٌ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ»؛ بلکه (مشرکان) گفتند: «(این قرآن) يك دسته خواب های پریشان است؛ بلکه آن را [به دروغ به خدا] نسبت داده است، بلکه او شاعر است؛ پس باید نشانه ای (معجزه آسا) برای ما بیاورد؛ همان گونه که پیشینیان (از پیامبران با معجزه) فرستاده شدند.»

چرا قرآن بر ثروتمندان نازل نشد:

مشرکین اتهام می بستند که: چرا قرآن بر ثروتمندی نازل نشد؟! «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» (آیه 13، سورة زخرف) و گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو آبادی (مکه، طائف) فرو فرستاده نشده است؟!».

چرا پیامبر را از جمله بشر فرستاد!

اتهامات دیگر کفار و مشرکین این بود که می گفتند چرا الله پیامبر صلی الله علیه وسلم را بشر فرستاده است؟! طوریکه در (آیه 94 سورة اسراء) میفرماید: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا»؛ (و هیچ چیزی مردم را از ایمان آوردن باز نداشت، و قتیکه هدایت به سوی آنان آمد، مگر اینکه گفتند: آیا الله انسان را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟!).

از آنجائیکه شخصیت و کرامت والای انسان، برای اشخاصی جاهلی ناشناخته بود، طوری فکر می کردند که انسان لیاقت نبوت را ندارد.

قرآن عظیم الشان به رد و دفع و بی مفهوم و بی منطق دانستن این نقد با زیبایی خاصی پرداخته و در سورة بعدی همین سورة میفرماید: «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا» (آیه 95 سورة اسراء)؛ (بگو: اگر در زمین فرشته های می بودند که به اطمینان راه میرفتند، البته بر آنها فرشته ای را از آسمان به عنوان پیغمبر نازل می کردیم!).

و به چه زیبایی فرمود، اگر در زمین فرشته ها می بود به یقین پیامبر از جنس فرشته را از آسمان برای شان نازل می کردم.

در ضمن باید یاد آور شد که: تعیین رسالت و پیامبری از جانب الله تعالی میباشد و تعیین پیامبر و انتخابی نمی باشد، طوریکه مشرکین و کفار آنرا مطرح میکردند.

مشرکین و کفار روش اجداد خود را مقدس می شمردند:

آنان در مقابل دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم، استدلال می کردند و می گفتند که: ما نمی خواهیم مخالف روش اجداد خویش عمل کنیم:

قرآن عظیم الشان در (آیه 104، سورة مائده) میفرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ (و هنگامیکه به آنان گفته شود: «به سوی آنچه خدا فرود آورده، و به سوی فرستاده [اش] بیایید.» در جواب میگویند: «آنچه را که اجداد ما برای به میراث گذاشته است و از آنان بدست آورده ایم همان بس ما است» اگر به طور مثال اجداد شان هیچ چیزی را نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز از آن ها پیروی می کنند)؟ آیا چند خدا را با یک خدا عوض کنیم؟!

آنان تصور می نمودند که خدا بخشی از کارهای خود مانند مغفرت و شفاعت را به خدایان دیگر واگذار کرده است؛ در این صورت پرستش خدای یگانه بدون پرستش واسطه ها سودی نمی بخشید.

چرا نبوت در قبیله ما نباشد؟!

مشرکین و کفار بر اثر عدم درک مفهوم نبوت و رهبری الهی آن را در سطح رقابت های قبیله ای مطرح می کردند و می گفتند: ما با قبیله عبد مناف (قبیله پیامبر) بسان دو اسب مسابقه دوش به دوش هم پیش می رفتیم ناگهان قبیله عبدمناف با ادعای نبوت خواست بر ما سبقت بگیرد، نه! ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه بر ما نیز وحی گردد و آن چه بر دیگر پیامبران خدا (وحی) نازل می گردد بر ما نیز نازل شود، طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ» (آیه 124 سورة انعام) (هرگاه آیه ای بر آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ایمان نمی آوریم تا آنکه آنچه به پیغمبران الله داده شده به ما نیز داده شود. (بگو:)) الله دانای است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی به مجرمانی که گناه می کردند، سزای آن مکر و نیرنگی که می کردند، خواری و عذابی شدید از نزد الله خواهد رسید. چرا معجزه ای مانند معجزه موسی (ع) ندارد؟!

برخی از اعراب کم و بیش از طریق اخبار یهود از معجزه های حضرت موسی اطلاع داشتند و به پیامبر صلی الله علیه و السلام اعتراض می کردند که: چرا معجزه ای مانند

معجزه‌ای موسی با خود ندارد. «فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ» (آیه 48: قصص)؛ (پس چون حق از جانب ما به سوی‌شان آمد، گفتند: چرا مانند آنچه که به موسی داده شد به او داده نشده است؟ آیا به آنچه پیش از این به موسی داده شد کفر نورزیده‌اند؟ گفتند: این دو (قرآن و تورات) جادویی‌اند که یکدیگر را تأیید می‌کنند. و گفتند: ما همه را انکار می‌کنیم) با در نظر داشت اینکه معجزه‌های مثل موسی علیه السلام ولی «و گفتند: ما همه را انکار می‌کنیم». استدلال همیشگی دشمنان، و منطق همیشگی‌شان همین است که؛ کلام حق را خدشه دار می‌کنند تا راه را برای انکار خود باز داشته باشند.

چرا فرشته‌ای همراه پیامبر همراه نیست؟!

«وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكَاً لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ» (آیه 8 انعام)؛ (و [مشرکان] گفتند: «چرا هیچ فرشته‌ای بر او فرود نیامد.» ولی اگر (بر فرض) فرشته‌ای فرود می‌آوردیم، حتماً کار تمام شده بود؛ سپس (اگر مخالفت می‌کردند) مهلت داده نمی‌شدند).

مفاد این اعتراض این است که انسان برای هدایت انسان کافی نیست، بلکه موجودی از غیر جنس وی به آن ضمیمه گردد. در حالیکه بر عکس است، اثر پذیری هم جنس از هم جنس به مراتب عملی‌تر و استوارتر است چنانچه درآیه بعد آمده است: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا» (25)؛ (و اگر (بر فرض) او را فرشته‌ای قرار میدادیم، حتماً وی را [بصورت] مردی در می‌آوردیم).

کفار در این بهانه‌گیر، خویش بدین باور اند که: انسان را شایسته مقام رسالت نمی‌دانستند و تقاضای دیدن فرشته را داشتند.

ولی سنت الهی چنین است که اگر قرار باشد معجزه‌ای به درخواست مردم انجام شود و آنان بعد از دین و ملاحظه نموده معجزه انکار ورزند، هلاکت قطعی سراغشان خواهد آمد.

طرح درخواست نا معقول:

یکی از پیشنهادهای آنان این بود که آن‌ها در صورتی حاضرند خدای محمد را بپرستند که او آلهه آنان را بپرستد، خداوند متعال در جواب به این درخواست، سوره کافرون را نازل نمود: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (26)؛ بگو: «ای کافران! آنچه را (شما) می‌پرستید (من) نمی‌پرستم، و آنچه را (من) می‌پرستم شما نمی‌پرستید،»

درخواست تبدیلی قرآن:

بعد از اینکه بت‌ها و خدایان دروغین مشرکین عرب، مورد نقد، آیات قرآنی واقع شد، این عمل موجب قهر و غضب مشرکین واقع شد، بناءً نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتند و تقاضای نمودند که قرآن دیگری بیاورد که در آن، از خدایان شان به شیوه مورد نقد قرار نگرفته باشد: قرآن عظیم الشأن در (آیه 15 سوره یونس) میفرماید: «وَإِذَا تَنَلَّی عَلَیْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اِنَّتِ بَقْرَانٌ غَیْرُ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا یَكُونُ لِي أَنْ أَدَّبَلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا یُوحَىٰ إِلَیَّ إِنْیَ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّی عَذَابَ

يَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ (و چون آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کسانی که به ملاقات ما امید ندارند، می‌گویند: قرآنی دیگر غیر از این بیآور، یا آن را عوض کن، بگو: مرا نرسد که از پیش خود آن را تغییر دهم، مگر آنچه که به من وحی می‌شود از آن پیروی می‌کنم. من اگر نافرمانی پروردگارم را کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم).

باید یاد آور شد که مشرکین این حقیقت رانمی دانستند که: هیچ شخصی حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی‌تواند قانون الهی را تغییر دهد. هیچ بشری حتی پیامبر، در قرآن دست نداشته است. همچنان این مشرکین درک این را نداشتند که رسالت و پیامبری از جانب الله متعال است و انتخابی نمی باشد!

درخواست های جاهلانه :

یکی از بهانه جاهلانه، کفار مشرک قریش درمورد رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود، که چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم بشر مانند ما است، بناءً طرح و پیشنهاد جاهلانه را در مورد ایمان آوردن خویش به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش کشیدند و گفتند: «ما به تو ایمان نمی آوریم» زیرا تو مثل ما بشر هستی. وما غرض ایمان آوردن با تو پیشنهادات داریم، این درخواست و پیشنهادات مشرکین در سوره اسراء (آیات 90-93) یکجا با دلایل شان به شرح ذیل چنین فورمولبندی گردیده است:

«قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» (و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم)

1- تا زمانی که: «حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا»؛ (تا اینکه از زمین چشمه ای برای ما جاری سازی !)

2 - و یا «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا»؛ (یا اینکه باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی و نهرها را در آن جاری سازی !)

3 - و یا «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا»؛ (یا اینکه آسمان را طوریکه ادعا می‌کنی، پاره پاره بر سر ما بیندازی. !)

4 - و یا «أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا»؛ (و یا الله و فرشتگان را روبه روی ما بیاوری. !)

5 - و یا «أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ»؛ (یا اینکه خانه ای از زر و زیورات داشته باشی !)

6 - و یا «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ»؛ (و یا اینکه به‌سوی آسمان بالا روی. !)

7 - و یا «وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ»؛ (و به بالا رفتنت هم باور نداریم مگر اینکه کتابی برای ما بیاوری تا آن را بخوانیم!)

پروردگار با عظمت به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»؛ (بگو: پروردگارم پاک و منزّه است! آیا من جز بشری فرستاده شده هستم؟).

در این شک نیست که: هر شخص مطابق به فهم و دید فکری اش درخواست دارد، ملاک نبوت در دید و فهم مشرکان همان باغ و چشمه و مادیات و غیره و غیره بود، در حالیکه هدف پیامبران، ارشاد مردم به توحید بود، ولی گروهی از مردم به فکر باغ و طلا و نقره افکار و اندیشه های خویش را مصروف ساخته بودند.

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْخِيًّا وَرَحِمْتَ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾

آیا آنان هستند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ در حالیکه ما معیشت آنان را در زندگی دنیا بین آنان تقسیم کرده ایم و بعضی را بر بعضی دیگر برتری هایی داده ایم تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است. (۳۲)

«سخریا»: مسخر. زیر فرمان. بکار گرفته شده.

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْخِيًّا»: تسخیر در اینجا به معنی بهره کشی ظالمانه نیست، بلکه منظور بکار گرفتن عموم مردم برای خدمت به یکدیگر و چرخاندن زندگی تعاونی و ایجاد نظم در اجتماع است.

تفسیر :

در التسهیل در تفسیر آیه متذکر می نویسد: یعنی همان طور که روزی را در دنیا تقسیم کرده ایم، همان طور هم عطایای دینی را تقسیم کرده ایم. وقتی مسائل ناچیز و ناپایدار را نادیده نمی گیریم، بهتر و شایسته تر آن است که موارد شریف و پایدار را نادیده نگیریم. (التسهیل ۲۸/۴).

«وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»: در بین خلق در امر روزی و معیشت تفاوت برقرار کرده ایم، و آنها را در مراتبی متفاوت قرار داده ایم، این یکی را ثروتمند می یابی و آن یکی را بینوا. و آن دیگری متوسط الحال.

«لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْخِيًّا» تا عموماً در خدمت هم باشند و به یکدیگر خدمت کنند و امور زندگی سازمان بیابد.

صاوی فرموده است: منظور از اینکه انسان ها از لحاظ روزی تفاوت دارند، این است که بعضی از بعضی دیگر بهره گیرند، و اگر حال و وضع همه یکسان میبود، هیچ کس برای دیگری کاری انجام نمی داد. آنگاه نظام عالم به نابودی و فساد می انجامید. (صاوی ۴۸/۴).

و ابوحيان گفته است: سُخْرِيًّا به ضم سین به معنی خدمت درآوردن است نه از سخریه به معنی استهزا و تمسخر. و حکمت آن، عبارت است از اینکه انسان ها به یکدیگر ارفاق و همیاری کنند تا هر کس به منافع خود نایل آید. و اگر هر کس تمام کارهای خود را به عهده بگیرد، توانایی آن را ندارد و نابود می شود.

و گفته ای نَحْنُ قَسَمْنَا برای پرهیز از روآوردن به طلب دنیا آمده و توکل به خدا را یادآور است. (البحر ۱۳/۸).

حضرت قتاده (رض) گفته است: انسان ناتوان و کم درایت و گنگ را می یابی که در ناز و نعمت و روزی غرق است. و از طرفی انسان دیگری را با درک و تدبیر و فصاحت و شیوایی سخن می یابی که در تنگنای معاش درمانده است.

امام شافعی گفته است: و من الدلیل علی القضاء و کونه بؤس اللیب و طیب عیش الأحمق. (البحر المحيط ۱۳/۸).

«از دلایل وجود قضا و وجود خدا این است که خردمند بینوا، و ابله در ناز و نعمت

است».

فضیلت و برتری :

فضیلت به معنی نوعی برتری می باشد و در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که میفرماید، به بعضی نسبت به بعضی دیگر، فضیلت هایی دادیم. زن و مرد نسبت به یک دیگر فضیلت هایی دارند - کودک و بزرگسال نسبت به یک دیگر فضیلت هایی دارند - تصریح دارد که مؤمنان نیز نه تنها مساوی نیستند، بلکه برخی نسبت به برخی دیگر فضیلت هایی دارند و حتی تصریح دارد که به برخی از انبیاء، نسبت برخی دیگر از انبیاء، فضیلت هایی داده است، و البته همه آنها در مقابل داده ها و به تناسب آنها، مکلف و مسئول هستند. چه نبی و رسول باشند و چه مردمان عادی.

برتری میتواند در ساختار جسمی، فکری و استعدادها باشد که این امر سبب احساس نیاز به یکدیگر و خدمت به همدیگر است و بدین وسیله جامعه تشکیل میشود. انسان در این برتری نقشی ندارد.

و نوع دیگر، برتری آن است که خداوند بر اساس تلاش انسان عطا می کند، طوریکه در (آیه: 11 سورة مجادله) آمده است: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (الله تعالی از میان شما کسانی را که ایمان آورده و کسانی را که صاحب علم و دانش اند، به درجاتی رفعت و بزرگی میدهد و خداوند به آنچه انجام می دهید به خوبی آگاه است).

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳)

اگر (این) نبود که مردم (در گمراهی) همه یک امت شوند، ما برای کسانی که به الله مهربان کفر می ورزند خانه هایی با سقف هایی از نقره می ساختیم و برای آنان زینه های از نقره قرار می دادیم که به وسیله آنها بالا بروند. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أُمَّةٌ » : مِلّت . مراد مِلّت گمراه و بی دین است . « سُقْفًا » : جمع سَقَف ، آسمانه خانه . پوشش بالای اطاق . « فِضَّةٌ » : نقره .

« مَعَارِجَ » : جمع مَعْرَج ، پله . زینه . بالارو . « يَظْهَرُونَ » : بالا روند . بر شوند .

وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَكَنُونَ (۳۴)

و برای خانه هایشان [نیز] درها و تخت هایی [از نقره می ساختیم] که بر آنها تکیه کنند. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سُرُورًا»: جمع سَرِير، تختها.

وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵)

و انواع وسائل تجملی (برایشان قرار می دادیم)، اما همه اینها اسباب برخورداری زندگانی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت برای پیرهیزگاران است. (۳۵)

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: (زخرف) یعنی طلا، یعنی سقف و درها و تخت هایی از طلا و نقره برای آنان قرار میدادیم. (تفسیر قرطبی ۸۷/۱۶)

«زُخْرَفًا»: زر و زیور. زینت آلات و وسائل تجملی. بعضی (زُخْرَفًا) را عطف بر (سُقْفًا) دانسته، و اشاره به وسائل زینتی مستقلی می دانند که در اختیار این همچو اشخاص گذاشته

میشود. و برخی عطف بر (مِنْ فَضَّةٍ) دانسته و در اصل (مِنْ زُخْرَفٍ) بوده، سپس منصوب به نزع خافض شده است. در این صورت مفهوم جمله چنین می شود: سقفها و درها و تختهای خانه های آنان را بعضی از طلا و بعضی از نقره ترتیب می دادیم. «لَمَّا»: بجز. مگر. این واژه به معنی (إِلَّا) است.

همچنان مفسرین می نویسند که: در سیاق آیات حقارت و ناچیزی مکانت دنیا را نشان می دهد، و به اندازه ای بی ارزش است که اگر فتنه بر نمی خاست آن را به کافران اختصاص می داد و خانه و در و پلکان و سقف خانه ی کافران را از طلا و نقره قرار می داد، و تمام نعمت های دنیا را به آنان می داد؛ چون در آخرت نصیبی ندارند، اما خدا در مورد بندگان مهربان است.

از این رو بعضی از کفار را ثروتمند و بعضی را بینوا کرده است و به بعضی از مؤمنان ثروت عطا کرده و بعضی را فقیر قرار داده است. در حدیث آمده است: «اگر دنیا در نزد خدا به اندازه ی بال یک پشه ارزش می داشت، به کافر اجازه نمی داد که حتی یک جرعه آب از آن بنوشد». (اخراج از ترمذی و گفته است حسن صحیح می باشد). زمخشری گفته است: اگر گفته شود: برخورداری بیش از اندازه ی کفار از نعمت نعمات و امکانات مادی موجب فتنه و رو آوردن مردم به کفر می شد، به همین خاطر خداوند تمام نعمت ها را به آنان اختصاص نداد، پس چرا آن را به مسلمانان نداد تا مردم به اسلام رو آورند؟ در جواب گفته می شود: گشایش و فراخی نیز مفسده می باشد؛ زیرا در آن صورت مردم به خاطر دنیا، به اسلام می گرویدند و چنان دینی از آن منافقان است. پس حکمت در آن است که در هر دو گروه غنی و فقیر موجود بوده و فقیر بیش از غنی باشد. (تفسیر کشاف ۱۹۷/۴).

در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لو أن الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقي منها كافرا شربة ماء». «اگر دنیا در نزد خداوند به اندازه بال پشه ای ارزش می داشت، او هرگز هیچ کافری را از آن جرعه آبی نمی نوشانید».

همچنین در حدیث شریف به روایت طبرانی آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از زنان خویش «ایلاء» کردند، عمر بن خطاب (رض) نزد ایشان آمد و دید که ایشان بر روی بوریای سخت و درشت برهنه ای تکیه داده اند که اثر زمختی آن بر پهلوی مبارک شان مشهود بود پس بی اختیار اشک بر چشمانش سرازیر شد و گفت: یا رسول الله! کسری و قیصر در آن ناز و نعمتی قرار دارند که دارند و شما که برگزیده الله تعالی از خلق وی هستید...؟! رسول الله صلی الله علیه وسلم که تکیه داده بودند، نشستند و فرمودند: «ای فرزند خطاب! آیا تو در شک هستی؟ سپس افزودند: آن گروه مردمی هستند که لذت ها و نعمت های آن ها در زندگانی دنیای شان به آن ها داده شده است»، یعنی آن ها از نعمت و لذت آخرت محرومند. در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما؟». واقعاً هم زر و زیور و زرق و برق دنیا، همه اینها اسباب برخورداری زندگانی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت برای پیرهیزاران است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 45) درباره رویگردانی از یاد الله، و پایداری پیامبر صلی الله

عليه وسلم بر سر دعوت خویش ، بحث بعمل می آید .

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿٣٦﴾

و هر کس از یاد خدای رحمان غافل و روی گردان شود، برای او شیطانی بگماریم که او همنشین اوست. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَعْشُ»: غافل شود، رخ بتابد و روی بگرداند، کور شود. «ذِكْرُ»: یاد. قرآن.
(ملاحظه شود : آل عمران / 58 ، اعراف / 63 ، حجر / 6 و 9) . «ذِكْرُ الرَّحْمَنِ»: قرآن خدا، خدا را یاد کردن، تذکیر و اندرز خدا. «نُقَيِّضُ»: آماده می سازیم، فراهم می آوریم و تهیه می بینیم. «قَرِينٌ»: همنشین و همدم.

تفسیر :

در آیات قبلی، بحث از کفار و غرق شدن شان در مادیات بعمل آمد ، اینک در این آیه مبارکه از آثار غوطه‌ور شدن انسان در زر و زیور به بیان گرفته میشود .
طوری‌که در فوق گفتیم «يَعْشُ» از «عشو» به معنای آفتی در چشم است که سبب ضعف دید یعنی کور می‌گردد. این کلمه هرگاه با حرف «عن» همراه باشد به معنای اعراض کردن است.

واقعاً کسی که از یاد الله (کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم) غافل و از آن روی گرداند، وبا این دو منبع اساسی هدایت نشود و به آن عمل نکند، الله سبحانه و تعالی شیطانی را مقرر می دارد که او را گمراه ساخته گناهان را برایش خوب جلوه میدهد و طاعات را زشت و بد معرفی مینماید. این شیطان، شب و روز با او یکجا می باشد، همراه و رفیق اوست و جز به وسیله یاد خداوند رحمن از آن نجات حاصل نخواهد کرد.
در ضمن قابل تذکر است : که مطابق تعریف قرآن عظیم الشأن «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا - 72»: (و هر کس در این دنیا کور دل و گمراه باشد، در آخرت نیز کور و گمراه‌تر خواهد بود.) در قیامت علاوه بر صحنه‌هایی که انسان‌ها مُهر بر لب و گونگه برانگیخته می‌شوند، عده‌ای هم نابینایند. نابینایی آنجا ریشه در کور دلی دنیا دارد.

واضح است : کسیکه در دنیا از دیدن حق کور است، «يَعْشُ» در آخرت نیز کور محسوس می‌شود.

کار، روش و سیاست گمراهانه ای شیطان:

قرآن عظیم الشأن در (آیه 168، سورة بقره) روش و سیاست ابلیسانه شیطان لعین را «خُطَوَاتٍ» یعنی سیاست گمراهی گام به گام معرفی داشته است.
مرحله اول آن از القای وسوسه ها در فکر و روان انسان آغاز می یابد. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ» (سورة طه، آیه 120).

در مرحله دوم مرحله تماس یعنی کار عملی آغاز می شود. «مَسَّهُمْ طَائِفٌ» (آیه 201، سورة اعراف).

در مرحله سوم، شیطان در صورت که انسان را سست عنصر یافت ، بخصوص انسان که به اوامر و هدایات صریح الهی (ج)، اعتنا نمیدارد ، یعنی انسان بی تفاوت ، بی توجه ، بی مبالاات ، ولاقید باشد ، در اینجا است که : کار شیطان اسانتر شده ، و توان آنرا

در می یابد که در قلب انسان به آسانی نفوذ و داخل شود. «فِي صُدُورِ النَّاسِ» (آیه: 5، سورة ناس).

مرحله چهارم: مرحله ای است که شیطان در روح انسان سست عنصر و لاقید باقی می ماند. «فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (آیه: 36، سورة زخرف).

مرحله پنجم: مرحله ای است که شیطان میتواند انسان را بمتابۀ عضو حزب و فریقۀ خویش انتخاب و قرار دهد. «حِزْبُ الشَّيْطَانِ» (آیه: 19، سورة مجادله).

مرحله ششم: ابلیست شیطان به درجۀ می رسد که: سرپرستی انسان را بدون چون و چرا بدوش میگیرد. «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا» (آیه: 119، سورة نساء).

و مرحله هفتم: مرحله ای است که: انسان خود در عمل به بمتابۀ يك عضو برجسته شیطان مبدل میشود: «شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ ...» (آیه: 112، سورة انعام).

باید گفت که: سقوط انسان، از قبول وسوسۀ شیطان شروع و آغاز می یابد. «يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (ناس، 5). در صورتیکه وسوسه های شیطانی در انسان اثر گذاشت انسان از یاران شیطان می شود، «إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ» (اسراء، 27). و در نهایت خودش شیطان می گردد. که همانا «شَيَاطِينِ الْإِنْسِ» (انعام، 122).

قابل دقت و یادآوری است که: وسوسه ها و تبلیغات، به تنهایی عامل انحراف در انسان نمیگردد، بلکه گوش دادن و دل سپردن و جذب شدن، عامل مؤثر بحساب می آید. هکذا ایمان نداشتن به آخرت، «لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (انعام، 113) سبب تسخیر و نفوذ شیطان در روح و روان انسان میگردد.

بنأ با تمام وضاحت دریافته میتوانیم که: سلطۀ شیطان در اثر اعمال خود ما انسانها که ناشی از عدم سمع قبول و پیروی هدايات صريح الهی، سنت نبوی و تخلف از دساتیر شرعی صورت میگیرد.

در ضمن نباید فراموش کنیم: که تلاش شیطان برای بازداشتن انسان از پیروی راه حق در این فرصت کوتاه زمانی حیات خود که دارد، بینهایت جدی و متعدد است، که عمده ترین آن همانا انتخاب بنده و انسان در عدم پیروی از دساتیر آسمانی و الهی (ج) است. الهی ما را هدایت خیر و نیکی نصیب نما! آمین

شأن نزول آیه 36:

- ابن ابوحاتم از محمد بن عثمان مخزومی روایت کرده است: قریش گفت: برای هر کدام از اصحاب محمد (مردی را آماده کنید و پیشش بفرستید تا او را از این راه مانع شود. پس طلحه را به نزد ابوبکر صدیق (فرستادند. طلحه در حالیکه ابوبکر (در میان گروهی از مردم بود آمد.

ابوبکر صدیق به او گفت: مرا به چه چیز دعوت میکنی؟ گفت: تو را به عبادت لات و عزی دعوت می کنم. ابوبکر صدیق گفت: لات چیست؟ گفت: پروردگار ماست. گفت: عزی چیست؟ گفت: [بت های دیگر] دختران خدا هستند. گفت: پس مادر آن ها کیست؟ طلحه خاموش ماند و نتوانست جواب بدهد و به رفقای خود گفت: جواب این مرد را بدهید، آن ها خاموش ماندند. طلحه گفت: ای ابوبکر! برخیز من شهادت می دهم که خدایی نیست جز خدای یگانه و شهادت می دهم که محمد فرستاده اوست. پس خدا «آیه وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِضَ لَهُ شَيْطَانًا» را نازل کرد.

وَأَنَّهُمْ لَيَصْدُوْنَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُوْنَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ ﴿٣٧﴾

و بی تردید شیطان ها چنین کسانی را از راه الله باز می دارند، در حالیکه گمان می کنند

هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند. (۳۷)

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ﴿٣٨﴾
تا آنکه به نزد ما آید [و به آن شیطان] گوید: ای کاش بین من و تو فاصله به اندازه مشرق و مغرب بود! و چه بد همنشینی است. (۳۸)

تفسیر:

طبری فرموده است: این از باب تغلیب است، همان طور که می‌گویند: قمران، عمران، ابوان، پس در اینجا مشرق بر مغرب تغلیب یافته است. (تفسیر طبری.)
ابو سعید خدری (رض) گفته است: وقتی کافر زنده می‌شود با همدم شیطان از دواج می‌کند. و با او به آتش می‌رود و از او جدا نمی‌شود.
بصورت کل باید گفت که: ندامت‌ها در دنیا می‌تواند ثمربخش باشد ولی در آخرت ندامت جز حسرت سودی را ببار نمی‌آورد.

وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُم فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾
هرگز این گفتگوها امروز (آرزوی دوری از شیطان) به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید، و همه در عذاب مشترک خواهید بود. (۳۹)

تفسیر:

قابل یادآوری است که: مجرمان در روز قیامت آرزو می‌کنند که حد اقل در جهنم از شیاطین دور باشند، ولی قرآن عظیم الشان می‌فرماید: آنها در عذاب هم با شیاطین شریک اند و از هم جدا نمی‌شوند.

أَفَأَنْتَ نَسِيعُ الصَّمِّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٠﴾
پس آیا تو می‌توانی [دعوتت را] به گران بشنوانی؟ یا کوران و کسانی را که در گمراهی آشکارند هدایت کنی؟ (۴۰)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: یاری، همراز و همدم شدن با شیطان، سبب کوری و کوری باطنی انسان می‌گردد.
قابل یادآوری است؛ در یک جامعه که روحیه پذیرش حق ضعیف گردد، مطمئناً سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم هم دیگر تأثیری نخواهد داشت.
در ایه متذکره خطاب به پیامبر صلی اله علیه وسلم می‌فرماید: ای پیامبر! آیا می‌توانی شخصی را که خداوند از شنیدن حق ناشنوا ساخته بشنوانی، یا آنکس را که الله تعالی دلش را از راهیابی کور کرده رهنمایی کنی و یا کسی را که طور واضح در سرکشی و گمراهی واضح و آشکار به سر می‌برد هدایت کنی؟ تو توان این کار را نداری، تنها و تنها کارت رساندن پیام الهی است و هدایت بر ذمه تو نمی‌باشد.

فَأَمَّا نَذِيرٌ بِكَ فَأَنَا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ ﴿٤١﴾
پس اگر تو را از دنیا ببریم، یقیناً از اینان انتقام خواهیم گرفت. (۴۱)

تفسیر:

هدف از انتقام الهی، همان مجازات و سزای عادلانه اوست، نه کینه و عقده که معمولاً ریشه‌ی در انتقام‌های بشری بملاحظه میرسد.
أَوْ نُرِيكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَأَنَا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾
یا اگر به تو آنچه [از عذاب] به ایشان وعده داده‌ایم به تو نشان دهیم، زیرا ما بر آنان مسلط و مقتدریم. (۴۲)

تفسیر:

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: الله متعال آن را در روز بدر به حضرت محمد صلی الله علیه و سلم نشان داد. و ابن کثیر فرموده است: یعنی در حال حیات تو یا بعد از مرگت، حتماً از آنها انتقام می‌گیریم و آنان را کیفر می‌دهیم. تا خدا انتقام پیامبر را از

دشمنان نگرفت و چشمش بدان روشن نشد، و در مورد بزرگان آنان به داوری نشست،
جان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نگرفت. (مختصر ابن کثیر ۲۹۰/۳).
فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٣﴾
پس به آنچه به تو وحی شده است محکم چنگ بزن، یقیناً تو بر راهی راست قرار داری.
(۴۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«إِسْتَمْسِكْ»: با تمام توان چنگ بزن و محکم بگیر. مراد ماندگاری بر قرآن و کاملاً
عمل بدان است. «الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ»: مراد قرآن است.

وَأَنَّهُ لَذِكْرُ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴿٤٤﴾

و به راستی که [قرآن] بر تو و قومت پندی است و از شما سوال خواهد شد. (۴۴)
یعنی: قرآن برای تو و برای قومت از قریش، شرف بزرگی است زیرا قرآن به زبانشان
که زبان تو نیز هست، نازل شده. و نظیر آن است آیه: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ»
[انبیاء: ۱۰] «به تحقیق که ما به سوی شما کتابی را نازل کردیم که در آن ذکر شماست»
در حدیث شریف به روایت معاویه (رض) از رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده است
که فرمودند: «قطعاً این امر (یعنی خلافت) در قریش است، کسی با آن‌ها در آن کشمکش
نمی‌کند جز اینکه خداوند متعال او را بر چهره‌اش در آتش می‌افکند تا آن‌گاه که (قریش)
دین را برپا دارند».

به قولی: معنی آیه این است: قرآن یادآوری‌ای برای تو و قوم توست که به وسیله آن امور
دین را به یاد آورده و بدان عمل می‌کنید «و به زودی پرسیده خواهید شد» از این شرفی
که الله متعال برای شما قرار داده است. یا به زودی از اقامه احکام قرآن و عمل به آن که
بر شما لازم است، مورد پرسش قرار خواهید گرفت.

مفسر قرطبی می‌فرماید: «صحیح آن است که قرآن برای هر کسی که به آن عمل کند،
شرف بزرگی است، چه آن کس از قریش باشد چه از غیر ایشان آن‌گاه وی به حدیث
شریف نقل شده از ابن عباس (رض) استناد می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه
و سلم از سفر جنگی‌ای برگشتند، سپس فاطمه را فراخوانده و به وی فرمودند: «یا فاطمه،
اِشْتَرِي نَفْسَكَ مِنَ اللَّهِ، فَإِنِّي لَا أَغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً». «ای فاطمه! نفس خود را از
خداوند متعال خریداری کن زیرا من از جانب او، چیزی را از تو دفع نمی‌توانم کرد».
آن حضرت صلی الله علیه و سلم مانند این سخن را به زنان و اهل بیت خویش نیز اعلام
کردند، سپس فرمودند: «ما بنو هاشم بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون،
و لا قریش بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، و لا الأنصار بأولي
الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، و لا الموالی بأولي الناس بأمتي، إن أولي
الناس بأمتي المتقون. إنما أنتم من رجل وامرأة كجمام الصاع، ليس لأحد علي أحد
فضل إلا بالتقوي». «بنی‌هاشم سزاوارترین مردم به امت من نیستند، قطعاً سزاوارترین
مردم به امت من، پرهیزگارانند و نه قریش سزاوارترین مردم به امت من‌اند، بی‌گمان
سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه انصار سزاوارترین مردم به امت من
اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه آزادشدگان از بند بردگی
(عجم) سزاوارترین مردم به امت من‌اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من
پرهیزگارانند. جز این نیست که شما همه (در اصل) از یک مرد و زن آفریده شده‌اید و

همانند آنچه که بعد از پر شدن پیمانۀ بر سر آن بالا می ایستد (همه باهم برابرید)، کسی را بر کسی هیچ فضیلت و برتری جز به تقوی نیست».

وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ﴿٤٥﴾
و از پیامبرانی که پیش از تو فرستاده ایم بپرس، آیا غیر از پروردگار مهربان معبودانی برای پرستش آنها قرار دادیم؟ (۴۵)

تعداد از مفسرین در تفسیر این آیه می نویسند: از امتهای پیامبرانی که ایشان را به رسالت برانگیخته بودیم بپرس که: آیا ما در دینی از ادیان، به پرستش بتان حکم کرده ایم؟ آیا این کار را به یکی از آن امتها اجازه داده ایم؟ هدف، استشهاد به اجماع پیامبران علیهم صلوٰة بر عقیده توحید است، حقیقتی که بر اصالت و قدامت توحید دلالت داشته و نشان می دهد که این عقیده، عقیده نودرآمدی نیست.

ابو سعود فرموده است: منظور این است که تمام پیامبران در امر توحید اجماع داشته اند، و نیز خاطرنشان می سازد که فراخوانی به سوی توحید، بدعت و امری نوظهور نیست تا تکذیب گردد و با آن مخالفت شود. (ابو سعود ۴۵/۵).

و ابو حیان گفته است: ظاهراً شنونده مورد خطاب است و سؤال در اینجا مجاز است و منظور تأمل و اندیشه ورزیدن در ادیان پیامبران است که آیا در هیچ یک از ادیان آنها جواز پرستش بتها آمده است؟ و این همان روشی است که شعرا پیش گرفته اند و از دشت و دمن و کوه و دیار سؤال کرده اند. از جمله: «از زمین بپرس چه کسی رودخانه هایت را شکافته، و چه کسی درختانت را غرس کرده و چه کسی میوه هایت را چیده است؟ و اگر به طور شفاهی جوابت ندهد، به پند و عبرت جوابت را میدهد». و تمام اینها مجاز است. (البحر ۱۹/۸).

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی به بیان گرفته که : مردم قریش، پیامبر خاتم را طعنه می زدند که ثروت و مکنّت و ریاست ندارد. اینک در آیات (46 الی 56) هم موضوعات شبیه آن را مطالعه می کنیم : از جمله قصه و داستان موسی علیه السلام و فرعون را که مایه ی پند و اندرز میباشد .

در آیات متبرکه فرعون با طنز و ریشخند به موسی علیه السلام می گفت: من دارای جاه و مقام و سرزمین مصر و رود نیل و سایر دریا ها که از آن منشعب و پرکنده می شوند، هستم .

همچنان فرعون می گفت: من بازوبند و گردنبند زرین دارم، موسی ندارد. فرعون قومش را چنان حقیر و بی ارزش و خوار و زبون کرده بود که همگی - خواه ناخواه - پیرو او شده بودند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٦﴾
و به راستی ما موسی را با نشانه های خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم، پس گفت: من فرستاده پروردگار جهانیانم. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَلَئِهِ»: درباریان و بزرگان قوم فرعون

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾

ولی هنگامی که با آیات ما (به سوی) آنان آمد، پس ناگاه آنان [از روی تمسخر] به آنان

می خندیدند. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مِنْهَا يَضْحَكُونَ» : به معجزات خندیدند . از آنها به خنده افتادند .

تفسیر :

مفسر مشهور جهان اسلام شیخ قرطبی در این مورد می نویسد : از این جهت به او خندیدند تا به پیروان خود وانمود کنند که آن دلایل و آیات سحرند و آنها نیز قدرت چنان اعمالی را دارند. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۶).

ملاحظه مینمایم زمانیکه موسی علیه السلام با براهینی که به قدرت و یگانگی الله متعال و بر راستی و درستی دعوتش دلالت می کرد به سوی فرعون و قومش آمد، او و سران قومش به چیزی که موسی علیه السلام آورده بود می خندیدند و مسخره میکردند و به معجزه ها و پند آموزیهایش استهزا مینمودند.

وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸)

ما هیچ آیه (و معجزه ای) به آنها نشان نمی‌دادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر (و مهمتر) بود، و آنان را به عذاب گرفتیم تا شاید باز گردند. (۴۸)

تفسیر :

الله تعالی فرعون و قومش را به انواع مجازاتها مانند هجوم ملخ، پشه، بقه، خون، طوفان و دیگر چیزها گرفتار ساخت تا شاید از کفر و گناهان به سوی توحید و طاعت باری تعالی بازگردند.

وَقَالُوا يَا آيَةُ السَّاحِرِ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهَدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ (۴۹)

و (به موسی) گفتند: ای جادوگر! پروردگارت را با آنچه که به تو عهد کرده است برای ما بخوان، ما حتماً هدایت تو را خواهیم پذیرفت. (۴۹)

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (۵۰)

هنگامی که عذاب را از آنان دور کردیم، ناگاه عهدشکنی کردند. (۵۰)

تفسیر :

یعنی همینکه عذاب از نزد آنان مرفوع شد، بدون درنگ خیانت و به نقض عهد پرداختند و به کفر و گمراهی رو آوردند.

«کشفنا» کشف: زایل کردن و آشکار کردن

«ینکثون» نکث: شکستن. مثل نقض کردن انسان در سختی‌ها و شداید، دست از کفر و شرک بر میدارد و موحد می‌شود. ولی انسانها مشرک دیده شده است که به تعهدات خود در برابر الله سخت بی وفا و غیر متعهد است.

الله تعالی در قرآن کریم، در آیات متعددی صفات برخی از بندگان را بیان میکند که در هنگام مصیبت به او روی می‌آورند، ولی همینکه به رفاه و نعمت و یا پس از رفع مصیبت و نعمت، به زندگی عادی بر می گردند، دوباره از آن روی میگردانند، در اینجا بطور نمونه به چند مثال قرآنی توجه خوانندگان را جلب میدارم:

«قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنَ ظَلَمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَذِهِ

لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (63) قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ غَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ (64)

(الأنعام: 63-64) (بگو کیست که شما را از تاریکی‌های بیابان و بحر نجات دهد؟ در حالیکه او را به زاری و در نهان می‌خوانید که اگر از این تاریکی ما را نجات دهد، حتماً

از شکرگزاران خواهیم بود. (64) بگو: الله شما را از این تاریکی‌ها (بلکه) از هر مصیبتی دیگر، نجات می‌دهد. باز هم شما (به جای شکر) شرک می‌ورزید؟) قابل یادآوری است که: از بدترین انواع ناسپاسی انسان، همانا شرک است.

راحتی و احساس رهایی و بی‌نیازی، زمینه‌ای غفلت از خدا و شرک به اوست. همچنان در (آیه 75 - 76 سوره التوبة) میفرماید: «وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ» (75) فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (76) (و از آنان (منافقین) کسانی هستند که با الله عهد کردند که اگر از فضل خود به ما (مال و ثروت) دهد، حتماً صدقه می‌دهیم و از نیکان خواهیم شد. (76) پس چون (الله) از فضل خود به آنها داد، به آن بخل ورزیدند و اعراض کنان برگشتند.) باید گفت که: انسان، ناسپاس و عهد شکن است. نباید به پیمان و قول‌های وی در حال فقر و بخصوص در حالات اضطرار، چندان اعتمادی نمود در این هیچ جای شک نیست که: برای انسان مال و ثروت ارزشمندی است که عامل سقوط انسان از مقام خویش نگردد، ولی اگر لیاقت و ظرفیت نباشد، نعمت‌های الهی برای انسان به عذاب و عقوبت مبدل می‌گردد.

همچنان طوریکه در (آیه: 12 سوره یونس) میفرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنِّهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَانٌ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (و چون به انسان رنجی برسد (خواه) به پهلو یا نشسته یا ایستاده باشد ما را به کمک می‌خواند، پس هرگاه رنج و مصیبت را از او دور کنیم چنان به راه خود می‌رود که گویا ما را به دور کردن رنجی که به او رسیده بود، به کمک نخوانده است، این طور برای اسراف کاران آنچه انجام می‌دادند، زینت داده شده است.)

باید گفت که: ایمان به الله تعالی، در عمق روح انسان عجین می‌باشد، و حوادث تلخ، روزگار عامل بیداری وجدان و فطرت دین دوستی انسان می‌گردد. در ضمن باید گفت: آن‌ده اشخاصیکه مصروف دعا، طاعت و عبادت به اصطلاح موسمی و فصلی می‌باشند، برای شان باید گفت که: ایمان و توبه موسمی و موضعی فایده ندارد. بخاطریکه شرع و عبادت را مطابق شرع و نقل نه موسمی و نه فصلی باید مطابق احکام شرع یعنی امر الهی و سنت رسول الله اجرا کرد. یقیناً باید داشته باشند که این کارشان بی‌ارزش و بی‌ثمر می‌باشد.

چنانچه الله تعالی در قرآن کریم در (آیه 67، سوره الإسراء) میفرماید «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» (و هرگاه در بحر سختی‌ها به شما رسد، جز الله همه کسانی که می‌خوانید از نظرتان ناپدید می‌گردند، اما وقتی که (الله) شما را نجات دهد و به خشکی برساند روی گردان می‌شوید. و انسان بسیار ناشکر است.)

واقعیت امر همین است که: جاذبه‌ها و زبیا‌های ظاهری دنیا به قدری دلفریب است که انسان پس از ساعتی نجات از مهلکه، همه چیز را فراموش می‌کند. ولی به تاسف باید گفت که انسانها این را فراموش نموده اند که: فراموش کردن خداوند پس از نجات، نشانه‌های روشن و واضح کفران نعمت می‌باشد. قرآن عظیم الشان از توجه‌های موسمی و موضعی انسان که به هنگام اضطرار پیش می‌آید و بعد فراموش می‌شود، انتقاد می‌کند. و باز هم در (آیه: 75 سوره المؤمنون) میفرماید: «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُؤَ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ (و اگر بر آنها رحم می‌کردیم و آنچه از رنج و سختی که به آنان رسیده، برطرف می‌ساختیم، (نه تنها بیدار نمی‌شوند، بلکه) در طغیان‌شان لجابت می‌ورزند و (در این وادی) سرگردان می‌مانند.) واقعیت امر همین است

که: خدمت و محبت به اشخاص بی شخصیت، بی ثمر است. همچنان در (آیه: 8، سورة الزمر) آمده است: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»؛ (و چون به انسان زبانی برسد، پروردگارش را می‌خواند در حالیکه با توبه روی به درگاه او آورده است، باز چون نعمتی از سوی خود به او ببخشد آن (مصیبتی) را که به خاطر رفع آن به درگاه او دعا می‌کرد، فراموش می‌کند و برای الله شریکانی قرار می‌دهد تا (خود و دیگران را) از راه او گمراه سازد. بگو: مدتی اندک از کفر خود برخوردار شو، البته تو از دوزخیان هستی.)

و باز هم در (آیه 49، سورة الزمر) می‌فرماید: «فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِن أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (پس چون سختی و ضرری به انسان برسد، ما را می‌خواند. باز وقتی از سوی خود به او نعمتی عطا کنیم گوید: جز این نیست که آن نعمت بر اساس دانش و تدبیری که دارم به من داده شده! نه، چنین نیست. بلکه این نعمت وسیله آزمایش است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.)

انسان از جمله مخلوقات است که؛ اساساً آسیب پذیر می باشد، انسان به قدری عاجز است که به مجرد رسیدن یک خطر جزی به ناله و فغان آغاز می کند، ولی آنچه در این میان مورد انتقاد است نادیده گرفتن لطف الهی است. بسیاری از انسانها نمی دانند که؛ نعمت‌ها و تلخی‌ها وسیله برای آزمایش هستند تا سپاسگزار و ناسپاس از هم شناخته شوند.

وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾

و فرعون در میان قوم خود ندا داد: گفت: ای قوم من! آیا حکومت و پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر (قصر های) من جاری است، از من نیست؟ آیا (عظمت مرا) نمی بینید؟ (۵۱)

تفسیر :

امام قرطبی فرموده است: مهم‌ترین این رودخانه‌ها عبارتند از چهار رودخانه: رودخانه‌ی «پادشاه»، رودخانه‌ی «طولون»، رود «دمياط» و رودخانه‌ی «تینس» که عموماً از نیل منشعب می‌شوند. (تفسیر صاوی ۵۱/۴). و قتاده گفته است: باغ‌هایی در پای قصرش قرار داشت و رودخانه‌هایی جاری بود. (البحر المحيط ۲۲/۸).

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿٥٢﴾

مگر نه این است که من از این کسی که خوار و حقیر است و نمی تواند روشن و گویا سخن گوید، بهترم؟ (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَمْ»: بلکه. «مَهِينٌ»: حقیر. پست. مراد فرعون، فقیر و بی پول و بی‌دار و دسته و عشیره و قبیله و لشکر و سپاه و جاه و مقام است.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: جمله‌ی «أَنَا خَيْرٌ» در قرآن عظیم الشأن، صرف يك بار از ابلیس صادر شده است و بار دیگر هم از فرعون.

ابو سعود در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: فرعون براساس این‌که حضرت موسی زمانی لکنت زبان داشت، برای سبک نمودن ایشان در انظار عامه مردم، این را به

حضرت موسی نسبت می‌داد. اما چون وقتی از الله طلب کرد زبانش را بگشاید و گفت: «وَأُحْلِلَ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي»، خدا لکنت زبانش را برطرف کرد. (ابو سعود ۴۶/۵).

«لَا يَكَادُ يُبِينُ»: نمی‌تواند فصیح صحبت کند و مراد خود را واضح و روشن به دیگران بگوید. اشاره به لکنت زبان موسی پیش از پیغمبری است (ملاحظه شود سوره های: طه / 27 - 36، قصص / 34). و یا این که اشاره به اختلاف زبان عبری و قبطی است. چرا که موسی دارای زبان عبری و فرعون و فرعونیان دارای زبان قبطی بودند. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم سوره زخرف) نوشته عبدالرؤف مخلص هروی)

فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿٥٣﴾

(اگر موسی راست می‌گوید) پس چرا دستبند های از طلا بر او آویخته نشده است؟ یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟ (تا گفتارش را تائید کنند). (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ؟»: پس چرا برای او فرستاده نشده است؟ «أَسْوِرَةٌ»: جمع سوار، دستبند، انگو. در میان آنان رسم بوده است که چون یکی را رئیس می‌کردند، دستبند و انگوی زرین به دستش می‌نمودند و گردن‌بند به گردنش می‌آویختند. «مُقْتَرِنِينَ»: همراهان. همدان. کسانی که در رکاب کسی و در کنار او خواهند بود. قابل تذکر است که: زینت کردن مردان به طلا، کار فرعونی بود.

تفسیر :

ابوحیان فرموده است: بعد از این‌که فرعون خود را به داشتن عزت و ملک ستود، و خود را با حضرت موسی مقایسه کرد، و او را به ناتوانی و داشتن یاران اندک توصیف کرد، اعتراض نموده و گفت: اگر راست می‌گوید چرا خدایش به او ملک عطا نکرده و چرا به او بازوبند نداده و چرا فرشتگان را یاور و معین و مددکار او قرار نداده است؟! (البحر المحيط ۲۲/۸).

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا فَاسِقِينَ ﴿٥٤﴾

پس (فرعون) قوم خود را سبک و بی‌خرد شمرد، پس آنان از او اطاعت کردند. البته آنان قوم فاسق بودند. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِسْتَخَفَّ»: سبکسر و فرومایه کرد. کم‌خرد و بی‌خبر نمود (روم / 60).

تفسیر :

به یقین که قوم فرعون به علت بدکارگی خویش از طاعت و عبادت خداوند بیرون شدند و دعوت فرعون گمراه و گمراه‌کننده را پذیرفتند

فَلَمَّا أَسْفَوْنا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾

چون ما را به خشم آوردند از آنان انتقام گرفتیم، پس همه را غرق کردیم. (۵۵)

تفسیر :

ملاحظه فرمودید کسی که به نهر آب افتخار می‌کرد، «وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي» در همان نهر غرق شد. و در برخی از حالات وضع طوری پیش می‌آید که، جزای و عذاب علاوه در روز قیامت در این دنیا هم صورت می‌گیرد.

«آسَفُونَا»: ما را خشمگین کردند. این نکته قابل توجّه است که نه خشم و کین در باره خداوند مهربان مفهومی دارد، و نه رضایت و خوشنودی خدا بدان معنی که در میان ما مشهور و معروف است. بلکه خشم و کین او به معنی اراده مجازات، و رضایت و خوشنودی او به معنی اراده اجر و ثواب است.

در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون خدای تبارک و تعالی را دیدی که به بنده هر چه را که می‌خواهد می‌دهد در حالیکه آن بنده بر گناهان خویش پایدار است پس بدان که این امر استدراجی از سوی حق تعالی برای آن بنده است. آنگاه این آیه را تلاوت کردند: «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ۝۵۵» (الزخرف: 55).

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ ﴿٥٦﴾

و هلاک آن قوم را مایه عبرت آیندگان قرار دادیم. (۵۶)

تفسیر :

فرعون و قوم او را بعد از غرق نمودن پیشرو و پیشقدم کسانی ساخت که در قرنهای آینده مانند عملکرد آنان انجام دهند؛ یعنی همچنان جزایی برای شان داده می‌شود. به همین گونه آنان را عبرت و پندی برای همه دوره های آینده تا قیام قیامت ساخت. به شهادت تاریخ، نابود کردن قدرت‌های جبار، سنت حتمی الهی است. و در ضمن باید گفت که: حوادث گذشتگان پند و عبرت برای آیندگان میباشد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (57 الی 66) درباره قصه ی عیسی علیه السلام که مایه ی پند و اندرز است، بحث بعمل آمده است .

وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿٥٧﴾

و هنگامی که درباره فرزند مریم (عیسی) مثال ذکر شد، ناگهان قوم تو از آن می‌خندیدند (و مسخره می‌کردند). (۵۷)

یادداشت :

تنها نامی که از زنان در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است همانا ، نام مریم است. متباقی زنان با نام بیان نشده‌اند، بطور مثال مادر موسی «أُمُّ مُوسَى» (قصص، 7)، خواهر موسی «لَاخِئْتِهِ» (قصص، 11)، همسر عمران «أُمْرَأْتُ عِمْرَانَ» (ل عمران، 35)، همسر فرعون «أُمْرَأْتُ فِرْعَوْنَ» (قصص، 9)، همسر عزیز مصر «أُمْرَأْتُ الْعَزِيزِ» (وسف، 30)، همسر لوط «أُمْرَأْتُ لُوطٍ» (تحریم، 10)، همسر ابولهب «أُمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (تبت، 2)، همسران پیامبر «نِسَاءُ النَّبِيِّ» (احزاب، 30)، همسر نوح «أُمْرَأَتُ نُوحٍ» (تحریم، 10). و خانمی که بافندگی می‌کرد. «كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا» (نحل، 99).

شان نزول آیه 57:

946- احمد به سند صحیح و طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم (به قریش گفت: بدون عبادت خدای عزوجل به عبادت هیچ مخلوقی خیر نیست، گفت: آیا تو نمی‌گفتی که عیسی پیغمبر و بنده صالح خداست، ما یقین داریم که عده‌ای او را پرستش کرده اند. آنگاه خدای عزوجل آیه «وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا...» را نازل کرد.

- احمد 1 / 317 ح 2921، طبرانی 12740، واحدی 740 از ابن عباس(رض)

روایت کرده اند. هیشمی در «مجمع الزوائد» 7 / 104 می‌گوید: «در این اسناد عاصم بن بهدله ثقه است، اما حفظ خوب ندارد و باقی راوی های احمد صحیح هستند» و آخر این «پس نازل شد...» سخن ابن عباس (رض) است. «تفسیر شوکانی - 2380»
وَقَالُوا أَلَّهِنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿٥٨﴾
 و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او (مسیح)؟! (اگر معبودان ما در دوزخند مسیح نیز در دوزخ است چرا که معبود واقع شده!) ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (ولجاج) برای تو نزدند، آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند. (۵۸)
تشریح لغات و اصطلاحات:
«خَصِمُونَ»: جمع خصم، دشمن سر سخت.

تفسیر:

در التسهیل آمده است: این مثال را جز به صورت جدل نزده‌اند. جدل یعنی اینکه انسان بخواهد طرف را مغلوب کند، اعم از اینکه به حق باشد یا به باطل.
 در حقیقت ابن زبیری و امثال او به خوبی می‌دانستند که حضرت عیسی مشمول فرموده‌ای: **حَصَبُ جَهَنَّمَ** نشده است. اما آنها قصد مغالطه داشتند، از این رو خدا آنها را به قومی مجادله‌گر توصیف کرده است. (التسهیل ۳۲/۴).
إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾
 در حالیکه عیسی جز بنده ای نیست که بر او انعام کردیم و او را نمونه هدایت برای بنی اسرائیل قرار دادیم. (۵۹)

تفسیر:

امام فخر رازی فرموده است: یعنی او را به صورت ضرب المثل درآوردیم و او را بدون پدر خلق کردیم. همانطور که آدم را خلق کردیم. (قرطبی ۱۰۵/۱۶).
«أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ»: مراد نعمت نبوت است. «مَثَلًا»: نشانه‌ای از قدرت و عظمت خدا. چرا که تولدش از مادر، بدون پدر، آیتی از قدرت و نشانه بارزی از عظمت خداوند بود و بنی اسرائیل همچون مَثَل، آن را روایت می‌کردند. نمونه و الگوی عفت و پاکی و تقوا، و اسوه خدانشناسی و یکتاپرستی.

وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿٦٠﴾

و هر گاه بخواهیم به جای شما در زمین ملائکه ای قرار می‌دهیم که جانشین (شما) گردند. (۶۰)

وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُون هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

و همانا او [عیسی] نشانه قیامت است، پس هرگز در (قیامت) شك نداشته باشید، و از من پیروی کنید، این راهی راست است. (۶۱)
 احادیث وارده در باره فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام از آسمان قبل از روز قیامت - که به عنوان امامی عادل و داوری دادستان فرود می‌آید - متواتر می‌باشد از جمله حدیث شریف ذیل به روایت صحیح مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «... در اثنای که مسیح دجال ظهور نموده است، بناگاه خداوند متعال مسیح بن مریم را فرو می‌فرستد و او در محل مناره سپید شرق جامع دمشق فرود می‌آید در حالیکه دو جامه رنگ شده به ورس و زعفران پوشیده و دو کف دست خویش را بر بال‌های دو فرشته نهاده است و چون سرش را فرود آورد، از آن قطرات آب می‌چکد و چون آن را بردارد، آب به شکل دانه‌های درشت مروارید از آن فرو می‌لغزد پس هیچ کافری را نرسد که بوی دم عیسی علیه السلام را دریابد مگر این‌که می‌میرد و نهایت نفوذ دم او تا نهایت برد نگاه اوست آنگاه دجال را می‌جوید تا سرانجام او را در «باب الد» درمی‌یابد و به قتلش میرساند...».

وَلَا يَصْدَنُّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٢﴾
و شیطان شما را (از راه الله) باز ندارد که او دشمن آشکار شما است. (۶۲).
وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلَابَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ
فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿٦٣﴾

و چون عیسی با معجزه های آشکار آمد، گفت: بدون شک برای شما حکمت آورده و آمده ام تا بعضی از امور را برای شما بیان و روشن کنم که در آنها اختلاف می ورزید، پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمائید. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْبَيِّنَاتِ»: معجزات، آیه های روشن.

«الْحِكْمَةِ»: نبوت، شریعت حکیمانه، برنامه راستین و عقائد درست (ملاحظه: سوره آل عمران / 48). «بَعْضَ الَّذِي...»: احکام مورد اختلاف تورات. بخشهایی از اختلافات که در سرنوشت انسانها از نظر اعتقاد و عمل، و از نظر فرد و جامعه مؤثرند؛ نه اختلافات در اموری که سر نوشت ساز نیستند، همچون نظرات مختلفی که درباره منظومه شمسی و سایر کرات، و ماهیت روح آدمی، و حقیقت حیات و مانند اینها است.

تفسیر :

ابن جوزی گفته است: از این جهت گفته است: «بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ» و نگفته است تمام امور؛ زیرا پیامبران فقط امور دین را بیان می کنند نه امور دنیا را. (التسهيل ۳۲/۴). امام طبری فرموده است: یعنی امور دینی را نه امور دنیوی. (مختصر ۲۹۵/۳). ابن کثیر گفته است: نظر ابن جوزی نیکوست.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦٤﴾

بی گمان خداوند پروردگار من است و پروردگار شماست، او را عبادت کنید که راه راست همین است. (۶۴)

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ إِلِيمٍ ﴿٦٥﴾

از میان امت عیسی گروه هایی [درباره او و دینش] اختلاف کردند و بعضی او را خدا پنداشتند و ای بر آنها که ستم کردند از عذاب روز دردناک. (۶۵)

تفسیر :

ملاحظه شده است که: آنده رفاقت ها و دوستی های که بر پایه و بنیاد تقوا استوار نباشد، اخیر الامر به دشمنی تبدیل می شود.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾

آنها چه انتظاری می کنند؟ جز اینکه قیامت ناگهان و در حالیکه از آن بی خبرند به سراغ شان بیاید. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَغْتَةً»: ناگهانی

تفسیر :

از فحوی آیه مبارکه معلوم می شود: که وقوع قیامت ناگهانی است و زمان وقوع آن بر کسی معلوم نیست.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (67 الی 80) گوشه ای از احوال روز قیامت ، به بحث گرفته شده است .

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾

دوستان در چنین روزی، بعضی دشمن بعض دیگر باشند، مگر پرهیزگاران (۶۷)

تفسیر :

ابن کثیر گفته است: هر نوع دوستی و محبت که برای خدا نباشد، در روز قیامت به عداوت مبدل می‌شود. جز آنکه به خاطر خدای عز و جل می‌باشد، که آن دوستی برای همیشه برقرار است و پایدار می‌ماند. (مختصر ۲۹۵/۳).

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: دوستی به طور کلی در روز قیامت به دشمنی مبدل می‌شود، جز دوستی پرهیزگاران که به منظور شرافت و مشعوف کردن قلوب آنها، پایدار می‌ماند.

«اخلاء»: خُلّه (بضم خ): دوستی و مودت خالص خلیل دوست و رفیق است «در آن روز، بعضی دشمن بعضی دیگرند» یعنی: دوستان و رفیقانی که در دنیا با همدیگر بسیار دوست و مشفق بوده‌اند، در روز قیامت باهم دشمن می‌شوند زیرا آن اموری را که در دنیا با یک دیگر بر محور آن دوستی و رفاقت می‌کردند، اسباب عذاب خویش می‌یابند، به سبب آن که دوستی آنان در دنیا، بر پایه معصیت استوار بوده است «مگر پرهیزگاران» زیرا پرهیزگاران و تقواییان، در دنیا و آخرت دوست یکدیگرند چنانکه در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لو أن رجلین تحابا فی الله، أحدهما بالشرق والآخر بالمغرب، لجمع الله تعالی يوم القيامة بينهما، یقول: هذا الذي أحبته فی». «اگر دو شخص در راه رضای خداوند متعال باهم دوستی کنند و یکی از آنها در مشرق باشد و دیگری در مغرب، بی‌گمان الله تعالی روز قیامت آن دو را باهم گرد می‌آورد، می‌فرماید: این همان کسی است که او را در رضای من دوست میداشتی».

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: دوستی‌هایی که اساس و بنیاد آن به تقوا استوار نباشد، اخیرالامر به دشمنی تبدیل می‌شود.

نقاش در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه کریمه درباره امیه بن خلف جمحی و عقبه بن ابی معیط نازل شد که باهم بسیار دوست بودند و عقبه با رسول الله صلی الله علیه وسلم همنشینی داشت. پس قریشیان گفتند: عقبه بن ابی معیط از دین خویش برگشته و صائبی شده است و امیه رفیقش به وی گفت: دیدن رویم بر رویت حرام باد اگر نزد محمد نروی و در چهره وی آب دهان نیندازی! و عقبه ملعون چنین کرد. پس رسول الله نذر کردند که او را بکشند و در روز بدر او را به بند کشیدند و کشتند. امیه نیز در معرکه کشته شد و این آیه کریمه درباره آنان نازل گردید.

(مراجعة شود: تفسیر انوار القرآن (جلد سوم سورة زخرف) نوشته عبدالرؤف مخلص هروی تأریخ، چاپ (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾

ای بندگان من! امروز بر شما هیچ ترسی و شماغمگین نخواهید شد. (۶۸)

تفسیر :

برای گروه پرهیزگاران نیکوکار که به خاطر رضای الله با هم دوستی دارند گفته می‌شود: از عذابم نترسید و به خاطر چیزهایی که از زندگی دنیا از دست تان رفته اندوهگین مباشید؛ یعنی که از آینده خوفی ندارند و بر گذشته ها اندوه و تأسفی متوجه شان نمی‌باشد.

الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾

همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و همیشه تسلیم حق بودند. (۶۹)

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿٧٠﴾

شما و همسران تان به بهشت در آئید در حالیکه شادمان و مسرورید. (۷۰)

«تُحْبَرُونَ»: غرق شادمانی می گردید.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصَحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ

وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٧١﴾

بر ایشان ظرفها و جام های طلایی چرخانده می شود و هر چه دل بخواهد و هر چه چشم از آن لذت ببرد در بهشت موجود است و شما در آن جاودانه هستید. (۷۱).

تفسیر :

ابو سعود فرموده است: این است نعمت فراوان شادی و سرور کامل؛ زیرا هر نعمت ناپایدار موجب ترس و هراس می شود. (ابو سعود ۴۹/۵).

«بِصَحَافٍ»: جمع صحفة، کاسه، ظرف.

وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٢﴾

این همان جنتی است که شما وارث آن میشوید به خاطر اعمالی که انجام میدادید. (۷۲)

تفسیر :

ابن کثیر گفته است: یعنی اعمال صالح شما سبب شده است که مشمول رحمت خدا شوید؛

زیرا هیچ کس به سبب عملش وارد بهشت نمی شود، بلکه به سبب رحمت و فضل خدا

بدان نایل می آید، اما درجات آن بر مبنای اعمال صالح است. (مختصر ۲۹۶/۳).

در حدیث آمده است: هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد. کافر منزل

مؤمن را در آتش به ارث می برد و مؤمن منزل کافر را در بهشت به ارث می برد. و این

مفهوم گفته ی خدا می باشد که فرموده است: وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ (حدیث از ابن ابی حاتم است).

لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾

برای شما در آنجا میوه های بسیار هست که از آنها می خورید. (۷۳)

تفسیر :

در حدیث است: «در بهشت انسان میوه ای را نمی خورد مگر اینکه در جای آن دیگری

می روید» (ابو سعود ۴۹/۵).

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿٧٤﴾

بی تردید گناهکاران در عذاب دوزخ جاودانه اند. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُجْرِمِينَ»: مراد و گناهکاران کفرپیشه است. به قرینه مقابله با مؤمنانی که در

آیه های قبلی سخن از آنان بود.

تفسیر :

مفسر صاوی فرموده است: منظور از مجرمین کفار است؛ زیرا ذکر آنان در مقابل ذکر

مؤمنان آمده است. (تفسیر صاوی ۵۴/۴).

لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾

[عذاب] از آنان تخفیف نمییابد و آنها در آنجا ناامید شده و خاموش هستند. (٧٥)

تفسیر:

«لَا يُفْتَرُ»: کاسته نمی‌گردد و سبک نمی‌شود. تخفیف داده نمی‌شود.
«مُبْلِسُونَ»: ناامیدشدگان. اندوه گینان. خاموشان از فرط اندوه و از شدت گرفتاری (ملاحظه شود: انعام / 44، مؤمنون / 77، روم / 12 و 49).
هكذا مفرسان مینویسند که: «مُبْلِسُونَ» از «ابلاس» طوریکه در فوق یادآور شدیم به معنای اندوهی است که همراه با یأس باشد. شاید کلمه «ابلیس» هم به خاطر یأس شیطان از رحمت الله سبحان و تعالی بر او اطلاق شده است.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ﴿٧٦﴾

و ما بر آنان ظلم نکردیم، ولی آنان خود ظالم بودند (٧٦).

وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا اكْتُونُ ﴿٧٧﴾

و فریاد می‌کشند: ای مالک (نگهبان دوزخ)! پروردگارت باید علیه ما حکم مرگ صادر کند. می‌گویند: شما در اینجا ماندنی هستید! (٧٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَالِكُ»: نام فرشته ای است که رئیس و مسؤل فرشتگان دوزخ است.

«ماکثون»: درنگ کنندگان. توقف کنندگان.

تفسیر:

با تأسف باید گفت که رزوگاری برخی از انسانها در نهایت به لحظاتی میرسد که از مأمور و مسؤل دوزخ محتاج به استمداد کمک می‌شود، و صدا میزند: «یا مَالِكُ» ای مالک (نگهبان دوزخ)! پروردگارت باید علیه ما حکم مرگ صادر کند. دیده می‌شود که آرزو و خواهش دوزخیان مرگ و نابودی است. الهی ما را از این روزگار و لحظات دشوار نگاه داری.

طوریکه یادآور شدیم: «مالک»، نام محافظ و مسؤل دوزخ و «رضوان» نام مسؤل و محافظ جنت است. محققان گفته اند: خازن دوزخ را از آن روی «مالک» نامیدند؛ که ملک و دارایی، علقه و وابستگی ای است و تعلق خود، از اسباب ورود به دوزخ میباشد چنانکه دلیل نامگذاری خازن بهشت به «رضوان» این است که: رضا به حکم خداوند متعال، سبب هر نوع راحت و سعادت و همه‌گونه صلاح و فلاح میباشد.
مالک دوزخ «پاسخ می‌دهد» به مجرمان «همانا شما ماندگارید» در عذاب به‌طور همیشه و شما را - با مرگ یا غیر آن - از دوزخ نجاتی نیست. و دوزخیان در عذب دردناکی ماندگار می‌باشند.

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٨﴾

قطعا حقیقت را برایتان آوردیم لیکن بیشتر شما حقیقت را خوش نداشتید. (٧٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ»: ما حق را برایتان آوردیم. گوینده می‌تواند الله متعال، مالک و سایر دستیاران او باشد. مراد از حق، دین راستین و همه حقایق سرنوشت‌ساز است.

أَمْ أَبْرِمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿٧٩﴾

بلکه آنها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند ما نیز اراده محکمی (درباره آنها) داریم. (٧٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَبْرُمُوا»: عزم را جزم کردند، تصمیم محکمی گرفتند. «أَمْرًا»: مراد حيله و نیرنگ و توطئه قتل پیغمبر اسلام است. «مُبْرُمُونَ»: تصمیم گیرندگان، عزم را جزم کنندگان.

تفسیر :

مقاتل در شأن نزول آیه مبارکه فرموده است: این آیه در مورد تدبیر حيله به پیامبر صلی الله علیه و سلم در دارالندوه نازل شده است. (تفسیر قرطبی ۱۱۸/۱۶).

همچنان ابو الحسن مقاتل بن سلیمان بن بشیر مفسر و محدث مشهور قرن دوم هجری در بیان شأن نزول آیه کریمه می فرماید: این آیه درباره توطئه ای که سران قریش علیه جان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در دارالندوه پلان نموده بودند، نازل شد.

أَمْ يَحْسُبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿٨٠﴾

آیا شاید گمان کنند که ما راز و رازگویی شان را نمیشنویم؟ بلی (میشنویم)، و فرشتگان ما نزد آنها (همه چیز را) می نویسند. (۸۰)

تفسیر :

آیا کافران گمان میکنند که خداوند امور پنهانی ضمائر و سخنانی را که با همدیگر به گونه راز مطرح میکنند نمیشنود؟ چنین نمی باشد؛ زیرا حق تعالی می شنود و می داند، به همه امور آگاه است و هیچ امر پوشیده یی از او پنهان نمی باشد، بلکه فرشتگان بزرگوار که فرستادگان الله تعالی هستند، سخنان و اعمال آنان را می نویسند تا از جانب حق تعالی در روز قیامت مورد محاسبه قرار گیرند.

شأن نزول آیه 80 :

947- ابن جریر از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: سه نفر بین کعبه و پرده های آن قرار داشتند. دو نفر قریشی و یکی ثقی و یا دو نفر ثقی و یکی قریشی بود. یکی از آن میان گفت: آیا فکر می کنید که خدا سخنان ما را می شنود؟ دیگری گفت: اگر آشکار سخن گفتید می شنود و اگر پنهان گپ بزنید نمی شنود. پس خدای بزرگ آیه «أَمْ يَحْسُبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ» را نازل کرد. (طبری 31002 و این مرسل و ضعیف است).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (81 الی 89) موضوع الله سبحان و تعالی نه فرزند دارد و نه شریک ، به بحث گرفته میشود .

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ﴿٨١﴾

بگو اگر برای [خدای] رحمان فرزندی میبود، من اولین عبادت کنندگانم. (۸۱)
«الْعَابِدِينَ»: پرستندگان، عبادت کنندگان.

تفسیر :

شیخ قرطبی فرموده است: این همانند آن است که به طرف می گویی: اگر آنچه را که گفתי به دلیل ثابت شود، من اولین فردی خواهم بود که به آن ایمان می آورم، که در واقع مبالغه در بعید بودن، و داشتن نرمش در سخن گفتن است. (قرطبی ۱۱۹/۱۶).
و طبری گفته است: عبارت است از ملاطفت در خطاب و بیضاوی گفته است: از این کلام وجود فرزند برای خدا و پرستش پیامبر برای آن لازم نمی آید، بلکه منظور نفی هر دوی آنها به بلیغ ترین وجه است. و انکار کردن فرزند از جانب او برای عناد و ریا نیست، بلکه منظور این است که چنانچه برای خدا فرزندی بود، او اولین فردی می بود که به آن اعتراف کند؛ زیرا پیامبر در مورد خدا آگاهتر است و می داند چه امری برای او درست و چه امری درست نیست. (در مورد معنی آیه گفته ی نیک و درست همین است. و بنا به قول ضعیفی «ان» به معنی ما می باشد؛ یعنی خدا دارای فرزند نیست، و سخن در این باره به اتمام می رسد. سپس گفته است: فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ و این قولی است ضعیف.)

سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾

پاک و منزّه است پروردگار آسمانها و زمین و پروردگار عرش، از آنچه [درباره او] توصیف میکنند. (۸۲)

یعنی از داشتن همسر، فرزند، شریک و دیگر اوصاف باطلی که کافران او را بدان توصیف می کنند منزّه است و نامهای مقدس دارد.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ﴿٨٣﴾

پس آنان را به حال خودشان رها کن تا در یابوه گویی خود فرو روند و بازی کنند تا آن روزی را که بدان وعده داده می شوند ملاقات کنند. (و نتیجه کار خود را ببینند). (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَخُوضُوا»: فرو روند، سرگرم یابوه و بیان اباطیل شوند.

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾

و او ذاتی است که در آسمان معبود است و در زمین (نیز) معبود می باشد و او حکیم و علیم است. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِلَهٌ»: معبود. «الْحَكِيمُ»: کسی که تمام کارهایش از روی حساب و حکمت است. «الْعَلِيمُ»: کسی که از همه چیز آگاه و باخبر است.

تفسیر :

در التسهیل آمده است: یعنی معبود ساکنان آسمان و زمین است. (التسهیل ۳۳/۴). و ابن کثیر گفته است: یعنی خدای ساکنان آسمان و زمین است که ساکنان آن دو او را پرستش می کنند و در پیشگاه با عظمتش سر فروتنی و ذلت فرو می نهند. (مختصر ۲۹۸/۳)

وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٥﴾

و خجسته است کسی که پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن اوست و علم قیامت مخصوص اوست و به سوی او برگردانیده میشوید. (۸۵).

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

و کسانی را که به جای خدا می پرستند، اختیار شفاعت ندارند، مگر کسانی که شهادت به حق داده باشند و به خوبی آگاهند. (۸۶)

تفسیر :

«يَدْعُونَ»: به فریاد می خوانند، می پرستند. «الْحَقُّ»: وحدانیت خداوند متعال عدل، انصاف، راست و درست. «وَهُمْ يَعْلَمُونَ»: درحالی که می دانند، یعنی گواهی و شهادتشان از روی علم و آگاهی بوده، یا این که میدانند اگر خدا بدیشان اجازه دهد، شفاعت میکنند، و میدانند برای چه کسی یا کسانی شفاعت کنند. ذکر (شَهِدَ) به صورت مفرد، و (يَعْلَمُونَ) به صورت جمع، با توجه به لفظ و معنی (مَنْ) است.

وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٨٧﴾

و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده ؟ مسلماً خواهند گفت الله! پس چگونه [از حقیقت] بازگردانیده می شوند! (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنَّى»: چگونه؟ «يُؤْفَكُونَ»: بازگردانده می شوند، از حق منحرف و به سوی چیزهای دیگری رهنمود می شوند.

وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

آنها چگونه از شکایت پیامبر که می گوید: پروردگارا! بدون شک اینها قومی هستند که ایمان نمی آورند. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَقِيلَ»: گفته و سخن.

تفسیر :

حضرت قتاده در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد : این گفته ای پیامبرتان می باشد که از دست قومش به خدای عز و جل شکایت می برد. (مختصر ۲۹۸/۳).

خواننده محترم!

پیامبران همیشه در برابر اشخاص لجوج به الله پناه می بردند، و می گفتند: «يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ» بناءً مبلغان دینی در کار زار تبلیغی و تنویری و کار دعوت خویش نباید از لجابت اشخاص لجوج خسته و نا امید و مایوس شوند، در ضمن توقع پذیرش حق را از جانب همه مردم هم نداشته باشند.

لجابت در لغت، به معنی پا فشاری در انجام کاری که، مخالف میل طرف مقابل باشد، و در اصطلاح، به اصرار ورزیدن در کاری همراه با عناد و دشمنی که، از انجام آن نهی شده، گفته میشود.

یکی از پلیدترین صفاتی که در قرآن از آن به صراحت یا به صورت مفهومی یاد شده و مورد سرزنش قرار گرفته، لجابت و اصرار ورزیدن بر سخنان و عقاید باطل است که، در نتیجه به تکذیب انبیاء، کتب آسمانی، و حتی منجر به قتل انبیای الهی گردیده است.

یکی از عواملی که برای لجابت متصور است، همانا تقلید بی چون و چرا از عقاید دیگران است؛ چرا که، گاهی با استناد به آن حکم عقل را سرکوب کرده و جلوی واضح ترین برهان ها و معجزات ایستادگی میکنند، قرآن عظیم الشان اینگونه تقلید اشخاص لجوج را مردود شماریده و میفرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ» (آیه 104، سورة مائده) (و چون به آنها گفته شود که به آنچه الله نازل کرده و به سوی پیغمبر بیایید، میگویند: آن رسم و رواجی که پدران خود را بر آن یافته ایم ما را بس است، اگرچه پدران شان چیزی را نمی دانستند و به حق هدایت شده نبوده اند).

زمانیکه کفار به سوی کتاب الله و رسول او دعوت میشدند، به دلیل تقلید بی قید و شرط از آداب نیاکان خویش، در قابل این دعوت ایستادگی کرده و از پذیرش آن خود داری می کردند.

عامل دیگر لجابت همانا تکبر و استکبار است، مستکبر به کسی گفته میشود که بخواهد با ترک پذیرفتن حق، خود را بزرگ جلوه داده و خود را بزرگتر از آن بداند که حق را بپذیرد.

فَأَصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

اکنون که چنین است از آنها روی برگردان و بگو سلام، (وداع با شما)، اما به زودی خواهند دانست! (که چه سرنوشتی دارند!). (۸۹)

در فرهنگ عرب، دو موقع سلام می کنند؛ یکی هنگام ورود و ملاقات و دیگری هنگام خروج و خداحافظی. چنانکه در پایان هر نماز میگوییم: «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته». مراد از سلام در این آیه نیز سلام خدا حافظی و متارکه است.

صاوی گفته است: به معنی دوری جستن و تبری کردن از آنها می باشد. و در آیه مشروعیّت سلام بر کفار مقرر نیست. (حاشیه صاوی ۵۶/۴).
و قتاده گفته است: به او امر شد از آنان صرف نظر کند. و بعداً به او امر شد که با آنها بجنگد، در نتیجه صرف نظر کردن با آیهی شمشیر منسوخ گشت. (تفسیر قرطبی ۱۲۴/۱۶)

خواننده محترم!

در آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! گذشت را در پیش گیر، از آزار و اذیت آنان صرف نظر نما و با سلام و ترک انتقام با آنان روبرو شو. این روش ابرار نیکوکار با نادانان و جاهلان است؛ زیرا ابرار نیکوکار با کافران به بدی مقابله نمی کنند و مانند آنان کارهای جاهلانه را انجام نمی دهند. در نهایت کافران خواهند دانست که روز قیامت چگونه عذابی در انتظارشان است.
وظیفه مسلمانان است که حتی با مشرکان، هم زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند، دین اسلام اساساً دین صلح و دین همزیستی مسالمت آمیز است، و پیروان خویش را به همزیستی مسالمت آمیز اجتماعی دعوت می نماید، و هدایت می فرماید: مشرکان لجوج را به حال خویش رها کنید و با آنان منازعه نکنید.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الدخان

جزء 25

سورة دخان در مکه مکرمه نازل شده، دارای پنجاه ونه آیه و سه رکوع است.

وجه تسمیه :

این سوره را بخاطر «دخان» نامیدند که مشرکان زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم در آن به قحطی و خشک سالی ای تهدید میشوند که وضع و حالت شخص گرسنه را چنان برهم میزند که؛ از شدت گرسنگی، گویی در فضا دودی را می بیند. همچنین این سوره، متضمن تهدید نسلهای بعدی به ظهور دودی در آسمان به مدت چهل روز است، که ظهور این دود، نشانه‌ای از نشانه های قیامت میباشد.

ابن جریر از ابو مالک اشعری روایت کرده است، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: من شما را از سه چیز می ترسانم یکی دخان (دود) که برای مؤمنان نوعی زکام پدید می آورد، و در تمام بدن کافر داخل میشود تا جایی که هر مسمع. و مشام او بیرون می آید، و دوم دابه (دابة الارض) که نوعی حیوان عجیب از زمین بیرون می آید و سوم دجال، این روایت را ابن کثیر نقل کرده و فرمود: «هذا اسناد جيد».

هدف کلی سورة دخان :

هدف و غرض کلی این سوره را میتوان در يك کلمه خلاصه نمود، و آن این است که می خواهد کسانی را که درباره کتاب الله (قرآن عظیم الشأن) شك دارند از عذاب دنیا و عذاب آخرت انذار کند. و این غرض را در این سیاق بیان می کند که: قرآن کتابی است روشن که از جانب الله تعالی نازل شده بر کسی که او به سوی مردم گسیل داشته، تا انذار شان کند. و به این منظور نازل کرده تا رحمتی از او به بندگان باشد. و در بهترین شب نازل کرده، شب قدر که در آن شب هر امری بطور خلل ناپذیری تقدیر میشود.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة الدخان :

درمورد تعداد آیات سورة دخان علماء نظریات مختلفی را ارایه داشته اند؛ مطابق قرائت اهل کوفه تعداد آیات آن پنجاه و نه میباشد. بنابر قرائت اهل بصره تعداد آیات این سوره پنجاه و هفت آیه میباشد. بنابر قرائت دیگر قراء، پنجاه و شش آیه است. اختلاف آیات در چهار مورد است:

- 1- «حم» از نظر اهالی کوفه
- 2- «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ» (آیه 34) از نظر کوفی
- 3- «إِنَّ شَجَرَتَ الرَّقُومِ» (آیه 43) از نظر عراقی، شامی و مدنی اول.
- 4- «فِي الْبُطُونِ» از نظر عراقی، مکی و مدنی اخیر.

باین ترتیب میبینیم که اختلاف در مورد مسایل بنیادی نیست. الله تعالی در ثقه بودن دقیق بودن قرآن کریم خود تضمین داد. تفاوت در مسایل فرعی و طریق حساب است.

بصور کل این سوره دارای سیصد و چهل و شش کلمه بوده. و تعداد حروف این سوره دارای هزار و چهارصد و هشتاد و یک حرف می باشد. (تفصیل معلومات درمورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورة طور (تفسیر احمد) همین تفسیر بطور مفصل مطالعه فرماید.

ارتباط سورة دخان با سورة زغرف :

خداوند متعال سورة زخرف را به وعده های عذاب و تهدید ها ختم کرد و سورة دخان را نیز با وعده های عذاب و هشدارهای الهی جلّ جلاله شروع کرده است.

- هر دو سوره (زغرف و دخان) با قسم به قرآن کریم آغاز شده اند.
- آیه ی 83 سوره زغرف و آیه 10 سوره دخان از جهت هشدار - با هم تشابه دارند.
- الله سبحانه وتعالی از قول پیامبر صلی الله علیه وسلم در سوره ی زخرف می فرماید: «یا رب این هؤلاء قوم لایؤمنون» [زخرف/۸۸]، سپس به او دستور می دهد که با بی باوران و خودخواهان چگونه رفتار نماید: «فاصفح عنهم و قل: سلام فسوف یعلمون» [زخرف/۸۹]. و از قول موسی علیه السلام در این سوره می فرماید: «فدع ربه أن هؤلاء قوم مجرمون» [همین/۲۲]. همچنین موسی علیه السلام می فرماید: «وإني عذت بربي و ربکم أن ترجمون و إن لم تؤمنوا لي فاعتزلون.» [همین سوره آیات متبرکه ، 20 و 21].

محتوای سوره :

طوری که یاد آور شدیم سورة دخان در مکه نازل شده و اهداف اولی و اساسی سوره های مکی را که مستحکم کردن عقیده و تثبیت پایه های ایمان، توحید، رسالت، و زنده شدن بعد از مرگ مورد بحث قرار میدهد.

- آغاز سوره از حروف مقطعه (حم) و سپس بیان عظمت قرآن است، با این اضافه که نزول آن را در شب قدر برای اولین بار بیان می کند.

قرآن عظیم الشان که به ذات خود معجزه ابدی، و ماندگار بر روی زمین است، در شبی پربرکت و بالاتر از تمام شب های عمر یعنی «شب قدر» نازل گردیده است.

سورة «الدخان» مبحث را در مورد موضع گیری مشرکان در مقابل قرآن مورد بحث گرفته است.

- بخش مهمی این سوره از سرنوشت کفار، و انواع کیفرهای دردناک آنها سخن می گوید.

- در بخش دیگری این سوره برای بیدار ساختن این غافلان قسمتی از سرگذشت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل در مقابل فرعونیان و شکست سخت آنها، نابودی و هلاکتشان، بحث می کند.

- مسأله قیامت و عذابهای دردناک دوزخیان و پادشاهای جالب و روحپرور پرهیزگاران قسمت دیگری از آیات این سوره را تشکیل می دهند.

- همچنان در این سوره در مورد هدف خلق، و بیهوده نبودن خلقت آسمان و زمین اشاره بعمل آورده است.

- سر انجام، سوره را با بیان عظمت قرآن همانگونه که آغاز شده بود پایان میدهد.

و از آنجا که در آیه دهم این سوره سخن از دخان مبین به میان آمده این سوره به عنوان سورة دخان نام گرفته است.

تلاوت سورة دخان در شب جمعه :

تعدادی از مسلمانان بدین عقیده و باور اند که تلاوت سورة دخان در شب جمعه سنت می باشد، غرض معلومات باید به عرض رسانید که؛ هیچ گونه روایت صحیحی در فضل قرائت سوره دخان وارد نشده است و تمام روایاتی که در مورد و یا فضیلت سورة دخان وارد شده یا این روایات موضوع هستند و یا ضعیف، من جمله روایتی که میگوید: «من

قرأ الدخان ليلة الجمعة أصبح مغفورا له» (روایت ترمذی)، یعنی: (هر کسی که شب جمعه سورة دخان را بخواند صبح نمیکند مگر اینکه گناهانش آمرزیده باشد). این روایت موضوعی است و ابن جوزی آنرا در کتاب موضوعات ذکر کرده است، بنابر این نباید به روایات ضعیف و یا موضوع متکی شد، ولی در مورد فضائل اعمال اگر روایات ضعیفی وارد شده باشد و کسی آنها را عملی کند در مورد ممانعتی وجود ندارد و جایز می باشد.

ترجمه و تفسیر سورة الدخان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم (۱)

حا، میم؛ (مفهوم این دو حرف به الله معلوم است، از جمله از حروف مقطعه اند). (۱)

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 9) در باره نزول قرآن کریم در شب مبارک قدر، بحث بعمل آمده است.

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

قسم به این کتاب آشکارا، و بیانگر (حق و باطل که دارای معانی واضح و الفاظ فصیح است، احکام مفصل دارد و در وعده و وعید خود صادق است). (۲)
تفسیر :

مبین (آشکار) از جمله یکی از صفات قرآن عظیم الشان میباشد، والله تعالی با این توصیف می خواهد هر چه بیشتر کتاب خود را به مردم معرفی نماید و یکی دیگر از امتیازاتش را نسبت به دیگر کتاب های آسمانی روشن نماید؛ زیرا هدایت ها و دستورات هیچ کتابی همانند قرآن آشکار و مبین نیست.

قرآن مجید و یا قرآن کریم :

خود قرآن صفات متعددی برای خود بیان داشته است، از جمله:

- در قرآن مجید صفات متعددی بخود بیان داشته است که برخی از این صفات عبارتند از:

- «وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» [ق/۱] (با شکوه)

- «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» [واقعه/۷۷] (کریم به معنی ارجمند)

- «وَالْكِتَابِ عَزِيزٍ» [فصلت/۴۱] (عزیز به معنی قوی و محکم)

- «وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» [یس/۲] (حکیم به معنی حکمت آموز)

- «وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ» [حجر/۸۷] (عظیم به معنی بزرگ)

- «وَالْكِتَابِ عَزِيزٍ» [فصلت/۴۱] عزیز به معنی قوی و محکم)

- «وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ» [انبیاء/۵۰] (مبارک به معنی خجسته)

- «وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ» [حجر/۱] (مبین به معنی روشن گر)

- «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» [یوسف/۲] (عربی به معنی زبان روشن، گویا و فصیح)

- «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عَوَجٍ» [زمر/۲۸] غیر ذی عوج به معنی هیچ کجی).

- «الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» [ص/۱] (ذی الذکر به معنی پراندرز)

- «بَشِيرًا وَنَذِيرًا» [فصلت/۴] (بشیر به معنی بشارت گر و نذیر به معنای هشدار دهنده).

- «قَيِّمًا» [کهف/۲] (قیم به معنی راست و درست)

ولی در میان این همه صفات که برای قرآن عظیم الشان آمده اند، دو وصف بی نهایت مشهور می باشد که همانا؛ «کریم» و «مجید» می باشد.

«کریم» از ماده کرم (بر وزن فرس) است و کرامت بمعنی سخاوت، شرافت، نفاست و عزت است. پس کریم بمعنی سخی است همچنین بمعنی نفیس و عزیز نیز است و هر چیزیکه در نوع خود شریف است با کرم توصیف میشود.

و قرآن کریم: یعنی قرآن شریف، محترم و گرانقدر.

مفسرین در صفت کریم می نویسند که :

- قرآن کریم بیانگر آن است که قرآن عزیز و گرامی است، چون سخن الله است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی شده است.

- برخی از مفسرین گفته اند کریم است، چون عطاء و بخشش آن زیاد است.
قرآن به صفت کریم نامیده شده، چون دلایلی را که به حق میرساند، به خوبی ارائه کرده است.

- برخی گفته اند: کریم اسم جامع و شامل است برای هر چیز که مورد ستایش قرار می گیرد و قرآن به خاطر پدیده های مورد ستایشی که در آن قرار دارد (مانند هدایت و نور و بیان و حکمت) کریم نامیده شد.

«مجید» از ماده «مجد» به معنی گستردگی شرافت و جلالت است، و این معنی در باره قرآن کاملاً صادق می باشد، چرا که محتوایش عظیم و گسترده، و معانیش بلند و پرمایه است، هم در زمینه معارف و اعتقادات، و هم اخلاق و مواعظ، و هم احکام و وسنن.

صفت مجید بیانگر یکی دیگر از خصوصیات کلام الهی یعنی قرآن عظیم الشأن است، و آن اینکه این کتاب مجد و عظمتی به انسان می بخشد که هیچ کتابی دیگری بخشیده نمی تواند، زیرا کلام الهی است که بالاتر از او چیزی نیست؛ نیز کتابی است که باطل در آن راه ندارد و دست تحریف بدان نرسیده، همچنین زیاده و کاستی در آن راه نیافته است (اخذ شده از: تفسیر ثعلبی، جلد 9، صفحه 219) نوشته: از ابو اسحاق احمد بن محمد ثعلبی نیشابوری مشهور ترین مفسر، محدث و زبان شناس سده چهارم و پنجم هجری قمری).

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ﴿٣﴾

که ما آنرا در شبی پُربرکت نازل کردیم، ما همواره انداز کننده بوده ایم. (۳)

تفسیر :

«مُبَارَكَةٍ»: پُرخیر و برکت.

«لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ»: یعنی قرآن را در شبی با فضیلت و کرم، یعنی شب قَدْر و در ماه مبارک رمضان نازل کردیم. هدف از آن شب قدر است که آغاز نزول وحی در آن بوده است. قرآن عظیم الشأن در آن شب از لوح المحفوظ از آسمان هفتم به آسمان دنیا نازل شد. و یا در آن شب، قرآن به طور کامل از لوح محفوظ به آسمان دنیا در «بیت العزه» نازل شده است.

«لَوْحَ مَحْفُوظٍ»:

کیفیت و چگونگی لوح محفوظ معلوم و مشخص نیست، فقط می دانیم که الله تعالی هر آنچه را که در کائنات رخ داده یا خواهد داد را در آن نوشته است و حتی قرآن کریم نیز در آن ثبت شده است. و «لَوْحَ مَحْفُوظٍ» لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصون می باشد. خداوند متعال در سوره ی بروج میفرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ» بلکه این قرآنی است که معانی و مفاهیم آن بزرگ و زیاد است و خیر و دانش فراوان دارد، «فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» در لوح محفوظ جای دارد و در آن جا از هر گونه تغییر و کاستی و از شیطان ها محفوظ است. و آن لوحی است که خداوند همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است. و این بر بزرگی و اهمیت مقام والای قرآن دلالت می نماید. (تفسیر سعدی)

بخاری در صحیحش از عمران بن حصین روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ»

وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» «خداوند، وجود داشت و هیچ چیزی غیر از او وجود نداشت و عرش خدا روی آب قرار دارد. او تقدیر همه کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمانها و زمین را آفرید». بخاری (3191).

«بیت العزة»:

کیفیت «بیت العزة» آن مشخص نیست، فقط می دانیم که در آسمان اول یا همان آسمان دنیا قرار گرفته است، و مشهور است که خداوند تبارک و تعالی در شب قدر قرآن را به بیت العزة نازل فرمود و سپس در طول بیست و سه سال از بیت العزة بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد. چنانکه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: «فصل القرآن من الذكر، فوضع فی بیت العزة فی السماء الدنيا، فجعل جبریل علیه السلام ينزله علی النبی صلی الله علیه وسلم، ويرتله ترتیلاً» مستدرک حاکم (2835).

یعنی: قرآن از لوح محفوظ جدا گشت و در بیت العزة که در آسمان دنیاست قرار گرفت، و سپس جبریل علیه السلام آنرا (به مرور) بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد و آیات آنرا برایش بصورت ترتیل تلاوت کرد».

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠-٧٣٦م) میفرماید: قرآن تماماً در شب قدر از ام‌الکتاب (کتاب مادر) که لوح محفوظ است، به «بیت‌العزة» که در آسمان دنیاست نازل شد سپس خدای سبحان آن را در طول مدت بیست و سه سال، در روز و شب بر پیامبر خویش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرود آورد. (تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، آیه ی 3 از سوره ی دخان).

ابن جزى (محمد بن أحمد بن عبد الله بن يحيى بن يوسف بن عبد الرحمن بن جُزَي الكلبى الغرناطى) (متولد سال 693 هجرى موافق به 8 مارچ سال 1294 میلادى وفات 741 هجرى، موافق اواخر اکتوبر، سال 1340 میلادى) مؤرخ، فقیه و خطیب مشهور جهان اسلام می نویسد: کیفیت نزول قرآن در شب قدر چنین است: در آن شب آن را به آسمان دنیا نازل کرد و بعداً جبرئیل آن را کم کم بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد. بناءً به قول ضعیفی ابتدای نزولش را در شب قدر شروع کرد. (التسهیل ٣٤/٤).

امام قرطبی فرموده است: از این رو شب قدر را شب به برکت توصیف کرده است که در آن شب خیر و برکت و ثواب را بر بندگان نازل می‌کند.

نزول همه کتب آسمانی در رمضان :

حدیثی را که حضرت ابوذر غفاری روایت نموده است میفرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صحیفه های حضرت ابراهیم به تأریخ سوم رمضان، تورات به تأریخ ششم، انجیل به تأریخ سیزدهم و زبور به تأریخ هجدهم رمضان نازل گردیده است، و قرآن کریم به تأریخ بیست و چهارم رمضان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم، پیامبر اسلام، نازل شده است.

مسئله ی نزول قرآن بصورت تدریجی :

قرآن در لوح محفوظ ثبت شده است و سپس بصورت یکجا در شب قدر که در ماه مبارک رمضان است بر بیت العزة در آسمان دنیا نازل گشت و سپس در طی مدت بیست سه سال و به مرور بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است. «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (بروج 20-21) یعنی: (این آیات، سحر و دروغ نیست) بلکه قرآن با عظمت است... که در لوح محفوظ جای دارد!

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» (دخان 3) یعنی: که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم؛ ما همواره اندازکننده بوده‌ایم!

اکثر علما می‌گویند قرآن دارای دو نزول است:
الف: یک نزول در شب قدر انجام گرفته و قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شده است.

ب: و نزول دوم که بر اثر حوادث و وقایع و مناسبات بوده از آسمان دنیا به زمین و بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل گشته است.

که این امر از مضمون حدیث ابن عباس رضی الله عنه برداشت می‌شود که طبرانی در معجم خویش روایت کرده است.

خلاصه اینکه؛ نزول قرآن در شب قدر که از شب های مبارک رمضان میباشد، بدین معنی است که قرآن تماماً در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد (نه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم) ولی نزول آن از آسمان دنیا (بر پیامبر صلی الله علیه وسلم) بصورت تدریجی بود که برحسب نیاز در ظرف بیست و سه سال بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل گردید.

چرا در شب قدر و نه در روز قدر؟

شب خصوصیت های بخصوصی منفرد به خود را دارد که: «وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا» (آیه: 96 سورة انعام) شب را برای این که شما آرام بگیرید و مورد آرامش و سکون قرار گیرید. شب یعنی سکوت و سکون و خلوتی برای رو آوردن به معبود یگانه. چشم انداز دیگر قرآن نسبت به شب، تاریکی است. ظلمتی که باید از آن عبور نمود و به سَمَتِ صُبْحِ رهایی و روشنایی رفت.

با آنکه بعد از آن شب، بارها در روز، وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم در سفر یا حضر بودند، یا در اثنای جنگ، بر ایشان وحی نازل می‌شد. ظاهراً آنچه در شب قدر اتفاق افتاد، بعد از سال ها شب زنده داری های طولانی پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است. بعد از آن نیز بارها به پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمان داده شده تا قسمتی از شب را بیدار بماند: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ» پاره‌ای از شب را شب زنده داری کن، نَافِلَةً لَّكَ، به منزله کاری داوطلبانه و به نفع خود، عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا. باشد تا بر انگیزته شوی و به مقام ستوده‌ای صعود کنی. یعنی روح و روانت ساخته شود و رُشد کنی. پیامبر صلی الله علیه وسلم تا دو ثلث شب یا نیمی از شب را بیدار می‌بودند. برای ما هم این فرصتی است که باید غنیمت بشمریم.

به پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب شده که: «إِنَّا سَأْلُقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (آیه 5 سوره مزمل) ما به زودی گفتار سنگینی بر تو القاء خواهیم کرد؛ پس پاره‌ای از شب را برخیز، دو ثلث شب یا نیم شب را، کمتر یا بیشتر، و به خدای خود روی کن.

در سوره «مُزْمِل» و «مُذْتِر» آمده است که یکی از راه های آمادگی دریافت الهامات ربّانی تمرکزهای خاص شبانه است. از همین جاء است که فرو آمدن نخستین وحی، عمدتاً در شب به دنبال تمرکزهای فوق العاده پیامبر صلی الله علیه وسلم رخ داده است.

بر همگان روشن است که دو چیز عامل رُشد و تعالی انسان است. یکی امکانات بیرونی، دیگری هم استعداد خود انسان. مفسرین کوشیده اند روح را جبرئیل تفسیر نموده، آنرا از فرشتگان متمایز سازند و اگر فرشتگان را که اسباب هدایت الهی برای بشر اند در این شب

بدانیم آیا لازمه و مکمل آن بکار بردن استعداد درونی که خداوند متعال از روح خود در ما دمیده است: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي نیست؟ همان استعداد خاصی که در ما (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) نهاده شده. ما انسان را در عالی ترین «تقویم»، یعنی استعداد بالا آمدن و قیام آفریدیم. هیچ موجودی جز انسان نمی تواند رشد و تعالی پیدا کند. قرآن کریم درباره حضرت عیسی (ع) میگوید: «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (سوره بقره آیه 87) ما او را با نیروی مقدسی نیرومند ساختیم.

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ.» (آیه: 5 شوره قدر) (آن شب) تا طلوع فجر، (سراسر) سلام و درود است.

این «سلام» در واقع همان «سلامت» است. میدانیم که قرآن بهشت را «دارالسلام» گفته است.

اسم دین ما هم «اسلام» است که با «سلام» و «تسلیم» از یک ریشه است. «اسلام» یعنی خودت را به سلامت برسانی؛ با اسلام است که انسان روح خود را با سلامت و «سلم» و آشتی آشنا میسازد. یا: «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ.» (آیه 46 سوره حجر) (به آنان خطاب می شود): با سلامت و امنیّت به باغها وارد شوید.

سراسر قرآن همه سخن از سلم و سلامت است. می گوید پیامبران آمده اند تا شما را به وادی سلامت «دارالسلام» رهنمای نماید. پس، در شب قدر تا مطلع فجر، هیچ ناسالم و خطاء و اشتباهی امکان وقوع ندارد. تا طلوع فجر همه سراسر سلم و سلامت است. از این فرصت بی نظیر فیض ببرید.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٢﴾

در آن (شب مبارک) هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم می گردد. (۴)

تفسیر :

یعنی در شب قدر انجام هر امر حکم شده ثابتی، از جمله؛ مدت عمرها و رزق و روزی بندگان و همچنان حوادثی که در همان سال به وقوع می پیوندد در لوح محفوظ مُقَدَّر میشود؛ بدون اینکه در آن تغییر و تبدیلی صورت گیرد. (تفصیل در تفسیر مسیر، از عایض بن عبد الله القرنی).

ابن عباس (رض) فرموده اند: یعنی امور دنیا را از قبیل حیات و مرگ و روزی تا سال بعد مشخص می کند.

سایر مفسرین فرموده اند: یعنی الله متعال در شب قدر ماجرای آن سال از جمله روزی و اجل بندگان و تمام امور خیر، شر، نیک و بد آنان را از لوح محفوظ پاک می کند. «شب قدر» شبی است طوریکه یاد آور شدیم در آن شب؛ قرآن عظیم الشان بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است و فضیلت عبادت در این شب از تمام شبها بیشتر است. در این شب مقدرات یک سال انسان معین میگردد. از با فضیلت ترین اعمال در چنین شبی «احیاء» می باشد که

به معنی پاس داشتن یک شب تا صبح است.

«يُفْرَقُ»: جدا می شود و بیان می گردد.

أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾

امری است از سوی ما، بی گمان ما فرستنده بودیم. (۵)

تفسیر :

از فحوی آیه مبارکه چنین استنباط می شود که: این امر مُحکم و حکم نافذ به اساس فرمان است که از جانب حق تعالی صادر شده است. بنابر این هر چیزی به قضا و قدر الله تعالی صورت می گیرد و آنچه را به سوی پیامبران وحی می فرستد، به اذن و علم الهی انجام می یابد. یقیناً الله تعالی پیامبران را به سوی مردم به عنوان مژده دهنده و بیم دهنده می فرستد. (تفصیل در تفسیر مسیر، مؤلف: عایض بن عبد الله القرنی).

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦﴾

رحمتی است از سوی پروردگارت، که او شنوای داناست (۶)

تفسیر :

(نزول کتاب و فرستادن انبیاء) از طرف پروردگار رحمت بزرگی برای بندگانی است که به سوی شان فرستاده می شوند؛ زیرا پیامبران علیهم الصلوة مردم را به استوارترین راه رهبری می کنند و ایشان را از گناهان و معاصی تزکیه می نمایند. هدف از نزول کتاب، همراه با پیامبر هشدار دهنده، تربیت و رحمت است. خداوند متعال سر چشمه رحمت است، «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، هم پیامبر مایه رحمت است، «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» (سوره انبیاء: 107) و هم قرآن، کتاب رحمت است. «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»

در عظمت قرآن عظیم الشأن همین قدر باید گفت که: این کتاب در شب مبارک قدر نازل شده است. «فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ» کتابی است روشنگر و برای هشدار. «الْمُبِين» رحمتی است از طرف خداوند. «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنُتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٧﴾

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر اهل یقین هستید. (۷)

تفسیر :

شما ای اهل مکه (یقین دارید) به آن که او تعالی پروردگار آسمانها و زمین است پس وی را به یگانگی عبادت کنید و به او چیزی را شریک نیاورید. همچنان یقین داشته باشید به این که محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده الله تعالی است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

هیچ معبودی جز او نیست، زنده میکند و میمیراند، پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست. (۸)

تفسیر :

بنابر این تنها ذات الله تعالی مستحق عبادت می باشد و واجب است عبادت برای او خالص ساخته شود، از پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم پیروی صورت گیرد و از کتابش یعنی قرآن عظیم الشأن هدایت خواسته شود.

امام فخر رازی گفته است: منظور از این آیه این است که وقتی نازل کننده و فرستنده به چنین جلال و عظمتی موصوف باشد، نازل شده و فرستاده شده-که قرآن باشد - در غایت شرف و رفعت قرار دارد. (تفسیر کبیر ۲۴۱/۲۷).

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿٩﴾

ولی نه آنها در شک عمیق (با حقایق) بازی می کنند. (۹)

تفسیر :

ولی آنان (کفار و مشرکین) با غفلت به محبت دنیا مصروف اند، در شهوات مشغول می باشند و نمی دانند که چه چیزی در انتظار آنان است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (10 الی 16) در باره مشرکان و عذاب دردآور، که عاید حالشان می گردد ، بحث بعمل آمده است .

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾

پس به انتظار روزی باش که آسمان دودی آشکار پدید آورد. (۱۰)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«ارتقب»: منتظر باش.

تفسیر :

ابن عباس (رض) فرموده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم از قریش زیاد اذیت و آزار دیدند، دست دعا به درگاه الهی بلند کرد و گفت: «بار الهی ! عذابت را بر قوم «مضر» تشدید فرما، و سالهایی مانند سال های یوسف بر آنان مقرر فرما».

آنگاه با تنگی معیشت و قحطی مواجه شدند، تا جایی که مردار را خوردند، و دود آن طور شدید شد که انسان با برادر خود صحبت می کرد و صدایش را میشنید اما از بس که دود شدید و غلیظ در بین آسمان و زمین پخش و منتشر شده بود، او را نمی دید.

ابن مسعود (رض) گفته است: پنج علامت از علامت های قیامت تاکنون به تحقق پیوسته اند: «الدخان، الروم، القمر، البطشه، و الزام». (البحر ۳۴/۸).

ابن عباس (رض) فرموده است: دخان هنوز متحقق نشده است بلکه از علائم قیامت است. و کمی قبل از قیامت می آید، به مؤمن مانند زکام اصابت میکند.

اما سر کافران و منافقان را داغ می کند و آن را می پزد. تا جایی که سر هر یک از آنها بسان کله پاچه پخته می شود، و مانند مست می دود و تلو تلو می خورد. در حالیکه دود سینه اش را پر می کند و از بینی و دو گوش و عقبش بیرون می آید. (گفته ی ابن مسعود روشن تر است و ابو سعود آن را برگرفته و گفته است: سیاق نظم قرآن کریم چنان مقتضی است. و ابن کثیر هر دو نظر را ادا کرده و سپس رأی ابن عباس را ترجیح داده و گفته است: در آنچه که آورده است دلایل قانع کننده مقرر است و انگهی دخان جزو علایم منتظره می باشد و ظاهر قرآن نیز همین مطلب را تأیید می کند. ابن کثیر ۳۰۰/۱۳).

خواننده محترم !

طوری که یاد آور شدیم علایم و نشانه های قیامت با هم متفاوت اند. برخی از این علایم به زمین مربوط می شوند، از قبیلی فرو رفتن در زمین خشک سالی و برخی به انسان ها مرتبط میشوند چون افزایش جمعیت زنان و کاهش جمعیت مردان. برخی نیز به اخلاق تعلق دارند از قبیل گسترش زنا و برخی به آسمان و فلک وابسته اند، مانند پدید آمدن دود.

منظور از دود چیست؟

آیا این نشانه تا هنوز اتفاق افتاده است؟ وبصورت کل منظور از دود چیست ؟
طوری که در (آیات 10 - 13 سورة الدخان) خوانیدم: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ ۱۰ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۱ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ۱۲ أَتَى لَهُمُ الْذِكْرُی وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ۱۳». «منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می کند. * دودی که تمام

مردم را فرا می‌گیرد. این همان عذاب دردناک است.* (مردم رو به درگاه خدا می‌کنند و می‌گویند:) پروردگارا، عذاب را از ما برطرف گردان، زیرا ما ایمان آورده ایم.* چگونه بیداری برای آنان فایده دارد در حالیکه پیامبری روشنگر به نزدشان آمده است؟».

نظریات مفسرین در مورد این دود :

علماء ومفسرین در مورد دودیکه در این آیه به آن اشاره شده است، دو دیدگاه دارند.

1- برخی معتقدند که منظور از این دود همان تنگی و گرسنگی است که قریش بر اثر دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم به آن گرفتار شدند. به آسمان چشم میدوختند و در اثر شدت بلا و مصیبت چیزی جز دود نمیدیدند. این دیدگاه حضرت عبدالله بن مسعود (رض) و گروهی از علمای سلف است. علامه ابن جریر طبری همین دیدگاه را ترجیح داده است. (تفسیر طبری، (228/11).

مسروق بن اجدع میگوید: ما در مجلس عبدالله بن مسعود (رض) نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمن، واعظی داستان سرایی میکند و معتقد است که دودی می‌آید و چشم و گوش منافقان را کور و کر می‌کند و مؤمنان را دچار حالتی مانند سرماخوردگی می‌سازد. ابن مسعود که تکیه داده بود، عصبانی شد و نشست و گفت: کسی که می‌داند، سخن بگوید. و کسی که نمی‌داند، بگوید: خداوند بهتر می‌داند. زیرا یکی از نشانه‌های علم، آن است که انسان، چیزی را که نمی‌داند، بگوید: نمی‌دانم. خداوند به پیامبرش فرمود: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ۝۸۶» [ص: 86]. «ای پیغمبر (بگو): من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا هیچ پاداشی نمی‌طلبم، و از زمره‌ی مدعیان (دروغین نبوت نیستم». آن حضرت (ص) چون دید مردم به دین الله متعال پشت کرده‌اند، فرمود: «خدایا، آنان را به قحط سالی، هم چون قحط سالی، زمان یوسف گرفتار کن.» آنان گرفتار چنان خشک سالی شدند که همه چیز را نابود کرد، تا جایی که مردم بر اثر گرسنگی، گوشت و پوست مردار را می‌خوردند. (بخاری: (4774) و مسلم، (7244).

همچنین ابن مسعود میگوید: پنج مورد از این پیشین‌گویی‌ها «عذاب ملازم» «روم» «مؤاخذه کبری» «ماه» و «دود» است.

«عذاب ملازم» منظور از «الزم» این آیه مبارکه است: «فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» [الفرقان: 77]. «چون آیات خداوند را تکذیب کردید، پس عذاب خداوند بر شما لازم شد و در هیچ حالتی آنان را رها نخواهد کرد».

«روم» اشاره به این آیه دارد: «الْم ﴿۱﴾ غُلِبَتِ أَلْرُّومُ ﴿۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿۳﴾ [الروم: 1-3]. «الم، روم شکست خورد* آنان نیز پس از چند سالی پیروز خواهد شد».

«مؤاخذه کبری» اشاره به آیه‌ی مبارکه است: «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ۝۱۶» [الدخان: 16]. یعنی: «روزی که با گرفتاری سخت (در جنگ بدر) آنان را گرفتار کنیم، براستی که ما انتقام گیرنده هستیم».

«ماه» اشاره به این فرموده‌ی خداوند است: «أَقْرَبَتْ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿۱﴾ [القمر: 1]. «قیامت هرچه زودتر فرا می‌رسد».

2- برخی از علماء معتقدند که دود یکی از نشانه‌هایی است که هنوز به وقوع نپیوسته است

و در قرب قیامت به وقوع می‌پیوندد و این دیدگاه حضرت علی بن ابی طالب و ابن عباس

و ابو سعید خدری (رض) است.

حافظ ابن کثیر رحمه الله این دیدگاه را ترجیح داده و به احادیثی که پیش از این ذکر شد، استدلال کرده است.

برخی از علماء این آثار را با هم تلفیق کرده‌اند، به این شکل که دو دود خواهد بود، یکی پدیدار گشته و دیگری در آخرالزمان پدید خواهد آمد.

اولین نشانه که آشکار شده همان است که قریش آن را به شکل دود میدیدند و این غیر از آن دود حقیقی‌ای است که از نشانه‌های قیامت به شمار می‌آید.

ابن مسعود می‌گفت: دو دود خواهد بود که یکی گذشته (یعنی آن که بر قریش ظاهر شد) و دیگری باقی مانده است. این دود فاصله زمین و آسمان را پر می‌کند و برای مؤمن مانند

سرمخوردگی خواهد بود و منافذ و چشم و گوش کافران را سوراخ می‌کند» (تذکره، صفحه/655).

نظر راجح در این مورد آن است که دود یکی از نشانه‌های به وقوع نپیوسته ایست که در آخرالزمان به وقوع می‌پیوندد. منظور این آیهی مبارک نیز همین است: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ» (10). «چشم به راه روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند».

یعنی این دود به صورت واضح در آسمان پدید می‌آید و هر فردی می‌تواند آن را ببیند. بنابر این، منظور سخن ابن مسعود در مورد آن چه قریش گرفتار آن شده‌اند. محض خیال و توهمی است که آنان بر اثر شدت گرسنگی و سختی دچار آن شدند. همچنین این آیه مبارک: «يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (11) [الدخان: 11]. «حقیقتاً این دود آنان را فراگرفته بود و در حالیکه مردمان را به وحشت انداخته، به مردم گفته می‌شود: این عذابی دردناک است».

احادیث وارد شده در مورد دود :

حذیفه بن اسید (رض) می‌گوید: در حالیکه سرگرم گفتگو و مذاکره بودیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد ما آمد و پرسید: در مورد چه چیزی سخن می‌گویید؟ گفتیم: در مورد قیامت. فرمود: قیامت تا آن گاه برپا نمی‌شود که قبل از آن ده علامت را مشاهده کنید و سپس آن‌ها را بر شمرد: دودی که عالم را فرا می‌گیرد. دجال... صحیح مسلم، (7667). حضرت ابو هریره (رض) روایت کرده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا، طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا أَوْ الدُّخَانُ أَوْ الدَّجَالُ أَوْ الدَّابَّةُ أَوْ خَاصَّةٌ أَحَدِكُمْ أَوْ أَمْرَ الْعَامَةِ». «با اعمال نیک بر شش چیز پیشی گیرید: طلوع آفتاب از مغرب، دود، دجال، دابه، مرگ، وقوع قیامت» مسلم، (7584).

عبدالله بن ابی ملیکه گفت: «روزی نزد ابن عباس (رض) رفتم. گفت: دیشب تا صبح خوابم نبرد. من عرض کردم: چرا؟ گفت: گفته‌اند ستاره‌های دنباله‌داری پدیدار گشته است. من ترسیدم که دود نیز پدید آمده باشد و تا صبح نخوابیدم» (روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم. ابن کثیر گفته است: اسناد منسوب به ابن عباس (رض) صحیح است).

شان نزول آیه 10:

روایت بخاری و مسلم و دیگران در بیان شأن نزول آیه کریمه از ابن مسعود (رض) نیز مؤید این معنی است: چون قریش رسول الله صلی الله علیه وسلم را نافرمانی کرده و با ایشان دشمنی ورزیدند و در پذیرش اسلام به سستی گراییدند و کار عناد و ستیزه آنان بر

رسول الله صلى الله عليه وسلم سخت دشوار آمد، آن حضرت صلى الله عليه وسلم چنین دعا کردند: «اللهم أعني عليهم بسبع كسبع يوسف». «بار خدایا! مرا بر آنان به هفت سال قحطی - مانند سال های یوسف - یاری کن». پس بر اثر دعای آن حضرت صلى الله عليه وسلم، قریش گرفتار قحطی و دشواری سختی شدند تا بدانجا که از فرط گرسنگی استخوان ها را نیز خوردند و اثر این گرسنگی چنان شدید بود که چون انسان به سوی آسمان می نگرست، میان آسمان و زمین را به شکل دود، سیاه می دید پس خداوند متعال نازل فرمود: «فَأَرْقُبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ» (10) [الدخان: 10] پس در بحبوحه این بلا بود که آنان نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! از خداوند برای قبیله مضر باران بخواه زیرا مضر از قحطی به هلاکت رسیدند! آن گاه رسول الله صلى الله عليه وسلم برایشان باران طلبیدند و باران نازل شد.

مفسران درباره ی مراد از این دود اختلاف کرده اند؛ گفته شده است که این همان دودی است که مجرمان را به هنگامی که در روز قیامت به نزدیک آتش برده می شوند فرا می گیرد. و خداوند به پیامبرش دستور داده تا برای آنها منتظر همان روز باشد. و این معنی را این امر تاکید می نماید که طریقه و روش قرآن در تهدید کردن کافران و مهلت دادن به آنها این گونه است و آنها را از آن روز و عذابش میترساند و مومنان و پیامبران را دلجویی میدهد که کسانی که آنها را اذیت و آزار می رساند، باید منتظر آن روز باشند.

و نیز مؤید آن است که خداوند متعال در این آیه فرموده است: «أَتَى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ» چگونه یادآوری برای آنان فایده ای دارد؟ در حالیکه پیامبری بیانگر نزد آنان آمده است. و این در روز قیامت به کافران گفته می شود؛ آنگاه که آنها درخواست می کنند که به دنیا باز گردند: زمان بازگشت تمام شده است.

يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

که همه مردم را فرا می گیرد، این عذابی دردناک است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هَذَا»: این عذاب قیامت. این قحطی و خشکسالی شدید. «يَغْشَى» می پوشاند، فرا می گیرد.

تفسیر :

شیخ ابن کثیر نظریات و آرای مختلف درباره «دخان» را نقل نموده، و در پایان مجموعی این روایات چنین نتیجه گیری نموده است:

این قول که «دخان» از نشانه هایی است که ما باید ظهور آن را قبل از وقوع قیامت انتظار بکشیم، قوی تر است. سپس او در این باره احادیثی را نقل میکند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت حذیفه بن اسید غفاری (رض) است که فرمود: رسول الله صلى الله عليه وسلم از عرغه بر ما فرود آمدند و درحالیکه ما مشغول مذاکره درباره قیامت بودیم، فرمودند: «قیامت برپا نمی شود تا آن گاه که شما ده نشانه را ببینید:

- 1- طلوع آفتاب را از مغرب آن.
- 2- ظهور دخان.
- 3- ظهور دابه الارض.
- 4- خروج یأجوج و مأجوج.
- 5- نزول عیسی بن مریم (علیهما السلام).

6- خروج دجال.

7- وقوع سه خسوف: خسوفی در مشرق.

8- خسوفی در مغرب.

9- خسوفی در جزیره العرب.

10- آتشی که از قعر سرزمین عدن بیرون می آید و همه مردم را می میراند و هر جا که شب بگذرانند، با آنان شب می گذراند و هر جا که در ظهر بخوابند، همراهشان می باشد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «... مؤمن از آن دود، دچار عارضه‌ای شبیه زکام می شود اما کافر را چنان فرو می گیرد که در اثر آن، بدن وی باد کرده و متورم می شود...».

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

[می گویند] پروردگارا! این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان می آوریم. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« الْعَذَابَ » : عذاب آخرت . قحطی و خشکسالی گریبانگیر قریش .

« إِنَّا مُؤْمِنُونَ » : ما اینک از غفلت بدر آمده ایم و ایمان آورده ایم . ما ایمان می آوریم ، یعنی تصمیم داریم که ایمان بیاوریم .

تفسیر :

مفسر شیخ بیضاوی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: که مشرکان قریش نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده و گفتند: اگر الله متعال این عذاب را از ما برطرف و دور گرداند، ما مسلمان می شویم. مراد از عذاب؛ گرسنگی ای بود که به سبب آن این دود را میدیدند. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۱۲).

أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ﴿١٣﴾

[اما] چگونه پند گیرند؟ در حالیکه پیغمبر روشنگر (حق با معجزات و منطق روشن) نزد آنان آمده بود. (۱۳).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنَّى» : کی؟ چگونه؟ «الذِّكْرَى»: بیداری . پندپذیری . «مُبِينٌ» : روشن . روشنگر . «رَسُولٌ مُبِينٌ» : پیغمبری که روشن بود که پیغمبر است . پیغمبری که رسالت او روشن و گویا بود . پیغمبری که حق و باطل را روشن و از هم جدا می کرد .

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ ﴿١٤﴾

سپس از او روی گردان شدند، و گفتند: او دیوانه است که دیگران به او تعلیم میدهند! (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ثُمَّ» : بعد از آمدن چنین پیغمبری و شنیدن حقائق از او .

«مُعَلَّمٌ» : تعلیم شده . یاد داده شده .

تفسیر :

امام فخر رازی گفته است: کفار مکه در مورد پیدایش قرآن از جانب حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم دو نظر داشتند: بعضی می گفتند: محمد این سخنان را از یک نفر می آموزد، و بعضی دیگر می گفتند: محمد مجنون است و جن در حالت اضطرابش

این سخنان را بر او القا میکند. (تفسیر کبیر ۲۴۴/۲۷). به رسول الله صلی الله علیه وسلم اتهام می بستند که: یعنی: بشری قرآن را به او تعلیم داده و او دیوانه است.

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿١٥﴾

ما این عذاب را اندکی از شما بر میداریم [ولی شما] در حقیقت باز (به شرک خود) بر میگردید! (۱۵)

تفسیر :

از عادت همیشگی گنهکاران همین است، هرگاه قهر الهی را مشاهده و لمس می نمودند می گفتند: ما ایمان آوردیم. «إِنَّا مُؤْمِنُونَ» ولی همین که خطر از سرشان بر طرف می شد دوباره به شرک خویش مراجعه و از اسلام روی گردان میشدند. «إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ...»: این جمله، اگر مربوط به آخرت باشد، متضمن معنی شرط است. ولی اگر راجع به دفع قحطی و خشکسالی و رفع بلا از قریش باشد، معنی چنین است: ما مدت کمی عذاب را از شما به دور میگردانیم، ولی شما دوباره به کارهای زشت و پلید قبلی خویش مراجعه، و به اذیت و آزار مسلمانان دست اقدام دوباره می کنید. امام فخر رازی فرموده است: هدف از یادآوری این نکته اینست که: آنها به وعده های خویش وفا نمی کنند، و آنها در حالت درماندگی دست تضرع و زاری به درگاه الله سبحان و تعالی بلند می کنند، و به محض اینکه خوف و خطر از ایشان برطرف شود، آنها به کفر و تقلید از پیشینیان باز می گردند (تفسیر کبیر ۲۴۴/۲۷).

ابن مسعود (رض) گفته است: بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم برای آنان طلب باران کرد و عذاب از آنها برطرف شد، آنها به تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم دوباره بازگشتند.

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾

روزی که گیر و داری سخت و سترگ آغاز کنیم، [آنگاه] ما انتقام گیرنده ایم (۱۶) باید گفت که الله تعالی سرچشمه رحمت است، ولی نباید این را فراموش کرد که در برخی از موارد دارای قهر سختی هم می باشد، بخصوص در مورد آنده از اشخاصی که وحی الهی را به بازی و تمسخر بگیرند، گرفتار قهر شدید از جانب پروردگار با عظمت می گردند.

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَوْمَ»: روز قیامت. روز جنگ بدر. «نَبْطِشُ»: آن را به تندی می گیریم: (ملاحظه شود سورة: اعراف / 195، شعراء / 130، زخرف / 8). «الْبَطْشَةُ الْكُبْرَى»: یورش تند، حمله شدید. مراد مجازات سخت است.

تفسیر :

ابن مسعود (رض) گفته است: «البطشة الكبرى» یعنی روز «بدر». و ابن عباس (رض) فرموده است: عبارت است از روز قیامت. ابن کثیر در مورد می فرماید: ظاهر آن است که روز قیامت است، هر چند روز بدر نیز روز «بطش» بود (مختصر ۳۰۲/۳)

و امام فخر رازی میفرماید که: گفته دوم صحیح تر است؛ زیرا تهاجم روز بدر به این حد نمی رسد که به چنین وصفی عظیم موصوف گردد، و چون انتقام کامل فقط در روز قیامت حاصل میشود. و به دلیل اینکه آن را به «کبری» توصیف کرده است باید عظیمترین انواع بطش باشد و آن هم فقط در روز قیامت تحقق می یابد. (تفسیر کبیر

(۲۴۴/۲۷). بعد از آن کفار قریش را متوجه مصایبی میکند که گریبانگیر گردنکشان قوم فرعون شده و میفرماید:

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی بیان یافت که: مشرکان مکه بر سر کفرشان پای می فشاری داشتند. اینک در آیات متبرکه (17 الی 33) نیز بیان می یابددکه: بسیاری از پیشینیان در ایمان نیاوردن به پیامبران خود، هم چون این مشرکان بودند. از جمله فرعون هم موسی را آزار می داد و هم به او ایمان نیاورد که سرانجام الله سبحان و تعالی پیامبر خود را یاری رساند و فرعون و سران حکومت و سایر پیروانش را در بحر غرق و مایه ی عبرت آیندگان شدند.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾

و به یقین پیش از آنان قوم فرعون را آزمودیم و پیامبری بزرگوار برایشان آمد. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کریم»: بزرگوار.

تفسیر:

«فَتَنَّا»: آزمایش و امتحان است. (لغویون می نویسند که: کلمه «فتنه» در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره آتش است، تا از ناخالصی ها تصفیه شود، سپس برای هر نوع آزمایش سختی که جوهره انسان را نشان دهد بکار رفته است.)

در این هیچ جای شکی نیست که: آمدن انبیا برای مردم نوعی آزمایش است تا مشخص شود چه کسانی حق را می پذیرند و چه کسانی دست به لجابت میزنند، و از دعوت برحق شان روی می گرانند. قابل یاد آوری است که: آزمایش الهی سنتی مستمر و حتمی است.

أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾

[و با ایشان گفت] که بندگان خدا (بنی اسرائیل) را به من بسپارید، که من پیامبری امین برای شما هستم. (۱۸)

تفسیر:

یکی از وظایف اساسی، بنیادی و ضروری که در برابر انبیا و پیامبران علیهم السلام قرار دارد، همانا امانت داری در گرفتن وحی و رساندن آن به مردم است. درضمن باید گفت که: رمز موافقت شان همین است که باید در جامعه اعتماد مردم را نیز بخود جلب نمایند. همچنان باید؛ در مورد اینکه حضرت موسی علیه السلام در خواست رهایی بنی اسرائیل را از الله تعالی بعمل آورد، براساس و بنیاد وظیفه رسالت اوست نه به خاطر حمایت از قوم و قبیله خاصی خودش که به وی تعلق داشت.

یهودیان چه کسانی اند؟

قبل از بحث در مورد قوم بنی اسرائیل، میخواهم بیان بدارم که: یهودیان چه کسانی اند و چرا اساساً بدین نام مسمی شده اند:

در تفسیر «المحرر الوجیز ابن عطیه» که یکی از تفاسیر معتبر در جهان اسلام می باشد در این بابت می نویسد:

منظور از «وَالَّذِينَ هَادُوا» (سورة البقرة: آیه 62). یهودیان هستند. و بدین خاطر به این نام، مسمی شده اند که؛ گفته اند: «إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ» [الأعراف: 156]. «به سوی تو بازگشتیم». بنابراین کلمه یهود از «هَادَ يَهُودُ» یعنی بازگشت، گرفته شده است.

عده هم گفته‌اند: یهود منسوب به یهودا پسر یعقوب است که بر اثر تعریب دچار تغییر شده و به صورت یهود درآمده است.

زهرای هم حکایت کرده است که یهود از تهوید به معنی نرم و با وقار سخن گفتن گرفته شده است. و یا کلمه «هادوا» یا از «هَادَ» به معنی بازگشت، و یا از یهودا پسر یعقوب گرفته شده و بر اثر تعریب تغییر کرده است و یا اینکه از «تَهُودَ» به معنی آرام و با وقار سخن گفتن یا حرکت کردن، گرفته شده است.

آلوسی (شهاب‌الدین محمود بن عبدالله آلوسی (۱۸۵۴-۱۸۰۲) در تفسیر آیه «وَالَّذِينَ هَادُوا» (سورة البقرة: 62) می‌فرماید: یعنی کسانی که یهودی شدند.

و کلمه «یهود» یک لفظ عربی است که از «هَادَ» به معنی بازگشت و توبه کرد، گرفته شده است که در این صورت علت نامگذاری یهودیان به این اسم این است که آنان از عبادت گوساله توبه کردند، و این توبه کردن دشوارترین کار بود برای آن‌ها، و یا اینکه کلمه «یهود» معرب «یهودا» است که در این صورت نام بزرگترین فرزند یعقوب بر یهودیان اطلاق گردیده است. (تفسیر ابن عطیه: جلد 1، صفحه 326 و جلد 4، صفحه 87. تفسیر آلوسی: جلد 1، صفحه 278).

اما بنی اسرائیل چه کسانی هستند؟

خداوند متعال فرموده است: «يٰۤاَيُّهَا بَنِي إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» (البقرة: 47). «ای فرزندان اسرائیل! نعمتی را که به شما ارزانی داشته‌ام به یاد بیاورید».

در تفسیر آلوسی در باره بنی اسرائیل آمده است که: «اسرائیل» یک اسم غیر عربی و مرکب است از «ایل» که یکی از اسماء خدا است، و «اسرا» که به معنی عبد، برگزیده، انسان یا مهاجر است. و اسرائیل لقب حضرت یعقوب علیه السلام است. سپس آلوسی گفته است که خداوند یهودیان را به اسرائیل نسبت داده است نه به یعقوب تا آنان را به طاعت و عبادت تشویق کند، چرا که کلمه اسرائیل بیش از لفظ یعقوب در برگیرنده این مفهوم است. همانطور که اگر گفته شود ای پسر صالح از خدا اطاعت کن نسبت به ای پسر زید از خدا اطاعت کن تشویق بیشتری در بردارد، چون انسان به طور طبیعی تمایل دارد که از آثار نیاکان خود پیروی کند حتی اگر ناپسند باشد. (تفسیر آلوسی: ج 1، ص 241-242).

پس منظور از بنی اسرائیل ذریه حضرت یعقوب از دوازده پسرش است. (تفسیر المنار: جلد 1، ص 289). و اولین کسی که از بنی اسرائیل وارد مصر شد، حضرت یوسف پسر یعقوب علیه السلام بود که بعد ها برادرانش هم به وی ملحق شدند و بدین ترتیب نسل او در آنجا رو به افزایش گذاشت تا جائیکه گفته شده وقتی که بنی اسرائیل از مصر خارج شدند، نفوس آنان ششصد هزار نفر بود، و این افزایش جمعیت در مدت چهارصد سال صورت گرفته است. (تفسیر المنار: جلد 1، ص 312).

خروج موسی علیه السلام با قوم بنی اسرائیل از مصر:

چون اقامت موسی علیه السلام در مصر به طول انجامید و فرعون و قوم فرعون هم به کفر و گمراهی خود ادامه دادند، خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام هدایت فرمود که شبانه با بنی اسرائیل مصر را از مسیری که برایشان تعیین شده است ترک کنند، پس حضرت موسی علیه السلام هم این فرمان الهی را اجابت کرد (و راهی سرزمین موعود شدند) ضمناً خداوند به موسی علیه السلام اعلام کرده بود که فرعون با لشکریانش آنان را دنبال خواهند کرد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ

مُتَّبِعُونَ ﴿52﴾ (الشعراء: 52). «ما به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان مرا کوچ بده، بی‌گمان شما تعقیب میشوید».

و قتیکه فرعون از خروج موسی و بنی‌اسرائیل از مصر اطلاع پیدا کرد، قهر و غضب وجودش را فراگرفت و لشکریان خود را از شهرهای مختلف جمع آوری کرد. «فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿53﴾ [الشعراء: 53]. «پس فرعون (مأموران خود را) به شهرها فرستاد تا (لشکریانش را) جمع کنند».

و قتیکه لشکریان فرعون جمع شدند، فرعون آنان را به حرکت درآورد و موسی علیه السلام و قومش را دنبال کردند. خداوند متعال میفرماید: «فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ﴿60﴾ فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿61﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿62﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿63﴾ [الشعراء: 60-63]. «پس (فرعون و فرعونیان) بنی اسرائیل را در هنگام طلوع آفتاب دنبال کردند. هنگامیکه دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما (در چنگال فرعونیان) گرفتار میشویم. (موسی) گفت: چنین نیست. پروردگار من با من است و او قطعاً مرا (به راه نجات) رهنمایی می‌کند. پس به موسی وحی کردیم که عصای خود را به بحر بزن، پس بحر از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید».

ابن عباس (رض) گفته است: در سطح بحر دوازده راه بوجود آمدند که هر راه به قبیله از بنی‌اسرائیل تعلق داشت. خداوند متعال این راهها را در سطح بحر خشک و سهل العبور قرار داده بود بطوریکه بنی اسرائیل توانستند به آسانی از آن بگذرند. خداوند در سوره‌ی طه به این نکته اشاره کرده و فرموده است: «فَأَضْرِبْ لَهُمُ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى» [طه: 77]. «راهی خشک برای آنان در بحر بگشا. (راهی که چون در آن گام بگذاری) نه از فرعونیان می‌ترسی که به تو برسند و نه (از غرق شدن در آب) هراسی خواهید داشت».

سپس فرعون و لشکریانش، موسی و بنی اسرائیل را در بحر تعقیب کردند و موج بحر آنان را در برگرفت و خداوند همه آنان را غرق کرد و به هلاکت رسانید. «فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِّنَ اللَّيْلِ مَا عَشَوُا غَشِيَهُمْ ﴿78﴾ [طه: 78]. «فرعون با لشکریانش آنان را دنبال کرد و بحر بطور شگفت‌انگیزی آنان را در (میان امواج) خود گرفت» «وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَّعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿65﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴿66﴾ [الشعراء: 65-66]. «موسی و تمام کسانی که با او بودند نجات دادیم و سپس دیگران (= فرعون و لشکریانش) را غرق کردیم».

وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٩﴾

و بر خدا برتری مجوید که من برای شما دلیل آشکار آورده‌ام. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا تَعْلُوا»: تکبر نورزید و بزرگی نکنید. طغیان، سرکشی و مخالفت نکنید.
(ملاحظه فرمایند سوره‌های: مؤمنون آیه: 91، قصص آیه: 4، اسراء آیه: 4، نمل آیه: 31).
«سُلْطَانٍ»: دلیل و حجت. معجزه.

تفسیر :

پیامبرش را تکذیب نه نمایید، در حالیکه با دلیل واضح معجزه آشکاری که بر درستی

رسالت آن دلالت می‌کند به نزد شما آمده. این برهان و معجزه آشکار عبارت است از: معجزه عصا، ید بیضا و سایر معجزات نهگانه آن.

واقعیت امر اینست که: اگر یکبار ریشه گناه و فساد و بشکل عام انحراف از راه حق در تار و پوت انسان رسوخ و نفوذ کند، انسان را به مرحله می‌رساند که؛ دیگر ارشاد الهی و دعوت انبیا ء هم به وی اثری نخواهد داشت.

وَإِنِّي عَذْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ ﴿٢٠﴾

و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از اینکه مرا سنگسار کنید. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَذْتُ»: به الله پناه برده‌ام. «تَرْجُمُونِ»: اینکه مرا سنگسار کنید. تکیه روی مسأله رجم، یعنی سنگسار کردن بدین خاطر است که اغلب پیغمبران و مردان خدا را بدین نحو تهدید و در نهایت به قتل رساندند. (برای مزید معلومات مراجعه به سوره های: کهف آیه: 20، یس آیه: 18، هکذا داستان: شعیب علیه السلام (درسوره: هود آیه: 91) و حضرت ابراهیم علیه السلام (در سوره: مریم، آیه 46) و درمورد نوح علیه السلام (به سوره: شعراء آیه: 116).

«رجم»، به معنی مطلق قتل نیز استعمال شده است (ملاحظه شود: معجم‌الفاظ القرآن الکریم).

تفسیر :

فرعونیان موسی علیه السلام را تهدید به مرگ نموده و می‌خواستند که؛ با سنگسار او را بقتل برسانند، پس حضرت موسی علیه السلام از آزارشان به خدای منان پناه برد. از دروس این آیه مبارکه یکی هم اینست که: تهمت‌ها، تهدید‌ها و شکنجه نباید مانع کار تبلیغی مبلغین گردد، انسان در همه احوال به الله بزرگ خویش پناه ببرد و در کار خویش از الله طلب کمک و یاری کند، تکیه بر الله تعالی و پناه جستن به الله تعالی به انسان قوت و متانت نصیب می‌فرماید تا در برابر ستمگران، جهلا و ظالمین ایستادگی و مقاومت کند.

وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَأَعْتَزَلُونِ ﴿٢١﴾

و اگر به من ایمان نمی‌آورید، پس از من کناره‌گیری کنید. (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید). (۲۱)

تفسیر :

«إِعْتَزَلُونِ»: اگر به من ایمان نمی‌آورید و به نبوت من اقرار نمی‌نمایید؛ پس از من کناره‌گیری کنید و با آزار و اذیت متعرض من نشوید و از جنگ با من دست بردارید و به کاری من کاری نداشته باشید.

ابن کثیر فرموده است: یعنی به من تعرض و پرخاش نکنید و بگذارید کار به صورت مسالمت آمیز برگزار شود، تا خدا در بین ما حکم کند. (مختصر ۳/۳۰۲).

قابل یاد آوری است که: حضرت موسی علیه السلام با داشتن معجزه‌ها، خواهان درگیری مسلحانه و مقابله با مخالفان خویش نبود، بلکه او میخواست با یک پلان منظم و منطقی در مقابل مخالفین خویش به اهداف عالی خویش نایل شود.

در این درخواست حضرت موسی علیه السلام دو خواست اساسی را مطرح میکند:

اول: فرعون و فرعونیان، او را نیازارند و آزادش بگذارند.

دوم: مزاحم ایمان آوردن مردم نشوند و سدّ راه دعوت شان را نگیرند.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ﴿٢٢﴾

آنگاه به درگاه پروردگارش ندا در داد که یقیناً آنها قوم مجرم‌اند. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَعَا»: به فریاد خواند. ندا داد. (در این شکی نیست که: بعد از طی چندین مرحله دعوت و هدایت، نفرین جایز است).

«مُجْرِمُونَ»: گناهکاران. در اینجا هدف همان کافران است.

فَأَسْرَ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ ﴿٢٣﴾

(به او دستور داده شد) بندگان مرا شبانه حرکت ده که آنها به تعقیب شما می‌آیند. (۲۳)

تفسیر :

بعد از اینکه فرعون و قومش دعوت موسی علیه السلام را رد کردند، پروردگارش را دعا نمود و گفت: پروردگارا! این گروه، قومی کافر و بدکاراند و پروردگار با عظمت از آنان انتقام گرفت. در همین هنگام بود که خداوند متعال به موسی علیه السلام هدایت فرمود: تا قوم بنی اسرائیل را بدون اجازه و مشورت فرعون، از میانشان بیرون ببرد؛ دعای

موسی علیه السلام را پروردگار با عظمت استجابت نمود، و قوم خویش شبانه بیرون آورد. الله تعالی به موسی علیه السلام وحی فرموده بود که: بندگانم را شب هنگام در تاریکی کوچ و حرکت دهند، تا حال‌شان پوشیده‌تر باشد. الله تعالی به حضرت موسی وحی نموده بود که: من چنان تدبیری را اتخاذ نموده‌ام که؛ فرعون و لشکریانش شما را تعقیب کرده نتواند، آن‌گاه شما را نجات داده و فرعون و یاران‌شان را در آب غرق خواهم ساخت.

«أَسْرَ بِعِبَادِي»: «اسراء» به معنای کوچ دادن در شب است. و «رهو» به معنای راه باز و آرام و گسترده است، (مراجعه شود به سوره هود آیه 81، حجر آیه 65، طه، آیه 77، شعراء، آیه 52). «لَيْلًا»: ذکر این کلمه برای تأکید است.

«مُتَّبِعُونَ»: تعقیب شوندگان. دیده شده که حرکت شبانه بنی اسرائیل به رهبری حضرت موسی علیه السلام نوعی از مبارزه بی سر و صدا است که فرعون تحمل آن را نداشت بناءً سربازان خویش را که در آن ثروتمندان، باغداران، و صاحبان قصرهای مجلل حضور داشتند، به تعقیب آنان و غرض قلع و قم آنان فرستاد. در این داستان دیده شد که: داشتن ثروت و دارایی و داشتن، امکانات مادی که فرعونیان از آن برخوردار بودند، در برابر قهر الهی عامل نجات دهنده نمی‌باشد. سنت پروردگار با عظمت، انقراض و هلاکت اقوام ستمگر، ظالم و خدا ناشناس، و روی کار آمدن قومی دیگر است. با تمام صراحت باید گفت که: کامیابی‌های دنیا زود گذر است. و نه باید به آن مغرور شد.

زندگی دنیوی برای انسان از نظر قرآن عظیم الشان چیزی جز خسران نیست؛ مگر به آن‌ده اشخاصیکه «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (تین: 6) (مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند که برای آنان پاداشی قطع ناشدنی و همیشگی است).

یکی از مهم‌ترین خطراتی که انسان در دنیا با آن مواجه است، محبت جاه، مقام چوکی و منصب است که از جمله زینت‌های دنیوی بحساب می‌آید.

در نهایت باید عرض داشت که: دوری از ایمان و عمل صالح سبب سقوط است و ایمان، عامل دوری از هرگونه خطاها، پستی و نزول‌های تباه‌کن می‌باشد.

باید گفت که: انسان در اصل خلقت خودپستی ندارد ولی سقوط اش به وادی بدبختی اش در

طی عمل که در طی مراحل زندگی اش که انجام می دهد، واقع میشود. انسان که از جمله بهترین و اشرف ترین مخلوقات الهی در روی زمین میباشد، ولی اگر یکبار سقوط و انحرف کند، سقوطش از همه موجودات پست تر است. که الله تعالی همه ما و شما را از آن نگاه بدارد.

وَأَثْرُكَ الْبَحْرِ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ ﴿٢٤﴾

و بحر را هنگامی که آرام است رها کن، زیرا ایشان لشکری اند غرق شدنی اند. (۲۴)

تفسیر :

الله تعالی در خطاب به حضرت موسی علیه و السلام میفرماید: «وَأَثْرُكَ الْبَحْرِ رَهْوًا»: بحر را به حالت خودش ساکن و گشاده پشت سر بگذار، و با عصا بر آن نزن تا دوباره یکجا شود، زیرا موسی علیه السلام می خواست همینکه بنی اسرائیل در جانب دیگر از آب خارج شوند، آب را دوباره با عصای خویش بزند که رود نیل دوباره به حال اصلی خویش برگردد تا میان آنان و سربازان فرعون حایلی ایجاد شود، و دیگر نتوانند به تعقیب آنان بپردازند، اما الله تعالی به حضرت موسی علیه و سلم دستور فرمود، که بحر را همان طور آرمیده و ساکن به حال خودش بگذار، تا فرعون به تصور این که بحر خشک است، به آن داخل و گرفتار بلا شوند. همینکه موسی علیه السلام از ضمانت پروردگارش خویش اطمینان حاصل کرد، و دلش آرام گرفت و اضطرابش از بین رفت، بحر را به حالت خویش باقی گذاشت و در نتیجه فرعون و سربازان فرعون غرق دریا شدند.

مُجَاهِدُ بْنُ جَبْرِ (21 - 104 هجری) - (642 - 722 میلادی) که اکثراً به «جُبیر» شهرت دارد و از جمله تابعین می باشد در معنی این آیه مبارکه میفرماید: «بحر را همچنان با راه های خشک شده آن باقی گذار تا فرعون و قومش با اطمینان داخل آن شوند و چون همه آن ها به آن داخل شدند، آنگاه ما بحر را به هم می آوریم که همه غرق شوند».

در اینجا میخواهم توجه خوانندگان را بک مطلب جلب نمایم که: هر راه بازی که در پیشروی انسان قرار دارد، نشانه لطف الهی نیست، در داستان تعقیب بنی اسرائیل توسط سربازان فرعون ملاحظه نمودیم که الله تعالی برای شان راه بحر را هم باز گذاشت تا فرعونیان به تعقیب بنی اسرائیل داخل بحر شوند، همینکه داخل شدند، همه شان را در آب غرق ساختند. الله تعالی آنان را در آبی و دریایی غرق نمودند که به آن آب باغ های آنها سر سبز میشد مینازیدند، در نهایت در همان آب غرق شدند.

یادداشت :

رود نیل به قدری عظیم و بزرگ است که قرآن عظیم الشان از آن به بحر تعبیر بعمل آورده است.

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾

(پس از غرق شدن) چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند. (۲۵)
«كَمْ»: چه زیاد! بسیار فروان.

وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾

و کشت و زرعها و مقام های عالی رها کردند و رفتند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَقَامٍ»: اقامتگاه. جایگاه. هدف از ازان قصر ها و یلاها و منازل مجلل است.

«گَریم»: پرارزش و گرانبها.

تفسیر :

در واقعیت تمام باید بعرض رسانیده شود که داشتن ثروت، و سرمایه مایهٔ سعادت برای انسان نمی گردد، بلکه در بیساری از موارد همین ثروت و داری؛ مایه و موجبات تباهی و هلاکت و مصیبتی برای انسان را ببار می آورد .
همچنان در این هم شکی نیست که غرق شدن در عیاشی، و دوری از کتاب الله و سنت رسول الله انسان را در صف مخالفان و معاندین راه حق و انبیاء قرار میدهد.
حضرت قتاده فرموده است: که هدف از «وَّ مَقَامِ گَریم» همان اماکن نیکو و قشنگ و سراها و منازل مسکونی و غیره است. (البحر ۳۶/۸).

وَنِعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينَ ﴿٢٧﴾

و چه نعمتی که در آن شاد و خرم بودند. (۲۷)

تفسیر :

«فَکَاهِیْن» : «فاکه» این اصطلاح به اشخاصی خطاب میشود که: در ناز و نعمت و آسودگی زندگی بسر می برند، و به اصطلاح از جمله اشخاص متنعمان میباشند، آنان: از انواع لذت های دنیوی مستفید می باشند.

فرعونیان هم که به اصطلاح «فکاهین» خوانده شده، و قتیکه کافر شدند به هلاکت و نابودی گرفتار آمدند؛ زیرا گناه را مرتکب شدند که موجب زوال نعمت های داده شد و در نتیجه عذابی الیم گرفتار و غرق در آب شدند.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿٢٨﴾

این طور (شد) و ما همه ای این نعمت ها را از آنها گرفتیم و به قوم دیگری دادیم. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَوْمًا آخَرِينَ»: گروه دیگری، مراد بنی اسرائیل است.

تفسیر :

پروردگار با عظمت نعمت هایی را که به فرعون و قومش باقی گذاشتند از آنان سلب کرده و به قوم دیگری از بنی اسرائیل بخشید.

ابن کثیر در این مورد فرموده است: منظور از آنها بنی اسرائیل است که (بعد از غرق شدن فرعون و قومش) بر سر زمین قبطی ها و دیار مصر تسلط پیدا کردند.
طوریکه الله تعالی میفرماید: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾». (سوره اعراف) (و آن قوم مستضعف (بنی اسرائیل را در مشارق و مغارب سرزمینی که در آن برکت نهادیم (سر زمین شام) و ارث خزانه و سلطنت گردانیدیم. و سخن نیک (وعده نیک) که پروردگار تو به بنی اسرائیل داده بود به سبب اینکه صبر ورزیده بودند، به کمال رسید (تحقق یافت). و آنچه را که فرعون و قومش می ساختند و آنچه از باغها را که بر پایه ها افراشته بودند، نابود کردیم.) و در جای دیگر میفرماید: «وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» (الشعرا- 59) (مختصر ۳۰۳/۳).

سرزمین هایی که در اختیار فرعونیان بود، آنچنان وسیع بود که یک سر آن در شرق قرار داشت و سر دیگر آن در غرب، این سر زمین ها دارای محصولات و برکات مادی و معنوی

بسیاری بود، زیرا محلّ بعثت انبیای الهی و مدفن بسیاری از آنان بود. در نتیجه ملاحظه نمودیم: آنانیکه سعادت خویش را در مال و مادیات زیاد می سنجیدند، و به حالاتی و اوضاعی مواجه شدند که همین مال مایه هلاکت شان را هم مهیا ساخت.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ ﴿٢٩﴾

پس نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و [هنگام نزول عذاب هم] مهلت نیافتند. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُنْظَرِينَ»: مهلت داده شده گان.

تفسیر :

بعد از اینکه فرعون و قومش به هلاکت رسیدند، و الله متعال عقوبت و جزایی را که بر آنان مقدر کرده بود به تأخیر نه انداخت، بلکه در وقتش اجرا و واقع شد. نه آسمان و نه زمین به حال شان گریه کرد، زیرا؛ آنان از این ناچیزتر و حقیرتر بودند که کسی به هلاکت و نابودی شان گریه کند. «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ...»: اعراب زمانیکه شخصی مهم و بزرگی وفات مییافت، در توصیف شان میگفتند: «بکت علیه السماء والأرض، وبکته الريح وأظلمت له الشمس». «آسمان و زمین و باد بر او گریستند و آفتاب بر درگذشت وی تاریک شد».

همچنان اعراب عادت داشتند که برای اهمیت داده مرده های خویش می گفتند: آسمان و زمین بر حال او گریه کردند. آفتاب کسوف کرد (آفتاب گرفتگی) و ماه خسوف (ماهتاب گرفتگی). از همین قبیل اصطلاحات متعددی در بین مردم مروج بود، ولی در مورد هلاکت فرعون و قومش نه اهل آسمان (فرشتگان) بر آنان گریه کرد و نه اهل زمین و نه کسی بر حال شان دلسوزی و تأثر نشان نداد و نه قطره اشکی را هم به حال رقتبار شان ریختند. در حدیث شریف آمده است: «ما من مؤمن مات في غربته غابت فيها بواکيه إلا بکت علیه السماء والأرض». «هیچ مؤمنی نیست که در غربت بمیرد؛ مگر اینکه آسمان و زمین بر او می گریند».

همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «ما من عبد إلا وله في السماء بابان، باب يخرج منه رزقه وباب يدخل منه عمله وكلامه، فإذا مات فقدها وبکیا علیه». «هیچ بنده ای نیست مگر اینکه برایش در آسمان دو در است: دری که از آن روزی وی بیرون می آید و دری که از آن عمل و سخن وی داخل می شود پس چون بمیرد؛ آن دو در، وی را گم میکنند و بر او می گریند». سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه کریمه را تلاوت کردند. و از سیاق حدیث برمی آید که مراد، بندگان مؤمن اند.

امام مجاهد می گوید: «هیچ مؤمنی نمی میرد، جز اینکه آسمان و زمین چهل صبح بر او می گریند. راوی می گوید: از مجاهد پرسیدم: آیا زمین می گرید؟ گفت: آیا تعجب می کنی؟ چرا زمین بر بنده ای که آن را با رکوع و سجده خویش آباد می کرد، نگریست؟ و چرا آسمان بر بنده ای که تکبیر و تسبیح وی در آسمان، زمزمه ای مانند آواز زنبور عسل داشت، نگریست؟».

پس مراد آیه این است که بر نابودی فرعون و قومش هیچ تأسف و اندوهی در بین مردم به وجو نیامد، بر خلاف مؤمنان که با مرگ شان، جای نماز خواندن شان از زمین و محل عروج و صعود اعمال شان از آسمان، برای شان می گریست. همچنین احتمال دارد مراد آیه این باشد که: کافر گردنکش و مغرور و متکبر، هیچ چیز را در دنیا به اندازه نفس خود بزرگ نمی بیند زیرا نفس وی بزرگترین چیز در چشم وی است لذا خداوند در این آیه

کریمه از این واقعیت خبر می دهد که کافران گردنکشی مانند فرعون و فرعونیان نابود شدند و هیچ اتفاقی هم نیفتاد بلکه کار و بار دنیا همچنان است که بود.

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿٣٠﴾

و البته ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلت و خواری نجات دادیم. (۳۰)
«الْعَذَابِ الْمُهِينِ»: یعنی از عذاب ذلت بار، همانا از: شکنجه های سخت و طاقت فرسای جسمی و روحی، کشتن پسران، و زنده نگاه داشتن دختران شان برای خدمتکاری و هوسرانی، بیگاری و کارهای بسیار سنگین و غیره (ملاحظه شود سوره های: بقره، آیه: 90، آل عمران، آیه: 178، نساء، آیه: 14).

مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾

از فرعون که متکبری سرکش از زمره اسراف کاران بود. (۳۱)

تفسیر:

«عَالِيًّا»: متکبر: برتری جوی متجاوز (سوره: یونس، آیه 83، مؤمنون، آیه: 46) قوم بنی اسرائیل از جانب فرعون و زورمندان شان به عذاب های مختلف که از حدود الهی تجاوز می کرد مجازات میشدند. بنی اسرائیل از جانب فرعونیان در قید بردگی و غلامی، خواری و ذلالت، در عذاب و شکنجه ای سخت زندگی خویش را پیش میبردند، بر آنان کارهای شاقه خلاف کرامت انسانی بر آنان تحمیل می شد و فرعونیان فرزندان پسرشان را کشته و زنان شان را برای خوشگزرانی خویش زنده نگه می داشتند.

امام صاوی میفرماید: این از جمله برشمردن نعمت هایی است که به بنی اسرائیل عطا کرده بود و مقصود از آن تسلی خاطر و مژده دادن به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است که خود او و قومش را از دست مشرکین نجات خواهد داد؛ زیرا آنها در ستمکاری به پای فرعون نرسیده اند. (صاوی ۶۰/۴۸).

وَلَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ﴿٣٢﴾

و آنها را در آن دور بر عالمیان به علم و دانش (کتاب آسمانی تورات) برگزیدیم و برتری دادیم. (۳۲)

تفسیر:

«اخْتَرْنَا هُمْ»: ایشان را برگزیدیم و امت منتخب کردیم.

«عَلَىٰ عِلْمٍ»: آگاهانه از روی شناخت. یعنی خدا می دانست که بنی اسرائیل مردمان مؤمنی بودند و استحقاق گزینش داشتند، و دیگران اغلب بت پرست و اهل فسق و فجور بودند. ولی بعدها راه خلاف و نزاع در پیش گرفتند و از صراط مستقیم منحرف شدند. (مراجعه شود: آل عمران / 105، یونس / 93، جاثیه / 17) و خداوند برای همیشه کسانی را بر ایشان گماشت که آنان را شکنجه سخت و عذاب بد برسانند. (ملاحظه شود سوره: اعراف آیه: 167).

بسیاری از مفسرین رمز این برتری بنی اسرائیل و تعداد کثیری از پیامبران در این قوم و در ضمن صبر و پایداری شان با موسی علیه السلام در راه دین و دعوت بود، اما وقتی که آن ها این اوصاف را ترک نمودند الله تعالی هم وضع را بر آنان دگرگون ساخت و آنان را از این جایگاه برگزیده محروم ساختند.

بیشترین پیامبران در بنی اسرائیل آمده آند :

قرآن عظیم الشان در (آیه 124، سورة الأنعام) میفرماید: «وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ». (و چون آیه و نشانه‌ای (از سوی خدا برای هدایت آنان) نازل شد گفتند: ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آنکه به ما هم مثل آنچه به فرستادگان خدا داده شد، داده شود، (بگو: خداوند بهتر می‌داند که رسالت خود را کجا (و نزد چه کسی) قرار دهد. به زودی به آنها که گناه کردند، به سزای آن مکر و نیرنگ‌ها که می‌کردند، خواری و عذاب سخت از نزد خداوند خواهد رسید).

در ضمن قابل یاد آوری می‌دانم که: رسالت، مانند مناصب دنیوی نیست که بتوان آن را به سعی و کوشش و مال و جاه به دست آورد، بلکه فضلی از جانب الله است و مقام و منصبی دینی است که ضوابط و شرایط مخصوص به خود را دارد لذا حق تعالی آن را به هر که و هر کجا که بخواهد میبخشد.

واقعاً هم بیشترین انبیایی که ذکر آنها در قرآن عظیم الشان آمده اعم پیامبران اولوالعزم و غیره برای بنی اسرائیل فرستاده شده اند، و دلیلش هم اینست که بنی اسرائیل قومی سرکش و طغیانگر بودند و زیر بار انبیاء نمی‌رفتند و به آسانی تسلیم حق نمیشدند، و اهل غدر بودند، و عهد و پیمان الهی را میشکستند، و انبیاء را قتل و عام میکردند، مثلاً آنها هفتاد نفر از پیامبرانشان را کشتند، و کارشان به جایی کشیده میشد که فحش و ناسزا به پروردگارشان میگفتند.

قرآن عظیم الشان در (آیه 100، سورة بقره) میفرماید: «أَوَكَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (چرا هرگاه پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند) (یعنی: آن پیمان را دور افکنده و زیرپا نهادند؟) «آری، بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند). حسن بصری فرموده است: «قطعاً هیچ عهد و پیمانی را سراغ نداریم که یهودیان به آن متعهد شده باشند و بعداً آن را نشکسته و پشت سر نینداخته باشند، امروز عهدی می‌بندند و فردا آن را می‌شکنند».

وَأَتَيْنَاهُم مِّنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ (۳۳)

و آیاتی (از قدرت خویش) به آنها دادیم که در آن آزمایش آشکار بود. (۳۳)

تفسیر :

امام فخر رازی گفته است: آیات و دلایلی از قبیل شکافتن دریا و سایه انداختن ابر بر آنها و نازل کردن من و سلوا و مرغ های بریان و سایر آیات درخشان را به آنان عطا کرد که خدا آن را به احدی دیگر نداد. (تفسیر کبیر ۲۴۸/۲۷).

«الآيات»: معجزات. دلائل.

«بلاء»: آزمایش قبل از همه باید گفت که: داده های الهی، وسیله ابتلا و آزمایش میباشد. الله تعالی به قوم بنی اسرائیل معجزه های آشکار و روشنی را به دست موسی علیه السلام عطا کرد؛ معجزه هایی که با آن ها در فراوانی و تنگدستی و در آسانی و دشواری مورد امتحان و آزمایش قرار گرفتند تا شکر گزاران از کافران باز شناخته شوند. تا بنگریم که چگونه عمل میکنند، بنی اسرائیل از غرق شدن در بحر نجات یافتند، آب بحر به چند شق تبدیل شد، ابر بمثابه سایه بان برسر شان آمد، خوراک من وسلوی برا این قوم نازل شد، این و سایر معجزات که براین قوم فرود آمده است، باز هم انحراف و ناشکری مینمودند.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾

البته این (مشرکان) می‌گویند. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هَؤُلَاءِ»: مشرکان و کفار مکه.

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه در آیات قبلی اشاره به سرنوشت فرعون و فرعونیان بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (35 الی 50) به بیداری مردم قریش پرداخته و برای شان بیان میدارد که مبدا به سرنوشت فرعون و فرعونیان دچار نشوند و بدانند که روز قیامت آمدنی است و خوراک بدکاران ثمره ی تلخ درخت زقوم و آب جوشان دوزخ و خونابه ی دوزخیان خواهد بود.

إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ ﴿٣٥﴾

غیر از این مرگ اول ما (زندگی دیگر) نیست و ما بار دیگر زنده نخواهیم شد. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِمُنْشَرِينَ»: زنده شدگان. برانگیخته شدگان.

تفسیر :

باید با تمام قوت بیان داشت که: ایمان داشتن به قیامت و روز جزا، مرز اساسی بین ایمان و شرک است. مشرکین که: خالقیت الله را قبول نداشتند، بدین عقیده و باور بودند، که زندگی همین چند روز در دنیا می باشد، و مرگ همین یکبار است که صورت میگیرد، دیگر چیزی بنام مرگ و مردن وجود ندارد، و به اصطلاح این مرگ اولین و آخرین خواهد بود، زنده شدن دوباره، حساب اعمال، پاداش و جزایی در میا نیست.

فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٦﴾

اگر راست می‌گویند پدران (مردۀ) ما را زنده کنید. (۳۶)

تفسیر :

«فَأْتُوا بِآبَائِنَا...»: مشرکان در خطاب به مؤمنان می گفتند، اگر شما در این عقیده که الله تعالی مرده ها را از قبر دوباره زنده می‌کند راستگوی هستید، پس پدران و نیاکان ما را برای ما زنده گردانید. مشرکین می خواستند به طرح استدلال های بی بنیاد و غیر منطقی خویش معاد و روز قیامت را در این دینا داشته باشند، و نمی خواهند تا بر پای قیامت انتظار بکشند.

در روایتی آمده است که: کفار قریش روزی از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا خداوند متعال در همین دنیا مردگان را برایشان زنده کند و سران قوم شان از جمله قصی بن کلاب را زنده گرداند تا با وی درباره صحت نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و روز بر پای قیامت صحبت و مشورت کنند اما خداوند متعال این خواسته آنان را رد کرد.

امام فخر رازی در تفسیر خویش می نویسد : کفار مکه در مورد نفی حشر و نشر چنین استدلال کرده و گفته اند: اگر حشر و نشر ممکن و معقول است، پس پدران مرده ای ما را زنده کنید تا در مورد درستی ادعای شما راجع به حشر و نشر روز قیامت، برای ما دلیل باشد (تفسیر کبیر ۲۴۹/۲۷) و قرطبی گفته است: گوینده ی این سخن ابو جهل بود، او به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: ای محمد! اگر در گفته خود صادق هستی، دو نفر از

پدران ما را زنده کن. اول قصی بن کلاب که مردی راستگو بود، تا از او بپرسیم بعد از مرگ چه میشود؟ (تفسیر قرطبی ۱۴۴/۱۶).

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾
 آیا آنان (مشرکان مکه) بهترند یا قوم «تبع»؟ و کسانی که پیش از آنان بودند؟ ما آنان را به خاطر اینکه قوم مجرم بودند، نابود کردیم. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُبِعَ»: تبع حمیری، یکی از شاهان یمن و شخصی صالحی به شمار میرفت.

تفسیر

داستان قوم او برای اهل مکه بکلی روشن و شناخته بود (ملاحظه شود: المصحف المیسر). قوم تبع جمعیتی بودند با قدرت و نیروی فراوان و دارای حکومت وسیع و گسترده. در تفسیر نمونه در مورد «تبع» می نویسد، این لقب عمومی برای تمام ملوک و شاهان یمن مورد استعمال قرار می گیرد.

در مورد اینکه قوم قریش در نیرومندی و مکنّت و قدرت برترند یا قوم تبع حمیری که دور دنیا را با لشکریانش گشت و بر مردم مسلط شد. باید متذکر شد که: قریش، عرب عدنانی اند و قوم تبع حمیری، عرب قحطانی و قحطانیان دولت و مدنیّت عمیق و مجد و شکوه بزرگی داشتند.

طوری که یاد آور شدیم که: «تبع» لقب تعدادی از شاهان حمیری عربستان جنوبی در قرن چهارم و پنجم میلادی بود.

امام قرطبی در مورد قوم «تبع» مینویسد: «مراد از تبع، یک شخص واحد نیست بلکه هدف از آن شاهان یمن اند زیرا لقب شاهانشان «تبع» بود چنان که «خلیفه» لقب بزرگ مسلمین، «کسری» لقب شاه فارس و «قیصر» لقب شاه روم است.

امام قرطبی میافزاید: اما ظاهراً از آیات قرآنی چنین بر می آید که این سخن الله تعالی ناظر بر یکی از شاهان تبعاعه است که اعراب، بیشتر از دیگران او را به این اسم می شناختند چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: تبع را دشنام ندهید زیرا او مسلمان شد.

اما قرطبی اضافه می کند: این تبع (والله اعلم) همان «ابو کرب» جهان گشای یمن بود که قصد کعبه کرد تا آن را ویران کند ولی در راه دچار مریضی حادی گردید و از تصمیم خویش منصرف گشته و برای اولین بار، کعبه را پرده یا پیراهن پوشانید و بعد از آن که به مدینه حمله کرد و قصد داشت تا آن را ویران سازد، به او خبر دادند که مدینه، هجرت گاه پیامبری خواهد بود که نام وی «احمد (ص)» است پس از مدینه نیز دست برداشت.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿٣٨﴾

و ما آسمانها و زمین و آنچه را بین آنهاست بیهوده و بی هدف خلق نکردیم. (۳۸)

تفسیر:

«لعب» به کار بی هدف، بی پروگرام و بی نتیجه اطلاق می شود. یعنی اینکه الله تعالی زمین و آسمان و موجودات میان آن ها را بی فایده و بی هدف خلق نه نموده، بلکه بر مبنای حکمت عظیم و مقصد بزرگی افریده شده است.

هدف خلقت دارایی هدف برحق است، از اینکه ما به کنه این هدف پی نمی بریم مشکل در فهم محدود بشری ما نهفته است، علم واقعی، پی بردن به حقایق و حکمت کارهای الهی

است. طوریکه در آیه بعدی میفرماید:

مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

ما آن دو را جز به حق نه آفریدیم لیکن بیشترشان نمی دانند. (۳۹)

تفسیر :

در این شک نیست که: بیشتر از مردم به علّت نادانی از حق روی گردان اند و نمی اندیشند و از مشاهده نشانه ها و شنیدن موعظه ها پند نمی گیرند.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٠﴾

همانا روز قیامت که روز فصل و جدایی (مؤمن و کافر) است وعده گاه جمیع خلائق است. (۴۰)

تفسیر :

«يَوْمَ الْفَصْلِ»: روز عدل الهی میان محقّ و مبطل. روز جدائی بین حق و باطل است (ملاحظه شود سورة: صافات آیه: 21). روز قیامت روز فاصله حق از باطل و نیکان از بدان است. در این روز روابط بی اثرند جز شفاعت. در این روز نه شخص به شخص چیز کمک رسانده میتواند و نه جماعتی به جماعت دیگری با در نظر داشت اینکه در روز قیامت، همه جمعند و انسان در جمع است، اما تنهاست.

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾

روزی که هیچ دوستی از دوستی (دیگر) چیزی را دفع نکند و آنان مدد نمیشوند. (۴۱)

تفسیر :

«لَا يُغْنِي»: یعنی سودی نمی رساند. بی نیاز نمی گرداند (ملاحظه شود سورة: یونس آیه: 36، یوسف آیه 68، مریم آیه: 42). در روز قیامت، هیچ همنشینی برای همنشیش دیگری فایده نمی رساند، هیچ رفیقی به رفیق خویش یاری کرده نمی تواند، و هیچ خویشاوندی از خویشاوندش ضرری را دفع کرده نمی تواند. بصورت کل در آن روز، هیچ قوم و قریبی نه می تواند به نزدیکانش هیچ گونه نفعی برساند و نه از آنان آسیبی را دفع کند.

«مولى»: کلمه است که معنی مشترک بسیاری دارد؛ مانند سرور، برده، پسر، کاکا، یاور، همپیمان، خویشاوند، نزدیک و دوست.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٤٢﴾

مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است؛ زیرا او توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»: اشاره به رحمت در عین قدرت خداوند ذوالجلال است.

تفسیر :

پروردگار با عظمت ما در پادشاهی و حکمش با عزت، در انتقام از دشمنانش نیرومند و به دوستانش مهربان است.

غیر الله متعال، نه می تواند خطر را رفع کند و نه آن را به دیگری برگرداند، و یا آن را تبدیل کند و یا تخفیف دهد.

پروردگار با عظمت ماهمان غالبی است که اگر عذاب کسی را اراده کند، هیچ کس نمیتواند

به یاری وی بشتابد ولی در عین حال، او به بندگان مؤمنش بی نهایت مهربان است.

إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ ﴿٢٣﴾

البته درخت زقوم. (۲۳)

تفسیر:

«الزَّقُّوم»: عبارت از درختی تلخ و بد بو و خوراک گناه پیشه در جهنم میباشد. (ملاحظه شود سورة: صافات آیه: 62).

به تعریف دیگر «زقوم» خوراک انسانها «أثیم» اشخاصیکه داری گناه بسیاری، مذنب و مجرم بزرگ است میباشد. از جمله مذنبین کفار میتوان از ابوجهل، ویارانش و امثال شان از ملحدان مجرم در هر عصری که هستند یاد نمود، زیرا آیه مباره برماقبل و ما بعد خویش، بر این معنی دلالت می‌کند.

همچنان «زقوم»: درختی است که الله تعالی آن را در جهنم آفریده و آن را به نام «شجره ملعونه» نامیده است، زمانیکه دوزخیان گرسنه میشوند، به سوی این درخت آمده و از آن تناول مینمایند. طوریکه همچو عبارتی در سورة صافات آیات (62 - 64) تذکر یافته است: «أَذَلَّكَ خَيْرٌ نُّزْلاً أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ﴿62﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿63﴾ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿64﴾ (آیا این (نعمت جنت) برای پذیرایی بهتر است یا درخت زقوم. (63) بدون شک ما آن را وسیله شکنجه و رنج برای ظالمان قرار داده‌ایم. (64) آن درختی است که از قعر دوزخ می‌روید).

درخت زقوم طوریکه یاد آور شدیم در دوزخ می‌روید، همان طوریکه انسان مجرم در دوزخ همیشه میماند، درخت زقوم هم به اراده‌ی الله تعالی همیشه باقی میماند. شان نزول آیات 43 - 44:

949- ک: سعید بن منصور از ابو مالک روایت کرده است: ابو جهل خرما و مسکه می‌آورد و می‌گفت: بخورید این زقومی است که محمد شما را از آن می‌ترساند. پس آیه «إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ﴿43﴾ طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿44﴾» نازل شد.

طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿٤٤﴾

خوراک گنهگاران است. (۴۴)

تفسیر:

مفسر ابو حیان فرموده است: «أثیم» صفت مبالغه می‌باشد و به معنی «كثير الاثم» است و به مشرک تفسیر شده است. (البحر ۳۹/۸). «الأثیم»: بسیار گناهکار (ملاحظه شود سورة های: بقره آیه: 276، نساء آیه: 107، شعراء آیه: 222).

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿٤٥﴾

مانند مس گداخته شده در شکم‌ها می‌جوشد. (۴۵)

تفسیر:

«المُهْل»: میوه درخت زقوم مانند، مس و یا نقره‌ای است که با آتش ذوب شده باشد، در شکم‌های کافران می‌جوشد و روده‌های بدکاران را قطع میکند. (برای معلومات مزید ملاحظه شود سورة های: کهف آیه: 29، معارج آیه: 8). «يَغْلِي»: می‌جوشد.

كَغَلِي الْحَمِيمِ (٤٦)

همانند جوشش آب گرم. (٤٦)

تفسیر :

در این آیه مبارکه میفرماید که: جوشش میوه درخت زقوم در شکم های مجرمان، مانند جوشش آبی است که بسیار داغ باشد.

«الْحَمِيمِ»: آب جوش و آب بسیار داغ (ملاحظه شود: سورة ها انعام آیه: 70، یونس آیه: 4، حج آیه: 19).

خُدُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ (٤٧)

(به مأموران دوزخ هدایت داده میشود) او را بگیرید پس وی را به سختی به سوی قعر دوزخ پرتابش کنید. (٤٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَاعْتَلُوهُ»: او را روی زمین بکشید. او را به قعر دوزخ پرت کنید. از ماده (عتل).

«سَوَاءِ»: وسط (ملاحظه شود سورة: بقره آیه: 108، صافات آیه: 55)

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (٤٨)

سپس بر بالای سرش از عذاب آب جوشیده فرو ریزید. (٤٨)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صُبُّوا»: بریزید. «عَذَابِ الْحَمِيمِ»: عذاب آب جوشان و بسیار گرم.

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (٤٩)

(به او گفته میشود: عذاب را) بچش، چون تو بسیار عزت مند و (گرامی) و بزرگوار هستی. (٤٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذُقْ»: بچش.

تفسیر :

باید گفت: گناه را که انسان مرتکب میشود؛ سبب قهر و عذاب الهی قرار میگیرد، و دوزخیان که به این قهر الهی گرفتار شده اند، هم از درون میسوزند و هم از بیرون، و در این هیچ جای شکی نیست که: عذاب قیامت شامل عذاب جسمی و عذاب روحی است (عذاب جسمی همانا سرب داغ و جوشان و عذاب روحی، شنیدن تحقیر و تمسخر که برای شان گفته میشود: شما بودید که در دنیا تنها برای خود عزت و کرامت قائل بودید. و به اصطلاح مقام جایگاه با کرامتی داشتی، و دیگران از خود کرده ذلیل میدانستید، ولی امروز اینست حال و نتیجه اعمال شما در دنیا، البته این سخن ها به طور تمسخر و توهین امیز برای شان گفته می شود).

همچنان در روایات آمده است که: فرشتگان بالای سر دوزخیان با گریزی از آهن میکوبند به طوری که دماغش شکافته میشود، سپس بر سرش آب جوشان میریزند و آن آب همه آنچه را که در شکم وی است، پاک میسوزاند و میروبد.

شأن نزول آیه: 49

950- اموی در مغازی از عکرمه روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (با ابوجهل ملاقات کرد و گفت: خدای عزوجل به من دستور داده است تا که به تو بگویم:

«أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ۚ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ۚ» [القيامة: 34-35] یعنی: سزاوارتر برایت آن است که به راه حق بپیوندى...!

ابو جهل لباس خود را از دست پیامبر کشید و گفت: نه تو می توانی بر ضد من کاری بکنی و نه خدای تو، تو خود میدانی که من قوی ترین و استوارترین مرد اهل بطحاء هستم، کسی تاکنون بر من پیروز نشده است و در کرم و سخاوت همتا ندارم. خدای عزوجل او را به سبب این سخن در جنگ بدر به قتل رساند و خوار و ذلیلش ساخت. و آیه «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» در باره او نازل گردیده است. (ابن کثیر 6005 به شماره گذاری محقق اسناد اموی از عکرمه را بیان کرده که مرسل است).

951- ابن جریر از قتاده به همین معنی روایت کرده است (تفسیر طبری، همان منبع، جلد 25، صفحه 134).

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ﴿٥٠﴾

به یقین این همان چیزی است که همیشه درباره آن تردید می کردید. (۵۰)
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (51 الی 59) موضوع پرهیزگاران در روز قیامت ، به بحث گرفته میشود .

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿٥١﴾

بی گمان پرهیزگاران در مقامی امن هستند. (۵۱)

تفسیر:

پرهیز گاران که با انجام طاعات و اجتناب از گناهان از الله تعالی می ترسند، در جایگاه و مقام راستینی و بهشت برین قرار دارند بهشت که از تمام آفات هراس ها، غم ها در امان اند و همه انواع شادمانی ها را در می یابند.

بزرگترین نعمت الهی، امنیّت است، زیرا «مَقَامِ أَمِينٍ» قبل از سایر نعمت ها مطرح شده است. ناگفته نباید گذاشت که: امنیّت در بهشت يك امنیّت جامع است، نه در آن ترس از مرگ است، نه در آن رقیب است، نه در حسادت، نه در آن زوال و انقراض. و این نعمت ابدی و زول ناپذیر را اشخاصی کمایی مینماید و کسانی مستحق آن می شوند که متقی باشد. «أَمِينٍ»: بدون ترس و خوف. دارای امن و امان.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٢﴾

در (میان) باغها و (در کنار) چشمه سارها. (۵۲)

تفسیر:

مطابق روایات اسلامی بهشت بوی معطر و پاکیزه ای دارد که در گوشه گوشه ی آن می پیچد و مؤمنان این بو را از راه بسیار دور استشمام می کنند.

در مسند احمد، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و مستدرک حاکم با سند صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ قَتَلَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِنْ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ سَبْعِينَ عَامًا». «هرکس شخصی از اهل ذمه را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت هفتاد سال قابل استشمام است، احساس نمی کند». (صحیح الجامع الصغیر (355/5) شماره (6324)

در حدیثی دیگر آمده است: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنْ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». «هرکس هم پیمانی را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت

چهل سال قابل استشمام است، احساس نمیکند.» صحیح الجامع الصغیر (337/5) شماره (6333)

روشنایی در بهشت :

امام قرطبی به نقل از سایر علماء در مورد روشنایی در بهشت مینویسد: در جنت شب و روزی وجود ندارد وجنتیان همواره در یک نور همیشگی هستند و اوقات شب را با پایین آوردن پرده‌ها و بستن درها و ساعات روز را با بلند شدن پرده‌ها و باز شدن درها می‌شناسند. ابو الفرج بن جوزی این مطلب را بیان کرده است. (التذکرة، قرطبی (504) این کثیر در تفسیر آیه ی «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (62) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (63) [مریم: 62-63]. مینویسد: (در آن جا هیچ سخن بیهوده نمی‌شوند، بلکه سلام (میشنوند)، روزی شان صبح و شام برایشان آماده است. (63) این همان جنتی است که به هر کس از بندگان ما که پرهیزگار باشد به میراث می‌دهیم.) در آیه‌ی یادشده از عبارت «صبح و شام» استفاده شده است. منظور تمام اوقات است و این‌گونه نیست که صبح هوا روشن شود و شب تاریک.

ابن تیمیه در این مورد می‌فرماید: «وَالْجَنَّةُ أَيْسَ فِيهَا شَمْسٌ وَلَا قَمَرٌ وَلَا لَيْلٌ وَلَا نَهَارٌ، لَكِنَّ تَعْرِفَ الْبُكْرَةَ وَالْعَشِيَّةَ بِنُورٍ يَظْهَرُ مِنْ قِبَلِ الْعَرْشِ» (در بهشت آفتاب و ماه و شب و روز وجود ندارد؛ البته صبح و شام با نوری که از طرف عرش میتابد، شناخته می‌شوند.) (مجموع الفتاوی، شیخ الاسلام ابن تیمیه (312/4).

يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٥٣﴾

لباس هایی از حریر نازک و ضخیم میپوشند، ودرمقابل یکدیگر مینشینند. (۵۳) تفسیر:

«سُندُسٍ»: تکه های ابریشمی لطیف و نازک. «إِسْتَبْرَقٍ»: پارچه های ابریشمی ضخیم و درخشان.

كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٥٤﴾

این چنین (است مقام پرهیزگاران) و حورهای گشاده چشم را همسر آنان قرار می‌دهیم. (۵۴)

تفسیر:

طوری‌که یاد آور شدیم در بهشت، نعمت‌ها متعدد و متنوع برای استفاده جنتیان آماده گردیده است، الله تعالی با همسران زیبا و خوش چهره‌ای که دارای چشم‌های فراخاند کرامت‌شان می‌بخشد.

«حور»: جمع حوراء، به معنی زن سپیدفام سیمین بدن است. به‌قولی: حوراز (حورالعین - یعنی شدت سفیدی چشم در شدت سیاهی‌آن) گرفته شده است.

«عین»: که مفرد آن «عیناء» است، به معنی زنان درشت چشم می‌باشد. مجاهد می‌گوید: «حور را از آن روی حور نامیدند که چشم انسان در زیبایی و سپیدی و صفا و شادابی رنگ آن‌ها، سرگشته می‌ماند و خیره می‌شود».

بیضاوی در این مورد فرموده است: یعنی آنان را با حور العین، و حوریان سفید و دارای چشمانی بزرگ قرین و همدم می‌کنیم. «حوراء» یعنی زن سفید اندام، و «عیناء» یعنی زن چشم درشت. (تفسیر بیضاوی ۱۸۲/۲).

گفته‌اند: سه چیز غم و پریشانی را ازل بپرون میکند: «آب، سبزه و صورت زیبا».

اما مَهر حوران بهشتی :

در حدیث شریف آمده است: «إخراج القمامة من المسجد مهوور الحور العين». «بیرون کردن خاکروب و آشغال از مسجد، مهرهای حور عین است». در حدیث شریف دیگری به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کنس المساجد مهوور الحور العين». «جارو کردن مساجد، مهرهای حور عین است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «مهوور الحور العين قبضات التمر، و فلق الخبز». «مهرهای حور عین؛ مشت‌های خرما و پیاره‌های نان است»، که در راه خدا اتفاق می‌شود. پس میتوان گفت که: هر سه اینها جزء مهر حور عین است.

یادداشت :

«بحور عین»... در جنت هیچ تکلیفی مطرح نیست. پس، عقد و تزویجی به معنای مشهور و رایج این جهان، وجود ندارد. [تفسیر روح المعانی، ج ۱۳، ص ۱۳۵، سوره ی دخان]. و آنچه قرآن بیان می‌فرماید به تناسب میزان فهم، در این دنیا است. «حور و غلمان ولدان»، از رحمت‌های الله سبحان و تعالی برای اهل ایمان اند و روابط محبت آمیز انسان با آنان همانند عواطف نسبت به دوستان و فرزندان و سایر عزیزان است که طبعاً - هم چنان که در تفسیر روح المعانی بدان اشاره فرمودند - ازدواج و هوس جنسی و نیاز جنسی اصولاً مطرح نیست.

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمْنِينَ ﴿٥٥﴾

آنها هر نوع میوه ای را بخواهند در اختیارشان قرار می‌گیرد، و در نهایت امنیت به سر می‌برند. (۵۵)

تفسیر :

یعنی: جنتیان در بهشت هر میوه ای را که بخواهند از آنچه که در دنیا اسمش هست و از آنچه که در دنیا اسمی از آن نیست و شبیهی ندارد می‌طلبند، پس هر میوه ای، از هر نوع را که بخواهند بدون زحمت و مشقت فوراً برایشان حاضرودر اختیارشان قرار می‌گیرد. «آمْنِينَ»: در امن و امان. زندگی بسر می‌برند.

میوه های بهشتی :

در جنت درختان بسیار، پاکیزه و گوناگون وجود دارد؛ از جمله: درخت تاک انگور، خرما، انار، صدر و طلح. «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿٣١﴾ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ﴿٣٢﴾ [النبا: 31-32]. «بی‌گمان بهره‌ی پرهیزکاران رستگاری، باغ‌های خرم و درختان انگور است». «فِيهِمَا فُكْهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾ [الرحمن: 68]. «در آن دو - بوستان - انواع میوه‌ها و از جمله خرما و انار است».

«وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفُكْهَةٌ كَثِيرَةٌ ﴿٣٢﴾ [الواقعة: 27-32]. «و افراد نیک بخت و نیک بختان چه وضعیتی دارند؟ در - سایه‌ی - درختان سدر بی‌خارند و - در کنار - درختان انبوه و پُربار موز و - زیر - سایه‌ی گسترده و - در کنار - آبی جوشان و روان و میوه‌های فراوان هستند».

«فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فُكْهَةٍ زَوْجَانِ ﴿٥٢﴾ [الرحمن: 52]. «در آن دو - بوستان - از هر میوه‌ای دو گونه است».

ابن كثير به نکته‌ی بسیار جالبی اشاره دارد که بر عظمت و فراوانی میوه‌های بهشت دلالت دارد. وی بیان میدارد که درخت «سدر» که در دنیا میوه‌ی بسیار کوچک و خارهای بسیار دارد و «طلح» که در دنیا تنها از سایه‌ی آن استفاده می‌شود، در بهشت دارای میوه‌های بسیار و لذیذی دارند. آن‌گونه که یک میوه از آن‌ها، هفتاد رنگ و طعم دارد. پس در باره‌ی درختانی که در دنیا میوه‌های خوب و زیبا دارند چه گمان کنیم، درختانی مانند: سیب، خرما، انگور و...؟ و چه می‌پنداریم در باره‌ی گل‌های بهشت؟ حاصل سخن این‌که، در بهشت نعمت‌هایی وجود دارد که: «لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ» درختان بهشت همواره میوه می‌دهند. مانند درختان دنیا نیستند که در زمان خاصی میوه دهند. میوه‌های درختان بهشت ماندگار هستند.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾

در جنت مرگ را نچشند، به جز مرگ نخستین را که قبلاً چشیده بودند و الله آنان را از عذاب دوزخ حفظ نموده است. (۵۶)

تفسیر:

همچنین بهشتیان از مرگ، رنج، آسیب شیطان و از قطع شدن نعمت کاملاً آسوده خاطر می‌باشند.

«الْمَوْتَةُ الْأُولَىٰ»: مراد مرگ بعد از فرا رسیدن اجل در دنیا است.

جاودانگی جنت و جنتیان :

از فحوی آیه (56 الدخان) بر می‌آید جنت و زندگی درجنت همیشگی است و از بین نمی‌رود و بهشتیان نیز در آن جاودانند، نه از بهشت کوچ می‌کنند و نه در آن می‌میرند.

قرآن عظیم الشأن در (آیه: 107 - 108 سورة الكهف) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾»

(بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغ‌های بهشت جایگاه پذیرایی از ایشان است. جاودانه در آن می‌مانند و خواستار رفتن به جای دیگری نیستند).

احادیث متعددی در مورد نبود مرگ در بهشت و دوزخ از پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان گردیده است که در ذیل به چند حدیث اکتفا می‌داریم:

- پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ» «ای بهشتیان! همیشه زنده هستید و هرگز نمی‌میرید. ای دوزخیان! برای

همیشه زنده هستید و مرگ را نخواهید دید». این نوشتارها بیان‌گر این است که بهشت و بهشتیان، فناپذیر نیستند.

- در حدیثی از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لَا يَبْأَسُ لَا تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلَا يَفْنَى شَبَابُهُ» «هرکس وارد بهشت

شود خوشحال می‌گردد، آسیب نمی‌بیند، لباس‌هایش کهنه نمی‌شوند و جوانیش از بین نمی‌رود.» (صحیح مسلم، کتاب الجنة باب دوام نعيم الجنة، (2181/4)، شماره (2836)).

از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم به ندای ربانی و آسمانی توجه فرمایید که بهشتیان را پس از داخل شدن به بهشت ندا می‌دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصْحُوا فَلَا تَسْقُمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيُوا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشَبُّوا فَلَا تَهَرُمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلَا تَبْتَسِسُوا أَبَدًا، فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «وَتُودُوا أَنْ تَلْكَمُ الْجَنَّةَ أَوْ تَمُوتُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ [الأعراف: 43]. «منادی ندا میدهد: دیگر تندرست

میمانید و هرگز بیمار نمیشوید، زنده هستید و هرگز نمی میرید، جوان میمانید و هرگز پیر نمیشوید، بهره مند هستید و هرگز بینوا نمیشوند.

آری این گونه الله متعال می فرماید: «ندا داده می شوند که: این بهشت شماس است که آن را به خاطر کارهای - شایسته ای - که انجام دادید، به ارث می برید».

فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٥٧﴾

این فضل و بخششی از سوی پروردگار توست، این همان رستگاری بزرگ است. (۵۷)
تفسیر :

این نعمت های بزرگ و بینظیری که از جانب پروردگار در جنت نصیب جنتیان گردیده است، همه ای آنها از لطف پروردگار با عظمت و رهنمود های گرانبهای رسول الله صلی الله علیه وسلم میباشد. سعادت واقعی برای مؤمن مسلمان اینست که در سایه تقوا توانسته است از آتش جهنم نجات یابد. که:

«ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» و این همان رستگاری بزرگی برای مؤمنان متقی است.

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

جز این نیست که ما قرآن را به زبان تو به آسانی روان ساخته ایم، تا شاید که پند گیرند. (۵۸)
تفسیر :

یعنی: ای پیامبر! ما قرآن را به زبان تو که زبان اعراب نیز هست، نازل کرده ایم و آن را بر فهم ها آسان و روان ساخته ایم، باشد که قومت آن را بفهمند و پند و عبرت گرفته و به آنچه که در آن است، عمل کنند. یعنی از تهدیداتش پند بگیرند و از احکامش سودمند شوند.

زبان قرآن :

زبان قرآن عظیم الشأن زبان عربی است که تمامی این اعجاز و بلاغت را بر انسانها عرضه می کند و این قدرت زبان عربی است که سایر زبان های دیگر از آن برخوردار نیستند و حتی متفکران و مستشرقین نیز بدان اعتراف نموده اند که هیچ زبانی در دنیا بمانند قدرت ادبی زبان عربی نیست.

و ما این قدرت را در سایر زبانها نمی بینیم و لذا چه زبانی مناسبتر از عربی که قرآن با آن زبان نازل گردد چنانکه الله تعالی میفرماید: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (سورة الزمر 28) یعنی: قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و نادرستی، شاید آنان پرهیزگاری پیشه کنند.

و باز میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف 2) یعنی: ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و بیندیشید). برای اینکه معنی آن را بدانید، مضامین آن را بفهمید و در آن بیندیشید. و این امکان از آن رو برای شما میسر است که زبان عربی؛ فصیح ترین، واضح ترین و فراگیرترین زبانها از نظر ظرفیت های لغوی، و غنی ترین آنها در دادن معانی ای است که بر دلها می نشیند و بر ذهن ها و اندیشه ها جای می گیرد. بدین گونه است که خداوند متعال شریف ترین کتاب را با غنی ترین زبانها، بر شریف ترین پیامبران، با سفارت شریف ترین فرشتگان و در شریف ترین مکان زمین (مکه) نازل کرد بنابراین، آن را از همه وجوه، به کمال و جمال و شکوه آراست.

اعجاز قرآن :

مسلمانان بدین باور و عقیده اند که قرآن عظیم الشأن کتاب مقدس و کلام پروردگار است،

قرآن کلام الهی است، و توسط جبرئیل بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم بزبان عربی نازل شده است.

مسلمان بصورت مطلق بدین باور و عقیده اند که در قرآن تحریفی صورت نگرفته و کتابی که اکنون در دست بشریت قرار دارد عبارت از همان کتابی است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی گردیده است. تعداد کثیری از علماء و دانشمندان مسلمان تأکید می کنند که برای حفظ هیچ کتابی اعم از آسمانی و غیر آسمانی، به اندازه قرآن عظیم الشأن سعی و تلاش صورت نگرفته است. و امروز پانزده قرن از نزول آن میگذرد در جهان دو جلد قرآنی را یافته نمیتوانیم با هم حتی یک کلمه اختلاف داشته باشند.

قرآن عظیم الشأن در پنج مورد از انسانها خواسته است که اگر شکی در آسمانی بودن وحی این کتاب، دارند بیایند با هم متحد شوند و مانند آنرا بیاورند. (سوره های اسراء-88/هود-13/بقره-23 و 24/یونس-38) قرآن مردم را از راهی آشکار به مقابله با خود فرا خوانده است.

یکی از محققین اسلامی میفرماید: «...می دانیم که پس از ظهور اسلام و قرآن در سرزمین عربستان، مبارزه با دین جدید شروع شد و اعراب مشرک در این راه از بذل جان و مال دریغی نداشتند و نیز می دانیم که هم زمان با ظهور اسلام یگانه هنر اعراب فصاحت و بلاغت در شعر و سخن بود که هفت قصیده ممتاز آویخته در کعبه نمونه ای از این هنر به شمار میرفت. با این حال در مقابله با قرآن از آوردن یک سطر عربی نظیر آن فرو مانده و بناچار دست به شمشیر بردند.»

فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ﴿٥٩﴾

(اما اگر پذیرا نشدند) منتظر باش آنها نیز منتظرند (تو منتظر پیروزی الهی و آنها منتظر عذاب و شکست باشند). (۵۹)

تفسیر:

«فَارْتَقِبْ»: پس منتظر آن خیر و پیروزی باش که خداوند به تو وعده داده است.
«إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ» و مسلماً آنان هم منتظر عذابی خواهند بود که آنها را فرا خواهد گرفت. این دو انتظار کشیدن با هم تفاوت دارند. پیامبر و پیروانش منتظر خیر و خوبی در دنیا و آخرت هستند و دیگران در دنیا و آخرت منتظر شر می باشند.
در خاتمه باید گفت که : الله سبحان و تعالی با فرستادن قرآن به مردم اتمام حجت کرده است، اگر نپذیرند منتظر قهر الهی باشید.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة الجاثية

جزء 25

سورة جاثیه در مکه نازل شده دارای سی و هفت آیه و چهار رکوع است.

وجه تسمیه :

نام این سوره مبارکه از آیه: «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً» [الجاثية: 28] اخذ گردیده است. سوره «جاثیه» بعد از سوره «دخان» نازل شد و محور اساسی این سوره را، بیان روش مشرکان در رویا رویی با حُجت ها و آیات قرآنی و در مقابل، چگونگی رویا رویی قرآن عظیم الشان با آنان در جهت درمان شان و بیان فرجام کارشان میباشد.

نامگذاری سوره الجاثیه :

سوره به خاطر خوف (ترساندن)، انذار، هیبت خوفناک که؛ انسان در روز حساب با آن روبرو میشود به نام سورهی «جاثیه» موسوم شده است؛ زیرا در آن روز مردم هراسان و آشفتۀ دست به زانو در انتظار حساب و به اصطلاح سرنوشت خویش نشسته اند. و بیم و اضطرابی همه انسانها را فرا گرفته، و هیچ کس اساساً وقوع همچو روز را در ذهن خویش هم متصور نمیکردند: «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً، كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ». (در آن روز هر امتی را می بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته است، هراتمی به سوی نامه اعمال خود فرا خوانده میشود، و (به آنها میگویند) امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما میدهند.)

ترس بیم و وحشتی که در آن روزبندگان را فرامی گیرد، آن چنان هولناک است، که مادر طفل شیر خوارش را فراموش می کند، زنان باردار سقط جنین میکنند و مردم دچار مستی و گنجی میشوند گویی عقل شان را از دست داده اند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (1) يَوْمَ تَرْوُنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (2)». (سوره الحج، آیات 1 - 2).

(ای مردم! از پروردگارتان بترسید، چون زلزله قیامت چیز بس بزرگ است. روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده ای از آن کس که شیر میدهد، غافل میشود و هر زن (مادر) باردار بار (جنین) خود را مینهد. و مردم را مست میبینی حال آنکه مست نیستند، بلکه عذاب الله بسیار سخت است.

ملاحظه میشود که؛ حوادث سخت و خوفناک روز قیامت، هم عاطفه را میگیرد، «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ» هم عقل را.

در این آیات مبارکه، قرآن عظیم الشان با در خطاب قرار دادن همه عالم بشریت، با تمام صراحت و هشدار سخت و تکان دهنده تذکر داده است که راه نجات از همه خطرات روز قیامت همانا تقوا است.

روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوه بنی مصطلق نازل شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را بر مردم قرائت فرمود، و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر. (تفسیر صفوة التفسیر).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الجاثیه :

طوری که در فوق هم تذکر دادیم؛ این سوره مکی و پس از سوره دخان نازل شده است.

این سوره دارای (4) رکوع، و (37) سی و هفت آیت، و (492) چهار صد و نود و دو کلمه، و (2131) دو هزار و یک صد و سی و یک حرف، و (987) نه صد و هشتاد و هفت نقطه است. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را میتوانید در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره الجاثیه با سوره قبلی :

بعد از اینکه الله تعالی سوره دخان را با یاد قرآن کریم به پایان رسانید، سوره جاثیه را نیز با یاد قرآن شروع کرده است.

بصورت کل گفته میتوانیم که : اهداف نهایی هر دو سوره، اثبات وحدانیت الله متعال از راه بیان دلایل قدرت او در آفریدن هستی و مبارزه با مشرکان و بی باوران تباهکار و بیان سرنوشت ملت‌های فاسد پیشین میباشد .

محتوای سوره :

سوره جاثیه در مکه نازل شده و مباحث عقیده اسلامی، مسائل توحید، رسالت و اثبات آخرت و منظره حشر و نشر و مبارزات با بت پرستان بوده و ایمان به خدای متعال و یگانگیش، و ایمان به قرآن و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و ایمان به آخرت و بعث و جزا را به طور مفصل مورد بحث و بررسی قرار داده است و محور سوره عبارت است از اقامه دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان.

سوره با بحث در مورد منبع و منشأ قرآن عظیم الشأن شروع شده که عبارت است از خدایی که در ملکش مقتدر است و در خلقت و آفرینش جهان هستی حکیم است، آن که قرآن مجید را از روی مهر و رحمت بر بندگان نازل کرده است، تا چراغی پر فروغ فرا راه آنان باشد، و راه سعادت و خیر را برای بشریت روشن گرداند.

سوره بعد از آن، دلایل منتشر در این جهان گسترده و بیکران را یاد آور شده است. مثلاً، در آسمان های شگفت‌انگیز دلایل مقرر است، و در زمین پهناور آیات موجود است. و در خلق انسان و دیگر جانداران و مخلوقات، و در پشت سر هم آمدن شب و روز و مسخر کردن باد و باران، آیات فراوانی را میتوان مشاهده نمود. و تمام آنها گواه و گویای عظمت خدا و جلال و عظمت او می‌باشند و قدرت و یگانگیش را نشان می‌دهند. بعد از آن درباره مجرمان تکذیب‌کننده‌ی قرآن سخن به میان آورده است. آنان که آیات پر فروغش را می‌شنوند، اما جز تکبر و طغیان و گردنکشی چیزی نمی‌اندوزند. و سوره آنها را به عذاب دردناک در اعماق دوزخ تهدید کرده است.

همچنان در این سوره درباره نعمت‌های گرانقدری که خدا به بندگان ارزانی فرموده، سخن به میان آورده است، تا او را سپاسگزار باشند و در مورد نعمت‌هایی که به آنها اعطا شده، باندیشند و دریابند که منبع و مصدر این نعمت‌های ظاهری و باطنی تنها ذات الله تعالی می‌باشد، و جز «الله» خالق و روزی دهنده‌ای نیست.

در این سوره در مورد انواع عطایا و بخشش‌های خداوند متعال به بنی اسرائیل، و انکار و نافرمانی آنها در مقابل آن همه فضل و احسان زبان گشوده و موضع گیری تبه‌کاران سرکش در مقابل دعوت پیامبران علیهم السلام را یادآور شده و روشن کرده است که در بازار عدل و عدالت الله متعال، مجرمان و نیکوکاران یکسان نبوده و اشرار و رادمردان برابر نیستند. بعد از آن سبب گمراهی مشرکان را بیان کرده که عبارت است از ستمکاری

و برگرفتن هوی و هوس خود به عنوان خدا و معبود، تا اینکه بصیرتشان محو و تیره گشت و هرگز به حق هدایت نشدند.

هکذا در این سوره با یادآوری جزای عادلانه‌ی روز قیامت که در آن روز انسان‌ها به دو فرقه تقسیم می‌شوند: گروهی در بهشت جا می‌گیرند و گروهی روانه‌ی دوزخ میشوند، خاتمه یافته است. (تفسیر صفوة التفسیر).

ترجمه و تفسیر سورة الجاثیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاينده و مهربان

حم ﴿١﴾

حم [حا ميم] از حروف مقطعات است و خداوند متعال به مراد خویش در معنی آن دانانتر می‌باشد. (۱)

تفسیر :

قرآن عظیم الشان ، از همین حروف الفبا که در اختیار همه است تألیف یافته و به تدریج نازل شده است. «حم، تَنْزِيلُ الْكِتَابِ» .

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 6) در باره آیات الهی در هستی، عبرت اهل دل است، واثبات وحدانیت الله سبحان و تعالی ، مورد بحث قرار داده میشود .

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾

این کتاب نازل شده از سوی خداوند عزیز و با حکمت. (۲)

تفسیر :

باید یادآور شد که : در اولین آیه و آخرین آیه این سوره، خداوند با دو صفت عزیز و حکیم مورد توصیف قرار گرفته است .

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

بی‌گمان در آسمان ها و زمین برای مؤمنان نشانه هایی است. (۳)

تفسیر

«آیات» : دلائل و نشانه های فراوان بر وجود الله سبحان و تعالی ، و نشانه های بزرگ بر یگانگی او .

در این هیچ جای شکی نیست که: آفرینش آسمان های هفتگانه و زمین، براهین و دلائل واضحی است که هر که به الله تعالی و رسولش ایمان داشته باشد در آن می اندیشد و از اثرش ایمانش فزونی می‌یابد.

آسمان و زمین و هر آنچه در آن است، همه نعمت ها و نشانه های قدرت خداوند است. هر آنچه موجود است، چیزی جز نشانه ی او نمی باشد و هیچ کس را توان بر شمردن همه آنها نیست. خداوند در قرآن کریم بارها انسان را به دیدن این نشانه ها دعوت کرده است. ما در این جا به بعضی از این نشانه ها اشاره میکنیم:

نشانه های عظمت او در آسمان و زمین :

نشانه های عظمت پروردگار در آسمان و زمین را میتوان در آیات ذیل مورد مطالعه مزید فرماید: (آل عمران، 19؛ بقره، 164؛ روم، 22؛ جاثیه، 3؛ عنکبوت، 44؛ یونس، 3؛ عنکبوت، 61؛ غافر، 57؛ ذاریات، 47-48؛ انبیاء، 32؛ رعد، 2). همچنان: بزرگی، گستردگی، وسعت و بیشمار بودن کرات آسمانی و کهکشان ها آشکار ترین نشانه بر قدرت بی انتهای خداست که به گوشه ای از این عظمت اشاره می کنیم:

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

و همچنین در آفرینش شما، و جنبندگانی که در سراسر زمین منتشر ساخته، نشانه هایی

است برای قومی که یقین می‌کنند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فِي خَلْقِكُمْ»: در خلقت شما از زمان پیدایش حیات در شکم مادران تا زمان ممات و خدا حافظی از این جهان. «يَبُتُّ»: پراکنده می‌دارد. «دَابَّةً»: جنبنده. «لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»: برای کسانی که در پی رسیدن به یقین باشند.

تفسیر :

در آفرینش شما - ای انسان - از نطفه و بعد از آن از خون لخته شده، و مراحل مختلفی که برای آفرینش شما مقرر شده، و در آنچه الله پخش و پراکنده میکند از مخلوقات متنوع و مختلفی که بر روی زمین می‌جنبند، نیز برای افرادی که به طور یقین و قطع قدرت پروردگار عالمیان را تصدیق میکنند، دلایلی متجلی مکنون است. «و در آفرینش خودتان» یعنی: در آفرینش شما بر اطوار مختلفه؛ از خاک گرفته تا نطفه، سپس علقه، سپس مضغه و نهایتاً متکامل ساختن آن به [طور] انسانی‌تان، همچنان در تشکیل و ترکیب اعضا و در نیروهای عجیب بدنی و روانی‌ای که خداوند در شما قرار داده است «و در آنچه که از انواع جنبندگان پراکنده میگرداند» یعنی: همچنین در آفرینش آنچه که حق تعالی از انواع موجودات زنده و جانوران مختلف النوع در نواحی زمین می‌پراکند؛ اعم از مناطق گرمسیر، سردسیر و معتدل و در سرزمین‌های مرطوب و خشک و در هر جایی از زمین که در آن جاندارانی مناسب آب، خاک، جو و محیط طبیعی آن آفریده است: «برای مردمی که یقین دارند، نشانه‌هایی است» یعنی: دلایل بسیار آشکاری است که بر قدرت و حکمت آن آفریننده عظیم دلالت می‌کند به طوری که اهل یقین که پذیرای حق می‌باشند، با مشاهده و تأمل در آن‌ها، عبرت گرفته و به وجود و وحدانیت آفریننده بی‌همتا، پی می‌برند.

وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۵)

و (در) اختلاف شب و روز و در آنچه از روزی که الله از آسمان نازل کرده و زمین را به وسیله آن پس از خشک شدنش زنده گردانیده است و (نیز) درویش بادها، برای قومی که اهل تفکرند نشانه‌هایی است. (۵)

تفسیر

«إِخْتِلَافِ»: دگرگونی. آمد و شد.

«رِزْقٍ»: یعنی روزی که شامل (باران و برف و نور و اشعه‌های گوناگون کیهانی.) میشود. ابن کثیر فرموده است: خدای متعال باران را به روزی نام برده است؛ زیرا به وسیله‌ای آن روزی فراهم میشود. (مختصر ۳/۳۰۸)

«تَصْرِيفِ»: وزش بادها و تغییر جهت آنها، و بالطبع جابه جایی هوا یک بار به جهت جنوب و بار دیگر به جهت شمال می‌وزد و یک بار گرم و دیگر بار سرد است.

احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) مینویسد: الله تعالی در سه آیه شش دلیل را ذکر کرده است: آیهی اول را به **يُؤْمِنُونَ** و دومی را به **يُوقِنُونَ** و سومی را به **يَعْقِلُونَ** ختم کرده است. وجه تفاوت تعبیر آنها این است که وقتی انسان در آسمان و زمین بیندیشد و این که باید صانعی داشته باشند، ایمان می‌آورد.

و وقتی در آفرینش خود نظر کند ایمانش افزایش مییابد و یقین حاصل میکند. و وقتی در دیگر موجودات دقت کند، عقلش کامل و علمش مستحکم میگردد. (تفسیر صاوی ۴/۶۳).

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

این ها آیات خداست که به حق و راستی بر تو می خوانیم؛ اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان میآورند! (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ»: مراد آیات قرآن است. «بِالْحَقِّ»: به حق و حقیقت، راست و درست.
«بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ»: بعد از سخن خدا و آیه های او. بغیر از خدا، که همه چیز دالّ بر بودن او است، بعد از سخن الله قرآن، و بعد از نشانه های موجود در گستره جهان.
تفسیر :

یعنی اینها دلایل و براهین دال بر یگانگی و توانایی او می باشند و آن را به صورت حق و یقین بدون ابهام و اشتباه، بر تو بازگو میکنیم. «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ» (آیه: 6 جاثیه) وقتی کفار مکه گفته خدا و دلایل و آیاتش را تصدیق نمیکند، پس چه سخن و گفته ای را تصدیق کرده و به آن ایمان می آورند؟ منظور بزرگ جلوه دادن تکذیب قرآن است از جانب آنان که با وجود روشنی بیان و اعجازش آن را تکذیب می کردند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (7 الی 11) درمورد اینکه ؛وای بر دروغ پردازان ، بحث بعمل می آورد .

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٧﴾

وای بر هر دروغگوی گنهکار، (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَفَّاكٍ»: بسیار دروغگو، شخصی که دروغگو ماهر و فنی باشد. «أَثِيمٍ»: بسیار گناهکار. یعنی گناهکار افراط گر. نابودی و هلاک از آن هر دروغگو و جنایتکار افراطگر است.
تفسیر :

امام فخر رازی میفرماید: این تهدید و وعیدی است بس عظیم. «أَفَّاكٍ» یعنی بسیار دروغگو. «أَثِيمٍ» یعنی آنکه در ارتکاب گناه افراط میکند. (تفسیر کبیر ۲۶۱/۲۷).

يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٨﴾
که آیات الهی را که بر او خوانده می شود، میشنود، اما از روی تکبر اصرار بر مخالفت دارد گوئی اصلاً آنرا نشنیده است، چنین کسی را به عذاب دردناک مژده بده! (۸).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا» مستکبران اصرار میورزد. از روی تکبر بر کفر و فسق پافشاری و پایداری می کند.

تفسیر :

«ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا» یعنی سپس به کفر خود ادامه داده و در انحراف و گمراهیش بیشتر فرو میرود و از ایمان آوردن به آیات امتناع میورزند، و به اصطلاح خود را طوری وانمود میسازند که گویا اصلاً چیزی را نه شنیده اند.
«فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» پس ای محمد! مژده ای عذابی دردناک را به او بده. به عنوان ریشخند آن را مژده نام نهاده است؛ زیرا مژده برای خبر خوش می آید.
در التسهیل آمده است به منظور بزرگ جلوه دادن اصرار بر کفر چنین فردی آن را به تلمّ عطف کرده است، تا نشان دهد که بعد از شنیدن آیات الله سبحان و تعالی ، باز هم بر کفر اصرار می ورزد که چنین امری از عقل و طبیعت دور است (التسهیل ۳۸/۴).

شان نزول آیه 8:

مفسران در مورد شأن نزول این آیه میفرمایند که در مورد: «نضر بن حارث» نازل شده است، که قصه های عجم را بازگو می نمود و مردم را مشغول می کرد و نمی گذاشت به

قرآن گوش کنند. اما آیه عام است و شامل تمام افراد متصف به صفت مذکور می‌شود.
وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩﴾
 و هنگامی که به چیزی از آیات ما آگاه می‌شود، آن را به مسخره گیرد؛ اینانند که برای آنان عذاب اهانت کننده است. (۹)

تفسیر:

«اتَّخَذَهَا هُزُوًا»: آیات الهی را به تمسخر می‌گیرد و با بی‌اعتنائی از کنار آنها می‌گذرد. آیات الهی را مایه استهزاء دیگران و بازیچه قرار دادن ایشان می‌سازد. چون در مسخره اهانت است، مجازات مسخره‌کنندگان هم عذاب خوار کننده است.

مَنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾

پیش رویشان دوزخ است، و آنچه [از ثروت، و متاع دنیا] به دست آورده اند و آنچه غیر از الله را دوستان خود گرفته‌اند، چیزی از عذاب را از آنان دفع نمی‌کند، و برای آنان عذابی بس بزرگ است. (۱۰)

تفسیر:

«وَرَأَيْتَهُمْ»: این کلمه؛ از اضداد است و میتواند به معنی: پشت سر ایشان، یا پیش روی ایشان باشد. به هر حال، هدف اینست که دوزخ (بر سر راه آنان) است (ملاحظه شود: سورة های: انسان. 27، ابراهیم/16 و 17، مؤمنون/100).

ابو سعود در باره جمله «وَلَا مَا اتَّخَذُوا» فرموده است: آوردن نفی در وسط آیه: با در نظر داشت اینکه فایده نرساندن بت‌ها از فایده نرساندن اولاد روشن‌تر و جلی‌تر است، بر مبنای گمان فاسد آنها است؛ چون از آنها انتظار شفاعت دارند، و نیز متضمن استهزا به آنها میباشد. (ابو سعود ۵/۵۸).

بصورت کل باید گفت: دوزخ در پیشاپیش آنان قرار دارد، و ورود آن در دوزخ حتمی است، یکجا با عذاب و عقوبت و زنجیرهای دوزخ انتظار آنان را میکشد. دیگر مال و ثروت که جمع آوری کردند و فرزندی که از خود باقی گذاشتند به دردشان نمی‌خورد و عذاب جهنم را از آنان دفع کرده نمی‌تواند. همچنین بُتان و خدایانی که برای خود گرفته بودند و شب و روز به عبادت آن مصروف بودند، و آنها را به جای خداوند جلّ جلاله می‌پرستند و از آنها امید رساندن سود و دفع زبانی را دارند، هیچ نفعی به آنان نمی‌رساند، بلکه آنچه را که کسب کرده‌اند و آن حاصل را که به دست آورده‌اند، نتیجه و ثمره آنرا می‌بینند. «و آنان عذابی بزرگ خواهند داشت» در جهنمی که پشت سر یا پیشاپیش آنهاست.

هَٰذَا هُدًى وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٌ ﴿١١﴾
 این (قرآن) سراسر هدایت است؛ و کسانی که به آیات پروردگارشان کفر ورزیده‌اند، آنان را عذابی است از نوع عذابی بسیار سخت و دردناک. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هُدًى»: هدایت و راهنمایی. هادی و راهنما. «رَجْزٌ»: عذاب. شکنجه. رنج (ملاحظه شود سورة های: اعراف آیه: 134 و 135، انفال آیه 11). «رَجْزٌ أَلِيمٌ»: سخت‌ترین عذاب. بدترین شکنجه. طاقت فرساترین رنج (ملاحظه شود سورة: سبأ آیه 5). طوریکه مفسرزمخسری در مورد کلمه «رَجْزٌ» می‌فرماید: یعنی شدیدترین عذاب. و منظور از آیات ربهم قرآن است. (تفسیرکشاف ۴/۲۴۷).

قرآن کتاب هدایت است:

قرآن عظیم الشان، سراسر و یک پارچه هدایت است: فرامین و نواهی آن، داستان‌ها و تشبیهات آن، همه و همه مایه هدایت است.

قرآن کریم که از جانب خداوند متعال بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی شده کتابی است

که از جانب حق تعالی غرض نجات انسانها از گمراهی و دستیابی به هدایت بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی گردیده است.

قرآن شریف کتاب زندگی است، کتاب نجات است، کتاب عزّت است، کتاب جهاد است، کتاب اخلاق است، کتاب عرفان است، کتاب پروگرام است، کتاب نظم است، کتاب جوابگوی به ضروریات بشری تا روز قیامت است، کتاب قانون است، کتاب حقوق است، کتاب خانواده و زندگی خانوادگی است، کتاب جامعه بشری است.

قرآن عظیم الشان «اعجاز» است، و معجزات متعددی همراه دارد، بطور مثال پروردگار با عظمت که فرستنده این کتاب است به تمام صراحت و وضاحت به همه مخالفین خویش در همه قرون و اعصار خطاب نموده میفرماید: که شما مشکوک در ارسال این کتاب از جانب الله تعالی میباشید، شما مانند این کتاب و یا هم ده (۱۰) سوره مانند این کتاب بیاورید این مبارزه در طول پانزده قرن تا هنوز از جانب مخالفین قرآن، لاجواب مانده است. هیچ شخصی، هیچ گروهی هیچ پوهنتونی و هیچ اکادمی نتوانسته؛ یک سوره مانند این قرآن کریم را به جهان ارائه کند. بنابراین کتاب معجزه است، قرآن کتاب ادب است، قرآن کریم آنقدر شیرین است، کتاب آهنگ است، هیچ شاعری در جهان نتوانسته است تمام اشعار خود را با یک آهنگ به سراید و دارای یک نظم باشد، تنها «کتاب الهی» است که از اول تا آخر دارای یک نظم و اعجازی میباشد.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در (آیه ۸۲، سوره نساء) میفرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (آیا در مفهوم و معانی قرآن فکر و تدبیر نمیکند؟ و در حالیکه اگر قرآن از طرف غیر الله بود البته در (احکام و معانی) آن اختلافات بسیاری می یافتند).

اگر در نوشته ها و تالیفات نویسندگان با دقت نظر اندازیم به وضاحت در مییابیم که مطالب نوشته شان هم از لحاظ ادبی و هم از لحاظ فهمی دارای فراز و نشیب میباشند، برخی نوشتهها دارای مطالب قوی و برخی از آن ضعیف است، و هم از نظر آهنگ و وزن گاهی اشعار بهم نمی خواند، اما تنها کتابی که هم معانی آن یکدیگر را حمایت می کند، مجموعه ای کتاب یک مطلب را تعقیب می کند، و همه در این معنی هماهنگ هستند، و چنین الفاظ و آیات هم از نظر الفاظ و فصاحت و بلاغت و زیبایی سخن بگونه ای است که مثل دانه ای تسبیح، مثل دانه های مروارید در رشته چیده شده است و خیلی زیبا و موزون است، چنین هنری دارد، هیچ کجای آن ناموزون و ناهماهنگ نیست.

قرآن عظیم الشان است که در ذات خود معجزه است و اعجاز آن درجهات مختلف می باشد.

قرآن کریم کتاب هدایت است: هدایت قرآن کریم هدایت همه جانبه است، هم راه و آدرس برای زندگی ما ترسیم نموده و نشان میدهد.

قرآن کریم فن رهبریت و قیادت دارد، قرآن کریم جاذبه دارد، قرآن کریم انرژی بخش قوت انسان است، قرآن کریم نور است، عظمت و قوت نور قرآن چنان معجزه آساء است که اگر یکبار در قلب انسان جا گیرد، انسان را به سوی پروردگار با عظمت همراهی میکند.

قرآن عظیم الشان در (۲۸ سوره حدید) میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲۸) (ای کسانی که ایمان آورده اید! از الله بترسید و به پیغمبر او ایمان بیاورید تا الله دو پاداش از رحمت خود را به شما بدهد و برایتان نوری قرار دهد که در روشنی آن حرکت کنید. و تا شما را بیمارزد و الله آمرزنده مهربان است).

خواننده محترم!

قرآن عظیم الشان برای اثبات اعجاز خود، سادهترین راه را مطرح می کند که دعوت از مردم برای آوردن سوره ای مثل آن است. «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» نه تنها کل قرآن، بلکه

حتی يك سوره از آن هم دارای معجزه عظیمی است.
قرآن عظیم الشان در مقابله خویش با دشمنان اش، تخفیف هم قایل شده، و به آوردن يك سوره مثل قرآن هم قانع نموده است.

همچنان در این مبارزه و مقابله خویش زمان بندی نه نموده و مکان معینی را نام نه برده است، برای انسان ها تا روز برپای قیامت، تا پایان عمر بشر و در همه جای زمین، این درخواست مطرح است.

در مبارزه طلبی قرآن، اشخاص و نفرات خاصی را تعیین نکرده است، در این مقابله مخصوص عوام الناس نیست، بلکه در این مقابله از همه دانشمندان، حقوقدانان، ادیبان و نوابغ همه و همه دعوت بعمل آورده که در این مبارزه و مقابله اشتراک نمایند.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (12 الی 20) درباره نعمتهای بزرگ الله سبحان و تعالی بر بندگانش، نعمت دین و قانون راستین را مورد بحث قرار میدهد.

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

الله ذاتی است که بحر را برایتان مسخر ساخت تا کشتی ها به حکم او در آن روان شوند و بتوانید از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمت هایش را بجا آورید. (۱۲)

فضل و مرحمت از جانب پروردگار با عظمت است، که همه ابحار و دریا ها را برای استفاده انسان ها مسخر گردانده است، تا در آن کشتیها خویش را برای مسافرت و انتقال اموال بار بری به فرمانش در روی آن به حرکت در آیند و مردم به وسیله آنها به طلب روزی و تجارت بپردازند.

امام فخر رازی میفرماید: سطح آب را به صورت صاف و نرم خلق کرده است که کشتی بر آن حرکت کند، و چوب را طوری خلق کرده است که سبک باشد و بدون این که در آب فرو رود، بر سطح آن باقی بماند، و جز خدا هیچ کس بر چنین امری قادر نیست. (تفسیر کبیر ۲۶۲/۲۷).

در این شکی نیست که: این نعمت ها از فضل و رحمت خداوند است، ولی انسان نیز باید برای بدست آوردن آن سعی و تلاش خویش را بخرچ دهد. باید با انجام طاعات و حسن عبادات شکر گزاری کنند، در الوهیت یگانه بشناسند و با انجام طاعات و ترک نواهی یگانگی را مخصوص او دانند.

امام قرطبی میفرماید: الله متعال کمال قدرت خود را بیان کرده و تمام نعمت هایش را بر بندگان یادآور شده و روشن کرده است که هر چیز را برای منافع آنان خلق کرده است و از فضل و کرم او نسبت به بندگان سرچشمه گرفته است. (قرطبی ۱۶۰/۱۶). در ضمن قابل یادآوری است که: توجّه به نعمت ها، روحیهی شکر را در انسان زنده و تقویه میکند، همان طوری که اقیانوس ها را پروردگار با عظمت برای استفاده انسان رام ساخته است، باید انسان ها هم برای پروردگار خویش و هدایت و رهنمود های قرآنی و هدایت رسول الله صلی الله علیه وسلم رام، مطیع و فرمانبردار شوند.

وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾

و همه آنچه در آسمان هاست و آنچه در زمین است از سوی خود برای شما مسخر و رام کرد؛ یقیناً در این نشانه هایی است برای کسانی که میاندیشند. (۱۳)

«جَمِيعاً مِنْهُ»: جلگی این تسخیر از سوی الله سبحان و تعالی حاصل میگردد (ملاحظه شود: تفسیر کبیر). همه آنچه ذکر شده است، از فضل و لطف الله بر شما است (ملاحظه شود: المختصر). همه این ها با تمام خصوصیات که: دارند، از سوی الله اند و به فرمان او در خدمت انسانها بوده، همه این نعمت ها براهین و نشانه های آشکار و واضحی است که به یگانگی و عظمت حق تعالی دلالت میکند؛ البته برای کسانی که در براهین بیندیشند، از آنها پند گیرند و فایده مند شوند.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴)

به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهد تا خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَغْفِرُوا»: ببخشند و صرف نظر کنند و گوش به اذیت و آزار کافران و مشرکان ندهند.

تفسیر :

در این آیه مبارکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم وظیفه داده شده است، تا شیوه و نوع برخورد با کفار را به مؤمنان تعلیم دهد در این آیه مبارکه آمده است که یا رسول الله بگو: از کافران که دریافت پاداش و رحمت حق تعالی را اراده ندارند و از عذابش نمی ترسند، عفو و گذشت نمایید. مسلمانان مکه در زمانیکه گرفتار دشمنی و آزار مشرکان مکه بودند، خواستند در مقابل کفار معامله بالمثل کنند، اما پروردگار با عظمت به رسول الله صلی الله علیه وسلم هدایت فرمود که به مسلمانان بگوید عجله نکنید که هنوز شما قوی نیستید و آنان را به من واگذار کنید. زیرا الله تعالی در برابر آزار و اذیتی که به مسلمانان رسانده اند و تدبیر سنجیده اند به حساب آنان رسیدگی میکند و عذاب شان مینماید. همچنان در این آیه مبارکه درسی است برای مسلمانان که: لازمی ایمان، گذشت و بزرگواری عفو بخشش است، و زمانیکه انسان هدف به رسیدن به اهداف بلند دینی، در برابر خود مطرح میکند، ضرورت مبرم است تا از شتابزدگی پرهیز کند. در ضمن باید گفت؛ آنچه که موجب غضب و قهر الهی میگردد، استمرار و اصرار بر انحراف و خلاف است که کفار و مشرکین مکه بدان آغشته بودند.

مقاتل فرموده است: یک نفر در مکه به حضرت عمر رضی الله عنه ناسزا گفت. حضرت عمر خواست او را بزند، اما خدا دستور عفو را داد و این آیه را نازل کرد. (تفسیر کبیر ۲۶۳/۲۷).

امام ابن کثیر گفته است: به مسلمانان امر شده بود که در مقابل اذیت و آزار مشرکان و اهل کتاب صبور و شکیبا باشند تا از این راه انس و الفت آنان را به دست آورند، اما وقتی که آنان بر دشمنی خود اصرار ورزیدند خدا برای مؤمنان جنگ و جهاد را مشروع کرد. (مختصر ۳۰۹/۳).

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۵)

و هرکس که کار نیک انجام دهد به سود خود اوست و هرکس که کار بد کند به زیان خود اوست، سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده میشوید. (۱۵)

تفسیر :

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی به این اصل عالی اشاره به عمل آورده میفرماید: نتیجه عمل به خود انسان برمی گردد، بطور مثال در (آیه ۱۲، سورة لقمان) میفرماید:

«وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (و هر کس (الله را) شکر گزارد در حقیقت به نفع خود شکر گزاری می‌کند و هر کس ناشکری کند (بداند که) الله بی‌نیاز ستوده است).

همچنان در (آیه: 41 ، سورة زمر) می‌فرماید: «فَمَنْ اهْتَدَىٰ لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» هر کس هدایت پذیرفت، به نفع خود اوست و هر کس گمراه شد، به ضرر خود اوست.

باید یاد آور شد که: نظام مکافات و مجازات عدل الهی بی نهایت عادلانه و بر اساس عملکرد نیک و بد خود انسان است. انسان ها در برابر قانون الهی مساوی هستند. (انسان، هر که باشد و عمل، هر چه باشد، مورد مکافات و مجازات قرار می‌گیرد. پروردگار با عظمت انسان را آزاد خلق نموده است. در ضمن باید گفت که: خداوند، به کار خیر انسان اصلاً نیازی هم ندارد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

و همانا ما به بنی اسرائیل کتاب و حکومت و نبوت عطا کردیم، و از پاکیزه ها به آنان روزی دادیم و آنان را بر جهانیان [و مردم عصر خویش] برتری بخشیدیم. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْكِتَابَ»: جنس کتاب مراد است. از جمله: تورات و انجیل. «الْحُكْمَ»: حکومت و فرماندهی. قضاوت. «فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»: ایشان را به سبب ایمان قوی و یقین صادق بر دیگر مردمان روزگار خود برتری داده بودیم.

تفسیر :

صاوی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد : منظور از آن تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم است. طوریکه می‌فرماید: ای محمد! از کافر بودن قومت غمگین مشو؛ چون نعمت های بس بزرگ را به بنی اسرائیل دادیم، اما آنها سپاسگزار نشدند، بلکه بر کفر خود اصرار ورزیدند، پس قوم تو هم مانند آنها می باشند. (تفسیر صاوی ۶۵/۴).

ایمان به کتاب‌های آسمانی :

خواننده محترم !

ایمان به کتاب های الهی که بر پیامبران علیهم السلام نازل گردیده است، از جمله سومین رکن از ارکان ایمان بحساب می آید، زیرا خداوند متعال از لطف و رحمتی که بر مخلوقاتش دارد جهت هدایت آنان پیامبرانش را با معجزاتی فرستاده و بر آنان کتاب هایی نازل فرموده تا اینکه سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت برایشان محقق گردد، و تا اینکه منهج و برنامه و دستور العملی باشد که انسان‌ها در صورت اختلاف بدان رجوع کنند. طوریکه خداوند متعال در (آیه 25، سورة الحديد) این هدف چنین بیان فرموده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿25﴾» (البته ما پیغمبران خود را با دلایل واضح فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم در میان خود عدالت را قایم کنند. و آهن را که در آن نیروی سخت و منافع برای مردم است نازل کردیم، تا الله بداند چه کسی او و پیغمبرانش را نادیده یاری میکند، زیرا الله قوی (و) غالب است).

همچنان در (آیه 213 سورة البقره) آمده است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» (مردم (در آغاز) امت واحد بودند، پس الله پیغمبران مژده دهنده و بیم دهنده را

فرستاد، و با آنها کتاب را (به حق) نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف کردند به حق حکم کنند).

حقیقت ایمان به کتب آسمانی :

ایمان به کتب آسمانی تصدیق جازم به این امر است که خداوند متعال کتاب هایی دارد که بر پیامبران علیهم السلام وحی فرموده، که این کتاب ها کلام حقیقی خداوند و نور و هدایت است، و اینکه مطالب آنان حق و صدق و عین عدالت است که پیروی از آن و عمل بدان واجب است، و تعداد آنها را جز خداوند کسی نمی داند.

حکم آن :

ایمان به همه کتاب هایی که خداوند متعال بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده واجب است و با این باور که خداوند حقیقتاً بدانها سخن گفته و اینکه آنها از سوی خداوند فرود آمده اند و مخلوق نیستند، کسی که کتب آسمانی یا از بخشی از آنها را انکار کند کافر می شود. خداوند متعال میفرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ءَ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» [النساء: 136]. «ای مؤمنان! به خداوند و رسولش و آن کتابی که بر رسولش فرو فرستاده و آن کتابی که پیش از این نازل کرده است ایمان آورید. و هر کسی که به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بدانکه) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

ضرورت انسان به کتاب :

ایمان داشتن بر کتب آسمانی فواید بیشماری و متعددی دارد که از جمله میتوان:

- تا کتاب نازل شده بر پیامبر اساس و مرجع امت باشد که جهت شناخت دینشان به آن رجوع کنند.

- تا کتاب نازل شده بر پیامبر مرجع عدلی الهی باشد، که امت در صورت بروز هر گونه اختلاف بدان رجوع کنند.

- تا پس از وفات پیامبر در هر زمان و مکانی کتاب دین الهی را حفاظت و نگهداری کند، چنانکه در دعوت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم چنین حالی پیش آمد.

- و تا اینکه این کتاب ها حجت خدا بر مردم باشد، که قدرت مخالفت با آن و خروج از دایره آن را نداشته باشند. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» [البقرة: 213]. «مردم يك امت (گروه) بودند، آنگاه خدا پیامبران را مژده آور و بیم دهنده بر انگيخت و با آنان کتاب (آسمانی) را به راستی فرو فرستاد تا در آنچه در آن اختلاف دارند میان مردم حکم کند».

چگونگی ایمان به کتب آسمانی :

ایمان به کتب آسمانی دو گونه است اجمالی و تفصیلی:

ایمان مجمل: این است که باور داشته باشی که خداوند متعال کتابهایی را بر پیامبران علیهم الصلاة والسلام نازل فرموده است، یعنی بشكل خلاصه بدون اینکه شرح شود ایمان داشته باشد.

و ایمان مفصل: اینکه به همه کتاب هایی که خداوند متعال در قرآن کریم از آنها نام برده

است ایمان و باور داشته باشی، مانند قرآن و تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی، و همچنین ایمان داشته باشی که الله متعال علاوه از اینکه نیز، کتابهایی بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده که نام ها و تعداد آنها را جز آنکه نازل فرموده کسی نمی داند.

- همه این کتاب ها آمده است تا اینکه توحید تحقق یابد یعنی خداوند به یکتایی پرستیده شود و اعمال نیکو انجام گیرد، و از شرک و فساد در روی زمین جلوگیری بعمل آید. اصولاً

دعوت تمام انبیاء علیهم السلام یکی است گرچه در شرائع و احکام متفاوت باشند. ایمان به کتاب‌های آسمانی اقرار به نزول آنها بر پیامبران گذشته است. و ایمان به قرآن، اقرار به آن و پیروی از دستورات آن است. خداوند متعال میفرماید: «ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ» [البقرة: 285]. «رسول (خدا) بر آنچه از (سوی) پروردگارش فرو فرستاده شده ایمان آورده است و مؤمنان (هم) هر يك به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش ایمان آورده‌اند». همچنان میفرماید: «اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ ؕ أُولَٰئِكَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» [الأعراف: 3]. «آنچه از سوی پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و به جای او از دوستان (و سروران دیگر) پیروی مکنید چه اندك پند می‌پذیرید».

وَأَتَيْنَاهُمُ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٧﴾

و به آنان دلائل واضح و روشن در باره دین دادیم. پس اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه حقیقت برای‌شان حاصل شد (آن اختلاف هم) از روی عداوت و حسادت بود که در میان شان وجود داشت، البته پروردگار تو روز قیامت در میانشان درباره چیزی که در آن اختلاف می‌کردند، فیصله خواهد کرد. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ»: معجزاتی دالّ بر حَقّانیت پیغمبران و صداقت دین الله. دلائل و براهین روشن. «الْأَمْر»: کار و بار دین و احکام آن، و امر نبوت و شریعت. «الْعِلْمُ»: آگاهی و مطلع شدن از دین الله و احکام و قوانین آن. آگاهی از نبوت خاتم الانبیاء و اطلاع از ظهور اسلام. «بَغْيًا بَيْنَهُمْ»: به سبب حبّ ریاست و برتری‌جویی و عداوت و حسادت میان خود (ملاحظه شود سورة: بقره / 213، آل عمران / 19، شوری / 14).

تفسیر :

«بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ»: معجزاتی که حَقّانیت پیغمبران بنی‌اسرائیل و صداقت دین آسمانی ایشان را نشان می‌داد و می‌نمایاند. دلیل‌ها و حجت‌های روشنی که کار و بار دین و شریعت خدائی را به اثبات می‌رساند. دلائل و براهینی که صفات پیغمبرخاتم و درستی دین اسلام را ثابت می‌کرد (ملاحظه شود سورة: بقره / 89 و 146). حضرت ابن عباس (رض) گفته است: یعنی موضوع نبوت پیامبر و شواهد نبوتش را بیان کردیم، که از تهامه به یثرب هجرت میکند و مردم یثرب او را یاری میدهند. (حاشیه‌ی جمل ۱۱۶/۴).

«إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ»:

از مضمون آیات تا اینجا دواور مستفاد می‌گردد، یکی با اعطای کتاب و نبوت به بنی اسرائیل، نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم، تأیید گردید، دوم اینکه به آنحضرت تسلی داده شد که همان علل اختلافی که به بنی اسرائیل پیش آمده بود، همان نیز در اختلاف قوم تو با تو، وقوع یافته است، یعنی حب دنیا و حسد و انانیت، نه اینکه در دلائل شما نقضی وجود دارد لذا غمگین نباشید.

(معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح).

ایمان به پیامبران علیهم السلام :

ایمان به پیامبران یکی از ارکان (ششگانه) ایمان است که ایمان بدون آن کامل نمیشود. ایمان به پیامبران علیه السلام عبارت از اعتقاد جازم به این امر است که خداوند متعال

پیامبران و رسولانی دارد که جهت تبلیغ و رساندن دستورانش آنانرا برگزیده است، کسی که از آنان پیروی کند رستگار میشود و کسی که از آنان نافرمانی کند خوار و ذلیل می‌گردد. بر مسلمان است که بر تمام انبیاء و پیامبران ایمان داشته باشد. فرق نمی‌کند چه کسانی که خداوند از آنان نام برده و چه کسانی که نام نبرده است، کما اینکه هر پیامبری در باره پیامبر بعد از خود مرده می‌دهد و پیامبر بعدی، پیامبر قبلی را تصدیق می‌کند.

طوری‌که قرآن عظیم الشان در (آیه: 136، سورة البقرة) میفرماید: «قُولُوا ءَاٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اَنْزَلَ اِلَيْنَا وَمَا اَنْزَلَ اِلَىٰ اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ وَاَلْاَسْبَاطَ وَمَا اُوْتِیَ مُوسٰی وَعِیْسٰی وَمَا اُوْتِیَ النَّبِیُّوْنَ مِنْ رَّبِّهٖمْ لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ» (136) (شما بگویند که ما ایمان آوردیم به الله و به آنچه نازل شده به ما، و به آنچه نازل شده به ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب، و به نوادگان یعقوب، و ایمان آوردیم به آنچه که به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه پیغمبران از جانب پروردگارشان دریافت کرده‌اند، و (در ایمان آوردن) میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما تنها به او تعالی منقادیم (وبس)).

کسی که يك پیامبر را تکذیب کند این بدین معنی است که گویا تمام پیامبران را تکذیب کرده است، و کسی که از يك پیامبر نافرمانی کند بدین معنی است که گویا از تمام پیامبران نافرمانی کرده است.

طوری‌که قرآن عظیم الشان میفرماید: «إِنَّ الَّذِیْنَ یَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَیُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا بَیْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَیَقُوْلُوْنَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ وَیُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا بَیْنَ ذٰلِكَ سَبِیْلًا» (150) «أُولَٰئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ حَقًّا وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِیْنَ عَذَابًا مُّهِیْنًا» (151) [النساء: 150-151]. «به راستی آنان به خدا و فرستادگانش کفر می‌ورزند و میخواهند در میان خدا و فرستادگانش جدائی بیندازند و می‌گویند به برخی ایمان می‌آوریم و برخی (دیگر) را انکار می‌کنیم و می‌خواهند بین این (و آن) راهی برگزینند این گروه در حقیقت کافرنند و برای کافران عذابی خوار کننده آماده ساخته‌ایم».

حقیقت نبوت چیست؟

نبوت واسطه بین خالق و مخلوق در تبلیغ شریعت اوست، که خداوند متعال بر هر کسی بخواهد منت می‌گذارد و هر کسی را بخواهد از میان مخلوقاتش (بندگان) بر می‌گزیند، هیچ کس دیگری غیر از ذات پاک او اختیاری در این باره ندارد لذا میفرماید: «اللّٰهُ یَصْطَفِیْ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنْ النَّاسِ إِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ» (75) [الحج: 3]. «خداوند از فرشتگان و (نیز) از مردمان رسولانی بر می‌گزیند، خداوند شنوای بیناست».

نبوت بخشیده میشود کسب نمیشود، با کثرت طاعت و عبادت بدست نمی‌آید، و نه با اختیار پیامبر یا طلب او، این فقط انتصابی است که هر کسی را خداوند متعال بخواهد بر می‌گزیند، لذا میفرماید: «اللّٰهُ یَجْتَبِیْ اِلَیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَیَهْدِیْ اِلَیْهِ مَنْ یَّهْبُ ۚ» [الشوری: 13]. «خداوند به سوی (حقیقت) خویش هر کس را که بخواهد بر می‌گزیند و هر کس را که رو به سوی او می‌نهد، به سوی خویش هدایت می‌کند».

حکمت فرستادن پیامبران علیهم السلام:

- نجات دادن انسانها از عبادت و بردگی مخلوق و ترغیب آنان به سوی آزادی و پرستش خالق، چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ» (107) [الانبیاء: 107]. «و تو را جز مایه رحمت برای جهانیان نفرستاده‌ایم».

- شناساندن هدف یا انگیزه آفرینش انسانها به آنان، و بیان اینکه هدف آفرینش فقط یکتا دانستن و پرستش ذات باری تعالی است که جز بوسیله پیامبران علیهم السلام که خداوند متعال خودش آنان را برگزیده و بر جهانیان برتری داده شناخته نمیشود، چنانکه میفرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی كُلِّ اُمَّةٍ رَّسُوْلًا اَنْ اَعْبُدُوْا اللّٰهَ وَاجْتَنِبُوْا الطُّغُوْتَ» (36) [النحل: 36]. «به یقین در میان هر امتی رسولی را بر انگيختم (با این دعوت) که خداوند را بندگی کنید و

از طاغوت بپرهیزد».

- اینکه با فرستادن پیامبران بر انسان‌ها اتهام حجت کند. لذا میفرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (النساء: 165). «رسولانی مژده آور و بیم دهنده (فرستادیم) تا برای مردم پس از (ارسال) رسولان بر خداوند حجتی (در میان) نباشد و خداوند پیروزمند حکیم و دانا است».

- بیان بعضی غیباتی که انسان‌ها نمی‌توانند با عقل خودشان آنها را دریابند مانند اسم‌ها و صفات خداوند، شناخت فرشتگان و روز آخرت و غیره.

- اینکه خداوند پیامبران را اخلاق فاضله و کامل عنایت فرموده و آنان را از هرگونه شبهات و شهوات پاک و معصوم قرار داده و سپس الگو و سرمشق امت هایشان گردانید. چنانکه میفرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْهُمْ أَقْتَدَهُ» [الأنعام: 90]. «اینان (پیامبران) کسانی‌اند که خداوند (آنان را) هدایت کرده است، پس به شیوه آنان اقتدا کن».

- اصلاح و تزکیه و تطهیر نفوس انسان‌ها و بر حذر داشتن آنان از همه آنچه که برای آنان عیب شمرده میشود. طوریکه میفرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رُسُلًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» [الجمعة: 2]. «اوست که در میان درس ناخواندگان رسولی از خود آنان بر انگیخت که آیاتش را بر آنان میخواند و آنان را پاک میدارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» «جز این نیست که من مبعوث شده‌ام تا اینکه پایه‌های اخلاق را تکمیل کنم». (سند امام احمد و مستدرک حاکم).

مسئولیت انبیاء:

پیامبران علیه السلام مسئولیت‌های بسیار والا و ارزشمندی دارند از جمله:
- تبلیغ شریعت و دعوت مردم به سوی پرستش خدای یکتا و ترک پرستش غیر او. چنانکه میفرماید: «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» [الأحزاب: 39]. «(همان) کسانی که پیام‌های خداوند را می‌رسانند و از او می‌ترسند و جز خدا از کسی نمی‌ترسند، و خدا (به عنوان) حسابرس، بس است».

- بیان آنچه که خداوند بعنوان دین نازل فرموده، چنانکه می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (النحل: 44). «و به تو قرآن نازل کردیم تا برای مردم روشن‌سازی آنچه را که بر آنان فرو فرستاده شده است و باشد که اندیشه کنند».

- راهنمایی امت به سوی خیر و باز داشتن آنان از هرگونه شر و بشارت دادن آنان به اجر و پاداش و آنان را ترساندن از سزا و عقاب چنانکه میفرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ» [النساء: 165]. «رسولانی مژده آور و بیم‌دهنده».

- اصلاح انسان‌ها با رهبری پاک و الگوی نیک در گفتار و کردار.
- اقامت شریعت و تطبیق آن در میان بندگان.

- گواهی آنان در روز قیامت بر امت هایشان به اینکه آنان رسالت خویش را به بهترین و کامل‌ترین وجه ممکن رسانیده‌اند.

چنانکه خداوند متعال میفرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» (النساء: 41). «پس (حالشان) چگونه است، آنگاه که از هر امتی گواهی (در میان) آوریم و تو را بر این امت گواه بیاوریم».

اسلام دین همه انبیاء است:

اسلام دین همه پیامبران و رسولان است. طوریکه در (آیه 19 سورة آل عمران) آمده است:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (بی‌گمان دین (حق) نزد خداوند، اسلام است). همه انبیاء علیهم السلام مردم را به سوی یکتا پرستی و ترک پرستش غیر الله دعوت می نمودند، اگر چه شرایع و احکام شان با هم متفاوت بود، اما در اصل که توحید است با هم متفقند چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَلَاتٍ» «پیامبران با یکدیگر مثل برادر مادری اند». (مسند امام احمد و مستدرک حاکم).
خواننده محترم!

جا دارد که بگوییم: دعوت همه انبیاء الهی بر اساس آزاد سازی مردم از سلطه اشراف و ستمگران است و به همین دلیل است که، اشراف نسبت به سایرین با انبیاء علیهم السلام در مخالفت و دشمنی قرار گرفته اند.

- همچنان آنان چون جرئت ندارند که منطق و اصل اصلاحات انبیا را نفی کنند، شعار میدهند که گویا: انبیاء لایق آن اصلاحات نیستند.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸)
سپس تو را بر شریعت و دین حقی قرار دادیم، از آن پیروی کن و از خواهشات آنان نمی‌دانند پیروی مکن. (۱۸)

تفسیر :

امام بیضاوی میفرماید: یعنی از آراء جاهلانی که دنباله رو شهوات و هوس هایشان هستند، پیروی مکن. منظور رؤسای قریش است که می‌گفتند: به دین پدرانت برگرد. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۲۳).

«شَرِيعَةً»: دین و پروگرام، راه، مسیر و طریقه. «الْأَمْرُ»: کاروبار دین. هدف اینکه دین اسلام است که دین همه پیغمبران الهی می باشد. (ملاحظه شود سورة آل عمران / 19 و 85 ، شوری / 13).

از فحوی این آیه مبارکه بر می آید که: احکام شریعت برای مسلمانان کفایت میکند، و بر مسلمانان واجب است از آن پیروی نمایند.
همچنان بر پیامبران صلوات علیهما نیز واجب می باشد که مانند سایر مردم از شریعت پیروی می کنند.

در ضمن قابل یاد آوری است که: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم با یک پروگرام جهانی برای همه عالم بشریت مبعوث گردیده است. نه برای یک قوم و یا هم یک منطقه. شریعت اسلام در برگیرنده عرب و عجم است سیاه و سفید، و در نهایت برای عالم بشریت بوده، و قرآن عظیم الشان نیز میفرماید «دین اسلام برای همه جهانیان مبشر و منذر است»؛ همچنین در آیه ۱۹ سوره انعام، به پیامبر خطاب شده است که «بگو این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را که این پیام به او برسد، هشدار دهم». دین مقدس اسلام علاوه بر ادعای خاتمیت، مدعی جاودانگی را نیز مینماید. ادعای خاتمیت با جاودانگی ملازمه‌ای ندارد، زیرا ممکن است خداوند با ارسال آخرین پیامبر خود دفتر نبوت و شریعت را ببندد و طی نمودن ادامه راه را به عقول مردم بسپارد. پس بحث جاودانگی دین و اثبات آن خود مسئله‌ای مهم و از مباحث تکمیلی و ضروری بحث خاتمیت می باشد.

شریعت و صلاحیتش برای هر زمان و مکانی:

ایمان داریم که اسلام عقیده و شریعت است، و شریعت اسلام با هر زمان و مکانی سازگاری دارد، و اینکه هیچ چیزی برای انسان پیش نمی‌آید مگر اینکه در قرآن برای آن راهنمایی وجود دارد، رد کردن هر حکمی از احکام اسلام مانند تکذیب آن است و این هر دو، موجب بیرون رفتن از دایره‌ی اسلام میشوند. الله متعال میفرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (89) [النحل: 79]. «و ما این کتاب (آسمانی) را

بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه چیز (امور دین مورد نیاز مردم) و وسیله ای هدایت و مایه ای رحمت و مژده رسان مسلمانان (به نعمت جاویدان یزدان) است». هر چیزی که امت اسلامی بدان دچار شود در قرآن راه حلی برای آن بیان شده است، این بیان هم دو گونه دارد:

1- نص صریحی در مورد آن در قرآن وجود دارد.
2- ارجاع آن به دلایلی که قرآن آنها را مشروع و حجت قرار داده است.
طوری‌که می‌فرماید: «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (18) [الجاثية: 18]. «سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آیین و راه روشنی از دین (خدا که برنامه ای تو و همه ای انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس از این آیین پیروی کن و بدین راه روشن برو (چرا که آیین رستگاری و راه نجات است) و از هوا و هوس‌های کسانی پیروی مکن که (از دین خدا بی خبرند و از راه حق) آگاهی ندارند».

قرآن شریعتی را با خود آورده که از گمراهی معصوم است، شریعتی که پیروی و اجرای آن واجب است، هیچ نقطه مقابلی به غیر از هوای نفس ندارد، یا هدایت قرآن یا هوای نفس. طوری‌که الله متعال می‌فرماید: «وَأَن أٰحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ» [المائدة: 49]. «و (به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به اینکه) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزو های ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود نسازند)».

در این آیه به حکم کردن به تمامی آنچه که خداوند نازل کرده امر شده و از پیروی هوا نهی کرده است.

در جای دیگر بیان می‌فرماید که پیروی از هدایات الله متعال تنها راه نجات از گمراهی و شقاوت و یشت کردن به آن موجب سختی معیشت در دنیا و عذاب دردناک در قیامت است: «قَالَ أَهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ» (123) «وَمَن أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمًى» (124) [طه: 123-124]. «خدا دستور داد: هر دو گروه شما با هم (ای آدم و حوا و اهریمن!) از بهشت فرو آید (و در زمین ساکن شوید، و در آنجا) برخی (از فرزندان) دشمن برخی دیگر خواهند شد، و هرگاه هدایت و رهنمود من برای شما آمد، هرکه از هدایت و رهنمود پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد. و هرکه از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند)، زندگی تنگ (وسخت و گرفته‌ای) خواهد داشت؛ (چون نه به قسمت و نصیب خدا دادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصه‌ی قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می‌آوریم».

در آیه‌ای دیگری به کفر کسانی که به فرامین نازل شده‌ای خداوند حکم نمی‌کنند صحنه می‌گذارد و می‌فرماید: «وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (44) [المائدة: 44]. «هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند».

و در جای دیگر سوگند یاد میکند که افرادی که پیامبر را در تمام کارهایشان حکم قرار ندهند ایمان ندارند: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (65) [النساء: 65]. «آما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری های خود به داوری

نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند». پیامبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع فرمود: «وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنْ اِعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابُ اللَّهِ وَسُنَّةُ رَسُولِهِ». [رواه مسلم]. «میان شما دو چیز به جا گذاشته‌ام، که اگر از آنها پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت رسولش». [مسلم آن را روایت کرده است].

إِنَّهُمْ لَنُيْغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹)

آنان از (عذاب) الله چیزی را از تو دفع کرده نمی توانند و ظالمان دوستان یکدیگرند و الله هم یار و مددگار پرهیزگاران است. (۱۹)

تفسیر :

در صورتی که با کافران در امور باطل موافقت کنی و در گمراهی از آنان پیروی نمایی، به یاد داشته باشید که آنان هیچ خطری و عذابی را به هنگام قهر الهی از تو دفع کرده نمی توانند.

در ضمن قابل یاد آوری است که: پیروی از هوسهای جاهلان به منزله پذیرش ولایت آنان و در مدار ظالمان قرار گرفتن است. از هوسهای مردم دوری کن و نگران تنهایی نباش. تقوا را پیشه کن زیرا تقوا سبب دریافت امدادها و حمایت های الهی است. خداوند یار و یاور پرهیزگاران است، به کمک و یاری شان می رسد، از آنان دفاع می نماید و در امور دنیوی و اخروی شان تصرف می نماید و چنین ولایتی جز با طاعت الهی حاصل نمی گردد.

از فحواي آیه مبارکه در می یابیم که: بسیاری از مطالب را تنها می توان از راه وحی شناخت، عقل و تجربه نمی تواند به آن دسترسی یابد.

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰)

این (قرآن و شریعت آسمانی) وسیله بینش و بصیرت بشریت و سبب هدایت و رحمت کسانی است که اهل یقین هستند. (۲۰)

تفسیر :

الله تعالی بصیر است. قرآن عظیم الشأن در (آیه ۹، سورة احزاب) می فرماید «كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا» (و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست) رسول الله صلی علیه وسلم نیز بصیر است. طوریکه در (سورة یوسف، آیه ۱۰۸) می خوانیم: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱۱۸) (ای پیامبر! تو نیز) بگو: این راه من است. من و هرکس پیروی ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم و الله متعال (از هر شریکی) منزّه است و من از مشرکان نیستم.)

همچنان طوریکه در آیه: (۲۰) خواندیم «این (قرآن و شریعت آسمانی) وسیله بینش و بصیرت بشریت و سبب هدایت و رحمت کسانی است که اهل یقین هستند.».

واقعاً قرآن عظیم الشأن که؛ به سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی شده کتاب است که انسان را به سوی حق و حقیقت هدایت و رهنمایی می کند، این کتاب، به امور خیر امر نموده و حق و باطل را از هم جدا می سازد، همچنان رحمتی برای مؤمنان است که با باورمندی به مقتضای آن عمل مینمایند و از هدایتش پیروی می کنند.

تعریف قرآن :

کلمه قرآن مصدر مادهی «قرأ» به معنای تلاوت و خواندن می‌باشد و اطلاق آن بر کلام خداوند عزوجل از باب اطلاق مصدر بر اسم مفعول است. خداوند عزوجل فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» (17) [القیامة: 17]. «جمع و خواندن آن بر ماست.» و فرماید: «فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (18) [القیامة: 18]. «وقتی آن را خواندیم تو از خواندنش پیروی کن.»

اما در اصطلاح برای قرآن تعریفی که جامع شرایط تعریف منطقی باشد ارائه نشده، جز اینکه بگوییم: قرآن کتابی است که به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (1) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (3) [الفاتحة: 1-3]. شروع میشود و به «مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ - ۶» [الناس: 6]. خاتمه می‌یابد.

در تعریف قرآن گفته‌اند: کلام خداوند عزوجل که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده و تلاوت آن عبادت است.

اولین و بزرگ ترین معجزه‌ای قرآن مجید دین اسلام است:

قرآن مجید آخرین هدایت نامه مذهبی و عقیدتی برای جهان بشریت می‌باشد. هدایت نامه‌ای که تا به امروز نیرومند و مفصل‌تر از آن دیده نشده است. اما ادیان قبلی به دلیل اینکه برای ازمنه خاصی آمده بودند امروزه ناقص تلقی میشوند. اما قرآن کریم آخرین هدایت نامه‌ای است که از هر گونه نقص و کمبودی پاک است. قرآن کریم کتابی است که انسان‌ها را از انواع ضلالت و انحراف نجات می‌دهد و در زندگی‌شان اخلاص و معنویت به وجود می‌آورد و در این خصوص هیچ کتابی بهتر از آن در تصور انسان نمی‌گنجد.

قرآن مجید عملاً در زندگی انسان‌ها انقلاب و تحول آورد و بهترین نمونه جامعه مدنی و اخلاقی را به جهانیان ارائه کرد که تاکنون بهتر از آن دیده نشده است.

قرآن کریم تمام مسایل و مشکلاتی را که تاکنون پیش آمده یا در آینده تا قیامت پیش خواهد آمد با روش معجزانه‌ای حل مینماید. و چنان اصول و قوانینی بیان میکند که بر اساس آن میتوان در هر زمان بهترین جامعه را پایه‌گذاری کرد و در هر نقطه‌ای حیات انسانی را به شکل نوینی تنظیم نمود. و از آن جایی که قرآن کتاب الهی است از هر گونه اشتباهات بشری و نقایص قانونی پاک و مبرا است و چون آخرین کتاب است لذا از هر گونه اضافه و تجدید نظر بی‌نیاز میباشد. و چون جاودانه و دایمی است لذا نیازی به تغییر و نسخ ندارد و از آنجایی که کامل است به پیوست و تبصره ضرورتی ندارد.

«يَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: 3]. «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما به اتمام رسانیدم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم».

چنانچه قوانین قرآن مجید به اجرا درآید، مشکلاتی که تا هزاران سال مغز متفکران و جامعه شناسان را به خود مشغول کرده است و هیچ گاه آخرین حل آن ارائه نشده پیش نخواهند آمد، و بسیاری از مشکلات اقتصادی و سیاسی در چنان محیطی بروز نخواهد کرد. بلی، آنچه که امروز بعد از هزاران سال تجربه و اشتباه، متفکران جهان به آن دست یافته‌اند قرآن مجید 1400 سال قبل آن را به زبان پیامبر درس خوانده بیان نموده است. بدون تردید این هدایت نامه و این قانون که نامش اسلام می‌باشد نمونه اعلام قدرت الهی است. «صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْقَلَ كُلَّ شَيْءٍ» [النمل: 88]. (صنعت خداست که همه چیز را محکم و استوار ساخته است).

وبه دلیل اینکه اصول و قواعد اسلامی از قرآن برگرفته شده‌اند معجزه می‌باشند. «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (2) [الجمعة: 2]. (او کسی است که رسولی را در بین ناخواندگان و بی سوادان از میان خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه بگرداند و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد. گرچه پیش از بعثت پیامبر آنان در گمراهی آشکاری به سر می بردند).

شرح و توضیح این بعد اعجازی قرآن مجید در واقع شرح و توضیح خود اسلام است، که برای آن کتابخانه‌هایی در کار است.

در زمینه عقاید، اخلاق و معاشرت لازم است جامعیت اعجاز‌آمیز قرآن مجید و حکمت‌های گوناگونش مورد تدبر عمیق قرار بگیرد اگر چه دسترسی کامل به نکات و اسرار و زیبایی‌های شگفت‌انگیز آن برای هیچ انسانی در هیچ زمانی ممکن نیست.

«وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (27) [لقمان: 27]. «اگر چنین شود که تمامی درختان زمین قلم و تمام آب دریا مرکب شوند و هفت دریای دیگر به آن افزوده شود و تبدیل به مرکب شوند سخنان خدا یعنی صفات او به پایان نرسند به راستی که خدا غالب با حکمت است». «قُلْ لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (109) [الكهف: 109]. «بگو: اگر دریا برای نوشتن سخنان پروردگارم مرکب شود پیش از آنکه سخنان پروردگارم به انتها برسد دریا ته خواهد کشید گرچه دریایی دیگر به کمکش بیاوریم».

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (21 الی 29) موضوعاتی از قبیلی ؛ فرق میان نیکوکاران و بدکاران در حیات و ممات، مادی گرایان منکر زنده شدن، و موضوع ؛ بیم و هراس قیامت؛ به بحث گرفته میشود .

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمُ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲۱)

آیا کسانی که مرتکب بدی‌ها شدند، گمان کردند که ما آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند؟ تا زندگانی و مرگ شان برابر باشد؟ چه بد حکم می‌کنند! (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اجْتَرَحُوا»: بدست آورده‌اند. مرتکب شدن قابل تذکر است که: «اجْتَرَحُوا»: و «اكتساب» یکی است. جز این که اجتراح در به دست آوردن گناهان، و اکتساب در بدست آوردن حسنات و سیئات هر دو به کار می‌رود. «سَوَاءً»: یکسان، برابر. حال (هُمْ) در فعل (نَجْعَلُهُمْ) است. «مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ»: زندگی و مرگ‌شان. «سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» مساوی قرار دادن خود و مؤمنان حکم و قضاوتی بی نهایت بدی است. امام مجاهد فرموده است: مؤمن در حالت ایمان مرگ را می‌پذیرد و با ایمان زنده میشود، و کافر بر کفر می‌میرد و بر کفر زنده میشود. (تفسیر قرطبی ۱۶۶/۶).

تفسیر:

ابن کثیر در تفسیر خویش در این مورد می نویسد: یعنی نسبت به ما و به عدالت ما در مورد یکسان قرار دادن نیکان و تبہکاران گمانی بسیار بد برده‌اند. همان طور که از خار خرما به دست نمی آید، همان طور هم تبہکاران به مقام رادمردان نیک نائل نمی آیند. (مختصر ۳/۳۱۱).

در این هیچ جای شکی نیست که: ارتکاب گناه، خطر است ولی بیشترین خطر متوجه آنده از انسانها می گردد، که به سراغ گناه می روند.

پروردگار با عظمت ما در این آیه مبارکه میفرماید: آیا کسانی که با ارتکاب گناه بسیار سرکشی می کنند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم مخالفت دارند، می پندارند که خداوند متعال آنان را مانند کسانی مقرر می دارد که با ایمان به حق تعالی اعمال نیکو را انجام می دهند، در طاعات شان به پروردگار اخلاص دارند و در بندگی او تعالی صداقت کار اند؟ این پندار باطلی است و الله هرگز مؤمنان را با کافران و نیکوکاران را با بدکاران در دنیا و آخرت برابر نمی سازد. و حکم کردن در مورد مساوت این دو گروه بسیار ناپسند است.

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲)

و الله آسمانها و زمین را به حق آفریده است تا هر کس به موجب آنچه کسب نموده سزا و جزا داده شود و آنان مورد هیچ گونه ظلمی واقع نمیشوند. (۲۲)

تفسیر:

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ»: خداوند آسمانها و زمین را بر محور قانون حق آفریده است، و در همه جا حق و عدل و نظم و ترتیب حاکم است.

مفسر محی الدین شیخ زاده محمد بن مصطفی گفته است: چون به منظور اظهار حق، آسمان و زمین را خلق کرد و خلق آن دو از جمله حکمت و عدلش بود، انتقام گرفتن از ظالم به خاطر مظلوم، از آن لازم آمده و بدین ترتیب حشر و جزا ثابت میشود. (شیخ زاده ۳/۳۲۵).

حاشیه محی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضوی.

باید یاد آور شد که: نظام هستی بر اساس حق بنا شده است، و در آیه هیچ جای شکی نیست که: با انسانها هم بر بنیاد حق رفتار می شود.

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳)

پس آیا دیدی آن را که هوی و هوس خود را معبود خویش گردانیده و الله او را با وجود آگاهی گمراه ساخته و بر گوش و دل او مهر نهاده، و بر چشمش پرده قرار داده است؟ پس چه کسی بعد از الله او را هدایت کند؟ آیا عبرت نمی گیرید؟ (۲۳)

تفسیر:

قبل از همه باید به بیان گرفت ؛ که الله سبحان و تعالی در قرآن عظیم درباره ی دو گروه تعبیر «خَتَمَ اللَّهُ» بیان نموده است: يك بار در باره كفار

طوری که در (آیه 7، سوره بقره که می فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ» و بار دیگر این اصطلاح رادمورد هواپرستان در همین آیه مبارکه (آیه: 23 سوره جاثیه («خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ»، مراد از هوی پرستی نادیده گرفتن وظیفه و پیروی از غریزه است.

واضح است که: هوی پرستی ابزار شناخت را از کار می‌اندازد، نه چشم حقیقت را می‌بیند و نه گوش حق را می‌شنود و نه دل درك صحیح دارد.

یکی از عوامل هوی پرستی، گرایش انسان به مادیات معرفی شده است. «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» ای انسان! آیا پند و عبرت نمی‌گیرید؟ مفسر صاوی در تفسیر خویش فرموده است: الله تعالی کفار را به چهار صفت توصیف کرده است:

اول: پرستش هوس.

دوم: گمراهی آگاهانه.

سوم: زدن مهر بر شنوایی و قلوب آنها.

چهارم: کشیدن پرده بر بینایی آنها. و هر یک از آن اوصاف موجب گمراهی است. پس رساندن هدایت به آنها به هیچ وجه امکان پذیر نیست. (تفسیر صاوی ۶۷/۴).

هدایت، با هوا و هوس سازگار نیست:

«هَوَاهُ» هوی به معنی تمایل نفس به شهوت است و گفته شده که در اصل، به معنی سقوط از بلندی گرفته شده است؛ زیرا سبب می‌شود انسان سقوط کند و در دنیا گرفتار انواع مصائب و در آخرت گرفتار آتش دوزخ شود و جهنم را از این حیث هاویه گفته اند که قعر آن به قدری پایین است که حساب ندارد. بعضی برای این کلمه، دو معنی ذکر کرده اند؛ بالا بردن و ساقط کردن و گاهی ترکیبی از هر دو را ذکر کرده اند (بالا بردن و سپس فرو افگندن)

هدف از هوی پرستی نادیده گرفتن رسالت اساسی انسان و توجه و پیروی از غریزه است. هوی پرستی ابزار شناخت را از کار می‌اندازد، نه چشم حقیقت را می‌بیند و نه گوش حق را می‌شنود و نه دل درك صحیح دارد. یکی از عوامل هوی پرستی، گرایش انسان به مادیات است. چنانکه در (آیه 175، سورة اعراف) میفرماید: «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» (هوا پرستی اساس محنت هاست).

علماء میفرماید که: هوی پرستی نوعی شرك و هوی پرست سزاوار توبیخ است. انسان ذاتاً موجودی پرستش‌گر است اما در انتخاب معبود منحرف میشود و به جای خداوند متعال به سراغ هوس‌ها میرود. هوی پرستی، سبب مسدود شدن درهای هدایت به روی انسان است. پیروی از هوای نفس و وسوسه‌های شیطان، یکی از انحرافات فکری و عملی انسان است. غرق شدن افراد در شهوت پرستی و هوی پرستی، موجب اعراض و تنفر از خداوند متعال و دین و همه معنویات می‌شود. غرق شدن در شهوات پست حیوانی به هر گونه احساسی تعالی - اعم از تعالی مذهبی یا اخلاقی یا عملی یا هنری - منافات دارد. همه آنها را می‌میراند.

آدم شهوت پرست، نه تنها نمی‌تواند احساسات عالی مذهبی را در خود بیرواند؛ احساس عزت و شرافت و سیادت را نیز از دست می‌دهد؛ احساس شهامت و شجاعت و فداکاری را نیز فراموش میکند. آن که اسیر شهوت است، جاذبه‌های معنوی اعم از دینی و اخلاقی و علمی و هنری، کمتر در او تاثیر دارد.

هوی پرستی و پیروی از خواهش‌های نفس، نقش پررنگی در عدم گرایش انسان به معنویت و دین ایفا می‌کند. قرآن عظیم الشان در آیات متعددی به این واقعیت اشاره نموده است: از آن جمله در آیه 23، سورة جاثیه مطالعه نمودیم.

حضرت ابو امامه فرموده است، که من از رسول الله صلی اله علیه وسلم شنیدم که فرمود:

معبودانی که زیر آسمان دنیا عبادت می شوند مبعوض ترین آنها در نزد خداوند متعال «هوا» یعنی خواهش های نفسانی است.

از حضرت شداد بن اوس روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: دانشمند کسی است که نفس خود را در کنترل بگیرد، و برای پس از مرگ عمل کند، و فاجر کسی است که نفس خود را پشت سر خواهش ها قرار دهد، و با وجود آن، آرزوی، بهتری قیامت را داشته باشد، و حضرت سهل ابن عبدالله تستری فرموده است: مرض شما خواهش های نفسانی شماست، بلی، اگر شما با آنها مخالفت کنید، همین مرض خودش مداوای شما هم هست. (تفسیر قرطبی).

شان نزول آیه 23 :

952- ک: ابن منذر و ابن جریر از سعید بن جبیر روایت کرده اند: قریش مدتی یک سنگ را عبادت می کردند و چون سنگ خوبتر از سنگ اول به دست می آوردند، اولی را به دور می انداختند و به عبادت سنگ برتر می پرداختند. در این خصوص الله تعالی آیه: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...» را نازل کرد.

ولی برخی از مفسرین در شأن نزول این آیه می نویسند که: این آیه مبارکه دو سبب نزول دارد: اول: مربوط به این بخش از آیه است: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» [الجاثية: 23] که به قولی: درباره قریش نازل شد زیرا شیوه آنان چنین بود که مدتی سنگی را می پرستیدند، سپس چون - به ظن خود - چیز بهتری از آن را می یافتند، سنگ را به دور افکنده و آن چیز دیگر را می پرستیدند.

به قولی دیگر: این بخش از آیه درباره حارث بن قیس سهمی یکی از تمسخر کنندگان دین حق- نازل شد که هر چه را نفسش بدان تمایل داشت، می پرستید.

برخی از مفسرین در باب شأن نزول دوم می فرمایند: سبب نزول دوم مربوط به این بخش از آیه است: «وَوَحَّتُمْ عَلَى سَمْعِهِ وَاقْلَبِهِ» [الجاثية: 23] که در باره ابو جهل نازل شد زیرا شبی او و ولید بن مغیره به خانه کعبه طواف می کردند؛ در این اثنا باهم درباره رسول الله صلی الله علیه وسلم به گفت و گو پرداختند، ابو جهل به ولید گفت: به خدا قسم؛ من خوب می دانم که محمد صلی الله علیه وسلم در ادعای نبوت راستگوست.

ولید بر آشفت و به او گفت: خاموش باش! مگر چه چیزی تو را به این باور کرده است؟ ابو جهل گفت: ای ابا عبد شمس! ما او را در کودکی اش «راستگوی امین» مینامیدیم، اکنون که عقل و رشدش به کمال رسیده است، او را کذاب و دروغگو مینامیم؟! به خدا قسم که من خوب میدانم او راستگو است! ولید گفت: پس در این صورت، چه چیزی تو را از تصدیق وی باز میدارد، چرا درنگ کرده ای و به او ایمان نمی آوری؟ ابو جهل گفت: زیرا در آن صورت، دختران قریش درباره من چنین تبصره خواهند کرد که من به خاطر لقمه نانی، از یتیم ابوطالب پیروی کرده ام...! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

در حدیث شریف آمده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ». «یکی از شما ایمان ندارد تا آن گاه که هوای نفسش پیرو آن چیزی نباشد که من آن را آورده ام». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوامامه (رض) آمده است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «مَا عَبْدٌ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَهَ أَبْغَضَ إِلَيَّ اللَّهُ مِنَ الْهَوَى». «در زیر آسمان، الهی که نزد خداوند منفرتر از هوای نفس باشد، مورد پرستش قرار نگرفته است».

سنگپرستی در اعراب قبل از اسلام:

عرب های ساکن در جزیره عربی به دو دسته تقسیم شده بودند، دسته ای از دین های گذشته چون یهودیت و مسیحیت پیروی می کردند و دسته دیگر بر دین حنیف ابراهیم و اسماعیل علیه السلام بودند. خصوصاً در حجاز و سرزمین مکه مکرمه اینگونه بود تا اینکه مردی به نام عمرو بن لحي خزاعی ظهور کرد. او حاکم حجاز بود و به عنوان مردی اصلاحگر و اهل عبادت خود را نشان می داد. برای معالجه سفری به شام کرد. در آنجا اطلاع پیدا نمود که اهل شام بت می پرستند و این کار را پیش خود مفید تلقی کرد و همراه خود در برگشت از شام تعدادی از بت ها آورد، و با حفاری بت های مدفون شده قوم نوح چون ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را که در جریان طوفان ناپدید شده بودند را با ارشاد و راهنمایی های شیطان پیدا کرد؛ آن ها را از زیر خاک خارج نمود و در بین قبایل عرب توزیع و دستور به عبادت کردن شان داد. آن ها نیز آن را قبول کردند.

بنابراین، شرک در سرزمین حجاز و جاهای دیگر از سرزمین عرب وارد شد و به سبب آن دین ابراهیم علیه السلام تغییر یافت و چهار پایان برای بت ها وقف و قربانی گشتند. به همین خاطر رسول الله صلی الله علیه وسلم او را در آتش دیدند که روده هایش را در آتش به دنبال خود می کشد که بخاری و مسلم هر دو در صحیح خویش آن را آورده اند. (بخاری (حدیث 3521) و مسلم (حدیث 2856)).

جهان قبل از اسلام :

قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم جهان در گمراهی آشکاری قرار داشت. اهل کتاب و امیها و بقیه ساکنان زمین همگی در چنین وضعی بودند. تنها باقیمانده های اهل کتاب متمسک به دین حق، باقی مانده بودند ولی آن ها نیز قبل از بعثت دچار انقراض و نابودی شدند. در چنان وضعی تاریکی جهل و گمراهی سایه خویش را بر اهل زمین گسترانیده بود. در حدیث آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَتَهُمْ، [یعنی: أَبْغَضَهُمْ] عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» (الله تعالی به ساکنان زمین نگاه نمود و بر همگان جز باقیمانده اهل کتاب خشمگین شد). (رواه مسلم).

در چنین وضع و حالی که جاهلیت سایه شوم خود را بر عالم گسترانده بود و رسالت دین های آسمانی نابود شده بود، الله تعالی محمد ص را مبعوث کرد تا مردم را از تاریکی های جهل و گمراهی به نور و روشنائی راهنمایی کند: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَبُزْغِيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (164) [آل عمران: 164].

«خداوند بر مؤمنان منت نهاد که پیامبری از خودشان را در میانشان مبعوث گردانید تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». منظور از: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ» قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد.

همانطور که گفته شد جاهلیت به چیزی گفته می شود که در آن جهل و ناآگاهی وجود داشته و علم در آن موجود نباشد. بنابراین، هر چیزی که به جاهلیت منسوب باشد مذموم و نکوهیده است.

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾

و گفتند: جز همین زندگانی دنیوی، زندگی دیگری نداریم، می‌میرم و زنده می‌شویم و جز زمانه ما را هلاک نمیسازد. حال آنکه ایشان هیچ علمی به این (ادعا) ندارند، بلکه تنها گمان می‌کنند. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الدَّهْرُ» «روزگار، طبیعت». «نَمُوتُ وَنَحْيَا»: می‌میریم و زنده می‌شویم. یعنی ما می‌میریم و فرزندان ما جایگزین ما می‌شوند، و زندگی به همین شکلی پیش می‌رود (ملاحظه: مؤمنون / 37). «مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»: ما را جز مرور روزگار و گذشت عمر از میان بر نمی‌دارد.

شان نزول آیه 24 :

- ابن جریر از ابو هریره (روایت کرده است: مشرکان می‌گفتند: این شب و روز است که باعث هلاکت ما می‌شوند. آنگاه خدا: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» را نازل کرد.

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبَعْنَا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٥﴾

و چون آیات واضح ما بر آنان خوانده شود، بهانه‌شان جز این نیست که گویند اگر راست می‌گویید پدران ما را زنده کرده) بیاورید. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَيِّنَاتٍ»: روشن، مستدل. (آیات) است. «مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا...»: کلمه (حَجَّت) خبر (كَانَ) و جمله (أَنْ قَالُوا) اسم آن است. گفتار بی‌اساس ایشان را (حَجَّت) نامیدن، کنایه از این است که آنان دلیلی جز بی‌دلیلی ندارند.

قُلِ اللَّهُ يُخَيِّبُكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

بگو: الله [ست که] شما را زندگی می‌بخشد سپس می‌میراند آنگاه شما را به سوی روز قیامت که شکی در آن نیست گرد می‌آورد ولی بیشتر مردم [این را] نمی‌دانند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: در روز قیامت. «فِيهِ»: درباره گردآوری، درباره روز قیامت.

تفسیر :

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: ای پیامبر! برای کافران بگو: خداوند بزرگ شما را برای گذراندن مدت عمری که برای تان مقدر کرده است زنده می‌سازد، بعد از آن می‌میراند، باز در روز محشر دوباره زنده می‌نماید تا از اعمال تان حساب بگیرد. اما بیشتر بندگان حقیقت زنده شدن بعد از مرگ را نمی‌دانند.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ ﴿٢٧﴾

فرمانروایی و حاکمیت آسمانها و زمین مخصوص برای خدا است و آن روز که قیامت برپا می‌شود اهل باطل زیان می‌بینند. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَقُومُ السَّاعَةُ»: قیامت برپا می‌شود. «الْمُبْطِلُونَ»: مدعیان باطل. باطل‌گرایان (ملاحظه

شود سوره های: اعراف آیه 173، عنکبوت آیه 48، روم آیه 58، غافر آیه 78).
وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸)
 در آن روز هر امتی را می بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته است، هر امتی به سوی نامه اعمال خود فرا خوانده می شود، و (به آنها میگویند) امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما میدهند. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُمَّةٌ»: جماعت. مَلَّتْ: از جثو مشتق است که به معنی نشستن به زانو، بر سر زانوها نشستن برای خشوع و خضوع در برابر قاضی القضاات دادگاه قیامت، و به خاطر ترس و هراسی است که مردمان را فرا می گیرد.

تفسیر :

امام ابن کثیر فرموده است: این وقتی است که جهنم احضار می شود؛ چون از اولین نعره اش همه کس به زانو می نشیند. (مختصر ۳/۳۱۲).
 حضرت سفیان فرموده است که جثو آن نشستن را می گویند که تنها زانو و ظرف پایین پا ها به زمین بخورند، و اینگونه نشستن در صورت خوف و بیم میباشد، و ظاهر لفظ امة، این است که این صورت خوف بر تمام اهل محشر چه مؤمن باشند یا کافر نیک باشند یا بد بر همه عارض می گردد، و آنچه در بعضی آیات و روایات دیگر انبیاء و صلحا از این خوف و نزاع اهل محشر مستثنی شده اند، با این منافی نیست، زیرا امکان دارد که این دهشت و خوف به مدت کوتاهی بر انبیاء، صلحا هم عارض گردد، اما به علت خیلی کوتاه بودن مدتش در حکم عدم قرار داده شده است، و این هم می تواند باشد که مراد از کل امة عموم ان محشر نباشند، بلکه مراد از آن اکثر آن باشند، چنانکه لفظ کل بسا اوقات به معنی اکثر گفته می شود، و بعضی جاثیه را به آن نشستن اطلاق کرده اند که به وقت نماز می نشینند، پس این اشکال خود به خود پایان می یابد، زیرا این نشست بنابر خوف نمی باشد، بلکه نشست مؤدبانه است. (معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).
 «تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا»: برای دریافت نامه اعمال خود با دست راست و یا دست چپ فرا خوانده میشود، و برابر آن محکمه می گردد، و سعادت و یا شقاوت میبیند.
 قرآن عظیم الشأن در (آیه 14، سورة اسراء) میفرماید: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (14)» (در روز قیامت به انسان گفته میشود: کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خودت حسابگر خودت باشی).
 قابل تذکر است که از لفظ «اقْرَأْ» آیه مبارکه معلوم می شود که: در قیامت، همه ی مردم قادر به خواندن اعمال نامه خوشان می باشد و قیامت یگانه محکمه است که: مجرم علیه خودش حکم می کند.

سختی های روز رستاخیز :

روز رستاخیز، روزی است بسیار بزرگ، از جمله روز های است که؛ بندگان هرگز چنین روزی را در زندگی خویش مشاهده و تصور هم نه نموده اند، و نخواهند دید. روز رستاخیز یکی از ترسناک ترین روز بحساب می آید:
 - پروردگار با عظمت ما در (سورة: المطففين: آیات: 2-6) روز رستاخیز را با خصوصیات بزرگش چنین تعریف، توصیف و فورمولبندی نموده است: «الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا

عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (2) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (3) أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (4) لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (5) يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (6). «کسانی که وقتی برای خود پیمانه می‌کنند، تمام و کمال و افزون بر اندازه‌ی لازم دریافت می‌دارند و چون برای دیگران پیمانه یا وزن می‌کنند، از آن می‌کاهند. آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردند در روز بسیار بزرگ و هولناک، همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان برپا می‌ایستند».

همچنان می‌فرماید: «إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا (27) [الإنسان: 27]». «اینان زندگی زودگذر دنیا را دوست می‌دارند و به روز سنگین بی‌توجهی می‌کنند». «فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (9) عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (10) [المدثر: 9-10]». «پس آن روز، روز سختی خواهد بود. برای کافران آسان نخواهد بود».

ترس بیم و وحشتی که در آن روز بندگان انسان‌ها را فرا می‌گیرد، آن چنان هولناک است، که مادر طفل شیرخوارش را فراموش می‌کند، زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردم دچار مستی و گیجی می‌شوند. گویی عقل‌شان را از دست داده‌اند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (1) يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَى وَمَا هُمْ بِسُكَرَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (2) [الحج: 1-2]». «ای مردم! از (عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید. بی‌گمان زلزله روز رستاخیز، چیز بزرگی است. آن روز را که می‌بینید، (آن چنان هول و هراس سرتا پای مردمان را فرا می‌گیرد که حتی) هر زن شیرده‌ی که پستان به دهان نوزاد شیرخوار خود دارد نوزادش را رها می‌کند و جملگی زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردمان را مست می‌بینی، ولی آنان مست نیستند بلکه عذاب الله شدید است».

در آن روز چشمان ظالمان و ستمکاران از شدت ترس خیره می‌شود. به چپ و راست نگاه می‌کنند و قلب‌های شان بر اثر ترس زیاد، از علم و دانش خالی می‌گردد. هیچ چیزی در آن‌ها جای نمی‌گیرد و چیزی نمی‌فهمند: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (42) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ (43) [ابراهيم: 42-43]». «گمان مبر که الله از کارهایی که ستمگران انجام می‌دهند، بی‌خبر است. (نه، بلکه مجازات) آنان را در روزی قرار می‌دهد که چشم‌ها (از ترس) باز می‌ماند. (ستمگران از ترس) سرهای خود را بالا گرفته و تنها (به سوی نداده‌نده) می‌شتابند و چشمان شان (از دیدن عذاب) بسته نمی‌شود و دل‌هایشان (از فهم و اندیشه) تهی می‌گردد».

قلب‌های ظالمان و ستمگران از شدت ترس به حلقوم شان میرسد، نه بیرون می‌آید و نه در جای اصلی خود ثابت می‌ماند: «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كُظْمِينَ مَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ (18) [غافر: 18]». «آنان را از روز نزدیک بترسان. آن زمان که دل‌ها (از ترس) به گلوگاه میرسند و تمام وجودشان آکنده از خشم و اندوه می‌گردد. ستمگران نه دوست دلسوزی دارند و نه میانجی‌گری که میانجی او پذیرفته گردد».

- در روز رستاخیز، پیوند خویشاوندی از هم می‌گسلد. الله می‌فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (101) [المؤمنون: 101]». (هنگامی که در صور دمیده

شود، هیچ‌گونه پیوند خویشاوندی در میان آنان نمی ماند و در آن روز از حال همدیگر نمی پرسند).

- در آن روز، هر کس به فکر رهایی خویش است و به دیگران توجه نمی کند حتی از محبوب ترین دوستان خود فرار می کند، از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندان خود گریزان است. الله میفرماید: «فَإِذَا جَاءَتْ الصَّاحَّةُ (33) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (34) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (35) وَصَحْبَيْهِ وَبَنِيهِ (36) لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (37) [عبس: 33-37]. «هنگامی که صدای گوش خراش (دمیدن دوم) برآید، در روزی که انسان از برادر و از مادر و پدر و همسر و فرزندان فرار میکند. در آن روز، هر کدام از آنان گرفتاری بزرگی دارد، که او را به خود سرگرم می کند».

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» [لقمان: 33]. «ای مردمان! پروای الله پیشه کنید و از روزی بترسید که نه پدری به فرزندش پاداشی می دهد و نه فرزند پدرش را. پیمان الله حق است».

- در آن روز، کافران برای رهایی از آتش جهنم، می خواهند هر چه که دارند حتی تمام جهان را بدهند. الله متعال میفرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ» [یونس: 54]. «اگر آن چه در زمین است از آن کسی باشد که ستم کرده است و آن را (برای نجات خویشتن از عذاب دوزخ) فدا کند».

طولانی بودن روز رستاخیز، بر شدت ترس و وحشت آن میافزاید: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (4) فَأَصْبَرَ صَبْرًا جَمِيلًا (5) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا (6) وَنَرِيهِ قَرِيبًا (7) [المعارج: 4-7]. «فرشتگان و جبرئیل به سوی او بالا می روند، در مدتی که مقدارش پنجاه هزار سال است. به خوبی صبر پیشه کن. آنان آن روز را دور و ناممکن میپندارند و ما آن را ممکن و نزدیک می دانیم».

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹)

این کتاب ماست که به حق با شما سخن می گوید (و اعمال شما را بازگو می کند) ما آنچه را که شما می کردید نسخه برداری کرده می نوشتیم. (۲۹)

تفسیر :

«يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ»: برای شما صحبت می کند. مراد از نطق، نوشته هائی است که با چشم دیده می شود و مطالب را بازگو می نماید.

در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چرا گاهی کتاب را به آنها و باری دیگر آن را به خدا نسبت میدهد؟ در جواب گفته میشود: از این رو به آنها نسبت داده میشود که حاوی اعمال آنها می باشد و از این جهت آن را به خدا نسبت می دهد که مالک آن است و همو است که به فرشتگان دستور نوشتن آن را داده است. (التسهیل ۴/۴۰).

«كُنَّا نَسْتَنْسِخُ»: نگارش را می طلبیدیم. کاملاً می نگاشتیم. استنساخ، طلب نگاشتن، و یا مبالغه در نگاشتن است. «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»: نگارش کارهائی را از فرشتگان میخواستیم که می کردید. آنچه را می کردید کاملاً با دقت می نگاشتیم و ثبت و ضبط می کردیم (ملاحظه شود سوره های: یونس / 21، زخرف / 80).

مفسران گفته اند: در اینجا «تتسخ» به معنی تکتب است. و حقیقت نسخ عبارت است از

انتقال دادن یک متن از جایی به جایی دیگر. و ابن عباس (رض) گفته است: فرشتگان اعمال بندگان را می نویسند، آنگاه آن را به آسمان می برند، در آنجا فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال بندگان هستند آن را به دقت بازبینی می کنند و در دیوانی ثبت می کنند که در هر «ليلة القدر» از «لوح المحفوظ» برای آنها نمایان می شود که الله متعال در روز ازل آن را در اعمال بندگان رقم زده است و یک حرف کم و زیاد نمی شود. این است معنی «استنساخ». و ابن عباس (رض) گفته است: مگر شما عرب نیستید؟ آیا استنساخ جز نسخه برداری از اصل، چیزی دیگر است؟ (البحر ۵۱/۸ و مختصر ابن کثیر ۲۱۳/۳).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (30 الی 37) در مورد مکافات نیکان و مجازات بدان، بحث بعمل آمده است

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰)
و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، پس پروردگارشان آنان را در رحمت خود درآورد؛ این همان کامیابی آشکار است. (۳۰).

تفسیر :

مفسرین کلمه «فوز» به معنی پیروزی و دستیابی به خیر همراه با سلامت و رسیدن به آرزو است آورده اند.

قابل تذکر است که کلمه «فوز» در قرآن عظیم الشأن، همیشه با کلمات «مبین»، «عظیم» و «کبیر» آمده است.

در ضمن از آیه مبارکه معلوم می شود که: در کنار ایمان، عمل صالح مطرح است ولی در کنار کفر، کار خیری نیست.

قابل یاد آوری است که کامیاب و رستگار اشخاصی اند که: ایمان، و نه تنها عمل صالح داشته باشند بلکه عمل صالح اش گسترده وسیع و جامع باشد.

و طوریکه یاد آور شدیم؛ دریافت رحمت الهی بدون ایمان و عمل صالح امکان پذیر نمی باشد.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ فَاَسْتَكْبَرُوا وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱)
و اما کسانی که کفر ورزیدند [به آنان گفته می شود:] مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد؟ ولی شما [نسبت به پذیرش آن] تکبر ورزیدید و قومی گنهکار بودید.؟ (۳۱)

تفسیر :

انسان به طور طبیعی خواهان رستگاری می باشد، و این دین مقدس اسلام، و قرآن عظیم الشأن است که برای انسان راه واقعی برای رسیدن به رستگاری حقیقی را رهنمایی و نشان می دهد. در ضمن قابل یاد آوری است که؛ ریشه کفر همانا تکبر است. و ریشه جرم و گناه، همانا کفر و تکبر است.

«غرور»: (به فتح غین) و «غرور» (به ضم غین)؛ به معنی هر چیزی است که انسان را می فریبد و در غفلت فرو می برد خواه مال باشد، خواه مقام باشد یا شهوت و شیطان (راغب اصفهانی).

«غرور»: چیزی است که ظاهر جالب و دوست داشتنی دارد ولی باطنش ناخوشایند، مجهول و تاریک است (طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، جلد 3، صفحه 421).

و یا هم «غرور» و «غرّة» به معنی فریب دادن و تطمیع به باطل کردن است.

ریشه اصلی این کلمه به معنی حصول غفلت به سبب تأثیر چیز دیگری در انسان است و از لوازم و آثار آن جهل، فریب، نیرنگ، نقصان، شکست و... می باشد.

در کتب علم اخلاق در معنی اصطلاحی «غرور» مینویسند: «غرور»؛ یعنی اطمینان و آرامش قلب نسبت به آنچه که با هوای نفس موافق بوده و طبیعت الأمارة بالسوء انسان به آن تمایل داشته باشد.

همه مفسرین بر این امر متفق اند که: منشأ این گرایش، جهالت یا وسوسه های شیطانی اند. در آیه (24 سورة آل عمران)، در مورد نکوهش غرور آمده است: «این روی گردانی به خاطر آن است که گفتند: هرگز آتش (دوزخ در روز قیامت) جز چند روزی به ما نمی رسد و آنچه همواره افتراء و دروغ (به الله) می بستند، آنان را در دینشان مغرور کرده است».

قرآن عظیم الشأن با زیبایی خاصی در (آیه 33، سورة لقمان) میفرماید: «ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، و بترسید از روزی که هیچ پدری چیزی (از عذاب دوزخ را) از فرزندش دفع نمی کند، و نه هیچ فرزندی برطرف کننده چیزی از (عذاب) پدر خویش است. بی تردید وعده الله حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد، و مبادا شیطان شما را به (کرم و رحمت) خدا مغرور کند».

و باز هم در (آیه 14، سورة حدید) میفرماید: «ای مؤمنان: آیا ما (در دنیا) با شما نبودیم؟ می گویند: چرا، ولی شما خود را (به سبب نفاق و دشمنی با الله و رسول) در بلا و هلاکت افکندید و به انتظار (خاموش شدن چراغ اسلام و نابودی پیامبر) نشستید و (نسبت به حقایق) در تردید بودید و آرزوهای (دور و دراز و بی پایه، و بی اساس) شما را فریفت، تا فرمان خدا (به نابودی شما) در رسید و (شیطان) فریبنده، شما را فریب داد».

قرآن عظیم الشأن در (آیه 5، سورة فاطر) میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ» (ای مردم، وعده خدا حق است. زندگی دنیا شما را نفریبد و آن شیطان فریبنده به خدا مغرورتان نگرداند).

قرآن کریم زندگی دنیا را یکی از عوامل غرور و فریب میداند و به انسان هشدار میدهد تا متاع وزر و برقهای فریبنده این جهان او را غافل نکند.

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ (۳۲)

و چون می گفتند: یقیناً وعده الله حق است و در وقوع قیامت هیچ شکی نیست، می گفتید: ما نمی دانیم قیامت چیست، ما تنها گمانی (درباره آن) داریم و به هیچ وجه یقین و باور نداریم. (۳۲)

تفسیر:

«قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ»: «مَا نَدْرِي»: «ما نمی دانیم». از بس که سرکش و خیره سر بودید، می گفتید: قیامت چیست؟ آیا درست است یا باطل؟ بیضاوی گفته است: این را می گفتند؛ چون به نظر آنها عجیب و غریب و بعید بود. (حاشیه الجمل علی شرح المنهج 4/122) «مُستَیْقِنِينَ»: باور دارندگان. یقین دارندگان، «مَا السَّاعَةُ»: قیامت چه چیز است؟ قیامت چیست!

در آیه مبارکه برای کافران گفته شده است که: وعده خداوند پاک در مورد زنده شدن بعد از مرگ حق است، قیامت قطعاً واقع میشود و در وقوع آن شکی و شکاکایت وجود ندارد.

ایمان داشتن به قیامت :

قابل یاد آوری است که: ایمان داشتن به روز آخرت رکنی از ارکان ایمان بشمار می آید، ایمان به روز آخرت و آنچه که در آن روز بوقوع می پیوندد و همچنین نشانه های آن از امور غیب محسوب میشود. اموری است که انسان نمی تواند با عقل خودش آن ها را درک بکند، بلکه راه شناخت آن ها فقط همانا وحی الهی است.

قرآن عظیم الشأن در (آیه 177 سورة البقرة) میفرماید: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (نیکو کاری این نیست که چهره هایتان را بطرف مشرق و مغرب متوجه سازید، و لیکن نیکوکاری کسی است که ایمان آورد به خدا و روز قیامت...).

و میفرماید: «ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» [الطلاق: 2] «با این حکم کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، پند داده میشود».

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث متعددی ایمان به خدا و روز آخرت را یکجا ذکر می کند و به هم ربط می دهد، و میفرماید: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر...». کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد،....

روز آخرت مرحله بسیار مهمی در زندگی انسان میباشد «ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا» (39) [النبا: 39]. «آن است روز حق، (و هر حقیقتی آشکار می گردد) پس هر کسی که راه نجات خود را می خواهد، راه باز گشت به درگاه پروردگار را بگیرد».

زندگی در تصور و جهان بینی اسلامی تنها زندگی کوتاه دنیوی نیست و تنها زندگی در همین عمر کوتاه انسان خلاصه نمی شود بلکه انسان مسلمان این دنیا را مرحله ای برای رسیدن به زندگی جاویدان و سعادت ابدی تلقی می کند و از زندگی دنیا و عمر محدودش برای زاد آخرتش توشه می گیرد و می داند که دنیا کشتزار آخرت است و برای آن روز زاد و توشه می گیرد «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ» [البقرة: 197] «و توشه بر گیرید؛ که بهترین توشه پرهیزگاری است».

و فرد مسلمان از آنجای که به روز آخرت ایمان دارد و می داند که در ازای خوبی و نیکی پاداش و در ازای بدی عقاب دارد، برای انجام اعمال نیک و صالح کوشش و تلاش میکند، و برای بدست آوردن اجر و پاداش و خوشنودی پروردگارش در دنیا جهاد و تلاش میکند، و مشکلات و سختی ها را متحمل میگردد، و بر بلاها صبر میکند، و می داند آنچه که نزد پروردگارش در آن جهان دارد، بهتر و پا برجاتر است.

قرآن کریم در آیات بسیاری بر ایمان داشتن به روز قیامت و زنده شدن بعد از مرگ تأکید نموده است.

و از مقتضیات ایمان به روز آخرت ایمان داشتن به قرب وقوع قیامت می باشد و بر هر فردی واجب است خود را برای آن آماده سازد بدون اینکه خودش را به وقت وقوع آن، مشغول بسازد، زیرا که وقت آن از علم غیب است، که نه رسول مرسل، و نه فرشته مقرب آنرا می داند، و برای حکمتی که خداوند خودش به آن آگاهتر است، وقت حادثه قیامت را منحصر بخود گردانید.

هنگامی که شخص اعرابی از پیامبر خدا از قیامت پرسید حضرت در جواب فرمود: «ماذا أعدت لها؟» «چه چیزی بر آن روز آماده کرده ای؟» (صحیح بخاری (5815) و صحیح

مسلم (2639).

و در حدیث جبریل هنگامی که پرسیده شد قیامت چه وقتی است؟ فرمودند: «سوال کننده و پاسخ دهنده در این امر یکسان هستند». یا کسی که از وی سوال شده از سوال کننده آگاهتر نیست، ولی من تو را به نشانی‌های آن آگاه می‌سازم...» (صحیح بخاری (50) و صحیح مسلم (10)).

قیامت نزدیک است :

خداوند بزرگ قبل از 14 قرن در قرآن کریم فرموده است که قیامت نزدیک است، و وقت بوقوع پیوستن آن آمده است. «أَقْرَبَتْ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (1) [القمر: 1]». «قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت».

و می‌فرماید: «يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (63) [الأحزاب: 63]». «(ای پیامبر!) مردم تو را از (زمان قیامت) می‌پرسند، بگو: «علم آن تنها نزد الله است» و تو چه می‌دانی شاید که قیامت نزدیک باشد».

و از آنجای که وقت وقوع آن بسیار نزدیک شده قرآن کریم چنان برای ما به تصویر می‌کشد که گویا اکنون آمده و حاضر شده است: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» [النحل: 1]. «فرمان خدا فرارسیده است، پس برای آن شتاب نکنید».

شاید کسی بپرسد: چگونه قیامت نزدیک است در حالیکه از خبر آمدنش، بیش از 1400 سال می‌گذرد؟!

باید در جواب آن‌ها عرض کرد: در علم خدا و تقدیر الهی بسیار نزدیک است، اگرچه بشر با میزان و مقیاس خودش آنرا دور می‌پندارد.

«إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا (7) [المعارج: 6-7]». «بی‌گمان آن‌ها آن (روز) را دور می‌بینند. و ما آن را نزدیک می‌بینیم»

و می‌فرماید: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» [محمد: 18]. «پس آیا آن‌ها (= کافران) جز این انتظار دارند که قیامت ناگهان فرا رسد؟ به راستی نشانه هایش آمده است».

خداوند تبارک و تعالی بخاطر لطف و مرحمتش به بندگان خود، برای قرب قیامت، و همچنین برای وقت بوقوع پیوستن آن نشانه‌ها و علاماتی قرار داده تا اینکه افراد غافل بخود آیند و بسوی پروردگارشان رجوع و توبه کنند، و افراد متقی و پرهیزگار به اطاعت و عبادت خویش بیافزایند. اولین علامت و نشانه‌های قرب و نزدیک بودن قیامت، بعثت پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌باشد.

که فرموده است: «من و قیامت چنین مبعوث و برانگیخته شده‌ایم». و با انگشت شهادت و میانه اشاره فرمودند. (امام بخاری (6502) و مسلم (2951) روایت کرده است).

وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۳)

در آن روز همه اعمال بدی که مرتکب شده‌اند، برای آنان آشکار میشود و عذابی که همواره آن را مسخره می‌کردند، آنان را فرا گرفت. (۳۳)

در روز قیامت اعمال بد و اعمال گناه و تکذیب کافران، برای آنان گفته میشود، و در نهایت، جزای تمسخر و استهزا به روز قیامت آنان را فرا خواهد گرفت.

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّاصِرِينَ (۳۴)

و به آنها گفته می‌شود: امروز شما را فراموش می‌کنیم همانگونه که شما دیدار امروز را فراموش کردید، و جایگاه شما دوزخ است، و هیچ مددگاری نیست. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَنْسَاكُمْ»: فراموشتان میکنیم. مراد از فراموش کردن، در عذاب رها کردن، و بی اعتنائی بدی شان و نادیده گرفتن آنان است. (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 51، توبه آیه 67، سجده آیه 14، طه آیه 126).

ذَلِكُمْ بِأَنكُم اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا وَغَرَّكُمْ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵)

این (عذاب) به خاطر آن است که شما آیات الله را مورد تمسخر و استهزا قرار دادید و زندگانی دنیا مغرورتان کرد، پس امروز از آن (دوزخ) بیرون آورده نمی‌شوند و نه از آنها خواسته می‌شود که الله را خشنود سازند. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَلِكُمْ»: گرفتار شدن شما بدین سرنوشت غم‌انگیز و عذاب دردناک.
«غَرَّكُمْ»: شما را فریب داده (سوره های: انعام آیه 70 و 130، اعراف آیه 51). «يُسْتَعْتَبُونَ»: خشنود سازند (سوره های: نحل آیه 84، روم آیه 57، فصلت آیه 24).

تفسیر :

عذابی که اکنون بر سر شما آمده بنابر علتی است که؛ شما به آیات و براهین الهی تکذیب نمودید و با قوت و متانت و قبول آنها را نگرفتید، زرق و برق دنیای که فنا پذیر است، شما را فریب داد و با مظاهر آن به فتنه افتادید. اکنون از آتش بیرون نمی‌شوید و به سوی دنیا باز نمی‌گردید تا ایمان آورید و از کفر و تکذیب توبه کنید.
واقعاً هم کفر و عناد، تاریکی و ظلمتی است که سبب محروم شدن انسان از بهره‌گیری از ابزار شناخت میشود. و نتیجه‌ی تکذیب آیات الهی، اضلال و قهر الهی میگردد.

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶)

پس سپاس تنها مخصوص الله است پروردگار آسمانها و پروردگار زمین پروردگار جهانیان است. (۳۶)

تفسیر :

الله تعالی دارای صفات کمال، احسان بی پایان و افعال نیکوست. او که آفریدگار، صاحب اختیار و تدبیرکننده آسمانها و زمین و موجودات میان آنهاست و اوست که آفریدگار همه مخلوقات و صاحب تصرف در کائنات است.

ایمان به الله تعالی چگونه تحقق می‌یابد:

ایمان به الله تعالی با اسباب ذیل تحقق می‌یابد:

اول: اعتقاد به اینکه این جهان يك آفریدگار یکتایی دارد که در آفرینش، ملك، تدبیر، اداره امور، روزی دادن، زنده کردن، میراندن، نفع و ضرر رساندن و خلاصه در داشتن هر گونه قدرت و اعمال آن یکتا و تنها است و هیچ پروردگاری جز او وجود ندارد، هر چه بخواهد به تنهایی انجام میدهد و هرگونه بخواهد حکم می‌راند، هر کس را بخواهد عزت

میبخشد و هر کس را بخواهد ذلیل میسازد، اختیار و کنترل آسمان‌ها و زمین فقط در دست اوست او بر هر چیزی توانا و داناست و از همه بی نیاز است و همه به او نیازمندند، هر امری از آن او، و هر خیر و سعادت در دست اوست، در افعال و کردارش شریک و هم‌تا ندارد و امر او را غالب و بالا دستی نیست، تمامی مخلوقات به شمول فرشتگان و جن‌ها و انسان‌ها بندگان او هستند، که از دائرة ملك و قدرت و اراده او بیرون نیستند، افعال او را حصر و احاطه نتوان کرد و در شمارش نتوان گنجاند. و تمام آن خصایص تنها حق اوست، که او یکتا و بدون شریک است، هیچ احدی جز او شایستگی این خصایص را ندارد، و نسبت دادن و ثابت کردن این کمالات یا بخشی از آن برای غیر خدا به هیچ عنوان درست نیست؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (21) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ (22) [البقرة: 21-22]». «ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان‌تان را آفریده است، پرستش کنید، ذاتی که زمین را (مانند) بساط و آسمان را (مانند) سقفی برایتان قرار داد. و از آسمان آبی باراند، سپس با آن از انواع فراورده‌ها برای روزی شما بر آورد».

و میفرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (26) [آل عمران: 26]». «بگو خداوند! ای دارنده فرمانروایی، به هر کسی که خواهی فرمان روایی دهی و از هر کس که خواهی، فرمانروایی باز بستانی و هر کس را خواهی گرامی داری و هر کس را خواهی خوار سازی، نیکی به دست توست. به راستی بر هر کاری توانایی». و میفرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (6) [هود: 6]». «و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه روزی‌اش بر (عهده) خداوند است و (او) قرارگاه و آرامگاهش را میداند. هر يك (از آنها) در کتابی مبین (ثبت) است». و میفرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (54) [الأعراف: 54]». «بدان که فرمانروایی خاص اوست، پس بزرگ است خداوند، پروردگار جهانیان».

دوم: اعتقاد به اینکه خداوند یکتا بهترین اسماء و کامل‌ترین صفات را دارا است، که منحصر به ذات خودش است و بعضی از آن را در کتاب مقدسش یا توسط پیامبر گرامی‌اش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که خاتم پیامبران و رسولان است بیان داشته است. چنانکه ذات پاکش میفرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٨٠» [الأعراف: 180]. «و خداوند نام‌های نیک دارد، پس به آن (نام‌ها) او را به (دعا) بخوانید و آنان که در نام‌هایش کجروی می‌کنند سزای آنچه را کرده‌اند، خواهند دید».

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٣٧)

و کبریایی و عظمت در آسمان‌ها و زمین مخصوص اوست، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. (٣٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْكِبْرِيَاءُ»: عظمت و رفعت. شاهی و والائی (ملاحظه شود سورة: یونس/78).

تفسیر :

عزت و جبروت، عظمت و غلبه، و جلال و کمال در آسمانها و زمین مخصوص الله سبحان و تعالی است. او پروردگار با عزتی است که هر که با وی زور آزمایی کند قهرش می کند و هر که با وی ستیزه کند شکستش می دهد. همچنان او در آفرینش و صنع، و در حکم و شریعتش با حکمت است.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: یکی از صفات الهی اول بودن خداوند متعال است که هیچ آغاز و ابتدایی برای او تعالی نیست و همیشه زنده است؛ نه می میرد و نه نهایت و پایانی دارد؛ بی نیاز و قائم به ذات خویش است و به هیچ کس نیازی ندارد؛ یکتاست و شریکی ندارد؛ خداوند متعال میفرماید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (1) «اللَّهُ الصَّمَدُ» (2) «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» (3) «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (4) [الإخلاص: 1-4] (1) (ای پیغمبر!) بگو: او الله یگانه است. (2) (و) الله از هر چیز بی نیاز (و بر طرف کننده نیازها) است. (3) نه کسی را زاده و نه او زاده شده است. (4) و هیچکس مانند و همتای او نیست.

چون کفار از سید المرسلین راجع به صفات الله سبحان و تعالی سوال کردند، الله متعال این سوره را نازل کرد. و در این سوره رسول الله صلی الله علیه و سلم را امر نمود که برای آن ها بگوید: الله یکتاست، شریکی برای او نیست؛ الله همیشه زنده ای مدبر است؛ سیادت مطلق بر هستی و انسان ها و هر چیزی تنها برای اوست؛ و واجب است که انسان ها در برآورده کردن نیازهای شان تنها به او مراجعه کنند.

نه (فرزندی) زاده و نه زاده شده است و نه پسری دارد نه دختری نه پدری و نه مادری؛ بلکه در این سوره و سوره های دیگر همه این ها را به شدت از خود نفی کرده است. چرا که تسلسل در نسل و ولادت از صفات مخلوقات است؛ و خداوند متعال این سخن نصاری را رد می کند که گفتند: مسیح پسر خداست؛ چنانکه این سخن یهودیان را رد می کند که گفتند: عزیر پسر خداست. و نیز سخن کسانی را رد می کند که گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند و این سخن باطل را به شدت بر آن ها انکار و تقبیح نمود.

و خبر داده اوست که مسیح علیه السلام را با قدرتش بدون پدر از مادرش خلق کرده است. چنانکه آدم پدر بشر را از خاک خلق نمود و همچون خلقت حواء مادر بشر که او را از استخوان دنده آدم آفرید. و آدم او در کنار خود دید. سپس فرزندان آدم را از آب مرد و زنی خلق نمود. در حقیقت خداوند متعال هر چیزی را در ابتدا از عدم خلق نمود. و پس از این مرحله برای (خلقت) مخلوقاتش نظام و قانونی قرار داد که هیچ کس را یارای تغییر دادن آن نیست. اما چون خداوند متعال بخواهد این نظام و قانونی را که خود در نظام کائنات قرار داده تغییر دهد، چنین می کند. چنانکه عیسی علیه الصلاة والسلام را از مادرش و بدون پدر آفرید و چنانکه به او اجازه داد که در گهواره سخن بگوید و نیز عصای موسی علیه الصلاة والسلام را به اژدهایی متحرک تبدیل نمود، عصایی که چون آن را به بحرزد، بحر شکافته شد و موسی و قومش از آن عبور کردند. و از این قبیل است آنجا که ماه را برای خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه و سلم به دو نیم کرد و به درختان امر نمود که به او سلام کنند و به حیوانات فرمان داد با صوتی که آن را مردم نیز می شنیدند به رسالت پیامبر گواهی دهند. چنانکه می گفتند: شهادت می دهیم که تو پیامبر خدا هستی؛ و بلکه شبانه سوار بر براق از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد و از آنجا به آسمان عروج داده شد در حالیکه جبرئیل همراه او بود تا اینکه به بالای آسمان رسید و الله متعال با او سخن گفت و نماز را

بر او فرض نمود و پس از آن به مسجد الحرام در زمین بازگشت و در مسیر بازگشت اهل هر آسمان را مشاهده نمود؛ و همه‌ای این‌ها تنها در یک شب اتفاق افتاد و قبل از طلوع فجر به پایان رسید؛ قصه اسرا و معراج در قران و احادیث نبوی و کتاب های تاریخ مشهور است.

از جمله صفات خداوند متعال شنوایی، بینایی، علم، قدرت و اراده است. خداوند متعال همه چیز را می‌بیند و می‌شنود؛ و هیچ چیزی مانع شنیدن و دیدن او نمی‌شود. و از آنچه در رحم زنان است آگاه بوده و آنچه در سینه‌ها پنهان است، می‌داند. و بلکه آنچه را رُخ داده و اتفاق می‌افتد می‌داند. و او توانایی است که چون چیزی را اراده کند به آن می‌گوید: باش، پس میشود.

یکی دیگر از صفات خداوند متعال که ذات مقدسش را به آن توصیف نموده، کلام و سخن گفتن چنانکه بخواهد و هرگاه که بخواهد انجام میدهد.

چنانکه با موسی علیه الصلاة والسلام سخن گفت و نیز با رسول الله صلی الله علیه وسلم سخن گفت؛ و قرآن کریم با حروف و معانی‌اش کلام الله متعال می‌باشد که آن را بر رسولش محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است؛ و آن صفتی از صفات الله سبحان و تعالی است و مخلوق نیست چنانکه معتزلیان گمراه می‌گویند.

پایان جزء بیست و پنجم

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة الأحقاف

جزء 26

سورة الأحقاف در مکه مکرمه نازل شده و دارای سی و پنج آیه و چهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

نام گذاری این سوره به «احقاف»، بر اساس آیه 21، در بیان ماجرای حضرت هود و قوم عاد است. که خداوند متعال به سبب طغیان و جبروتشان آنها را نابود کرد. محل سکونت آنها در احقاف واقع در سرزمین یمن بود: «وَ اذْكُرْ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ». همچنان طوریکه در فوق یاد آور شدیم این سوره در مکه مکرمه نازل شده است، جز آیه های 10 و 15 و 35 که مدنی اند، و آیه هایش 34 یا 35 است. این سوره مبارکه بدان جهت «احقاف» نامیده شد که در آن از احقاف - که منازل و مسکن قوم عاد در یمن بود و الله تعالی به سبب طغیان و جبروتشان آنها را نابود کرد. «وَ اذْكُرْ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ».

این سوره، آخرین سوره از سوره های هفتگانه ای است که با حروف مقطعه «حم» شروع شده و در تمامی آنها بعد از این حروف، سخن از نزول قرآن و اهمیت آن است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

تعداد آیات این سوره به 35 آیه، تعداد کلمات آن به (648) کلمه، تعداد حروف آن به (2668) حرف میرسد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را میتوانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره احقاف با سوره الجاثیه :

- مطلع و شروع هر دو سوره مبارکه یکی است: «حم. تزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم».
- پس از آنکه الله تعالی سوره الجاثیه را با یادی از توحید، و مذمت اهل شرك و وعده های عذاب نسبت به آنان ختم نمود، این سوره را نیز ابتدا با توحید و سپس با وعده های عذاب نسبت به گناهکاران شروع نموده است.
- همچنان پایان سوره ی قبلی و سرآغاز این سوره در نکوهش و هشدار مشرکان است.

محتوای سوره احقاف :

طوریکه در فوق یاد آور شدیم سوره احقاف در مکه معظمه نازل شده، و اهدافش را همان اهداف سوره های مکی تشکیل میدهد؛ یعنی اصول عقیده که عبارتند از: «توحید، رسالت، بعث و جزا».

- موضوعات مورد بحث در این سوره؛ عبارتند از: «رسالت» و «رسول»، تا درستی رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و درستی قرآن را ثابت کند.

- این سوره در آغاز در مورد قرآن عظیم الشان بحث خویش را آغاز نموده و بعداً به بررسی و بحث در مورد موضوع پرستش بُت ها که هیچگونه سودی را برای بُت پرستان ببار آورده نمیتواند و نه اینکه ضرری را از آنان دفع نماید با دقت و زیبایی خاصی بیان میدارد.

- در سوره متبرکه در مورد شبهه مشرکان در باره ای قرآن سخن به میان آورده است، و با دلایل کوبنده آن را رد می کند.

- همچنان در این سوره دو نمونه از انسان‌ها را در زمینه‌ای هدایت و گمراهی مورد بررسی قرار داده و در این راستا فرزند صالح را ذکر کرده است که فطرتش سالم است و نسبت به والدین خود نیکوکار است، و هر اندازه در عمر پیشرفت کند به همان اندازه پرهیزگاری و صلاح و نیکیش نسبت به والدین افزایش می‌یابد. و نمونه‌ای فرزند شقاوتمند و ناصالح و منحرف از فطرت را نیز یادآور شده است که با والدین خود بدرفتاری می‌کند و ایمان و حشر و نشر را مسخره می‌کند، و عاقبت هر یک از آن دو را بیان مینماید.

- در این سوره به منظور برحذر داشتن قریش از بغاوت و گردنکشی از فرمان الله متعال و تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم، قصه‌ای «هود» علیه السلام و قوم سرکش و نافرمانش یعنی «عاد» را بازگفته است که در زمین به طغیان پرداختند و با نیرو و جبروتی که داشتند مغرور گشتند، و نتیجه و سرانجام آنها را خاطر نشان می‌سازد که خدا به وسیله‌ای باد عقیم آنها را نابود کرد.

- همچنان سوره با داستان چند نفر از جن خاتمه می‌یابد که قرآن را شنیدند و به آن ایمان آوردند و به میان قوم خود برگشته و آنان را برحذر داشته و به ایمان دعوت کردند، تا مخالفان و منکران انس یادآور شوند که جن در پذیرفتن اسلام از آنها پیشی و سبقت گرفته‌اند. (بنقل از صفوه التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سورة الأحقاف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم (۱)

حم. (مفهوم این حروف به الله معلوم است). (۱)

تفسیر :

(حم) الله سبحانه وتعالى به هدف آن، خود دانایتر است. (تفسیر جلالین: علامه جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی).

همچنان «حم» بیانگر آن است که قرآن عظیم الشأن از امثال این حروف هجایی ترکیب یافته است. (تفسیر صفوت التفاسیر محمد علی صابونی).

و هکذا قابل تذکر است که قرأنت «حم» عبارت است از: «حاء، میم». طوری که گفتیم: این دو حرف، از حروف مقطعه است.

مفسرین مینویسند که: پروردگاریا عظمت ما برخی از سوره ها را بدین حروف آغاز کرده است تا بدین وسیله اعجاز قرآن را بنمایاند و نشان دهد که این قرآن با وجود این که از همان حروفی فراهم آمده است که عربها سخن خویش را از آنها فراهم می نمایند ولیکن از ارائه کتابی چون قرآن، و حتی سوره های همانند آن، عاجز و ناتوان میباشند.

شیخ سید قطب رحمه الله در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» درباره سوره احقاف می نویسد: روند سوره در چهار مرحله ای مرتبط به پیش می رود، به گونه ای که گویا یک مرحله است و دارای چهار بند می باشد.

مرحله نخستین می آغازد. همراه با آن، سوره با دو حرف: حاء، میم، شروع میشود، هم بدان گونه که شش سوره ای قبل آن آغاز گردیده است. به دنبال دو حرف: حاء، میم، به کتاب قرآن و وحی آن از سوی الله متعال اشاره میشود.

اعجاز قرآن کریم :

اعجاز در اصطلاح: وصفی را گویند که بالاتر از توان انسان در آوردن چیزی باشد، چه عمل باشد یا رأی یا تدبیر. و معجزه وصفی و پدیده است که بر آیات و براهین انبیاء و رسولان علیهم الصلوات دلالت دارد، و این لفظ در قرآن کریم وارد نشده بلکه نشانه ها و براهین و نحوی آنرا آورده است.

قرآن کریم کلام الله تعالی است که در آن کمال و معانی آن، و زیبایی در آیات و کلمات و ساختار آن وجود دارد، که بشر از آوردن آن عاجزند، الله متعال می فرماید: «الر کِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (1)» (سوره هود: 1). «الر. این کتابی است که آیات آن استوار و محکم گردیده، سپس از سوی ذات حکیم و آگاه تشریح و بیان شده است». مشرکان صدر اسلام همه ای سعی و تلاش خویش را بخرچ دادند، تا مردم را در مورد مصدر و منبع قرآن کریم مشکوک سازند و با جعل نمودن دروغ ها و پخش شبهات توجه ایشان را از قرآن دور و آنان را رویگردان سازند. اما الله تعالی آیاتی را نازل فرمود و ایشان را به مقابله و چالش کشانید که اگر به راستی توان دارند پس مانند قرآن را بیاورند، یا ده سوره آنرا بیاورند و یا یک سوره آنرا بیاورند، اگر در دعوی خود صادق هستند.

ولی ایشان از آوردن آن عاجز و ناتوان بودند و اعتراف نمودند که با آن که قرآن کریم به

زبان عربی است، اما مقابله با آن و آوردن چیزی همانند آن امکان ندارد، الله متعال میفرماید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَنْطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (38)» (سورة یونس: 38).

«آیا می‌گویند: پیامبر آن را به دروغ به الله نسبت داده است؟ بگو: اگر راست می‌گویید پس سوره ای مانند آن را بیاورید و در این کار هر کس را که می‌توانید به جز الله را به کمک بطلبید».

قرآن کریم با آواز بلند و صراحت تام اعلام نمود که بشر چه انس و چه جن، همگی از آوردن مانند قرآن کریم عاجزاند، هر چند بعضی از ایشان همکار و همیار بعضی دیگر باشند چنانکه میفرماید: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (88)» (سورة الإسراء: 88). «بگو: اگر انس و جن گرد آیند و متفق شوند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند هرگز نمی‌توانند مانند آنرا بیاورند، هر چند برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند».

قرآن کریم کتاب پر معجزه می‌باشد، زیرا کلام الله متعال است که سخن مخلوقات با آن هیچگونه شباهتی ندارد، و خود نشانه قدرت الهی و برهانی است که کلمات و عبارات و آیات و فصاحت و تصویرهای بیانی و بلاغی اش و آنچه از اخبار و حکایات واقعی و حقیقی که در آن ذکر شده، این حقیقت را ثابت می‌کند، همچنان مشتمل بودن آن بر احکام و تشریعات و قوانین، و قوت تأثیر آن بر روان و وجدان، و در برداشتن آن به حقائق علمی درخشان و شگفت آور، دلیلی واضحی بر اعجاز آن است.

و چه بسا دانشمندان طبیعت و فلک و متخصصان علوم جامعه‌شناسی و علوم طبی و غیره را حیران و شگفت زده ساخته است، چون قرآن کریم از حقائق علمی و نشانه‌های کونی که با علوم و تخصصات ایشان ارتباط دارد با عبارات دقیق و علمی سخن گفته است که تصور آن از پیامبری ناخوان در میان امت ناخوان نمی‌رود؛ آن هم در جهانی که از همچو پدیده‌های علمی و کونی اندک آگاهی نداشتند. همین امور باعث گردید تا برخی از این دانشمندان مسلمان شوند، زیرا ایشان به مرحله یقین رسیدند و درک کردند که آنچه را قرآن بیان می‌کند ناممکن است کلام بشر باشد بلکه کلام خالق کون و مکان و بشر است.

و چه بسا آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که دلالت آشکار بر وحدانیت الله متعال و ابتکار در خلاقیت او می‌کند، چنانکه میفرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (53)» (سورة فصلت: 53). «به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌های عالم و (هم) در نفس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن شود که آن حق است. آیا این کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟».

حروف مقطعات :

امام قرطبی می‌نویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، رمز الله متعال در قرآن عظیم‌الشان است و جز خداوند متعال کسی دیگر این رمز را نمی‌داند. سپس می‌افزاید: اما جمع بسیاری از علماء گفته‌اند: ما دوست داریم تا در باره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعات نهان است، جویا شویم و از معنی‌ای که میتوان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که: خداوند

عربها را با این حروف مقطعات به مبارزه با قرآن فرامی خواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می گویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هماوردطلبی آشکار است بنابر این، حجت بر آنان بلیغ تر و رساتر می گردد زیرا با وجود آنکه قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می باشد».

زمخشری میفرماید: «حروف مقطعات همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هماورد خواهی قرآن بلیغ تر و جدی تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است».

ابن کثیر می فرماید: «از این رو، هر سوره ای که با این حروف آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست و نه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره های: «الم (1)» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ) (2)، نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ (3) (آل عمران: 1-3)، «المص (1)» كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ (2) (الأعراف: 1-2)، «الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ (1)» (إبراهيم: 1)، «الم (1)» تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2) (السجدة: 1-2) حم (1) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (2) [فصلت: 1-2]، و دیگر سوره هایی که با حروف مقطعات آغاز شده اند.

اما علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله مفسر بزرگ معاصر در کتاب خویش چنین نوشته: «در مورد حروف مقطعات که در آغاز برخی از سوره ها آمده اند، بهتر است سکوت کنیم و (بدون در دست داشتن سند و مدرک شرع پسند) به بیان معانی آن نپردازیم، ضمن اینکه باید یقین داشت که خداوند این حروف را بیهوده نازل نکرده است، بلکه حکمت فراوانی در آن نهفته است ولی ما آن را نمیدانیم».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 6) در باره اثبات ذات پروردگار و نفی خدایان دروغین، مورد بحث قرار میگیرد.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲)

فرو فرستادن این کتاب از جانب الله عزیز و حکیم است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَنْزِيلُ» به معنی نزول تدریجی است. یعنی قرآن به تدریج نازل شده است، کلام و سخن پروردگار با عظمت عزیز و نفوذ ناپذیر است این بدین معنی است که: هیچ منطقی بشری قدرت و توانمندی آن را ندارد که آنر بشکند، و یا هم به مثل آن بیاورد. قرآن برای رهنمای مخلوقات (اعم از انس و جن) نازل شده، و وسیله عزت بشریت بشمار میرود. قرآن کتابی است که راه برای کمال انسان و رسیدن آنان را به الله مساعد میسازد. قرآن کتابی است برای شناخت مبدء و معاد است.

«عزیز»: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی ببرند.
«حکیم»: صاحب حکمت است در همه امور.

تفسیر :

این کتاب مقدس از جانب پروردگار با عظمت نازل شده که در ملکش مقتدر و در آفرینش و هستی دادن به اشیا حکیم است. یعنی: قرآن عظیم الشأن از طرف خداوند غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افتراپی در حق وی نیست. قرآن کریم کتابی است که خداوند متعال آن را به طور وحی بر پیامبرش نازل فرموده است. الله تعالی ذات باعزتی است که دوستانش را عزت می دهد، دشمنانش را خوار و ذلیل می سازد.

در این آیه متبرکه که الله تعالی کتاب خود را مورد تمجید و ستایش قرار می دهد و آن را به بزرگی یاد می کند. و درضمن بندگانی را راهنمایی می نماید تا در پرتو نور آن راهیاب گردند و به اندیشیدن در آیات آن روی آورند و گنجینه های آن را استخراج نمایند. از اینکه نزول قرآن کریم از جانب الله سبحان و تعالی است که سرچشمه عزت و حکمت است، بنا بر نامه ها و دستورات این کتاب مقدس فرد و جامعه را به سوی عزت و استواری سوق ورهبری میکند.

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ (۳)

ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حق و تا وقت معین نه آفریده ایم. اما کافران از آنچه انذار میشوند رویگردان هستند. (۳)

تفسیر :

این حقانیت و عدل در امور جهان تا وقت محدود و معینی که در نزد پروردگار معلوم است اقامه میشود. اما کسانی که با تکذیب آیات الهی و انکار از الوهیتش از آنچه قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را بیم داده رو گردان اند، بدان ایمان نمی آورند و آن را نمی پذیرند.

در اخیر باید گفت که: در عالم خلقت، چیزی ناموزون و ناسنجیده و مخالف حق یافته نمی شود، و این مجموعه، همان گونه که سرآغازی داشته است، سرانجامی نیز دارد، و با فرا رسیدن آن دنیا فانی می شود، و به دنبال آن جهان دیگری شروع میگردد، و نتایج اعمال در آن بررسی، و پاداش و پادافره داده میشود (ولیکن کافران (که این حقیقت را نمی پذیرند (و) از آنچه از آن بیم داده می شوند (که فرا رسیدن دادگاه بزرگ قیامت و شقاوت آخرت است) روی می گردانند. (تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل).

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: سرآمد معین که قیامت است (ملاحظه شود: سورة یونس آیه/4، سورة روم آیه/8). «عَمَّا أُنذِرُوا»: از آنچه بیم داده شده اند. هدف از آن روز رستاخیز و روز عدل الهی و حسابرسی و مکافات و مجازات آخرت است که با کتاب مقروء و تدوینی قرآن، و با کتاب منظور و تکوینی جهان، کافران هشدار و بیم داده می شوند، ولی نه به این توجّهی می کنند و نه به آن.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ انْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴)

[به مشرکان] بگو: به من خبر دهید [و نشانم دهید] معبودانی که به جای خدا می پرستید چه

چیزی از زمین را آفریده اند؟ یا مگر آنان را در آفرینش آسمان ها مشارکتی است؟ اگر راستگو هستید، پس کتابی پیش از این یا نشانه ای از علم (گذشتگان) را برای من بیاورید. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَرَأَيْتُمْ»: آیا دیده‌اید و دقت کرده‌اید؟ «أَرُونِي»: نشانم دهید. به من بنمائید.
 «شُرْكٌ»: مشارکت. شرکت (ملاحظه شود: سورة: سبأ / 22، فاطر / 40).
 «أَثَرَةٌ»: باقیمانده و اثری که روایت گردد و گفته شود.
 «إِنشُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا»: در این قسمت، از کفار دلیل نقلی منقول از زبان وحی آسمانی خواسته شده است. (تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل).
 «أَثَرَةٌ مِّنْ عِلْمٍ»: در این بخش، از کفار دلیل عقلی و منطقی منقول از دانشمندان خواسته شده است.

تفسیر :

انحرافات فکری و اعتقادی، از جمله شایع ترین انحرافات در بشریت میباشد. در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: بگو: آیا مشرکان کتابی دارند که با این کتاب مخالفت کند، یا حجتی دارند که با این حجت منافات داشته باشد؟ اگر دارند، بیاورند. یعنی: آیا کمترین چیزی از علم که آن را از پیامبری قبل از من نقل کرده باشید، در دست دارید که بر وجود آفریننده‌ای همراه با الله گواهی دهد تا پرستش دیگران نیز کار درستی باشد؟ اگر چنین است پس آن را بیاورید.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: آثاره: خط است، یعنی در این باره چیز مکتوب و نقل شده‌ای بیاورید.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (۵)

و کیست گمراه تر از آن کس که به جای الله کسی را (به دعا) می خواند که تا روز قیامت (دعای) او را اجابت کرده نتواند و آنها (معبودان باطل) از دعایشان غافل و بی‌خبراند؟! (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَدْعُو»: به فریاد بخواند. عبادت کند. «دُعَاءٌ»: به فریاد خواستن. عبادت کردن (ملاحظه شود سورة: فاطر / 13 و 14).

تفسیر :

بالا ترین گمراهی، انحراف در شناخت است و کسی که خدای علیم و قدیر و سمیع و بصیر را رها کرده و به سراغ غیر او می رود، گرفتار چنین گمراهی شده است، زیرا غیر الله سبحانه و تعالی توان انجام هیچ کاری را ندارد. واقعاً چه گمراهی و حماقت بزرگ تر ازین فعل خواهد بود که انسان از الله منصرف شده چنان مخلوق بیجان و یا بی اختیاری را حاجت روای خویش قرار دهند که به اختیار مستقل خود به فریاد کسی رسیده نمی توانند.

زیرا آنها جامد، مرده و ناتوان اند، بلکه سنگها و چوبهایی اند که از دعای عبادت گران خود غافل اند و چیزی را نمیدانند، نفعی را جلب کرده نمیتوانند و ضرری را دفع نمی کنند.

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (۶)

و هنگامی که مردم محشور می شوند معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود، حتی عبادت

آنها را انکار میکنند! (۶)

تفسیر :

مفسرین در تفسیر این آیه مبارکه مینویسند که: الله تعالی در روز قیامت در بتان حیات می‌آفریند و آنها پرستشگران خود را تکذیب می‌کنند. همچنین فرشتگان، مسیح، عزیر و شیاطین - که حیات دارند - نیز از پرستشگران خود در روز قیامت اعلام برائت میکنند «و به عبادتشان انکار می‌ورزند» یعنی: معبودان در روز قیامت، عبادت خویش از سوی مشرکان را با انکار تلقی کرده و محکوم میکنند، منکر و تکذیب‌کننده آنان هستند و میگویند: ما هرگز شما را به پرستش خویش فرانخوانده بودیم. (انوار القرآن).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (7 الی 14) موضوعاتی در باره شبهاتی در مورد پیامبری و قرآن، به بحث گرفته میشود .

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷)

هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کافران به محض این که حق و حقیقت بدیشان می‌رسد فوراً درباره آن می‌گویند: این جادوی آشکاری است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« بَيِّنَاتٍ » : روشن و آشکار . حال (آیات) است . « الْحَقِّ » : مراد آیات قرآن است . « لَمَّا جَاءَهُمْ » : زمانی که بدیشان می‌رسد . این بخش می‌رساند که کافران به محض شنیدن آیات ، بدون هیچ گونه تدبیر و تفکری ، به آن نسبت سحر و جادو داده‌اند .

تفسیر :

در البحر آمده است: فرموده‌ی «لَمَّا جَاءَهُمْ» یادآور این مطلب است که در چیزی که بر آنان خوانده شد، دقت و تأمل به کار نبردند، بلکه در همان لحظه‌ای اول که آن را شنیدند، به انگیزه‌ی دشمنی و ظلم، آن را سحر آشکار نامیدند؛ یعنی سحر بودن آن آشکار است و شبهه‌ای در آن نیست. (البحر ۵۶/۸).

شیوه برخورد کفار در مقابله با آیات قرآنی:

از مجموع آیات قرآنی این حقیقت و واقعیت با صراحت معلوم میشود که: منکران، زمانی که آیات قرآن را می‌شنیدند، در مقابل آن عکس العمل‌های گوناگونی از خود تبارز میدادند: بطور مثال میگفتند:

- همچو کلام را ما قبلاً هم شنیده ایم، اگر شما بخواهید ما مثل آنرا برای شما باز گو میکنیم: طوریکه در (آیه: 31 سورة انفال) آمده است: «وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» (و چون آیات ما بر آنها تلاوت شود، گویند: شنیدیم، و اگر بخواهیم ما هم مانند آن (قرآن) می‌گوییم، این چیزی نیست مگر افسانه‌های مردمان پیشین)

- در آیات متبرکه که در آن واقعیت و طرد بُت ها مطرح میشد، کفار میگفتند این آیات را تغییر دهید، ما حاضریم قرآن را بپذیریم: طوریکه در (آیه 15، سورة یونس) آمده است: «أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ» (میگویند: قرآنی دیگر غیر از این بیاور، یا آن را عوض کن)

- همچنان در (آیه: 73، سورة مریم) میخوانیم: «وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (73)» (و چون آیات واضح ما بر آنان تلاوت

شود، کافران به مؤمنان می‌گویند: کدام یک از دو گروه جایگاهش بهتر و مجلسش زیباتر است.)

موضوع مهم برای کفار کسب ثروت بود نه چیزی دیگری.
 - بادر نظر داشت اینکه آیات قرآنی به آنان قرائت می‌گردید ولی آنان بطور متکبرانه به پشت پا میزدند: «قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ» (مؤمنون، 66). (زیرا) آیات من بر شما خوانده می‌شد، ولی شما بر عقب تان باز می‌گشتید).
 - و یا هم آنرا مورد تکذیب قرار میدادند: «أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» (مؤمنون، 105). (آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد، ولی شما آنها را دروغ می‌پنداشتید؟)
 - و یا هم خود را به کری می‌می انداختند، طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 7، سوره لقمان) این حالت را چنین بیان می‌دارد: «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا» (و چون آیات ما بر او تلاوت شود، تکبرکنان روی می‌گرداند، چنانکه گویا آن را نشنیده است، گویی در گوش‌هایش سنگینی و پرده است، پس او را به عذاب دردناک مژده بده).
 - یا هم این آیات را افترا و بدعت می‌دانستند. «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (سوره سبأ، 43) (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، می‌گویند: این (شخص) جز مردی نیست، که می‌خواهد شما را از آنچه پدران شما پرستش می‌کردند باز دارد و می‌گویند: این جز دروغ خودساخته نیست (که به الله نسبت داده شده است). و کافران (درباره) حق چون به آنان آمد گفتند: این جز جادویی آشکار نیست.

- در نهایت باید گفت که با آیات قرآنی در مخالفت بودند، و این مخالفت ناشی از تعصب جاهلانه شان نسبت به آیات قرآنی بود؛ طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 25، سوره جاثیه) می‌فرماید: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا آبَاءَنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (25) (و چون آیات واضح و روشن ما بر آنان تلاوت شود، دلیل و حجتی ندارند جز اینکه می‌گویند: اگر راست می‌گوئید پدران ما را (زنده کرده) بیاورید).

با تأسف باید گفت: کافران، به جای اندیشه در آیات خدا، آبا و اجداد خود را طلب میکنند.
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۸)

آیا کافران می‌گویند: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم قرآن را از خود ساخته و وحیی از جانب خداوند نیست؟ ای پیامبر! برای آنان بگو: اگر آن را از خود ساخته باشم، آنگاه که الله تعالی تعذیبم را اراده کند، شما هرگز نمیتوانید عذابش را از من دفع نمایید. آنچه را در باره قرآن کریم و پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم می‌گویید و در آن فروروی میکنید همه را الله تعالی میداند. درباره آنچه به شما تبلیغ کردم و شما بدان پاسخ دادید گواهی پروردگار سبحان کافی است و بر شما شهادت می‌دهد. خداوند پاک برای کسی که توبه کند آمرزگار است و به کسی که اخلاص ورزد و دعوت حق را بپذیرد مهربان میباشد. (۸)

تفسیر:

یعنی: خدای عزوجل به تکذیب تان و این سخن که قرآن جادو و فال بینی است و همچنین به دیگر سخنان ناروایی که درباره قرآن و رسالت می‌گویید و می‌پردازید، داناتر است؛ «گواه بودن او میان من و شما بس است» زیرا او در این مورد که قرآن از نزد اوست و من پیام

وی را به شما رسانده‌ام، به نفع من شهادت می‌دهد و علیه شما نیز بر این که تکذیب و انکار پیشه کرده‌اید، گواهی می‌دهد «و اوست آمرزگار مهربان» بر کسی که توبه کند، ایمان آورد، قرآن را تصدیق کند و به آنچه که در آن است عمل نماید.

«وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» و او بخشنده‌ی توبه کار است و نسبت به مؤمنان مهربان است. ابو حیان گفته است: در صورتی که از کفر برگردند، به آنها وعده‌ی بخشودگی و رحمت داده است. و آیه بیانگر حلم و حوصله‌ای خدا در قبال آنان می باشد؛ چرا که عذاب عاجل و زودرس را بر آنان نازل نکرده است. (البحر المحيط ۵۶/۸).

بلی ! این وعده‌ای است به آمرزش و رحمت برای تائبان مؤمن و اشعاری است بر حلم و بردباری حق تعالی زیرا گویای آن است که او منکران را به شتاب عذاب نمی‌کند.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۹)

بگو: من از بین رسولان، اولین پیغمبر نیستم و نمی‌دانم که با من و شما چگونه رفتار خواهد شد؟ من جز آنچه بر من وحی می شود پیروی نمی‌کنم و من جز بیم دهنده آشکار نیستم (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِدْعًا»: به معنی نو بر. نوظهور. اولین چیزی که پیش از آن چنین چیزی دیده نشده باشد. «بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ»: نو بر و اولین شخص از پیامبران.

تفسیر :

«بدع» و «بدیع» یعنی چیزی که قبلاً نظیرش دیده نشده است، نوظهور.

ابن کثیر گفته است: یعنی من بر امری قرار ندارم که بی نظیر باشد و امری نوظهور نیاورده‌ام تا ایراد بگیرید و انکار کنید و آوردن آن را از من بعید بدانید؛ چون قبل از من پیامبران بسیاری در میان ملت‌ها مبعوث شده‌اند.

امام رازی رحمه الله علیه می‌گوید: «بدع» و «بدیع» به معنی «مبدع» است. و «بدعت» بر اساس آنچه که در سنت رسول صلی الله علیه و اله وسلم آمده است، یعنی آوردن حکمی جدید که قبلاً وجود نداشته است. (تفسیر کبیر ۷/۲۸).

«مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ»: این بخش از آیه بیانگر بشریت پیغمبر است، و او بنده‌ای از بندگان است و غیب نمی‌داند، و مالک نفع و ضرری برای خود و برای دیگران نمی باشد جز بدان اندازه که خدا بخواهد. (ملاحظه شود سورة: انعام/۵۰، اعراف/۱۸۸، هود/۳۱، نمل/۶۵). (تفسیر نورو).

پیامبر علم غیب ندارد :

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما را به یک اصل و یک قاعده اساسی که در دین مقدس وجود دارد، اشاره نموده و ضرور است که این قاعده را، باید هر مؤمن موحدی درک و بر آن عقیده داشته باشد: احدی از مخلوقات خداوند علم غیب ندارند و غیب فقط و فقط نزد الله تعالی است و بس.

دلیل اساسی و قرآنی در این مورد عبارت اند از: الله تعالی میفرماید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سورة نمل آیه: ۶۵). «بگو در آسمانها و زمین جز خداوند کسی غیب نمی داند» و میفرماید: «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (سورة کهف ۲۶). «غیب آسمانها و زمین نزد خداوند است» و میفرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ

«الْمُتَعَالِ» (سورة رعد، آیه 9). «عالم و دانای عالم نهان و ظاهر خداوند بزرگ و متعال است». جز خداوند هیچ کس، نه ملائکه مقرب، نه پیامبر فرستاده شده چه برسد به کسی که در مقام پایین تر از آن دو باشد، غیب نمی داند.

قرآن عظیم الشأن در (آیه 31، سوره: هود) از زبان نوح علیه السلام؛ میفرماید: «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ» «به شما نمیگویم که گنجینه های خداوند نزد من است و نمیگویم که علم غیب می دانم» و از زبان هود؛ میفرماید: «قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ» (سورة احقاف/ 23). «گفت جز این نیست که علم نزد خداست و آنچه بخاطر آن ارسال شده ام به شما ابلاغ میکنم»

همچنان به پیامبر صلی الله علیه وسلم در (آیه 50، سوره انعام) میفرماید که بگوید: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ». «بگو به شما نمیگویم که گنجینه های خداوند نزد من است و نمیگویم که غیب میدانم» و میفرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (31) «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (32) (سورة بقره 31-32). «خداوند تمام نامها را به آدم یاد داد سپس آنها را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: به آن اسمها مرا خبر دهید اگر میدانید؟ گفتند: خداوندا تو پاک و منزهی ما جز آنچه به ما آموخته ای نمیدانیم همانا تو علیم و حکیم هستی».

بنابر همین احکام صریح قرآنی است که؛ هر مسلمانی واجب است که از شیادان و دروغگویان که ادعای علم غیب دارند و بر خداوند دروغ می بندند دوری جویند کسانی چون ساحران، دروغگویان و ستاره شناسان و غیر آنها که خود و بسیاری دیگر را گمراه نموده و از راه راست منحرف شده اند.

خواننده محترم! طوریکه گفته شد بجز ذات باری تعالی احدی از مخلوقاتش غیب نمی دانند. ولی یک اصل را نباید فراموش کرد که: هرگاه الله تعالی اراده نماید بوسیله وحی «رسولانش» را از غیب آگاه می سازد، طوریکه این اصل را (آیات 26-27 سورة جن) چنین بیان فرموده است:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا» (26) «إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» (27). (یعنی: دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار میدهد).

اما باید دقت داشت که در این آیه نفرموده که هر کدام از مخلوقاتش را بخواهد از غیب آگاه می سازد! بلکه فرموده «رسولانی که آنان را برگزیده» و رسولان شامل دو صنف از مخلوقات باری تعالی میشوند:

1- ملائکه

2- انبیاء الهی

غیر این دو صنف شامل رسول نمی شوند.

بنابر این الله تعالی اگر بخواهد اخبار غیبی گذشته یا آینده را به این دو صنف می دهد چنانکه می بینیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد نشانه های قیامت و احوال امتش در آینده خبر میدهد و تمامی این اخبار توسط وحی و از جانب الله تعالی به او القاء شده است. و اگر

از طریق وحی نمی بود، او یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد گذشته و آینده چیزی نمی دانست چنانکه قرآن میفرماید: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْنَزْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف 188) یعنی: بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب میدانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمیرسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان میآورند نیستم. و در ورد سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (3) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى (4)» (نجم 3-4) یعنی: «و (محمد) از سر هوای نفس سخن نمیگوید» یعنی: محمد صلی الله علیه وسلم از سر هوا و خواهش نفس و به باطل و ناروا به قرآن نطق نمی کند. «این سخن جز و حی که به او فرستاده میشود نیست» یعنی: آنچه که محمد صلی الله علیه وسلم بدان نطق می کند و حی از جانب الله تعالی است که به سوی او فرستاده میشود و او نه در آن کم میکند و نه میافزاید.

پیامبر جز آن چه از هدایت و پرهیزگاری که بر او وحی می شود پیروی نمی کنند، و این دلالت مینماید که سنت و حدیث از جانب خدا بر پیامبرش وحی می شود. همان طور که خداوند متعال فرموده است: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» و خداوند کتاب و حکمت = سنت را بر تو نازل فرموده است. و بر این دلالت می نماید که پیامبر در آن چه از خداوند خبر می دهد و در تبیین شریعت الهی معصوم است چون کلام او از روی هوی و هوس صادر نمی گردد، بلکه از وحی بر می آید که بر او وحی میشود.

«إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»:

هدف و مقصد آیه فوق (آیه 27، سورة جن) اینست که: «مگر کسی که بپسندد او را از پیامبری» که در آن صورت، او را از برخی امور غیبی خویش آگاه می کند تا خبر دادن وی از غیب معجزه‌ای برای وی باشد. پس خداوند متعال برای کسانی از پیامبران که پسندیده است این امر را مستثنی کرد لذا آنچه از غیب خویش را که می خواست از طریق وحی به ایشان نازل کرد و آن را معجزه و دلیل راستینی بر صدق نبوت ایشان قرار داد. همچنان علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر (آیه 27، سورة جن) مینویسد: «عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» خداوند دانای پنهان است و هیچ کسی از مردم را بر غیب خود آگاه نمیسازد بلکه فقط خداوند به راز دل ها و اسرار پنهانی آگاه است.

«إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» مگر کسانی را از رسولانی که خود بپسندد، پس او را به آن چه که حکمتش اقتضا نماید خبر میدهد. چون پیامبران مانند دیگران نیستند و خداوند آن ها را با چیزهایی کمک کرده که هیچ کس از مردم را چنان چیزی نداده است و آنچه را که خداوند به آن ها وحی نموده حفاظت می نماید تا آن را به صورت واقعی برسانند بدون آن که شیطان هایی نزدیک او گردند و چیزی را به وحی اضافه کنند یا از آن بکاهند. بنابراین فرمود: «فَأَنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» و از میان فرشتگان محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می دارد.

خلاصه کلام: بر طبق نصوص صریح آیات قرآن احدی از مخلوقات غیب نمی دانند، ولی گاهی الله تعالی برخی از پیامبران خود را از اخبار غیب آگاه می سازد، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد آینده برای امتش بازگو نموده است و قطعاً آن اخبار از سوی الله تعالی

است که از طریق ملائکه‌ای وحی به او القاء شده است. بنابر این هرکس از غیر انبیاء الهی در مورد آینده غیب گویی نمود، بدون شک او کذاب و کافر است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰)

بگو: به من خبر دهید اگر این [قرآن] از سوی الله باشد و شما بدان کافر شده باشید، در حالیکه گواهی از بنی اسرائیل، بر مانند آن (تورات) گواهی داده و ایمان آورده، ولی شما همچنان تکبر می ورزید (پس آیا ظالم نیستید؟) حقا که الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۱۰)

شان نزول آیه 10:

- طبرانی به سند صحیح از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده است: نبی کریم (ص) روز عید یهودیان در حالیکه من نیز همراة مبارک بودم به کنیسه یهودان داخل شد. آن‌ها از ورود ما به کنیسه نفرت کردند. رسول الله گفت: ای گروه یهود، دوازده نفر را از جمع خود به من نشان بدهید، که شهادت بدهند که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده اوست. خدا (برای همه یهودیانی که در زیر سقف آسمان زندگی دارند غضب خود را کم می‌کند. همه آن‌ها ساکت شدند و هیچکس جواب نداد. پیامبر برگشت، نزدیک بود از آنجا خارج شود که یکی از یهودان گفت: ای محمد همین جا بمان، پیامبر اکرم رو به سوی آن‌ها کرد. آن یهودی گفت: ای گروه یهود، مرا در بین خود چه مردی می‌دانید، گفتند: به خدا در بین خود کسی را سراغ نداریم که از تو و از پدر و پدر بزرگت آگاه‌تر به کتاب خدا و عالم‌تر به احکام شرع باشد. گفت: من شهادت می‌دهم این همان رسول موعود است که صفاتش را در تورات خوانده اید. یهودان گفتند: دروغ می‌گویی، سخنان او را رد کردند و ناسزاش گفتند. آنگاه الله سبحانه و تعالی آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ» را نازل کرد. (احمد 6 / 25، طبرانی 18 / 46، حاکم 3 / 415 از عوف بن مالک روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این حدیث را به شرط بخاری و مسلم صحیح شمرده اند.

955- بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص (روایت کرده اند: این کلام ربانی «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ» در باره عبدالله بن سلام نازل شده است. صحیح است، بخاری 3812. مسلم 4 / 1930 ح 2483 از سعد بن وقاص روایت کرده اند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ (۱۱)

و کافران در باره مؤمنان گفتند: اگر [دین محمد] بهتر [از دین ما] بود [آنان در پذیرفتنش] بر ما نسبت به آن پیشی نمی گرفتند [بلکه خود ما زودتر از آنان به این کتاب ایمان می آوردیم]. و چون [خودشان به خاطر کبر و عنادشان] به وسیله آن هدایت نیافتند، به زودی خواهند گفت: این یک دروغ قدیمی است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِلَّذِينَ آمَنُوا»: در حق مؤمنین. درباره مؤمنان. «لَوْ كَانَ خَيْرًا»: اگر قرآن چیز خوبی بود. «إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ»: به خاطر عدم هدایتشان به قرآن. «إِفْكٌ قَدِيمٌ»: دروغ قدیمی. مرادشان داستان از نوع داستان گذشتگان است.

تفسیر:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ» کفار مکه به مؤمنان می‌گفتند: اگر این قرآن ودین خوب بود آن بینوایان از ما سبقت نمی‌گرفتند. ابن کثیر گفته

است: منظور کفار، «بلال» و «عمار» و «صهیب» و «خباب» و دیگر مسلمانان مستضعف و برده و کنیز بود که به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ایمان آوردند. (مختصر ابن کثیر ۳/ ۳۱۸). یعنی: به سوی ایمان به رسالت و قرآن «پیشی نمیگرفتند» پس گمان کافران در باره خودشان چنین بود که مستحق پیشتازی و سبقت گرفتن به سوی هر کار نیک و با ارزشی هستند! ولی غافل از آن بودند که خدای سبحان هر کس را که بخواند، به رحمت خویش مخصوص گردانیده و برای دین خویش بر میگزیند. شایان ذکر است که این پندار کفار نسبت به خود، همان کبری است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف ذیل درباره آن فرموده‌اند: «الکبر بطر الحق و غمط الناس: کبر؛ رد نمودن حق و حقیر شمردن مردم است».

«و چون به آن» یعنی: به قرآن «هدایت نیافته‌اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است» چنان‌که قبل از آن گفتند: این قرآن افسانه‌های پیشینیان است. (تفسیر انوار القرآن: عبد الروؤف مخلص هروی)

شان نزول آیه 11:

957- ابن جریر همچنین از قتاده روایت کرده است: گروهی از مشرکان گفتند: ما گرامی‌تر و عزیزتریم و ما... و ما... اگر ایمان آوردن به قرآن خیر و نکیو میبود فلان و فلان در این کار از ما سبقت نمی‌جست. پس وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نازل شد (طبری 31260 و 31261 این مرسل است).

- ابن منذر از عون بن ابوشداد روایت کرده است: عمر فاروق کنیزی به نام زنین داشت که قبل از آن بزرگوار به اسلام مشرف شده بود. عمر (تا که توان داشت او را مورد شکنجه قرار می‌داد. کفار قریش می‌گفتند: اگر در پذیرش اسلام خیر و صلاحی بود زنین در این کار از ما پیشی نمی‌گرفت. پس خدا (در خصوص زنین آیه وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا - را نازل کرد.

وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲)

و پیش از آن کتاب موسی رهنما و رحمت بود، و این کتابی است تصدیق‌کننده (آن) که به زبان عربی نازل شده است، تا ظالمان [مشرک] را بترساند، و بشارتی برای نیکوکاران باشد. (۱۲) تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ قَبْلِهِ»: پیش از قرآن. «إِمَامًا وَ رَحْمَةً»: پیشوا و رحمت. حال (كِتَابٌ) است (ملاحظه شود: هود / 17). یعنی وسیله اقتدا در دین و شریعت، و مایه و سبب رحمت برای مردمان بوده است.

«هَذَا كِتَابٌ»: این قرآن دین و شریعت است. «مُصَدِّقٌ»: تصدیق‌کننده تورات و کتابهای آسمانی پیشین. صفت کتاب است (انعام / 92). «لِسَانًا عَرَبِيًّا»: به زبان عربی. (لِسَانًا) حال، و (عَرَبِيًّا) صفت است (نحل / 103، شعراء / 195).

تفسیر:

قرآن عظیم الشان با تصدیق کتب آسمانی قبلی که به زبان عربی نازل گردیده بود تصدیق و بدین ترتیب؛ حق بزرگی را به سایر کتب الهی به جا می‌آورد، و آنرا تصدیق و پیروان آنرا به متابعت از حق دعوت میکند قرآن برای اینکه کافران را از عذاب دوزخ بیم دهد و نیکوکاران را به بهشت‌های جاودان در جایگاه راستین و مطمئنی مژده دهد.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (١٣)

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین میشوند. (١٣)

تفسیر :

در این آیه مبارکه واقعیت را بیان نموده است که: تنها کسانی از گذشته خویش نادم و پشیمان نمیشوند که همیشه بطور صادقانه و اخلاصمندانه در راه الله حرکت میکنند.

بناءً کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است از این خوف و ترس ندارند که گویا گرفتار، سختی و مشقت شوند، و یا اینکه گویا چیز محبوب و دوست داشتنی‌ای را در زندگی خویش از دست بدهند، نیز غمگین نمی شوند و این خصلت و موهبت؛ هم در دنیا، هم به هنگام مرگ و هم در آخرت، برای ایشان پایدار و همیشگی است.

قابل تذکر می دانم که: هدف از گفتن «رَبُّنَا اللَّهُ»، تنها ادای لفظ نیست، بلکه به گفتن «رَبُّنَا اللَّهُ» گوییده اش برای خود راه را انتخاب میکند، و به یک خط مشی واضح، حق و پایدار در حرکت می افتد، به مفهوم دیگر قبل از اینکه اظهار ایمان و اقرار به توحید، نماید، «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» و با این قوت میتواند با استقامت و پایداری بر راه خود ادامه دهد.

باید راه را که در پیش میگیرد «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» باید خوف و ترس نسبت به آینده «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» و به گذشته خویش نباید غمگین باشد. در این هیچ جای شکی نیست که: پایداری بر حق مشکل است، ولی با پاداش بزرگی مثل جنت نعیم پر نعمت و دور از حزن و غم را، آسان می سازد. لذا باید کارهای سخت را با پاداش های بزرگ جبران کرد.

جمله زیبا «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِ» ما را به یک واقعیت انکار ناپذیر میرساند که: ایمان به الله، خوف از دیگران را در ذهن انسان از بین میبرد.

باید گفت: که: جنت را اشخاص مستحق می گردند که: اهل عمل باشند نه اهل سخن.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (١٤)

اینان اهل بهشت اند، و جاودانه در آن می مانند، این پاداش اعمالی است که انجام میدادند. (١٤)

تفسیر :

فحوای آیه مبارکه این فهم را میرساند که: جنت، محل مکافات اهل عمل است، نه اهل سخن.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (15 الی 20) درباره نیکی با پدر و مادر، فرزند خوب، فرزند نافرمان، و موضوع انکار قیامت، بحث بعمل آمده است.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (١٥)

و انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی سفارش کردیم. مادرش او را با تحمل رنج و زحمت باردار شد و با رنج و زحمت او را به دنیا آورد، زایید. و دوران بارداری و از شیر جدا کردن او سی ماه را در بر می‌گیرد، تا زمانی که به رشد و نیرومندی خود و به

چهل سالگی برسد، گوید: ای پروردگار! به من توفیق ده تا نعمتی را که بر من و بر پدر و مادرم بخشیده ای شکر گزارم و کار نیک انجام دهم که از آن راضی شوی و فرزندانم را نیز برایم نیک بگردان. همانا من به سوی تو باز گشته‌ام و از جمله مسلمانانم. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَصَيَّنَّا»: سفارش کردیم. در اینجا مفهوم امری دارد و معنی چنین می‌شود: دستور مؤکد می‌دهیم. «إِحْسَانًا»: مفعول مطلق فعل محذوفی و تقدیر چنین است: «وَوَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ إِحْسَانًا». «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا»: مادرش او را با ناراحتی و مشقت حمل کرده است. «كُرْهًا» به معنای سختی و مشقت درونی و «كره» سختی از بیرون است. (مفردات راغب) «فِصَالًا»: از شیر بازگرفتن (لقمان / 14). فصل در اصل به معنی جدا کردن و بریدن است. «أَشُدُّهُ»: نیرومندی در جوامع الجامع فرموده: آن حالت اجتماع عقل و کمال خلق و نیرو و تمیز است. «أَوْزَعْنِي»: توفیقم ده. به من الهام کن. شور و شوق آن را در من به وجود آور (نمل / 19). «أَوْزَعْنِي» به معنای ایجاد علاقه و عشق برای انجام کاری است که به آن توفیق الهی گویند. «أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي»: فرزندانم را شایسته و نیکو گردان، و نیک بودن و خوب بودن را در میان دودمانم تداوم بخش.

تفسیر:

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی می‌فرماید: ما انسان را سفارش کردیم که به والدین خود نیکی کند، توجه باید کرد که حق مادر بیش از پدر است. پس از کلمه «والدین»، سخن از رنجهای مادر است. «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا» در اولین قدم می‌فرماید مادرش او را با سختی حمل کرد و با سختی به دنیا آورد و دوران حمل تا از شیر گرفتنش سی ماه (به طول کشد)، تا آنگاه که به رشد کامل رسد و چهل ساله می‌رسد.

در دین مقدس اسلام احسان به والدین، از مقام خاصی نزد پروردگار با عظمت برخوردار است. در قرآن عظیم الشان، پنج بار کلمه «وَصَيَّنَّا» مورد استعمال قرار گرفته است که سه بار آن مربوط به والدین است.

«بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» در این آیه مبارکه به دوران جنینی و نوزادی انسان تا سن چهل سالگی اشاره شده و این سن، اوج کمال جسمی انسان شمرده شده است.

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» «تا آن‌گاه که چون به کمال رشد خود رسید» «أَشُدَّهُ»: طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ یعنی: تا آن‌گاه که نیرو و عقل طفل به استحکام خود رسید. کمترین مدت برای رسیدن او به این مرحله، رسیدنش به سن سی یا سی‌وسه سالگی است. «و به چهل سالگی رسید» این قید مفید آن است که رسیدن به چهل سالگی، چیزی فراتر از رسیدن به کمال قوت و رشد است، از این جهت گفته شده که: انبیا علیه السلام بعد از سن چهل سالگی به نبوت برانگیخته شده‌اند.

از جانب دیگر بلوغ جسمی و کمال عقلی، بستر بلوغ معنوی است. و چهل سالگی قلّه توانمندی و رشد انسان است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این بیان، برای کسی که به سن چهل سالگی می‌رسد متضمن این ارشاد است که باید توبه و انابت به سوی خدای را تجدید نموده و بر آن عزمی استوار ببندد».

در حدیث شریف آمده است: «چون بنده مسلمان به چهل سالگی رسید، خداوند متعال حساب او را آسان می‌گرداند و چون به شصت سالگی رسید، الله تعالی توبه و انابت به سوی خویش

را روزی وی می‌کند و چون به هفتاد سالگی رسید، اهل آسمان او را دوست می‌دارند و چون به هشتاد سالگی رسید، الله تعالی حسناتش را تثبیت و گناهانش را محو می‌کند و چون به نود سالگی رسید، خداوند متعال همه گناهان گذشته و آینده وی را می‌آمرزد و وی را در حق اهل بیتش شفیع می‌گرداند و در مورد وی در آسمان چنین نوشته میشود: او اسیر خداست در زمین وی». (نکر ابن کثیر عن ابی یعلی و مسند احمد و غیره).

آری! چون به سن چهل سالگی رسید: «گفت: پروردگار! بر من الهام کن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، شکر گزارم» یعنی: پروردگار! شکر و سپاس آنچه را که بر من از هدایت و بر پدر و مادرم از شفقت و مهر آن‌ها نسبت به من در دوران کودکی‌ام انعام نموده‌ای، به من الهام کن «و کار نیکی انجام دهم که آن را بپسندی» یعنی: همچنان به من الهام کن تا در آینده نیز عمل شایسته‌ای انجام دهم که آن را از من بپسندی «و فرزندانم را برایم به صلاح آور» یعنی: فرزندان و نسل و تبارم را در صلاح ثابت قدم و استوار گردان «هرآینه من به درگاه تو توبه آورده‌ام» از گناهان خویش «و من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم شدگان برای تو و از منقادان مخلص برای توحید و یکتایی تو هستم.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحاب خویش تعلیم میدادند تا در تشهد چنین بخوانند: «اللهم ألف بین قلوبنا، وأصلح ذات بیننا، واهدنا سُبُل السلام، ونجنا من الظلمات إلى النور، وجنبنا الفواحش ما ظهر منها وما بطن، وبارك لنا في أسماعنا وأبصارنا وقلوبنا وأزواجنا وذرياتنا، وتب علينا إنك أنت التواب الرحيم، واجعلنا شاكرين لنعمتك، مثنين بها عليك قابليها وأتمها علينا». بارالها! در میان دلهای ما الفت بینداز، در روابط ذات‌البینی ما اصلاح رونما کن، ما را به راه‌های سلامتی هدایت کن، ما را از تاریکی‌ها به سوی نور نجات ده، ما را از زشتی‌های آشکار و پنهان بر کنار دار، برای ما در شنوایی‌ها و بینایی‌ها و دلها و همسران و فرزندانمان برکت نه، بر ما توبه پذیر شو زیرا تو توبه‌پذیر مهربان هستی و ما را از شکرگزاران نعمت قرار ده، ثناگویان به آن برای تو و پذیرنده آن و آن را بر ما به تمام و کمال رسان». خواننده محترم!

در آیه مبارکه همچنان به مقام مادر به دلیل دشواری دوران حمل و ولادت و دوران شیردهی، اشاره بعمل آمده است که بنابر همین عامل است که بر اولاد تاکید و اهتمام بیشتر در ادای احسان به مادر بعمل آمده است.

خاطر نشان می‌شود که حد اقل مدت حمل شش ماه است و بقیه این مدت، حد اکثر مدت شیر خوارگی می‌باشد.

ابن عباس (رض) میفرماید: «اگر مادر در نه ماهگی وضع حمل نمود، بیست و یک ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است، اگر در هفت ماهگی وضع حمل نمود، بیست و سه ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است و اگر در شش ماهگی وضع حمل نمود، طفل باید دو سال تمام شیر بخورد، به دلیل این آیه کریمه که مدت بارداری تا بازگرفتن طفل از شیر را، سی ماه معرفی کرده است».

در آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که حق مادر بر عهده فرزند از حق پدر مؤکدتر می‌باشد زیرا مادر او را به دشواری به حمل گرفته، و به دشواری و سختی وضع حمل نموده است، و بعد از آن هم او را از مایه وجود خویش شیر داده و در آغوش خویش پرورانده است و در همه این مدت با تحمل رنجها، زحمات و سختی‌ها، به بهترین وجه به امور وی پرداخته

است در حالی که پدر در چیزی از این امور با وی مشارکتی نداشته است، هرچند که او هم در راه کسب درآمد و تأمین هزینه‌های زندگی رنج کشیده اما این رنج وی با رنج های مادر همانند و برابر نیست.

در این هیچ شکی نیست که؛ سفارش احسان به والدین، در طول تاریخ بشریت و بخصوص در تمام ادیان بوده است. زیرا کلمه «وَصَيِّئًا» در قالب ماضی مورد استعمال قرار گرفته است

استحکام بنیاد خانواده و حفظ جایگاه والدین، مورد توجه خاص پروردگار میباشد. جمله «وَصَيِّئًا الْإِنْسَانُ» این مفهوم را میرساند که؛ احسان به والدین، از حقوق انسانی است که هر پدر و مادری بر گردن فرزندشان دارند. توجه باید داشت که در ادای در احسان به والدین، مسلمان و غیر مسلمان بودن شرط نیست.

در ضمن قابل یاد آوری می دانم که کلمه «إِحْسَانًا» به صورت نکره آمده که شامل هر نوع احسانی شود. یعنی اینکه، نه تنها انفاق و امداد و احترام، بلکه هر نوع نیکی نسبت به والدین لازم و واجبی است. در ضمن احسان به والدین باید متداوم و برجسته باشد، نه به مقدار ضرورت و مقطعی. و کمال احسان به والدین، در آن است که بی واسطه انجام گیرد. «بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا» (حرف «ب» در «بِوَالِدَيْهِ» نشانه آن است که احسان به والدین بادست خودباشد. نباید فراموش کرد که: ارزش عمل صالح به آن است که پیوسته و دائمی باشد. «أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا» (فعل مضارع «اعمل»، نشانه دوام و استمرار است).

تشکر فرزند از نعمت هایی که الله تعالی به والدین او داده، وظیفه و نوعی احسان به والدین است. بهترین راه تشکر از نعمت های خداوند، انجام کار نیک است.

نیکی به والدین :

در احادیثی نبوی مبحث نیکی به والدین مورد توضیح همه جانبه قرار گرفته است، نیکی به والدین را از بهترین اعمال بحساب آورده و نافرمانی آنها را از گناهان کبیره معرفی داشته است. از جمله در حدیث شریف آمده است:

«گناهان کبیره عبارتند از: شرک آوردن به الله، نافرمانی والدین، قتل نفس و سوگند غموس». (الیمین الغموس؛ سوگند دروغ که صاحب خود را در گناه فروبرد سپس آن در دوزخ. یا سوگند دروغ که صاحبش دیده و دانسته کذب کند و سوگند خورد تا مال غیر را تلف نماید. (منتهی الارب).

قسم دروغ یا «یمین غموص به صاد نیز گویند. سوگندی که در این آیه از آن منع شده است: لَايُؤْخَذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤْخَذُكُمُ بِمَا عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ. (قرآن 5/89)

همچنین در حدیث شریف به روایت ابی أسید (رض) آمده است که فرمود: «ما روزی در محضر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بودیم که مردی از بنی سلمه نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آنها بر ذمه‌ام باقی مانده است؟ رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: بلی! «این ها بر ذمه‌ات باقی مانده است» دعاء نمودن برای آنها، آمرزش خواستن برای آنها، به اجراء گذاشتن عهد آنها، صلّه رحمی که جز به سبب آنها پیوسته نمی‌شود و گرامی داشتن دوست آنها».

همچنان ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند: شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض داشت: چه کسی برای خوش رفتاری من از دیگران سزاوارتر است؟ فرمود: «مادرت» عرض کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت» پرسید: بعد از او چه کسی؟

فرمود: «مادرت» او باز عرض کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «پدرت». (صحیح بخاری 5971).

اگر هدیات، دساتیر، احکام قرآن عظیم الشان وسنت پیامبر صلی الله علیه وسلم را با دقت و اهتمام خاص و منصفانه مورد مطالعه قرار دهیم، بو ضاحت تام در خواهیم یافت که دین اسلام در مورد احترام به مقام مادر و پدر هدیات خاصی را صادر نموده است. قرآن عظیم الشان میفرماید: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها حتی «اوف» مگو و به آنها پرخاش مکن و با آنها سخنی نیکووشایسته بگو و بزرگوانه با آنان باید سخن گفت» (سورة اسراء: آیه 23).

همچنان پروردگار با عظمت میفرماید: «و وصینا الانسان بو الدیه حسانا» (وما به انسان سفارش کردیم که با پدر و مادر خویش به احسان رفتار نماید). (احقاف: ۱۵) و باز میفرماید: «وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين إحسانا» و در همین سوره باز میفرماید «فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما» (سورة اسراء، آیه متبرکه ۲۳) خداوند پاک به ما دستور ارشاد فرموده است (که به جز از او کسی دیگری را پرستش نه کنیم و به پدر و مادر نیکی نمایم و هرگاه یکی از این دو یعنی پدر و یا مادر به سن پیری رسند باید با ایشان نیکی نمایم و کمترین اهانت نباید با ایشان صورت گیرد، انسان با مدار و بزرگوانه با آنان باید سخن زند. همچنان پروردگار (سورة لقمان: آیه 14) میفرماید: «أن اشكر لي ولوالديك» (شکر گزار من و پدرت و مادرت باش).

خداوند پاک بعد از اینکه از زحمات پدر و مادر یاد آوری بعمل میآورد، بطور جداگانه از زحمات مادر ذکری بعمل آورده و میفرماید «ووصینا الانسان بو الدیه احسانا حملته امه کر ها و وضعته کر ها وحمله وفصاله ثلاثون شهراً» (قرآن زحمات سی ماه مادر یا دهانی میکند، دوران بارداری و حمل، دوران وضع حمل، دوران شیر خوارگی که برای مادر دشوار است همه و همه را به عنوان شرح خدمات مادر ذکر میکند. اگر احکام الهی در قرآن عظیم الشان در مورد حقوق والدین مورد بررسی قرار گیرد، با تمام وضاحت در خواهیم یافت که این حقوق و احکام بر دو قسم تقسیم می یابد و يك قسمت آن حق شناسی مشترك پدر و مادر را بیان میدارد، و قسم دیگری آن مخصوص حق شناسی مادر است.

بطور مثال در برخی از آیات احکام خاصی را بیان میدارد، ودر ضمن میخواهد وظایف ما را در مورد مشخص سازد، بطور مثال (در آیه 233، سورة بقره) میفرماید: «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (خوراک و پوشاک مادران به طور شایسته به عهده پدر فرزند است).

مگر زمانیکه سخن از تجلیل و بیان زحمات است، اسم مادر را بالخصوص ذکر میکند. حضرت عیسی علیه السلام میفرماید: «وبرا بو الدتی ولم يجعلنی جبارا و شقیاً» (خداوند

مرا نسبت به مادرم نیکو کار قرار داده و جبار و شقی نگردانید).
 پروردگار با عظمت ما میفرماید «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» و یاطوریکه: «أَنْ اشْكُرْ لِي
 وَلِوَالِدَيْكَ» (سورة لقمان، آیه: ۱۴) (وانسان باید به پدر و مادر نیکی کند).
 خواننده محترم!

در آیات متبرکه و احادیث متعدد بوضاحت مشاهد میکنیم که مقام و منزلت مادر و پدر به
 اندازه اهمیت دارد که خداوند متعال بعد از عبادت و اطاعت بندگی به ذات خود، هشدار
 تکان دهنده به فرزندان داده است و به آنان هدایت میفرماید: که با مادران خود نیکی بعمل
 آرید.

اگر به طور کلی هدایات الهی در قرآن عظیم الشان را مطالعه فرمایم در خواهیم یافت، که
 تعداد زیاد از آیات قرآنی در مورد حق شناسی از والدین و بخصوص در مورد حق شناسی
 از حقوق مادر تذکر رفته است.

در حدیث شریف آمده است که: روزی شخصی نزد پیغمبر بزرگوار آمده و گفت: ای رسول
 خدا! مادرم پیر و ظهیر شده و نزد من زندگی میکند، او را همیشه در پشت خود حمل کرده
 و برای رفع ضروریات و حوائجش آنها را به این طرف و آن طرف می برم، و از معاش و
 در آمد خویش تمام حوائج و ضروریات آنها برآورده می سازم. نمیگذارم که ازار و آذیت
 ببیند، بانهایت کمال، احترام و تعظیم با او رفتار میکنم. آیا بدین ترتیب گفته میتوانم که حق
 او را بجا آورده باشم؟

پیغمبر اسلام در جوابش فرمود: نه خیر، بخاطر آنکه شکم مادرمحل تواست، پستانهای او
 منبع تغذیه تو، قدم های او وسیله حرکت تو، دستهایش محافظ تو، و آغوش پاکش اش گهواره
 تو بوده است. او این همه خدمات را با رضایت خاطر برای تو انجام داده و آرزو میدارد
 که تو زنده بمائی؛ ولی تو حالا همه این خدماتی را در برابر او انجام میدهی در حالیکه
 انتظار آنها داری که او بمیرد.

و همچنان میفرماید: «بِرَأْسِكَ وَأَبَاكَ وَأَخْتَكَ وَأَخَاكَ، ثُمَّ أَدْنَاكَ فَأَدْنَاكَ» (با مادر و پدرت،
 با خواهر و برادرت نیکی کن سپس به ترتیب هر کسی را که نزدیک تر است مورد محبت
 و احسان و نیکی قرار ده).

«در حدیث که روایی آن امام بخاری است میفرماید که: شخصی از نزد پیامبر صلی الله
 علیه وسلم آمد و سؤال کرد: یا رسول الله؟ به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: با مادرت. سایل
 گفت! دیگر به چه کسی؟ فرمود: با مادرت. برای بار سوم پرسید: دیگر به چه کسی؟ مجدداً
 فرمود با مادرت. مجدد گفت چه کسی؟ فرمود با پدرت.

سقراط می گوید: با پدر و مادر چنان رفتار کن که تواز اولاد خویش توقع آنها داری.
 و بصورت کل باید گفت: فرزند و نسل صالح، افتخاری برای والدین است.
 احسان به والدین و شکر از پروردگار با عظمت، زمینه قبولی اعمال صالح انسان است.
 همچنان احسان به والدین و شکر الهی، کلید جنت است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ
 وَعَدَّ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶)

اینانند کسانی که ما از آنان بهترین اعمالی که انجام داده اند می پذیریم، و از گناهانشان در می گذریم، و در میان جنتیان جای دارند، این همان وعده راستی است که به آنان وعده داده میشد. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا » : مراد این است که الله متعال از روی لطف، خوب و خوبتر و خوبترین اعمالشان را به حساب خوبترین کردارشان می گیرد و مکافات می دهد (ملاحظه شود : نور / 38 ، عنکبوت / 7 ، زمر / 35) . «فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ» : همراه با سایر جنتیان . «الصِّدْقِ» : صادق و راستین.

تفسیر :

این وعده از جانب الله سبحان و تعالی است که وعده اش را خلاف نمی کند؛ وعده راستینی است که در آن شک و شبهه یی وجود ندارد.

قبولی اعمال دارای مراتبی است:

قرآن عظیم الشأن در مورد قبولی اعمال مراتبی را بیان فرموده است:
اول: قبولی عادی: طوریکه در (آیه 27 سوره مائده) میخوانیم؛ «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (الله تعالی فقط از اهل تقوا می پذیرد).
دوم: قبول نیکو: طوریکه قرآن عظیم الشأن در آیه 37 سوره آل عمران می فرماید: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ» خداوند، مریم را به خوبی پذیرفت.
سوم: قبول احسن. «نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» (احقاف: 16)

در واقعیت هم اگر کارهای انسان مورد قبول پروردگار با عظمت واقع نشود، حتی ساختن خانه خدا کعبه هم بی فایده است. بطور مثال زمانیکه حضرت ابراهیم علیه السلام تهدب خانه کعبه را بالا میبرد، به خود و کار ی را که انجام داده بود افتخار نکرد، بلکه گفت: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا» (سوره بقره: 127) (پروردگارا! از ما پذیرا باش). «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (و یاد آور شوید) وقتی که ابراهیم و اسماعیل اساس و پایه های خانه کعبه را بلند میکرد و گفتند: ای پروردگار ما! (بنای کعبه را) از ما قبول کن، چون تو شنوا و دانایی).

وَالَّذِي قَالَ لِيَا أَدِيبُهُ أَفْ لَكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۷)

و کسی که به پدر و مادرش می گفت اف بشما! آیا به من وعده می دهید که [از گور زنده] بیرون آورده شوم، حال آنکه پیش از من اقوام و ملت هایی از جهان رفته اند (و زنده نشده اند) و آن دو (پدر و مادر) الله را میخوانند (و میگویند): وای بر تو! ایمان بیاور، بی گمان وعده الله حق است. اما او می گوید: این جز افسانه های مردمان گذشته نیست. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَفْ»: به معنای اعلام بی زاری و ابراز ناخشنودی و نوعی توهین و تحقیر و بی ادبی است.

تفسیر :

مفسر تفسیر «انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می نویسد : «آنها از این سخن ناروای وی به درگاه خداوند جل جلاله فریاد بر میاورند و به فرزندشان میگویند: «وای بر تو، ایمان بیاور» به زندگی پس از مرگ «بی گمان وعده الهی راست است» و هیچ خلاقی در

آن نیست «ولی او» در تکذیب سخنشان «پاسخ می دهد: اینها جز افسانه های پیشینیان نیست» یعنی: آنچه که شما در باره زنده شدن پس از مرگ می گوئید، جز افسانه ها و دروغبافی هایی که پیشینیان در کتاب های خود به هم بافته اند، نیست و زنده شدن بعد از مرگ، در حقیقت سخن باطلی است که عقل آن را نمی پذیرد.»
خواننده محترم!

در آیه قبل، آثار احسان به والدین و ایمان به خداوند متعال و شکر نعمت های الهی که همان بهشت جاودان است، مطرح گردیده بود، ولی در این در مورد فرزندان نا صالح و یاغی صفت را غرض شناخت اولاد صالح و اولاد غیر صالح به مقایسه قرار دهد. در این آیه مبارکه اولاد نا اهل به والدین خود بدگویی و بی ادبی می کند، ولی در مقابل دیده می شود که: ولی والدین با ایمان و دلسوز، برای هدایت فرزند خود، هم از خداوند متعال استمداد می کنند و هم او را به خوبی ها امر و از بدی ها نهی میکنند. در ضمن قابل یاد دهانی است که: والدین، در کنار رشد و تغذیه جسمی فرزند، مسئول رشد معنوی اولاد خویش نیز می باشد، او نیز هستند.

فرزندان باید درک کنند که؛ بدگویی و گستاخی بی احترامی در مقابل والدین، عذاب قطعی را به دنبال دارد. همچنان لجابت فرزندان در کفر، مانع استجاب دعا و والدین در حق آنان میشود.

گستاخی در برابر والدین، حتی با گفتن کوچکترین حرفی، جرمی بزرگ و مورد نکوهش قرآن و مایه ی خسارت انسان است.

اسباب و شأن نزول آیه 17:

- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: ابوبکر (و همسرش پسر خود عبدالرحمن را که از اسلام سرکشی می کرد دستور دادند که ایمان بیاورد اما او سخن آن ها را نمی پذیرفت و تکذیب شان می کرد و می گفت: بزرگان قریش که سال ها قبل مرده اند، کجا هستند. آنگاه در باره او آیه: «وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهُهُ أَفْ لَكُمْ» نازل شد. پس از مدتی اسلام آورد و به اسلام پابندی خوبی نشان داد. خداوند متعال پذیرش توبه او را در آیه: (وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا) (احقاف: 19) نازل کرد.

961- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس همینگونه روایت کرده است. طبری 31275 از عطیة عوفی از ابن عباس روایت کرده که می گوید: «این پسر ابوبکر است» صحیح نیست، زیرا عطیة عوفی ضعیف و کسی که از وی روایت کرده شناخته نشده است. «زاد المسیر» 1265 به تخریج محقق.

- لیکن بخاری از طریق یوسف بن مالک روایت کرده است: مروان در مورد عبدالرحمن پسر ابوبکر (گفت: این همان کسی است که خدا در باره اش آیه: (وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهُهُ أَفْ لَكُمْ) را نازل کرد. عایشه (رض) از پشت پرده گفت: خدا (در مورد ما وحی نفرستاده است، مگر آن که عذر مرا در کتاب عزیز خود بیان فرموده) (بخاری 4827 از یوسف بن ماهک روایت کرده است).

963- عبدالرزاق از طریق مینا روایت کرده است: از عایشه (رض) شنیدم که می گفت: این آیه در مورد عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق نازل نشده، بلکه در مورد مرد دیگری نازل شده است - نام آن مرد را هم می گرفت (عبدالرزاق 2860 از مینا روایت کرده است، اسناد این به خاطر یمنا واهی است زیرا او متروک است).

حافظ ابن حجر می‌گوید: سخن عایشه (رض) در این موضوع قابل قبول و دارای اسناد صحیح‌تر است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۱۸)

آنها کسانی هستند که وعده عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند درباره آنان مسجل شده، یقیناً آنان زیان کار بودند. (۱۸)
قرطبی گفته است: یعنی عذاب بر آنان واجب آمده است، و کلمه‌ی خدا همان است. در حدیث آمده است: «آنها در آتش اند و من به آنها اهمیت نمی‌دهم». (قرطبی ۱۶/۱۹۸).

تفسیر :

ابن‌کثیر می‌گوید: «کسی که پنداشته است این آیه در باره عبدالرحمن فرزند ابوبکر رضی الله عنه نازل شده، قولش ضعیف است زیرا عبدالرحمن بعداً مسلمان شد، اسلامش نیک استوار و از بهترین اهل زمانش گردید».

حافظ ابن‌حجر هم می‌گوید: «عائشه رضی الله عنها نزول این آیه درباره عبدالرحمن را نفی نموده و نفی وی از نظر اسناد، نسبت به روایت مؤیدان، صحیح‌تر و به پذیرفتن سزاوارتر است».

قرطبی می‌فرماید: «صحیح این است که آیه کریمه درباره شخص کافری که عاق پدر و مادرش بود، نازل شد».

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِيَهُمْ أََعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹)

و برای هر یک (از آنها) درجاتی است به (حسب) آنچه عمل کرده اند، تا به این وسیله، الله سزای اعمالشان را به طور کامل به آنان بدهد و آنها مورد ظلم قرار نگیرند. (۱۹).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِكُلِّ» : برای هر یک از دو گروه کافر و مؤمن . «دَرَجَاتٍ» : از باب تغلیب ، مراد هم درجات جنتیان و هم درکات دوزخیان است .

تفسیر :

واقعیت امر اینست که : سعادت و شقاوت دارای درجات و مراتبی بوده که ؛ انسان آنرا با عمل خویش کمایی میکند . هکذا گفته میتوانیم که : ملاک تعیین درجه و رتبه در قیامت، همانا عمل انسان است. واضح است که : یکی از اهداف برپایی قیامت، همانا رسیدگی به اعمال انسان است. بصورت کل باید گفت که : قیامت، روزی مکافات برای مؤمنان و سزا و مجازات برای ظالمان و تبه‌کاران است.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (۲۰)

و روزی که کافران را به نزدیک آتش [دوزخ] بدارند [و گویند] خیر و خوشی هایتان را در زندگانی دنیویتان به پایان بردید، و از آن بهره مند شدید، پس امروز به خاطر آنکه در روی زمین به ناحق استکبار می‌ورزیدید و به خاطر گناهانی که انجام می‌دادید جزای شما خواهد بود. (۲۰).

تفسیر:

در البحر آمده است: در اینجا «طبیبات» عبارت از خوردنی ها و نوشیدنی ها و لباس و فرش و وسیله ای سواری و سایر نعمت هایی است که افراد مرفه از آن برخوردارند و از آن استفاده می کنند. (البحر المحيط ۲۵/۲۸).

خواننده محترم!

در این آیه مبارکه سرنوشت نهایی و ننگین کفار به بیان گرفته شده، و بصورت کل این حقیقت را واضح و روشن می سازد که بهره برداری آنان از نعمت های دنیا به خاطر آن است تا در آخرت از آن محروم گردند و این اقتضای عدل الهی است.

قابل تذکر است که: آیه کریمه بدین معنی نیست که هر کس از نعمت های پاکیزه و مباح دنیا برخوردار شد، او در آخرت از آنها بهره ای ندارد زیرا مؤمن شکر منعم را با ایمان خویش بجا می آورد لذا او در بهره گیری از نعمت های دنیا مورد سرزنش نیست.

در حدیث شریف آمده است: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نزد اصحاب صفه رفتند در حالیکه آنها مشغول پینه زدن جامه های خود با پوست حیوانات بودند چرا که پینه ای از جنس پارچه نمی یافتند. پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم خطاب به آنان فرمودند: «آیا این حال و وضع شما بهتر است، یا حال و وضع روزی که یکی از شما صبح در جامه زربافتی بگذراند و عصر در جامه زربافت دیگری، نهار بر او قابلمه غذای مرفهی آورده شود و شام قابلمه دیگری و خانه اش چنان پوشانده باشد که کعبه پوشانیده میشود؟» گفتند: در آن روز حال و وضع بهتری خواهیم داشت! رسول مبارک فرمودند: «نه! بلکه شما امروز حال و وضع بهتری دارید».

همچنین روزی که کافران بر آتش عرضه شوند، به آنان گفته می شود: «پس امروز به عذاب خفت آور کیفر می یابید» یعنی: به عذابی که سراسر برایتان خواری و رسوایی است «به سزای آنکه در روی زمین به ناحق تکبر میورزیدید» از ایمان آوردن به خداوند متعال و یکتا پرستی اش «و به سبب آن که فسق می کردید» یعنی: از طاعت خداوند جلّ جلاله خارج شده و مرتکب معاصی و نافرمانی های وی می گردیدید. شایان ذکر است که تکبر از پذیرش حق، گناه دل است و فسق، کار اعضا و اندامهای دیگر.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی دلایل توحید و نبوت که سران مشرک از آن روی برگرداند و به آن پشت کردند، در لذایذ و خوشگذرانی غرق شدند، به دنیا دل بستند و آخرت را از یاد بردند. اینک در آیات متبرکه (21 الی 28) داستان وقصه حضرت هود علیه السلام و قوم او عادیان مورد بحث قرار داده میشود تا: بیدار دلان را بیدارتر کند و دودلان را یقین بخشد.

وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۲۱)

و (هود) برادر (قوم) عاد را یاد کن وقتی که در منطقه ریگستان احقاف قوم خود را (از عذاب الله) بیم داد، و به راستی پیش از او و پس از او نیز بیم دهندگانی گذشته بودند (با این پیام) که جز الله را نپرستید. چون من از عذاب روز بزرگ بر شما می ترسم. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَحْقَافُ»: نام سر زمینی است در جنوب شرقی جزیره العرب موقعیت دارد، برخی از

باستان شناسان، از روی نوشته هائی که به دست آمده است، احقاف را در شرق عَقَبه می دانند و با اِرم مذکور در قرآن یکی می شمارند (ملاحظه شود: المنتخب).
 احقاف، از لحاظ لغوی، جمع حَقَف، ریگزار. دارای ریگ های روان.
 «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ»: مراد گذشته های نزدیک است. یا مراد پیغمبرانی است که هم عصر با او بوده و از همان چیز هائی قوم خود را بیم داده اند که او بیم داده است.
 «مِنْ خَلْفِهِ»: مراد گذشته های دور است.
 «عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ»: عذاب ریشه کن کننده و از میان برنده دنیوی، یا عذاب سخت و طاقت فرسای اخروی. (تفسیر نور دکنر مصطفی خرمدل).

تفسیر :

عایض بن عبد الله القرآنی مؤلف تفسیر مسیر درمورد ترجمه و تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «ای پیامبر! از روزی یاد آور که پیامبر الهی هود (ع) برادر نسبی قوم عاد، نه برادر دینی آنان، قومش را در صورتی که ایمان نیاورند به عذاب خداوند بیم داد؛ در حالیکه آنان در دیار خویش احقاف، در جنوب جزیره العرب موقعیت داشتند. این در حالی بود که پیش از هود علیه السلام پیامبران دیگری نیز آمدند، اقوام شان را در صورت عدم ایمان از عذاب الهی ترساندند و به سوی توحید الهی و تخصیص عبادت برای او تعالی فراخواندند.

هود علیه السلام برای شان گفت: اگر به خداوند ایمان نیاورید و او را به یگانگی نشناسید، از نزول عذاب الهی بر شما می ترسم؛ از عذاب روزیکه سخت دشوار و بسیار هولناک است.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتَأَفَّكُنَا عَنْ إِلَهِتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۲)

آنها گفتند: تو آمده ای تا ما را از [پرستش] خدایانمان برگردانی؟ پس اگر راستگویی هستی آنچه را که به ما وعده میدهی، برای ما بیاور. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لِنَتَأَفَّكُنَا»: تا ما را منصرف کنی و برگردانی.

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: چون تحقق عذاب خدا را بعید می دانستند تعجیل آن را طلب کردند. (مختصر ۳/۳۲۲).

قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۳)

گفت: علم (زمان رسیدن عذاب) تنها نزد الله است، من چیزی را به شما ابلاغ میکنم که به تبلیغ آن فرستاده شده ام، ولی شما را قومی جاهل می بینم. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْعِلْمُ»: آگاهی. هدف از آن آگاهی از وقوع قیامت، یا اطلاع از موعد عذاب استیصال دنیوی است. «تَجْهَلُونَ»: نمی دانید. یعنی وظیفه انبیاء را نمی دانید، یا چون نادانید شتاب دارید که عذاب خدا هر چه زودتر در رسد.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمְطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ

بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۴)

پس هنگامی که آن (عذاب) را به صورت ابری که رو به راه وادیهایشان است دیدند،

(خوشحال شدند) گفتند: «این ابری است که بر ما (باران) می بارد» (هود گفت: نه) بلکه این همان (عذابی) است که در آمدنش شتاب میکردید، بادی است که عذاب دردناکی در آن است. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَارِضاً»: ابر. ابری که در عرض آسمان، یعنی در کرانه های افق پهن میشود و سپس بالا می آید چه بسا از نشانه های ابرهای بارانزا باشد.
«مُسْتَقْبِلٌ»: رو آورنده، آینده. «أَوْدِيَّةٌ»: جمع وادی، دره ها (ملاحظه شود سورة: رعد. 17).
مراد سرزمینها است (ملاحظه شود سورة: ابراهیم / 37، نمل / 18، قصص / 30، توبه / 121). «مُمْطِرٌ»: بارنده.

تفسیر :

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه ابری را در آسمان میدیدند، به جلو و عقب میرفتند، و به خانه می آمدند و بیرون میشدند، و چهره اش دگرگون میشد، و همین که باران میبارید، این حالتش بر طرف میشد، ام المؤمنین عایشه سبب جویا شد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «نمی دانم، شاید این همانند ابری باشد که چون قوم عاد آن را دیدند، گفتند: این ابری است که بر ما باران میبارد....» (صحیح بخاری 3206).

تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَاصْبَحُوا لَا يَرَى إِلَّا مَسَاجِنَهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۲۵)

همه چیز را به دستور پروردگارش نابود می کند پس چنان شدند که جز خانه هایشان چیزی دیده نمی شد، این چنین گروه مجرمان را سزا میدهیم. (۲۵)

تفسیر :

امام فخر رازی گفته است: منظور از آن ترساندن اهل مکه میباشد. (تفسیر کبیر ۲۸/۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُدْمِرُ»: درهم می کوبد. ویران و نابود می سازد. «أَصْبَحُوا»: گشتند و شدند.

تفسیر :

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون باد به تندی می وزید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند: «اللهم انی أسألك خیرها وخیر ما فیها وخیر ما أرسلت به وأعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما أرسلت به: بار خدایا! من از تو می خواهم خیر آن را، خیر آنچه را که در آن است و خیر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است و به تو پناه می برم از شر آن، شر آنچه که در آن است و شر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است».

وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِيْمَا إِن مَكَنَّاكُمْ فِيْهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۲۶)

و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها [چنان] امکاناتی نداده ایم و برای آنان گوش و چشمان و دلهایی [نیرومندتر از شما] قرار داده بودیم و [لی] چون به نشانه های خدا انکار ورزیدند [نه] گوششان و نه دیدگانشان و نه دلهایشان به هیچ وجه به

دردشان نخورد و آنچه که به آن تمسخر می‌کردند، آنان را احاطه کرد. (۲۶).

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷)

و به راستی چه بسیار از قریه ها را که در اطراف شما قرار داشتند؛ نابود کردیم و آیات [خود] را به صورت های مختلف بیان کردیم، تا (از کفر خود) بازگردند. (۲۷).

فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۸)

پس چرا آن کسانی را که غیر از خدا به منزله معبودانی برای تقرب [به خدا] اختیار کرده بودند آنان را یاری نکردند؟ بلکه از نزد آنان محو شدند و این بود (عاقبت) دروغ و افترای شان. (۲۸)

تفسیر:

ابوسعود در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: آیه متضمن ریشخند به آنها می باشد. گویا کمک نکردن شان به سبب غایب بودن شان بود. (ابو سعود ۶۹/۵).

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (29 الی 35) در باره ایمان جن به قرآن، موضوع دلایل زنده شدن، و دستور به صبر و شکیبایی ، بحث بعمل آمده است .

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹)

و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم که تا قرآن را بشنوند پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند خاموش باشید پس چون (تلاوت قرآن) تمام شد به سوی قومشان بازگشتند تا آنها را بیم دهند. (۲۹)

این آیه روشن می‌کند که:

- 1 - رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به سوی جن و انس هر دو فرستاده شده‌اند.
 - 2 - گروهی از جنیان به آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایمان آورده‌اند.
 - 3 - رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بعد از این‌که از حضور جنیان آگاه ساخته شدند، آن گروه را در شب دوم به سوی قومشان فرستادند و اگر چنین نمی بود، آنها قوم خویش را بیم نمی دادند. پس ملاقات آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جنیان در دو شب انجام گرفت.
- گفتنی است؛ روایات و احادیثی نیز داریم که بر ملاقات آن حضرت صلی الله علیه و سلم با جنیان و تبلیغ رسالت و تلاوت قرآن بر آنان دلالت می‌کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت علقمه رضی الله عنه است که گفت: «از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسیدم: آیا در شب ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جن یکی از شما یاران با ایشان همراه بوده‌اید؟ گفت: خیر! هیچ یک از ما با ایشان همراه نبودیم ولی آن شب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در مکه گم کردیم [و سخت نگران شدیم]، با خود می‌گفتم: آیا ایشان ترور شده‌اند؟ آیا ربوده شده‌اند؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ پس ما در آن شب بدترین شبی را سپری کردیم که بر قومی می‌گذرد. حوالی بامداد - یا گفت: سحرگاه - بود که بناگاه دیدیم رسول الله صلی الله علیه و سلم از سوی «حراء» می‌آیند. به ایشان گفتیم: یا رسول الله! ما سخت نگران شما بودیم! و حال خود را به آن حضرت صلی الله علیه و سلم بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «اینه اتانی داعی الجن فأتیتهم، فقرأت علیهم القرآن: صورت واقعه این بود

که دعوتگر جن نزد من آمد پس نزد آنها رفته و برای آنها قرآن خواندم». آن گاه به راه افتادند و نشانه‌های حضور جن و آثار آتش‌هایی را که بر پا کرده بودند، به ما نشان دادند. ابن ابی‌شبیبه در بیان شأن نزول این آیه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: نه تن از جنیان درحالی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمدند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در «بطن نخله» قرآن میخواندند پس چون قرائت ایشان را شنیدند، با خود گفتند: گوش فرا دهید!... آن گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

شأن نزول آیات 29 - 32:

964- ابن ابوشبیبه از ابن مسعود (روایت کرده است: رسول الله (در حال قرائت قرآن کریم بود که نه نفر از جنیان که زوبعه (از ملوک جن یا رئیس جنیات) نیز در میان آنان بود، خدمت آنحضرت رسیدند. هنگامی که جنیان آیات روح پرور قرآن را شنیدند به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و بشنوید، پس الله آیات ذیل را نازل کرد: «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (29) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ (30) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (31) وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (32)».

حاکم 2 / 456 و بیهقی در «دلائل» 2 / 228 از عاصم بن بهدله از زربن حبیش از ابن مسعود روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح گفته اند. ترجمه آیات: «و چون گروهی از جنیان را متوجه تو ساختیم، قرآن را می‌شنیدند. آن گاه چون [در نزد] او (پیامبر اکرم) حضور یافتند، گفتند: خاموش باشید. پس چون [تلاوت قرآن کریم] به پایان آمد، بیم‌کنان به سوی قومشان بازگشتند.

گفتند: ای قوم ما، به راستی ما [تلاوت] کتابی را شنیدیم که پس از موسی فرو فرستاده شده است. تصدیق کننده [کتابهای] پیش از خود است. به حق و به راه راست رهنمون می‌شود. ای قوم ما، [دعوت] دعوتگر الهی را بپذیرید و به او ایمان آورید. تا برخی از گناهانتان را برای شما بیامرزد و شما را از عذاب دردناک در امان دارد. و کسی که [دعوت] دعوتگر خدا را نپذیرد، در زمین [راه] گریزی نداشته و او در برابر خدا دوستانی ندارد. اینان در گمراهی آشکارند».

- عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با تنی چند از یارانش به سوی بازار عکاظ براه افتادند، و این در زمانی بود که از دسترسی شیاطین (جن ها) به اخبار آسمانها جلوگیری شده بود، و شهابهای آسمانی، آنها را تعقیب می کرد، پس شیاطین (جن ها) نزد قوم خود بازگشتند، قوم شان از آنها پرسیدند: شما را چه شده، چرا برگشتید؟ گفتند: بین ما و اخبار آسمان ها جلوگیری شده است، و شهاب های آسمانی به تعقیب ما فرستاده شده است، آنها گفتند: حتماً اتفاق مهمی بوقوع پیوسته است، بروید شرق و غرب زمین را بگردید، تا ببینید سبب جلوگیری چیست؟ پس آن عده (از جنی ها) که مأمور تحقیق بودند، گروهی بسوی تهامه رفتند، در آنجا با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مواجه شدند که عازم بازار عکاظ بودند، و در محلی بنام نخله با یارانش در حال خواندن نماز فجر بودند، پس چون جن ها صدای قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند، و به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند، این (قرآن) همان چیزی است که بین ما و اخبار آسمان ها مانع شده

است، این بود که به سوی قوم خود برگشتند، وگفتند: ای قوم! ما قرآن شگفت انگیزی شنیدیم... بعد از آن خداوند آیات سوره جن «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ» بر پیامبر(ص) نازل فرمود. (صحیح بخاری 773).

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ (۳۰)

گفتند: ای قوم ما! به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است، تصدیق کننده همه کتاب های پیش از خود است، به سوی حق و به سوی راه راست هدایت می کند. (۳۰)

تفسیر :

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: جن در مورد حضرت عیسی علیه السلام چیزی را نشنیده بودند. (ابو سعود ۷۰/۵). این آیه دلالت می کند بر این که جنیان در امر و نهی و ثواب و عقاب همانند انسانها مکلف هستند.

حسن بصری بر آن است که: «پاداش مؤمنان جن جز نجات یافتنشان از دوزخ چیز دیگری نیست و سپس به ایشان گفته می شود: همچون حیوانات به خاک تبدیل شوید». امام ابوحنیفه (رح) نیز به همین نظر است. اما مالک و شافعی بر آنند که جنیان نیز همانند انسان های اند و چنان که در قبال گناه مورد مجازات قرار می گیرند، در مقابل نیکوکاری نیز پاداش داده می شوند.

نیشاپوری می گوید: «صحیح آن است که جنیان در حکم بنی آدم اند پس به بهشت وارد می شوند، می خورند و می آشامند». قشیری می گوید: «صحیح آن است که در این مورد به ما علم قطعی نرسیده است و علم این موضوع، فقط نزد الله جلّ جلاله است».

یادداشت :

باید بعرض رسانید که : شناخت وجود جن برای انسان از رموز و نهانیهایی است که قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم معلومات اندکی را در باره این مخلوق به ما ارائه داده است ؛ زیرا دانش ناتمام انسانی در برابر رازها و نهانیهایی که در پهنه ی هستی جای دارد. و جز آفریدگار، کسی به آنها پی نخواهد برد - محدود و اندک است و توان و درک آن را نخواهد داشت و به پایان کلمات بیشمار آفریدگار نخواهد رسید. (سوره لقمان ۲۷/). پس انسان باید به راز و رموز جهان هستی به همین اندازه بسنده کند و پا فراتر از آن نگذارد تا خدا ناخواسته سرگردان نشود. ما هنوز بسیاری از اسرار و رموز در باره جسم ، و ساختمان وجودی خویش

را نشناخته ایم، چه رسد به درک اسرار و رموز بی پایان جهان. تنها از مفاهیم و اشارات این آیات و آیه هایی از سوره ی جن و تعداد دیگر از آیات و اخبار معتبر و صحیح در این مورد می توانیم به یکی از میلیاردها پی ببریم و به آن اکتفا و دل خوش کنیم. آیات زیر، دلیل بر وجود آن موجود نادیدنی است. از جمله:

در سوره ی [بقره/۳۶]، اشاره به فرود آمدن و مستقر شدن جنیان در زمین؛ اما کجا و چگونه ما از آن خبر نداریم. آنان، گروهها و دسته هایی دارند. (اعراف/۲۷). شیطان از جمله جنیان است. [کهف/۵۰]. جنیان، به دلیل این آیه به نقل از خود آنها می توانند در گرات دیگری زندگی کنند. [جن/۸ و ۹]. عده ای از آنان مؤمن و عده ای منحرف و

نافرمانند. [جن/۱۴ و ۱۵]. گروه غیر مؤمن، بر انسان خوب، هیچ سلطه ای ندارند؛ اما انسان بی اراده و ناتوان را به بیراهه می کشند. [ص/۸۲ و ۸۳] و غیره و غیره. بلی! وقتی جنیان، تلاوت را با جان و دل گوش دادند و به سینه سپردند و ایمان آوردند و از رهنمودهای پیامبر بهره مند شدند؛ به سوی قوم خویش رفتند و آنچه را شنیده و دیده بودند، باز گفتند و آنان را به ایمان به الله و پیامبر خاتم دعوت کردند و مژده دادند که: اگر به این قرآن ایمان بیاورند و راه راست در پیش گیرند، الله متعال از گناهانشان در می گذرد و از آتش دوزخ مصونشان می دارد.

ای قوم! ما به کتاب و تلاوتی گوش داده ایم که پس از موسی نازل شده است.

يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۱)

ای قوم ما دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [الله] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشد و از عذابی پر درد پناهتان دهد. (۳۱)

تفسیر :

اگر دعوت انبیاء را بطور دقیق مورد بررسی قرار دهیم در خواهیم یافت که؛ انبیا مردم را به الله واحد دعوت می کنند یعنی «داعی الله» هستند، و در تبلیغات شان هیچ وخت دیده نشده که مردم را به سوی خود دعوت نموده باشند.

از فحوی این آیه مبارکه این حقیقت را با زیبایی خاصی بیان می دارد که؛ ایمان، برخی از گناهان مانند کفر و شرک را برطرف میکند، اما برخی گناهان مانند تضییع حق مردم، حساب دیگری دارد. زیرا در جمله «مِن ذُنُوبِكُمْ» از کلمه «من»، یعنی بخشی از گناهانتان که بخشیده میشود. را بیان میدارد.

وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۲)

و هر کس دعوت کننده الهی را نپذیرد، هرگز نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند، و برای او جز الله هیچ ولی و یاری نیست، (بلکه) ایشان در گمراهی آشکارند. (۳۲)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که؛ هر راهی را انسان، به جز راه الله تعالی، انتخاب کند، بحیث راه گمراهی واضح بشار می رود. در ضمن باید گفت که؛ کفر، انسان را در بن بست جدی و دشواری قرار میدهد، که در نهایت؛ حالتی پیش میاید که خودش می تواند از آن فرار کند، و نه کسی دیگری می تواند او را از این مصیبت تباہ کن نجات دهد.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْ يَخْلُقْهُمْ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳)

آیا آنها نمی دانند که الله همان ذاتی است که آسمانها و زمین را آفریده، و از آفرینش آنها عاجز و خسته نشده قادر است مردگان را زنده کند؟ بلی؛ او بر هر کاری قادر است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَمْ يَعْ» از «عی» به معنای ناتوانی می باشد.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴)

و روزی که کافران را بر آتش دوزخ عرضه کنند (به آنها گویند) آیا این وعده دوزخ حقیقت نبود؟ گویند: بلی به پروردگارمان قسم که حق بود. الله (به ایشان) می فرماید: پس امروز به سبب آنکه کفر می ورزیدید سختی عذاب دوزخ را بچشید. (۳۴)

تفسیر :

کفار با در نظر داشت اینکه در قیامت به ربوبیت الله تعالی وحقانیت روز رستاخیز و قیامت اعتراف می کنند. ولی این اعتراف شان، باز هم سودی به آنان نمی رساند، واز سختی عذاب جهنم که شامل عذاب جسمی، روحی و روانی، شان می گردد، نجات نخواهند یافت.

امام فخر رازی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد : منظور از آیه سرزنش آنها میباشد. و در مقابل استهزایشان به وعده و وعید خدا و این که می گفتند: **مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ** آنها را توبیخ کرده است. (تفسیر کبیر ۲۸/۳۴).

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ فَبَلَّغْ فَهَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ (۳۵)

پس صبر کن طوری که پیغمبران اولوالعزم صبر کردند، و برای آنان در [نزول عذاب] شتاب مکن، روزی که آنچه را وعده داده می شوند، ببینند، گویی (در دنیا) جز ساعتی از روز نمانده اند، [این قرآن] ابلاغی است برای همه؛ پس آیا جز گروه فاسقان هلاک می شوند؟ (۳۵)

لجاجت کفار و مشرکین در برابر پیامبران :

لجاجت، اذیت و آزار کفار و مشرکین در طول تاریخ بشریت، در برابر همه پیامبران، بخصوص پیامبران **أُولُوا الْعَزْمِ** واز جمله به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم به قدری شدید، ظالمانه و غیر انسانی بود که پیامبر بزرگوار اسلام واقعاً به دلداری و تسلی پروردگار با عظمت ضرورت داشت: طوری که میفرماید **«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ...»** (پس صبر کن طوری که سایر پیغمبران اولوالعزم صبر کردند) قابل تذکر است: همانطوری که تمام انبیا ء در یک درجه نیستند، بناً صبر **«أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»** هم یکسان نمی باشد.

صبر انبیاء علیهم السلام :

قرآن عظیم الشان درباره صبر انبیا ء آیات متعددی فراوانی را ذکر فرموده است که از جمله در (آیه 34 سوره انعام) میخوانیم: **«وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أَوْدُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا»** (و البته پیغمبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند، ولی بر آنچه تکذیب شدند و بر اذیت های که دیدند، صبر کردند. تا آن که مدد ما به آنها رسید. و برای (مصدق) سخن های الله هیچ تغیر دهنده نیست، و البته در این کتاب از خبر پیغمبران (پیشین) به تو آمده است.) همچنان در (آیه 85 سوره انبیاء) تمام پیامبران را از صابران میدانند. و میفرماید: **«وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ۝۸۵»** (و نیز یاد کن اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را که هر یک از صابران بودند).

پیامبران «أُولُوا الْعَزْمِ» صاحب شریعت:

کلمه «عزم» هم به معنای اراده و تصمیم آمده بوده، و هم به معنای عزيمة و شریعت می باشد، وهدف از **«أُولُوا الْعَزْمِ»**، همانا پیامبران صاحب شریعت است. صاحبان ثبات، استواری، همت بلند و عزم نستوه هستند. پیامبران **«أُولُوا الْعَزْمِ»** عبارتند از:

- 1 - حضرت نوح علیه السلام،
- 2 - حضرت ابراهیم علیه السلام،
- 3 - حضرت موسی علیه السلام،
- 4 - حضرت عیسی علیه السلام،
- 5 - حضرت محمد صلی الله علیه وسلم.

طوریکه در (آیه 7، سوره احزاب و آیه 13، سوره شوری) آمده است. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (از (احکام) دین آنچه را به نوح فرمان داده بود و آنچه را که به تو وحی کرده ایم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی فرمان داده بودیم، برای شما نیز مقرر نمود که دین را بر پا دارید و در آن اختلاف نورزید).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة محمد

جزء 26

سورة محمد در مدینه نازل شده و دارای سی و هشت آیه و چهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره را از آن جهت سوره «مُحَمَّد» می گویند که: در آیه دوم از آن بیان فرو فرستادن قرآن کریم بر مُحَمَّد صلی الله علیه وسلم آمده است و به سبب این که احکام جنگ با کفار نیز در این سوره بیان شده است، به نام سوره «قِتَال» نیز نامیده می شود. این سوره متصل بعد پس از هجرت رسول اکرم صل الله علیه و سلم به مدینه منوره فوراً نازل شد.

طوری که صحابی جلیل القدر حضرت عبد الله بن عباس (رض) فرموده که آیه 13 «كَاتِبِينَ مِنْ قَرْيَةٍ» آیه مکی است؛ زیرا زمانی نازل شد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم، به عزم هجرت از مکه بیرون آمده بود و به آبادی مکه و بیت الله نگاه می کرد و میفرمود: ای مکه از تمام شهر های جهان تو پیش من محبوب تر هستی و اگر اهل مکه مرا از اینجا بیرون نمی کردند، من به اختیار خودم مکه را ترک نمی کردم، و در اصطلاح مفسرین به آیاتی که حین سفر هجرت به مدینه نازل شده، مکی می گویند.

خلاصه: این سوره متصل پس از هجرت نازل شده و پس از تشریف فرمایی آن حضرت صلی الله علیه وسلم، به مدینه، احکام قتال و جهاد با کفار نازل شده است.

«صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» مراد از «سَبِيلِ اللَّهِ» اسلام است، «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» مراد از اعمال کفار در جمله کفار، در جمله «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»، آن اعمالی است که فی نفسه و به ذات خود نیک باشند، مانند کمک به مساکین، حمایت و نگهداری از همسایه، صدقه و خیرات و غیره که اگرچه این اعمال فی نفسه نیک و خوب هستند؛ اما مفید و مثمر بودن آنها در آخرت وابسته به شرط ایمان است و چون شرط ایمان در کفار یافت نمیشود، پس این اعمال نیز در آخرت سودی به آنها نخواهند بخشید. البته پاداش اعمال نیک شان در دنیا به صورت آرامش و استراحت به آنان می رسد.

«وَأَمَّاوَا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ» اگرچه در جمله گذشته ضمن بیان ایمان و عمل صالح، رسالت آن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، و وحی نازل شده بر او نیز آمده بود، اما هدف از ذکر صریح آن در اینجا این است که بنیان اصیل ایمان مبتنی بر قبول تمام تعالیم خاتم النبیین از صمیم قلب و صدق دل میباشد.

«وَأَصْلَحْ بِأَلْفِهِمْ» لفظ «بال» گاهی به معنی شأن و حال می آید و گاهی به معنی قلب می آید، و در اینجا میتوان هر دو معنی را مراد گرفت؛ در صورتی که معنی اول مراد باشد، مقصود آیه این می باشد که: خداوند متعال حال یعنی امور دنیا و آخرت شأن را درست و اصلاح نمود و در صورت دوم معنایش این است که: الله تعالی قلوب آنها را اصلاح فرمود و این نیز همان نتیجه را دارد که تمام کار های آنان را درست کرد؛ زیرا درست شدن امور با درست شدن قلب لازم و ملزوم میباشد. (معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف:

قبل از همه باید گفت که؛ این سوره هنگام هجرت در راه مدینه و پس از سوره حدید نازل شده و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات این سوره به سی و هشت آیه، و تعداد کلمات آن به ۵۴۲ کلمه و تعداد حروف آن به ۲۴۲۴ حرف میرسد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید).

نام مُحَمَّد صلی الله علیه وسلم در قرآن کریم:

باید یاد آور شد که نام «مُحَمَّد» در قرآن عظیم الشان صرف در چهارسوره به نام مُحَمَّد یاد آوری شده که عبارتند از:

- 1- در سوره (آل عمران: آیه: 144) «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»
- 2- در سوره (احزاب: آیه: 40): «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ»
- 3- در این سوره (محمد: آیه: 2): «وَمَا تَنبَأُكُمْ بِهِ الرَّسُولُ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ»
- 4- در سوره (الفتح: آیه: 29): «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» (الفتح: 29). اما در غیر این چهار مورد، از ایشان در قرآن به وصف «رسول» یا «نبی» یاد شده است.

ارتباط سوره محمد با سوره احقاف :

الله تعالی سوره احقاف را با عذاب های کافران ختم کرد و سوره محمد را نیز با کفار شروع کرده است. این بدین معنی است که: سرآغاز سوره محمد با آیه ی پایانی سوره ی احقاف پیوند و ارتباط محکمی دارد که اگر «بسم الله الرحمن الرحيم» میانشان برداشته شود، از جهاتی پیوند معنوی پیدا می کنند و هیچ گونه ناسازگاری و ناهماهنگی با هم نخواهند داشت، و به اصطلاح یک سوره هستند.

فضیلت سوره محمد :

در بیان فضیلت این سوره از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب سوره محمد را میخواندند».

محتوای سوره :

سوره محمد چون در مدینه منوره نازل شده است و مانند سایر سوره های مدنی، به احکام تشریعی توجه و اهتمام نموده است.

محور و محتوی اصلی سوره محمد برشمردن صفات مؤمنان و کافران و مقایسه عاقبت کار هر دو طائفه در قیامت و مسئله جهاد و جنگ با دشمنان اسلام است.

سوره محمد آغازی شگفت انگیز دارد، جنگی بی پروا را علیه کفار و دشمنان الله تعالی و پیامبرش اعلان کرده است، آنهایی که با اسلام سر ستیز و مقابله داشتند و با مسلمانان جنگیدند، و پیامبر را تکذیب کردند، و در مقابل دعوت محمدی صلی الله علیه وسلم ایستادند، تا از ورود مردم به دین الله (ج) جلوگیری کنند: «الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ...» (سوره محمد: 1)

- بعد از آن به مؤمنان دستور و هدایت داده شده است، که با جنگ کافران برخیزند، و با شمشیر جهاد آنها را درو کنند، تا عرصه زمین از ناپاکی آنها پاک شود. و شوکت و شأن و نیروی آنها را به کلی از میان بردارند. آنگاه مؤمنان را فرا خوانده است که بعد از این که جمعی از کفار را کشتند و تعدادی را زخمی کردند، آنها را به اسارت خود درآورند:

«فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا...» (محمد: آیه 4)

- همچنان این سوره مبارکه احکام قتال و اسیران و غنائم جنگی و احوال منافقین را مورد بحث و بررسی قرار داده است. ولی طوریکه یاد آور شدیم محور اصلی سوره همانا «جهاد در راه الله جلّ جلاله» می باشد.

- دلیل پرداختن به موضوع جنگ در بیشتر آیات این سوره را به دلیل همزمانی نزول آن با غزوه أُحُد دانسته اند. (غزوه أُحُد در نزدیکی کوه احد در مدینه بین مسلمانان و مشرکین قریش

به رهبری ابو سفیان بود. جنگ احد دومین جنگی بود که بین مسلمانان و مشرکین قریش پس از غزوه بدر در سال سوم هجرت برابر به 625 میلادی صورت گرفت).

- سورة مبارکه محمد بعد از آن طریق سرفرازی و پیروزی را بیان کرده و برای برخورداری مؤمنان از یاری و نصرت خداوند متعال شروطی را قرار داده است که با تَمَسُّک و دست‌آویزی به شریعت و نصرت دینش میسر می‌گردد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِثْ أَفْئَامَكُمْ...» (سورة محمد، آیه 7).

- این سوره صفات منافقین را که برای اسلام خطری جدی به شمار می آمد، به تفصیل مورد بحث قرار داده و تخریب و اعمال پلید آنها را بر ملا کرده است تا مردم از حيله و ناپاکی آنها بر حذر باشند: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ...» (محمد آیه 30).

- این سوره برای کفار مکه، که مغرور و ستمگر بودند، ملت‌های پیشین را مثال آورده که چگونه خداوند متعال به سبب تبهکاری و طغیانشان آنان را نابود و ریشه‌کن نمود: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أُمُثَالُهُمْ...» (محمد آیه 10).

- و در خاتمه سوره مؤمنان را به پیش گرفتن راه سرفرازی و پیروزی فرا خوانده، و آنها را به جهاد در راه خداوند متعال دعوت کرده است، و این که در مقابل نیروی شر و طغیان ضعف و سستی از خود نشان ندهند، و به خاطر بقای حیات و حفظ جان با دشمنان صلح نکنند؛ زیرا حیات دنیا ناپایدار و رفتنی است و آنچه در نزد الله تعالی می باشد برای نیک مردان بهتر است: «فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرَكَكُمْ أَعْمَالُكُمْ، إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَ لَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ...» (محمد آیات 35-36).

- بدین ترتیب سوره با دعوت به جهاد خاتمه یافته، همان‌طور که با دعوت به آن شروع شده بود، تا عزم و تصمیم مؤمنان را به جنبش درآورده و آن را تحریک نماید، و شروع و پایان کاملاً با هم متناسب باشند.

- استفاده مکرر از دو اصطلاح «اضلال» یعنی گمراه ساختن و «احباط» یعنی باطل گردانیدن و هم به معنی تباه شدن و سود بخش نبودن اعمال کافران را در این سوره به کفر و نفرت کفار از قرآن کریم مرتبط دانسته‌اند.

ترجمه و تفسیر سورة مُحَمَّد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱)

آنان که کفر ورزیدند و مردم را از راه الله منع کردند، (الله) اعمال شان را تباه کرد. (۱)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَدُّوا»: صد و صدود گاهی به معنی اعراض و گاهی به معنی منع و برگرداندن آید، «أَضَلَّ»: تباه کرد، باطل نمود، بر باد داد.

تفسیر :

کفار که صد و مانع عن سبیل الله و راه الله جل جلاله می کنند و مانع اعمال عبادی مسلمانان یا مانع گسترش پیام حق میشوند (و در مکه مسلمانان را ازار و اذیت زیادی کردند و پس از هجرت نیز اموالشان را مصادره و غصب کردند)، اعمالشان تباه است زیرا که از افکار و نیات باطلی پیروی مینمایند.

مراد از «اضلال»: ابطال خود عمل و اثر آن است، به گونه ای که کافر نه از عمل خود سراغی می یابد و نه از کسی که در برابر آن به وی پاداش دهد.

بنا بر این، الله متعال اعمال نیک و مکارم اخلاقی ای - مانند صلۀ رحم، آزاد ساختن اسیران و گرامی داشتن میهمان - را که کفار در کفر خویش انجام می دهند؛ ابطال نموده و هدر می گرداند زیرا اعمال نیک انسان همراه با کفر و باز داشتن دیگران از راه الله، مورد پذیرش قرار نمی گیرند.

امام زمخشری فرموده است: حقیقت «اضلال اعمال» یعنی ضایع کردن آن به طوری که کسی آن را نپذیرد و موجب ثوابی نشود؛ مانند شتری گم گشته و بی صاحب که هیچ کس به حفاظت و پرستاری آن نمی پردازد. و منظور از اعمالشان اعمالی است که در کفر انجام داده اند و آن را «مکارم اخلاق» مینامیدند. از قبیل صله ی رحم و آزاد کردن اسیران و پذیرایی از میهمان و حفظ حقوق همسایگی. (تفسیر کشاف ۴/۲۵۰).

اسباب نزول آیات 1 - 2 :

- ابن ابی حاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: «آیه الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» در باره مشرکان مکه و «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در شان انصار نازل شده است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 3) درباره احوال کافران و مؤمنان بحث بعمل آمده است .
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲)

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام داده اند و به آنچه که بر محمد نازل شده است، ایمان آوردند، چون که آن حق است و از سوی پروردگارشان آمده است، (الله) گناهانشان را از آنان محو می کند و حال و وضعشان را برای کارهای نیک اصلاح و سامان می بخشد. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« تُرِّلَ »: نازل شد. « كَفَّرَ »: پوشید، زدود. « أَصْلَحَ »: روبه راه کرد، بهبود بخشید. « بَالَهُمْ »: حال و وضعشان، کار و بارشان، سرنوشتشان ، [یوسف / ۵۰]، [طه / ۵۱].

تفسیر :

ولی کسانی که ایمان آورده و عمل صالح دارند و بر آنچه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده ایمان دارند، خدا گناهانشان را می پوشاند و حال آنها را اصلاح میکند چرا که از حق پیروی و متابعت میکنند.

در این هیچ جای شک نیست که: ایمان و عمل، از یکدیگر جدا شده نمیتواند، و ایمان هم زمان دارای ارزش و قیمتی است که به اطاعت کامل از دستورات الهی بیانجامد. و پیروی از دستورات انبیاء علیهم الصلوه أجمعین، طبق مِلاک و معیار حق است. و در یک جمله باید گفت: احکام و شریعت دین مقدس اسلام، برای رُشد و تربیت انسان است. و معیار حق و حقیقت، مطابقت با وحی و دستورات الله تعالی است.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳)

این بدان سبب است که آنان که کفر ورزیدند از باطل پیروی کردند و کسانی که ایمان آوردند از همان حق که از جانب پروردگارشان است پیروی کردند این چنین الله برای مردم مثال های ایشان را بیان می دارد. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ »: الله برای مردم مثل هایشان را می زند، مثل هایشان را بیان می کند.

تفسیر :

عاقبت خوبی و بدی انسان، تابع افکار و اعمال اوست، هر راهی که در مقابل حق قرار گیرد، باطل و بی اساس است و میان حق و باطل، راه سومی وجود ندارد. باطل، از جانب انسان است و به خدا نسبتی ندارد ولی حق از سوی الله تعالی است و حقایق آسمانی پوچ نیستند.

و نباید فراموش کرد که: باطل گرایی، در نهایت انسان را به کفر سوق میدهد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (4 الی 9) درباره حکم جهاد ، و موضوعاتی در باره ، اسیر و گشته در قرآن کریم ؛ بحث بعمل آمده است.

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدَ وَامٍ فِدَاءٍ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴)

هنگامی که با کافران در میدان جنگ رو به رو میشوید گردنهایشان را بزنید، تا آنکه آنها را مغلوب سازید (و چون در دست شما اسیر شوند) پس آنان را محکم ببندید. باز آنان را به احسان یا در بدل فدیة رها کنید تا جنگ بارهای سنگین خود را بگذارد و پایان یابد، این است (حکم الله) و اگر الله میخواست از آنان انتقام میگرفت ولی میخواهد برخی از شما را با برخی دیگر بیازماید. و کسانی که در راه الله کشته شدند الله هرگز اعمالشان را

ضایع نمیکند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَقِيتُمْ» : روبه رو شدید، برخورد کردید. «ضرب الرقاب» : — ضرب، مصدر و به معنای فعل امر «إضربوا» است: گردن های شانرا را بزنید و ایشان را بکشید..

«رقاب» : رقبه: گردن. جمع آن رقاب است. «فَضْرَبَ الرَّقَابِ» : مصدر در معنی امر است. «أُتَخَنَّمُوهُمْ» : ایشان را با کشتن و مجروح کردن ضعیف کردید و از پای در آوردید. «حتى تضع الحرب أوزارها» : تا جنگ به پایان می رسد. «شدوا» : فعل امر است از شد به معنی محکم بستن. «أُتَخَنَّمُوهُمْ» : ثخن (بر وزن عنب) غلیظ شدن و محکم شدن است. راغب گوید: «ثخن الشيء» آن گاه گویند که چیزی غلیظ شود و از جریان باز ماند (مثل غلیظ شدن شیر) و به آنکه زخم زنند و از حرکت باز ماند به طور استعاره گویند «ثخنه ضرباً» منظور از آن در آیه زخمی کردن و عاجز نمودن است.

«شدوا» فعل امر است از شد به معنی محکم بستن. «الوثاق» : ریسمان و طنابی که اسیران و بندگان با آن محکم بسته می شوند. و یا هم «وثاق» : (بفتح واو و کسر آن) چیزی یا وسیله بستن مثل طناب است که با آن می بندند مانند زنجیر و ریسمان. به معنی بستن نیز آید نظیر «وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ».

«أُتَخَنَّمُوهُمْ» : از «ثخن» به معنای غلبه کامل و زمین گیر کردن دشمن است. یعنی ایشان را با کشتن و مجروح کردن ضعیف نموده و از پای در آوردید (ملاحظه شود: (سورة: انفال آیه 67). «منا» : «منت گذاشتن، تقدیر آن «تمنون منا» است. «مَنَّا» : مَنَّت نهادن. مراد آزاد کردن اسیر بدون عوض و تاوان و غرامت جنگی از دشمن است. مفعول مطلق فعل محذوفی است. «فداء» : «فداء و فدیة: عوض، مصدر نیز آید به معنی عوض گرفتن تقدیر آن «تفدون فداء» است. «فِدَاءٌ» : فدیة تاوان و غرامت جنگی. «حتى تضع الحرب أوزارها» : تا جنگ به پایان می رسد. «أوزار» : اوزار در آیه مبارکه به معنی اسباب و سلاحهای جنگ است. «أَوْزَارُ» : جمع وِزْر، بارهای سنگین نیز آمده است. (ملاحظه شود: سورة: نحل، آیه 25، سورة طه، آیه 87). «حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا» : تا جنگ به پایان می رسد. «ذَلِكَ» : پروگرام این است. به همین منوال است. «إِنْتَصَرَ مِنْهُمْ» : بر آنان غالب و از ایشان انتقام گرفت. «فَلَنْ يُضْلَ...» : (ملاحظه شود سورة: محمد، آیه 1) (تفسیر نور دکتور مصطفی خرمدل).

تفسیر :

در تفسیر التسهيل لعلوم التنزيل: آمده است: در اصل «فاضربوا الرقاب ضرباً» : بوده، بعدا فعل حذف و مصدر جانشین آن شده است. منظور این است که آنها را بکشید و از پا در بیاورید. اما به «ضرب الرقاب» بیان شده است که در غالب اوقات، قتل چنین است. (مراجعه شود به تفسیر ابن جزى التسهيل لعلوم التنزيل: ۴/۴۶، تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جُزى (متوفی 741 ق)).

«حَتَّى إِذَا أَتَخَنَّمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ» : تا وقتی که آنها را شکست داده و کشته و زخمی فراوان از آنان گرفتید و نیروی مقاومتشان به آخر رسید، آنگاه از کشتن آنها دست بردارید و آنها را به اسارت بگیرید.

مفسر زمخشری فرموده است: در عبارت «فَضْرَبَ الرَّقَابِ» : غلظت و شدتی مکنون است

که در لفظ «قتل» نیست؛ زیرا قتل را به فجیع ترین وجه به تصویر میکشد. «ضرب الرقاب» یعنی قطع کردن گردن، و پراندن سر از بدن. سپس در مورد این غلظت افزوده و گفته است: «فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ». و معنی «أَنْحَنُّهُمْ» یعنی بسی را کشتید و با آنان با خشونت برخورد کردید. «فَشَدُّوا الْوُثَاقَ» یعنی آنها را اسیر کنید. وثاق یعنی بند، اعم از این که ریسمان باشد یا غیره فرقی ندارد. (تفسیر کشاف ۲۵۱/۴).

اسباب نزول آیه 4 :

966- ابن ابو حاتم از قتاده روایت می‌کند: در روز احد رسول الله (در گردنه کوه قرار داشت و عده‌ای از یارانش زخمی و شهید شده بودند. مشرکان در آن روز به صدای بلند گفتند: اعلی هبل، مسلمانان فریاد زدند، الله اعلی و اجل: خدا برتر و بزرگوارتر است. مشرکان گفتند: ما عزری داریم و شما عزری ندارید. رسول الله به مسلمانان دستور داد بگویند: الله مولانا ولا مولی لکم: پروردگار یار و یاور ماست شما الله و یاور ندارید. بنابر این در آن روز «وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» نازل شد.

«فَضْرَبَ الرِّقَابَ» «گردنهایشان را بزنید» چرا در آیه مبارکه بر زدن گردن تأکید بعمل آمده است، مفسران به فهم اعجازی این جمله اشاره نموده می‌فرمایند: اکثراً قتل‌ها با قطع کردن صورت می‌گیرد، و نیز بریدن گردن و درو کردن عضوی که رأس بدن که یکی از بالاترین و نیکوترین عضو بدن می‌باشد، دلیل واضح است به قیام و برانگیختن مؤمنان بر تصمیم قاطع به جهاد علیه کفار و عدم سازش و نرمش با دشمن کافر حربی است. خواننده محترم!

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم که: «من»: به معنی رها کردن بدون عوض است و «فداء»: مالی است که اسیر خود را با آن بازخرید کرده و از اسارت میرهاند. در اینجا از کشتن بدان جهت یاد نشد که حق تعالی به ذکر آن در ابتدای آیه اکتفا نمود. «تا آنکه جنگ بارهای خود را فرو گذارد» یعنی: تا آنکه جنگجویان سلاح‌های خود را بر زمین گذارند و دیگر با کفار جنگی در میان نباشد. یا معنی این است: تا آنکه دشمنان محارب، سلاح‌هایشان را با شکست یا متارکه بر زمین گذارند.

خاطر نشان می‌شود که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و امام مسلمین قبل از برپا ساختن کشته‌گان بسیار از کفار، فقط ملزم به جنگ و کشتن است اما بعد از آن، او مخیر است میان اینکه بکشد یا به اسارت گیرد و بعد از اسیر گرفتن نیز مخیر است میان اینکه به اسرا احسان کرده و بدون عوض آزادشان کند، یا اینکه از آنان فدیہ (عوض) به خواهد اما کشتن یا برده ساختن اسیر نیز به اقتضای مصلحت جایز است. بنابراین، گرفتن فدیہ (عوض مالی) و اسارتی مطرح نیست مگر بعد از نابود ساختن نیروی جنگی دشمن از راه کشتن بسیار و وارد ساختن ضربه کاری و شکننده بر آن، به دلیل این فرموده خداوند متعال: «مَا كَانَ لِإِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُنْخَنَ فِي الْأَرْضِ» (سورة الأنفال: 67). «بر هیچ پیامبری سزاوار نیست که برایش اسیرانی باشد تا آن‌که در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند».

فلسفه جهاد در اسلام :

قبل از همه باید گفت که: «جهاد» به معنی کوشش در راه شناساندن دین الله اسلام به مردم جهان و نشر آن بین جهانیان. جهاد یعنی جنگیدن در راه پیشرفت دین الله تعالی. جهاد از جهد گرفته شده که به معنی مشقت

است. در اصطلاح فقهاء «الجهاد قتال الكفار لنصرة الاسلام». این باب به بیان احکام جهاد اختصاص دارد.

جهاد در راه الله یک سال بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از مکه مکرمه به مدینه منوره مشروع شد.

اصل در مشروع بودن جهاد در راه خدا کتاب، سنت و اجماع است. طوریکه در (آیه: 216 سورة البقره) که بر مشروعیت جهاد دلالت دارد، میخوانیم:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» (فرض شد بر شما جهاد).
و در (آیه 36، سورة التوبه) آمده است: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً». (با همه‌ی مشرکان جهاد کنید، همانگونه که همه‌شان با شما می‌جنگند).

همچنان در حدیثی آمده است: «الْجِهَادُ مَاضٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: (جهاد تا روز قیامت برقرار است و ادامه دارد. احادیث بی شماری نیز وجود دارد که فرضیت جهاد را می‌رسانند. از جمله در حدیث صحیحین آمده است: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: خدا به من امر فرمود تا با کافران جهاد نمایم تا موقعی که بگویند لا اله الا الله: نیست معبودی به حق در سراسر وجود غیر از الله.

اجماع امت نیز بر مشروع بودن جهاد در راه الله دلالت دارد. جهاد نه تنها به شمشیر و انواع سلاح‌ها است بلکه با زبان تبلیغ نمودن دین حق جهاد است، با قلم ثابت کردن حق بودن دین اسلام و به کافران رسانیدن دعوت اسلام همه جهاد است.

جهاد بعد از هجرت فرض کفایی است در هر سال:

جهاد در راه الله (بعد الهجرة فرض كفاية كل سنة) یعنی جهاد بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از مکه مکرمه به مدینه منوره فرض کفایی است در هر سال بر قسمتی از مسلمین تا عزت اسلام همیشه برقرار باشد و فرض عین نیست. برای اینکه اگر بر فرد فرد مسلمین جهاد کردن فرض بود و همه به جهاد می‌پرداختند معاش و زندگی مردم تعطیل میشد. وقتی که همه‌ی مسلمین باید در میدان جهاد باشند چه کسی به زراعت، صنعت، تجارت، و غیره میرسید. در آیه 95، سورة النساء آمده است: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». (برابر نیستند مردمی که بدون عذر در خانه نشسته‌اند با مردمی که مشغول جهاد در راه خدا هستند و خداوند به همه‌ی مؤمنان از مجاهدان و غیر مجاهدان وعده‌ی بهشت داد).

اگر جهاد فرض عین بود آنانیکه به جهاد نمی‌رفتند عاصی می‌شدند و عاصی هیچگاه وعده بهشت ندارد.

فرض کفایت جهاد به این صورت انجام می‌شود که امام و خلیفه المسلمین مرزهای کشور اسلام را با مردان لایق و با کفایت پر سازد، قلعه‌ها و خندق‌ها اطراف قریه‌های هم مرز با کافران را محکم سازد و به فرمانروایان دستور دهد که همیشه مرزها را محفوظ و دژها و پایگاه‌ها را معمور بدارند. همچنین فرض کفایی جهاد حاصل می‌شود که امام یا جانشین او به شهرهای کفر برای جهاد داخل شوند، تا همیشه عزت از آن مسلمین باشد و کافران را یاری تعدی بر دیار اسلام نباشد. همچنان که گفته شد جهاد در راه خدا همیشه فرض کفایت است که اگر تعدادی از مسلمانان به این امر مهم قیام نمایند گناه آن از گردن امت می‌افتد و اگر همه مسلمین دست از جهاد بکشند همه گنهکار می‌شوند. جهاد با کافران همیشه فرض کفایی است:

جهاد چه وقت فرض عین می شود:

جهاد زمانی فرض میشود (الا ان یحیط العدو بنا فیصیر فرض عین) یعنی در صورتی که کفار داخل یکی از شهرهای ما بشوند. در این صورت جنگیدن برای بیرون راندن کفار بر همه‌ای ما مسلمانان فرض عین می شود، بر فقیر و غنی، کوچک و بزرگ و زنی که نیرو و قدرتی داشته باشد و مرد، برده و آزاد؛ چه کسانی که در آن شهر هستند و چه کسانی که نزدیک آن شهر باشند. تسلیم شدن درست نیست مگر برای کسیکه آمادگی به جنگ نیابد و وسایل و سلاح نداشته باشد او میان تسلیم شدن و جنگیدن مخیر است. زن مسلمان وقتی می تواند تسلیم شود که بداند به ذلت نمی افتد.

«و یقاتل اهل الردة قبل اهل الحرب مقبلن و مدبرین و لا یقبل منهم الا الاسلام او السیف». با مرتدان پیش از جنگ با کافران حربی باید جنگیده شود؛ برای اینکه رده زشت‌ترین انواع کفر است. با مرتدان جنگ می شود خواه در حال پیشروی باشند یا در حال عقب نشینی. از مرتدان جز اسلام که مسلمان بشوند و یا از دم تیغ بگذرند چیز دیگری قبول نمی شود. یعنی اول مطالبه می شود به مسلمان شدن. اگر قبول نکردند با شمشیر کارشان ساخته می شود.

و یجب عرض الاسلام اولاً علی الکفار:

واجب است که ابتداء اسلام را بر کفار عرضه بداریم؛ این در صورتی است که میدانستیم دعوت اسلام به آنان نرسیده. آنان را اختیار دهیم که از سه کار یکی را اختیار نمایند: مسلمان شدن که اگر اسلام را قبول نمودند با ما برادر خواهند شد و ما و ایشان در حقوق برابر خواهیم بود. جزیه دادن در صورتی که اسلام را قبول نکنند و بخواهند بر دین خود بمانند. این برای کسانی است که کتاب آسمانی داشته‌اند مثل یهود، نصارا و کسانی که شبهه‌ی کتاب داشته‌اند مثل مجوس و زردشتیان. آخرین طریق یعنی قبول جنگ در صورتی که نه اسلام را پذیرفتند و نه حاضر شدند جزیه بدهند.

اسلام می‌خواهد راه دعوت برایش باز باشد و بتواند دعوت اسلام را به همه‌ای مردم جهان برساند، تا مردم با اسلام آشنا بشوند. و قتیکه مردم دانستند اسلام چگونه دینی است و پیروی آن مایه‌ای نیکبختی دنیا و آخرت است اگر قبول نکردند: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» [البقرة: 256]. «اجباری در دین نیست؛ راه راست از گمراهی جدا شده است». اختیار در دست مردم است، و قتیکه اسلام این را نشان داد از همه‌ای آن‌هایی که اسلام را قبول کرده‌اند دفاع می نماید و از قبول مبلغ ناچیز جزیه در حفظ حقوق شان، خواهان آزادی انتشار اسلام است.

کافران بر دو قسمند: ذمی که در ذمه و عهده‌ی مسلمین هستند و همچنین کسانی که به آن‌ها امان داده شد و همچنین مردمی که میان آنان و مسلمانان آتش بس برقرار شده است در این قسم داخل‌اند.

شان نزول آیه مبارکه :

در مورد شان نزول این آیه مبارکه ابن ابی حاتم از قتاده روایت کرده است که گفت: «به ما خبر رسیده است که عبارت: «وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (محمد: 4) در روز اُحد در حالی نازل شد که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و بسیاری از مسلمانان شهید یا زخمی شده بودند...».

حکم قرآن عظیم الشأن در باره اسراء جنگی غیر مسلمان:

حکم قرآن عظیم الشأن در باره‌ی اسیران جنگی غیر مسلمان، نه به برده گرفتن است و نه

کشتن؛ بلکه آزاد نمودن ایشان است بدون عوض یا در قبال چیزی! قبل از همه باید گفت که: به هیچ وجه درست نیست غیرمسلمانان بیطرف یا غیر جنگجو و صلح طلب، توسط مسلمانان آزار داده شده و با ایشان وارد جنگ شوند؛ اما غیر مسلمانانی که به امت اسلامی تعدی نموده و با آنان وارد جنگ شوند، مسلمانان می‌توانند مقابله به مثل کرده و از خود دفاع نمایند، طوریکه (آیه 194 سوره بقره) میفرماید: «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (پس هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید).

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ (۵)

به زودی ایشان را هدایت میکند و حال و وضعشان را نیکو و اصلاح میسازد. (۵)

تفسیر :

شهادت در راه الله، همه‌ی نابسامانی‌های انسان را جبران می‌کند؛ لغزش‌ها بخشیده و عیب‌ها نادیده گرفته می‌شود.

وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ (۶)

و آنان را در جنتی که در دنیا برای آنان وصف کرده وارد میکند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَرَفَهَا لَهُمْ» : توسط پیغمبران و کتابهای آسمانی بهشت را برای شان شناسانده است. منازل و قصر ها و خصوصیت و نوعیت هر یک را با الهام بدیشان معرفی نموده است، بگونه‌ای که هر کس جایگاه زندگی پر نعمت خود را در جنت می‌داند، و به هنگام ورود به جنت یکسره به سوی مقام و مکان خود می‌رود.

تفسیر :

یعنی: شناخت شان از جنت تا سرحدی است که بی هیچ راهنمایی‌ای ضرورت دیده نمیشود، زمانیکه وارد جنت میشوند، یکر است به سوی منازل خویش می‌روند، گویی از همان زمانیکه متولد شده اند ساکن جنت باشند. مجاهد گفته است: هر کس به منزل و مسکن خود راه مییابد و اشتباه نمی‌کند، طوریکه از ابتدای خلقت در آن ساکن بوده‌اند. (البحر ۷۵/۸). در حدیث شریف بهروایت بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «والذي نفسي بيده إن أحدهم بمنزله في الجنة أهدي منه بمنزله الذي كان في الدنيا». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شخص بهشتی، به منزل خود در بهشت راهیاب‌تر است نسبت به منزلی که در دنیا داشته است».

به قولی معنی «عَرَفَهَا لَهُمْ» این است: الله تعالی جنت را برای جنتیان به خوشبوترین عطر ها و خوشبویی‌ها معطر و خوشبو گردانیده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر الله را یاری کنید؛ الله (هم) شما را یاری میکند و گامهایتان را استوار و ثابت میدارد. (۷)

تفسیر :

یعنی ای کسانی که به الله متعال و رسولش ایمان دارید، اگر الله سبحانه وتعالی را با اطاعت از اوامرش، متابعت پیامبرش، عمل به شریعتش و جهاد در راهش با نفس، مال،

زبان، قلم و دیگر روشها یاری کنید، الله شما را بر دشمنان تان یاری کرده عزت می بخشد و با فرود آوردن آرامش و ثبات، شما را در جنگ ثابت قدم می سازد و آنگاه از جنگ نمی گریزد.

در ضمن قابل یاد آوری است که: دریافت الطاف الهی، به تلاش خود انسان بستگی دارد. و این بدین معنی است که: انتظار نصرت الهی بدون سعی و تلاش، توقّعی بی جای است و بیمورد.

ازجانب دیگر در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ...» لازمه ایمان، اقدام عملی در جهت نشر و بخش دین الهی است. «تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» مکافات و مجازات الهی، با عملکرد انسان همگون است.

- طوریکه گفته آمدیم هرکس با فکر، زبان و عمل خویش، دین اسلام را یاری کند، خداوند متعال نیز او را حمایت می کند. در ضمن باید گفت که: در میان امدادهای الهی، ثابت قدم بودن، برجسته ترین آنهاست.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ (۸)

و کسانی که کفر ورزیدند، مرگ و هلاکت بر آنان باد و الله اعمال شان را تباه داد. (۸)
تشریح لغات و اصطلاحات :
«تعسا» هلاک. نابودی.

تفسیر :

این بدین معنی است که : قدمهای مؤمنان استوار و ثابت کرده میشود برعکس کافران بر روی انداخته میشوند - و همچنانکه از طرف الله تعالی بمؤمنان کمک و امداد میرسد برخلاف آن کارهای کفار بر باد داده میشود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹)

این برای آن است که آنان آنچه را خدا نازل کرده است مکروه پنداشتند، پس الله هم اعمالشان را تباه و بی اثر کرد. (۹)

تفسیر :

مفسر زمخشری در تفسیر آیه مبارکه می نویسد : یعنی از قرآن و تکالیف و احکام مندرج در آن ناخرسند بودند؛ چون آنان با لجام گسیختگی و فرو رفتن در شهوات و هوسها و بی بندوباری و لذت بردن انس گرفته بودند، پس قرآن و احکام آن بر دوش آنان سنگینی می کرد و بر آنان گران می آمد. (کشاف ۲۵۳/۴).

فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹) لذا اعمال آنها را ضایع و تباه می کند؛ زیرا ایمان شرط قبول اعمال است و شرک تباه کننده ی عمل است. (در تفسیر الظلال القرآن آمده است : احباط اعمال تعبیری تصویری و از شیوه های قرآن است. حبوط یعنی باد کردن شکم حیوان بر اثر خوردن علف یا گیاهی سمی که آن را تلف میکند، و کافران هم اعمالشان باد می کند و منجر به نابودی و تباهی میشود. صورت و حرکتی است که باحال ناخرسندان از آیات منزل از جانب خدا مطابقت دارد.

سپس به اعمال باد کرده و همچون شکم حیوانی که گیاه سمی خورده است، مباحثات کردند. (الظلال القرآن ۶۰/۲۵). یعنی «این» تباهی، ناکامی و سیه روزی شان «به سبب آن است که آنان آنچه را که الله فرود آورده است» بر رسول خویش از قرآن «خوش نداشتند، پس» الله تعالی به سبب آن «اعمالشان را تباه کرد» مراد؛ آن اعمالی است که کفار در امور خیر

انجام میدادند زیرا عمل خیر کافر، قبل از آن که مسلمان شود پذیرفته نمیشود.
خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از چگونگی احوال کافران و مؤمنان بحث بعمل آمد، اینک در آیات متبرکه (10 الی 15) یکبار دیگر بندگان را به توجه و تأمل در آثار پیشینیان بدکردار و نافرمان، و احوال مؤمنان و چگونگی بهشت و عذرا می دارد، که شاید مایه ی عبرت و بیداری باشد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (۱۰)

آیا در زمین سیر و سفر نکرده اند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از آنان بوده اند چگونه بود، چطور شد؟ الله آنان را نابود کرد و برای کافران نیز (سزای بد) مانند آن خواهد بود. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَفَلَمْ يَسِيرُوا »: آیا سیر و سفر نکرده اند؟ « دَمَّرَ اللَّهُ »: الله نابود کرد، خدا هلاک کرد. « أَمْثَالُهَا »: نظایر و همانند آن.

تفسیر :

در قرآن عظیم الشأن از نابودی و هلاکت مردم، بر اساس عملکرد و خلق و خوی آنان که صورت گرفته است، یاد آوری بعمل آورده است، برخی از این مردمان از اینکه دست به تمرد و طغیان زدند به غضب و هلاکت دچار شده اند، بطور مثال قوم عاد و ثمود: « فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلَكُوا بِطَاغِيَةٍ » (سورة حاقه، آیه 5) (پس قوم ثمود به خاطر طغیان گری نابود شدند). « ثَمُودُ »: از جمله اقوامی است که پیامبر آن صالح نام داشت. این قوم بر اثر حادثه و بلایی که بی نهایت شدید یعنی « الطَّائِفَةُ » بود از بین رفتند.

ثمود از جمله اقوامی اند در شبه جزیره عربستان، هزارسال قبل از میلاد تا زمان بعثت محمدصلی الله علیه وسلم در عربستان زندگی بسر می بردند.

داستان قوم ثمود را پروردگار با عظمت چند باری در قرآن عظیم الشأن از آن جمله در سوره های (هود) و (شعراء) و (قمر) و (شمس) ذکر نموده است که از همه مشرح تر در مورد احوال قوم ثمود در داستان سوره هود می باشد.

هلاکت قوم ثمود:

در سوره الشمس داستان طغیان این قوم سرکش چنین بیان یافته است: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوِيَّهَا (11) إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا (12) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (13) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّيْهَا (14) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (15) [الشمس: 11-15]. (مانند) قوم ثمود که به سبب سرکشی رسول الله را تکذیب نمودند. (12) آن وقت که بدبخت ترین آن ها برخواست. (13) پس رسول الله به آن ها گفت: شتر (آفریده) الله و آب خوردن آن را بگذارید. (14) پس او را تکذیب نمودند و شتر را کشتند، پس به سزای گناهانشان، پروردگارشان بر آنان عذاب نازل کرد و ایشان را هلاک کرد و آن عقوبت همه آن ها را با خاک برابر کرد. (15) و الله از عاقبت کار نمیترسد.

مفسرین می نویسند اولین کسی که بر شتر حمله ور شد شخصی بنام «قُدار پسر سالف» نام داشت، تعداد مجموعی این افراد لجوج که در قتل شتر دست داشتند و بر شمشیر های خویش بدان حمله ور شدند به 9 نفر میرسید، طوری که قرآن عظیم الشأن در (آیه 48 سوره النمل

میفرماید: «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» (48). مفسرین می افزایند: در آن شهر (که حجر نام داشت) نه گروهک بودند که در سر زمین تباهی میکردند و به اصلاح نمی پرداختند.

این یاغیان مفسد بعد از اینکه شتر را بقتل رسانیدند، خواستند، حضرت صالح، رانیز بقتل برسانند، بخصوص بعد از اینکه آن‌ها را از خشم و عذاب خدا سه روز پس از قتل شتر بیم داد. «فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ» [هود: 65]. (پس آن ماده شتر را کشتند، پس (صالح) گفت: تا سه روز در خانه‌های خود برخوردار شوید، این وعده بی دروغ است.)

الله تعالی سنگ هایی از آسمان بر این 9 نفر حواله کرد همگی آن‌ها قبل از قومشان هلاک شدند.

ابن کثیر میفرماید: در روز اول بعد از تهدید خدا برای قوم ثمود، رنگ آن‌ها به زردی گرایید. در روز دوم سرخ گردید و در روز سوم رنگشان سیاه گردید، چون سه روز سپری شد هنگام با طلوع آفتاب صیحه (صدای) شدید از آسمان بر آن‌ها فرود آمد و زمین زیر پاهایشان به غرش و لرزش درآمد و همگی هلاک و نابود شدند و جثه های بی جان و لاشه های پوسیده و گندیده شان نقش بر زمین شد: «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّيْهَا» (14) «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (15) [الشمس: 14-15]. (پس او را تکذیب نمودند و شتر را کشتند، پس به سزای گناهانشان، پروردگارشان بر آنان عذاب نازل کرد و ایشان را هلاک کرد و آن عقوبت همه آن‌ها را با خاک برابر کرد. (15) و الله از عاقبت کار نمی ترسد.) (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

هلاکت قوم عاد به باد «ریح العقیم»:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج خود رسید و نصیحت او برای آن‌ها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر مناطق مسکونی شان قطع نمود. تا اینکه بلا و سختی بر آن‌ها شدت گرفت به فریاد رسی و رهایی طلبی برخاستند. الله تعالی ابری بر آن‌ها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، طوری فکر کردند که این ابر ها نشانه و مژده‌ی بارش باران است و به اصطلاح دعای آن‌ها قبول شده و مشمول رحمت خداوند واقع شده‌اند. ولی زمانیکه سایه ابر ها بالای سر شان رسید آنرا بسیار سیاه یافتند، خوف و ترس وجود آن‌ها را فرا گرفت. بعد باد بر آن‌ها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی باران خداوند متعال هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آن‌ها مسلط کرد سر انجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و اجساد مرده آن‌ها همچو تنه درخت خرمای افتاده بر زمین، افتاد.

الله تعالی هود و ایمان آورندگان را از این عذاب نجات داد و کافران تا آخرین نفر، هلاک شدند و هیچ شبهه و رسم و نشان‌های از دیار آن‌ها باقی نماند. چون باد شدید همه چیز را نابود و ویران کرده بود.

«فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (24) «تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي

الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (25) (الأحقاف: 24-25).

(پس چون توده ابر را دیدند که به‌سوی دره‌هایشان روی آورده است، گفتند: این ابری است که برای ما خواهد بارید، (نه)، بلکه آن چیزی است که آن را به شتاب می‌خواستید، بادی است که عذاب دردناک در آن نهفته است. (25) همه چیز را به امر پروردگارش نابود می‌کند. پس چنان شدند که جز خانه‌هایشان چیزی دیده نمی‌شد، این چنین مجرمان را سزا می‌دهیم).

باد «ریح العقیم»:

قرآن عظیم الشان این باد را بنام «ریح العقیم» نامگذاری نموده می‌فرماید: «وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (41) مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالْأَرْمِيمِ (42)» (سوره الذاریات: 41-42). (و در (داستان) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی‌خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (42) بر هر چیزی که می‌وزید آن را باقی نمی‌گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید.) (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

نزول عذاب الهی:

خداوند متعال در برخی از اوقات به دلیل فساد جامعه و یا ارتکاب به معصیت و خارج شدن از حد و مرزها، برای متنبه کردن انسانها و یا تنبیه دنیوی آنها، بر سرشان مصیبت و بلاهای نازل میکند و آنان را مشمول قهر و غضب الهی قرار می‌دهد، طوری که در قرآن عظیم الشان در داستان قوم عاد و ثمود بدان اشاره شده است. واقعاً این اقوام در یاغی‌گیری و بغاوت، از حد و مرزها خارج شده بودند و امیدی به اصلاح در میان‌شان نبود، و لذا با دعای انبیای خود مورد قهر و غضب پروردگار با عظمت قرار گرفتند.

ولی ناگفته نماند که در طول تاریخ حالتی پیش آمده است که پروردگار با عظمت به قصد آزمایش و ابتلای انسانها، آنان را در مصایب و گرفتاری و بلاها می‌اندازد و بدین وسیله آنها را مورد امتحان قرار می‌دهد.

و هرگاه بر بنده‌ی مسلمانی مصیبت و بلایی نازل شد، بشرطیکه ناشکری نکنند و صبوری پیشه نمایند و با توکل به خداوند متعال در مسیر رفع بلا گام بردارند، خداوند عزوجل آن سختی را از دوشش بر می‌دارد و حتی آنرا کفاره‌ی گناهانش می‌کند. طوری که در حدیثی روایت شده حضرت ابو هریره رضی الله عنه می‌خوانیم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، يُصِيبْ مِنْهُ». (بخاری: 5645) یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «به هر کس که خداوند اراده خیر داشته باشد، او را گرفتار بلا می‌سازد».

و باز ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَنتَهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكَفَأَ بِالْبَلَاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالْأَرْزَةِ، صَمَاءٌ مُعْتَدِلَةٌ، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ». (بخاری: 5644) یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مثال مؤمن، مانند ساقه گیاهی است که از هر طرف، بادی به سراغش می‌آید و او را کج می‌کند. و هنگامی که باد، آرام می‌گیرد، راست می‌

شود. (همیشه در بلا و مصیبت بسر می برد و این مصیبت ها باعث کفارة گناهان اش میگردند).

اما فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است تا اینکه مرگ اش فرا میرسد و خداوند او را نابود میگرداند». (یعنی کمتر دچار گرفتاری میشود).

و ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما میگویند: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ، وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ، وَلَا أَدَى وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشُّوْكَةِ يُشَاكُهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ». (بخاری: 5642) یعنی: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مسلمان، دچار هیچگونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمیشود مگر اینکه خداوند به وسیله آنها، گناهانش را میبخشد. حتی خاری که به پایش میخورد» (باعث کفارة گناهانش میشود).

بنابر این هرگاه بنده ی مومن متقی در بلا و مصیبتی قرار گرفت، باید آنرا به نعمت تبدیل کند! چگونه؟ با صبوری و سپاسگذاری کردن و راضی شدن به تقدیر الهی و توکل کردن به او در دفع آن سختی. تا بدین ترتیب آنرا کفاره ی گناهانش کند.

با این وجود ممکن است گاهی بعضی از انسانها از حدود الهی تجاوز کنند و در اعماق گناه فرو روند، و خداوند متعال قسمتی از گناهانش را در این دنیا مجازات می کند و وی را در بلا می اندازد تا شاید بخود آید و دست از معصیت بردارد و توبه کند، و یا به سبب فسادشان بر روی زمین، آنها را به مصائب بزرگ می اندازد و بدین طریق آنها را محو نابود سازد. چنانکه الله تعالی میفرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (شوری 30). یعنی: اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که می کنید و خدا بسیاری از گناهان را عفو می کند.

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر (شوری 30) مینویسد: «خداوند متعال خبر میدهد که هر مصیبتی به جسم یا اموال یا فرزندان بندگان میرسد یا آنچه را که دوست دارند و برایشان عزیز است، از دست می دهند، به خاطر کارهای بدی است که انجام می دهند و خداوند از بسیاری از کارهای بندگان گذشت می کند. پس خداوند متعال بر بندگان ستم نمی کند ولی آنها خودشان بر خویشان ستم میکنند. «وَلَوْ يَوَّاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظُهُرِهَا مِنْ دَابَّةٍ» و اگر خداوند مردم را به خاطر کارهایی که کرده اند، مواخذه می کرد، هیچ جنبنده ای را روی زمین باقی نمی گذاشت. خداوند که کیفرها و عذاب ها را به تاخیر می اندازد بدان خاطر نیست که آن را فراموش کرده یا توانایی ندارد، بلکه در می گذرد».

و به قول بعضی از مفسرین: آیه کریمه (شوری 30) مخصوص به کافران میباشد. یعنی: کافران بهسبب گناهانشان به مصیبتها دچار می گردند، بی آنکه این مصیبتها کفاره کننده گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به همراه داشته باشد چنانکه الله تعالی، مجازات دنیوی آنان را در برابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و بهسبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمیکند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان میدهد.

و باز الله سبحانه و تعالی میفرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم 41).

یعنی: فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بسوی حق) بازگردند!

خلاصه اینکه: خداوند متعال به چند علت بر انسانها مصیبت وارد می سازد:
اول: به دلیل افتادن شخص یا انسانها در گناه و معصیت و فساد.
 - تا اینکه این قوم متنبه شوند و دست از معصیت بردارند و توبه کنند.
 - یا آنها را به دلیل فساد بر روی زمین، محو و نابود سازد.
دوم: به دلیل ابتلا و آزمایش انسانها.
سوم: به کفاره ی گناهان مسلمان تبدیل شود.
 خواننده محترم!

در این هیچ جای شک نیست که: مطالعه تاریخ و شناخت سرنوشت ملت ها، و اقوام گذشته، بخصوص آنده از اقوام که در مقابل پیامبران خویش بغاوت و نافرمانی نموده اند، در جهان بینی و ایمان انسان نقش دارد. سیر و سیاحت در جهان برای بررسی تاریخ ملت ها و عامل عبرت و رشد باشد، اشخاص که از هلاکت گذشتگان عبرت نمی گیرند، قابل توبیخ و سرزنش هستند. و باید گفت: اراده خداوند بر تاریخ و طاغوت ها، غالب و حاکم است.
 یاد از تاریخ گذشتگان، عامل صبر در برابر سختی ها و مشکلات است.
 قهر الهی در يك و یا هم چند نمونه خلاصه نمی شود، بلکه، او می تواند به اشکال مختلفی قهر خود را نشان دهد.
 همچنان قایل یاد آوری و تذکر است که: تمام جزا ها و عقوبت ها صرف در روز قیامت بوقوع نمی پیوندد، بلکه برخی از اقوام و برخی از انسانها، حتی در همین دنیا جزای اعمال را که مرتکب شده می بیند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱)

این به خاطر آن است که الله کارساز مؤمنان است و کافران هیچ کارسازی ندارند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مَوْلَى » سرپرست، دوست، حمایت گر، یاور. [انفال/۴۰، المولی]، [حج/۱۳ و ۷۸، المولی]، [دخان/۴۱].

شان نزول :

قتاده در شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: اساساً آیه در روز احد نازل شد آنگاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و مشرکان چیه می زدند: روزی در برابر روزی! ما بت «عزی» را داریم و شما عزایی ندارید! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در جواب آنان بگوئید: الله مولانا، ولا مولى لكم: الله تعالى مولای ماست و شما مولایی ندارید». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲)

بی تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند به باغهایی داخل میکند که نهرها از زیر (قصرها و درختان) آن روان است. و کافران (در دنیا) برخوردار میشوند و می خورند (بدون فرق حلال و حرام) طوری که چهار پایان میخورند و در آخرت دوزخ جایگاه آنهاست. (۱۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

« يَمْتَعُونَ »: بهره مند می شوند، لذت می برند. « مَثْوًى »: جایگاه.

تفسیر :

واقعیت امر این که: اهل ایمان و عمل صالح در مقام و منزلت هستند که الله تعالی خود عهده دار وارد ساختن آنان به جنت است.

امام فخر رازی میفرماید: «خداوند متعال بدین سبب در بسیاری از آیات به ذکر (جویباران) در توصیف جنت اکتفا می‌کند، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» زیرا هر جا که نهر ها باشد، در آنجا اشجار و سرسبزی است و در هر جا اشجار و سرسبزی باشد، در آنجا میوه است. (تفسیر انوار القرآن).

در ضمن قابل یادآوری است که: ملاک، پایان کار است و گرنه بهره گیری‌های مادی، کم و بیش برای همه ای انسانها مساعد است.

وَكَايْنٍ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳)

و چه بسیار (اهالی) قریه‌های که آنها از اهالی شهری که تو را از آن بیرون کردند قدرتمندتر بودند و ما آنان را نابود کردیم پس هیچ یار و مددگاری نداشتند. (۱۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

« كَايْنٍ »: چه بسیار، بسا! [حج/۴۵ و ۴۸]، [همین سوره /۱۳]. « أَشَدُّ قُوَّةً »:

نیرومندتر، پرتوان تر.

اسباب نزول آیه 13:

967- ابویعلی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم (به قصد هجرت از مکه خارج شد و مقابل غار رسید به سوی مکه نگاه کرد و گفت: تو در نزد من محبوب‌ترین شهر الله سبحان و تعالی هستی، اگر فرزندان به زور، ظلم و ستم مرا از آن بیرون نمی‌کردند هرگز از مکه خارج نمی‌شدم. پس الله متعال آیه: «وَكَايْنٍ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ...» را نازل کرد.

یادداشت :

اگر سیرت انبیا علیهم السلام را مطالعه نمایم با تمام وضاحت در خواهیم یافت که انبیا علاوه بر شنیدن تهمت‌هایی نارو از قبیل شاعر، کاهن، ساحر و مجنون، از جانب دشمنان خویش، به انواع خطرات جانی نیز مورد تهدید قرار گرفته اند از جمله :

الف : قتل و ترور طوریکه در (آیه 20 سوره قصص) می فرماید : «إِنَّ الْمَلَائِئِیْتُمُْونَ بِكَ لَیَقْتُلُونَكَ» (تعدادی برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند).

ب : شکنجه. «لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» (آیه: 116 شعراء) (به نوح گفتند: تو از سنگسار شدگانی)

ج: تبعید و اخراج. طوریکه می فرماید: «لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ» (آیه: 88 نوح) (ای شعیب! ما تو را تبعید خواهیم کرد).

د : زندان. طوریکه در (آیه: 29 سوره شعراء) آمده است: «لَأَجْعَلَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» (ای موسی! ما تو را از زندانیان قرار خواهیم داد).

خواننده محترم !

در بسیاری از حالت و اوضاع حوادثی در تاریخ بشریت و بخصوص زندگی پیامبران الهی طوری پیش آمده است، که فشارها و سختی‌ها، و مهاجرات های جبری، عامل حرکت و

برکت شده است. از جمله مهاجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از مکه به مدینه با فشارها و سختی ها مواجه بود ولی این هجرت برکت و نور عظیمی را برای بشریت به ارمغان آورد. این مهاجرت و اوضاع و حالت مشقت بار رسول الله صلی الله علیه وسلم درس آموزنده برای مصلحان و مبلغان دینی است که ؛ باید آمادگی کامل برای هر گونه اذیت و آزاری را از جانب مخالفان خود داشته باشند.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَ هُمْ (۱۴)

آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، مانند کسی است که کردار بدش برای او مزین شده و ایشان از هوی و هوس خود پیروی کردند؟ (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« عَلَىٰ بَيِّنَةٍ »: بر دلیلی، بر راه روشنی، بر شناخت کامل.

تفسیر :

«بَيِّنَةٍ» از کلمه «بینونة» (جدایی) است. در اصل به چیزی میگویند که میان دو چیز فاصله و جدایی ایجاد میکند، طوریکه دیگر هیچ گونه ربط و اتصالی با هم در بین این دو چیز نباشد. بنابر همین دلیل روشن و آشکارا است که؛ حق را از باطل جدا می‌کند آنرا «بَيِّنَةٍ» می‌گویند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم با منطق و بینه با دلائل و معجزات به سراغ مردم می‌آید، ولی کفار به پیروی از هوس‌های خویش با او برخورد می‌کردند.

بناءً باید گفت که: رسالت پیامبر اسلام همراه با بینه است. آن حضرت از جانب الله تعالی مأمور است و از پیش خود حرفی ندارد و بر این امر تأکید می‌ورزد.

طوریکه قرآن عظیم الشأن در این مورد میفرماید: «إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي» (بگو: همانا من از طرف پروردگارم بر دلیل آشکاری هستم) (سورة انعام، 57).

کُفَّار در مقابل این دعوت حق رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: اگر راست می‌گویی، چرا قهر خدا بر ما نازل نمیشود؟ «تَسْتَغْجِلُونَ بِهِ» نظیر آیه‌ای که می‌گفتند: اگر این مطلب

راست است، خدایا! بر ما سنگ بباران، «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ» (انفال، 32).

«استعجال» و عذاب خواهی در اقوام دیگر هم بوده و به حضرت هود و صالح و نوح هم می‌گفتند: اگر راست می‌گویی عذاب موعود را سریعاً برای ما بیاور. «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا»

(اعراف، 70 و 77؛ هود، 32).

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفَرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵)

وصف جنتی که به پرهیزگاران وعده داده شده (چنین است که) در آن جویهایی از آب (زالال و خاص) است که بدبو شدنی نیست، و جویهایی از شیری که مزه‌اش تغییرناپذیر است، و جویهایی از شرابی است که برای نوشندگان لذت بخش است و جویهایی از عسلی است که ناب و خالص است و در آن جا برای آنان هرگونه میوه است و از آمرزش پروردگارشان برخوردارند. (آیا ایشان) مانند کسانی هستند که در آتش دوزخ دائمی‌اند؟ و از آب جوشان نوشانده می‌شوند که روده هایشان را پاره پاره می‌کند. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَثْلٌ» : وصف، صفت. «غیر آسن»: آبی است که رنگ و بو و طعمش تغییر نکرده و فاسد نشده باشد، یعنی غیر متغیر. باید متذکر شد که: نعمت های بهشتی از هر گونه آفت و نقص و تغییر به دورند.

«مصفی»: صاف و خالص، پالوده، پاک. باید متذکر شد که: نعمت های بهشتی از هر گونه آفت و نقص و تغییر به دورند. در ضمن آب و هوای بهشت، نعمت ها را متغیر و مسموم و بد بو نمی سازد.

تفسیر :

ابن مسعود گفته است: رود خانه های بهشت از کوهی از مشک می جوشند (مختصر ۲۳۲/۳). (وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ) و رودخانه هایی از شیری که بی نهایت سفید و شیرین و پرچربی است و هرچند بماند نمی ترشد و آنطور که شیر دنیا فاسد می شود، فاسد نمی گردد. و در حدیثی مرفوع آمده است: «از پستان حیوانات نیامده است» (مختصر ۲۳۲/۳).

«وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» و رودخانه هایی از عسل بسیار صاف و خوشرنگ و بو در آن جاری است که از شکم زنبور عسل خارج نشده است. ابو سعود گفته است: «عسل مصفی» یعنی موم و فضولات زنبور عسل با آن مخلوط نیست. (ابو سعود ۷۴/۵). «وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» انها در بهشت از انواع و اصناف متعدد میوه و ثمر برخوردارند.

در حاشیه ای بیضاوی آمده است: آوردن ثمرات بعد از نوشیدنی نشان دهندهی آن است که خوردنی های اهل بهشت برای لذت است نه برای رفع احتیاج. (شیخ زاده ۳۴۸/۳) «وَ مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّهِمْ» علاوه بر تمام اینها، از نعمت های روحی نیکو برخوردارند که عبارت است از بخشودگی و مهر و رضایت خدا. در حدیث آمده است: «رضایت من شامل حال شما شده است و بعد از آن هرگز از شما ناراضی نمیشوم». صاوی گفته است: در بهشت در مورد خوردن و نوشیدن باز خواست و محاسبه به عمل نمی آید. به عکس دنیا که بر خوردن و نوشیدن آن باز خواست و عقاب مطرح است. اما در مقابل نعمت های آخرت حساب و عذابی مقرر نیست. (صاوی ۸۴/۴)

«كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ» آیا چنین کسانی به چنین اوصاف و نعمت هایی مانند کسی است که برای همیشه در دوزخ میماند؟ استفهام برای انکار است.

یعنی آن که در آن نعمت پایدار قرار دارد با کسی که برای همیشه در آتش است، برابر نیست؟ «وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» به جای آن نوشیدنی ها، آبی بسیار داغ می نوشند، و از فرط داغی و حرارتش روده ها را پاره می کند؟ مفسران گفته اند: آب به آخرین درجه ی حرارتش می رسد، که وقتی به آن نزدیک شوند صوریشان کباب می شود و پوست سرشان می افتد. و وقتی آن را بنوشند روده ها قطع شده و از دبرشان بیرون می ریزد. (تفسیر قرطبی ۲۳۷/۶).

خواننده محترم !

در آیه ۱۲ بطور مختصر در مورد وصف جنت مطالبی بیان شد «جَنَّاتٍ تَجْرِي»، ولی در این آیه مبارکه تفصیل آن بیان می یابد. «فِيهَا أَنْهَارٌ ... وَ أَنْهَارٌ ... وَ أَنْهَارٌ» «دلیل این که

خداوند متعال در این آیه مبارکه؛ از این چهار نوع جویبار ذکری بعمل آورده اینست که: این انواع چهارگانه؛ ضرورت، نیاز، عیش و عشرت و درمان را باهم جمع کرده‌اند زیرا آب ضرورت است، شیر مورد نیاز است، شراب سبب عیش و عشرت است و عسل درمان بخش.

برای هر چیزی کمالی است، کمال آب، بو نداشتن و کمال شیر، تغییر نکردن مزه آن و کمال نوشیدنی‌ها، لذیذ بودن و کمال عسل، خالص بودن آن است. با توجه به تکرار کلمه «انهار» میتوان فهمید که هر يك از شیر و عسل و شراب و آب، دارای چندین نهر است.

در حدیث شریف آمده است: «در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب؛ سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند». قابل تذکر است که: تعدّد و تنوّع طلبی، خواست طبیعی بشر است. در بهشت، در کنار نعمت‌های مادی و جسمانی، نعمت‌های معنوی و روحی نیز هست. نعمت‌هایی را که بهشتیان دریافت می‌کنند، در سایه مغفرت پروردگار است. همچنان باید گفت که: حساب جسم و بدن انسان در قیامت، با جسم و بدن او در دنیا فرق می‌کند. «حمیم»: آب سخت سوزانی است که در حال غلیان و جوشش قرار دارد «تا روده‌هایشان را پاره‌پاره کند» از فرط حرارت و داغی خویش؟ هرگز این دو گروه باهم برابر نیستند. **خوانندگان گرامی !**

بعد از اینکه وضعیت حال مؤمنان و کافران در هر دو سرا به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (16 الی 23) در باره حال و وضعیت منافقان که از جمله کافران اند و حال و وضعیت مهتدون (راه یافتگان) هنگام گوش فرادادن به آیات عقیدتی و هنگام نزول آیات عملی قرآن عظیم الشان، بحث بعمل می‌آورد. **یادداشت:**

در آیات (16 الی 19) در بیان حال کافر، منافق و مؤمن مهتدی در وقت گوش فرا دادن به آیات عقیده و عملی چون: توحید، حشر و نشر، زنده شدن و... است و آیات 20 تا 23 آیات عملی مانند: جهاد، نماز، زکات و امثال اینهاست که مؤمنان راه یافته در انتظار نزول این آیات و برای آمدنش بی صبرانه چشم به راه بودند، تا بدان وسیله به الله سبحان و تعالی خود نزدیکتر شوند و او را خشنود گردانند؛ اما منافقان هر گاه چیزی از تکالیف بدنی یا مالی نازل می‌شد، برایشان سنگین بود و به انواع عذر تراشی شروع می‌کردند. **وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶)**

و از آنان (منافقان) کسانی هستند که به تو (در ظاهر) گوش می‌دهند، اما وقتی که از نزد تو بیرون می‌روند به کسانی که به آنان علم و دانش بخشیده شده است (به طور تمسخر) می‌گویند: او هم اکنون چه گفت؟ ایشان کسانی‌اند که الله بر دل‌هایشان مهر نهاده است و از هوی و هوس‌هایشان پیروی کرده‌اند. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آنفا» چند لحظه پیش.

«يَسْتَمِعُ»: گوش فرا می‌دهد. «أُوتُوا الْعِلْمَ»: دانش داده شدند، اهل دانش، دانش یافتگان. «آنفا»: هم اکنون، الآن، هم اینک. «طَبَعَ»: مهر نهاد. [توبه/۹۳]، [نحل/۱۰۸].

تفسیر :

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: کافرانی که در ظاهر مسلمان هستند، در مجالس تو شرکت میکنند و به قرآن گوش می دهند، از اینکه به حقانیت تو و کتاب تو ایمان ندارند، قادر به درک و پذیرش آن هم نیستند، بدین بنیاد زمانی که به پیروانت که نسبت به سخنان تو علم دارند می رسند، با تحقیر و تمسخر می گویند: این چه سخنانی است که این مرد می گوید؟!

ولی ای پیامبر! گمان نکنی که سخنان تو قابل درک نیست، بلکه روحیه عناد و لجابت آنها باعث گردیده که خداوند بر دل آنها مهر نهد و آنان قدرت درک حقیقت را نداشته باشند و فقط تابع هوا و هوس های خویش باشند.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ» : در میان آن منافقان گروهی به سخنان تو گوش میدهند. «حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ» : تا وقتی که از مجلس بیرون می روند. «قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا»، به دانشمندان صحابه از قبیل ابن عباس و ابن مسعود می گویند: محمد چند لحظه قبل چه گفت؟ ابن کثیر گفته است: خدای متعال از کودنی و کم فهمی منافقان خبر داده است. به طوری که در مجلس پیامبر صلی الله علیه واله و سلم می نشینند و به گفتارش گوش میدهند، اما چیزی از آن نمی فهمند. وقتی از نزد او بیرون می روند به یارانش می گویند: همین حالا محمد چه گفت؟ سخنان او را درک نمیکنند و به آن اهمیت نمیدهند. (مختصر ۳/۳۳۳).

«أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» : الله متعال به سبب کفرشان بر قلب آنان مهر زده است. «وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶)» : و از هوس های باطل خود تبعیت کردند.

اسباب نزول آیه 16:

968- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: مسلمانان و منافقان با هم دور نبی کریم (جمع می شدند. مسلمانان سخنان پیغمبر را به گوش جان می شنیدند و به آن قلباً توجه می کردند. منافقان نیز گفتار پیامبر را می شنیدند، اما توجه قلبی نمیکردند چون از حضور مبارک خارج میشدند از مسلمانان می پرسیدند که پیامبر همین اکنون چه گفت؟ پس آیه «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ.....» نازل شد.

شاه ولی الله دهلوی می گوید: «از اینجا تا آخر سوره در باب تهدید مردم ضعیف الایمان نازل شد».

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷)

و کسانی که هدایت یافته اند خدا بر هدایت شان افزوده و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان عطا کرده است (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« اهْتَدَوْا »: هدایت یافتند. «زَادَ»: افزود. «تَقَوَاهُمْ»: تقوائی که برای نجات انسان از دوزخ و رسیدن آنان به جنت لازم است. در ضمن باید متذکر شد که: تقوا، هدیه و مکافات الهی برای هدایت پذیران است. هدایت واقعی آن است که انسان را به تقوا برساند.

تفسیر :

امام فخر رازی در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: بعد از این که الله متعال توضیح داد که منافق گوش میدهد اما سود نمی برد، دوباره گوش می کند اما فایده نمی برد، بیان کرده

است که حال مؤمن هدایت شده به عکس آن است؛ چون گوش می‌دهد و می‌فهمد و به علم خود عمل می‌کند. فایده‌ای که اینجا وجود دارد قطع عذر منافق می‌باشد؛ چون اگر بگوید به خاطر ابهام، گفتار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را نفهمیدم، در رد او گفته می‌شود: مؤمن فهمید و مطلب را دریافت نمود، و نفهمیدن تو از تیرگی قلب تو است نه از ابهام سخن او. (تفسیر کبیر ۵۸/۲۸).

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸)

پس انتظار ندارند مگر قیامت را که به ناگهان به سراغشان آید، که به راستی هم اکنون نشانه‌های آن ظاهر شده است، پس چون قیامت به سراغشان بیاید، عبرت گرفتن‌شان چه سودی برای آنان خواهد داشت؟ (۱۸).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَنْظُرُونَ»: می‌نگرند. چشم به راه اند. «بَغْتَةً»: ناگهان، به ناگاه. «أَشْرَاطُهَا»: جمع شرط، علامتها، نشانه‌ها. «ذکری»: بیدار شدن، اندرز گرفتن، به خود آمدن.

تفسیر :

کافران جز روز قیامت را که الله تعالی برای آنان وعده داده انتظار نمی‌کشند. اما قیامت به طور ناگهانی چنان می‌آید که آنان در غرور به سر می‌برند و هیچ آگاهی ندارند. آری! نشانه‌های قیامت آمد، ولی آنان از با ایمان و توبه بدان آمادگی نگرفتند، اکنون که به طور ناگهانی فرا رسید و وقت توبه و ایمان گذشت از چگونه پند پذیری ممکن است؟

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹)

پس بدان که معبودی جز الله نیست، و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن، و الله گردش و آرامیدن تان را می‌داند. (۱۹).

تفسیر :

«متقلّبکم و مثواکم» همه حرکات و سکناات شما. (به قولی معنی این است: که الله تعالی جنب و جوش و گردش شما را در اعمال روزانه‌تان و جای قرار و آرام شما را در شب به هنگام خوابتان می‌داند.

شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «حاصل معنی این آیات، نکوهش شخصی است که به مجلس علم درآید ولی به فهم حقیقت آن نرسیده و به سبب هجوم هوای نفس بر دلش، نیازمند پرسش از دیگران گردد همچنین این آیات بیم‌دهی‌ای است از قیامت برای همچو شخصی». (تفسیر انوار القرآن)

«استغفار» از ریشه «غفر» در لغت به معنی «پوشش»، (ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۵، ص ۲۵)، «محو» و «پاک» کردن است. اما در اصطلاح به معنی درخواست زبانی یا عملی آمرزش و پاک کردن گناهان از پیشگاه خداوند است. راغب اصفهانی).

در فرهنگ دینی، درخواست آمرزش از پیشگاه پروردگار با عظمت، دارای چنان اهمیتی است که قرآن عظیم الشان به آن تاکید نموده طوریکه می‌فرماید: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً» (سوره نوح ۱۰) و «وَاَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مزل، ۲۰). حتی

پیامبران الهی از خداوند طلب درخواست آمرزش داشتند: «وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»؛ (مؤمنون، 118). و بگو: پروردگارا! مرا ببخش و رحمت کن و تو بهترین رحم کنندگانی. «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخْوِي وَادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ»؛ (موسی) گفت: پروردگارا! من و برادرم را ببامرز، و ما را در رحمت خود داخل فرما. (اعراف، 151). در آیه «وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» ملاحظه نمودیم که: زنان و مردان، هر دو مشمول دعای پیامبرند و ملاک دعای پیامبر، مؤمن بودن است نه جنسیت.

از فحوی آیه «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبُكُمْ وَ مَثْوَاكُمْ» معلوم می گردد که: تنها به استغفار پیامبر تکیه نکنید، بلکه خودتان نیز الله تعالی را حاضر و شاهد دانسته و از گناه در محضر او حیا کنید. همه انسانها حتی رسولان الهی نیازمند لطف و رحمت الله تعالی هستند. احاطه علمی خداوند بر تمام حالات انسان ها است، راه نجات از عقوبت لغزشها همانا روی آوردن به استغفار است.

در حدیث شریف به روایت طبرانی از ابو هریره (رض) آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ مِائَةً مَرَّةً». «همانا من در روزی صد بار از خداوند آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم». یا معنی این است: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! بر ترک امور اولی و افضل استغفار بخواه.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در عمل به فرمان الهی در مورد آمرزش خواهی - چنین دعا میکردند: «اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي هزلي وجدي وخطئي وعمدي، وكل ذلك عندي». «بار الها! بر من خطا و جهل و اسرافم در کارم را و آنچه را که تو به آن از من داناتر هستی، بیامرز. بار الها! بیامرز بر من امور غیر جدی و جدی ام را و خطا و قصدم را و همه اینها را که نزد من است».

همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم از علی بن ابی طالب رضي الله عنه آمده است که آن حضرت (ص) در آخر نماز چنین دعا می کردند: «اللهم اغفر لي ما قدمت وما أخرت، وما أسررت وما أعلنت، وما أسرفت وما أنت أعلم به مني، أنت إلهي لا إله إلا أنت». «بار الها! بیامرز بر من آنچه را که پنهانی انجام داده ام و آنچه را که آشکار کرده ام و بیامرز بر من زیاده روی ام را و آنچه را که تو از من به آن داناتری، تو خدای من هستی، معبودی جز تو نیست».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) آمده است که رسول الله (ص) فرمودند: «به ذکر لا اله الا الله و به استغفار پایبند باشید و این دو را بسیار تکرار کنید زیرا ابلیس گفت: همانا من مردم را با گناهان هلاک ساختم و آنان مرا به لا اله الا الله و استغفار هلاک ساختند، سپس چون این کار را از آنان دیدم؛ با هوس ها هلاکشان ساختم پس آنان (به غلط) می پندارند که راه یافته اند».

همچنان در حدیثی آمده است که: هر کس دعای زیر را بخواند، خداوند گناهانش را می آمرزد،

اگر چه از میدان جهاد گریخته باشد: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ».

(من از خدای بزرگی که هیچ معبودی بجز او «بحق» وجود ندارد و زنده و پاینده است، آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم). البانی آنرا صحیح دانسته است، نگا: صحیح الترمذی 182/3 و جامع الأصول لأحاديث الرسول ص 389/4 - 390 به تحقیق أرناؤوط.

به زبان آوردن گناهان در هنگام توبه :

هر زمانیکه شخصی مرتکب گناهی میشود بعد قلباً پشیمان گشته و تصمیمش را عزم میکند تا آن گناه را دیگر تکرار نکند و از خداوند میخواهد تا گنااهش را ببخشد، بعبارتی قصد توبه مینماید، پس همین نیت درونی بیانگر آنست که او از کدام گناه می خواهد توبه نماید، بنابراین بر زبان آوردن گناه در هنگام توبه گفتن نیازی نیست، کافیت تا شخص از خدا طلب مغفرت نماید و خداوند از قلب او آگاهست و می داند از چه گناهی توبه می کند.

پس کافیت تا لفظ توبه و استغفار ورد زبانش باشد، زیرا توبه بایستی هم در قلب و هم در زبان باشد، در قلب خود پشیمان شود و با زبان توبه و استغفار کند ولی نیازی به ذکر گناه نیست، از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً» رواه البخاری.

از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود: سوگند به خدا که من در روز بیش از هفتاد بار استغفرالله و اتوب الیه می گویم.

از اغر مزنی رضی الله عنه روایت شده که: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي، وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِئَةً مَرَّةً» رواه مسلم. (رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: همانا بر دلم از ذکر فتور و سستی پیدا میشود (در لحظه های گرفتاری) و من روزی صد بار استغفرالله می گویم.) که مسلماً این توبه و استغفار با زبان جاری شده و قلب با آن همراه بوده است.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِي لَهُمْ (٢٠)

کسانی که ایمان آورده اند میگویند چرا سوره ای نازل نمی شود؟ (که در آن فرمان جهاد باشد) پس چون سوره روشن و محکم (غیر منسوخ و واضح) نازل شود و در آن جنگ ذکر گردد، آنان را که در دل هایشان مرض نفاق است می بینی مانند کسی به تو نگاه می کنند که به سبب مرگ بیهوش شده باشد، پس همان مرگ برایشان بهتر است. (٢٠)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَوْلَا نُزِّلَتْ»: چرا نازل نشد؟ «مُحْكَمَةٌ»: قاطع و استوار. «نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ»: هم چون نگاه کردن کسی که در حال بیهوشی و مرگ است، مانند نگاه کردن محتضر که چشمانش از حرکت بازمانده اند، «أُولَئِي لَهُمْ»: مرگ بر آنان. [قیامت ٣٤ و ٣٥].

تفسیر :

مفسر شیخ قرطبی گفته است: مُحْكَمَةٌ یعنی نسخ نشده. و قتاده گفته است: هر سوره ای که در آن از جهاد یاد شده است، محکم به شمار می آید، شدیدترین بخش قرآن برای منافقین،

بخش جهاد است. (تفسیر قرطبی ۲۴۳/۱۶).

«فَأُولَىٰ لَهُمْ» وای به حالشان! در التسهیل آمده است: کلمه‌ای است که برای تهدید و نفرین به کار می‌رود. مانند فرموده‌ی: «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ». (التسهیل ۴۹/۴). بعضی از مفسران گفته‌اند: «فَأُولَىٰ لَهُمْ» یعنی برای آنان شایسته‌تر است. خبر آن عبارت است از طاعة و قَوْلٌ مَعْرُوفٌ و آنچه که ما ذکر کردیم روشن‌تر است و قرطبی آن را پذیرفته است.

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱)

فرمانبردارای و گفتار نیک برای آنها بهتر است، پس چون امر (جنگ) قطعی شد، اگر به الله راست گویند (و صادقانه بجنگند) حتماً برایشان خیر است. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ»: سخن پسندیده. «عَزَمَ الْأَمْرُ»: کار قطعی شد. «کان خیرا»: بهتر بود.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲)

شما منافقان اگر (از فرمان خدا و اطاعت قرآن) روی بگردانید جز این از شما انتظار نمی‌رود که در زمین فساد کنید و پیوندهای خویشاوندی تان را قطع کنید؟ (۲۲)

تفسیر :

ابن کثیر در معنی آن می‌فرماید: چه بسا اگر از جهاد روی برگردانده و سرباز زنید؛ به شیوه دوران جاهلیت - مانند فساد افروزی در زمین و غیره - برگردید.

قتاده گفته است: یعنی وقتی آنها به کتاب خدا پشت کردند، آنان را چگونه دیدید؟ آیا به خون ریختن پرداختند، و صله‌ی رحم را قطع نکردند، و از فرمان رحمان سر برناتافتند؟! ابو حیان گفته است: منظور دوران فترت بعد از زمان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است. (البحر ۸/۸۲).

کلمه «عسی» بر توقع رخدادی که بعداً به وقوع می‌پیوندد، دلالت می‌کند و از آنجا که توقع در مورد خداوند متعال قابل تصور نیست زیرا او بر گذشته و آینده به طور یکسان دانا و محیط می‌باشد پس «عسی» در مورد خداوند متعال مفید تحقق و قطعیت است نه مفید توقع.

در حدیث شریف آمده است: «ما من ذنب أحرى أن يعجل الله تعالی عقوبته في الدنيا مع ما يدخر لأصحابه في الآخرة من البغي وقطيعة الرحم». «هیچ گناهی سزاوارتر به آن نیست که خداوند متعال عقوبت آن را در دنیا شتابان بفرستد - بجز آنچه که برای صاحبش در آخرت ذخیره می‌کند - مانند بغاوت و قطع پیوند رحم». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۲۳)

اینان همان کسانی که خدا آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را کر و چشم‌های شان را کور کرده است. (۲۳)

تفسیر :

امام قرطبی گفته است: خدا فرموده است: هر کس چنان عمل کند نفرین بر او باد! و بهره‌گیری از شنوایی و بینایی را از او سلب می‌کند، تا به حق راهیاب نشود هر چند آن راهم بشنود. بدین ترتیب او را به صورت حیوان بی‌خبری در می‌آورد. (تفسیر قرطبی ۲۴۴/۱۶).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (24 الی 35) در مورد حال منافقان هنگام جان دادن و فلسفه ی جهاد، حال و روز برخی از کافران اهل کتاب و برخی از مؤمنان در روز قیامت، را به بحث قرار میدهد .

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲۴)

آیا منافقان در آیات قرآن تفکر نمی‌کنند یا بر دلهاشان خود قفل ها (جهل و نفاق) زده‌اند. (۲۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«يَتَذَكَّرُونَ» (دبر): می اندیشند، تدبر می کنند. «أَقْفَالُ» : جمع قفل، قفلها.

تفسیر:

«أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» ام به معنی «بل» است و برای انتقال از توییحی به توییح دیگر است؛ زیرا ظلمت و قسوت قلوبشان به حدی افزایش یافته است که تفکر و اندیشه را نمی پذیرد، یعنی قلب آنان سخت و تیره میباشد و انگار با قفل‌های آهنین قفل شده است، نه نوری در آن نفوذ می‌کند و نه ایمانی.

امام فخر رازی گفته است: قلب برای شناسایی و معرفت خلق شده است. وقتی معرفت در آن نباشد، مرده است. به انسان مودی می‌گویند: انسان نیست، وحشی است. و این قلب نیست، بلکه سنگ است. (تفسیر کبیر ۶۶/۲۸).

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ (۲۵)

بی‌گمان کسانی که پس از آنکه راه هدایت بر آنان روشن شده است، به آن پشت کردند [و به گذشته برگشتند]، شیطان آن را در چشمشان آراسته است جلوه داد و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است. (۲۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ارْتَدُّوا»: بازگشتند. پس رفتند. «سَوَّلَ»: آراسته، زینت داد. «أَمْلَىٰ لَهُمْ»: زندگانی را طولانی در نظرشان جلوه داد.

تفسیر :

واقعیت امر اینست که: توجّه و گوش دادن به وسوسه های شیطان، از آفات ایمان است و سر انجामी جز ارتداد و بد عاقبت شدن ندارد.

«سَوَّلَ لَهُمْ» یا به معنای زیبا ساختن زشتی ها و وارونه نمایاندن واقعیات است و یا به معنی «تسهیل» و آسان سازی است، یعنی شیطان راه انحراف را برای انسان آسان جلوه میدهد. بناءً باید گفت که: زیبا جلوه دادن بدی ها و آرزوهای طولانی، از جمله وسایل کار شیطان است. (هر کس زشتی ها را زیبا جلوه دهد، شیطان صفت است) فعالیت های شرّیرانه شیطان که در قرآن از آن یادآوری شده است:

فعالیت های شرّیرانه که در قرآن عظیم الشان بدان اشاره شده عبارتند از: وسوسه: (ناس، 4 و 5)، امر به فحشا و بدی ها: (نور، 21)، زینت دادن کارهای بدو زشت: (انفال، 48 و انعام، 43)، ایجاد ترس و وحشت: (آل عمران، 175). و دشمنی (مائده، 91)،

و عده فقر و تنگدستی (بقره، 268)، بد قولی و خلف وعده (ابراهیم، 27)، اسراف: (اسراء، 27) و بازداشتن از یاد الله (نساء، 60)، اختلاف و تفرقه (اسراء، 53 و طه، 20)، تمرد و نافرمانی: (مریم، 44)، ایجاد شک و تردید (حج، 3)، شرک و انحراف: (نمل، 24؛ قصص، 15). و آرزوهای طولانی و دراز (محمد، 25).

راه مقابله و مبارزه با شیطان :

قرآن عظیم الشان راه مقابله و مبارزه انسان در برابر شیطان را در دو چیز معرفی میکند: یکی آن که به دید دشمن به او دیده شود؛ «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (6) (آیه 6 سوره فاطر) (بی‌گمان، شیطان دشمن شما است، پس شما نیز او را دشمن بگیرید؛ جز این نیست که او دار و دسته‌ی خود را فرا میخواند تا از اصحاب دوزخ باشند).

دیگر اینکه در برابر شرور شیطان، به الله متعال پناه برد. «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (200) (آیه 200 سوره اعراف) (و اگر از طرف شیطان (و شیطان صفتان) کمترین وسوسه و تحریک و سوء نیتی به تو رسید، پس به الله سبحان و تعالی پناه آور که قطعاً او شنوا و داناست). در غیر آن شیطان خارجی، «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ» (25) و شیطان درونی، «وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» (آیه 96 سوره طه) انسان را به هلاکت و نابودی میرسانند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ (۲۶)

این بخاطر آن است که آنها به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی میکنیم، در حالیکه الله اسرار آنها را میداند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كَرِهُوا»: نپسندیدند، ناخوش داشتند، دشمن داشتند. «إِسْرَارَ»: جمع سر، رازها، نهانیها، نهان کاریها.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷)

پس حال و وضعشان زمانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالیکه بر صورت و پشتشان [تازیانه عذاب] می‌زنند، چگونه خواهد بود؟ (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«توفت»: میراند، روحش را گرفت. «أدبار»: جمع دبر، پشتها.

تفسیر :

مفسر قرطبی فرموده است: این تخویف و تهدید است. یعنی اگر عذاب آنها به تأخیر بیفتد تا فرا رسیدن اجل و پایان عمر تأخیر میشود. (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۶). حضرت ابن عباس (ض) گفته است: هر تبهکاری که بمیرد فرشتگان به صورت و پشت او تازیانه می‌زنند. (البحر ۸/۸۴).

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸)

این عذاب بدین سبب است که آنان از آنچه که الله را ناراض می‌سازد پیروی کردند و کسب رضایت او را ناخوش داشتند، خدا هم اعمالشان را محو و باطل گردانید. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَسْخَطَ »: خشمگین کرد، به خشم آورد. « احبط »: باطل کرد، نابود کرد.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ (۲۹)

آیا کسانی که در دلهایشان مرض (نفاق پنهان) است گمان کردند خدا کینه های (پنهانی) شان را آشکار نخواهد ساخت. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَنْ يُخْرِجَ »: هرگز فاش نخواهد کرد، بیرون نخواهد آورد. « أَضْغَانَهُمْ »: جمع ضغن، کینه ها، بدخواهیها، دشمنیها.

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۰)

و اگر بخواهیم، آنان را یک یک به تونشان می دادیم پس ایشان را به سیمای [حقیقی] شان میشناسی و بی تردید آنان را از شیوه سخن گفتن خواهی شناخت؛ و الله کارهای شما را می داند. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَأَرَيْنَاكَهُمْ »: البته آنها را به تو نمایانندیم. - ل + ارینا + ک + هم : حتما + نمایانندیم + به تو + آنان را. « بِسِيمَاهُمْ »: سیما، قیافه، علامت. « لتعرفن »: حتما می شناسی. « لَحْنِ الْقَوْلِ »: طرز و شیوه ی گفتار.

تفسیر :

«وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» مفسر کلبی درمورد فرموده است: بعد از نزول این آیه هر منافقی در محضر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم زبان می گشود، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم او را می شناخت. (تفسیر قرطبی ۲۵۳/۱۶).

رسوایی گنهکاران انتظار به بر پای روز قیامت نیست، بلکه در دنیا نیز امکان رسوائی آنها حتمی است، زیرا خلق و خوی درونی انسان، در قیافه و چهره انسانها تأثیر گذار است و سیمای انسان تا حدود زیادی بیانگر سیرت او میباشد به همین خاطر پروردگار با عظمت ما فرموده است: «فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ» از جانب دیگر نه فقط اصل سخن، بلکه لحن سخن نیز باید مؤدبانه باشد. بی ادبی منافقان در سخن گفتن، نفاق درونی آنان را آشکار می سازد. طوریکه در آیه مبارکه به این اصل با زیبایی خاصی اشاره بعمل آمده است «لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (البته آنان را از شیوه و تن گفتار شان می شناسی).

هدف از لحن قول: در این آیه مبارکه؛ روش و فحوی سخن گفتن است.

طوریکه عادت منافقان است که همیشه به عیبجویی مسلمانان و گفتن سخنان نیشدار و زننده می پردازند به طوری که از لحن سخنشان درست فهمیده میشود که متکلم مربوط به کدام حزب و گروه است. (تفسیر انوار القرآن). انس بن مالک (رض) می فرماید: «ما عازم یکی از غزوات شده بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان با ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود: این شخص منافق است».

در روایات ثابت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم گروهی از منافقان را به نام معرفی نمودند از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که

فرمود: «رسول اکرم ص برای ما سخنانی ای ایراد نموده و پس از حمد و ستایش الله تعالی فرمودند: «إِنَّ فِيكُمْ مَنَافِقِينَ، فَمَنْ سَمِيتَ فَلْيَقُمْ» بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس هرکس را که من نام بردم، از جای خویش برخیزد. آن‌گاه فرمودند: برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! تا آن‌که سی‌وشش نفر را نام بردند. سپس بار دیگر فرمودند: بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس از خداوند پروا دارید». راوی می‌افزاید: «عمر (رض) از نزد مردی از همانان که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نامش را برده بودند درحالی گذشت که او چهره خود را پوشانده بود و چون عمر (رض) از قبل او را می‌شناخت، از او پرسید: تو را چه شده است که چهره‌ات را پوشانده‌ای؟ آن منافق سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم را [در مورد معرفی خود] به وی نقل کرد. پس عمر (رض) بر او چیغ زد و گفت: گم شو ای بدبخت روزگار!».

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ (۳۱)

به یقین ما شما را امتحان می‌کنیم تا مجاهدان و صابران شما را معلوم کنیم و احوالتان را بشناسانیم (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَتَّىٰ نَعْلَمَ»: تا معلوم بداریم. [بقره/۱۴۳، لنعم]، [آل عمران/۱۴۰، لیعلم، [سبأ/۲۱، لنعلم]. «نَبْلُوَ»: (بلو) : بررسی می‌کنیم، می‌آزماییم.

تفسیر :

در التسهیل آمده است: منظور از گفته‌ی «حَتَّىٰ نَعْلَمَ»: یعنی آشکارا آن را بدانیم تا به وسیله‌ی آن بتوان بر شما استدلال کرد و اقامه‌ی حجت نمود، وگرنه الله متعال قبل از وقوع اشیا آن را میداند، اما خواسته است بر مبنای اعمال صادر شده از آنها بر بندگانش اقامه‌ی حجت بکند. فضیل بن عیاض هر وقت این آیه را تلاوت می‌نمود گریه میکرد و میگفت: بار الهی! مرا آزمایش مفرما؛ زیرا وقتی ما را امتحان کنی ما را افشا نموده و پرده‌ی اسرار ما را پاره میکنی. (التسهیل ۵۰/۴).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ (۳۲)

بی‌گمان کسانی که پس از این که هدایت بر ایشان روشن شد، کفر ورزیدند و مردم را از راه الله باز داشتند و با پیغمبر مخالفت کردند هرگز به خداوند زیانی نمی‌رسانند، و به زودی اعمالشان را نابود می‌کند. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَدُّوا»: باز داشتند. «شَاقُّوا»: یعنی آنان در شق و جانبی قرار گرفتند و پیامبر صلی الله علیه وسلم در شق و جانب دیگری.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید! الله را اطاعت کنید و از پیامبر [و نیز] اطاعت نمایید و اعمال خود را باطل مسازید! (۳۳)

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»: الله تعالی در این آیه مبارکه خطر نشان می‌سازد که؛ لازمه‌ی ایمان، تسلیم بودن و اطاعت از احکام و دستاویز الله و رسول الله

صلی الله علیه وسلم است. به صورت کل گفته میتوانیم که هدایت و فرامین دین را میتوان دو نوع خلاصه و جمعبندی نمود؛ احکام الهی که همانا احکام قرآنی است دساتیر است که جانب الله تعالی وضع گردیده است و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که در احادیث توضیح یافته است. و در ضمن احکام و دساتیر است که؛ دساتیر متغییر که؛ به مقتضای ضرورتها و نیازها مردم و جوامع بشری از طرف حاکم اسلامی صادر میشود.

اسباب نزول آیه 33 :

969- ابن ابوحاتم و محمد بن نصر مروزی در «کتاب الصلاة» از ابوعلیه روایت کرده اند: یاران رسول الله (فکر می کردند، هرکسی که به ذات اقدس الهی ایمان داشته باشد ارتکاب گناهان برایش ضرر و زیان ندارد، چنانچه با کفر انجام اعمال نیکو سود نمی بخشد. پس «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» نازل شد. پس ترسیدند که ارتکاب گناه اعمال نیک را باطل میکند.

«وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (و اعمال خود را باطل نگردانید) یعنی: حسنات و ثوابهای خویش را با گناهان کبیره، ریا، شهرت طلبی و منت گذاری باطل نگردانید.

ابن کثیر در تفسیر آن می گوید: «اعمال خود را با ارتداد باطل نگردانید». همچنان آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که گناهان کبیره، طاعات را هدر می دهند. امام مالک و امام ابوحنیفه بر اساس همین آیه بر آنند که ترک نافله ای که شخص آن را شروع کرده، جایز نیست زیرا نافله گذار قبل از شروع کردن به عمل نفل، امیر نفس خویش است اما چون به عمل نفل شروع کرد، دیگر خود را بدان ملزم نموده و بر انجام آن عزم کرده است بنابراین، تمام کردن آن بر وی واجب میباشد. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۴)
آنان که کافر شدند و راه خدا را (به روی خلق) بستند و به حال کفر مردند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید. (۳۴)

تفسیر :

«فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» الله هرگز و در هیچ حالی آنها را نمیبخشد. این بیان به طور یقین و قطعی نشان میدهد که هرکس بر کفر بمیرد خدا او را نمی بخشد؛ چون گفته است: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ. ابو سعود گفته است: این حکم شامل تمام افرادی می شود که بر کفر می میرند، هر چند درست هم باشد که در مورد اهل قلیب نازل شده است. (ابو سعود ۷۸/۵). قلیب در لغت به معنی چاه است که دهانه آن سنگ چین نشده باشد و اصحاب قلیب به سران قریش گفته میشد که در جنگ بدر بدست مسلمانان کشته شده و در چاه بدر مدفون گردیده اند.

سیره پیامبر (ص) چنین بود که هرگاه مرده ای را می دید فرمان دفن او میداد و در این جهت میان کافر و مسلمان فرق نمی گذاشت ولی در جنگ بدر چون شماری گشته شده گان دشمن زیاد بود و دفن هریک از آنان برای مسلمان دشوار بود بناءً پیامبر (ص) فرمان داد تا جنازه همه سران شریک را در چاه کثیف و بد بو افکنند سرف جسد امیه ابن غلف را در همانجا که افتاده بود دفن کردند چون او زیاد فربه و چاق بود در زره خود متورم شده و پندیده بود.

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۵)

هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح (ذلت بار) دعوت نکنید، چرا که شما برترید و الله با شماست و هرگز (اجر و پاداش) اعمالتان را کم نمیکند. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«السَّلَامُ» صلح.

تفسیر :

جمله «فَلَا تَهْنُوا» این فهم عالی را برای ما میآموزاند که: مؤمن، نباید به خود سستی راه دهند، یعنی: شما آغازگر فراخوانی کفار به صلح و سازش نباشید زیرا صلح با کفار - جز در هنگام ضعف - به هیچ حال دیگری جایز نیست. بنابراین، مسلمانان تا آن گاه به جنگیدن با کفار مأمورند که آنان تسلیم شوند ولی در عین حال خداوند متعال از پذیرش صلح در صورت گرایش و تمایل مشرکان به آن، نهی نکرده است. «و شما برترید» یعنی: شما با شمشیر و حجت غالب و چیره اید، پس آخر الامر پیروزی از آن شماست، هر چند کفار در بعضی از اوقات بر شما غالب شوند «و خداوند با شما است» با نصرت و مدد و یاری خویش «و هرگز از اعمال شما نمی‌کاهد» یعنی: هرگز چیزی از ثواب اعمال شما را نمی‌کاهد و آن را ضایع و تباه نمی‌گرداند. (تفسیر انوار القرآن) «و لَنْ يَبْرَحَ أَعْمَالُكُمْ» و از پاداش اعمالتان هرگز چیزی نمی‌کاهد. ابن کثیر گفته است: در فرموده‌ی وَ اللَّهُ مَعَكُمْ (الله تعالی با شماست) مزدهای بزرگ مبنی بر پیروزی و غلبه بر دشمنان مقرر است. (مختصر ۳/۳۳۸).

خوانندگان گرامی !

الله سبحان و تعالی در آیات قبلی فرمان جهاد و مبارزه را بیان فرمود و مؤمنان را از سستی تنبلی و کاهلی در میدان مبارزه و سازشکاری و مصالحه‌ی بدون دلیل با دشمن جنگجو منع نمود. اینک در آیات متبرکه (36 الی 38) مسلمانان را به جهاد با جان و مال و انفاق در راه الله و خوار و بی مقدار شمردن دنیا و عشق به ایمان و تقوا تشویق و ترغیب می‌کند، تا همه‌ی خیر و بهره‌مندی‌اش به خود انسان باز گردد. و در پایان سوره هشدار می‌دهد که اگر کسی از ایمان و جهاد و پرهیزگاری دست بردارد و به جهاد پشت کند، خداوند متعال ملتی دیگر را به جای آنان بر می‌گزیند که از هر جهت بهتر و برتر و پاینده‌تر باشند و حرمت دین را نگه و محفوظ دارند.

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهُوَ وَإِنْ تَوَمَّنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۶)

زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید پاداش هایتان را به شما میدهد و اموالتان را [در عوض] نمی‌خواهد. (۳۶)

تفسیر :

ابن کثیر می‌فرماید: «یعنی حق تعالی از شما بی‌نیاز است و چیزی را از شما نمی‌طلبد و صدقاتی هم که در اموال شما فرض نموده است، هدف از آن غمخوری و مددکاری با برادران فقیر شماست تا سود و ثواب آن به خود شما برگردد». «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهُوَ» اگر دنیا مزرعه آخرت قرار نگیرد، بازیچه پیش نیست. خیر بودن آخرت به خاطر آن است که هم لذت هایش آمیخته به رنج نیست و هم زودگذر و موهوم و خیالی نیست. بادر نظر داشت سایر آیات قرآنی، که در معرفی دنیا به «لَعِبٌّ وَلَهُوَ» شده

نباید انرا بمتابه دعوت مردم به رهبانیت و ترك دنیا تعریف و تفسیر نمود. زیرا دین مقدس اسلام در مخالفت صریح با رهبانیت میباشد.

رهبانیت همانا به معنی انزوا و گوشه گیری و گوشه نشینی است ما در اسلام رهبانیت و گوشه گیری نداریم «لا رهبانیه فی الاسلام» آنچه در اسلام وجود دارد زهد است. زهد به معنای ساده زیستی است که مورد تائید دین مقدس اسلام و علمای اخلاق میباشد. در ضمن باید گفت که: دنیا گرایی مثل بازی است، و انسان را از اهداف مهم باز میدارد.

کلمه های «لعب و لهو» در کنار یکدیگر، در شش سوره از قرآن عظیم الشان آمده که در چهار مورد کلمه «لعب» مقدم بر «لهو» شده است؛ مانند آیه شریفه «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...». انعام، 32؛ محمد، 36؛ حدید، 20؛ انعام، 70.

و در دو جای دیگر کلمه لهو مقدم بر لعب شده است؛ مانند آیه شریفه «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ...» (عنکبوت، 64؛ اعراف، 51).

کلمه «لعب»، در لغت به معنای بازی است. (قاموس قرآن، ج 6، ص 191)، و «لهو»، آن چیزی است که انسان را از آنچه که برای او لازم و مهم است، باز میدارد (قاموس قرآن، ج 6، ص 211).

به بیان دیگر، لهو، به معنای مشغول شدن توأم با غفلت است. اما در بعضی از کتاب های لغت، لهو را به معنای لعب دانسته اند. و چون لعب چیزی است که نفس انسان را به سوی خود جذب نموده، و از کارهای عقلایی و واقعی، و دارای اثر باز می دارد، یکی از مصادیق لهو هم خواهد بود.

قرآن عظیم الشان در (آیه 32 سوره انعام) میفرماید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ» (و زندگانی دنیا جز بازی و مشغولی نیست و البته خانه آخرت برای آنانی که پرهیزکاری میکنند، بهتر است. آیا نمی اندیشید (عقل ندارید؟)).

«يَتَّقُونَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ» تعقل و تقوا، ملازم یکدیگرند. و تقوا از آثار ایمان و مرحله ای بالاتر است.

ایمان و تقوا دو عاملی است که دنیای انسان را از بیهودگی بیرون می آورد. و در نهایت با یک کلام باید گفت که: ایمان و تقوا، منافاتی با داشتن ثروت ندارد.

«وَ لَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالُكُمْ» و از شما نمی خواهد که تمام اموال خود را انفاق کنید، بلکه فقط ادای زکات فرض شده را از شما می خواهد. ابن کثیر گفته است: یعنی خدا از شما بی نیاز است و چیزی از شما نمی خواهد، و فقط به خاطر دلداري و آرامش و کمک به برادران بینوا زکات اموال را بر شما فرض کرده است. تا نفع و ثواب آن به خودتان برگردد. (مختصر ۳۳۸/۳).

إِنْ يَسْأَلُكُمْ هَا فَيُخَفِّكُمْ تَبَخَّلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ (۳۷)

اگر الله مال هایتان را از شما بخواهد و (بر این امر) اصرار بورزد بخل خواهید ورزید و (این در خواست) کینه های شما را آشکار می کند. (۳۷).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يُخَفِّكُمْ» : از شما اصرار بکند و مصرانه بخواهد. از مصدر (إحفاء) به معنی

إلحاح و إصرار . «تبخلوا» بخل: خود داری از احسان. «يُخْرِجُ أَضْعَافَكُمْ»: اشاره به دلبستگی شدید بسیاری از مردم به مسائل مالی است، و در حقیقت یک نوع ملامت و سرزنش آنان، و در عین حال تشویق به ترک این وابستگی است. همچنین بیانگر این واقعیت که دوستی اموال و عشق به دارائی، خمیره ذاتی و یک صفت ذاتی انسان است.

تفسیر :

به تأسف باید گفت: دلبستگی برخی انسان ها به مال دنیا به اندازه است که حتی اگر الله تعالی هم از آنان چیزی را مطالبه کند، کینه او را به دل می گیرند. در حالیکه دلبستگی شدید به دنیا و بخل ورزیدن، از جمله مواردی است که؛ سرزنش و نقد دین مقدس اسلام قرار گرفته است.

در التسهیل آمده است: چون انسان بر محبت مال پرورش یافته است. در صورتی که محبوبش از او گرفته شود، نیت و نهادش بر ملا میشود. پس بر مبنای رحمت خدا نسبت به بندگان در تکالیف سخت نگرفته است. (التسهیل ۵۰/۴).

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُفْقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸)

آگاه باشید! شما همان مردمی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت میشوید، (و لیکن بعضی از شما بخل میورزند و هر کس که بخل ورزد در حق خود بخل میورزد. و الله بی نیاز است و شما نیازمندانید، و هرگاه سرپیچی کنید خداوند گروه دیگری را بجای شما می آورد که مانند شما نخواهند بود. (۳۸))

تفسیر :

«وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنْ نَفْسِهِ» کسی که بخل می ورزد، گمان می کند مردم را از مال خود محروم کرده، در حالیکه خودش را از محبوبیت و عزت و قرب الهی محروم کرده است. «وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ»: الله از انفاق شما بی نیاز است و به اموال شما احتیاجی ندارد، بلکه شما به او محتاج و نیازمند هستید.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الفتح

جزء 26

سورة فتح در مدینه نازل شده و دارای بیست و نه آیه و چهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

این سوره به سبب افتتاح آن با بشارت فتح مُبین و درخشانی، برای پیامبر صلی الله علیه وسلم، «فتح» نامیده شد. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مغفل (رض) آمده است که فرمود: «در سال فتح (یعنی فتح مکه) رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسیر راه سوار بر مرکب خویش سوره فتح را خواندند و در آن ترجیع کردند (یعنی صدای خود را در گلو گردانیدند)».

شان نزول سورة فتح :

970- حاکم و غیره از مسور بن مخرمه و مروان بن حکم روایت کرده اند: سوره فتح از اول تا آخر در مسیر راه مکه تا مدینه در شان حدیبیه نازل شده است. (حاکم 2 / 459).

فضیلت سورة فتح :

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب (رض) درباره فضیلت این سوره آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «عَنْ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَىَّ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» ثُمَّ قَرَأَ «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (۱) عمر بن خطاب (رضی الله عنه) میفرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «امشب بر من سوره نازل گردید که نزد من از هر آنچه که افتاب د بر آن می‌تابد (تمام دنیا) محبوب تر است، و آن سوره فتح میباشد». (صحیح بخاری).

بلی! این سوره بزرگ، به تعقیب بازگشت رسول الله صلی الله علیه وسلم از صلح حدیبیه به مدینه منوره، بر ایشان نازل شد.

همچنان در حدیث دیگری آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَىَّ آيَةٌ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا جَمِيعًا» «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (۱)... (از انس بن مالک (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آیه بر من نازل شده است که نزد من از تمام دنیا محبوب تر است، و آن «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (۱) می باشد. (صحیح مسلم).

تعداد آیات، کلمات و حروف:

سوره فتح پس از سوره جمعه نازل شده، و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، به اجماع مفسرین دارای بیست و نه آیه میباشد. تعداد کلمات این سوره به (پانصد و شصت) کلمه میرسد. هکذا تعداد حروف این سوره به (دو هزار و چهارصد و سی و هشت) حرف بالغ میگردد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

واقعه حدیبیه :

قبل از همه باید گفت که: حدیبیه نام منطقه است در خارج از مکه، متصل به حرم که امروز بنام منطقه «شمیسه» یاد می گردد، و این واقعه در آن جا به وقوع پیوست.

ارتباط سورة فتح با سورة محمد :

الله متعال سوره محمد را به جملات: «وَاللَّهُ الْعَزِيزُ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ» ختم فرموده است، و از بی نیازی پروردگار است که (در ابتدای سوره فتح) برای پیامبرش آنچه را که در دین و دنیایش بدان نیاز داشت برایش فتح کرد.

- هر دو سوره در بیان اوصاف مؤمنان، مشرکان و منافقان است.

- در سوره‌ی محمد الله سبحانه و تعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور می‌دهد تا برای زنان و مردان با ایمان آموزش طلبد. [۱۹] و سرآغاز در این سوره نیز با آموزش شروع می‌شود.

معنی نام سوره :

«فتح» به معنای پیروزی و گشودن دروازه دشمن است.

دور نمای کلی سوره :

طوری‌که یاد آور شدیم؛ اصلاً این سوره در مدینه منوره نازل شده و مانند سایر سوره‌های مدنی دارای موضوعات معاملات، عبادت و اخلاق و رهنمایی‌های اجتماعی می‌باشد. دور نمای کلی سوره را میتوان در سه بخش ذیل جمع‌بندی و خلاصه نمود:

- امیدآفرینی با یادآوری فتح مبین: یعنی فتح تاریخی مکه معظمه؛ اساساً صلح حدیبیه که در سال ششم هجری در بین رسول الله صلی الله علیه وسلم و مشرکین صورت گرفت، و بمثابة پیروزی بزرگی یعنی فتح مکه انجامید در واقعیت امر صلح سراسری و پیروزی و استقرار مؤمنان تکمیل شد و مردم گروه گروه به دین مقدس اسلام مشرف شدند،

- همچنان در این سوره مباحث جداسازی مرز بین مؤمنان و کافران و منافقان؛ مورد بحث قرار گرفته و در اخیر سوره سیمایی از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بیان یافته است.

- در این سوره مطالبی در مورد بیعت تاریخی بنام بیعت رضوان مورد اشاره قرار گرفته است.

هدف کلی سوره :

مضامین آیات این سوره با فصول مختلفی که دارد انطباقش بر قصه صلح حدیبیه که در سال ششم از هجرت به وقوع پیوسته روشن است، و همچنین با سایر وقایعی که پیرامون این قصه اتفاق افتاد، مانند داستان تخلف اعراب از شرکت در این جنگ و نیز جلوگیری و ممانعت مشرکین از ورود مسلمانان به مکه، و نیز بیعتی که بعضی از مسلمانان در زیر درختی انجام داده اند.

همچنان در این سوره بیان منتهی است که الله متعال به رسول الله نهاده، و در این سفر فتحی آشکار نصیبش فرموده. و نیز منتهی که بر مؤمنین همراه وی نهاده و مدح شایانی است که از آنان کرده، و وعده جمیلی است که به همه کسانی از ایشان داده که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند.

خصوصیات استثنایی این سوره :

خصوصیت بی نهایت زیبا این سوره همانا خوشحالی و در جنب مزده و بشارت است و مایه دلگرمی و امیدواری مسلمین می‌باشد.

همچنین پیشگویی و اخبار غیبی قرآن را بازگو میکند. و در پایان این سوره (آیه 29) اوصاف و نشانه‌های یاران با ایمان الله متعال و چگونگی رشد و نمو اسلام را خیلی زیبا ترسیم میکند.

محتوای سوره فتح :

طوری‌که در فوق یاد آور شدیم، این سوره در مدینه منوره شرف نزول یافته است و مانند دیگر سوره‌های مدنی موضوع معاملات و عبادات و اخلاق و راهنمایی‌های اجتماعی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

اما محتوی کلی و اساسی این سوره اساساً از بخش‌های ذیل تشکیل یافته است.

این سوره مبارکه با مسأله بشارت فتح مکه آغاز می‌شود، و آیات پایانی آن نیز به همین مسأله مربوط است، و تاکید بر تحقق خواب پیامبر صلی الله علیه وسلم مربوط به وارد شدن به مکه و انجام مناسک عمره است؛

- در این سوره مبارکه از «صلح حدیبیه بحث بعمل آمده است، که در سال ششم هجری در

بین پیامبر صلی الله علیه و سلم و مشرکین صورت گرفت، و سرآغاز فتح و پیروزی اعظم یعنی «فتح مکه» شد، و با این صلح پربار سرافرازی و پیروزی و استقرار مؤمنان تکمیل شد، و مردم گروه گروه به دین الله جذب شدند. «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا»

- همچنان در این سوره درباره «بیعة الرضوان» بحث بعمل آمده، که در آن یاران بر سر جهاد در راه الله، تا آخرین لحظه‌ی حیات با پیامبر صلی الله علیه و سلم بیعت کردند. بیعتی گرانقدر بود، که در تاریخ اسلام بنام بیعت مبارک معروف می باشد. قرآن عظیم الشأن با زیبایی خاصی در مورد میفرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...» (آیه 18، سوره فتح)

در قسمت دیگری این سوره از کارشکنی های منافقان و نمونه‌هایی از عذرهای واهی شان در مورد عدم شرکت در میدان جهاد پرده برمی‌دارد.

همچنان در بخش دیگری سوره، تقاضاهای نابجای منافقان را منعکس می‌سازد. - سوره فتح در مورد مذمت و افشای اعرابی که قلبشان مریض بود و منافقینی که در مورد پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان گمان ناپسند بردند و با آنان برای جهاد بیرون نرفتند، به بحث پرداخته است و آیاتی در مورد افشا و بر ملا ساختن نهادشان نازل شد: «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا...» (آیه 11، سوره فتح)

- در این سوره درباره رؤیای پیامبر صلی الله علیه و سلم که در مدینه منوره در خواب دیده بود و آن را برای یاران بازگفت و در نتیجه بسی شاد و مسرور گشتند، بحث به میان آمده است: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ» (آیه 27 سوره فتح)

و در قسمتی دیگر سوره کسانی را که از شرکت در میدان جهاد معذورند معرفی می‌کند. و بالآخره در بخشی نیز از خصوصیات پیروان خط مکتبی پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم و صفات مخصوص آنها سخن می‌گوید.

رویه‌رفته آیات این سوره فوق‌العاده حساس و سرنوشت ساز و مخصوصاً برای مسلمانان امروز در برابر حوادث گوناگونی که جوامع اسلامی با آن درگیر هستند الهام بخش و الهام آفرین است.

- سوره مبارکه فتح با تعریف و تمجید از پیامبر صلی الله علیه و سلم و یاران نیک و پاکش خاتمه یافته است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...» (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سوره الفتح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنانده و مهربان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا (۱)

به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم. (۱)

تفسیر :

«فَتَحْنَا»: گشوده‌ایم و پیش آورده‌ایم. ذکر فعل به صورت ماضی، به خاطر تحقق یا قطعیت موضوع است. در آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! پروردگار با عظمت کامیابی و پیروزی آشکار و بزرگی را برایت عطا نمود؛ آن پیروزی که به وسیله آن تو را بر دشمنانت نصرت داد، در روی زمین قدرتمندت ساخت، عزت و غلبه بخشید و قدر و منزلت تو را بالا برد.

«فَتَحَّا مُبِينًا»: هدف از آن صلح حدیبیه است که به خاطر خیرات و برکات و فتوحات مترتب بر آن، فتح آشکار نامیده شده است. یا مراد فتح مکه است که دو سال بعد از صلح حدیبیه بوقوع پیوست و انتشار اسلام، شکوه و جلال مسلمانان را بدنبال داشت.

باید یاد آور شد که هدف از فتح در شرع مقدس اسلامی، حکمرانی نمیباشد، بلکه هدف از آن غلبه دین مقدس اسلام می باشد، و با فتح مکه این هدف و مقصود با مقیاس وسیعی بر آورده شد؛ زیرا تمام قبایل عرب منتظر بودند که اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم، بر قوم خود غالب آید، ما نیز از او اطاعت خواهیم کرد چون مکه فتح شد، قبایل از اطراف چهارگانه به سوی اسلام هجوم آوردند، و مستقیماً و یا با واسطه به دین اسلام مشرف شدند. (رواه البخاری عن عمر بن سلمه)

- صلح حدیبیه از آن جهت مهم است که سرآغاز فتح مکه و پیروزی های مهم پس از آن بوده است، علاوه بر آنکه تا آن روز مشرکان تنها به نابودی مسلمانان می اندیشیدند و برای آنان جایگاهی قائل نبودند، اما با پذیرش صلح، در حقیقت مسلمانان را پذیرفتند که این در واقع پیروزی بزرگی در صحنه سیاسی اجتماعی بود.

- فتح مبین از آن جهت بود که در سال ششم، تنها یک هزار و چهارصد نفر رسول الله صلی الله علیه وسلم را همراهی میکردند ولی بعد از دو سال، الحمد لله این عدد به ده هزار نفر رسید که پیامبر اسلام را در فتح مکه همراهی میکردند.

صلح حدیبیه یا فتح مبین :

صلح حدیبیه حدود سه سال قبل از نزول سوره فتح صورت گرفته است. در مدت این سه سال تغییرات و تحولات متعدد و مهمی در احوال و اوضاع مسلمانان مدینه پیش آمد. این تحولات و دگرگونی ها در موقعیت دشمنان شان، و دگرگونی های مهمی در حالت روانی و صفت ایمانی مسلمانان و استقرار درک و فهم کامل آنان بر برنامه ایمانی، صورت گرفت. قبل از اینکه در باره این سوره بحث تفصیلی بعمل آید، بهتر خواهد بود تا مختصری در مورد این سوره و فضا و معنای آن اشاره نمایم:

طوریکه در فوق هم اشاره نمودیم که: «حَدِيبِيَّة» نام منطقه ای است که در (حدود 24 کیلومتر) حرم شریف موقعیت دارد.

نام «حدیبیه» از چاه حدیبیه یا درختی به نام «حَدْبَاء» گرفته شده است که در آن منطقه وجود دارد. (یا قوت حموی، معجم البلدان، ذیل ماده «حدیبیه».)

از مهمترین حوادث صلح حدیبیه که بین پیامبر صلی الله علیه وسلم و مشرکین در سال ششم هجری به امضاء رسید همانا بیعت رضوان بود.

مؤرخین در مورد علت بیعت رضوان می نویسند که این بیعت؛ چیزی جز اطاعت و حمایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم در برابر کفار نبود، بعد از اینکه به رسول الله

صلی الله علیه وسلم خبر رسید که عثمان رضی الله عنه (که نماینده اعزامی پیامبر به سوی قریش بود) توسط مشرکان مکه کشته شده است، ایشان یاران خود را فرا خواند و از آنان بر جنگ و مبارزه و مرگ بیعت گرفت (بخاری (4169)).

«اصحاب نیز بی درنگ با او بیعت کردند و آماده کارزار شدند، به جز فردی از منافقان به نام جد بن قیس که از بیعت خود داری نمود». (السيرة النبوية فی ضوء المصادر الاصلية، صفحه 486).

در روایت دیگری از امام بخاری آمده است که: «پیامبر صلی الله علیه وسلم از آنها بیعت بر صبر و استقامت گرفت» بخاری (4196).

و در روایت مسلم آمده است که: «بیعت بر فرار ننمودن از جنگ گرفت» مسلم (1856). که این سه مورد با همدیگر تعارضی ندارند؛ زیرا بیعت گرفتن بر مرگ، مستلزم صبر و استقامت است.

خواننده محترم!

طوری که یاد آور شدیم که: صلح نامه حدیبیه، در سال ششم هجری میان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و نماینده مشرکان به امضا رسید. این پیمان، با توجه به آثار و نتایج درخشانش، پیروزی بی شماری را برای مسلمانان ببار آورد. طوری که در بدایت این سوره، می خوانیم: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» والله تعالی، این صلح را بمثابة فتح آشکار اعلام داشت، و در ادامه، با ابراز رضایت از بیعت کنندگان با پیامبر در حدیبیه (که به بیعت رضوان شهرت یافت)، یاداش آنان را «فتح قریب» دانسته است.

بنابر این، می توان مجموعه تحولات مربوط به صلح حدیبیه تا فتح مکه را فتح قریب بر شمرد.

- واقعاً هم: صلح حدیبیه، یک فتح بدون جنگ بود؛ مفسرین می نویسند بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیبیه دوباره به سوی مدینه باز میگشت، و سوره فتح نازل شد. یکی از اصحاب حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض داشت: این چه فتحی است که مشرکین ما را از زیارت خانه خدا باز داشتند و مانع قربانی ما هم شدند؟

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: بد سخنی گفتم؛ بلکه این بزرگترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون برخورد خشونت آمیز، شما را از سرزمین خود دور کنند و به شما پیشنهاد صلح دهند و با آن همه ناراحتی که قبلاً دیده اند، تمایل به ترک تعرض نشان داده اند.

سیس پیامبر صلی الله علیه وسلم، مشکلاتی که مسلمانان در بدر و احزاب تحمل کردند، به آن ها یادآور شد و مسلمانان تصدیق کردند که این، اعظم فتوح بوده است و آن ها از روی نا آگاهی قضاوت کردند.

قریش برای اولین بار، اسلام مسلمانان را به رسمیت شناخت و این امر، نشان دهنده تثبیت موقعیت مسلمانان در (جزیره العرب) بود.

در نهایت باید به عرض رسانید که بشارت فتح مکه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» برای رسول الله صلی اله علیه وسلم محبوبتر و شرینتر از فتح تمام جهان بود.

امتیازات صلح حدیبیه:

در پیمان صلح حدیبیه، موارد متعددی دائر بر امنیت جانی و مالی مسلمانانیکه از مدینه وارد مکه میشدند، همچنین 10 سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرائض مذهبی گنجانیده شده بود و.... در حقیقت این پیمان، يك پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگهای مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتاً پایان می داد.

يك مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال 6 هجری (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد از آن، که با نقض پیمان صلح توسط مشرکان، لشکر اسلام با ده هزار سرباز مجهز

برای فتح مکه حرکت کرد تا به این نقض پیمان، پاسخ دندان شکنی دهند و سر انجام با کمترین برخورد نظامی مکه را فتح کردند، نشان می دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه اندازه گسترده بود. به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح ذیل به دست آوردند:

1- عملاً به فریب خوردگان مکه نشان دادند که آنها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه کعبه احترام فراوان قائل اند، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد.

2- قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند، مطلبی که دلیل بر تثبیت موقعیت ایشان در جزیره العرب بود.

3- بعد از صلح حدیبیه، مسلمانان به راحتی می توانستند همه جا رفت و آمد کنند و جان و مالشان محفوظ بماند و عملاً با مشرکان از نزدیک تماس پیدا کردند، تماسی که نتیجه اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آنها به اسلام بود.

4- بعد از صلح حدیبیه راه برای نشر اسلام در سراسر جزیره عرب گشوده شده و آوازه صلح طلبی پیامبر (ص) اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم داشتند به تجدید نظر وادار کرد و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاده.

5- صلح حدیبیه راه را برای گشودن خیبر و برچیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب می شد را هموار ساخت.

6- اصولاً وحشت قریش از درگیری با سپاه هزار و چهارصد نفری پیامبر صلی الله علیه وسلم که هیچ سلاح مهم جنگی با خود نداشتند و پذیرفتن شرائط صلح، خود عامل مهمی برای تقویت روحیه طرفداران اسلام و شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند.

7- بعد از ماجرای حدیبیه پیامبر صلی الله علیه وسلم، از جهت سیاسی فرصت یافت نامه های متعددی به سران کشورهای بزرگ ایران و روم و حبشه و پادشاهان بزرگ جهان نوشته و آنها را به سوی اسلام دعوت کند.

8- این صلح، زمینه را در مراحل بعدی برای فتح مکه که مهم ترین مرکز و دژ بت پرستی در آن روزگار به شمار می آمد مهیا ساخت.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 7) در باره فضایل صلح حدیبیه و آثار آن در مردان و زنان مؤمن و منافقان و مشرکان ، مورد بحث قرار گرفته است .

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲)

تا (سر انجام) الله همه گناهان گذشته و آینده تو را درگذرد و نعمتش را بر تو تمام سازد و تو را به راه راست هدایت کند. (۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

«لِيَغْفِرَ»: (عَفَرَ): تا بیامزد، تا در گذرد، تا ببخشد. «يُتِمَّ»: تمام کند، تمام و کامل کند.

تفسیر :

ابو سعود فرموده است: با توجه به منصب و مقام والای حضرت، «ترک اولی» به گناه موسوم است. (ابو سعود ۵/۸۰).

و ابن کثیر فرموده است: این از خصوصیات حضرت رسول است و هیچ کس را در آن سهمی نیست، و نیز متضمن تمجید و تحسین عظیمی است برای حضرت رسول صلی الله علیه وسلم؛ زیرا حضرتش به طور مطلق کامل ترین انسان و سرور دنیا و آخرت بشریت

است. و تمام امور و اعمالش عبارت بود از طاعت و نیکی و استقامت و پایداری، به طوری که هیچ کس نه در اولین و نه در آخرین جز او به آن مقام نایل نمی‌آید. و چون مطیع‌ترین خلق خدا بود، خدا مژده‌ی فتح را به او داد و از گناهان اول و آخرش صرف‌نظر فرمود. (مختصر ۳/۳۴۰).

در این آیه مبارکه می‌فرماید ای پیامبر! الله تعالی این پیروزی بزرگ را برایت عطا فرمود تا سبب آمرزش گناهان گذشته و آینده‌ات باشد. این بدین معنا است که بعد از صلح حدیبیه تعداد کثیری از مشرکین و قریش به دین اسلام مشرف شدند، جهاد کردند و به عبادت حق تعالی پرداختند و از اثر آن برای تونیز پاداش و آمرزش به دست آمد؛ زیرا توانان رابه سوی خیر و ایمان دلالت نمودی و حق تعالی به اندازه مزدهای پیروانت برای توهم پاداش بخشید. همچنان تو در برابر مشقت اذیت کافران و جهاد و دعوت، صبر و استقامت ورزیدی که این عمل کفاره همه گناهانت گردید. الله با این پیروزی نعمتش را بر تو کامل ساخت؛ بدین گونه که نصرتش را برایت ارزانی داشت، دینت را غلبه بخشید، دشمنانت را سرکوب کرد و تو را برای رفتن در راه مستقیم که به رضای الهی و بهشتش وصل می‌گرداند توفیق بخشید. (تفسیر مسیر: عایض بن عبد الله القرانی).

وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا (۳)

و الله تو را به نصرتی توانمندانه و شکست‌ناپذیر یاری دهد. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَظِيمًا»: چیزی که نادر است و کمتر به دست می‌آید. نیرومند. مایه عزت. بدون شکست. «نَصْرًا عَظِيمًا»: یعنی اینکه: به طور محکم و استوار شما را بر دشمنانت چیره و پیروز نماید، نصرتی متضمن عزت و غلبه و سرفرازی دنیا و آخرت باشد.

تفسیر :

واقعیت امر همین است که قرار داد صلح حدیبیه یکی از نصرت و پیروزی های بزرگ است که نصیب رسول الله صلی الله علیه وسلم، نصیب دین اسلام و در نهایت کافه مسلمانان گردید، ببرکت همین صلح حدیبیه بود که در نهایت رسول الله صلی الله علیه وسلم با برقراری صلح با مشرکین و اینکه در سال آینده برای ادای عمره تشریف بیاورد، دست یافت. بر اساس همین پیمان تاریخی بود، که قریشیان اجازه آنرا یافتند که میتوانند بطور آزادانه و بدون خوف در پیمان رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل شوند، و حتی بر اثر مفاد این پیمان بود که؛ مسلمانان اگر میخواستند بطور آزادانه میتوانند در پیمان قریشیان داخل شوند. بر اثر همین قرارداد حدیبیه بود که فضای کامل امنیت و آسایش در بین مردم ایجاد کرد، دایره و شعاع فراخوانی به سوی دین مقدس اسلام گسترش پیدا کرد، و هر مؤمنی که در هر مکانی از آن منطقه قرار داشت حق داشت که سایرین به دین مقدس اسلام دعوت نماید. صلح حدیبیه زمینه را فراهم کرد تا هرکس که می‌خواهد درباره‌ی حقیقت اسلام تحقیق کند، به طور آزادانه می‌توانند، تحقیق نمایند، بنابر همین حکمت بود که تعداد زیاد از مشرکین در این مدت، گروه گروه به صفوف دین مقدس اسلام جذب شدند. بنابر همین حکمت بود که قرار داد صلح حدیبیه فتح و پیروی نامید و آن را به پیروزی و فتح آشکار توصیف کرد، چون هدف از گشودن و فتح شرهای مشرکین قوت گرفتن دین خدا و پیروز شدن مسلمان هاست، که این هدف با آن فتح و ظفر تحقق پیدا کرد.

و به دنبال این فتح خداوند متعال چند چیز را پیش آورد، و فرمود: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» تا سرانجام خداوند متعال همه‌ی گناهان گذشته و آینده‌ی تو را ببخشد و الله اعلم این بدان جهت است که به سبب فتح و گرویدن زیاد مردم به دین، عبادات، و طاعات زیادی انجام گرفته است.

و پیامبر شرایطی را در عالم اسباب در این صلح تحمّل کرد که جز پیامبران اولوالعزم کسی

نمی تواند بر آن شکیبایی ورزد، و این از بزرگترین فضیلت ها و کرامت های اوست که خداوند گناهان گذشته و آینده ی او را بخشد.

در این هیچ جای شک نیست که: لشکریان آسمان ها و زمین تحت فرمان و امر پروردگار هستند و او تعالی از دوستانش هر که را بخواهد نصرت می بخشد، از دشمنانش هر که را بخواهد خوار و ذلیل می سازد و در این امر به یاری کسی از مردم نیازی نیست. اما جهاد در برابر کافران را فرض کرده تا مؤمنان را امتحان کند، شهیدانی را برگزیند و دل های پرهیزگاران را در هنگام روبرو شدن با دشمنان بیازماید. خداوند به مصلحت بندگان داناست و به اموری که در دنیا و آخرت مقدر کرده با حکمت است.

«وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» و تا با قوت دادن به دین تو و یاری کردنت در مقابل دشمنانت و وسیع تر شدن دایره ی پیام و سخن تو نعمت خود را بر تو تمام نماید، «وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» و تا تو را به راه راست رهنمائی کند که به وسیله ی آن به سعادت همیشگی و رستگاری جاودانی دست یابی.

«وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا» و خداوند به پیروزی و نصرتی قوی تو را یاری دهد که اسلام در آن سست و ضعیف نمی گردد بلکه پیروزی کامل را به دست می آورد و کافران ریشه کن و خوار می گردند و کم میشوند و مومنان بیش تر میگردند و خودشان و مالهایشان رشد می نمایند.

سپس آثار و پیامدهای این فتح را برای مومنان بیان کرد و فرمود:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۴)

اوست ذاتی که در دل مؤمنان سکون و اطمینان را نازل کرد تا ایمانی بر ایمان خود بافزایند. و لشکرهای آسمان و زمین از الله است و الله دانا و حکیم است. (۴) ابن کثیر گفته است: اگر تنها یک فرشته علیه آنان بگمارد، ریشه و بنیاد آنان را نابود می کند. اما خدا جهاد را بر بندگان مشروع و مقرر فرموده است؛ چون در این امر دلیل قطعی و حکمت فراوان مقرر است. (مختصر ۳/۳۴۱).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَنْزَلَ السَّكِينَةَ... لِيُدْخَلَ... قَوْزًا عَظِيمًا» سعادت و رستگاری واقعی و بزرگ یک نفر مؤمن در آن است که در دنیا دلی آرام داشته باشد و در آخرت هم جنتی باشد. «السَّكِينَةُ»: یعنی آرامش و ثبات، وقوت قلب. «السَّوَاءُ»: غم و اندوه درد. جوهری می گوید: «سَاءَةٌ سَوَاءٌ» به فتح سین، متضاد «سِرَّة» میباشد. و «الإِسْمُ السَّوَاءُ» و «دائرة السَّوَاء» به ضم سین به معنی شر و شکست می باشد.

«طَمَأنِينَه»: مراد اطمینان خاطری است که هرگونه شک و تردید و وحشت را از انسان زایل می کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می دارد (ملاحظه شود سورة توبه آیه 26). «جُنُودٌ»: جمع جُنْد، لشکرها. سپاهها. مراد همه چیزهایی است که وسیله تنفیذ اوامر الهی اند، از قبیل: فرشتگان، انسان ها، سنگ ها، زلزله ها، رعد و برق ها، و... (ملاحظه شود: سورة: احزاب آیه 9، مدثر آیه 31) (تفسیر نور: داکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»: خدا به احوال مخلوقاتش آگاه است و در تعیین و تدبیر امور حکیم است. مفسران گفته اند: منظور از نازل کردن آرامش بر قلوب مؤمنان، «اهل حدیبیه» می باشند که وقتی به پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد شرکت در جنگ با ساکنان مکه بیعت کردند، از کفار اعمالی سرزد که نفس را آزار و قلب را دردمند می کرد، از جمله از ورود یاران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به مکه ممانعت به عمل آوردند و یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم بدون رسیدن به مقصود خود برگشتند، اما با این که مردم شوریدند حتی یک نفر از آنان از ایمان برنگشت. هیجان زده و آشفته شدند، تا جایی که عمر بن الخطاب

رضی الله عنه نزد پیامبر آمد و اظهار داشت: مگر تو پیامبر بر حق خدا نیستی؟ فرمود: بله هستم، و حضرت عمر گفت: آیا ما بر حق نیستیم و دشمنان بر باطل نیستند؟ فرمود: چرا هستند. گفت: پس چرا در دین خود ضعف و سستی را بپذیریم؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: من پیامبر خدا می‌باشم و از فرمانش سرپیچی نمی‌کنم و همو یاور من است. (تفصیل این موضوع در صحیح بخاری و سیره ابن هشام وجود دارد).

لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا (۵)

تا سرانجام مردان مؤمن و زنان مؤمن را در باغ‌های در آورد که در زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها جاری است و همیشه در آن خواهند بود، و اینکه بدی‌هایشان را محو سازد و این در نزد الله رستگاری بزرگی است. (۵)

شان نزول آیه 5:

971- بخاری، مسلم، ترمذی و حاکم از انس (رض) روایت می‌کنند: وقت بازگشت از حدیبیه این کلام عزیز «لِيُكَفِّرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» (فتح: 2) به رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل گشت. پیامبر گفت: برایم آیه‌ای نازل شده است که در نزد من از همه دارایی و ثروت روی زمین محبوب‌تر است و آیه را برای مسلمانان قرائت کرد. گفتند: مبارکت و گوارایت باد ای محبوب خدا! خدا گفته است که به تو چه عطا خواهد کرد. پس به ما چه خواهد داد؟ آنگاه آیه «لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... تا... اللَّهُ فَوْزًا عَظِيمًا» نازل شد. (صحیح است، بخاری 4177، ترمذی 3262، نسائی در «تفسیر» 519 و احمد 1 / 31 روایت کرده اند. تفسیر ابن کثیر 6122).

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار نماز می‌گزارند تا بدانجا که پاهایشان متورم می‌شد پس به ایشان گفته شد: آیا جز این است که الله تعالی گناهان نخستین و واپسین را بر شما آمرزیده است؟ یعنی چرا این قدر بر خود فشار می‌آورید؟ فرمودند: «أفلا أكون عبداً شكوراً»: آیا بنده شکرگزاری نباشم؟».

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۶)

و تا مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب دهد که به الله گمان بد دارند، بدیها و بلاها تنها بر ایشان است و الله بر آنان غضب کرده و آنان را لعنت کرده است و دوزخ را برای آنان آماده نموده که دوزخ بد جایگاه است. (۶)

تفسیر:

«سوء»: این کلمه به فتح اول مصدر است به معنی بدی و به ضم آن اسم است به معنی بد. اما به فتح سین نوعاً به معنی فاعل آمده است یعنی پیشامد ناراحت کننده. «الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ»: سوء ظن، به الله کار منافقان و مشرکان است ورنه مؤمنان، امید و عشق و توکل به الله را دارند. قابل یاد آوری است که: منافق و مشرک، در دنیا و آخرت از رحمت الهی به دور هستند. «غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» الله تعالی بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و برایشان جهنم را آماده کرده است که نهایت بدی است.

مفسر قرطبی فرموده است: آنها گمان می‌بردند وقتی پیامبر به قصد حدیبیه بیرون آمد، پیامبر و هیچ یک از یارانش به مدینه بر نمی‌گردند. (تفسیر قرطبی ۲۶۵/۱۶).

یادداشت:

در این آیه مبارکه، نام منافق و منافقات قبل از مشرک و مشرکات تذکر یافته، این بدین معنی است که: نفاق از شرک و منافق از مشرک بدتر است.

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۷)

لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خدا است، و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است. (۷)
تفسیر :

الله تعالی، کار خود را از طریق اسباب و علل انجام میدهد. و نباید فراموش کرد که پروردگار با عظمت ما هم برای لطف به مؤمنان لشکریان فراوان دارد و هم برای نزول قهر بر غضب شدگان. «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» امام فخر رازی گفته است: لفظ را تکرار کرده است؛ چون گاهی نزول سربازان او برای رحمت است، و گاهی برای عذاب، پس ذکر آنان در مرحله اول برای نازل کردن رحمت بر مؤمنین است و در مرحله دوم برای نازل کردن عذاب بر کافران است. (تفسیر کبیر ۸۴/۲۸).
شیخ احمد بن محمد صاوی گفته است: این آیه را در مرحله اول برای به نمایش گذاشتن خلق و تدبیر خود آورده، و به دنبال آن عَلِیمًا حَکِیمًا را آورده است. و در مرحله دوم آن را برای به نمایش گذاشتن انتقام از کافران آورده است، پس به دنبال آن فرموده است: عَزِيزًا حَکِیمًا (حاشیه صاوی علی تفسیر الجلالین ۹۲/۴). و این بی نهایت نیکو به نظر می رسد؛ زیرا خدای متعال سربازان رحمت را برای یاری نمودن مؤمنان نازل می کند، و سربازان عذاب را برای نابودی کافران اعزام می دارد.

خواننده معزز !

قابل تذکر و یادآوری است که : در آیه مبارکه (4 و 7) هر دو به لشکریان آسمانها و زمین اشاره بعمل آورده است ؛ ولی در آیه (4) نشان لشکر رحمت و برکت است و آیه (7) نشان لشکر عذاب و خشم و غضب. پس، اولی از مؤمنان سخن می گوید و دومی عذاب منافقان و ... را به تصویر می کشد.

یادداشت :

این فتح روشن، موجب چهار چیز گشت:

1 - آمرزش ، 2 - عطا کردن نعمت به تمام و کمال ، 3- هدایت به سوی راه راست و سعادت، 4 - پیروزی ارزنده و سرنوشت ساز . و به علاوه، موجب آرامش خاطر مؤمنان و ازدیاد ایمان آنان گردید.

ضمناً این فتح به قول شیخ طنطاوی ، فتح مکه و پیش از آن، خیبر و فدک و صلح حدیبیه و پس از آن، فتح سرزمین فارس و روم و سایر ممالکی است که از اسلام استقبال کردند و خود را از اسارت شاهان و فرمانروایان زر و زور و استکبار آزاد نمودند. (تفسیر نور)

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (8 الی 11) در باره پیامبر گرامی، برگزیدن او و بیعت یاران بزرگوارش در حدیبیه، به بحث گرفته است .

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۸)

ما تو را گواه [بر اعمال امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُبَشِّرًا» : بشارت دهنده، بشارتگر، مژده رسان. «نَذِيرًا» : بیم دهنده.

تفسیر :

وظیفه پیامبر، نظارت بر اعمال و بیم و بشارت است. «شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» و وظیفه مردم، دفاع از حریم الهی و پیامبر الله و تکریم اوست.

لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۹)

تا به الله ورسولش ایمان بیاورید و و از او دفاع کنید، و او را بزرگ بدارید. و صبح و شام الله را به پاکی یاد کنید. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُعَزِّرُوهُ» از «تعزیر» به معنای بازداشتن است و مقصود آن است که پیامبر صلی الله علیه وسلم را از هرگونه اذیت و آزار حفظ کنید. قابل توجه است که: یاری دادن الله هم با یاری دادن دین او میسر است.

«تَوْفِّرُوهُ»: تا خدا را بزرگ دارید و تعظیمش کنید، او را محترم بدارید. «تُسَبِّحُوهُ»: او را نیایش کنید، او را بستایید، او را تسبیح گوید. «بُكْرَةً»: بامدادان، سحرگاهان. «أَصِيلاً»: آخر روز، شامگاه.

تفسیر :

لازمه‌ی ایمان، حمایت و حراست از حریم دین و رسول الله است. «تُعَزِّرُوهُ» یاری و حراست از پیامبر، باید همراه تعظیم و تکریم و برخاسته از عشق و معرفت ایمان به پیامبر و نصرت و تکریم او باید به صورت يك تعهد و جریان همیشگی و متداوم باشد، نه برنامه‌ای موقت و به اصطلاح فصلی و موسمی.

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِيسُورٌ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۰)

به یقین کسانی که با تو بیعت میکنند، جز این نیست که با الله بیعت می‌کردند. دست الله بالای دست‌های آنان است، پس هرکس پیمان شکنی کند پس به زیان خود پیمان شکنی میکند و هر کس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته است وفا کند، پس (الله) به زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد. (۱۰)

تفسیر :

«بیعت»: به معنای پیمان و تعهد است. کسی که با دیگری بیعت می‌کند، بدین معنی است که: گویا مال و جان خود را برای اهداف او در معرض بیع و فروش قرار می‌دهد. نباید فراموش کرد که: «يُبَايِعُونَكَ... يُبَايِعُونَ اللَّهَ» بیعت با پیامبر صلی الله علیه وسلم، بیعت با پروردگار یا عظمت است.

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»: این تعبیر کنایه از آن است که بیعت با پیغمبر یک بیعت الهی است. یعنی اینکه دست خدا بالای دست آنان قرار گرفته است و در دست ایشان گذارده شده است. یعنی این تعبیر طوری است کسیکه با پیامبر صلی الله علیه وسلم بیعت میکند به مفهوم بیعت با پروردگار یا عظمت است.

امام ابن کثیر گفته است: الله متعال حاضر است و در کنار آنها می‌باشد و گفتار آنان را میشنود و جای آنان را می‌بیند، و از نهان و ظاهر آنها باخبر است.

پس بیعت با خدا توسط پیامبرش انجام می‌پذیرد. (مختصر ۳/۳۴۲).

زمخشری می‌فرماید: گفته است: منظور این است دست پیامبر صلی الله علیه وسلم که روی دست آنها قرار دارد همانند دست خداست؛ یعنی هر کس با پیامبر صلی الله علیه وسلم بیعت کند، با خدا بیعت کرده است. مانند فرموده‌ی من يطع الرسول فقط أطاع الله. (تفسیر کشاف ۴/۲۶۵).

«نَكَثَ»: پیمان شکنی کرد. (تفسیر نور: مرحوم خرم‌دل)

از قرائن و شأن نزول آیه مبارکه طوری درس گرفته می‌توانیم که: رُعْمَا و رهبران جوامع اسلامی، باید در شرایط بحرانی و اضطراری بر وفاداری مردم، اقدام تجدید پیمان می‌نمایند، طوریکه از سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم معلوم شد که: آنحضرت در شرایط بحرانی قبل از صلح حدیبیه، از مردم بیعت گرفت. در ضمن قابل یادآوری است که: بیعت، يك تعهد شرعی است که وفای به آن لازم و شکستن آن حرام است و عقاب دارد.

«فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» پس هرکس پیمان شکنی کند پس به زیان خود پیمان شکنی می‌کند، و هر کس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته است وفا کند، پس (الله) به زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد. در این آیه مبارکه اشاره به «بیعة الرضوان» است که در آن اصحاب کرام با پیامبر صلی الله علیه وسلم بیعت کردند و با او پیمان بستند که از جنگ فرار نکنند.

همچنان الله تعالی در این مبارکه با تمام صراحت بیان داشته است که: «فَمَنْ نَكَثَ» پس هرکس پیمان شکنی کند و به عهده‌ی که با الله تعالی بسته است وفا ننماید، «فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» پیمان شکنی او به زیان خودش است، چون سر انجام بد آن به خودش بر می‌گردد و کفیر آن به او خواهد رسید.

«وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ» و هرکس به عهده‌ی که با خداوند بسته است وفا نماید و آن را به طور کامل انجام دهد، «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» خداوند به او پاداش بزرگی می‌دهد و اندازه آن را جز خدایی که آن را بخشیده و داده است کسی نمی‌داند. «أَجْرًا عَظِيمًا» کلمه «اجر» در لغت به معنی مُزد، ثواب و پاداشی دنیوی یا اُخروی که در مقابل عمل نیک، به انسان می‌رسد، آمده است. (قاموس قرآن، ج 1، ص 25، دار الکتب الإسلامية)

این کلمه در قرآن عظیم الشان به «اجر کبیر» و «اجر عظیم» و «اجر کریم» در چندین آیات متبرکه تکرار شده است، و در همه آیات صفت برای اجر قرار گرفته‌اند. و مفسرین آنرا به معنی ثواب و پاداش بزرگ و فروان تفسیر نموده‌اند. و برخی از مفسرین «اجر کبیر»، «اجر عظیم» و «اجر کریم» را بهشت دانسته‌اند. «کریم»: از ریشه «کرم» به معنای «سخی»، «نفیس» و «عزیز» است.

«کرم» اگر وصف خدا واقع شود، مراد از آن احسان و نعمت آشکار خداست و اگر وصف انسان باشد نام اخلاق و افعال پسندیده اوست که از وی ظاهر می‌شود به کسی کریم نگویند مگر بعد از آن که آن اخلاق و افعال از وی ظاهر شود و هر چیزی که در نوع خود شریف است با کرم توصیف می‌شود. (قاموس قرآن، ج 6، ص 103).

«کبیر» به معنای عظیم القدر (قدر و منزلت بزرگ) است. در ضمن باید گفت که «کبیر»، از اُسماء و صفات حسناى الهی به معنای بزرگ و صاحب کبریایی است. (ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، جلد 5، صفحه 125 و 126، دار صادر، بیروت).

فرق بین «کبیر» و «عظیم» :

«عظیم» در مقابل «حقیر» بوده و تقابله‌شان به تضاد است، اما «کبیر» در مقابل «صغیر» است. تقابل کبیر و صغیر نسبی است؛ یعنی یک چیز نسبت به چیز دیگر میتواند کبیر باشد، ولی به تناسب چیز بزرگ تر میتواند صغیر محسوب شود به خلاف «عظیم» که هیچ وقت بران اطلاق حقیر، نمیشود. (مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، جلد 10، صفحه 17)

- عظیم، قوی ترین مرتبه و بالاترین درجه از کبیر است و دلالت می‌کند بر مرتبه رفیع‌تر، اما کبیر، دلالت می‌کند بر مطلق رفعت. (مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج 10، ص 17).

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه شرح حال نفاق پیشگان به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (11 الی 17) یکبار دیگر صورت حال عربهای بیابان خیمه نشین را مورد بحث قرار میدهد که در سفر حدیبیه از دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم سرپیچی و طوری تصور و گمان کردند که از این سفر جور و سلامت بازخواهند گشتند؛ بناً پیامبر صلی الله علیه وسلم را به حجت و دلایل ذیل ملازمت و همراهی نکردند. - اعتذار از تخلف و سرپیچی به دلیل سرگرمی به اموال و بستگانشان؛

- درخواست مشارکت در معرکه خیر،

- دعوت قرآن از آنان برای پیکار با مردمی رزمنده و سلحشور، به استثنای مریضان .
سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسْنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قَوْلٌ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۱)

زود است که پس ماندگان عرب‌های بادیه نشین به تو بگویند: اموال و خانواده، ما را به خود مشغول ساخت، پس برای ما آموزش بخواه، با زبان‌های شان چیزی را میگویند که در دل هایشان نیست، بگو: چه کسی میتواند برایتان در برابر الله اگر در حق شما زبانی بخواهد و یا در حق شما نفعی را اراده کند اختیاری دارد، بلکه الله به آنچه می‌کنید آگاه است. (۱۱).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُخَلَّفُونَ»: «الْمُتَخَلَّفُونَ: وماندگان، بر جای ماندگان. اعراب قبایل صحرا نشین چهار اطراف مدینه مانند: «أَسْلَمَ، جُهَيْنَه، مُزَيْنَه، غِفَار، اشْجَع و دِيل» که پیامبر صلی الله علیه وسلم در سال حدیبیه از آنان خواست با او به مکه برای مراسم عمره بروند، آنان به دلیل سستی عقیده و بیم از مردم قریش بهانه تراشی کردند و نرفتند. «شَغَلْنَا»: ما را سرگرم کرد، به ما فرصت نداد. «أَهْلُونَا» خانواده‌ی ما، خویشان و کسان ما. «الْأَسْنَتُهُم»: جمع لسان، زبانهایشان. ما: آن چه، چیزی. «لَيْسَ»: نیست. «فَمَنْ يَمْلِكُ»: چه کسی می‌تواند؟ یعنی، کسی نمی‌تواند. [«مأئده/ ۱۷»، فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا]. چه کسی می‌تواند در برابر خدا دفاع کند؟ چه کسی در برابر فرمان خدا اختیار دارد؟ کسی اختیار و اقتدار ندارد. «خَبِيرًا»: آگاه، باخبر.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت: هیچ‌کس توان ندارد خیر و خوبی را که الله برایش مقدر کرده از خود بگرداند، یا شرّ و ناخوشایندی را که بر او مقدر کرده باشد از خود دفع نماید. واقعیت مطابق پندار شما نیست که خداوند به رازهای دل‌های شما آگاه نباشد، بلکه او به چیزهای پنهان و آشکار داناست، هیچ امر پوشیده‌ای از او مخفی نمی‌باشد و قطعاً شما را به اعمالی که انجام دادید مورد محاسبه قرار میدهد. «قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا» به آنها بگو: چه کسی شما را از خواست خدا حفظ می‌کند اگر بخواهد به شما زبانی همچون شکست یا نفعی از قبیل پیروزی و غنیمت به شما برساند؟ امام قرطبی فرموده است: بدین وسیله گمان آنها را رد می‌کند که گمان می‌بردند تخلف از همراهی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم زیان آنان را دفع و نفع را برای آنان جلب می‌کند. (تفسیر قرطبی).

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنُّ السَّوِّ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (۱۲)

بلکه شما گمان کردید که رسول و مؤمنان هرگز به‌سوی خانواده‌هایشان باز نخواهند گشت و این در دل‌هایتان آراسته شد و گمان بد کردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید. (۱۲).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ظَنَنْتُمْ»: گمان بردید. «أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ»: که دیگر بر نمی‌گردد. «ظَنُّ السَّوِّ»: گمان بد. «بُورًا»: تباه گشتگان، نابودشدگان، جمع بایر. [«فرقان/ ۱۸۸»].

وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (۱۳)

و هر کس به خداوند و پیامبر او ایمان نیاورد [بداند که] ما برای کافران آتشی افروخته آماده ساخته‌ایم. (۱۳).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أَعْتَدْنَا »: مهیا کردیم، آماده کردیم. « سَعِيرًا »: آتش برافروخته، آتش سوزان.
وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۴)

و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره الله است، هر کس را بخواهد می آمرزد و هر کس را بخواهد عذاب می کند؛ و الله همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.
 (۱۴).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« غَفُورًا »: بسیار آمرزنده. « رَحِيمًا »: پر مهر و محبت.

تفسیر :

قابل یادآوری است: در مواردی که قرآن عظیم الشأن می فرماید: «خداوند هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می کند»، بادر نظر داشت اینکه الله سبحان و تعالی هم عادل است و هم حکیم، مراد آن است که در موارد لطف و بخشش، انسان خود را لایق دریافت بخشش الهی کرده ولی باتأسف باید گفت که: در موارد قهر و عذاب، انسان خود را از قابلیت انداخته است.

در ضمن نباید فراموش کنید که: الله سبحان و تعالی علاوه بر بخشش گذشته، با رحمت خود، آینده انسان را نیز تأمین می کند.

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِتَأْخُذُوا دُرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يُفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵)

زود است همان پس ماندگان (غزوه حذیبیه) بگویند، وقتی که شما برای به دست آوردن غنیمتهای (خیبر) روان شوید، بگذارید که همراه شما برویم، می خواهند سخن الله را تغییر دهند. بگو: هرگز با ما نخواهید رفت، الله از پیش این چنین (در باره شما) فرموده است، پس خواهند گفت: (الله نگفته است) بلکه شما نسبت به ما حسد می ورزید. (مسلمانان حسد نمی ورزند) ولی آنان جز اندکی نمی فهمند. (۱۵).

تشریح لغات و اصطلاحات :

« انْطَلَقْتُمْ »: حرکت کردید، رهسپار شدید. « مَغَائِمٍ »: جمع مَغَم، غنیمتها، غنایم خیبر که به مؤمنان حذیبیه اختصاص داشت. « دُرُونَا »: ما را بگذارید. بگذارید ما را. « نَتَّبِعْكُمْ »: بگذارید ما هم همراه شما باشیم، بگذارید ما هم به دنبال شما بیایم، از پی شما بیاییم. « لَنْ تَتَّبِعُونَا »: هرگز از پی ما نخواهید آمد، هرگز از ما پیروی نخواهید کرد. « تَحْسُدُونَنَا »: بر ما حسد می برید، به ما رشک می ورزید. « لَا يُفْقَهُونَ »: نمی فهمند.

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶)

به پس ماندگان بادیه نشین بگو: به زودی از شما دعوت خواهد شد که به سوی قوم جنگ جو و قدرتمند بروید، تا با آنان بجنگید، یا آنکه اسلام آورند. پس اگر اطاعت کنید، الله پاداش نیک به شما خواهد داد. و اگر روی بگردانید، طوریکه پیش از این روی گردانیدید، شما

را به عذاب دردناک شکنجه خواهد کرد. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَدَّ عَوْنَ»: دعوت خواهید شد. «قَوْمٌ»: مراد بنوحنیفه، قوم مُسَیْلِمَه کَذَّاب، یعنی اهل رده است که چهار سال بعد از نزول این آیات در زمان ابوبکر میان ایشیان و مؤمنان جنگ سختی درگرفت. (ملاحظه شود: التفسیر القرآنی للقرآن). «أُولِی بَاسٍ»: نیرومند، جنگاور و سلحشور، صاحب توان و قدرت، رزم آور. «تَقَاتَلُوهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ»: با آنان می جنگید یا مسلمان می شوند. یعنی باید با آنان بجنگید تا اسلام را می پذیرند. راه دیگری از ایشان پذیرفته نمیشود.

شان نزول آیه 16:

حضرت ابن عباس(رض) در شأن نزول آیه مبارکه میفرماید: چون آیه: «وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ» (سورة الفتح: 16) نازل شد، مریضان و اشخاص زمین گیر گفتند: یا رسول الله! تکلیف ما چه می شود؟ پس این آیه نازل شد.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷)
بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر مریض گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکند) و هرکس از الله و پیغمبرش اطاعت کند، الله او را به باغ هایی وارد میسازد که از زیر (درختان و قصرهای) آن نهر ها روان است. و هرکس روی بگرداند، او را به عذاب دردناک، عذاب خواهدداد. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَرْجٌ»: گناه. (ملاحظه شود سورة: توبه، آیه 91، سورة نور، آیه 61). «أَعْرَجٌ»: لنگ. «يَتَوَلَّ»: روی برمی گرداند، روی برمی تابد.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: با داشتن معلولیت کرامت مقام و منزلت انسانی پایین نمی آید و نباید به آنانی که یکی از اعضای بدن خود را بنابر دلایل مختلف از دست داده اند به چشم حقارت دیده شود.

مُلَقَّب قرار دادن به عیب معین از جمله گناهان کبیره بشمار می رود، قرآن عظیم الشان نسبت دادن اصطلاحات معیوبیت به مسلمانان را از جمله (کر، کور و شل و امثال آن) ناروا دانسته و آنر منع نموده است.

خداوند تبارک و تعالی عادل است. ولی دانست که لازمه عدل الهی این نیست که همه را بر یک وضعیت مشابه خلق نماید! بلکه عدل الهی آنست که اگر انسانها را بر اوضاع و شرایط مختلف خلق نمود، مسئولیت پذیری آنها در دنیا و جواب دهی آنها در آخرت نیز در پی شرایط شان متفاوت باشد. یعنی خداوند کسی را که مثلاً معلول کرده در دنیا به انجام هر کاری مکلف نکرده و در قیامت نیز از چیزیکه او را به آن چیز مکلف ننموده بازخواست نمیکند.

بطور مثال ما این امر را در شرع می بینیم؛ یعنی شخصی که ثروتمند و پولدار است، مطمئناً از شخصی که فقیر است مسئولیت بیشتری نیز برگردن دارد، و کسی که علم دارد با کسی که علم اندک دارد متفاوت است و الله تعالی از شخص عالم تر بازخواست بیشتری خواهد کرد. و همینطور کسی که سالم است به نسبت معلول هم در دنیا و در آخرت مسئولیتش بیشتر است و همه ی اینها به دلیل وجود آزمایش بین خلائق است.

ابن ام مکتوم «عبدالله بن قیس قرشی عامری» از جمله یکی از صحابه جلیل القدری در اسلام است که به هر دو چشم نابینا بود. وی از جمله اولین کسانی بود، که اسلام آورد و هجرت کرد. هجرت وی پس از مصعب بن عمیر(رضی الله عنه) و پیش از رسول الله صلی الله

علیه وسلم بود. وی در مدینه منوره به تعلیم قرآن عظیم الشان مصروف بود. مؤرخین می نویسند که: ابن ام مکتوم نابینا بود و به همراه بلال و سعد و القرظ و ابو محذوره (که مؤذن مکه بود) به دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم آذان می گفت. همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوات و هنگامی که خود در مدینه نبود وی را به جانشینی خود انتخاب می کرد تا برای مردمی که در مدینه بودند امامت کند. گفته شده است پیامبر صلی الله علیه وسلم سیزده بار وی را بجای خود امیر مدینه قرار داده است. عروة می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم با تعدادی از مردان قریش نشسته بود که در میانشان عتبه بن ربیعہ نیز وجود داشت پس ابن ام مکتوم آمد در حالی که سوالی داشت. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم (به دلیل مشغول بودن به سران قریش) از وی روی گرداند که این آیه نازل گردید: «عَبَسَ وَتَوَلَّى. اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمَى». (چهره درهم کشید و روی گرداند آنگاه نابینا به نزد وی آمد).

از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: وقتی آیه «مُؤْمِنَانِ خَانَهُ نَشِیْنِ بِمَا مَجَاهِدَانِیْ کِهْ بِمَا مَالٍ وَ جَانِ خُودٍ دَر رَہِ خُدا جِهَادَ مِی کُننْدَ یَک سَانِ نَمِی بَاشنْد» نازل گردید، رسول الله صلی الله علیه وسلم، زید را صدا زد و او را دستور داد که آن را بنویسد. زید استخوان کتف شتری را آورد و آن را نوشت. پس در این هنگام ابن ام مکتوم آمد و از نابینایی خود شکایت برد پس این بخش از آیه نازل شد: «غیر اُولِی الضَّرَر» (آنانی که زیان دیده نیستند). از ابو لیلی روایت است که ابن ام مکتوم گفت: ای پروردگارم! عذر من را نازل کن. پس این آیه نازل شد که: «غیر اُولِی الضَّرَر» اما وی بعد ها نیز به جهاد می رفت و می گفت: بیرق را به من بدهید که من کورم و نمی توانم فرار کنم! و مرا میان دو صف قرار دهید. وی در دوران عمر بن خطاب به همراه سعد بن ابی وقاص در نبرد قادسیه شرکت جست و گفته شده است در همان نبرد به شهادت رسیده است و گفته شده که پس از بازگشت از این نبرد در مدینه وفات یافته است. والله اعلم. (نزہۃ الفضلاء 1/62 - البدایة والنهاية 7/49) برخی از مفسرین می نویسند که: وی روزی به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله من از فیض جهاد محروم شدم و از جمله قاعدین هستم، در این زمان از فوق عرش الهی برای تسلی خاطر این مرد نابینا خطاب رسید که «ای رسول من، به این مرد بگو: بر نابینا و لنگ و مریض گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکنند). هر کس از خدا و فرستاده اش فرمانبرداری کند، خدا او را به باغ های بهشتی وارد می سازد که رودبارها در زیر (کاخ ها و درختان) آن روان است، و هر کس که سرپیچی کند، خدا او را به عذاب دردناکی گرفتار می سازد.

در روایتی آمده است که حضرت ابن عباس گفته است: آنها عبارتند از باز ایستادگان از غزوه بدر و آنان که به جهاد رفتند. وقتی آیه نازل شد «ابن ام مکتوم» برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا برای من رخصتی هست؟ به خدا قسم اگر میتوانستم به جهاد می رفتم. آنگاه خدا آیه ی (غیر اُولِی الضَّرَر) را نازل کرد.

أهل ضرر: اهل معاذیراند که عذرهایی چون مریضی، معلولیت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که از جهاد بازشان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار داشته و همانند پادشاه ایشان را دارند، چنان که در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در یکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعاً در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نیپیموده و هیچ وادی ای را پشت سر نگذاشته اید، مگر اینکه با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! در حالی که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذر ایشان را باز داشته است».

خواننده محترم!

از فحوی آیه متبرکه که این حقیقت واضح می شود که: تکالیف الهی، به مقدار قدرت و توان

است. همچنان این واقعیت و عدل الهی که اشخاص معذور، از بهشت محروم نمی‌شوند، به شرط آنکه در حدّ توان، مطیع باشند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه حال و وضعیت واپس ماندگان صحرا نشین در سفر حدیبیه، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (18 الی 26) در باره مکافات و اطمینان خاطر مسلمانان درمورد بیعت رضوان که الله سبحان و تعالی از آنان راضی و خرسند است، بحث بعمل می‌آید.

همچنین در ادامه‌ی این آیات به فتوحات مسلسل و پی‌درپی - چه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم و چه در زمان حیات خلفای راشدین - اشاره بعمل می‌آید و به مؤمنان امتنان می‌دهد که از دست آزار مشرکان و بی‌باوران رستگار شده‌اند.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸)

هر آینه که الله از مؤمنان، چون با تو در زیر آن درخت بیعت کردند، راضی شد، پس آنچه را که در دل هایشان بود دانست، در نتیجه بر آنان سکون و آرامش نازل کرد و به آنان فتح نزدیک را پاداش داد. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَضِيَ»: خشنود شد. «إِذْ»: آن دم. بدانگاه. «تَحْتَ الشَّجَرَةِ»: زیر آن درخت معهود. «السَّكِينَةُ»: آرامش. [- در همین سوره ۴/]. «أَثَابَهُمْ»: به آنان پاداش داد

تفسیر:

«الشَّجَرَةُ»: مراد درخت بزرگ و ضخیم است که در حدیبیه بود و مؤمنان در زیر سایه آن با پیغمبر تجدید بیعت کردند و این پیمان به سبب خوشنودی خدا از آن مؤمنان «بَيْعَةُ الرِّضْوَان» نام گرفت.

«فَتْحًا قَرِيبًا»: مراد صلح حدیبیه است که منشأ آزادی دعوت اسلام و فتوحات بیشمار گردید. و برخی از مفسرین آنرا به فتح خیبر در هنگام بازگشت مسلمانان از حدیبیه رخ داد و برخی آنرا به فتح مکه تفسیر نموده‌اند.

خیبر:

منطقه سرسیزی در (160) کیلومتری مدینه بر سر راه شام است که در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم، محل سکونت یهودیان بود و در سال (7) هجری قمری پس از (6) هفته محاصره از سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم و نبردهایی که رخ داد، به تصرف مسلمانان درآمد.

شان نزول آیه 18:

چنان‌که مفسران در بیان شأن نزول این آیه از سلمه بن اکوع (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «در اثنایی که ما به خواب چاشتگاه (قیلوله) رفته بودیم، ناگهان منادی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ندا سر داد که: ایها الناس! روح القدس (جبرئیل) فرود آمد، بیعت کنید! پس نزد ایشان رفتیم و درحالی‌که ایشان در زیر درخت طلح (آکاسیا) بودند، با ایشان بیعت کردیم و آن حضرت صلی الله علیه وسلم با زدن یک دست خویش بر دست دیگر خود، از جای عثمان (رض) که او را نزد قریش فرستاده بودند، بیعت کردند. در این اثنا مردم گفتند: گوارا باد بر تو ای فرزند عفان! تو هم اکنون به کعبه طواف می‌کنی ولی ما در اینجا محروم هستیم! اما رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر او، این و این مقدار سال در مکه بماند؛ تا من به کعبه طواف نکنم، طواف نمی‌کند». آن‌گاه این آیه نازل شد. «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...» را نازل کرد. (ابن ابوحاتم چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» 225/4 آمده روایت کرده است. تفسیر «زاد المسیر» 1291).

قطع درخت بیعت الرضوان:

درختی که در این آیه ذکر شده درخت «مغیلان» است، و مشهور است که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم، بعضی از مردم زیر آن درخت می‌رفتند و برای کسب ثواب در آنجا نماز می‌خواندند.

ابن سعد با سند صحیح در حدیثی از نافع روایت فرموده است که: در یکی از روزها به حضرت عمر (رض) خبر رسید که تعدادی از مسلمانان به پیش درخت بیعت الرضوان می‌روند و در آنجا به ظن اینکه محل متبرک است، نماز بجا می‌آورند. بعد از اینکه حضرت عمر این داستان را شنید، هدایت فرمود تا آن درخت را قطع کنند. (التاریخ الاسلامی 260/19، طبقات ابن سعد 100/2)

مؤرخین در مورد اینکه چرا حضرت عمر درختی بیعت الرضوان را که پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش زیر آن بیعت کرده بودند، قطع کرد، مینویسند: این عمل در زمانی صورت گرفت که: حضرت عمر رضی الله عنه متوجه شد بعضی از مردم به آنجا می‌روند علت را از آن‌ها جویا شد. گفتند: مردم در آنجا نماز می‌خوانند، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم در مسیر حج در آنجا نماز خوانده است عمر رضی الله عنه خشمگین شد و فرمود: همانا پیشینیان به سبب تقدس آثار پیامبران شان به هلاکت رسیدند. (مجموع الفتاوی 171/27)

شیخ الاسلام ابن تیمیه در این بابت می‌فرماید: صحابه و تابعین بر آثار پیامبران و صالحان (مانند نشستن پیامبر در جای مخصوص و یا، نماز خواندن ایشان در یک مکان مشخص و غیره...) بناء یا مسجدي نساختمند، حتی بزرگان صحابه از جمله عمر بن خطاب رضی الله عنه و... مردم را از نماز خواندن در مکانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم اتفاقاً در آنجا نماز خوانده نهی کرده‌اند. (مجموع الفتاوی 466/17).

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹)

و غنائم بسیاری که آنرا به دست می‌آورند، و الله غالب باحکمت است. (۱۹)

تفسیر:

«وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا» «غنائم» هدف از آن همه غنیمت‌هایی است که تا روز آخرت مسلمانان بدست می‌آورند. ابن کثیر فرموده است: این «خیر کثیر» عبارت است از اجرای صلح در بین آنها و دشمنانشان که الله سبحانه و تعالی آن را به وسیله‌ی آنها اجرا کرد و از طریق خیر و برکت فراوانی با فتح خیبر به دست آمد. و بعد از آن، فتح و گشودن دیگر سرزمین‌ها و ولایات، و عزت و پیروزی و رفعت مقام دنیا و آخرت را نصیب آنها نمود (مختصر ۳/۳۴۵). «وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» الله در کار خود مقتدر و در تدبیر و صنعتش حکیم است. از این جهت است که شما را بر آنان غالب کرد و سرزمین و اموال و دیار آنها را به غنیمت شما درآورد.

وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲۰)

الله غنیمت‌های فراوانی را به شما در آینده وعده کرده است که آنها را به دست می‌آورید و این (غنیمت) را زودتر به شما داد و دست تجاوز مردم را از شما باز داشت. تا نشانه‌ای (نصرت الهی) برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند. (۲۰)

تفسیر:

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی غنائمی که تا روز رستاخیز برقرار می‌باشد. (تفسیر قرطبی ۲۷۸/۱۶).

در البحر آمده است: دایره‌ی نفوذ اسلام گسترش یافت و مسلمانان به فتوحاتی بی‌شمار دست

یافتند و غنیمت های فراوانی را در مشرق و مغرب و در هندوستان و سودان به دست آوردند و عده‌ی خدا به حقیقت پیوست و یکی از شاهان «غانه» بر سرزمین «تکرور» حکومت می‌کرد، به اسلام در آمد و بیش از پانزده ولایت از سودان را گشود و با او به اسلام درآمدند و بعضی از شاهان آنها با او به حج رفتند. (تفسیر کبیر ۹۶/۲۸).

«فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ» غنایم خبیر را بدون تلاش و زحمت و جنگ برایتان فراهم آورد. «وَوَكَّفَ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ» و اجازه نداد مردم دست تجاوز و ستم به سویتان دراز کنند. مفسران گفته‌اند: منظور اهل خبیر و هم پیمانان آنها، یعنی بنی اسد و عطفان است که وقتی برای کمک به اهل خبیر آمدند، خدا بیم و هراس را به دل آنها القاء کرد.

امام فخر رازی فرموده است: آیه به این مطلب اشاره دارد که فتح و غنایم اعطا شده تمام ثواب و پاداشی نیست که خداوند به آنها عطا می‌کند، بلکه پاداش واقعی را در آخرت دریافت می‌کنند و اینها فقط چیزی است که در این دنیا به آنها اعطا شده است تا از آن سود ببرند و برای نسل‌های مؤمن بعد از آنان دلیل باشد و بر صدق وعده‌ی خدا دلالت کند و نسل‌های بعد از شما به یقین بدانند همان‌طور که شما به وعده‌ی مقرر نایل آمده‌اید آنها نیز به وعده‌ی مقرر نایل می‌آیند. (راجح همان است که ابن کثیر آورده است و طبری و ابو حیان آن را پذیرفته‌اند. و این مطلب از قتاده و حسن نیز نقل شده است و آیه‌ی لَمْ تَقْدِرُوا عَلَیْهَا آن را تأیید میکند و نشان میدهد که برای فتح آن تلاش شده است و آن هم با فتح «مکه» منطبق است. و گویا منظور فتح فارس و روم است و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور تلاش هوازن در حنین است. و قول ارجح همان است که ما نقل نمودیم.) (تفسیر صفوة التفسیر).

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱)

والله به شما باز وعده غنیمتهای دیگری فرموده که هنوز بر آن قادر نیستید و علم خدا محیط بر آن است و خدا بر هر چیز تواناست. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«اُخْرَى» : دیگری، غنیمتهای دیگری. «لَمْ تَقْدِرُوا» : بر آن چیره نشدید، بر آن قدرت نداشتید.

تفسیر :

ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد : یعنی غنیمتی دیگر و پیروزی دیگر را برایتان فراهم کرد که قدرت به دست آوردن آن را نداشتید و آن را برای شما میسر نمود؛ چون الله بندگان پرهیزگار را از راهی روزی میدهد که حسابی برای آن نکرده‌اند. همانا در این آیه منظور «فتح مکه» میباشد. نظر طبری چنین است. (البحر ۹۷/۸).

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲)

و اگر کافران (در سرزمین حذیبیه) با شما می‌جنگیدند به زودی فرار مینمودند، سپس ولی و یآوری نمی‌یافتید. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَوْ قَاتَل» : اگر برزمد، اگر جنگ کند. «لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ» : قطعاً پشت کردند — قطعاً پشت می‌کنند. [— آل عمران/۱۱۱، يَوَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارَ]، [— نفال/۱۵، فَلَا تُوَلُّوْهُمْ الْأَدْبَارَ]، [— حزب/۱۵، لَا يُؤَلُّوْنَ الْأَدْبَارَ].

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳)

این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. (۲۳)

تفسیر :

در البحر آمده است الله تعالی برای پیامبران خود روش و طریقه‌ای را مقرر فرموده است که عبارت است از: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي.» (البحر ۹۷/۸). «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» و روش و طریقه‌ی خدا تغییر پذیر نیست.

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴)

او همان ذاتی است که دست آنها را از شما و دست شما را از آنها در داخل مکه کوتاه کرد، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز ساخت، و الله به آنچه می‌کنید، بیناست. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَطْنِ مَكَّةَ»: وسط مکه، درون مکه. مراد سرزمین حدیبه است که نزدیک مکه است. «أَظْفَرَكُمْ»: شما را پیروز گرداند. «أَظْفَرَ كُمْ عَلَيْهِم»: شما را بر آنها پیروز کرد.

شأن نزول آیه 24 :

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که هدف از: «بطن مکه» اشاره به همین واقعه حدیبه است، زیرا در شأن نزول این می نویسند:

973- مسلم، ترمذی و نسائی از انس (رض) روایت کرده اند: هنگام غزوه حدیبه هشتاد تن از مکیان مسلحانه از کوه تنعیم که موضعی در سرزمین حل در میان مکه و سرف است، بر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و یاران‌شان فرود آمدند و می‌خواستند تا غافلگیرانه برایشان حمله نمایند، ولی یاران رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آنان را دستگیر کردند و سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن‌ها را آزاد کردند.

در روایتی آمده است که خداوند متعال بر اثر دعای رسول خویش صلی الله علیه وسلم بینایی آن مشرکان را از آنان گرفت و در نتیجه، مسلمانان به سادگی آنان را دستگیر نمودند، سپس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آن‌ها را آزاد کردند. پس پروردگار متعال آیه: «وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ...» را نازل کرد. (صحیح است، مسلم 1808، ابوداود 2688، ترمذی 3264، نسائی در «تفسیر» 530، واحدی 751 از انس روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 2447)

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالُ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءُ مُؤْمِنَاتٍ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۵)

آنانند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام منع کردند و نگذاشتند قربانی‌ای که موقوف داشته شده بود، به جایگاهش برسد و اگر مردان و زنانی مؤمن [و مستضعف در مکه] نبودند که آنان را نمی شناسید [و ممکن بود] پایمالشان کنید آن گاه نادانسته درباره آنان رنجی و آسیب به شما می‌رسید.

(الله هرگز مانع این جنگ نمیشد) تا الله هرکسی را بخواهد در رحمت خود در آورد. اگر (مؤمنان و مشرکان) از هم جدا بودند حتما کافران را به عذاب دردناکی گرفتار می‌کردیم. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَعْكُوفًا»: محبوس و ممنوع. در اینجا هدف نگاه داشته شده و اختصاص یافته به فقرای بیت‌الله است. «مَحَلَّهُ»: قربانگاه. محل ذبح (ملاحظه شود: بقره / 196، حج / 33). «أَنْ»

تطووهم»: اگر بیم آن نبود اینکه ایشان را لگد مال و نابود کنید. «معرفة»: ننگ و عار. زیان و ضرر. در اینجا مراد کار ناپسندی است که موجب تأسف شود. «تَزِيلُوا»: جدا شده بودند. یعنی اگر مؤمنان و کافران جدا از هم می‌زیستند و قابل تشخیص از هم بودند.

شان نزول آیه 25:

977- طبرانی و ابویعلی از ابوجمعہ جنبد بن سبع روایت کرده اند: در اول یک روز در حالی که کافر بودم با رسول الله جنگیدم و در آخر همان روز به دین اسلام مشرف شدم و در صف مسلمانان با دشمنان شان می جنگیدیم. ما سه مرد و هفت زن بودیم. این کلام حق «وَلَوْلَا رَجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ» در باره ما نازل شده است. (ابو یعلی 1560، طبرانی 2204 از ابو جمعه روایت کرده اند. هیشمی در «مجمع الزوائد» 11346 می‌گوید: «طبرانی به دو اسناد روایت کرده است راوی های یکی از این دو اسناد ثقه هستند» سیوطی در «در المنثور» 6 / 76 جید گفته است. «تفسیر شوکانی» 2450).

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَافِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٢٦)

آنگاه که کافران تعصب و ننگ جاهلیت را در دل‌هایشان جای دادند، پس الله سکون و آرامش خود را بر رسول خویش و (نیز) بر مؤمنان نازل کرد و آنان را به کلمه تقوا ملزم ساخت و آنان به آن سزاوارتر و اهل آن بودند و الله به هر چیز داناست. (٢٦)

تفسیر:

«حمیت» در اصل از ماده «حمی» به معنی حرارت است، و سپس در معنی غضب، و بعداً به معنی نخوت و تعصب آمیخته با غضب به کار رفته است. مفسرین می‌فرمایند که هدف از «حمیة الجاهلیة» تعصب عرب جاهلی به خدایانشان بود که موجب میشد از پرستش غیر آن‌ها خود داری ورزند؛ یعنی، نوعی گردن فرازی که مانع هر نوع تسلیم و انقیاد می‌گردید. هدف از حمیت جاهلی را تن زدن مردم از اعتراف به رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز دانسته اند. امام فخر رازی می‌فرماید حمیت خود صفتی مذموم است و اضافه شدن آن به جاهلیت بر قبیح آن افزوده است.

«غیرت مذمومه» عبارت است از این که انسان از کسی یا چیزی که شرعاً و عقلاً حمایتش سزاوار نیست، چه به صورت گفتار و چه به صورت کردار حمایت کند. اسم این را غیرت مذمومه می‌گذارند.

«كَلِمَةُ التَّقْوَى»: سخن پرهیزگاران. سخنی که با گفتن آن، انسان خود را از عذاب می‌رهاند که سخن توحید یعنی: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. روحیه پرهیزگاری. اما ظاهر این است که منظور از کلمه‌ی تقوی عبارت است از اخلاص و اطاعت آنان برای خدا و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، آنگاه که در موقع نوشتن مواد صلح فرمانبرداری کردند، هر چند که در ظاهر تضییع حق مؤمنان را در برداشت، اما خدا مؤمنان را بر اطاعت از پیامبر تثبیت کرد و همین امر باعث شد که خیر فراوانی به مسلمانان برسد. (این چیزی است که به هنگام تفسیر آیات مربوط به صلح حدیبیه خدا آن را به من الهام کرد.) (تفسیر صفوة التفسیر). «أَحَقَّ»: سزاوارتر و شایسته‌تر. «أَهْلَهَا»:

درخور و برازنده آن، مستحق آن.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (27 الی 29) در باره تحقق بخشیدن رؤیای پیامبر، اوصاف والا و یاران برگزیده‌اش، بحث بعمل آمده است.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (٢٧)

به راستی که الله رؤیای پیامبر خود را به حقیقت پیوست، که شما ان شاء الله در امن و امان در حالیکه موی سرتان را تراشیده و کوتاه کرده اید بدون ترس وارد مسجد الحرام خواهید شد. ولی الله چیزهایی را می دانست که شما نمیدانستید. (و در این تاخیر حکمتی بود) و قبل از آن فتح نزدیکی (برای شما) قرار داد. (٢٧).

تشریح لغات واصطلاحات :

«رُؤْيَا»: خواب، خواب صادق. «لَتَدْخُلَنَّ»: قطعه داخل خواهید شد.
«آمَنِينَ»: جمع آمن، در امن و امان. «مُحَلِّقِينَ»: سر تراشیدگان. «مُقَصِّرِينَ»: مو کوتاه کردگان. حاجیان پس از فراغت از انجام مناسک حج، با تراشیدن موی سر یا کوتاه کردن موی سر، از احرام بدر می آیند. «مَا»: مراد مصلحت نهفته در صلح حدیبیه که ورود به مکه است. «مِنْ دُونِ ذَلِكَ»: پیش از آن، یعنی قبل از ورود شما به مکه. «فَتْحًا قَرِيبًا»: مراد فتح خیبر، یا صلح حدیبیه، و یا هردوی آنها است. (ملاحظه شود: صفوة البیان، لمعانی القرآن).

شان نزول آیه 27 :

978- فریابی، عبد بن حمید و بیهقی در «دلائل» از مجاهد روایت کرده اند: رسول الله (ص) در حدیبیه خواب دید که خودش و یاران اش در نهایت امن و امان به مکه داخل می شوند و موی سرخویش را در آنجا می تراشند و یا کوتاه می کنند. چون آن بزرگوار قربانی های خود را در حدیبیه ذبح کرد. یارانش گفتند: ای رسول خدا! خواب و رویای شما کجا شد؟ پس آیه «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ...» نازل شد. (طبری 31601 از مجاهد روایت کرده مرسل و ضعیف است).

تفسیر :

«الرُّؤْيَا»: خواب. هدف خوابی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه دیده بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم، در خواب دید که او و اصحاب اش داخل مکه شده اند و کعبه را طواف می کنند، سپس سرها را تراشیده و موها را کوتاه نموده اند.

خواب «الرُّؤْيَا»:

رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره خواب «الرُّؤْيَا» میفرماید: «الرُّؤْيَا جزء من ست وأربعين جزءاً من النبوة»: «خواب جزءى از چهل و شش جزء نبوت است». و دلیل اینکه رؤیا جزئی از نبوت است، این است که در خواب حوادثی برای انسان رخ می دهد که در دنیای واقعی از انجام آنها عاجز و ناتوان است.

اهل حق اتفاق نظر دارند بر اینکه رؤیای صادقه حق و از جانب خداوند است. کسی آن را انکار نمی کند مگر اهل الحاد و جمعی از معتزله. [تفسیر قرطبی، 124/9].

خطابی فرموده است که در معنای رؤیای صادقه گفته شده است: رؤیای صادقه موافق با نبوت می آید، نه اینکه جزء باقی مانده از نبوت است. و برخی گفته اند: رؤیای صادقه جزئی از علم نبوت است، چون نبوت اگرچه به پایان رسیده، اما علم آن همچنان باقی است. خطابی کلام خود را به قول امام مالک خاتمه داده طوریکه ابن عبدالبر آن را نقل کرده و از امام مالک پرسیده است: که آیا هرکس میتواند خواب را تعبیر کند؟ در جواب گفته است: آیا می شود نبوت را به بازی گرفت، پس گفت: رؤیا جزئی از نبوت است، و نبوت را نمی توان به بازی گرفت؟ خطابی جواب داده که منظور امام مالک این نبوده که رؤیای صادقه نبوت باقی مانده است، بلکه منظورش این بوده چون رؤیای صادقه از جهت اطلاع بر جزئی از

غیب مشابه نبوت است، جایز نیست که بدون علم و آگاهی در مورد آن صحبت شود. ابن بطال گفته است اینکه رؤیا جزئی از نبوت است بر شأن و شکوه رؤیا می‌افزاید، ولو اینکه یک جزء از هزار جزء باشد. گفته می‌شود: که لفظ نبوت از لفظ «إنباء» گرفته شده است و «إنباء» در لغت به معنای اعلام و پخش خبر است، پس بر این اساس، معنا چنین می‌شود که رؤیا خبری صادق از جانب خداوند است، همچنانکه نبوت خبری است صادق از طرف خداوند، که هیچ دروغی در آن روا نیست. [فتح الباری، 363/12].

پس رؤیا در صدق خبر با نبوت مشابهت پیدا می‌کند. ابودرداء (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد این آیه سؤال کرد که خداوند می‌فرماید: «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره یونس: 64). (در زندگی دنیا و در آخرت، شاد و مسرور)ند؛ وعده های الهی تخلف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ).

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ما سألني أحدٌ عنها غيرُك منذ أنزلت، هي الرؤيا الصالحة يراها المسلم أو ترى له»: «از روزی که این آیه نازل شده کسی جز تو در مورد آن سؤال نکرده است» (منظور از بشری در آیه» رؤیای صالحه‌ای است که یا مسلمان خودش آن را می‌بیند و یا دیگری به او خواب می‌بیند». (سنن ترمذی، 2273، ترمذی می‌گوید: حدیث حسن است. و البانی می‌گوید: صحیح است. مراجعه شود: «الصحیحة» (1786)). و این حدیث از عبادة بن الصامت (رض) نیز با الفاظ دیگر در سنن ترمذی، (2275) روایت شده است. تفسیر قرطبی، 358/8).

اقسام خواب ها :

بصورت کل خواب بر سه نوع است:

اول: رؤیای صالحه یا خوابی نیکو که مژده‌ای است از طرف خداوند برای بیننده آن است و طوریکه یاد آور شدیم «الرؤیا» و یک قسمت از چهل و شش قسمت نبوت پیامبران است. (بخاری و مسلم)

دوم: «الرؤیا» یا خواب ناپسند و ناخوشایند که از طرف شیطان است و برای مسخره کردن و آزار دادن بیننده خواب می‌باشد.

شیطان از مسلمان در حالت خواب بهره برداری می‌کند. مخصوصاً آن‌عه اشخاصیکه در حین خواب رفتن آداب خوابیدن را مراعات نه نموده باشد از جمله:

بدون وضوء به بستر خواب رفته باشد، اذکار ناخوانده به بستر خواب رفته باشد، و یا سایر تعلیمات و دساتیر خواب را رعایت نه نموده باشد. بناءً شیطان از این فرصت ها استفاده نموده، و به وسوسه شیطانی خویش متوسل شده و به اصطلاح از این فرصت، جهت فریب انسان استفاده بعمل می‌آورد. و او را به وسوسه های شیطانی آغشته می‌سازد، و به طرق مختلف او را فریب می‌دهد.

طوریکه در حدیثی صحیح آمده است که مردی به پیامبر ص عرض کرد که در خواب دیدم سرم از تنم جدا شده است و من به دنبال سرم راه می‌روم. پیامبر ص فرمود: «لا تخبر بتلعب الشيطان بك في المنام». [سیر اعلام النبلاء ذهبی، (4/617) و اسناد آن صحیح است. و نگاه به التقریب شماره (7289)، ص 572].

- شیطان کوشش میکند: تا در خواب چیزی های را به او نشان دهد که باعث حزن و اندوه او شود.

بطور مثال در زیادت‌تر از موارد طوری اتفاق می‌افتد که: مسلمان خود را در حال ارتکاب محرمات و گناه کبیره می‌بیند. یا در مورد الله و پیامبران سخنانی می‌گوید که شایسته ساحت مقدس آنها نیست. یا چیزی را از غیبتات انکار میکند و امثال آنها. قصد شیطان از این کار

این است که انسان مسلمان را نسبت به دینش مشکوک کند، و تخم نفاق و عدم اطمینان را در درون وی بکارد.

- چیزی را به مسلمان نشان می‌دهد که باعث تفرقه و آشفتگی بین مسلمانان می‌شود: مثل اینکه می‌بیند که بر خلاف احکام ثابت شرعی نظر می‌دهد. یا علیه برخی مسلمانان حکم کفر صادر می‌کند یا ملائکه می‌بیند که او را به انجام معاصی دستور می‌دهد یا خود را صالح ترین و بهترین مردم می‌داند یا می‌بیند که مهدی زمان خود شده است و امثال آنها. بنابر این هرگاه انسان چنین چیزهای به خواب دید، باید به طور یقین بداند که این ها وسوسه های شیطان است که به منظور ایجاد تفرقه در بین مسلمانان و ایجاد فساد در دین صورت می‌گیرد و به هنگام چنین خواب های ناخوشایندی باید از سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی بعمل آرد.

سوم: خوابی که ناشی از خیالات و تفکرات انسان و اعمال روزمره اوست. خواب‌هایی که به علت عادت های روزمره می‌باشند، در این طبقه جای می‌گیرند؛ مثلاً، شخص عادت نموده است که در ساعت معینی از روز غذا بخورد، اگر روزی برخلاف عادت در آن ساعت، غذا نخورد و بخوابد، ممکن است خواب غذا خوردن را ببیند یا اگر در حالت بیداری غذای زیاد خورده باشد، ممکن است در خواب ببیند که استفراغ می‌کند. غیر از این سه نوع، هر خوابی که دیده شود، خواب‌های پریشان و باطل است و نمی‌توان آن‌ها را تعبیر نمود، زیرا براساس قاعده‌ی مشخصی قرار نگرفته‌اند.

اول: اگر خواب خوشایند و نیکو باشد، شایسته است که بیننده آن، چهار عمل زیر را انجام دهد:

- 1- خداوند را به خاطر دیدن آن خواب، سپاس گوید.
- 2- به دیگران در مورد آن، مژده دهد. آن را فرخنده و مبارک شمارد.
- 3- نزد هرکس که دوست دارد، آن را بیان کند. نه کسانی که دوستشان ندارد.
- 4- نزد خود، آن را به امری نیک و شایسته تعبیر نماید، زیرا خواب براساس چگونگی تعبیر آن تحقق می‌یابد.

دوم: اگر خواب ناپسند و ناخوشایند باشد، شایسته است که بیننده‌ی آن اعمال ذیل را انجام دهد که در صورت انجام دادن آن‌ها، از آن خواب به اراده پروردگار دچار ضرر و زیان نمی‌گردد؛ و از شرّ این خواب به خداوند پناه ببرد.

- 1- با سه بار گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» از شرّ شیطان به خداوند پناه ببرد.
- 2- سه مرتبه، به طرف چپ خود تف کند. [بدون پرت کردن آب دهان].
- 3- پناه بردن به خدا از شرّ شیطان.
- 4- تغییر دادن جهتی که بر آن خوابیده است به امید اینکه حالش به احسن حال تغییر کند.
- 5- خواندن دو رکعت نماز یا بیشتر تا قلبش آرامش پیدا کند و از خدا بخواهد که از شرّ این خواب مصونش دارد.
- 6- آن را برای هیچ کس بازگو نکند، و اگر مجبور شد آن را فقط برای شخصی عالمی یا ناصحی تعریف کند.

دلیل تمام موارد بالا، احادیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌باشند. امام بخاری از ابوسعید خدری، روایت می‌کند که پیامبر خداص فرموده است: «إذا رأى أحدكم رؤيا يحبها فانما هي من الله فليحمد الله عليها وليحدث بها وإذا رأى غير ذلك مما يكره فانما هي من الشيطان فليستعذ من شرها ولا يذكرها لاحد فانها لا تضره»؛ یعنی، (هرگاه، یکی از شما خوابی دید که از آن خوشش آمد، آن از طرف خداست، پس خداوند را بر آن سپاس گوید و آن را برای دیگران نیز، بیان نماید و اگر خواب ناخوشایندی ببیند، آن از طرف شیطان است، پس از شرّ آن به خداوند پناه ببرد و آن را نزد کسی بیان نکند

که در این صورت، از آن خواب دچار ضرر و زیان نمی‌گردد). ترمذی نیز، از ابو هریره روایت نموده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إذا رأى أحدكم الرؤيا الحسنة فليفسرها وليخبر بها وإذا رأى الرؤيا القبيح فلا يفسرها ولا يخبر بها»؛ یعنی، اگر یکی از شما خواب خوبی دید آن را تعبیر نموده و نزد دیگران بازگو نماید و اگر خواب بد و ناخوشایندی دید آن را تعبیر نکند و نزد دیگران نیز، قصه ننماید).

بخاری و مسلم از ابوسلمه، روایت نموده‌اند که گفته است: «لقد كنت أرى الرؤيا فتمرضني حتى سمعت أبا قتاده يقول وأنا كنت أرى الرؤيا تمرضني حتى سمعت النبيص يقول الرؤيا الحسنة من الله فذا أرى أحدكم فلا يحدث به إلا من يحب وإذا رأى ما يكره فليتعوذ بالله من شرها ومن شر الشيطان وليتقل ثلاثاً ولا يحدث بها أحداً فانها لن تضره»؛ یعنی، (من خواب می‌دیدم و به علت آن مریض می‌شدم تا اینکه شنیدم که ابوقتاده نیز، همانند من به واسطه‌ی خواب هایش دچار مریضی می‌شد، و گفته است که از پیامبر ص شنیدم که فرمودند: خواب نیکو از طرف خداوند است، پس هرکس ببیند، جز نزد آن‌کس که دوستش دارد، آن را بازگو نکند و اگر کسی خواب ناخوشایند و نامطلوبی را ببیند پس از شر آن و شرّ شیطان به خداوند پناه ببرد و سه بار تف نماید و آن را نزد کسی بازگو ننماید که در این صورت، دچار زیان نمی‌گردد). در روایت مسلم آمده است: (اگر کسی خوابی مطلوب و نیک ببیند آن را مژده دهد و نزد کسی بازگو نماید که دوستش دارد).

اما مسلم از جابر، روایت می‌کند که پیامبر (ص) فرمودند: «إذا رأى أحدكم الرؤيا يكرهها فليصق عن يساره ثلاثاً وليتعوذ بالله من الشيطان ثلاثاً وليتحول عن جنبه الذي كان عليه»؛ یعنی، اگر یکی از شما خوابی نامطلوب و ناپسند را دید، سه بار به طرف چپ خود تف نماید و سه بار بگوید اعوذ بالله من الشيطان الرجيم و از آن سمت که خوابیده است روی برگرداند و به سمت دیگر بخوابد).

و نیز، امام مسلم از ابو هریره، روایت نموده است که پیامبر خدا (ص) فرمودند: «فان رأى أحدكم ما يكره فليقم فليصل ولا يحدث بها الناس»؛ یعنی، (اگر یکی از شما خواب ناخوشایندی دید پس برخیزد و نماز بخواند و آن را برای کسی بازگو ننماید).

تعبیر خواب :

برای دست یافتن به تعبیری درست از خواب باید به مراحل زیر، توجه نمود:
اول: آن قسمت از خواب باید مورد تعبیر قرار گیرد که: دارای اهمیت است، به امری واقعی اشاره دارد، برای تنبیه بیننده‌ی خواب است، مژده‌ای برای او یا سودی دنیوی و اخروی در آن باشد. ولی آن بخشی از خواب که پریشان و نامفهومند و تعبیر درستی ندارند، نباید توجه صورت گیرد.

دوم: برای تعبیر همه‌ی بخش‌های مهم خواب باید اصطلاحات قرآنی، احادیثی نبوی، قیاس، تشبیه، واژه‌شناسی و معنی اسامی، اصل و ریشه‌ی آنرا یافت.

تعبیر خواب دعائی است بیمه شده از جانب فرشته:

اگر دعاء خیر باشد عاقبتش خیر، و اگر دعاء شر باشد عاقبتش نیز شر خواهد بود. و هیچ چیز قضاء را رد نمی‌کند جز دعاء.

بطور مثال: روایت شده که زنی با کودک شیرخوارش به حلقه‌ی درس ابن سیرین در مسجد آمد از او جویا شد یکی از شادگردان که به کم خردی مشهور بود به او گفت: برای چه آمده‌ای؟ زن گفت: به خاطر خوابی که در مورد این کودک دیده‌ام. گفت: چه دیده‌ای؟ زن گفت: در خواب دیدم که دریای نوشید. شاگرد فوری تعبیر کرد و گفت: کیسه‌ی صفرایش می‌ترکد و میمیرد. کودک در حال فریاد زد و آخرین نفسش را کشید و مُرد. در حالیکه مادرش گریه می‌کرد، ابن سیرین آمد و گفت: اگر او را به حال خود رها میکردید به یکی

از دانشمندان این مملکت تبدیل میشد، چون در دریا یا قوت و در و مرجان هست. باید معبر تا آنجا که ممکن است، خواب را به فال نیک بگیرد، چون فرشته حرف خود را بیمه کرده است.

حدود رؤیا :

بهترین چیزی که در این مورد گفته شود، قول امام شاطبی/ است که می‌گوید: فائده رؤیا نوید و هشدار است، نه تشریع و احکام و قضاوت. به خاطر آرامش و کسب علم ذکر میشود، نه بخاطر اینکه موضع استدلال واقع گردد، و شرط عمل به مقتضای رؤیا این است که هیچ حکمی از احکام شرعی و یا هیچ قاعده ثابتی را نقض نکند، و فقط در صورتی اعتبار دارد که با شریعت موافقت داشته باشد، و یا متضمن فائده، یا بشارتی باشد که انسان را به چیزی آگاه کند، و یا در برگیرنده تحذیر از شری باشد تا انسان خود را برای رویارویی با آن، آماده نماید. و این همچنانکه در این امت واقع است در امت های دیگر نیز واقع بوده است. (الموافقات: للشاطبي 457/2). (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: تعبیر خواب در پرتو قرآن و سنت مؤلف: خالد بن علی العنبري (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)، و کتاب: (قواعد ناب در تعبیر خواب، القواعد الحسنی فی تأویل الرؤی مؤلف: عبدالله السدحان، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

فتح عظیم مکه:

شیخ ابن قیم الجوزیه در مورد فتح مکه می‌فرماید: این بزرگترین فتحی است که الله تعالی بوسیله آن دین، پیامبر، لشکر و حزب خود را که حامل امانت او بودند، عزت بخشید و با همین فتح بود که خداوند، خانه خود و شهری را که مرکز هدایت جهانیان قرار داده است، از چنگال کفار و مشرکین نجات داد.

این فتح، چنان با عظمت بود که آسمانیان آن را به یکدیگر بشارت می‌دادند و خیمه‌های عزت آن را بر فراز جوزاء، برافراشتند و درپرتو این پیروزی بزرگ بود که مردم گروه گروه به دین خدا درآمدند و زمین، غرق در نور و روشنایی شد. (زادالمعاد (160/2)

انگیزه فتح مکه:

در یکی از بندهای صلح حدیبیه نوشته شده بود هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان محمد درآید، آزاد است و نیز هرکس بخواهد می‌تواند هم پیمان قریش گردد. براساس این قرار داد، هم پیمانان هر گروه، به مثابه جزئی از همان گروه بحساب می‌آمد؛ لذا تعدی و تجاوز به هم پیمانان هر گروه، به معنای تعدی و تجاوز به خود آن گروه قلمداد گردید. براساس این بند از صلحنامه حدیبیه، طایفه خزاعه با پیامبر صلی الله علیه وسلم پیمان دوستی بستند و بنی بکر با قریش، و بدین سان از ناحیه یکدیگر آسوده خاطر شدند؛ زیرا بین این دو قبیله، دشمنی دیرینه‌ای وجود داشت که با آمدن اسلام و بسته شدن قرارداد حدیبیه، این دو طایفه از ناحیه همدیگر، ایمن شدند. اما بنوبکر تصمیم گرفتند از این فرصت استفاده کنند و انتقام گذشته‌شان را بگیرند. نوفل بن معاویه با جماعتی از بنی بکر در ماه شعبان سال هشتم هجری شبانه به خزاعه حمله کرد. در آن شب افراد طایفه خزاعه در کنار چشم‌های بنام «وتیر» اطراق کرده بودند. بنی بکر تعدادی از مردان خزاعه را کشتند و قریش نیز به بنی بکر اسلحه رسانیدند و حتی تعدادی از مردان قریش با بنی بکر علیه خزاعه جنگیدند؛ آن‌ها به گمان خودشان از تاریکی شب استفاده کرده بودند. مردان خزاعه مجبور شدند به حرم پناه ببرند. و چون به آنجا رسیدند، بنوبکر گفتند: ای نوفل! به زمین حرم داخل شده ایم؛ از خدا بترس. آن وقت بود که نوفل گفت: امروز خدایی نیست! ای بنی بکر اینک انتقام عزیزانتان را بگیرید! شما که در حرم دزدی می‌کنید، پس چرا می‌خواهید دست از خونخواهی عزیزان خود بردارید؟! مردان خزاعه وارد مکه شدند و به خانه بدیل بن ورقاء خزاعی و منزل یکی از موالی خود که رافع نام داشت، پناهنده شدند. عمرو بن سالم خزاعی با سرعت به سوی مدینه حرکت کرد و همچنان رفت تا به مدینه رسید. و یک

راست به مسجد رفت و پیامبر صلی الله علیه وسلم را از موضوع مطلع و خواستار کمک شد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم به ایشان و عده کمک داد. سیرت نویسان می نویسند بعد از اینکه به عمرو! و عده کمک داد در همین وقت، ابری در آسمان ظاهر شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: این ابر نشانه نصرت و پیروزی بنی کعب است. گویند بدیل بن ورقاء خزاعی هم با تنی چند از بنی خزاعه از مکه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و او را در جریان کامل ماجرا قرار داد و گفت: قریش، بنی بکر را پشتیبانی کرده اند؛ و سپس به مکه بازگشت.

ملاقات ابو سفیان با پیامبر اسلام :

قریش بعد از اینکه متوجه شدند که در مورد عهد مرتکب خیانت شده اند، ابوسفیان را به نمایندگی از قریش به مدینه بفرستند تا پیمان صلح را تجدید کند. ابوسفیان به مدینه آمد و راساً به خانه دخترش ام حبیبه، رفت. خواست روی تشک پیامبر صلی الله علیه وسلم بنشیند، اما ام حبیبه تشک را جمع کرد! ابوسفیان گفت: دخترم! نفهمیدم من قابل آن نیستم که روی تشک بنشینم یا تشک قابل آن نبود که من روی آن بنشینم؟ ام حبیبه گفت: این، زیر انداز رسول الله است و تو، مردی مشرک و نجس هستی! دوست ندارم که تو روی زیر انداز پیامبر صلی الله علیه وسلم بنشینی.

ابوسفیان گفت: به خدا قسم پس از اینکه از من جدا شده‌ای، شری دامنگیر تو شده است. سپس از آن جا بیرون شد و نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و با ایشان صحبت کرد. اما پیامبر صلی الله علیه وسلم جوابی به او نداد. نزد ابوبکر (رض) رفت و از او خواست تا میانجیگری کند. ابوبکر گفت: من این کار را نمی‌کنم، نزد عمر (رض) رفت و از او خواست که با رسول الله صلی الله علیه وسلم حرف بزند. عمر گفت: آیا من، سفارش شما را نزد رسول خدا بکنم؟! به خدا قسم اگر هیچ همدستی جز مورچگان نیابم با شما جهاد خواهم نمود! آنگاه به خانه علی (رض) رفت.

علی (رض) گفت: وای بر تو! چه می‌گویی وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم تصمیمی بگیرد، ما نمی‌توانیم درباره آن حرفی بزنیم!

آماده باش جنگی رسول الله صلی الله علیه وسلم:

در روایت طبرانی آمده رسول الله صلی الله علیه وسلم سه روز پیش از گزارش پیمان شکنی قریش، به عایشه دستور داد که جهاز سفر ایشان را آماده کند و کسی از این موضوع با خبر نشود.

در این حال بود که ابوبکر صدیق (رض) بر عایشه وارد شد و گفت: دخترم!

این آمادگی برای چیست؟ عایشه گفت: سوگند به خدا نمی‌دانم!

ابوبکر صدیق گفت: به خدا اکنون وقت جنگ با رومیان نیست، پس پیامبر صلی الله علیه وسلم، قصد کجا را دارد؟!

عایشه گفت: به خدا خبر ندارم، صبح روز سوم عمرو بن سالم خزاعی با چهل سوار آمد و آن شعرش را خواند. پس از آن مردم متوجه عهد شکنی قریش شدند؛ بعد از او بدیل آمد و سپس ابوسفیان. در نتیجه مردم از پیمان شکنی قریش باخبر شدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد مردم آماده شوند و به مردم اعلام کرد که عازم مکه است و چنین دعا کرد: «پروردگارا! جاسوسان و اخبار را از قریش مخفی بدار تا ناگهانی وارد سرزمینشان شویم و غافلگیرشان سازیم! همچنین به خاطر مخفی نگهداشتن قصد عزیمت به مکه، پیامبر صلی الله علیه وسلم سریه‌ای متشکل از 80 نفر به فرماندهی ابی قتاده بن ربیع به «بطن اضم» در بین ذی خشب و ذی مروه فرستاد.»

حرکت سپاه اسلام به سوی مکه:

در دهم ماه مبارک رمضان سال هشتم هجری، رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه به

قصد مکه خارج شد؛ در حالی که ده هزار تن از صحابه، ایشان را همراهی میکردند و ابو رهم غفاری را در مدینه به عنوان جانشین خود تعیین نمود.

ورود سپاهیان اسلام به مکه:

تمام دسته‌های سپاه اسلام، مطابق مأموریت خود وارد مکه شدند و تنها خالد بن ولید مجبور به درگیری با مشرکین شد و دو نفر به نام‌های کرز بن جابر فهری و خنیس بن خالد بن ربیع از گروه او دور مانده و از راه دیگری رفته بودند؛ در نتیجه کشته شدند. اما سفیهان قریش در خندمه با خالد روبرو شدند که پس از لحظاتی زد و خورد، 12 نفر از مشرکین کشته شدند و شکست خوردند و حماس بن قیس که برای جنگ با مسلمین اسلحه آماده می‌کرد، شکست خورد و به خانه‌اش گریخت و به همسرش گفت: درب را ببند. زنش، پرسید: آن همه ادعایت چه شد؟! وی در جواب گفت: «اگر تو روز حادثه خندمه را از نزدیک می‌دید که صفوان و عکرمة چگونه گریختند و مسلمانان با شمشیر هایشان به مقابله ما آمدند و دست و پاها و سرها را قطع می‌کردند و اگر مشاهده میکردی آن زد و خوردی را که آنجا فقط صدای غرش قهرمانان از پشت سر به گوش میرسید و تنها مهمه جنگجویان شنیده می‌شد، یک کلمه هم برای سرزنش و نکوهش من، بر زبان نمی‌آوردی!» خالد (رض) پیش رفت و وارد مکه شد و پس از پشت سر نهادن کوچه‌ها و خیابان‌های مکه در کوه صفا به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیوست. زبیر (رض) نیز به پیش رفت تا روی تپه حجون پرچم رسول الله صلی الله علیه وسلم را در محل مسجد فتح نصب نمود و در آنجا برای رسول الله صلی الله علیه وسلم خیمه برپا کرد و همان جا ماند تا رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد.

ورود پیامبر اسلام به مسجد الحرام:

پیامبر صلی الله علیه وسلم برخاست و در حالیکه مهاجرین و انصار در چهار طرفش حرکت میکردند، همچنان رفت تا وارد مسجد الحرام شد و حجر الاسود را استلام نمود و پس از طواف خانه، با کمانی که در دست داشت، به 360 بتی می‌زد که در اطراف کعبه وجود داشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن اثنا میفرمود: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» [الإسراء: 81]، یعنی: «حق آمد و باطل رفت، زیرا باطل، همیشه از بین رفتنی است». «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ» (49) (سوره سبأ: 49). یعنی: «حق آمد و باطل، نه کار تازه‌ای را می‌تواند انجام دهد و نه میتواند (نقش گذشته‌اش) را از سر بگیرد».

بتها، یکی پس از دیگری به زمین می‌افتاد. پیامبر صلی الله علیه وسلم سوار بر ناقه خویش طواف می‌کرد و در آن اثنا احرام نبسته بود و به طواف اکتفا نمود. آنگاه عثمان بن طلحه را به حضور خواست و کلید کعبه را از او گرفت و دستور داد درب را گشودند. پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد کعبه شد و در درون کعبه عکس ابراهیم و اسماعیل را مشاهده کرد که آنان را در حال فالگیری با چوبه‌های تیر به تصویر کشیده بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خدا آنان را بکشد؛ بخدا قسم که ابراهیم و اسماعیل، هرگز با چوبه‌های تیر فال نگرفته‌اند». رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه خدا کبوتری را دید که از چوب ساخته شده بود؛ آن را با دست خود شکست و دستور داد که تصویرها و مجسمه‌ها را نابود کنند.

نماز گزاردن رسول الله و ایراد سخنرانی در برابر قریش:

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم دروازه خانه کعبه را بستند؛ اسامه و بلال نیز همراه ایشان بودند. پیامبر صلی الله علیه وسلم به سمت دیواری که روبروی دروازه بود رفت، تا این که به اندازه سه ذراع با دیوار فاصله داشت و طوری ایستاد که از شش رکن خانه، دو ستون در سمت چپ و یک ستون در سمت راست و سه ستون در پشت سرشان قرار گرفت و همان جا نماز خواند و سپس در خانه قدم زد و در نقاط مختلف آن، «الله اکبر و لا اله

«الا الله» گفت. سپس دروازه را باز کرد؛ مردم در بیرون از خانه منتظر بودند. دو طرف چارچوب در خانه را گرفت و خطاب به قریشیان، چنین فرمود: «معبود بر حقى جز الله نیست؛ یکتاست و شریک، مثل ومانند ندارد؛ به وعده خود وفا کرد و به بندهاش یاری رسانید، و خود به تنهایی احزاب را شکست داد. بدانید که هرگونه امتیاز قبیله‌ای یا طلب مال و خون خواهی، زیر این دو پای من است به جز، پرده داری و سقایت حاجیان. هان، بدانید که قتل خطا، شبه عمد است و دیه مغلظه دارد: یعنی یکصد شتر که چهل نفر آن‌ها، آبستن باشند».

«ای گروه قریش! خداوند نخوت جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور ساخته است؛ همه مردم از آدمند و آدم از خاک» و سپس آیه سیزدهم سوره حجرات را تلاوت نمود که بدین مفهوم است: (ای مردم! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حوا) آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا یکدیگر را بشناسید؛ همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است).

سپس فرمود: «ای قریشیان! فکر می‌کنید که من با شما چگونه رفتار می‌کنم؟» گفتند: رفتار نیک؛ چراکه برادر بزرگوار و برادرزاده بزرگوار ما هستی.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من، همان جمله‌ای را به شما می‌گویم که یوسف به برادرانش گفت: «لا تثرب علیکم الیوم»: امروز سرزنش و انتقامی، متوجه شما نیست؛ بروید که شما آزاد هستید».

بازگرداندن کلید خانه کعبه به کلیددار سابق آن:

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مسجد نشست؛ علی در حالی که کلیدهای کعبه را در دست داشت، گفت: ای رسول الله! درود بر شما؛ این منصب و نیز سقایت حجاج را به ما بسپار! در روایت دیگری آمده که گوینده این جمله، عباس (رض) بوده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: عثمان بن طلحه کجاست؟ او را فراخواندند. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: «ای عثمان! بیا و کلیدهایت را بگیر؛ امروز روز نیکوکاری و وفاست». در روایت ابن سعد آمده که فرمود: «کلید را برای همیشه بگیر و جز ظالمان، کسی دیگر منصب کلیدداری را از شما نخواهد گرفت. ای عثمان! خداوند، شما را امین خانه‌اش گردانیده است؛ لذا شما نیز از آنچه که از بابت این خانه به شما می‌رسد، درست و صحیح استفاده کنید».

اولین آذان بر بام کعبه :

وقت نماز فرا رسید. پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت بلال دستور داد که بر بام کعبه آذان بگوید. بلال آذان گفت: ابوسفیان بن حرب و عتاب بن اسید و حارث بن هشام درجوار کعبه نشسته بودند. عتاب بن اسید گفت: خداوند پدرم را گرامی داشت که زنده نماند تا این صدا را بشنود و از شنیدن آن خشمگین شود. حارث گفت: به خدا قسم اگر می‌دانستم که او بر حق است، از او پیروی می‌کردم. ابوسفیان گفت: من چیزی نمی‌گویم؛ زیرا اگر حرفی بزنم، همین سنگریزه‌ها سخن مرا به او خبر می‌دهند. پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش آمد و گفت: از آنچه گفتید، با خبر شدم و برای هر یک صحبتش را نقل کرد. حارث و عتاب گفتند، گواهی می‌دهیم که تو، رسول خدایی؛ به خدا سوگند کسی نزد ما نبود که بگوییم حرف‌های ما را به تو خبر داده است.

نماز فتح یا نماز شکرانه :

مؤرخین می‌نویسند؛ در آن روز پیامبر صلی الله علیه وسلم به خانه‌ام هانی دختر ابی طالب رفت و غسل گرفت و هشت رکعت نماز خواند. و چون وقت چاشت بود برخی فکر کردند که نماز ظهر را گزارده است؛ اما آنحضرت نماز فتح بجاء آورد. ام هانی در آن روز دو نفر از اقوام شوهرش را امان داد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: ای ام هانی آن کسی را که پناه دادی ما نیز امان می‌دهیم.

برادرش علی بن ابی طالب (رض) قصد داشت آن‌ها را بکشد! اما ام هانی دروازه خانه را بست و از پیامبر صلی الله علیه وسلم برای آن‌ها امان خواست؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز پذیرفت و همان پاسخی را داد که پیشتر گذشت. (سیرت رسول اکرم، الرحیق المختوم صفی الرحمن مبارک پوری 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (٢٨)

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا [بر وقوع این حقیقت] گواه باشد. (٢٨)

تفسیر :

نباید فراموش کرد که: در شرایط سخت، و دشوار و اضطرار، نوید و امید دادن به زندگی آرام و خوشبخت، حکمت حکیمانه است. طوریکه در جمله «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» این فهم با زیبایی خاصی بیان یافته است، در زمانی که کفار مکه به مسلمانان اجازه ورود به مسجد الحرام را نمی‌دادند، الله تعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم مژده و پیروزی بر تمام جهان را میدهد که شما نه تنها بر مشرکان مکه بلکه بر تمام ادیان جهان، غالب خواهید شد. وعده پیروزی اسلام بر همه ادیان، بارها در قرآن عظیم الشأن تکرار شده است. این پیروزی، هم میتواند از جهت علمی، منطقی و غلبه در استدلال باشد، که همشیه چنین بوده، و هم اشاره به آینده تاریخ باشد که اسلام جهان را فرا خواهد گرفت و وارثان زمین، بندگان صالح خواهند بود. طوریکه الله تعالی در (آیه 55، سورة نور) میفرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... وَلَيَبْدِلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ وَفَعَلْنَا مَا وَعَدْنَاهُمْ...» (خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می‌دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید... و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند....) بناءً اگرما به الوهیت او ایمان داریم، به وعده‌های او نیز باید اعتماد داشته باشیم.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (٢٩)

محمد (صلی الله علیه وسلم) فرستاده الله است و یاران و همراهانش بر کافران بسیار قوی دل و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند، آنان را در حال رکوع و سجود نماز بسیار بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را می‌طلبند، بر رخسارشان از اثر سجده نشانه‌های نورانیت پدیدار است.

این وصف آنان در تورات است، و اما توصیف شان در انجیل چنین است که مانند کشتزاری هستند که جوانه‌هایش را بیرون آورده و آنها را نیرو داده و محکم نموده، پس بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، طوریکه کشاورزان را در تعجب می‌اندازد تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. الله به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند آمرزش و پاداش بزرگ وعده داده است. (٢٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَشِدَّاءُ»: جمع شدید، تند و سرسخت. قوی و نیرومند. «رُحَمَاءُ»: جمع رحیم، مهربان و دلسوز. «رُكَّعَ» جمع «رَکع» به معنای رکوع کننده و؛ «سُجَّدَ» جمع «ساجد» به معنای سجده

کننده است. این دو کلمه برای آن‌عه اشخاصی به کار برده می شود: که بسیار اهل سجده و رکوع و نماز خوان باشند و بر آن مداومت کنند. «سِیمَا»: نشانه. علامت. «شَطْأً»: جوانه. مراد سنبل و خوشه است. «إِسْتَوِي»: راست ایستاد و پابرجا گردید. «سُوقٍ»: جمع ساق، تنه.

«ءَاَزَرَ»: یاری داد. نیرو داد. «إِسْتَغْلَظَ»: سخت و محکم گردید. یعنی خوشه‌های نازک و ضعیف سخت و سفت شد. «الزُّرَّاعُ»: جمع زارع، برزگ.

تفسیر :

ابو سعود فرموده است: یعنی: در مقابل مخالفین دینشان، شدت و سختگیری و در مقابل موافقان دین خود، مهر و نرمش و عطوفت نشان میدهند. (ابو سعود ۵/۸۶)

«سِیمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» نشانه و علامتشان بر اثر کثرت سجود و نماز در سیمایشان مشاهده میشود.

مفسر قرطبی فرموده است: در سیمایشان نشانه‌های نماز تهجد شبانه و آثار شب زنده داری نمایان است. ابن جریج گفته است: این علامات عبارت است از وقار و برازندگی. و مجاهد گفته است: عبارت است از خشوع و فروتنی.

منصور گفته است: از مجاهد در مورد فرموده «سِیمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ» پرسیدم و گفتم: آیا نشانه و اثری هست که در میان دو چشم انسان دیده شود؟ گفت: نه، چه بسا در پیشانی انسان مانند سفیدی پیشانی بز دیده شود در حالی که سنگدل ترین انسان است. اما نوری است از خشوع و فروتنی که در سیمایشان می درخشد. (تفسیر قرطبی ۱۶/۲۹۳).

درسنامه تشبیه زیبا:

الله تعالی در این آیه مبارکه، شیوه‌ی ارتباطات يك مؤمن مسلمان را به چه زیبایی مورد ترسیم و تعریف قرار داده است:

- در کلمه «أَشِدَّاءُ» این مفهوم را به توضیح می گیرد که: رابطه با بیگانگان، شدت و سختی دارد.

- و در کلمه «رُحَمَاءُ» این فومر مول را توضیح میدارد که رابطه با خویشانان، باید با محبت و مهربانی باشد.

- در جمله «رُكَّعًا سُجَّدًا» به حکمت این امر می پردازد که: رابطه انسان با الله تعالی و پروردگار خویش باید در فضای کامل عبودیت و بندگی صورت گیرد

- همچنان در کلمه: «يَبْتَغُونَ» این فهم را می رساند که رابطه انسان با خودش که انسان در تلاش و سعی دائمی امید به فضل الهی باشد.

دروس حاصله از آیه مبارکه:

- اولین درس حاصله در آیه متبرکه «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» همین است که؛ مسلمانان باید در برابر دشمن؛ خشونت، قاطعیت، صلابت و شدت داشته و در برابر دیگر مؤمنان؛ رأفت، مودت، رحمت و عطوفت، مهر و احساسات داشته باشند.

- دومین درس در این آیه متبرکه، برای ما همین است که نباید بی تفاوت باشیم، طوریکه در آیه مبارکه می آید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» بی تفاوتی برای شخص مسلمان ممنوع، مسلمان باید مظهر حب و بغض باشد.

- سومین درس حاصله این آیه مبارکه «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» همین است که: ملاک مهر و قهر، ایمان و کفر است، نه قوم و قبیله و مال و ثروت.

- چهارمین درس حاصله از این آیه: «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا» عبادت برای یک شخص مسلمانان باید بمثابة یک عادت دائمی تبدیل شود، نه یک عمل فصلی و موسمی.

- پنجمین درس حاصله: از این آیه مبارکه همین است که: عبادتی مورد ستایش پروردگار است که: همراه با کثرت و مداومت باشد.
- ششمین درس حاصله: آن بخش های از: تورات و انجیل فعلی، دست نخورده و تحریف نشده است، قرآن عظیم الشأن به آنها استناد می کند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحجرات

جزء - (26)

سورة حجرات در مدینه نازل شده است و دارای هجده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نام این سوره «حجرات» که از آیه چارم این سوره گرفته شده است. در این سوره تعلیم آداب برای آنده از اعراب که رسول الله صلی الله علیه وسلم را از پشت حُجره‌های زنان مؤمن و پاک نهادش (رضی الله عنهن) صدا میکردند.

سورة شریف به نام سوره‌ی «حجرات» موسوم شد؛ زیرا الله متعال در آن احترام خانه‌های پیامبر یعنی حُجره‌های که همسرانش یعنی مادران مؤمنان (رضی الله عنهن) در آن سکونت داشته، یادآور شده است.

قابل ذکر است که: سوره‌ای «حجرات» به سوره‌ی «اخلاق و آداب» نیز مسمی می باشد. طوریکه متذکر شدیم این سوره انسان را به مکارم اخلاق و فضایل اعمال هدایت و رهبری می‌کند، و مسلمانان را به آداب و رعایت نظم در جامعه اسلامی ارشاد نموده است و پنج بار «مؤمنان» را منادی قرار داده است. و در هر بار مؤمن را به یکی از مکارم اخلاق و فضایل اعمال فرا میخواند. و این آداب والا را در چند بخش ذیل مطالعه می داریم:

اول: وجوب اطاعت از اوامر الله تعالی و پیامبر و عدم پیشی گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و سلم خواه در گفتار باشد یا در ابراز رأی و نظر: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (آیه: حجرات) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در هیچ کاری) بر (حکم) خدا و پیامبر او پیشی نگیرید و از خداوند پروا کنید، که خداوند شنوا و دانا است. دوم: احترام و تعظیم مقام پیامبر صلی الله علیه و سلم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...» (آیه 2 حجرات).

سوم: و جوب تحقیق در مورد اخبار و گزارش‌های رسیده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (آیه 6 حجرات) چهارم: نهی از اهانت و مسخره کردن مردم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ...» (آیه 11 حجرات).

پنجم: نهی کردن از تجسس و غیبت و سؤزن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنْ الظَّنِّ...» (آیه 12 حجرات).

ارتباط سورة حجرات با سورة فتح:

بعد از اینکه الله تعالی سورة فتح را با یاد پیامبرش صلی الله علیه وسلم ختم نمود سورة حجرات را نیز با فضائل و تجلیل و تعظیم او شروع کرد.

- در سوره ی فتح حکم جهاد با کافران را به بیان گرفته شده ، و در سوره حجرات هم حکم مبارزه و جهاد با شورشیان داخلی به بیان گرفته میشود.
- هر دو سوره بزرگداشت و ارجمندی پیامبر خاتم را به بیان میگیرد.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات سورة حجرات به 18 هجده آیه، تعداد کلمات آن به (سیصد و چهل و سه کلمه) و تعداد حروف آن به (هزار و چهارصد و هفتاد و پنج) حرف می‌رسند. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سورة طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

محتوای سورة حجرات:

سورة حجرات مشتمل بر مسائلی از احکام و آداب دینی است، که رعایت آن‌ها موجب سعادت انسان در زندگی شخصی و برقراری نظام صالح و طیب در مجتمع او مستقر می‌گردد. بعضی از آن مسائل ادب جمیلی است که باید بین بنده و الله سبحانه و تعالی رعایت شود، و برخی آن آدابی است که بندگان الله باید در مورد رسول الله صلی الله علیه و سلم آنرا رعایت کنند، که در پنج آیه اول سورة آمده اند. بعضی دیگر آن، احکام مربوط به مسائلی است که مردم در برخورد با یکدیگر در مجتمع زندگی خود باید آن را رعایت کنند. قسمتی دیگر مربوط به برتری‌هایی است که بعضی اشخاص بر بعض دیگر دارند، و تفاضل و برتری اشخاص و افراد از اهم اموری است که جامعه مدنی انسان با آن منتظم می‌شود، و انسان را به سوی زندگی توأم با سعادت و عیش پاک و گوارا هدایت میکند، و با آن بین دین حق و باطل فرق می‌گذارد، و می‌فهمد کدام دین حق است، و کدام از سنن اجتماعی قومی است. و در آخر، سورة را با اشاره به حقیقت ایمان و اسلام ختم نموده، بر بشریت منت می‌گذارد که نور ایمان را به او افاضه فرموده است.

ترجمه و تفسیر سورة الحجرات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در مقابل الله و رسولش پیش دستی نکنید، و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُقَدِّمُوا»: پیشی مگیرید، پیش نیفتید. «بَيْنَ يَدَيِ»: در حضور، در برابر فرمان.

تفسیر:

ای مؤمنان، هیچ‌گونه پیشنهادی به الله متعال و پیغمبرش صلی الله علیه و سلم نکنید، نه در باره کارهای بخصوص و مربوط به خودتان، و نه در باره کارهای مربوط به زندگی پیرامونتان. در باره کاری سخن نگوئید پیش از این‌که راجع بدان حکم الهی را از زبان پیغمبرش محمد صلی الله علیه و سلم بشنوید. در باره کاری هم حکم صادر نکنید پیش از این که به حکم الله و به دستور و هدایت پیامبر صلی الله علیه و سلم مراجعه ننمائید و دستورشان را ندانید.

مفسر قتاده فرموده است: برای ما روایت شده است که مردمانی می‌گفته‌اند: کاش در باره این چیز و آن چیز آیاتی نازل میشد. اگر آن چیز صحیح میبود... خداوند بزرگوار چنین کاری را بد و زشت شمرد. عوفی گفته است: مسلمانان نهی شدند از این‌که در حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن بگویند.

مجاهد گفته است: برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به هیچ وجه حکمی را صادر نکنید و چیزی را مقرر ندارید، تا زمانی‌که خدای بزرگوار فرمان خود را در باره آن صادر میفرماید و بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم جاری مینماید. ضحاک گفته است: حکمی از احکام دین خود را تا فرمان خدا و پیغمبرش (صلی الله علیه و سلم) بر آن نباشد اجراء نکنید.

«لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» پیشی مگیرید. پیش دستی مکنید. یعنی این‌که برخلاف احکام قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم چیزی مگویید و در مخالفت به آن عمل هم نکنید.

حکم این آیه مبارکه به وضاحت تام می‌رساند که: حرام ساختن حلال خداوند متعال و یا حلال کردن حرام‌ها، نوعی پیشی گرفتن در مقابل پروردگار با عظمت و رسول الله صلی الله علیه و سلم است، که در دین مقدس اسلام از آن با صراحت و قاطعیت منع بعمل آمده است، بناءً با تمام صراحت باید گفت؛ در جای که حکم پروردگار و حکم رسول الله صلی الله علیه و سلم وجود داشته باشد، نباید از خود حکم صادر کرد، و یا گفت به فکر من چنین و چنان شود، بهتر است.

بلکه ما باید همیشه گوش به فرمان و مطیع حکم الله تعالی و پیامبر صلی الله علیه و سلم باشیم. و بدون شک حکم رسول الله، حکم الله است، و بی احترامی به او بی احترامی به الله است. در ضمن باید گفت که: پیشی گرفتن از حکم الله و رسول، بی‌تقوایی است. و آن‌عه اشخاصیکه به

اصطلاح به حکم و فکر خویش عمل می نماید و بر حکم الله و رسولش پیشی می گیرند، از ایمان و تقوا دور شده اند.

مفسران می نویسند که: در هیچ امر و عملی بر الله تعالی و پیامبرش رسول الله صلی الله علیه و سلم پیشی مجوید. به منظور تعمیم، مفعول حذف شده است تا شامل هر گفته و عملی شود که امکان تقدیم را داشته باشد. مثلاً اگر در محضر پیامبر صلی الله علیه و سلم مسأله ای مطرح شود نباید قبل از او نظر بدهند و وقتی غذا بیاورند نباید قبل از او بخورند، و اگر با او راه بروند، نباید از او پیشی بگیرند، و امثال اینها. (تفسیر صفوة التفسیر: شیخ محمد علی صابونی).

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی از سخن گفتن در بین سخنان رسول الله صلی الله علیه و سلم منع بعمل آمده است. و ضحاک گفته است: یعنی هیچ امری از امور شرایع دین خود را بدون فرمان خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و سلم انجام ندهید. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۵۷). و امام بیضاوی گفته است: یعنی قبل از این که الله و پیامبر دستور دهند، هیچ امری را انجام ندهید.

همچنان برخی از مفسران گفته اند: یعنی در محضر و پیشگاه پیامبر. و لفظ «الله» به عنوان تعظیم و تمجید پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده و بیانگر آن است که در پیشگاه خدا از چنان جایگاهی برخوردار است که شایسته ی هر گونه ستایش و تمجیدی است. (حاشیه ی بیضاوی ۳/۳۶۵)

حکم حدیث و قرآن شانه به شانه!

سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم در ترتیب قانون گذاری همراه و همگام با قرآن عظیم الشأن است. برای درک حکم شریعت ما اول به قرآن مراجعه میکنیم، اگر حکم ثابت و واضحی نیافتیم متعاقباً به سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم مراجعه می کنیم.

طوریکه در حدیث شریف آمده است زمانیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم معاذ بن جبل (رض) را به یمن می فرستادند، به وی یک قانون بنیادی را مطرح ساخت:

طوریکه در حدیث شریف احمد، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه از معاذ (رضی الله عنه) روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم زمانیکه وی را به یمن میفرستادند، به وی یک قانون بنیادی را مطرح ساخت بدو فرمود: «**بم تحکم؟**». «به چه چیز حکم می کنی؟» گفت: به کتاب الله. فرمودند: «**فإن لم تجد؟**». «اگر حکمی را در کتاب الله نیافتی؟». گفت: به سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم می کنم. فرمودند: «اگر حکمی را در سنت نیافتی؟».

گفت: «به رأی خود اجتهاد می کنم». پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم به نشانه تأیید بر سینه او زدند و فرمودند: «الحمد لله الذي وفق رسول الله لما يرضي رسول الله». «ستایش خدایی را که فرستاده فرستاده اش را بر آنچه که مورد پسند فرستاده اوست، توفیق داد».

تربیت اصحاب تا بدانجا بود که اگر پیغمبر خدا (صلی الله علیه و سلم) از ایشان می پرسید: امروز چه روزی است؟ شما در کجا هستید؟ هر چند آنان دقیق می دانستند، از جواب دادن خود داری می کردند، مگر این که همراه با جواب بگویند: «الله ورسوله أعلم». «خدا و پیغمبرش بهتر میدانند و آگاه ترند».

این هم از ترس آن بود که نکند سخنان پیشی گرفتن و پیشدستی کردن بر خدا و پیغمبرش

(صلی الله علیه و سلم) شمار آید!

در حدیث روایت شده از ابوبکره نفعی پسر حارث ثقفی (رضی الله عنه) آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حجة الوداع پرسید:

(ای شهر هذا). «این ماه، چه ماهی است؟». گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر میدانند و آگاه ترند. پیغمبر صلی الله علیه و سلم ساکت شد، تا بدانجاکه گمان بردیم نام ماه را اشتباه خواهد گفت: سپس فرمود: «أليس ذا الحجة». «مگر ذوالحجه نیست؟».

گفتیم: بلی. فرمود: «ای بلد هذا». «این چه شهری است؟». گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر می دانند و آگاه ترند. پیغمبر صلی الله علیه و سلم سکوت کرد تا بدانجا که گفتیم نام آن را اشتباه خواهد گفت. سپس فرمود: «أليس البلدة الحرام». «مگر شهر حرام نیست؟». گفتیم: بلی. فرمود: «فأی يوم هذا». «امروز چه روزی است؟». گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر می دانند و آگاه ترند. سکوت کرد تا بدانجا که گفتیم نام آن را اشتباه خواهد گفت. فرمود: «أليس يوم النحر». «آیا روز قربانی کردن نیست؟». گفتیم: بلی!.. تا آخر...

این تصویری از ادب و دوری از گناه، و تصویری از پرهیزگاری است، پرهیزگاری ای که مسلمانان پس از شنیدن آن ندای ملکوتی و آن رهنمود الهی و اشاره بدان پرهیزگاری و ترس و هراس از پروردگار با عظمت است.

شان نزول آیات 1 - 5:

979- بخاری و غیره از طریق ابن جریج از ابن ابوملیکه از عبدالله بن زبیر (رض) روایت کرده اند: سوارانی به نمایندگی از بنی تمیم نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند. ابوبکر صدیق (رض) پیشنهاد کرد که قعقاع بن معبد را فرماندار بنی تمیم تعیین کن، عمر فاروق (رض) گفت: اقرع بن حابس تمیمی.

و گفت قصد من مخالفت با تو نبود، یاهم مجادله کردند تا این که صدای شان بسیار بلند شد. آنگاه در باره کلام عزیز «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا... تا... وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا» نازل شد. (بخاری 4367 و 4847، نسائی 8 / 226 و در «تفسیر» 534، ابویعلی 6816، واحدی در «اسباب نزول» 752 بغوی در «معالم التنزیل» 1990) همه از ابن جریج از ابن ابوملیکه از عبدالله بن زبیر روایت کرده اند. «احکام القرآن» (1985).

- ابن منذر از حسن (رض) روایت کرده است: عده ای از مردم روز دهم ذی الحجه قربانی های خود را پیش از رسول الله سر بردند. پیامبر به آن ها دستور داد که دوباره قربانی کنند. پس آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد (جداً ضعیف است، عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 2923 از حسن به قسم مرسل روایت کرده است. در این سند بین معمر و حسن انقطاع است با این وصف مراسیل حسن واهی هستند، چنانچه به علمای این فن روشن است. طبری 31660 و 41661 از حسن روایت کرده صحیح در این موضوع حدیث بخاری است چنانچه گذشت. «زاد المسیر» (1305).

981- ابن ابو الدنیا در کتاب «اضاحی» روایت کرده است: یک نفر قبل از نماز عید قربان قربانی خود را ذبح کرد پس این آیه نازل گردید.

982- طبرانی در «معجم اوسط» از عایشه (رض) روایت کرده است: عده‌ای پیش از ماه رمضان قبل از رسول الله صلی الله علیه وسلم روزه گرفتند. [روزة رمضان] بنابراین آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد. (طبرانی در «معجم اوسط» 2734. در این سند جبال بن رفیده مجهول و اسناد ضعیف است.)

- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: عده‌ای از مردم می‌گفتند: کاش در باره چنین و چنان چیزها وحی نازل می‌شد. آنگاه خدا «لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» را نازل کرد. (طبری 31661 از قتاده به قسم مرسل روایت کرده است. «زاد المسیر» 1306).

- و از او روایت کرده است: مرسوم بود که صدای خود را در حضور رسول الله بلند می‌کردند و بلند سخن می‌گفتند، پس خدا «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» را نازل کرد. (طبری 31666).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) موضوع رعایت ادب در گفتار و در خطاب با پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد بحث قرار می‌گیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مسازید، و طوریکه با یکدیگر بلند گفتگو می‌کنید با پیغمبر به آواز بلند سخن نگویید تا مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمیدانید! (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَرْفَعُوا»: بلند نکنید، بالا نبرید. «وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ»: بلند صحبت نکنید. «جهر»: آشکار و بلند کردن صدا، بلند صحبت کردن. «أَنْ تَحْبَطَ»: که نابود گردد، این که تباه شود.

تفسیر:

در آیه‌ی قبلی، بیان یافت که: از پیشی‌گرفتن بر رسول الله و دستورات الهی در عمل نهی شده است. و در این آیه، حکم شده تا از بلند کردن صدا در حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم در گفتار و سخن گفتن پرهیز نمایم. هکذا در (63 سوره‌ی نور) نیز تاکید شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم را مانند خود صدا نزنیم، بلکه با احترام و مؤدبانه نام او را بر زبان آریم.

«لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» در مجلس با رسول الله صلی الله علیه وسلم نباید صدای خویش را طوری بلند نمایم، که از صدای آن حضرت صلی الله علیه وسلم بلند تر باشد و نیز صحبت کردن با بی‌باکی و صدای بلند آنچنان که با همدیگر صحبت می‌کنند، این هم نوع بی‌ادبی و گستاخی به شمار میرود. بناءً در حین صحبت با رسول الله صلی الله علیه وسلم باید با صدای پایین و آرامش کامل و وقار صحبت و با نهایت ادب او را مورد خطاب باید قرار دهیم.

یادداشت:

در این سوره مبارکه بصورت کل پنج بار «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»: آمده و اصول آن آداب، نیز پنج است: 1- پیروی از الله و پیامبر 2- بزرگداشت مقام پیامبر 3- بررسی در مورد

خبرهای رسیده 4- تحریم تمسخر و ریشخند به این و آن و تحریم تجسس 5- غیبت و بدگویی و گمان بد.

تأثیرات این آیه بر صحابه کرام:

سیرت نویسان می نویسند که؛ با نزول این آیه مبارکه چنان تحول و دیگر گونی در میان صحابه پدید آمد که حضرت ابوبکر صدیق قسم یاد کرد که یا رسول الله! تا دم مرگ چنان با شما صحبت خواهم کرد که کسی با دیگری نجوی و در گوشی نکند. (در منثور از بیهقی). حضرت عمر (رض) چنان آهسته صحبت می کرد که بسا اوقات به پرسش تکرار ضرور دیده میشد. «کذا فی الصحاح» و حضرت ثابت بن قیس جهری الصوت بود و با شنیدن این آیه لرزه به اندامش افتاد و گریه سر داد و صدای خود را کم کرد. (بیان القرآن از در منثور) ابن کثیر مفسر کبیر جهان اسلام میفرماید: بلند کردن صدا حتی در برابر قبر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز همچون بلند کردن صدا در حیات شان مکروه است زیرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای همیشه در زندگی و مرگ محترم اند. «مبادا بی آن که بدانید» که این صدا بلند کردن، نابود کننده ثواب اعمال شماست؛ «اعمالتان تباه شود» یعنی: خداوند شما را از صدا بلند کردن در حضور پیامبر خویش صلی الله علیه وسلم نهی کرد تا مبادا پاداش اعمالتان از بین برود.

ابن کثیر میافزاید: یعنی شما را به خاطر آن از بلند کردن صدا در محضر پیامبر خویش صلی الله علیه وسلم نهی کردیم که مبادا او از این کار به خشم آید و در آن صورت، ما هم به سبب خشمش بر شما خشمگین شویم. پس چنین کسی با خشمگین کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم، در واقع ندانسته اعمال خود را تباه می کند.

شان نزول آیه:

- و همچنین از محمد بن ثابت بن قیس بن شماس نیز روایت کرده است: وقتی این کلام جلیل «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» نازل گشت، ثابت بن قیس در سر راه نشسته گریه می کرد. عاصم بن عدی بن عجلان از کنار او گذشت و گفت: علت گریه تو چیست؟ گفت: صدای من بلند است، می ترسم این آیه در حق من نازل شده باشد. عاصم سخن او را به پیامبر رساند. او صلی الله علیه وسلم ثابت را خواست و گفت: آیا خوشنود نمی شوی که به خوبی و پسندیدگی زندگی کنی و به راه خدا شهید و وارد بهشت شوی، گفت: خوش حالم اما صدای خویش را هرگز از صدای پیامبر بلند نمیکنم. پس الله تعالی آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ...» را نازل کرد. (طبری 131669، «زاد المسیر 1309»).

آداب و اخلاق در اسلام:

در قرآن عظیم الشأن آمده است که؛ در جمله، دهمین و آخرین نصیحت حضرت لقمان به فرزندش آمده است: «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ». (و در راه رفتن (و رفتارت)، میانه رو باش و از صدایت بکاه، زیرا که ناخوش ترین صداها، آواز خران است.) (آیه 19، سوره لقمان)

در دین مقدس اسلام اخلاق و آداب اسلامی دارای ارزش و مقام خاصی بوده، پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: ثقیل ترین عمل در ترازوی اعمال یک مسلمان اخلاق نیک است و انسان با ایمان بواسطه اخلاق درجات نمازگزاران و روزه داران را حاصل مینماید.

روی این اصل پیامبر صلی الله علیه وسلم به اخلاق، معامله نیک، تبسم در مقابل دیگران، حفظ زبان از سخنان بیهوده و بی معنی، و آداب اسلامی مسلمانان را تشویق و ترغیب نموده است.

مراعات ادب و اخلاق برای یک مسلمان در درجه اول با پروردگار با عظمت، پیامبر صلی الله علیه وسلم، صحابه کرام (رضی الله عنهم)، قرآن عظیم الشان و سایر مقدسات اسلام دارای اهمیت بسیار عالی میباشد.

إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَسْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۳)

کسانی که صدای خود را نزد پیغمبر الله پایین می آورند، آنان کسانی هستند که الله تعالی قلوبشان را برای تقوی خالص نموده، و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَعْضُونَ»: پایین می آورند. آهسته بر می آورند. «امْتَحَنَ»: آزموده است، خالص گردانیده.

تفسیر:

تقوا و پرهیزگاری عطاء بزرگی است. الله متعال برای تقوا و پرهیزگاری دلہائی را برمیگزیند، پس از آنکه آنها را امتحان می کند و میآزماید، و پس از آنکه آنها را پاکیزه مینماید. خداوند تقوا و پرهیزگاری را به دلی وارد نمیگرداند مگر این که آن دل برای پذیرش تقوا و پرهیزگاری آمادگی پیدا کرده باشد، و ثابت شده باشد که آن دل سزاوار تقوا و پرهیزگاری است. کسانی که صدای خود را نزد پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) پائین آورده اند و آهسته برآورده اند، خدا دلہایشان را امتحان کرده است و آزموده است و آن دلہا را برای دریافت آن عطاء آماده نموده است، عطای تقوا و پرهیزگاری. خداوند همراه با این عطاء، مغفرت و پاداش بزرگی را بر ایشان مقرر فرموده است، و لازم گردانده است.

از حضرت عمر (رضی الله عنه) روایت شده است که صدای دو مرد را در مسجد النبی (صلی الله علیه و سلم) شنید. دید که صدا های شان بلند گردیده است و اوج گرفته است. به پیش ایشان رفت و گفت: آیا میدانید کجا هستید! سپس فرمود: اهل کجائید؟ گفتند: اهل طائف هستیم. فرمود: اگر از اهالی مدینه بودید با شلاق زدن به دردتان می آوردم!

امام احمد بن حنبل روایت کرده است که: «به عمر (رض) نوشته شد: یا امیر المؤمنین! شخصی است که نه اشتہای معصیت را دارد و نه مرتکب آن میشود پس مقام وی چگونه است؟ عمر (رض) در جواب نوشت: کسانی که اشتہای معصیت را دارند ولی مرتکب آن نمی شوند، همانان هستند که الله تعالی دل ہایشان را برای تقوی آزموده است». «آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است» در برابر این ادب ورزی آنان.

شیوہ سخن گفتن رسول الله صلی الله علیه وسلم:

سیرت نویسان می نویسند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم اکثر اوقات ساکت بود و جز در مواقع ضرورت حرف نمی زد و میفرمود: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكَلِّمْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ». [صحیح بخاری (۶۰۱۸) و صحیح مسلم (۴۷)] «کسی که به الله و روز آخرت ایمان دارد، پس سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

رسول الله صلى الله عليه وسلم هنگام تکلم از اول تا به آخر به آرامی لب به سخن باز می‌کرد و کلام شان کوتاه و جامع و خالی از طول و تفصیل بیجا و وافی به تمام مقصود بود، هنگام سخن گفتن تبسم می‌کرد و کلامشان روشن بود به طوری که هر شنونده آن را می‌فهمید.

بلی! سخن نمی‌گفت، مگر جایی که امید ثواب می‌داشت. هنگام سخن گفتن چنان حاضران را به خود جذب می‌کرد که گویا روی سر آن‌ها پرنده نشسته است و چون ساکت می‌شد، آنان سخن می‌گفتند. کلمات گفتارش به یک دیگر پیوستگی داشت. کلماتش را به طوری شمرده بیان می‌کرد که شنونده آن را به خوبی به خاطر بسپارد. جوهره صدایش بلند و آهنگ صدایش از همه زیباتر بود.

رسول الله صلى الله عليه وسلم فصیح‌ترین مردم در سخن گفتن بود و از همه مردم در سخن گفتن اختصار را رعایت می‌کرد و در عین حال تمام آنچه را که می‌خواست در ضمن جملاتی کوتاه ادا می‌فرمود. ام المؤمنین عایشه (رض) می‌گوید: «مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْرُدُ سَرْدَكُمْ هَذَا، وَلَكِنَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ يُبَيِّنُهُ، فَصْلٌ، يَحْفَظُهُ مَنْ جَلَسَ إِلَيْهِ». «رسول الله صلى الله عليه وسلم مانند شما پشت سر هم و بی وقفه سخن نمی‌گفت، بلکه بسیار روشن و شمرده صحبت می‌کرد؛ طوری که افرادی که آنجا نشسته بودند، سخنانش را حفظ می‌کردند». [سنن ترمذی (3639)]

رسول الله صلى الله عليه وسلم، انسانی باتحمل و بردبار بود و دوست داشت که مردم، سخنانش را بفهمند. از آنجا که به امتش بسیار علاقه‌مند بود، تفاوت‌های مردم و میزان درک و شناخت آنان را در نظر می‌گرفت و همین مسأله، باعث میشد تا شخصیت بردبار و صبور باشد. عایشه (رض) می‌گوید: «كَانَ كَلَامُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَامًا فَصْلًا يَفْهَمُهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهُ». «رسول الله صلى الله عليه وسلم شمرده سخن می‌گفت، طوری که هر شنونده‌ای، آن را می‌فهمید». [سنن ابوداود (4839)]

رسول الله صلى الله عليه وسلم از حوصله و وسعت صدر بی‌مثیل برخوردار بود و سخنانش را تکرار می‌کرد تا همه آن را در یابند. انس بن مالک (رض) می‌فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعِيدُ الْكَلِمَةَ ثَلَاثًا لَتُعْقَلَ عَنْهُ».

«رسول الله صلى الله عليه وسلم یک کلمه را در صورت نیاز سه بار تکرار می‌کرد تا مردم بفهمند».

پیامبر اسلام با مردم با ملاطفت، برخورد می‌کرد و می‌کوشید تا از ترس و وحشت آنان بکاهد؛ چرا که بعضی از مردم از هیبتش احساس ترس می‌کردند.

عبد الله ابن مسعود (رض) می‌گوید: «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ، فَكَلَّمَهُ، فَجَعَلَ تُرْعِدُ فَرَائِصُهُ، فَقَالَ لَهُ: هَوْنٌ عَلَيْكَ، فَإِنِّي لَسْتُ بِمَلِكٍ، إِنَّمَا أَنَا ابْنُ أُمْرَأَةٍ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ». «مردی نزد پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم آمد و شروع به صحبت کردن با ایشان نمود. در حالی که بازوهایش می‌لرزید.

پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «بر خود آسان بگیر؛ زیرا من، پادشاهی نیستم؛ بلکه فرزند زنی هستم که گوشت خشک می‌خورد». [سنن ابن ماجه (3312)].

مأموریت پیامبر صلى الله عليه وسلم چیست؟

مأموریت پیامبر صلى الله عليه وسلم دعوت و تبلیغ مردم به سوی هدایت و کامیابی است،

خداوند متعالی میفرماید: «يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» [المائدة: 67]. «ای پیامبر! آنچه به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شده (جهت هدایت و رشد انسان‌ها به مردم) برسان». و پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از اتمام رسالت در اجتماع حجة الوداع به صحابه فرمود: «أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟» (رواه الترمذی 1306/3 (1679)). صحابه کرام فرمودند: «نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ» (رواه مسلم 890/2 (1218)). «ما شهادت می‌دهیم که بیشک تو پیغام رسالت را ابلاغ کردی». سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ» «ای پروردگارا تو گواه باش». (رواه مسلم 890/2 (1218)).

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ الْحُجَرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

(ولی) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها با صدای بلند صدا می‌زنند، بیش ترشان نمی‌فهمند. (۴)

این آیه متضمن سومین ادب، نسبت به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد؛ چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه و استراحتگاه خویش تشریف داشته باشد، از بیرون او را صدا کردن و آنهم با نام، نوعی از بی ادبی و در نهایت و کار عاقلانه نیست. بیضاوی فرموده است گویا آنان که پیامبر صلی الله علیه وسلم را ندا می‌دادند عبارت بودند از: «عیینه بن حصین» و «اقرع بن حابس» که ریاست هیأتی هفتاد نفره از بنی تمیم را به عهده داشتند و در موقع ظهر هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در خواب نیمروز بود، رسیدند، و صدا در آوردند که «ای محمد بیا بیرون» (تفسیر بیضاوی ۳/۳۶۷).

«الْحُجَرَاتِ»: جمع حُجْرَة، اتاق‌ها. هدف از آن اطاق‌های ازواج مطهرت، رسول الله صلی الله علیه وسلم است که تعداد آن نه نفر بود که هر کدام برای خود حجره جداگانه ای داشت، که در کنار مسجد نبوی اعمار گردیده بود. به تأسف باید گفت در بدو برخی از اشخاصی از بیرون، پیامبر صلی الله علیه وسلم را صدا می‌کردند که بیرون بیا.

صدا زدن به بهترین نام:

در این هیچ جای شکی نیست که مردم دوست دارند که آنان را باید با نام‌های قشنگشان صدا کنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم همیشه اصحاب و یاران خویش را با بهترین اسم صدا می‌کرد، حتی بعضی وقت‌ها اطفال خورد را با کنایه‌های قشنگ و دلنشین صدا می‌زد، بطور مثال رسول الله صلی الله علیه وسلم به روایت حضرت انس (رض) می‌فرمود: «یا أبا عمیر ما ذا فعل النغیر».

حضرت انس (رض) می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم اخلاقی از همه زیباتر و نیکوتر بود برادری داشتم که به او ابوعمیر می‌گفتند: تازه از شیر مادر جدا شده بود. حضرت انس می‌افزاید: زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و او را دید فرمود: ای ابا عمیر نغیر چکار می‌کند؟ (نغیر اسم مصغر نغیر است به معنای بلبل، چوچه گنجشک) و پیامبر به جهت شوخی و محبت کردن او را با این کنایه قشنگ صدا زد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره مدح و تعریف از یاران خود می‌فرماید: «أرحم أمتی بأمتی أبو بکر وأشدّهم فی أمر الله عمر، وأصدقهم حیاء عثمان وأقروهم لکتاب الله أبي بن کعب وأفرضهم زید بن ثابت وأعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل ولكل أمة

امین و امین هذه الأمة أبو عبیده بن الجراح» رواه احمد والترمذی.

(مهربانترین کس نسبت به امت حضرت ابوبکر (رض) است و سختترین آنان در اجرای دستورات الهی حضرت عمر (رض) و صادق ترین آنان از نظر حیا و حشمت عثمان (رض) است و قاری ترین آنان به کتاب الله (قرآن) ابی بن کعب است، داناترین و عارف ترین آنان به واجبات زید بن ثابت و آگاهترین آنان به حلال و حرام معاذ بن جبل است و در هر امتی امینی است، امین این امت ابو عبیده بن جراح است).

همانطور که مشاهده می کنید: رسول الله صلی الله علیه وسلم هر کدام از اصحاب و یاران خود را با صفتی که او را از دیگری جدا می سازد، مدح و تعریف کرده است. علماء بدین عقیده اند که یکی از راز های موفقیت برای یک رئیس و مسول امور در جمله سایر خصوصیات حسنه اینست که نام کارمندان خویش را حتی المقدر در حفظ داشته باشد، و یا اینکه در حین صحبت با ذکر نام با ایشان صحبت نماید کاری پسندیده ی است. تجربه ثابت کرده است این نوع رفتار و برخورد باعث دلگرمی و تقویت روحی دیگران درکار می گردد.

وبدین حالت اینست زمانیکه با مردم روبرو شود، و از اسم آنان سوال کند، این نوع برخورد نشان دهنده عدم اهتمام و توجه به دیگران است، برعکس سوال کردن از نام های دیگران، دلالت بر اهتمام و توجه و علاقه به دیگران می کند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «المؤمن يألف ويؤلف ولا خير فيمن لا يألف ولا يؤلف وخير الناس أنفعهم للناس». (مومن انس و الفت میکند و مورد انس و الف قرار می گیرد و کسیکه انس و الفت نمی کند و مورد انس و اُلفت واقع نمی شود هیچ خیری وجود ندارد و بهترین مردم کسانی هستند که بیشترین نفع و سود را برای دیگران داشته باشند). (صحيح الجامع الصغير، من حديث سهل بن سعد).

شان نزول آیه 4:

986- طبرانی و ابو یعلی با سند حسن از زید بن ارقم (رض) روایت کرده اند: مردانی از عرب نزدیک حجره های نبی اکرم آمدند و با صدای بلند گفتند: ای محمد، ای محمد. آنگاه خداوند متعالی آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...» را نازل کرد. (طبری 31678، طبرانی 5123 و واحدی 757 از زید بن ارقم روایت کرده اند. حافظ در «مطالب عالیّه» 3743 این را به ابو عالیّه، مسدد و ابن اسحاق هم نسبت داده. این حدیث را سیوطی در «دُر المنثور» حسن گفته است «تفسیر شوکانی» 2461

- عبدالرزاق از معمر از قتاده روایت کرده است: مردی خدمت نبی اکرم آمد و گفت: ای محمد! بدون شک مدح و ستایش من زینت است و پایین آوردن مقام و منزلت من زشت و ناپسند. نبی صلی الله علیه وسلم گفت: آن ذات پاک یکتاست که ستودنش زینت و نکوهشش ناپسند است. پس آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...» نازل شد. (طبری 31681 [و عبدالرزاق «تفسیر قرآن» 3 / 231 تحقیق دکتر مصطفی محمد مسلم] از قتاده به قسم مرسل روایت کرده اند.) این حدیث مرسل است و دارای شواهد مرفوع از قبیل حدیث.

988- ترمذی از براء و دیگران این حدیث را بدون نزول آیه روایت کرده است. (ترمذی 3267 و نسائی در «تفسیر» 535 روایت کرده اند. اسناد این حسن و راوی های اش ثقه هستند به حدیث پیش شاهد است. «تفسیر شوکانی» 2460)

ادب حضرت عمر (رض) در برابر پیامبر اسلام: قرآن عظیم الشان در باره رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (برای شما در رسول خدا سر مشقی نیکوست) واضح است که معنی سرمشق و مثالی بودن، پیروی در تمامی مراحل زندگی میباشد.

محدثین می نویسند حضرت عمر (رض) در حضور رسول الله خاموش و ساکت مینشست، تا زمانی حرف نمی زد، که پیامبر صلی الله از او سوال را بعمل میآورد، و یا هم ضرورت می بود در مسایل که رسول الله علاقمند صحبت در موضوع بود، حتی بخاطر رعایت ادب از بلند کردن صدای درشت خود در حضور پیامبر اسلام خود داری میکرد. (اخبار عمر، صفحه 338 و الفایق، جلد 1، صفحه 10) (قابل تذکر: در همین کتاب در فصل اول، در مورد شمایل حضرت عمر آمده است که: صدای عمر بحدی پرقوت، قوی و درشت بود که وقتی حرف می زند در قلب برخی از مردم از ترس و وحشت ایجاد میکرد).

محدثین می افزایند در یکی از روز ها حضرت عمر (رض) یکجا با پسر خویش عبد الله با پیامبر صلی الله علیه وسلم با سواری آسب در یکی از سفرها همراه بودند، در همین اثناء شتر عبد الله در مسیر راه سرکشی کرد و وضع به حدی رسید که از آسب پیامبر اسلام پیشی گرفت، حضرت عمر با بسیار اضطراب و نا خوش آیند بسوی پسر خویش اشاره میکند که شتر خویش را به عقب بران و با بسیار عجله خود را به پسر خویش میرساند و با کلمات نزدیک گوش پسر خویش میگوید «ای پسر! برای هیچ کس شایسته نیست که بر پیامبر خود تقدم کند» (اخبار عمر، صفحه 426 و الریاض النضره، جلد 2، صفحه 25).

خواننده محترم!

در صحیح بخاری و غیره از حضرت ابن عباس منقول است که فرمود: چون من می خواستم از یکی از علمای صحابه، حدیثی در یافت کنم، به هنگام رسیدن بر در خانه، از در زدن اجتناب می ورزیدم و بیرون در می نشستم تا وقتی که او بیرون می آمد، آنگاه حدیث را از او در یافت می کردم و او با دیدن من می گفت: ای پسر عم پیامبر صلی الله علیه وسلم! چرا در را نزدیک؟ سپس ابن عباس فرمود که: عالم در میان قوم خویش چون پیامبر صلی الله علیه وسلم است. و خداوند در شان نبی صلی الله علیه وسلم فرموده است که بیرون از در باید در انتظار او نشست.

حضرت ابو عبیده فرموده است: من هر وقت به در خانه ی عالمی رفته ام، در را نزده ام؛ بلکه بیرون در، به انتظار او نشسته ام، وقتی خود او بیرون آمد، با او ملاقات می کردم. (روح المعانی).

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

و اگر آنها صبر می کردند تا تو به سوی آنان بیرون آیی برایشان بهتر بود و (باز هم اگر توبه کنند) خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۵)

«حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ»: از فحوی این آیه مبارکه معلوم می شود که صبر و انتظار باید تا زمانی ادامه یابد که رسول الله به خاطر ملاقات و گفتگو با مردم بیرون تشریف، بیاورند و اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم، به قصد ملاقات با دیگری بیرون بیاید و فرصتی مناسبی برای در میان گذاشتن مطلب آنان نمیباشد، باید انتظار بکشد تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم، خود متوجه آنان گردند، آنگاه مطلب خود را با او در میان بگذارند.

قابل یادآوری است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از مردم کناره نمیگرفتند و در خانه

خویش نمی ماندند مگر در اوقاتی که به مهمات و ضروریات خویش مشغول میبودند. پس بر هم زدن آرامش ایشان در این اوقات، بی ادبی محض بود. (تفسیر معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (6 الی 8) در باره آداب اجتماعی و تحقیق و بررسی خبرها و مطالبی که شنیده می شود، به بحث گرفته میشود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی خبری را برایتان آورد درباره آن تحقیق کنید تا (مبادا) به نادانی به گروهی زیان رسانید پس بر آنچه مرتکب شده اید پشیمان شوید. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**فاسق**»: نافرمان، شخصیکه که از اطاعت الله سبحان و تعالی بیرون رفته باشد. «نبا»: خبر، خبر مهم. «تبینوا» (بین): بررسی کنید به تحقیق بپردازید. «أَنْ تُصِيبُوا»: (صوب): که نکند آسیب برسانید.

فاسق کیست؟

فاسق بر گرفته از ریشه فسق به معنی کسی که از حدود شرع خارج شده است. در واقع فسق زیر پا گذاشتن دستورات الهی و عمل نکردن به آن است. کلمه «فسق»، در مفاهیم و تعبیر مختلفه، پنجاه و چهار بار در قرآن آمده و در موضوعات و مصادیق مختلفی به کار رفته است.

شیخ ابن عثیمین در مورد فاسق می فرماید: «فاسق یعنی کسی که از اطاعت الله و پیامبرش خارج شده باشد، و بر دو نوع است: فسق اکبر که کفر است، و فسق پایین تر از آن (که به حد کفر نمی رسد).

مثال فسق اکبر این فرموده الله تبارک و تعالی در سوره سجده است که میفرماید: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ * أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ» (سجده 18-20).

یعنی: «آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند. اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت جاویدان از آن آنها خواهد بود، این وسیله پذیرایی (خداوند) از آنهاست به پاداش آنچه انجام می دادند. و اما کسانی که فاسق شدند (و از اطاعت خدا سرباز زدند و راه کفر در پیش گرفته اند)، جایگاه همیشگی آنها آتش است؛ هر زمان بخواهند از آن خارج شوند، آنها را به آن باز میگردانند و به آنان گفته میشود: «بچشید عذاب آتشی را که انکار میکردید».

فسق در اینجا به معنای کفر است، فسق دیگری هست که به درجه کفر نمی رسد، مانند این آیه (هفتم سوره حجرات) در این آیه خداوند متعال کفر را به تنهایی و فسق را نیز بتنهایی و عصیان را هم که غیر از فسق است را هریک جداگانه ذکر کرده است. (برگرفته از: فتاوی نور علی الدرب (2/4)).

نشانه های فاسق در قرآن کریم:

قرآن عظیم الشان ببارخی از نشانه های فاسقین اشاره بعمل آورده که عبارتند از:

- عدم توجه به احکام الهی: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ (مائده، 47) (و کسانی که به آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند. پس آنان همان فاسقاند).

- سخن و اخبار آنها بی اعتبار است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛ (آیه 6 سوره حجرات)
- خداوند اعمالشان را نمیپذیرد: «لَنْ يُقْبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ» (توبه، 53).
- قابل هدایت نیستند: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ (صف، 5). (خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند).

- فاسقان منافق اند: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سوره توبه، 67).
- کسی که به زنان پاک دامن تهمت زند فاسق است: «يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ... أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سوره نور، 4)

- فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آنکه محکم ساختند میشکنند: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» (سوره بقره، 27).

- آنها پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع میکنند: «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (سوره: رعد 25)

- فساد کننده بر روی زمین هستند: «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»؛ (48 سوره نمل) آنها فساد در زمین می‌کنند.

- فاسقان حرام خوارند: «حُرِّمَتْ عَلَيْكَ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ... ذَلِكُمْ فَسْقٌ» (سوره مائده، 3).

نهایت سرنوشت فاسقان:

- عدم رضایت الهی: «يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (برای شما قسم می‌خورند تا شما از آنان راضی شوید. (بدانید که شما هم) اگر از آنان راضی شوید، قطعاً خداوند از گروه فاسق، خشنود نخواهد شد.) (سوره توبه آیه: 96).

توجه باید داشت که: منافقان، در پی جلب نظر مردم و حفظ پایگاه، مقام و به اصطلاح سیطره خویش در بین مردم اند، و هیچ کاری را برای رضای الله و توبه ندارند. ولی فراموش نموده اند که انسان باید در پی جلب رضای الهی باشد، نه رضای مردم، گذشت مردم مهم نیست، عفو و قهر الهی مهم است.

و نباید فراموش کرد که: جلب رضای مؤمنان در همه جا، مستلزم جلب رضای الله تعالی نیست. و الله تعالی هرگز از فاسق تا زمانیکه در فسق است راضی نمیشود.

- ذلت و خواری: «وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» (و خداوند میخواست فاسقان را خوار گرداند.) (سوره حشر، 5)

- آتش جهنم: «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ»؛ (سجده، 20) (و اما کسانی که از مدار ایمان خارج و) فاسق شدند، پس جایگاه شان آتش است).

شان نزول آیات 6 - 8:

992- احمد و دیگران به سند قوی از حارث بن حُزار (رض) روایت کرده اند:

خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد، به اسلام دعوت کرد، گفتارش را پذیرفتم و اسلام آوردم به پرداخت زکات دستورم داد با ادای زکات موافقت کردم و گفتم: ای رسول خدا! به نزد قوم خودم میروم و آنها را به اسلام و ادای زکات دعوت می‌کنم، هر که دعوت را پذیرفت زکاتش را جمع می‌کنم، خودت در فلان وقت شخصی را به نزد من بفرست تا زکات جمع‌آوری شده را برایت بفرستم، چون حارث زکات را جمع کرد و موقع معین فرا رسید برای رسول خدا گرفتاری های پیش آمد و نزد او کسی را نفرستاد، حارث گمان کرد حادثه‌ای پیش آمده و رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت تعیین کرده بود تا کسی را برای گرفتن زکات و گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت تعیین کرده بود تا کسی را برای گرفتن زکات جمع‌آوری شده به نزد من بفرستد. هیچگاه رسول خدا خلاف وعده کار نمی‌کند. برای نیامدن نماینده او هیچ علتی نمی‌دانم، مگر این که بر ما خشم گرفته است خودمان برویم و زکات را به رسول خدا برسانیم. پیامبر ولید بن عقبه را فرستاد تا زکات جمع‌آوری شده در نزد حارث را از او بگیرد چون ولید آنجا رفت ترسید و برگشت و به رسول خدا گفت: حارث زکات را به من نداد و خواست مرا بکشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم گروهی از سپاه اسلام را آماده کرد و به سوی حارث فرستاد. حارث با بزرگان قوم به سوی مدینه می‌آمدند که ناگاه با لشکر اعزامی پیامبر روبرو شدند. حارث به لشکر اسلام گفت: به کجا اعزام شده اید؟ گفتند: به جنگ تو. گفت: برای چه؟ گفتند: پیامبر ولید بن عقبه را به نزدت فرستاده بود. او برگشت و برای پیامبر گفت: تو زکات را به او نپرداختی و قصد کشتن او را داشتی. حارث گفت: قسم به خدایی که محمد را به حق فرستاده من نه فرستاده او را دیدم و نه او به نزد من آمده است. چون خدمت رسول الله شرفیاب شد. پیامبر گفت: از پرداخت زکات خودداری کردی و تصمیم داشتی نماینده مرا به قتل برسانی؟ گفت: سوگند به ذات اقدس که تو را به حق فرستاده من این کار را نکردم. آنگاه آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ... تَا... وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» نازل شد. کسانی که این حدیث را روایت کرده اند ثقه هستند.

993- طبرانی از جابر بن عبدالله و علقمه بن ناحیه و ام سلمه به این معنی روایت کرده است.

خواننده محترم!

اگر چه آیه مبارکه برای سبب خاصی نازل شده ولی مفاد آن در حکم مشروعیت تحقیق و بررسی و درنگ و تأمل به هنگام دریافت اخبار و ترک اعتماد به سخن فاسق، عام است. حسن بصری میگوید: «هر چند این آیه درباره این قوم خاص نازل شده اما به خدا سوگند که حکم آن تا روز قیامت جاری است و آن را هیچ چیز منسوخ نکرده است». چنانکه در حدیث شریف آمده است: «التأني من الله والعجلة من الشيطان». «تأنی و درنگ کردن از خداوند او عجله و شتاب از شیطان است».

وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾

و بدانید که پیغمبر الله در میانتان است، اگر در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد، ولی الله ایمان را در نظرتان محبوب گرداند و آن را در دلهایتان زینت

بخشید و کفر و فسق و نافرمانی را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داد. اینها اند که راه یافته‌اند. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعْنَتُمْ» در رنج و سختی می افتید، دچار رنج و مشقت می گردید.
«حَبَبٌ» محبوب و دوست داشتنی گرداند. «كَرَّهٌ» ناپسند گرداند. «الْفُسُوقُ»: نافرمانی، خروج از حدود شریعت، پرده دری در گناه. «الْعَصِيَانِ»: گناه و معصیت سر کشی، خلاف امر حق. «الرَّاشِدُونَ»: راه یافتگان، رشد یافتگان.

تفسیر:

در آیه متبرکه قبلی بحث از ندامت و پشیمانی مطرح شده بود، در این آیه مبارکه بیان می یابد که: به پیامبر صلی الله علیه وسلم مراجعه کنید تا از کارهای ندامت آور بیمه شوید. از فحوی آیه مبارکه این دستور به وضاحت معلوم می‌گردد: این مردم باید بدانند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در میان شما زندگی می‌کند، با تعظیم وی حَقِّش را بشناسید؛ زیرا آن حضرت در اموری میکوشد که به نفع شماست، شما با نادانی به انجام کارهایی اقدام میکنید که به ضرر شماست، اما وی شما را از آن باز می‌دارد. اگر در بیشتری اموری که انجام آن را اراده دارید با شما موافقه کند به مشقت گرفتار می‌آید، اما خداوند ایمان را محبوب‌تان ساخت؛ اطاعت پیامبر صلی الله علیه وسلم بر شما آسان شد، آن را در قلب‌های شما نیکو جلوه داد؛ فرمان حق تعالی را به کار بستید، کفر به پروردگار را در نظرتان ناخوشایند ساخت؛ به او تعالی ایمان آورید، فسق را بدجلوه داد؛ معاصی را ترک نمودید، عصیانگری را مکروه نشان داد؛ گناهان را بد شمردید و از آن توبه کردید. کسانی که بدین صفات موصوف‌اند راه یافته و هدایت شده‌اند و از سیه چال گمراهی نجات حاصل کردند؛ زیرا راه حق را باز شناخته‌اند.

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾

خداوند بر شما فضل و نعمتی از سوی خود بخشیده، و الله دانا و حکیم است. (۸)

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی دریافتیم که: مؤمنان را از پذیرفتن خبر بدون تحقیق از طرف شخص فاسق هشدار می‌دهد، تا آشوب برپا نگردد و به کسی آسیب نرسد. اینک در آیات متبرکه (9) الی (10) به مقابله و مبارزه دو گروه مؤمن اشاره می‌کند که باید میانشان آشتی برقرار گردد. حال اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز را روا داشت، باید مسلمانان با آن گروه بجنگند تا فرمان الله سبحانه و تعالی را قبول و اطاعت فرمایند. (بصورت کل در این آیات به موضوع حل و فصل آشوبهای داخلی و چگونگی برخورد با تجاوزگران، مورد بحث قرار می‌گیرد).

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَجَاهِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند پرداختند، بین آن دو گروه آشتی و صلح برقرار کنید، و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کند با آن گروهی که تجاوز می‌کند

بجنگید تا این که به حکم الله بر گردد، پس چون بازگشت در میان ایشان عادلانه صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَقْتُلُوا »: جنگیدند، به جنگ پرداختند، مبارزه کردند، در افتادند.
 « فَأَصْلَحُوا »: آشتی برقرار کنید، صلح برقرار کنید، روبه راه کنید، بهبود بخشید. « بَعَثَ »: (بغی): تجاوز کرد، ظلم ورزید. « الْأُخْرَى »: دیگری. « تَبَغَّى »: ظلم می کند، تجاوز می کند. « حَتَّى تَفِيءَ » (فیء): تا برگردد، تا تسلیم شود. [بقره/۲۲۶]. « فَأَعْتَبَ »: برگشت، باز آمد. « أَقْسَطُوا »: دادگر باشید، عدالت ورزید. « الْمُقْسِطِينَ »: دادگستران، عدالت ورزان.

تفسیر:

مفسر بیضاوی فرموده است: آیه مبارکه در مورد جنگی نازل شد که در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم در بین «اوس و خزرج» رخ داد. و با شاخه های درخت خرما و لنگه کفش به جان هم افتادند.

و آیه نشان میدهد که «یاغی» مسلمان است و وقتی از جنگ دست کشید، باید او را به حال خود گذاشت. و نیز نصیحت و اندرز و تلاش برای آشتی دادن آنها واجب است. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۷۱).

همچنان قابل تذکر است که: در آیات گذشته، موضوعات در باره حقوق و آداب که یک شخص مسلمان در احترام با رسول الله صلی الله علیه و سلم انجام دهد و باید از آن اعمالی اجتناب و خود داری نماید که موجب آیدای و ازار آن حضرت صلی الله علیه و سلم می گردید. از این آیات ببعد احکامی مورد بررسی قرار می گیرد که: مشتمل بر احکام عمومی معاشرت هستند که در آن ها آداب اجتماعی، انفرادی و حقوق یکدیگر بیان و فورمولبندی می گردد، ولی بحث اساسی همانا اجتناب از ازار رسانی است.

خواننده محترم!

در آیه فوق ملاحظه میفرماید که: سه بار سخن از برقراری صلح و اصلاح میان مردم بر اساس عدالت به میان آمده است: «فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» اصولاً، آفرینش بر اساس حق و عدل است.

«لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید، ۲۵) در جوامع امروزی، تحقق عدالت ملازم قانونمداری و بی عدالتی مرادف قانون گریزی است.

آنچه می تواند صلح و عدالت را در جامعه حاکم سازد و از هرگونه خطا و نقص به دور باشد، قوانین الهی است که توسط پیامبران به بشر عرضه شده است. قوانینی که خالق انسان بر پایه ی علم و حکمت و لطف بی نهایت وضع کرده و آورنده ی آن اولین عامل به آن است. - «فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا»: مسلمانان در برابر یکدیگر مسئول اند و بی تفاوتی در برابر جنگ ها بین مسلمانان پذیرفتنی نیست. در وقتیکه بین دو گروه امت اسلامی جنگ و نزاعی درگیرد، باید برای آشتی دادن و برقراری صلح میان آنها، با سرعت و بدون تأخیر عمل شود، طوریکه: (حرف فاء در «فَأَصْلَحُوا» نشانه ی سرعت است).

باید متذکر شد که: صلح دادن دو طرف جنگ بدون برقراری عدالت، محبوب الله نیست و از فحوی جمله: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» با تمام وضاحت معلوم میگردد.

شان نزول آیه 9:

996- بخاری و مسلم از انس (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم مرکبی را سوار شد و به نزد عبدالله بن ابی رفت. عبدالله گفت: از من دور شو به خدا بوی بد خرت آزار می دهد. مردی از انصار گفت: سوگند به خدا! خر او از تو خوشبوتر است. مردی از قوم عبدالله برآشفت و از عبدالله طرفداری کرد. دوستان و یاران هردو گروه خشمگین شدند و به طرفداری از گروه خود برخاستند و یکدیگر را با چوب، مشت و لگد زدند. آنگاه آیه: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا» نازل شد. (صحیح است، بخاری 2691، مسلم 1799، احمد 3 / 157 ابویعلی 4083، طبری 31699). «جامع احکام القرآن» 5563 و «الکشاف» 1066).

- سعید بن منصور و ابن جریر از ابومالک روایت کرده اند: دو نفر از مسلمانان با یکدیگر دشمنی کردند. خویشاوندان هر کدام برآشفتند و از آن جانب داری کردند و یکدیگر را با مشت و لگد زدند. آنگاه آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ...» نازل شد. (طبری 31700 و 31701 از ابومالک به قسم روایت کرده است).

998- ابن جریر و ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده اند: ام زید همسر یکی از انصار به نام عمران بود و خواست به دیدار خانواده خود برود. شوهرش او را در طبقه بالای خانه حبس کرد. ام زید کسی را به دنبال خانواده خود فرستاد آن ها آمدند و او را پایین آوردند تا با خود ببرند، عمران بیرون رفت و از نزدیکان خود کمک خواست. پسران کاکای او آمدند تا میان زن و خانواده او حایل شوند، یکدیگر را با مشت و لگد زدند. پس در باره آن ها آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» نازل شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم دنبال آنان شخصی را فرستاد و در بین شان صلح کرد و آن ها به امر الله متعال گردن نهادند. (طبری 31705 این مرسل است).

- ابن جریر از حسن روایت کرده است: بین دو قبیله که خصومت و جنگی واقع میشد و از آنها دعوت به عمل می آمد که تن به فیصله بدهند نمی پذیرفتند، پس خدای بزرگ آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» را نازل کرد. (طبری 31704 این مرسل است).

1000- و از قتاده روایت کرده است: دو نفر از انصار حقوق مشترک داشتند برایشان مشکلی پیش آمد که باعث دوری آن ها از هم شد. یکی از آن ها که خویشان و کسان زیاد داشت به دیگری گفت: بزور حقم را از تو می گیرم.

دیگری از او خواهش کرد که نزد رسول الله بروند حکم پیامبر را بپذیرند. اما او سرپیچی کرد، هردو در این کار اصرار کردند تا این که وابستگان شان یکدیگر را به مشت و لگد گرفتند. اما دست به شمشیر نبردند. این آیه در باره آن دو نازل شد. (طبری 31707 این مرسل است).

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید، و از الله بترسید تا مورد رحمت قرار گیرید. (۱۰).

تفسیر:

در آیه متبرکه رابطه مؤمنان با یکدیگر را همچون رابطه دو برادر دانسته که در این تعبیر میتوان به نکات ذیل اشاره بعمل آورد:

- دوستی بین دو برادر، دوستی عمیق و پایدار است.

- دوستی دو برادر، متقابل است، نه يك طرفه و يك جانبه.
- دوستی دو برادر، بر اساس فطرت و طبيعت است، نه جاذبه‌های مادی و دنیوی.
- دو برادر در برابر بیگانه، یگانه‌اند و بازوی یکدیگر بشمار می‌روند.
- اصل و ریشه دو برادر یکی است.
- توجه به برادری مایه‌ی گذشت و چشم‌پوشی است. در شادی او شاد و در غم او غمگین است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 13) درباره وظیفه ی مؤمن نسبت به مؤمن و غیرمؤمن، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از شما گروهی دیگری را مسخره کند شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و نباید زنانی دیگری را مسخره کنند شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و در میان تان عیب جویی نکنید و یکدیگر را با لقب های زشت و ناپسند صدا نزنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَسْخَرُ»: مسخره نکند. مورد استهزاء ریشخند، تحقیر قرار ندهد. «عَسَى»: چه بسا، شاید. «لَا تَلْمِزُوا»: طعنه نزنید. عیبجویی نکنید. (توبه / 58 و 79). «لَمْز» عیب جویی در روبرو و «همز» عیب جویی در پشت سر است. و نباید فراموش کنید که: «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ» عیب جویی از مردم، در حقیقت عیب جویی از خود است. و در نهایت؛ نقل عیب دیگران، عامل کشف عیوب خود است. «لَا تَنَابَزُوا»: (نبز): یکدیگر را لقب دار نکنید، خوانید، نام نبرید، با لقب نام نبرید، نامید. «بِئْسَ»: چه ناپسند است. «الْأَسْمُ الْفُسُوقُ»: نام فسق، نام بد و پست، عنوان پلید. «لَمْ يَتُبْ»: توبه نکرد.

تفسیر:

در آیه ی قبلی، مسئله ی برادری میان مؤمنان مطرح شد و در این آیه مبارکه اموری مطرح می‌شود که برادری را از بین می‌برد. همچنین در آیات قبل سخن از صلح و اصلاح بود، در این آیه به بعضی عوامل و ریشه‌های فتنه و درگیری که مسخره کردن، تحقیر کردن و بدنام کردن است اشاره بعمل آمده است.

واقعیت همین است که یکی از برکات عمل به دستورات دین مقدس اسلام، همانا سالم سازی محیط و جلوگیری از درگیری های اجتماعی است.

«وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ»: «یکدیگر را به القاب زشت، قبیح و ناپسند ملقب نکنید».

صدا کردن دیگران به القاب که او از آن بد میبرد، در آیه مبارکه از آن نهی بعمل آمده است. بطور مثال صدا کردن به شخصی دیگر (کور، کورک، لنگ، لنگگ) و سایر القاب بد و تآثر آور.

از یاد نبریم که: بد صدا کردن ها، يك طرفه باقی نمی ماند، دیر یا زود مسئله به دو طرف

هم کشانیده میشود. زیرا «تَنَابَرُوا» برای کار طرفینی است.

«بَسُّ الْإِسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ»: چه بد است کسی را فاسق یا کافر نامید و او مؤمن باشد. برای مسلمانان چه بد است، بعد از ایمان آوردن، از یکدیگر به بدی یاد کنند، و بجای ذکر خیر، ذکر شر کنند.

و در نهایت باید گفت: مسخره کردن دیگران، تجاوز به حریم اشخاص بوده و اگر مسخره کننده توبه نکند، مطابق حکم آیه مبارکه ظالم است.

طوری که یاد آور شدیم: مسخره کردن و بدنام کردن، گناه است که توبه را لازم دارد. امام بیضاوی در تفسیر خویش مینویسد: آیه نشان میدهد که لقب زشت و قبیح دادن به دیگران فسق محسوب میشود و جمع آن با ایمان ناپسند است. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۷۳).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که هدف: «وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ» این است که کسی مرتکب گناه و یا کاری بدی بشود، و سپس از آن کار توبه نماید، باز هم مردم او را به همان نام بد صدا بزنند، مانند: دزد، زانی، شراب خوار و غیره، در حالی که او از دزدی، زنا و شراب خواری توبه کرده است؛ پس او را شرامساری ساختن به سبب آن کار، و تحقیر و تذلیل نمودن وی، حرام است، در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم، آمده است که: هر کسی مسلمانی را به خاطر گناهی، شرمنده سازد که او از آن گناه توبه کرده است، خداوند متعال تعهد کرده است که شخص عیب جورا به همان گناه مبتلا سازد و در دنیا و آخرت رسوایش کند. (تفسیر قرطبی).

تمسخر و استهزای دیگران :

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم؛ استهزا و مسخره کردن دیگران، در ظاهر يك گناه، ولی در باطن دارایی چندین گناه میباشد: از جمله گناهای مانند: تحقیر، خوار کردن، کشف عیوب، اختلاف افکنی، غیبت، کینه، فتنه، تحریک، انتقام و طعنه به دیگران در آن نهفته است.

ریشه‌های تمسخر:

ریشه تمسخر را میتوان در نکات ذیل چنین جمع‌بندی و خلاصه نمود:

- در برخی از اوقات مسخره کردن برخاسته از ثروت است که قرآن میفرماید: «وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ» (همزه، 1-2). (وای بر کسی که به خاطر ثروتی که اندوخته است، در پیش رو یا پشت سر، از دیگران عیب جویی میکند).
- گاهی ریشه‌ی استهزا، علم و مدرک تحصیلی است که قرآن در باره این گروه میفرماید: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (83) (غافر، 83). (پس چون پیغمبرانشان با معجزه ها به سوی آنان آمدند، به آن مقدار علمی که داشتند خورسند و شادمان شدند (و حاضر نشدند سخنان انبیاء را بپذیرند) و آنچه را که به تمسخر می‌گرفتند، آنان را فراگرفت).
- گاهی ریشه‌ی مسخره، توانایی جسمی است. کفار می گفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (فصلت، 15). (کیست که قدرت و توانایی او از ما بیشتر باشد؟)
- گاهی انگیزه‌ی مسخره کردن دیگران، عناوین و القاب اجتماعی است. کفار فقرایی را که همراه انبیا بودند تحقیر می‌کردند و میگفتند: «مَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا» (هود، 27). (ما پیروان تو را جز افراد اراذل نمی بینیم).

- گاهی به بهانه تفریح و سرگرمی، دیگران به تمسخر گرفته میشوند.
 - گاهی طمع به مال و مقام، سبب انتقاد همراه با تمسخر از دیگران میشود.
 جماعتی از پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره‌ی زکات عیب‌جویی می‌کردند، طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ» (58) (توبه: 58).
 و بعضی از آنها (منافقین) در باره (تقسیم) صدقات بر تو عیب و انتقاد می‌گیرند، پس اگر به آنها از آن داده شود، راضی میشوند، و اگر از آن داده نشوند، ناگهان ناراض (و خشمگین) میشوند.

- گاهی ریشه‌ی مسخره، جهل و نادانی است. هنگامی که حضرت موسی برای حل اختلاف و درگیری دستور کشتن گاو را داد، بنی‌اسرائیل گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ موسی علیه السلام گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (بقره، 67).
 به الله پناه می‌برم که از جاهلان باشم. یعنی مسخره برخاسته از جهل و نادانی است و من جاهل نیستم.

- گاهی سرچشمه تمسخر، ریاکاری و بهانه‌گیری و شخصیت‌شکنی است.
 «الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (79) (آیه 79 التوبه) (کسانی که از مؤمنان داوطلب در صدقات عیب‌جویی می‌کنند، و از مردمانی که جز به اندازه توان‌شان چیزی (برای انفاق در راه الله) نمی‌یابند، عیب‌جویی می‌کنند و آنان را مسخره می‌کنند، الله ایشان را مورد تمسخر قرار میدهد و آنها عذاب دردناک دارند).

احتیاط و دقت در شوخی و مزاح:

هستند کسانی که در محافل و مجالس، خود آگاه و یا هم ناخود آگاه، سخنی به زبان می‌آورند، که منجر به اذیت دیگران، کفر و یا هم فسق میشود. هست مواردیکه از روی رسالت و وجوب اسلامی و انسانی به وجه برایش توضیح داده می‌شود که این سخن مناسب نیست و یا افاده و سخن گفته شده سخن کفری، سخن اذیت بی مورد و یا هم فسق است که انسان خوب و هوشیار متوجه شده و تصحیح به عمل آورده و یا آنچه ممکن است نجات می‌دهد و این حالت موجب مسرت نیز میشود.

آن کس که بداند و بداند که بداند

اسب خرد از گنبد گردون بجهاند

آن کس که بداند و نداند که بداند

آگاه نمایید که بس خفته نماند

آن کس که نداند و بداند که نداند

لنگان خرک خویش به منزل برساند

آن کس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب ابدالدهر بماند

اما هست مواردیکه انسان غبی و شقی شده، حاجت و مریضی جانکاهش سبب ایجاد مشکل به خود و سبب اذیت دیگران و به شقاوت ادامه میدهد. آنکس که نداند و نداند که نداند - در جهل مرکب ابد الدهر بماند.

هست مواردیکه چنین شخص تأکید دارد که شوخی و یا هم مزاق میکرد. بلی درست و بجاست که شوخی و مزاق جز از زندگی است ولی شوخی و مزاق که منتج به کفر و یا هم فسق و اذیت دیگران شود مجاز نبوده و حرام میباشد. دین مقدس اسلام از همچو شوخی ها؟! بطور جدی ممانعت بعمل آورده است:

قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِإِلَهِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ» (سوره التوبه آیه: 65) (و اگر از آنها بپرسی (چرا مسلمانان را مورد تمسخر قرار میدهید؟) البته میگویند: ما شوخی و بازی می کردیم، بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش تمسخر می کردید؟)

«خوض» در زبان عربی به معنای، پانهادن در گِل است و در قرآن به ورود در کارهای ناپسند گفته می شود.

همچنان قرآن عظیم الشأن باز هم در (سوره التوبه آیه 66) «لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بَأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» ((اکنون) عذر پیش نکنید، چون شما بعد از (اظهار) ایمان تان کافر شده اید، اگر گروهی از شما را عفو کنیم، گروهی دیگر را به سبب آنکه (توبه نکردند و) گناهکار بودند، عذاب میدهیم).

خواننده محترم!

پروردگار با عظمت ما را از ارتکاب همچو خطا ها و بخصوص از مزاق و شوخی های بیجا و بیمورد در آمان داشته، و به آنده از انسان های که احیاناً همچو شوخی ها و مزاق ها را ناخود آگاه بزبان نموده باشد خواستار عفو و بخشش هستیم، امید است همچو انسانها به دربار خداوند توبه و استغفار نمایند.

همچنان در احادیث متعددی رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمانان را از بعضی رذائل اخلاقی نهی فرموده، و در احادیث نبوی نیز بر همین مطلب تأکید شده است. طوریکه میفرماید: «از گمان بد، اجتناب کنید، زیرا دروغ ترین سخن است، و دنبال عیوب مردم نباشید، و تجسس نکنید، قیمت کالا را بدون قصد خرید بالا نبرید، و به یکدیگر حسادت نورزید و با یکدیگر دشمنی و کینه توزی نکنید، و به یکدیگر پشت ننمایید، بندگان الله، برادران همدیگر باشید». (صحیح بخاری 6066) و در حدیث دیگر میفرماید: سخن چین، وارد بهشت نمی شود». (صحیح بخاری 6056).

شان نزول آیه 11:

ضحاک در بیان شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: این آیه درباره هیأت نمایندگی قبیلۀ بنی تمیم نازل شد که فقرای صحابه (از جمله: عمار، خباب، ابن فهیره، بلال، صُهب، سالم، سلمان و غیر ایشان) را مورد تمسخر قرار دادند آن گاه که ایشان را با جامه های کهنه و حالتی ژولیده دیدند.

همچنان در شأن نزول روایت دیگری هم آمده است از جمله این که: صفیه دختر حیی بن اخطب (رض) نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدو گفت: یا رسول الله! زنان به من طعنه میدهند و میگویند: ای یهودی دختر دو یهودی! رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند: چرا به آنان نگفتی که پدر من هارون است، کاکایم موسی و شوهرم محمد علیهم الصلاة والسلام؟ پس این آیه نازل شد.

قابل تذکر است که: مانعی از تعدد وقایع در مورد نزول یک آیه وجود ندارد زیرا همه روایاتی که در شأن نزول یک آیه آمده است، میتواند در مجموع سبب نزول آن باشد. به

هرحال، سبب نزول هرچه باشد، حکم آیه را خاص و موردی نمیسازد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به مخصوص بودن سبب.

1001- در سنن چهارگانه (سنن ترمذی، سنن ابوداود، سنن نسائی و سنن ابن ماجه) از ابوجبره بن ضحاک (رض) روایت شده است: در بین ما مردانی بودند که دو و یا سه اسم داشتند و از بعضی از لقب هاشان متنفر بودند. پس این کلام عزیز «وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ» نازل شد. ترمذی میگوید: این حدیث حسن است. (جید است، ابوداود 4962، ترمذی 3268، نسائی در «تفسیر» 536، ابن ماجه 3741، احمد 4 / 260، بخاری در «ادب مفرد» 330 حاکم 2 / 463 و 4 / 281 و 282.

1002- حاکم و غیره نیز از ابوجبره (رض) روایت کرده اند: در جاهلیت افراد را به القاب مختلف صدا میکردند رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصی را به لقبش صدا کرد. گفتند: ای رسول الله! این شخص از لقب خود نفرت دارد. پس خدا «وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ» را نازل کرد.

1003- احمد از او روایت کرده: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه که آمد در بین ما کسی نبود دویا سه لقب نداشته باشد و هرگاه پیامبر یکی از آنها را به همان لقب صدا میکرد. میگفتند: ای رسول خدا! این شخص از شنیدن این لقب خود خشمگین میشود. پس این کلام خداوند متعال نازل شد.

تأثیر آیه منع تمسخر و سخریه بر سلف صالح:

بعد از اینکه این آیه مبارکه به گوش سلف صالحین رسید، چنان حالتی در بین شان پدید آمد که عمرو بن شریبیل فرموده است که: اگر کسی را ببینم که پستان گوسفندی را به دهن گرفته و آن را می مکد و از آن خنده ام بیاید، میترسم که شاید مستحق تو بیخ آیه باشیم، حضرت عبد الله بن مسعود فرموده است اگر سگ را استهزا کنم، می ترسم که مباد سگی شوم. (تفسیر قرطبی).

در صحیح مسلم از حضرت ابو هریره مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: خداوند متعال به صورت، مال و ثروت مسلمانان نظر نمیفرماید؛ بلکه قلوب و اعمال آنها را می نگرند.

قرطبی فرموده است: قانون وضابطه ای از این حدیث معلوم می شود که حکم کردن با مشاهده ای حال ظاهری اشخاص جایز نیست؛ زیرا این امکان وجود دارد شخصی که ما اعمال او را خوب تصور می کنیم، خداوند متعال بر کیفیات قلبی و احوال باطنی او آگاه است، و اینها به نزد او مذموم میباشد، کسی که احوال ظاهری او بد باشد، امکان دارد احوال باطنی و کیفیات قلبی او کفاره ی اعمال بد او قرار گیرند؛ لذا چون کسی را در وضعی بد و یا به اعمال بد مشاهده کردید، این وضع او را بد بدانید، ولی اجازه ندارید خود او را ذلیل و حقیر بدانید.

خواننده محترم !

تمسخر دیگران به هر شکلی و هر وسیله که باشد گناه و حرام است و در برخی از موارد به سبب آنکه همراه با اهانت، توهین، تهمت و بهتان است یا موجب تخریب وحدت اجتماعی و انسجام امت میشود، دارای مجازات کیفری و قانونی می باشد.

کلمه تمسخر و سخریه از «سخر» به معنی چیرگی است. کسی که تمسخر میکند و دیگری را به سخریه می گیرد، بر این باور است که خود برتر از او و فرهنگش است. در حقیقت

تمسخرکننده دچار نوعی تخیل تفاخری است و بر این باور است که خودش به نوعی دارای برتری هایی است که می تواند بر دیگری غالب شود و هر نوع گفتار و اعمال را داشته باشد. بی گمان چنین اشخاصی دچار توهم خودپسندی، خود برتربینی، کبر، تکبر، غرور و عُجب هستند. بدین اساس، باید آنان را قطار و هم سطح ابلیس به شمار آوریم که دچار توهمات خود بر تربینی نسبت به حضرت آدم علیه السلام بود و گفتار و رفتاری را در پیش گرفت که بیانگر این روحیه او بوده است.

در فرهنگ قرآنی هکذا کلمه «سخر» کلمه استهزاء از ریشه «هزء» به معنی تمسخر کردن به کار رفته است.

مفسرین در تعریف استهزاء می نویسد: استهزاء عبارت است از اینکه چیزی بگویی که با آن، کسی را حقیر و خوار بشماری، حال چنین چیزی را به زبان بگویی و یا به این منظور اشاره ای کنی، و یا عملاً تقلید طرف را در آوری، به طوری که بینندگان و شنوندگان بالطبع از آن سخن و یا اشاره و یا تقلید بخندند. (ترجمه المیزان، ج 18، ص: 481) در حقیقت مولفه های تمسخر و استهزاء عبارتند از: گفتار یا رفتاری مستقیم یا اشاره ای درباره شخصی برای خنده و یا خنداندن دیگری.

در آیات قرآن برای بیان این معنا از کلمات مانند «ضحك»، «غمز»، «لمز»، «همز» و مانند آنها استفاده شده است.

از نظر قرآن، چنین عمل به عنوان یک عمل ضد اخلاقی شناخته شده و من حیث عمل حرام با آن مقابله شده است. (بقره، آیات 104 و 231؛ حجرات، آیه 11) به سخن دیگر، تمسخر دیگران به هر شکلی و وسایل که باشد، گناه و حرام است و در برخی از موارد به سبب آنکه همراه با اهانت، توهین، تهمت و بهتان است یا موجب تخریب وحدت اجتماعی و انسجام امت می شود، دارای مجازات می باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها پرهیز کنید، چون بعضی از گمانها گناه می باشد. و جاسوسی نکنید و برخی از شما برخی دیگر را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ به یقین که آن را کریه و ناپسند می دانید، و از الله بترسید، یقیناً الله توبه پذیر مهربان است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اجْتَنِبُوا»: پرهیزید، دوری بگیرید، فاصله بگیرید. «لَا تَجَسَّسُوا»: خبرچینی نکنید، جاسوسی و پرده دری نکنید. «وَلَا تَجَسَّسُوا»: جاسوسی آن است که کسی در جستجویی ها و زشتی های مؤمنان باشد.

«لَا يَغْتَبَ»: غیبت نکند، بدگویی روا مدارد. «لَحْمٌ»: گوشت. «كَرِهْتُمُوهُ»: از آن بیزار شدید، از آن نفرت داشتید.

تفسیر:

حضرت عمر رضی الله عنه گفته است: «مادام که بتوانی گفته ای برادر مؤمن خود را بر خیر حمل کنی، در مورد گفتار او گمان بد مبر. (مختصر ۳/۳۶۴). هدف اساسی این آیه مبارکه همانا: گمان بد زدن به اهل خیر می باشد اما در ارتباط با اهل

بدی و فسق باید گفت که: جایز است تا در مورد آنان همان گمانی را بزنیم که از اعمال آنان بر ما نمایان می‌شود پس گمان بد زدن در مورد کسی که علایم و نشانه‌های بدی در وی نمایان است، اشکالی ندارد لذا بر کسی که در باره وی گمان بد می‌زند گناهی نیست تا آن‌گاه که به مصداق گمان خویش سخن نگوید ولی اگر به مصداق آن سخن گفت و آن را برملا گردانید، در این صورت گنهکار است. اما گمان بد زدن در مورد کسی که ظاهرش آراسته به خیر و صلاح است، جواز ندارد.

«إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» «هرآینه بعضی از گمانها گناه است» و آن گمان بد زدن به اهل خیر می‌باشد. خاطرنشان می‌شود که در مورد حرمت سوءظن به انسان مؤمن احادیث متعددی روایت شده که از آنجمله؛ حدیث شریف ذیل به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنه است که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را دیدم که در حال طواف به کعبه می‌گفتند: «ما أطيب وأطيب ريحك، وما أعظمك وأعظم حرمتك والذي نفس محمد بيده، لحرمة المؤمن أعظم عند الله تعالى حرمة منك، ماله ودمه وإن يظن به إلا خيرا: ای کعبه! چه قدر پاک هستی و چه قدر بویت پاکیزه و معطر است، چه قدر با عظمت هستی و چه قدر احترامت بزرگ است اما سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، همانا حرمت مؤمن در نزد خداوند متعال از حرمت و احترام تو بزرگتر است؛ [حرمت] مال وی و [حرمت] خون وی و اینکه در حق وی جز گمان خیر برده نشود».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث... هان! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغ‌ترین سخنهاست...». شایان ذکر است که گمان بر چند نوع است:

1 - گمان واجب یا آنچه که بدان امر شده است: چون گمان نیک داشتن به خداوند متعال و به مؤمنان. در حدیث شریف قدسی آمده است: «أنا عند ظن عبدي بي: من نزد گمان بنده خود در حق خود هستم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا يموتن أحدكم إلا وهو يحسن الظن بالله: هرگز یکی از شما نمیرد، مگر اینکه به خداوند گمان نیک داشته باشد».

2 - گمانی که ممنوع یا حرام است: چون سوءظن نسبت به خداوند متعال، نسبت به اهل صلاح و نسبت به مسلمین پوشیده حالی که ظاهر حال آنها بازتابگر نیکی و عدالتشان است. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «خداوند حرام کرده است از مسلمان خون وی را، آبروی وی را و این‌که به وی گمان بد زده شود». اما چنانکه گفتیم؛ سوءظن نسبت به کسی که آشکارا مرتکب اعمال پلید میشود، یا خود را در موضع شک و تهمت قرار میدهد، حرام نیست.

3 - گمانی که مستحب است: مانند گمان نیک داشتن در حق برادر مسلمان و گمان بد داشتن در مورد کسی که ظاهر حالش نشان‌دهنده فسق است.

چنانکه در حدیث شریف آمده است: «من الحزم سوءالظن: سوءظن از دور اندیشی و هشیارى است». پس حرام بودن سوءظن در حق مردم، محدود به حالتی است که سوءظن دارای اثری باشد که به غیر متعدی شود.

4 - گمان مباح: همچون گمانه زدن در استنباط احکام شرعی فرعی عملی به وسیله اجتهاد و عمل نمودن به گمان غالب در شکایات نماز - که مثلاً سه رکعت خوانده است یا

چهار رکعت.

«وَلَا تَجَسَّسُوا» «و تجسس نکنید» طوری که در فوق هم متذکر شدیم؛ تجسس: کنجکاوی و جست و جو در مورد عیبه‌ها و اسرار پوشیده مسلمین است. همچنین «تجسس» نیز حرام است؛ و آن عبارت از گوش سپردن به سخن مردم در حالی است که آنها دوست ندارند کسی به سخنانشان گوش فرا دهد. ولی این کار گاهی در مورد بررسی های خیر مباح می باشد چنان که خداوند متعال در حکایت از سخن یعقوب علیه السلام میفرماید: (فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ): (بروید ای پسران من! و از یوسف و برادرش تجسس کنید) «یوسف 87 /».

در حدیث شریف آمده است: «یا معشر من آمن بلسانه ولم یدخل الإیمان إلی قلبه، لاتتبعوا عورات المسلمین، فإن من تتبع عورات المسلمین، فضحه الله فی قعر بیتة: ای گروهی که به زبان خود ایمان آورده ولی ایمان به قلبش وارد نشده است، عیب های مسلمین را جست و جو نکنید زیرا هر کس جست و جوگر عیب های مسلمین باشد، خداوند متعال او را در اندرون خانه اش رسوا می کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سه چیز لازمه و گریبانگیر امت من است: فال بد زدن، حسد ورزیدن و سوءظن. در این اثنا مردی گفت: یا رسول الله! چه چیز برطرف کننده آنها از کسانی است که در آنها در افتاده اند؟ فرمودند: إذا حسدت فاستغفر الله وإذا ظننت فلا تحقق وإذا تطییرت فامض: چون حسد ورزیدی، از خداوند آمرزش بخواه و چون گمان زدی پس [در مورد گمان خود] تحقیق نکن و چون فال بد زدی، آن را عملی کن و به فال بد اهمیت نده». فال حرام: گرفتن فال از روی مصحف و کتب دیگر، ریگ انداختن و دیگر انواع آن است.

«وَلَا يَغْتَابُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا» «و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را غایبانه با سخنی که فرد غایب از آن بد می برد، مورد هجوم و بدگویی قرار ندهد. غیبت: آن است که در غیاب شخص راجع به وی سخنی بگویند که ناخوشایند وی باشد، هر چند آنچه درباره وی می گویند و او را بدان وصف می کنید، در وی موجود باشد. اما اگر شخصی که در غیابش به او صفتی را نسبت می دهید، از آن صفت عاری بود و شما در حق وی دروغی بر بسته اید، این کار شما - چنانکه در حدیث شریف آمده است - بهتان است و جز آنچه که مصلحت اقتضا نماید مانند تزکیه، جرح، تعدیل و نصیحت اشخاص - هیچ چیز دیگر از این باب مستثنی نیست. و از مصادیق استثنا این روایت است: مرد فاجر و بدکاری اجازه خواست تا به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درآید، ایشان فرمودند: «ائذنوا له، بئس أخو العشيرة: به او اجازه دهید؛ اما چه بد برادری است در قومش».

شایان ذکر است که حکمت در تحریم غیبت، پاسداری از کرامت و حرمت انسان است چنانکه این معنی در احادیث بسیاری آمده است.

«أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» «آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟» این جمله تمثیلی است برای غیبت که خدای سبحان در این تمثیل، آن را به خوردن از بدن مرده همانند ساخته است زیرا مرده از خوردن گوشت خود خبر ندارد و از آن آگاه نمی شود، همین گونه شخص زنده ای که از وی غیبت می شود، از غیبت علیه خود آگاه نیست یعنی نمی تواند از خود دفاع کند، همان طور که اگر گوشت مرده بریده شد

و خورده شد، او نمی‌تواند از خودش دفاع کند در حالی که شخص حاضر گاهی می‌تواند از خود سخن بد را دفع نماید. پس این مثل برای تنفیر و ایجاد حس انزجار نسبت به غیبت است زیرا گوشت انسان از چیزهایی است که طبیعتش از خوردنش نفرت داشته و سرشت بشری آن را ناپسند می‌دارد، گذشته از این که این کار شرعا نیز حرام است.

«فَكَرِهْتُمُوهُ» «از آن کراهت دارید» یعنی: چنانکه از خوردن گوشت مرده تنفر دارید، از یادکردن برادر مسلمان خود به بدی نیز بپرهیزید و نفرت داشته باشید «و از خدا پروا کنید» در اوامر و نواهی وی که «بی‌گمان خدا توبه پذیر مهربان است» بر کسانی که به سویش بازگردند.

غیبت به اجماع علما از گناهان کبیره است و جمهور علما می‌گویند: اگر کسی غیبت کس دیگری را کرد، باید به بارگاه خدای عزوجل از آن غیبت توبه کرده و عزم کند که به آن باز نگردد و باید از کرده خود پشیمان بوده و از کسی که غیبتش را کرده است حلاوت بطلد. جمعی دیگر از علما می‌گویند: حلاوت طلبیدن از او شرط نیست زیرا اگر او را از غیبت خود آگاه کند، چه بسا که آزار روحی وارده بر وی از غیبتش شدیدتر باشد پس راه جبران این است که در مجالسی که مذمتش را کرده است، از وی به نیکی یاد کند، توصیفش نماید و در حد توان غیبت را از وی برگرداند تا این کار نوعی تعویض در مقابل عمل سابقش باشد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس مؤمنی را از منافقی که مشغول غیبت وی است حمایت کند، خداوند متعال به سوی وی فرشته‌ای را می‌فرستد تا از گوشت بدنش در برابر آتش جهنم حمایت کند و هر کس مؤمنی را به قصد دشنام دادنش به چیزی متهم کند، خداوند متعال او را بر سر پل جهنم (صراط) متوقف می‌کند تا از آنچه که گفته است، بیرون آید».

علما در فرق میان «غیبت»، «افک» و «بهتان» گفته‌اند: غیبت آن است که در باره برادر مسلمانان چیزی بگویی که در وی هست. افک: آن است که در حق وی چیزی بگویی که از دیگری آن را شنیده‌ای و دریافت کرده‌ای. بهتان: آن است که در حق وی چیزی بگویی که در وی نیست. شایان ذکر است که علما به بیان مواردی که حکم غیبت را ندارند، پرداخته اند زیرا اگر غیبت به منظور برآوردن هدف صحیح شرعی‌ای باشد که رسیدن به آن هدف جز با غیبت میسر نباشد، در آن صورت غیبت حرام نیست؛ این امور عبارت اند از:

1 - تظلم و دادخواهی: کسی که مورد ظلم و ستم کسی قرار می‌گیرد، می‌تواند برای از بین بردن ظلم ظالم، از وی به مراجع مسؤول (حاکم) شکایت کند زیرا در حدیث شریف راجع به سخن گفتن یکی از مظلومان آمده است: «به او اجازه دهید که سخن بگوید زیرا صاحب حق را سخنی است». یعنی صاحب حق می‌تواند از خود دفاع کند.

2 - یاری جستن از کسی به منظور تغییر منکر: اگر کسی عیب کس دیگری را به شخصی بازگو میکند که فکر میکند او به تغییر دادن آن منکر از وی قادر است، این کارش درست است. به دلیل این فرموده حق تعالی: (لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ): الله متعال دوست ندارد کسی با سخنان خود، (بدیهای دیگران) را اظهار کند، مگر کسی که مورد ستم واقع شده باشد. «نساء / 148» که تفسیر آن گذشت.

3 - استفتاء: اگر کسی به مفتی‌ای بگوید: فلان کس به من چنین ظلمی کرده است پس راه رسیدنم به حق چیست؟ با آنکه این سخنش متضمن غیبت است ولی سخنی درست است به دلیل اینکه هند زن ابوسفیان از وی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین شکایت کرد: «ابو سفیان مردی است حریص که آنچه تکافوی خرج من و فرزندم را بنماید به من نمی دهد پس آیا می‌توانم بدون آگاهی وی از مالش برگیرم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری! برگیر.»

4 - هشدار دادن از آفت فساد و فجار: بدگویی از فاسق غیبت نیست، مانند بدگویی از شخص دائم‌الخمر و کسی که پیوسته به محلات بدکاری و فحشا سر می‌کشد. به دلیل این حدیث شریف: «اذکرو الفاسق بما فيه کی یحذره الناس: فاسق را به آنچه که در وی است، معرفی کنید تا مردم از او حذر کنند.»

5 - اعلام و هشداردهی در باره رازی که مربوط به امور عامه است: چون بیان نقاط ضعف گواهان، راویان، مصنفان و مفتیان که اهلیت ندارند و نصیحت کردن خواستگار، شریک و مانند آنها.

6 - معرفی کردن شخص به لقبی که به آن مشهور است، در صورتی که شناخت وی با غیر آن لقب ممکن نباشد، مانند القاب لنگ، کور، دیوانه، لال و امثال این‌ها. (تفسیر انوار القرآن)

شان نزول آیه 12:

1004- ابن منذر از ابن جریر روایت کرده است: بعضی‌ها معتقدند که این آیه در باره سلمان فارسی (رض) نازل شده است، او بعد از غذا خوابید، یکی راجع به خوردن و خوابیدن او سخنانی گفت. پس این آیه نازل گردید. (مرسل بلکه معضل است، مراسیل ابن جریر واهی و ناچیز هستند. اصبهانی در «الترغیب» 2231 از عبدالرحمن بن ابولیلی به همین معنی روایت کرده این هم مرسل و ضعیف است. «کشاف» 1078 و ابن کثیر 6256).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (١٣)

ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد الله با تقوا ترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَكَرٍ وَ أُنْثَىٰ»: (یک مرد و یک زن). مراد آدم و حواء است. «شُعُوبًا»: جمع شَعْب، تیره، قوم و ملت‌ها. جمع عظیمی از مردم که دارای اصل واحدی بوده و قبیله‌ها از آن منشعب می‌گردد.

تفسیر:

«لِتَعَارَفُوا» (عرف): تا یکدیگر را بشناسید و از هم جدا کنید. اشاره به این است که تفاوت‌های بیرونی و درونی انسان‌ها سبب شناسائی آنان است و اگر همه یکسان و شبیه همدیگر باشند، زندگی اجتماعی مردمان مختل و ناممکن می‌گردد. مجاهد فرموده است: یعنی تا انسان نسب خود را بداند و گفته شود: فلان ابن فلان از فلان قبیله است. (مختصر ۳/۳۶۷).

«لِتَعَارَفُوا» در اصل «لتتعارفوا» بوده و به منظور تخفیف یکی از دو تاء حذف شده است. شیخ زاده گفته است: یعنی حکمت در این که شما را به صورت ملت‌ها و قبایل درآورده، این است که نسب یکدیگر را بشناسید و انسان را به غیر از پدرانش نسبت ندهید، نه اینکه به پدران و نسب خود مباحات و تفاخر کنید.

هرچند که حسب و نسب از لحاظ عرف و شرع معتبر است و نباید شریف با پست ازدواج کند. اما در مقابل ایمان و تقوی اعتباری ندارند. همان طور که در موقع طلوع آفتاب ستارگان پیدا نمیشوند. (شیخ زاده ۳/۳۷۵).

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش: این آیه را مرتبط با آیات قبل این سوره دانسته و گفته اند: چون مسخره و غیبت کردن، برخاسته از روحیه خود بر تربینی و تحقیر دیگران است، این آیه می فرماید: ملاک برتری و کرامت، تقواست، نه جنس و نه قوم و نسب.

این آیه مبارکه دارای سه اصل اساسی و مهم می باشد:

اول: اصل مساوات در آفرینش زن و مرد،

دوم: اصل تفاوت در خصوصیت های بشری

سوم: و اصل این که تقوا ملاک برتری است.

البته در آیات دیگر قرآنی تفاوت ملاک‌هایی از قبیل علم، سابقه، امانت، توانایی و هجرت نیز به چشم می خورد.

خواننده محترم!

در این آیه یک اصل را با تمام وضاحت بیان داشته است که: خلقت همه ما و شما از: آدم و حواء علیهما السلام می باشد، هدف این است که انسان ها همه باهم در اصل انسانیت برابرند، از آن رو که به یک نسب واحد پیوند دارند و همه آنان را یک پدر و یک مادر باهم جمع می کند بنابر این، فخر نمودن بعضی از آن ها به نسب بر بعضی دیگر، هیچ توجیهی منطقی ندارد زیرا همه آن ها در اصل انسانیت، باهم برابرند.

«شعب»: امتی است بزرگ که چندین قبیله را باهم جمع می کند و در دری / فارسی به آن «ملت» می گویند، مانند «شعب مضر» و «شعب ربیع» که هریک چندین قبیله را در خود گنجانیده اند و «قبیله» از حیث کثرت کمتر از «شعب» و زیر مجموعه آن می باشد، مانند قبیله «بنی بکر» از شعب «ربیع» و قبیله «بنی تمیم» از شعب «مضر». به قولی دیگر: «شعوب» شاخه های عجم اند و «قبایل» شاخه های عرب.

شایان ذکر است که: طبقات نسل بشر در نزد اعراب هفت طبقه است: اول شعب، سپس قبیله، بعداً عماره، سپس بطن، بعداً فخذ، سپس فسیله و بعد از آن عشیره. مثالهای آن: «خزیمه» شعب، «کنانه» قبیله، «قریش» عماره، «قصی» بطن، «عبدمناف» فخذ، «هاشم» فسیله و «عباس» عشیره است.

بلی! شما را ملت‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم «تا با یک دیگر شناسایی متقابل حاصل کنید» یعنی: خدای سبحان شما را شعب‌ها و قبیله‌هایی مختلف آفرید تا همدیگر را بشناسید، نه برای آن که به نسب فخر ورزید چرا که «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست» یعنی: برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هرکس از تقوی برخوردار باشد، همو سزاوار آن است که گرامی‌تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به نسب را فروگذارید «بی‌تردید خدا دانای آگاه است» و طرز دید و نحوه عمل شما از او پنهان نیست پس به پندارهای جاهلیت پشت پا زنید.

در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابو هریره (رض) آمده است که فرمود: «از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد که گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمودند: گرامی‌ترین آنان نزد خداوند پرهیزگارترین آنهاست. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس گرامی‌ترین مردم، یوسف نبی خدا فرزند نبی‌خدا فرزند خلیل الله است. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نیز نیست. فرمودند: پس سؤال شما از من در باره معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: بلی! فرمودند: بهترین آن‌ها در جاهلیت، بهترین آن‌ها در اسلام اند به شرط آن‌که اهل فهم و دانش باشند».

در حدیث شریف دیگری آمده است: «الحسب المال، والکرم التقوی». «حسب به مال است و کرامت به تقوی».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «کلکم بنو آدم وادم خلق من تراب، ولینتهین قوم یفخرون بأبائهم أو لیكونن أهوي علي الله تعالی من الجعلان». «همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد لذا مردمی که به پدرانشان فخر می‌کنند، باید از این کار خویش دست بردارند یا این‌که قطعاً نزد الله تعالی بی‌ارزش‌تر از حشره گوگال (کنگزک) خواهند بود».

همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار بر شتر در منی خطابه‌ای ایراد کرده و چنین فرمودند: «یا أيها الناس ألا إن ربکم واحد وإن أباکم واحد، ألا لا فضل لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لأسود علی أحمر ولا لأحمر علی أسود إلا بالتقوی، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم، قال: فلیبلغ الشاهد الغائب». «هان ای مردم! آگاه باشید که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، آگاه باشید که عربی‌ای را بر عجمی‌ای و عجمی‌ای را بر عربی‌ای و سیاه را بر سرخ و سرخ را بر سیاه هیچ فضل و برتری‌ای نیست جز به تقوی، هان! آیا ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری! ابلاغ کردید. فرمودند: پس باید کسی که حاضر است، به کسی که غایب است برساند».

اسباب نزول آیه 13:

1005- ابن ابوحاتم از ابن ابوملیکه روایت کرده است: در روز فتح مکه بلال رضی الله عنه بر بام کعبه بالا رفت و اذان داد، تعداده‌ای از مشرکان گفتند: آیا این غلام سیاه بر بام کعبه اذان می‌گوید؟ دیگری گفت: اگر این عمل او خدا را خشمگین کند تباه و سرنگونش می‌سازد. «یا أيها الناس إنا خلقناکم من ذکرٍ وأنثی...» را نازل کرد. (واحدی 766 این مرسل و ضعیف است).

1006- ابن عساکر در «مبهمات» گفته است به خط ابن بشکوال دریافتیم که ابوبکر بن ابو داود در «تفسیر» خود روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم به بنی بیاضه دستور داد که از بین خود زنی را به ازدواج ابوهند درآورند. گفتند: ای رسول خدا! آیا دختران خود را به بردگان خود بدهیم، این آیه در باره ابوهند نازل شد. (ابوداود 230 در مراسیل از زهری روایت کرده و ضعیف شمرده است، زیرا شافعی و دیگران گفته اند: مراسیل زهری قبیح هستند، حدیث را به شکل مرسل روایت نمی‌کند، مگر به روی علتی. ذکر نزول آیه و هن است. اما اصل حدیث دارای شواهد است. «تفسیر شوکانی» 2472 به تخریج محقق. شواهد این حدیث را بدون نزول آیه در «احکام القرآن» 2011 تخریج محقق نگاه کنید).

خواننده محترم!

سورة حجرات که از جمله سُور اخلاقی در قرآن عظیم الشان شمرده میشود پس از آنکه استهزاء و تحقیر دیگران را تخطئه میفرماید و طعن زدن بر سایرین را عملی بد و ستمگرانه می شمرد و مؤمنان را از گمان بد درباره همدیگر شان باز می دارد و از تجسس در احوال خصوصی آنان نهی می کند و غیبت و بدگویی از برادران ایمانی را تقبیح می فرماید، سپس به امری اساسی و ریشه ای روی می آورد بدین معنی که همه انسان های روی زمین را به اصل واحدی منسوب می دارد و میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» ای مردمان (به هوش باشد) که ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم. بنابر این همگی بنیادی یگانه و ریشه ای واحد دارید پس فخر فروشی و مباحات به نژاد و قوم و قبیله را باید فرو گذارید و بدانید که اگر فضیلت و برتری نزد الله برای کسی وجود دارد، تنها در سایه تقوی یعنی خودداری از تجاوز به حقوق دیگران و دوری از نفس پرستی حاصل می آید و بس! نقطه قابل بحث همانا کلمه «لِتَعَارَفُوا» است. این کلمه در مقام تعلیل آمده تا علت یا حکمت انشعاب بشر را به دسته های بزرگ و کوچک توضیح دهد. مفسران بزرگ قرآن عظیم الشان در این مورد تفاسیر را ارایه داشته اند از جمله: زمخشری در تفسیر «کشاف» می نویسد: «وَالْمَعْنَى: أَنَّ الْحِكْمَةَ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا رَتَّبْنَاكُمْ عَلَى شُعُوبٍ وَقَبَائِلَ هِيَ أَنْ يَعْرِفَ بَعْضُكُمْ نَسَبَ بَعْضٍ فَلَا يَعْتَرِي إِلَى غَيْرِ آبَائِهِ، لَا أَنْ تَتَفَاخَرُوا بِالْآبَاءِ وَالْأَجَادِ» (تفسیر الکشاف، ج 4، ص 375). یعنی: «حکمتی که خدای تعالی شما را به خاطر آن به شکل گروه های بزرگ و کوچک مرتب نموده آنست که برخی از شما، نسب شخص دیگر را بشناسد و او را به غیر پدرانش نسبت ندهد، نه آنکه شما به پدران و اجدادتان افتخار کنید». (تفاوت میان شعوب و قبائل - چنانکه مفسران آورده اند - اینست که شعوب به قبائل بزرگ اطلاق می شود (که در فارسی امروز از آن به «ملت ها» تعبیر می کنیم در حالیکه ملت در عربی به معنای کیش و آئین است) و قبائل، دسته های کوچکتر را می گویند. مثلاً گویند: فلانکس از شعب مُضَر و از قبیله تمیم است (به تفسیر طبری، ج 21، صفحه 383 نگاه کنید).

در اینجا از توضیح نکته ای دقیق غفلت شده و آن نکته اینست که می دانیم برای شناسایی افراد، علاوه بر شناخت قوم و قبیله آنها، آشنایی با ویژگی های دیگری نیز لازم است و تنها به این که فلان شخص مثلاً از کدام گروه و دسته است، نمی توان اورا بدرستی شناخت یا معرفی کرد. پس چرا در آیه شریفه به ذکر «شعوب و قبائل» بسنده شده و از آوردن بقیه خصوصیات بشر سخنی به میان نیامده است؟! اینجا است که مفسران قرآن باید گره گشایی کنند تا پیام اصلی آیه کریمه را دریابند و گرنه، توضیح این که اگر افراد، یکدیگر را نشناسند، نظام روابط اجتماعی برهم می خورد، در حکم توضیح و اوضحات شمرده می شود.

حقیقت آنست که این آیه شریفه هنگامی نازل شده که عرب ها به ویژه قریش به نژاد و قبیله خود سخت می بالیدند و آندو را مایه فخر فروشی قرار داده بودند، در چنان محیطی، قرآن کریم پیام می دهد که عرب بودن یا پدران قریشی داشتن، مایه افتخار نیست زیرا همه نژادها و تیره های بشری به آدم و حوا می رسند و همگی شاخه های یک درخت هستند. اما امتیاز حقیقی را باید در سایه «تقوی» جستجو کرد. این همان پیام ارجمند و پایداری است که بشر همواره بدان نیاز داشته و دارد به ویژه که می دانیم لازمه «تقوی» علم و آگاهی به نیک و بد و جذب نیکی و دفع بدی شمرده می شود. ضمناً مناسب است که بدانیم رسول الله (ص) بنا به گزارش

مورخان و سیره نویسان، در «فتح مکه» همین آیه کریمه را در حضور سران قریش قرائت نمود و اعلام داشت: «یا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَعَظَّمَهَا بِالْأَبَاءِ. النَّاسُ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ. ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ». «ای گروه قریش! همانا خدای بزرگ، تکبر دوران جاهلیت و بزرگ نمایی به پدران را در آن دوره، از شما زدود. همه مردم از آدم هستند و آدم از خاک آفریده شده است. سپس رسول اکرم (ص) آیه شریفه (یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...) را تلاوت نمود». (تاریخ الطبری، ج 2، ص 459 و سیره ابن هشام (السيرة النبوية)، ج 4، ص 52) (برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به رساله: بازنگری در معانی قرآن مصطفی حسین طباطبایی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (14 الی 18) در باره پایه ی ایمان درست، بحث بعمل آمده است. **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾** بادیه نشینان اعراب گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم، بگو: شما ایمان نیآورده اید، بلکه بگوئید: مسلمان شده ایم و ایمان هنوز به دلهایتان وارد نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَعْرَابُ»: صحرا نشینان، اعراب صحرائشین. «لَمْ تُؤْمِنُوا»: ایمان نیآورده اید. «أَسْلَمْنَا»: تسلیم شده ایم، شهادتین آورده ایم و نمی جنگیم. «لَمَّا يَدْخُلِ»: هنوز داخل نشده، هنوز راه پیدا نکرده. «لَا يَلِتْكُمْ» (لیت، لات): از ارزش شما کم نمی کند، از ارزش شما نمی کاهد.

شان نزول: مفسران در بیان شأن نزول این آیه مبارکه میفرمایند: آیه کریمه درباره تعدادی از افراد قبیله بنی اسد بن خزیمه نازل شد که در قحط سالی به مدینه آمدند و در حالی که در حقیقت و نهان امر مؤمن نبودند، شهادتین را اعلام کردند. به علاوه آن‌ها به رسول الله صلی الله صلی الله علیه وسلم می گفتند: ما با سنگین باریها و اهل و عیال و داروندار خود گوش به فرمان نزد تو آمده ایم و چنانکه بنی فلان با تو جنگیدند، نجنگیدیم پس به ما از اموال زکات بده... و پیوسته بر پیامبر صلی الله علیه وسلم منت می گذاشتند تا بدانجا که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در حقیقت فهم‌شان بسی اندک است و همانا شیطان به زبان هایشان سخن می گوید».

آیه کریمه بر این عقیده اهل سنت و جماعت دلالت دارد که: ایمان از اسلام خاص‌تر است و حدیث شریف معروف به حدیث جبرئیل علیه السلام نیز بر این معنی دلالت می‌کند آن‌گاه که جبرئیل علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در باره اسلام، سپس در باره ایمان و آنگاه در باره احسان سؤال کرد و پله به پله از عام به سوی خاص و از خاص به سوی اخص بالا رفت.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾

همانا مؤمنان (واقعی) کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان آورده‌اند، باز هرگز شک به دل راه نداده‌اند، و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کرده‌اند، ایشان در ایمان خود همان راستگویانند. (۱۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَمْ يَرْتَابُوا»: تردید نکردند، تردید به دل راه ندادند. «الصَّادِقُونَ»: راستگویان.
قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾

بگو: آیا شما می‌خواهید خدا را به دین خود آگاه سازید (که اظهار دیانت میکنید)؟ و حال آنکه خدا آنچه در آسمانها و زمین است همه را می‌داند و به کلیه امور عالم داناست. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ»: آیا به الله یاد می‌دهید؟ مگر به الله خبر می‌دهید؟ آیا الله را آگاه می‌کنید؟
يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمْنُنْ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

از اینکه اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌گذارند؛ بگو: با اسلام خود بر من منت مگذارید بلکه الله بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید. (۱۷)

الله تعالی در این آیه مبارکه میفرماید که این احسان الله تعالی است که شما را به ایمان توفیق بخشیده و به راه مستقیم هدایت نموده است، پس اگر در ایمان‌تان راستگوی هستید بر الله و رسولش منت نگذارید.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یمنون»: منت می‌گذارند. «أَنْ هَدَاكُمْ»: که شما را هدایت کرد.
«إِنْ كُنْتُمْ»: اگر هستید.

شان نزول آیه 17:

1007- طبرانی به سند حسن از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده است: جماعتی از عرب گفتند: ای رسول الله! ما بدون جنگ و نبرد اسلام را پذیرفتیم، اما فلان قبیله با تو جنگ و پیکار کرد. آنگاه خدا آیه: «يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» را نازل کرد. (طبرانی در «معجم کبیر» و «معجم اوسط» چنانچه در «مجمع الزوائد» 11361 آمده روایت کرده است. هینمی میگوید: در این اسناد حجاج بن ارطاط ثقه اما مدلس است و باقی راوی های این ثقه هستند. «تفسیر شوکانی» 2474).

1008- بزار از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) مانند این روایت کرده است.

1009- ابن ابوحاتم از حسن (رض) همانگونه روایت کرده است: این قضیه هنگام فتح مکه صورت گرفته است.

1010- ابن سعد از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: سال نهم هجرت ده نفر از بنی اسد به همراهی طلحه بن خویلد خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم که با یاران خود در مسجد نشسته بود شرف یاب شدند.

سخنگوی آن‌ها گفت: ای رسول خدا! ما شهادت می‌دهیم که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» «نیست خدایی مگر خدای واحد و یگانه او را شریکی نیست و تو بنده او و فرستاده اوستی» ای رسول خدا! تو دنبال ما نفرستادی ما خود نزد تو آمدیم و با زنان و فرزندان اسلام را پذیرفتیم. آنگاه آیه «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» نازل شد. (مرسل و ضعیف است، ابن سعد 1 / 292 از ابوقلابه به همین معنی روایت کرده است.) 1011- سعید بن منصور در «سنن» خود از سعید بن جبیر روایت کرده است: گروهی از عرب از قبیله بنی اسد خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ما خود به نزد تو بدون جنگ و خونریزی آمدیم. پس خدا آیه «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» را نازل کرد. (مرسل است، این روایات به مجموع قوی هستند. «تفسیر بغوی» 2017 و «زاد المسیر» 1336.)

ایمان و اسلام:

اسلام عبارت از شهادت دادن بر این امر است که معبود و مشکل گشای برحق جز الله یگانه نیست و محمد رسول الله و فرستاده اوست، این شهادت باید با زبان و قلب و جوارح انجام گیرد، و معنای این شهادت آنقدر جامع و وسیع است که ایمان به ارکان ششگانه اعتقادی و عمل به ارکان پنجگانه عملی اسلام و نیز احسان را در بر میگیرد، که این عبارت از آخرین دین از ادیان الهی است که خداوند مهربان آنرا بر خاتم پیامبران حضرت محمد مصطفی (ص) نازل فرموده است. دین مقدس اسلام یگانه دین برحق است که خداوند متعال جز این دین، دین دیگری از هیچ احدی نمی‌پذیرد.

پروردگار با عظمت این دین را بقدری سهل و آسان گردانیده که هیچ گونه سختی و مشقتی در آن نیست، چیزی بر پیروان آن فرض نگردانیده که نتوانند انجامش دهند و آنان را به چیزی مکلف نکرده که از عهده آن بر نیایند.

دین اسلام دینی است که پایه آن توحید، شعار آن صداقت، معیار آن عدالت، مسیر آن حقیقت و روحش رحمت است، اسلام مکتب بزرگی است که انسان‌ها را به هر آنچه در زندگی دنیوی و آخروی برایشان مفید باشد راهنمایی می‌کند و از هر آنچه در دنیا و آخرت برایشان زیان آور باشد باز می‌دارد.

اسلام دینی است که خداوند بوسیله آن عقاید و اخلاق را صیقل می‌دهد، و دنیا و آخرت را بدان اصلاح می‌کند، و بوسیله آن در میان دلهای پراگنده، و اندیشه‌های متضاد الفت و محبت می‌اندازد و آن‌ها را از تاریکی‌های باطل می‌رهاند و به شاهراه حق و صراط مستقیم رهنمون می‌گردد.

اسلام مکتبی است که همه اصول و مبانی، احکام و قوانین و دستورات و برنامه هایش، محکم و استوار و خلل ناپذیر است جز به حق و راستی خبر نمی‌دهد، و جز به نیکی و عدالت حکم نمی‌کند، اعتقاداتش سالم و متین، عباداتش سازنده و رشک آفرین و اخلاقش برازنده و فخر آفرین است.

خواننده محترم!

مهمترین اهدافی را که دین مقدس اسلام غرض تحقق آن سعی و تلاش میکند عبارتند از:

- آشنا کردن انسان‌ها به خالق و آفریدگارشان، به ذات لایزال که همواره باقی خواهد بود، به اسمای نیکویش که همانم دیگری ندارد، و به صفات متعالی‌اش که بی نظیر و بی مانند است، به افعال حکیمانه‌اش که در انجام آن‌ها به هیچ شریک و همتایی محتاج

نیست و به عبادت و حق بندگی‌اش که صرفاً او مستحق و لایق هر گونه پرستش و بندگی است.

- دعوت انسان‌ها به سوی عبادت و پرستش ذات یکتای پروردگار، بدین صورت که تمامی آنچه را که خداوند متعال در کتاب مقدّسش و سنت پیامبرش اعم از اوامر و نواهی که سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها در آن نهفته است بیان داشته مورد عمل قرار دهند.
- متوجه کردن انسان‌ها به حقیقت زندگی، که این دنیا داری فانی است و زندگی حقیقی پس از مرگ شروع می‌شود و مراحل سعادت یا شقاوت انسان از قبر شروع شده تا هنگام برانگیخته شدن بعد از مرگ، و سپس حساب و کتاب، که آنگاه مصیر هر کس مشخص خواهد شد و هر کس مطابق اعمالش یابه بهشت و یا به دوزخ خواهد رفت اگر خوب کرده خوبی می‌بیند و اگر بد کرده بدی.

بطور کل قواعد اساسی اسلام را میتوان چنین خلاصه نمود:

- اسلام شکل ظاهر و آشکار دین، یعنی گفتن شهادتین و اقرار به زبان است؛ بدین معنا که هرکس شهادتین بگوید و در ظاهر اسلام را بپذیرد در جمله مسلمانان وارد شده و احکام اسلام بر او جاری می‌شود، ولی ایمان امری واقعی و باطنی و جایگاه آن در قلب انسان است، نه در زبان و ظاهر انسان.

ایمان:

- معنی و مفهوم ایمان این نیست که فقط به زبان بگوییم: مؤمن هستیم. بطور مثال در دنیا ما بسیاری از انسانهای منافق هم وجود دارد که: به زبان میگویند: ایمان آورده‌ایم «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (8) يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَمَا يَخٰدِعُوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُوْنَ (9) [البقرة: 8-9]. «و از مردمند کسانی که می‌گویند به خدا و روز آخرت ایمان آورده‌ایم، در حالی که به هیچ وجه ایمان نیاورده‌اند. خدا را و کسانی را که به راستی ایمان آورده‌اند فریب میدهند، در حالی که فریب نمی‌دهند، مگر خودشان را و در نمی‌یابند».
- معنی و مفهوم ایمان، تنها این نیست که اعمال و مراسمی را که مسلمانان از روی عادت انجام میدهند، ما نیز انجام بدهیم.
- معنا و مفهوم ایمان فقط این نیست که ما شناخت ذهنی از حقایق ایمان پیدا کنیم. چه بسا مردمانی که حقایق ایمان را شناختند، اما هرگز ایمان نیاوردند.
- حقیقت ایمان تنها یک کار زبانی یا یک کار بدنی یا یک کار ذهنی نیست. ایمان در حقیقت، یک عملکرد روانی است که باید در اعماق روان انسان نفوذ می‌کند، و تمام زوایای وجود انسان یعنی ادراکات و اراده و وجدان او را در برمی‌گیرد و تحت فرمانروایی خود قرار می‌دهد.
- قرآن عظیم الشان همواره ایمان را در لباس اخلاقیات زنده و عملکردهای درخشنده‌ای به نمایش می‌گذارد که داشتن این خصوصیت باعث متمایز گردیدن مؤمنان از کافران منافق است. «قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ (1) الَّذِيْنَ هُمْ فِيْ صَلَاتِهِمْ خٰشِعُوْنَ (2) وَالَّذِيْنَ هُمْ عَنِ اللّٰغُوْ مُعْرِضُوْنَ (3) وَالَّذِيْنَ هُمْ لِلزّٰكٰوَةِ فَعِلُوْنَ (4) وَالَّذِيْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُوْنَ (5) [المؤمنون: 1-5]. «رستگار گردیدند مؤمنان. آن کسانی که در نمازشان خشوع دارند و آن کسانی که از بیهوده‌گویی و بیهوده‌کاری کناری می‌جویند. و آن

کسانی که زکات را به اهلش می‌رسانند و آن کسانی که شرمگاه خود را کنترل و مواظبت می‌کنند»

خداوند متعال در مقام توصیف مؤمنان راستین می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّدِّقُونَ» (15) [الحجرات: 51]. «مؤمنان همانا کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورند و سپس دچار شک نشدند و با دارائی‌ها و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کردند. آنانند که راستگویانند»

شهید اسلام استاد سید قطب علیه‌الرحمه، در تفسیر این آیه در کتاب «فی ظلال القرآن» می‌گوید: پس ایمان عبارت است از باور و تصدیق قلب به الله و رسولش. آنچنان تصدیق و باوری که هیچگونه شک و تردیدی بر آن وارد نشود تصدیق مطمئن و ثابت و یقینی که دچار لرزش و پریشانی نشود، و خیالات و وسوسه‌ها در آن تأثیر نگذارد و قلب و احساس در رابطه با آن گرفتار تردد نباشد. آنچنان باور و تصدیقی که جهاد و فداکاری مالی و جانی در راه الله از آن سرچشمه می‌گیرد. دل و قلب انسان، وقتی شیرینی چنین ایمانی را چشید و از چشمه گوارای آن نوشید و در کنار آن آرامش یافت و بر آن استوار ماند بی‌شک و تردید، تلاش می‌کند تا حقیقت آن ایمان را در دنیای خارج از قلب خود، در واقعیت‌های زندگی، و در زندگی روزمره با مردم تحقق بخشد. می‌خواهد که بین حقیقت ایمان که در درونش احساس می‌کند، از یک سو، و واقعیات زندگی و ظواهر آن و جریانات موجود در جامعه یکپارچگی و هماهنگی برقرار سازد، و در برابر جدایی تصور ایمانی که در حسش است با آنچه در واقعیت‌های اطرافش مشاهده می‌کند تاب و تحمل نمی‌آورد؛ زیرا این دوگانگی لحظه به لحظه او را می‌آزارد و بر او ضربات پی در پی وارد می‌سازد! و از اینجاست که به سوی میدان جهاد در راه الله با مال و جان می‌شتابد و بسیج می‌شود و این یک بسیج طوفنده درونی و خودجوش است که از جان و روان انسان با ایمان نشأت می‌گیرد، و انسان مؤمن اراده می‌کند که آن چهره نورانی و زیبایی نقش بسته در دلش را در بیرون تحقق بخشد، و بنگرد که آن نور ایمانی در واقعیت زندگی و محیط زیست مردم تابیدن گرفته است. خصومت و ناسازگاری انسان مؤمن با زندگی جاهلی اطرافیان نیز یک خصومت ذاتی و درونی است و از آنجا نشأت می‌گیرد که انسان با ایمان نمی‌تواند یک زندگی دوگانه را در گیر و دار فیما بین تصور ایمانی و واقعیت زندگانی‌اش تحمل کند و نیز نمیتواند به خاطر واقعیت‌های عملی و ناقص، بد و منحرف جامعه‌اش از آن ایده‌های تکاملی و زیبا و مستقیم ایمانی‌اش دست بردارد. و مبارزه و نبرد همچنان باید بین او و جامعه‌اش ادامه یابد تا وقتی که این جاهلیت حاکم بر جامعه بشری به آن ایده‌ها و زندگی ایمانی منتهی شود. این عناصر و شرایطی که بر شمرديم «ایمان راستین» یا اگر خواستید بگوئید «عقیده راستین» را پایه‌ریزی می‌کنند. و هرگاه یکی از این عناصر در کار نباشد هرگز نمی‌توان مابقی آن را «ایمان» یا «عقیده» نام نهاد! بلی، ممکن است «فکر» یا «نظریه» یا «رای» یا هر عنوان دیگری از این قبیل را به آن اختصاص داد. اما، ایمان حقیقی آن است که افتابش بر سراسر منظومه جان و روان انسان بتابد، و اشعه تابناکش با روشنایی و گرما و زندگی که حامل آن است در تمام رگ و پی‌های او نفوذ کند! بلی، چنین عقیده‌ای به عقل انسان نفوذ می‌کند و آن را قانع و مطمئن می‌گرداند.

در اعماق قلب انسان نفوذ میکند و آن را به جنب و جوش و حرکت در میآورد. اراده انسان را تحت تأثیر قرار میدهد و آن را به فعالیت وامی‌دارد و جهت می‌بخشد. و آنگاه که عقل قانع شد، و قلب به حرکت درآمد، و اراده جهت گرفت، همه اعضا و جوارح انسان به ندای عقل و قلب و اراده پاسخ می‌دهند، و برای اجرای دستورات مقام فرماندهی وجود انسان می‌شتابند، آنچنانکه گوسفندان سر در اطاعت و فرمان چوپان خودشان دارند!

عزت ایمان فراتر از عزت انسانیت :

انسان با ایمان احساس میکند که همواره با الله تعالی و در کنار او است. الله تعالی که همیشه از او مواظبت می‌کند و با دیدگانش که هرگز به خواب نمی‌روند، از او نگهبانی میکند، و در آغوش مهرش که از هر آفت و گزند در امان است از او نگهداری میکند، و با لشکریان پیروزش که هرگز شکست نمی‌خورد، از او حمایت میکند و به او کمک می‌رساند «وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» (سورة الأنفال: 19) (و الله با مؤمنان است). انسان با ایمان احساس می‌کند که در حمایت الله تعالی قدرتمند تواناست که از او دفاع می‌کند، و تیرهای مکار تجاوزگران را از سینه او بر می‌گرداند. «إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» (سورة الحج: 38). (الله از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند، خدا هیچ خیانتگر ناسپاس را دوست ندارد). قرآن مجید انسان‌های با ایمان را معیاری برای تشخیص کارهای شایسته و کارهای ناشایست قرار می‌دهد و نظارت شان را بر کردار دیگران همسنگ نظارت الله و رسول الله قرار داده است: «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (سورة التوبه: 105). «و بگو: به کارهای خود مشغول باشید که خداوند متعال و رسولش و مؤمنان کردار شما را خواهند دید».

(ملاحظه شود رساله نقش ایمان در زندگی دکتر یوسف قرضاوی).

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

یقیناً الله غیب آسمان‌ها و زمین را میداند و خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست. (۱۸)

تفسیر:

پروردگار با عظمت به گفتار، کردار و احوال شما بینا و داناست و قطعاً از شما حساب می‌گیرد؛ اعمالتان را بر می‌شمارد ثبت و ضبط می‌نماید و آن را به تمام و کمال به شما می‌دهد و شما را طبق آن به اقتضای رحمت و حکمت رسایش سزا و جزا می‌دهد. یعنی نیکوکاران را پاداش نیکو میدهد و بدکاران را مجازات میکند. قابل یادآوری است که؛ انگیزه‌های پنهان بشر، در بسیاری از اوقات به مراتب پیچیده‌تر از غیب آسمان‌ها و زمین است. (بطور مثال در مورد آسمان‌ها، کلمه «يَعْلَمُ» به کار رفته ولی در مورد عمل انسان‌ها، کلمه «بَصِيرٌ» مورد استفاده قرار گرفته است).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

ومن الله التوفيق

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة ق

جزء 26

سورة «ق» در مکه مکرمه نازل شده، دارای چهل و پنج آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به نام «قاف» یعنی همان حرف هجایی ای که با آن افتتاح شده، نامگذاری شده است. نام دیگر این سوره «باسقات» است.

تلاوت سورة ق :

سنت است که این سوره در رویدادهای بزرگ و مجامع عام؛ مانند جمعه‌ها و عیدین؛ خوانده شود تا خواندن آن؛ آغاز کار آفرینش، مظاهر حیات، مجازات‌های دنیا، رستخیز، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را به یاد مردم آورد. دلیل سنت بودن قرائت آن در این مناسبت‌ها، احادیثی است که در این باره نقل شده اند. از جمله حدیث شریف ذیل به روایت ام هشام بنت حارث است که فرمود: «ق. والقرآن المجید را جز از زبان شخص رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فراگرفتم زیرا ایشان هر روز جمعه آن را در هنگامی که به مردم خطبه ایراد می کردند، بر منبر می خواندند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «عمر بن الخطاب (رض) از ابوواقد لیثی سؤال کرد که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در نمازهای عید قربان و عید فطر چه سوره‌هایی را می خواندند؟ او جواب فرمود: ایشان در آن «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» [ق: 1] و «أَقْرَبَتْ السَّاعَةَ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» [القمر: 1] را میخواندند».

حکمت تلاوت آن :

حکمت تلاوت آن در اعیاد این است که اعیاد روزهای شادی و زینت است پس سزاوار آن است که شادی و طرب عید، انسان مؤمن را از یاد آخرت غافل نکند و انسان در چنین روزهایی نیز، به یاد بیرون آمدن خود به سوی میدان‌های حساب باشد.

فضیلت سورة (ق) :

عَنْ أُمِّ هِشَامِ بِنْتِ حَارِثَةَ بِنِ النَّعْمَانِ قَالَتْ: «لَقَدْ كَانَ تَنْوَرُنَا وَتَنْوُرُ رَسُولِ اللَّهِ وَاجِدًا سَنَتَيْنِ أَوْ سَنَةً وَبَعْضَ سَنَةٍ وَمَا أَخَذْتُ (ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ) إِلَّا عَنْ لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ يَقْرُؤُهَا كُلَّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ عَلَى الْمُنْبَرِ إِذَا خَطَبَ النَّاسَ».

ام هشام دختر حارثه بن نعمان (رض) میگوید: دو سال یا یک سال یا بخشی از یک سال ما و رسول الله صلی الله علیه وسلم از یک تنور استفاده می نمودیم، و سوره (ق) را من صرفاً از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرا گرفتم، آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز جمعه، هنگام سخنرانی، بالای منبر آن را میخواند. (صحیح مسلم).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

باید یادآور شد که سوره «قاف» پس از سوره مرسلات نازل شده و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره «ق» دارای 45 (چهل و پنج) آیه، و 373 کلمه و 1507 حرف می باشد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را

میتوانید در سورة طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

ارتباط سورة «ق» با سورة حجرات :

بعد از اینکه پروردگار با عظمت سورة حجرات را با یادآوری ایمان و شرایط آن برای بندگان ختم فرمود، سورة ق را با یاد نمودن چیزهایی که ایمان به آن واجب است مانند قرآن و ادله توحید شروع کرده است.

پایان سورة ی حجرات از اعراب صحرا نشین بحث نموده که می گفتند: ما ایمان آورده ایم، در صورتی که ایمان درست نیاورده و هنوز منکر پیامبری و روز رستاخیز بودند. سرآغاز سورة «ق» نیز از انکار کردن مشرکان در مورد پیامبری و قیامت بحث بعمل می آورد.

محتوای و موضوعات مورد بحث :

این سورة یکی از سورة های مکی است که اصول عقیده ای اسلامی یعنی «توحید، نبوت و زنده شدن بعد از مرگ» را مورد بررسی قرار می دهد. اما محور اصلی آن پیرامون «حشر و نشر» است. تا جایی که مسأله ی حشر و نشر تقریباً فضای حاکم بر کل سورة را در بر می گیرد. قرآن کریم آن را با دلیل واضح و حجت کوبنده مورد بررسی قرار داده است.

فضای حاکم بر این سورة هراس انگیز است و به شدت بر انسان اثر می گذارد. قلب را به شدت تکان می دهد و نفس و نهاد را به هیجان و حرکت در می آورد، و حاوی ترغیب و ترهیب فراوانی است و در نهاد انسان بیم و شگفتی ایجاد میکند. سایر موضوعات مطرح شده تقریباً جنبی می باشد.

با انهم موضوعات و مسائل مطرح در این سورة قرار ذیل میباشد:

- انکار و تعجب کافران از مسئله معاد. (معاد جسمانی) تعجب کافران از سخنان پیامبر - درباره حیات دوباره انسان (آیه 1-3)

- علم الله سبحانه و تعالی به جایگاه اجزای بدن مردگان در زمین (آیات 4 - 5)

- قدرت الله تعالی در آفرینش و تدبیر جهان (آیات 6-7)

- استدلال بر معاد از طریق توجه به نظام آفرینش و بخصوص احیای زمین های مرده به وسیله نزول باران (آیات 9 - 14)

- قدرت الله در آفرینش اولین خلقت انسان (آیه 15)

- شبهه در ثبت و محاسبه افکار و اعمال انسان (آیات 16-35)

- علم خداوند متعال به همه حالات انسان (آیه 16)

- ثبت دقیق اعمال توسط فرشتگان (آیات 17 - 35)

- هشدار به منکران معاد (آیات 36 - 45)

- ضرورت پندآموزی کافران از هلاکت امت های گذشته (آیات 36 - 37)

- قدرت الله تعالی بر خلقت، دلیل بطلان عقاید منکران (آیه 38)

- وظایف پیامبر در برابر منکران معاد (آیات 39 - 45)

همچنان در این سورة موضوعات:

- استدلال بر مسئله معاد (باز گشت بعد از مرگ) از طریق توجه به اولین خلقت.

- اشاره به مسئله ثبت اعمال و اقوال برای روز حساب

- مسائل مربوط به مرگ

- گوشه ای از حوادث روز قیامت و اوصاف جنت و دوزخ.

- اشاره به حوادث تکان دهنده پایان جهان.
- اشاره به وضع اقوام طغیان‌گر و سرنوشت دردناک آنها.
- دستور به ذکر الله و عظمت قرآن.

- تحت مراقبت بودن انسان در تمام مراحل زندگی.

- و سوره با بحث در مورد «صیحة الحق» خاتمه می‌یابد. که عبارت است از بانگی که بر اثر آن مرده‌ها از قبر بیرون آمده و به صورت ملخ‌های پراکنده پخش شده و به میدان حساب و کتاب کتاب‌کشانده می‌شوند. و احدی از نظر خدا مخفی نخواهد ماند. و آیه متضمن اثبات حشر (رستاخیز، قیامت، نشور، معاد) و نشر است که مشرکان آن را تکذیب کردند: «وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾» (سوره ق آیات 41 و 42) (و گوش به (زنگ) روزی باش که ندادهنده از مکان نزدیک ندا کند. روزی که بانگ مرگبار حقیقی را می‌شنوند، آن روز، روز بیرون آمدن (از قبرها) است.)

ترجمه و تفسیر سورة ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنانده و مهربان

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱)

ق، [قاف]، قسم به قرآن که دارای مجد و بزرگی است. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ق»: یکی از حروف مقطع و نشان معجزه بودن قرآن است. «الْمَجِيدِ»: پر ارزش و فایده، باشکوه و ارجمند و والا مرتبه.

تفسیر :

قبل از همه باید یاد آور شد که حروف مقطعه، (حرف های گسسته) حروف هستند که در ابتدای 29 سوره از سوره های قرآن آمده که تعداد مجموعی آن به 78 حرف میرسد، که با حذف مکررات، مجموعاً 14 حرف میشود، و در عبارت (صراط علی حق نمسکه) جمع است. (صریح طریقه مع السنه) یعنی راه و روش تو بر اساس هماهنگی از سنت صحیح است، را ساخته اند.

مفسرین در مورد حروف مقطعه ی در قرآن نظریات مختلفی آرایه داشته اند که از آنجمله شیخ امام قرطبی میفرماید: «حروف مقطعه ای که در اوایل بعضی از سوره های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی داند. سپس می افزاید: اما جمع بسیاری از علماء گفته اند: ما دوست داریم تا در باره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جويا شویم و از معانی ای که می توان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده اند که در اینجا به مشهور ترین آن بسنده می کنیم و آن این نظر است که: خداوند عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرا میخواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن میگویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و مقابله آشکار است بنابر این، حجت بر آنان بلیغ تر و رساتر میگردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلّمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می باشد».

زمخشری مفسر مشهور جهان اسلام مینوسد: «حروف مقطعه همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و مقابله قرآن بلیغ تر و جدی تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدار های الهی به بندگان است».

ابن کثیر میگوید: «از این رو، هر سوره ای که با این حروف آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست و نه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره های: «الم (1)» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ (3) (آل عمران: 1 - 3)، «المص (1)» (كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ (۲) (الأعراف: 1-2)، «الر (1)» (أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ) (ابراهم: 1)، «الم (1)» (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) (السجدة: 1-2) «حم (1)» (تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) (فصلت: 1-2)، و دیگر سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز شده اند.

اما علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله مینویسد: «در مورد حروف مقطعه که در آغاز برخی از سوره ها آمده اند، بهتر است سکوت کنیم و (بدون در دست داشتن سند و مدرک شرع پسند) به بیان معانی آن نپردازیم، ضمن اینکه باید یقین داشت که خداوند این حروف را بیهوده نازل نکرده است، بلکه حکمت فراوانی در آن نهفته است ولی ما آن را نمی دانیم». امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» برای سوگند هایی که خداوند متعال در قرآن کریم به حروف هجاء و غیر آنها یاد کرده است، تصنیف و دسته بندی دقیقی را بیان نموده که اینک به ایجاز آن را نقل می کنیم:

- 1 - گاهی خداوند متعال به یک چیز یا به یک حرف قسم یاد کرده است؛ مثال یک چیز: «والعصر» و «والنجم» و مثال یک حرف: «ص» و «ن» است.
 - 2- گاهی به دو چیز و به دو حروف قسم یاد کرده است؛ مثال دو چیز: «والضحی واللیل» و «والسماء و الطارق» و مثال دو حرف: «طه»، «طس»، «یس» و «حم» است.
 - 3 - گاهی به سه چیز و به سه حرف قسم یاد کرده است؛ مثال سه چیز: «والصافات... فالزاجرات... فالتالیات...» و مثال سه حرف: «الم»، «طسم» و «الر» است.
 - 4 - گاهی به چهار چیز و به چهار حرف قسم یاد کرده است؛ مثال چهار چیز: (والذاریات... فالحاملات... فالجاریات... فالمقسمات...)، (والسماء ذات البروج...)، (والتین والزیتون...); و مثال چهار حرف: «المص» در اول سوره «اعراف» و «الممر» در اول سوره «رعد» است.
 - 5 - گاهی به پنج چیز و به پنج حرف قسم یاد کرده است؛ مثال پنج چیز: (والطور...، (والمرسلات...، (النازعات... و (الفجر... و مثال پنج حرف: (کهیعص) و (حمعسق) است.
 - 6 - خداوند جز در یک سوره به بیشتر از پنج چیز قسم یاد نکرده و آن سوره: (والشمس وضحاها...) است و به بیشتر از پنج حرف نیز قسم یاد نکرده است تا کلمه سنگین نشود.
 - 7 - خداوند متعال در آغاز بیست و هشت سوره به حروف قسم یاد کرده و قسم به حروف جز در اوایل سوره ها، در دیگر مواضع قرآن کریم نیامده است.
- خاطر نشان میشود که مفسران در تأویل معنای «ق» بر یازده قول متعارض اختلاف نظر دارند که بر صحت هیچ یک از آنها دلیلی وجود ندارد بنابر این، از ذکر آنها صرف نظر می گردد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 11) در باره انکار مشرکان، از زنده شدن بعد از مرگ ، و ردّ انکارشان ، را مورد بحث قرار میدهد .

بَلْ عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۲)

آنها تعجب کردند که پیامبری بیم دهنده ای از میان خودشان به سوی آنان آمده، پس کافران گفتند: این چیز عجیبی است. (۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

«عَجَبُوا أ»: در شگفت ماندند، تعجب کردند. «مُنْذِرٌ»: هشداردهنده، بیم دهنده.

إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (۳)

آیا چون مردیم و خاک شدیم دوباره زنده میشویم؟ این بازگشتی بعید است! (۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مِتْنَا»: مردیم. «تُرَابًا»: خاک. «رَجْعٌ»: بازگشت.

تفسیر :

هدف کفار از «رَجْعٌ بَعِيدٌ»، بعید بودن از نظر عقل و عادت است. یعنی بازگشت دوباره انسان، از جهت عقل و عادت، امری بعید است. بنابراین آنها دلیلی بر انکار معاد ندارند

و تنها استبعاد می‌کنند.

زنده شدن بعد از مرگ: (بَعَثَ بعد الموت)

در همه کُتب سماوی که بر پیامبران نازل گردیده، به این حقیقت خبر داده شده است که، الله تعالی انسان را بعد از مرگ دوباره زنده می‌کند، و او را در برابر عملی که انجام داده مورد محاسبه قرار می‌دهد؛ زیرا انسان با مرگ از دنیای عمل و فنا به جهان پاداش و جاودانگی انتقال مییابد. و این بعد از مرگ می‌باشد. هرگاه مدتی را که خداوند متعال برای انسان مُقَدَّر نموده تا در این دنیا زندگی کند، تمام شود، به فرشته مرگ دستور می‌دهد که روح انسان را از بدنش جدا کند؛ انسان بعد از اینکه تلخی جان‌کندن را قبل از خروج روح از بدنش می‌چشد، می‌میرد.

روحي که به الله متعال ایمان داشته باشد و مطیع و فرمانبردار ذات الهی باشد، الله تعالی جایگاه و مقام آنرا در بهشت قرار می‌دهد و اگر این روح به خداوند متعال کافر بوده و برانگیخته شدن دوباره و حسابرسی بعد از مرگ را تکذیب می‌کرده، خداوند متعال آن را در دوزخ قرار می‌دهد تا اینکه پایان دنیا فرا رسد و قیامت بر پا گردد و تمام مخلوقات که تا آن روز زنده بودند بمیرند، بنابر این جز خداوند متعال کسی باقی نمی‌ماند؛ سپس خداوند متعال همه مخلوقات حتی حیوانات را زنده میکند و هر روحی پس از تشکّل دوباره جسم بسان اول به آن باز می‌گردد. این برای آغاز حسابرسی انسان‌ها می‌باشد و اینکه در برابر اعمال شان پاداش و جزا دریافت کنند. به زنان، مردان، رئیس و مرئوس، ثروتمند و فقیر، به هیچ‌کس در آن روز ظلم نمی‌شود؛ حق مظلوم از ظالم گرفته می‌شود و ظالم در برابر ظلمش قصاص می‌شود حتی حیوانات از کسانی که بر آن‌ها ظلم کرده‌اند و نیز از یکدیگر قصاص می‌گیرند سپس به حیوانات می‌گویند: خاک شوید، چرا که حیوانات وارد بهشت و دوزخ نمی‌شوند.

انسان‌ها و جنیان در برابر اعمالی که انجام داده‌اند مورد محاسبه قرار می‌گیرند چنانکه مؤمنان به خداوند متعال، کسانی که از ذات الهی اطاعت نمودند و از پیامبرانش پیروی نمودند، داخل جنت می‌شوند هرچند فقیرترین انسان‌ها بوده باشند و در طرف مقابل کافرانی که دوزخ را تکذیب می‌کردند هرچند پیش از این در دنیا و در میان مردم از ثروتمندان و بزرگان بوده‌اند وارد آتش دوزخ می‌شوند. الله متعال می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» (سورة الحجرات: 13) «همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست».

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ ﴿٤﴾

به یقین ما می‌دانیم آنچه را زمین از بدن آنها می‌کاهد و نزد ما کتابی است که همه چیز را در خود حفظ می‌کند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«كِتَابٌ»: هدف از آن لوح محفوظ است. که همه چیز را به تفصیل بر می‌شمارد. (تفصیل موضوع را میتوان در سورة های: انعام: 59، یس: 12).

«حَفِیْظٌ»: صیغه مبالغه است و به معنی بسیار نگاه دارنده تفصیلات و دقائق هر چیزی است. (ملاحظه شود سورة: هود: 57) و یا این که فَعِیل به معنی فاعِل، یعنی حافظ است (ملاحظه شود سورة: انعام: 104). یا فَعِیل به معنی مَفْعُول، یعنی مَحْفُوظ از خطر اشتباه و بدور از دسترس است (ملاحظه شود سورة: بروج: 22).

ثَبِتْ اَعْمَالُ و اقوال انسان ها :

پروردگار با عظمت خبر داده است: او تعالی آنچه را که هر انسانی در آینده می‌گوید و هر

عمل خوب و بدی را که آشکارا یا در نهان انجام میدهد میداند؛ و خبر داده که این موارد را در لوح محفوظ نزد خودش نوشته و ثبت کرده است قبل از اینکه آسمان و زمین و انسان و دیگر موجودات را خلق کند؛ و خبر داده که علاوه بر این دو فرشته را مأمور هر انسانی قرار داده است یکی در سمت راست او که نیکی‌هایش را ثبت میکند و دیگری در سمت چپ که بدی‌هایش را ثبت می‌کند؛ چنانکه از ثبت هیچ عملی دریغ نمی‌کنند و چیزی از قلم آن‌ها نمی‌افتد. و خداوند متعال خبر داده که در روز قیامت به هر انسانی دوسیه اعمالش داده می‌شود؛ دوسیه ای که در آن همه اقوال و اعمالش ثبت شده اند. پس آن‌ها را می‌خواند و چیزی از آن‌ها را انکار نمیکند و هرکس چیزی از آن‌ها را انکار کند خداوند متعال گوش و چشم و دستان و پاها و پوستش را به سخن می‌آورد تا تمام آنچه را انجام دادند بازگو کنند.

طوری‌که قرآن عظیم الشان در (18 سورة ق) می‌فرماید (هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد، مگر اینکه نزدش مراقبی حاضر (و آماده نوشتن) است).

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ ﴿٥﴾

بلکه آنان وقتی حق برایشان آمد، دروغ شمردند، لذا پیوسته در کار پراکنده خود متحیرند! (۵)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَقِّ»: قرآنکه حق و حقیقت محض است (ملاحظه شود سورة: یونس/108). «مَرِيجٍ»: مختلط و مضطرب. آمیخته و آشفته.

«فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ»: دارای حال آشفته و کار پریشانی هستند، نا بسامان یعنی گاهی پیغمبر را ساحر، گاهی شاعر، وقتی مجنون، وقتی کاهن، و... می‌نامند و بر یک حال نمی‌مانند.

تفسیر :

یعنی آنها دچار تحیر و سرگردانی شده‌اند، گاهی در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گویند: ساحر است، و گاهی او را شاعر قلمداد کردند، و زمانی او را کاهن می‌نامند. و در مورد قرآن نیز می‌گویند: سحر یا شعر است. یا می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ﴿٦﴾

مگر به آسمان بالای سرشان نگاه نکرده‌اند که ما چگونه آن را بنا کرده‌ایم و با ستارگان آن را زینتش داده ایم که در آن هیچ شگافی نیست؟ (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَوْقَهُمْ»: بر فرازشان، بالای سرشان. «بَنَيْنَاهَا»: آن را ساخته ایم. «زَيَّنَّاهَا»: آن را با ستارگان زینت داده‌ایم (ملاحظه شود سورة: صافات: 6، ملک: 5). «فُرُوجٍ»: شقوق. درزها و شکاف‌ها. هدف از آن خلل و ناموزونی است.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٧﴾

و زمین را هموار کردیم و کوه‌های محکم و استوار را در آن افکندیم و در آن از هر نوع (گیاه) پسندیده رویانیدیم. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَدَدْنَاهَا»: گسترانیده‌ایم. گسترش داده‌ایم (ملاحظه شود سورة: حجر: 19). «أَلْقَيْنَا»: افکندیم. «رَوَاسِيَ»: جمع راسیه، کوه‌های استوار و محکم. «زَوْجٍ بَهِيجٍ»: انواع گیاهان با طراوت و سبز و خرم «بَهِيجٍ»: مسرت بخش، باطراوت و شادی آور.

تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٨﴾

تا وسیله بینائی و بیداری برای هر بنده توبه کننده باشد. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَبَصَّرَةٌ»: بینا کردن، بینش بخشیدن، بصیرت دادن. مفعول‌له یا مفعول مطلق است.
 «ذِکْرِي»: بیدار کردن. یادآور شدن. یاد کردن. «مُنِيبٌ»: باز گردنده، رو آورنده، توبه کار.
وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ (۹)
 و از آسمان آبی بسیار پر برکت را فرود آوردیم و به وسیله آن باغها و دانه‌هایی که درو می‌کنند رویانیدیم. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَصِيدِ»: درو شده. «حَبَّ الْحَصِيدِ»: دانه های کشتزارهای درو شده، حبوبات درو کردنی.
وَالنَّخْلُ بِأَسْفَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۰)
 و درختان بلند خرما را (رویانیديم) که آن میوه باهم پیوسته دارد. (۱۰)

تفسیر :

«بأسفات»: بلندبالا و تناور. مفسر ابو حیان فرموده است: منظور فزونی شاخه و متراکم بودن آن و فزونی ثمر است که در سرآغاز ظهور میوه مانند دانه‌ی انار به صورت مرتب روی هم چیده شده منظم و مرتب می باشند. اما وقتی که از خوشه خارج شد منظم و مرتب باقی نمی ماند. (البحر ۸/۱۲۲)
«طَلْعٌ»: اولین چیزی است که از محصول درخت خرما بیرون می‌آید و سپس در سه مرحله از آن بهره برداری صورت می‌گیرد:
 ۱- بلخ: خرمایی است ناپوخته و سبز که برخی از انواع آن طعم بس خوشی دارد.
 ۲- رطب: غوره خرمای رسیده است.
 ۳- تمر: خرمایی است که بعد از طی نمودن دو مرحله بلخ و رطب، به پختگی و کمال خود میرسد.

نضید: خوشه خرمای که به زیبایی و به شکل هندسی عجیبی فروچیده شده است.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مِّثْلَ ذَلِكَ الْخُرُوجُ (۱۱)
 تا روزی بندگان باشد، و بدان سرزمینی مرده را زنده کردیم، خروج از قبر (نیز) این طور است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْخُرُوجُ»: بیرون آمدن، اشاره به زنده شدن و بیرون آمدن از گور است.

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: این زمین خشک و بی‌جان شده بود، و به محض اینکه باران بر آن نازل شد، تکان خورده و بالا آمده و به بار می‌نشیند و از هر جفتی زیبا از قبیل انواع گل‌ها و غیره در آن رویانیدیم که چشم از حسن و جمال آن متحیر می‌ماند بعد از اینکه گیاهی در آن نبود، از سبزه موج می‌زند. این هم مانند زنده شدن بعد از مرگ است. پس همانطور که خدا زمین را بعد از مردن زنده کرد، همانطور هم مردگان را زنده میکند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۷۲).

انسان در روز قیامت از قبر خارج می‌شود و یا از اجداث:

مکان که جسد انسان در دنیا در آن دفن می‌شود عبارت از قبر می‌باشد، ولی زمانی که انسان در روز قیامت حشر میشود نمی‌گویند که از قبر خارج میشود بلکه از اجداث خارج میشود چنانچه خداوند میفرماید: «خُشْعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ

جَزَاءٌ مُّنتَشِرٌ ﴿٧﴾ (سوره القمر) (آنان درحالی که چشم هایشان (از ترس و وحشت) فرو افتاده، همچون ملخ‌های پراکنده، از قبرها خارج می شوند.)

- «اجداث» جمع «جذث» به معنای قبر است و کلمه جذث که معنی قبر میباشد و جمع آن اجداث مهجم المقایسن الغه (ج 1، ص 436) و در تفاوت به قبر گفته اند که ماده قبر بر دفن کردن و مخفی کردن و پوشاندن دلالت دارد از این رو از آن اسم مکان (مقبره) و مانده آن ساخته میشود اما جذث همان موضع و مکانی است که قبر و مقبره در آن سات و دیگر از آن اسم مکان و... ساخته نمیشود (التحقیق فی کلمات القرآن کریم ج 2 صفحه 59).
- فروافتادن چشم که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده است؛ یا از شدت ترس است و یا هم از شدت شرمساری که موجب ذلت و خواری می شود.

- تشبیه مجرمان در قیامت به ملخ‌های پراکنده، بیانگر سردرگمی و حیرت زدگی آنان به هنگام خروج از قبرها یعنی «اجداث» است.

همچنان میفرماید: «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ ﴿٤٣﴾» (سوره المعارج) (روزی که شتابان از قبرها بیرون آیند، چنان که گویی به سوی نشان‌هایی نصب شده می‌دوند.)

همچنان در (آیه: 51 سوریس) میفرماید «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ ﴿٥١﴾» (و در صور دمیده شود، پس ناگاه آنان از گورها (برخاسته،) شتابان به سوی پروردگارشان می‌آیند.)

حالا اگر به آیات فوق الذکر دقت نماییم در مییابیم بشكل واضح که انسان از اجداث خارج میشوند نه از قبر، پس چرا و فرق بین قبر و اجداث چیست؟
و این همه قبرها چه شد؟

بعد از تأمل و تفکر میتوان چنین جواب داد:

اولاً قبرها به اثر زلزله و سایر حوادث طبیعی و انفجارات تبدیل به اجداث و ذرات میشود چنانچه خداوند متعال میفرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾» (روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها (به آسمانهای دیگر) تبدیل شوند و (همه مردم) در پیشگاه خداوند یگانه قهار حاضر شوند.) (سوره ابراهیم آیت 48)

تغییر و تحوّل زمین در روز قیامت، در آیات متعددی بیان شده است. در آن روز زلزله بسیار شدیدی به وقوع می پیوندد، کوه ها از زمین کنده شود و به حرکت در آیند و مانند پشم و پنبه نرم شوند. (سوره زلزال، 1) روزی که زمین به صورت قطعه‌ای صاف و هموار و مسطح درآید. طوریکه قرآن عظیم الشان می فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» (طه، 105-106). ولی تبدیل آسمانها با خاموش شدن آفتاب و درهم پیچیده شدن آسمانها انجام میگیرد. به هر حال، این نظام موجود پایانی دارد.

ثانیاً: قبل از اینکه معنی اجداث را بیان کنیم تحقیق می نماییم که سرنوشت قبرها چه می شود چنانچه قبلاً یادآور شدیم قبرها نیز تبدیل به اجداث میشود چنانچه خداوند متعال میفرماید: «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿٤﴾» (سوره الانفطار)

از این آیات چنین استنباط میگردد که قبرها از هم میپاشند و از بین می روند و به سبب تغییرات جغرافیایی مانند زلزله ها تبدیل به ذرات شده به فضا و هوا پراکنده و پاشان میشود.

بناء قبرها متلاشی و منهدم میشوند و تنها چیزی که باقی میماند اجداث و ذرات کوچک است که با خاک مخلوط میگردد و در همه جا پراکنده، تیت و پاشان میشود.

مردگان از اجداث چگونه خارج می شوند؟

جواب این سؤال در آیات (9 الی 11 سوره ق) که میفرماید: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ﴿9﴾ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ﴿10﴾ رَزَقًا لِّلْعِبَادِ وَأَخْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْمَنًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿11﴾» با تمام دقت بیان گردید.

اگر در آیات فوق بطور دقیق تأمل و تفکر صورت گیرد و لفظ (كذلك الخروج) آیه یازدهم مورد بحث قرار گیرد این نتیجه بدست می آید.

از این لفظ چنین واضح میشود که کیفیت و چگونگی خروج از اجداث مانند دانه و تخم های است که به اثر باریدن باران از زمین میروید و ما به یقین میدانیم که زمین مملو از ذرات کوچک و بذر و تخم های است که از آن درختان، سبزیجات و علف ها میروید.

پس اجداث عبارت از ذرات کوچک است که در خلایای جسد متناهی می گردد و در روز قیامت به امر خداوند متعال از آن انسان ها می رویند و دوباره به شکل انسان می در آیند چنانچه خداوند متعال میفرماید: «وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿17﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿18﴾» (سوره نوح) (و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویاند. سپس شما را در همان زمین باز میگرداند و شما را بیرون می آورد.)

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی بحث بعمل آمد که ؛ مشرکان عرب پیامبر صلی الله علیه وسلم را دروغگو بشمار می آوردند ، اینک در آیات متبرکه (12 الی 22) یکبار دیگر به آنان هشدار می دهد که اگر دست برندارند، سرانجام و سرنوشت شان مانند ملت های دروغین قبلی خواهد شد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿١٢﴾

پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب الرّسّ (که پیغمبر خود را به چاه افکندند) و قوم ثمود (پیغمبرانشان را) تکذیب کردند. (١٢)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« كَذَّبَتْ »: تکذیب کرد، دروغ انگاشت . «أَصْحَابُ الرَّسِّ»: به قولی اصحاب اخدود مذکور هستند (سوره بروج آیه: 4) که در سر زمین یمن زندگی میکردند. اصحاب اخدود رس؛ یعنی، چاهی که سنگ چین نشده باشد، گودال، حفره. [فرقان/٣٨].

تکذیب پیامبران :

در آیات (12، 13، 14 سوره ق) یکبار دیگر، به پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب نموده، میفرماید که: «پیش از آنان، قوم نوح و اصحاب رسّ و ثمود تکذیب پیشه کردند. و نیز عاد و فرعون و برادران لوط و اصحاب ایکه و قوم تبع، همگی پیامبران ما را به دروغ گرفتند» این سلسله در اقوام گذاشته نیز وجود داشت که پیامبران خویش را تکذیب می نمودند.

اقوام باغی که به تکذیب پیامبران خویش پرداخته اند:

اولین: قومی که در این آیات از آنان ذکری بعمل آمده است همانا قوم نوح علیه السلام است که یا در نظر داشت همه تلاش ها که در حدود هزار ساله توسط حضرت نوح (علیه السلام) برای هدایت قوم صورت گرفت، با آنها قوم نوح از یاغی گری و بغاوت خویش لجوجانه خویش دست نه برداشت و حاضر به ایمان آوردن نشدند، همانا که در نهایت به مصیبت خطرناک طوفان مبتلا شدند و در آب غرق گردیدند.

دومین: گروه که در آیه متبرکه بدان اشاره صورت گرفته است گروهی «اصحاب الرّس» هستند، اگر چه، نام پیامبر آن ها به طور دقیق در تاریخ ثبت نگردیده. سومین: قوم که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده است؛ قوم ثمود هستند که پیامبرشان حضرت صالح (علیه السلام) است. چهارمین: قوم که به تکذیب پیامبر خویش پرداخته اند؛ قوم عاد هستند که پیامبرشان حضرت هود (علیه السلام) بود. پنجمین: قوم که در مقابل پیامبر خویش به بغاوت پرداخته اند، فرعون است که پیامبرشان حضرت موسی علیه السلام است. ششمین: گروه که به بغاوت علیه پیامبر پرداختند همانا «اخوان لوط» هستند که اهالی شهرهای «سدوم» و «عموره» از سرزمین فلسطین بودند. پیامبرشان حضرت لوط علیه السلام است که با عذابی وحشتناک نابود شدند. هفتمین: گروه «اصحاب الایکه» هستند که تفصیل آن در (آیه 14، سورة ق) آمده است. هشتمین: گروه قوم تبع هستند، که در یمن زندگی می کردند. قوم تبع: و مراد از «قوم تبع» قوم «أسعد أبو کرب بن ملیک حمیری» پادشاه یمن میباشد که از آتش پرستان بود ولی مسلمان شد و قومش را بسوی اسلام فراخواند اما آنها او را تکذیب کردند. علت نامگذاری او به «تبع» این بود که پادشاهان یمن اتباع و پیروان زیادی داشتند و لذا به آن نام معروف شدند. او 700 سال قبل از اسلام میزیست و اولین کسی بود که خانه کعبه را با پرده پوشاند. قابل تذکر است که؛ تبع یک لقب عمومی برای ملوک و پادشاهان یمن بود، مانند «کسری» برای سلاطین ایران، و «خاقان» برای شاهان ترک، و «فرعون» برای سلاطین مصر، و «قیصر» برای سلاطین روم. این تعبیر (تبع) از این نظر بر ملوک یمن اطلاق میشد که مردم را به پیروی خود دعوت می کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند. اصحاب الرّس: «اصحاب رس» و یا «صاحبان چاه» و به قولی «اصحاب الرس»، از جمله بازماندگان قوم ثمود میباشند، که پس از نزول عذاب باقی ماندند. مفسر معروف جهان اسلام ضحاک و تعدادی دیگری از مفسران تعریف داستان «اصحاب رس» را چنین بیان میدارند: وقتی که قوم حضرت صالح، دچار عذاب شد، چهار هزار نفر آنان که بر حضرت صالح علیه السلام ایمان آورده بودند، از عذاب محفوظ ماندند، و از جایگاه خود به حضر موت رفتند و در آنجا سکونت اختیار کردند. حضرت صالح نیز با آنان همراه بود تا بر سر چاهی سکنی گزیدند، و حضرت صالح در آنجا فوت نمود و آنجا به حضر موت «مرگ حاضر شد» موسوم گردید و آن طایفه همانجا ماندند، سپس نسل آنان بت پرستی را در پیش گرفتند، پروردگار با عظمت پیامبر را جهت اصلاح آنان اعزام داشت که آنها او را به قتل رسانیدند، انگاه عذاب الهی بر آنها نازل گردید، و جایگاه شان خالی از سکنه ماند، و چاهی که آنان منحصرأ از آن استفاده می کردند بی کار ماند، و ساختمان ها به خرابه تبدیل شدند که قرآن عظیم الشان در (در آیه 45 سورة حج) در این باره میفرماید: «وَبْنِی مَعْطَلَةٍ وَ قَصْرٍ مَّشِیدٍ» یعنی چاه بی آب و ساختمان های ویران ی آنان برای اهل بصیرت جهت عبر کافی است. (تفسیر معارف القرآن مولف علامه مفتی محمدشفیع عثمانی دیوبندی سوره ق) اگر چه برخی از مفسران بدین عقیده اند که: «اصحاب الرّس» از قوم شعیب علیه السلام است که با مواشی خویش در چهار اطراف آن چاه معروفی زندگی بسر می بردند، و بتان را پرستش می کردند. به قولی: آنان «اصحاب اخدود»، یا قومی در «یمامه» بودند که از سرزمین نجد بدین جا آمده است.

اصحاب الرّسّ چه کسانی هستند؟

همچنان در مورد اصحاب «رّس» در (آیه 38، سوره فرقان) و (آیه 12، سوره ق) بحث بعمل آمده است: طوریکه در (آیه 38، سوره فرقان) میفرماید: «وَعَاداً وَثُمُودَ وَأَصْحَابَ الرّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيراً» (و عاد را و ثمود را و اصحاب رسّ را و نسل های بسیاری را که میان آنها بودند)

و در آیه (2 سوره ق) که آمده است: (پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب الرّسّ (که پیغمبر خود را به چاه افگندند) و قوم ثمود (پیغمبرانشان را) تکذیب کردند).

مفسران درباره «اصحاب رّس» نظریات گوناگونی ابراز داشته اند. یکی از معانی کلمه «رّس» چاه قدیمی و کهنه است. (فرهنگ ابجدی، مهیار، رضا، بی تا، بی نا، ص 429). برخی از مفسران بدین باور اند که: «اصحاب رّس» مردمی بودند که بعد از قوم ثمود روی کار آمدند و در کنار چاهی زندگی می کردند و خداوند متعال پیغمبری به سویشان فرستاد، ولی او را تکذیب کردند و خداوند متعال ایشان را هلاکشان کرد. در زبان عربی، معانی مختلفی دارد، و معنای مشهور آن، چاهی که دهنه ی آن با سنگ و سمنت و غیره بسته نباشد.

وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١٣﴾

و نیز قوم عاد و فرعون و برادران لوط. (۱۳)
و قوم ثمود و عاد و فرعون و برادران لوط. از این رو آنها را برادران لوط خوانده است که لوط از آنان زن گرفت.

تفسیر :

ثمود، امت حضرت صالح علیه السلام، است که داستان آنان در قرآن عظیم الشان بیان گردیده است.

عاد قومی بود که در شکل هئیت، قوت و شجاعت ضرب المثل بود، حضرت هود علیه السلام برای آنان مبعوث گردید، و آنان او را مورد اذیت قرار دادند، و از او نافرمانی کردند، سر انجام عذاب الهی در طوفان باد ظهور نمود و همه ی آنان را از بین برد.

فرعون شخصی معروف و مشهور است که پادشاه مصر بود.
اخوان لوط امت حضرت لوط علیه السلام است که داستان شان چندین بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرّسْلَ فَحَقَّ وَعِيدُ ﴿١٤﴾

و اصحاب الایکه (قوم شعیب) و قوم تبع (که در سرزمین یمن زندگی میکردند) هر یک از آنها پیغمبران را تکذیب کردند و وعده عذاب من درباره ایشان قطعی شد. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ایکه»: به معنای درخت، و جمع آن «أَيْكٍ» به معنای جنگل درختان است.

(لسان العرب، ج 1، ص 289). «أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ»: قوم شعیب هستند.

«قَوْمُ تُبَّعٍ»: گروهی از مردم یمن که پیرو پادشاه خوبی به نام تُبَّع الجُمیری بودند. (ملاحظه شود سوره دخان: 37).

تفسیر :

برخی از مفسران در مورد «اصحاب ایکه» که چهار بار نام شان در قرآن عظیم الشان تذکر رفته، آنان را همان اصحاب مدین بحساب می آورند، و برخی دیگر از مفسرین آنان را قومی می دانند که در منطقه ای نزدیک مدین زندگی میکردند. هر دو قوم، امت حضرت شعیب علیه السلام و مخاطب حضرت شعیب بوده اند.

اصحاب «ایکه» در قرآن :

بصورت کل چهار بارنامی از اصحاب «ایکه» در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که عبارتند از: (آیات: 176، 177، 178 و 179 سورة شعراء) طوریکه میفرماید: «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ (176) إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (177) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (178) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (179) (اصحاب ایکه (جنگل) پیغمبران را تکذیب کردند. (177) وقتی که شعیب به آنان گفت: آیا (از الله) نمی ترسید؟ (178) البته من برای شما پیغمبر امین هستم. (179) پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید.)»

علت نامگذاری به اصحاب ایکه:

یکی از علت های که قوم به اصحاب «ایکه» شهرت یافتند این بود که این قوم در منطقه زراعتی زندگی می کردند، که مناطق سکونت شان دارای باغ های میوه دار بودند، اگرچه برخی از مفسران علت آنها پرستش (درختی) توسط این قوم قلم داد نموده اند. (قصص الانبیاء، صفحه 171).

اساسی ترین انحراف اصحاب «ایکه» :

اساسی ترین و بزرگترین انحراف اصحاب «ایکه» را مفسرین کم فروشی در وزن می شمارند، بنابر همین فهم است که: حضرت شعیب علیه السلام ضمن دعوت آن ها به کامل دادن پیمان دعوت نموده و آنان را از کم فروشی نهی نموده و از آنان خواسته است که با ترازوی درست و کفه های برابر وزن کنند و از ارزش اموال مردم نگاهند که چنین کاری فساد است و آنان نباید با کم فروشی خویش در زمین موجب فساد شوند. طوریکه قرآن عظیم الشان در این مورد میفرماید: «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (حق پیمان را ادا کنید (و کم فروشی نکنید)، و دیگران را به خسارت نیفکنید و با ترازوی صحیح وزن کنید و حق مردم را کم نگذارید، و در زمین تلاش برای فساد نکنید.) (شعراء، 183-181).

برخی از مفسران فساد مورد اشاره این آیه را به راهزنی، غارت اموال، نابود کردن زراعت و احیاناً قتل، تفسیر نموده اند، و این اعمال را نیز از جمله انحراف ها و کارهای ناروای اصحاب ایکه برشمرده اند.

اصحاب «ایکه» در مخالفت حضرت شعیب :

باید متذکر شد که مردم مدین اهل تجارت و زراعت پیشه بودند، در رفاهیت و نعمت بسر می بردند و پیرو دینی بودند که از ابراهیم علیه السلام به ارث گرفته بودند. اما دیری نپایید که عهد شکنی کردند، دین را تغییر دادند و به کفر روی آوردند و از صراط مستقیم منحرف شدند و منکرات عدیده از جمله «تطفیف» در توزین و پیمان میان شان رواج یافت، اجناس خویش را به قیمت گزاف به مردم می فروختند و در مقابل اجناس مردم را به قیمت نازل از مردم خریداری می نمودند، و بدین ترتیب موجب فساد در روی زمین شدند. پروردگار با عظمت حضرت شعیب را در میان آنها مبعوث کرد.

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش میفرماید: «وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ» (سورة هود 89) (قوم لوط از شما چندان دور نیست).

رسالت شعیب قبل از رسالت موسی بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح و هود و صالح و لوط و شعیب بحث از موسی به میان می آورد. «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ» (سورة الأعراف 103). (سپس به دنبال آنان موسی را همراه با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم.) این آیه دلالت دارد بر اینکه شعیب قبل از موسی و هارون زیسته است. اما بعضی از تاریخ نویسان به

خطا رفته‌اند و گفته‌اند: شعيب چند قرن بعد از موسى مبعوث شده است. اما اين سخن با نص سابق منافات دارد. اين عده به اشتباه (شعيا) را كه يكي از انبياي غيرمذكور در قرآن است شعيب گرفته‌اند و خطاء از اينجا ناشى شده است، برخى از محققين روى اين مسئله تحقيق کرده و بيان كافى نموده‌اند.

خواننده محترم!

حضرت شعيب اصحاب «ايكه» را توحيد دعوت نموده، آنان را از عذاب الهى در حضر داشتند، و آنان را از تطفيف در پيمانه و توزين باز منع نموده و به صلاح و عدم فساد امر مى نمود. تعداد قليلى از مردم به او ايمان آوردند و بقيه او را تكذيب كردند. تكذيب كنندگان در نهايت گمراهى و انكار بسر ميبردند. سر راه مردم مى ايستادند و آن‌ها را از رفتن به نزد شعيب و ايمان آوردن به آن باز مى داشتند و كسانى را كه ايمان مى آوردند به شدت مورد تهديد قرار مي‌دادند. طوريكه قرآن عظيم الشأن از زبان شعيب چنين نقل ميكند: «وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا» (سورة الأعراف: 86). (شما بر سر راه‌ها منشييد تا مؤمنان به خدا را بترسانيد و از راه الله باز داريد و آن را كج بنماييد).

و چون حضرت شعيب بر دعوت و موعظه‌ى آن‌ها اصرار مى ورزند دشمنى خود را با وى آشكار كردند و ادعا كردند كه كلام وى را نمى فهمند و هدف وى نمى دانند و او را تهديد كردند، اگر از اين دعوت دست بكشد او را ميكشيدند. «قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرُّكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ». (سورة هود: 91).

(گفتند: اى شعيب بسيارى از چيزهاى را كه مى‌گويى نمى فهميم و ما شما را در ميان خود ضعيف مى بينيم اگر قبيله‌ى اندك تو نبود ما تو را سنگباران مى‌كرديم و تو در پيش ما قدر و ارزش ندارى).

بعد او را به اخراج از شهر تهديد كردند و گفتند: اگر او و پيروانش از دين جديد دست برندارند و به ملت آن‌ها برنگردند، اخراجشان نمايند.

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَرِهِينَ» (سورة الأعراف: 88) (اشراف و سران متكبر قوم شعيب گفتند: اى شعيب حتماً تو و كسانى را كه با تو ايمان آورده‌اند از شهر و آبادى خود بيرون مى كنيم مگر اينكه به آئين ما در آئيد. شعيب گفت: آيا ما به آئين شما در مى آييم در حالى كه دوست نمى داريم و نمى پسنديم).

هلاکت قوم ايکه :

آنها از فرط حماقت از شعيب خواستند قطعه‌اى از آسمان بر آن‌ها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابرى (الظلة) بر آن‌ها فرود آمد خداوند به مدت 7 روز سرماى شديدى بر آن‌ها مسلط كرد طوري كه آب هایشان به غليان درآمد بعد ابرى به سوى منطقه‌ى آن‌ها آمد جهت فرار از گرما زير سايه‌ى آن جمع شدند چون همگى زير سايه جمع شدند؛ زمين زير پاهايشان به لرزه درآمد صدای شديدى آن‌ها را فرا گرفت و ايتشى از آسمان فرود آمد و آن‌ها را در كام خود فرو برد. «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظَّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (سورة الشعراء: 189) (پس او را دروغزن انگاشتند و عذاب روز ابر سايه‌گستر آنان را فروگرفت كه آن عذاب روزى سهمگين بود).

شعيب بعد از نابودى قومش مدتى زندگى كرد بعد در مقطعى از زمان (فاصله‌ى ميان وفات يوسف و تولد و نشأت موسى) از دنيا رفت. ظن غالب بر اين است كه حوادث نابودى قومش بعد از انتقال بنى اسرائيل به سوى مصر بوده است. والله أعلم

أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٥﴾

آیا ما از آفرینش اول در مانده و ناتوان شدیم؟ (هرگز) بلکه آنان درباره آفرینش جدید شک و تردید دارند. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَفَعَيْنَا»: آیا ناتوان و در مانده بوده ایم؟ (ملاحظه شود: سورة: احقاف: 33).
«بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ»: در اولین خلقت. «لَبْسٍ»: شک و تردید. «خَلْقٍ جَدِيدٍ»: مراد آفرینش دوباره و رستخیز مردگان است.

تفسیر :

مفسر آلوسی میفرماید: از این جهت خلق را نکره آورده و آن را به «جدید» توصیف کرده و نگفته است: «من الخلق الثانی» تا نشان دهد که آنها آن را بعید می دانند، در صورتی که خلقی عظیم است و باید مهم به حساب آید و مورد توجه قرار گیرد (روح المعانی ۱۷۸/۲۶)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾

و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند و ما از شاهرگ گردن [او] به او نزدیکتریم. (۱۶)

تفسیر :

«حَبْلِ الْوَرِيدِ»: شاهرگ گردن. اضافه (حَبْلِ) به (الْوَرِيد) بیانیه است. یعنی رشته ای که ورید نام دارد. وریدها دو رگ هستند که در دو طرف گردن قرار دارند و به دو استخوان پشت گوش متصلند و با قطع هر یک انسان می میرد (ملاحظه شود: المصحف المیسر).
«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ...»: قُرب خدا قُرب علمی است؛ نه مکانی.
ابن کثیر گفته است: یعنی فرشتگان از رگ گردن (شارگ گردن- این در قول ابن کثیر بالمفهوم است.) به انسان نزدیک ترند. وانگهی حلول و اتحاد به اجماع منتفی است. خدا را از آن مبرا و مقدس می دانیم. در مختصر آمده است که خداوند متعال در رابطه با شخصی که به حالت احتضار رسیده است، میگوید: «و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ» ما از شما به او نزدیکتریم اما شما نمی بینید»، منظور فرشتگان است. (مختصر ۳۷۳/۳).

خواننده محترم !

کلمه ورید به معنای رگی است که از قلب جدا شده و در تمامی بدن منتشر می شود، و خون در آن جریان دارد که آنرا شا رگ گردن گویند. بعضی هم گفته اند: به معنای رگ گردن و حلق است.

مفسران مینویسند: آیه متبرکه این فهم را به انسان میرساند، که ما به انسان از رگ وریدش که در تمامی اعضایش دویده و در داخل جسم اش جا گرفته و نقش مهمی در زندگی انسان دارد، نزدیکتریم، آن وقت چگونه به او و به آنچه در دل او می گذرد آگاه نیستیم؟
منظور از نزدیک تر از رگ گردن در اینجا این است که وقتی الله تعالی از خطورات قلبی انسانها و وسوسه های زودگذری که از فکر آنها می گذرد آگاه است مسلماً از تمام عقائد و اعمال و گفتار آنها نیز با خبر می باشد، و حساب همه را برای روز حساب نگاه می دارد.
جمله (و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ - به تحقیق خلق کرده ایم انسان را) ممکن است اشاره به این نکته باشد که خالق بشر محال است از جزئیات وجود او بیخبر بماند، انهم خلقتی که دائم و مستمر است، زیرا لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه خداوند به ممکنات می رسد که اگر یک دم رابطه ما با او قطع شود همه نابود می شویم، همانگونه که نور آفتاب لحظه به لحظه از این منبع فیض بخش یعنی کره آفتاب جدا می شود و در فضا پخش می گردد (بلکه چنان که خواهیم گفت ارتباط ما با ذات مقدس او از اینهم بالاتر است).

بلی او خالق است، و خلقتش دائم و مستمر، و ما در جمیع حالات وابسته به وجود او هستیم، با این حال چگونه ممکن است او از ظاهر و باطن ما بیخبر باشد؟! و در ذیل آیه برای روشنتر ساختن مطلب می افزاید: و ما به او از رگ قلبش نیز نزدیکتریم (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ).

چه تعبیر جالب و تکان دهنده‌ای، حیات جسمانی ما وابسته به رگی است که خون را به طور مرتب از یک سو وارد قلب و از یک سو خارج کرده به تمام اعضا می‌رساند که اگر یک لحظه در عمل آن وقفه رخ دهد فوراً مرگ به سراغ انسان می‌آید.

الله سبحان و تعالی از رگ قلب ما نیز به ما نزدیکتر است. این همان است که در جای دیگر می‌گوید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» بدانید خداوند بین انسان و قلب او حائل میشود، و همه شما نزد او در قیامت جمع خواهید شد (انفال 24). البته همه اینها تشبیه است و قرب خداوند از اینهم برتر و بالاتر است، هر چند مثالی از اینها رساتر در محسوسات پیدا نمی‌شود.

تأثیر نزدیکی خداوند در اعمال انسان :

با احاطه وجودی و علمی الله سبحان و تعالی به ما و بودن ما در قبضه قدرت او، تکلیف ما روشن است، نه افعال و گفتار ما از او پنهان است، و نه اندیشه‌ها و نیات، و حتی وسوسه‌هایی که از قلب ما می‌گذرد.

توجه به این واقعیت انسان را بیدار می‌کند، و به مسئولیت سنگین و پرونده دقیق او در محکمه عدل الهی آشنا می‌سازد، و از انسان بیخبر و بی تفاوت، موجودی هوشیار و سر به راه و متعهد و با تقوا به وجود می‌آورد.

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَّقِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷)

آنگاه که دو فرشته (ملازم انسان) از راست و چپ (به مراقبت) نشسته (اعمال انسان را) دریافت می‌دارند. (۱۷)

تفسیر :

امام مجاهد فرموده است: خداوند متعال علی‌رغم این که به تمام احوالات انسان آگاهی دارد، دو فرشته را نیز مأمور ثبت و ضبط اعمال او کرده است، یکی از آنها در طرف راست نیکی‌ها و حسنات را می‌نویسد و دیگری در طرف چپ گناهان را یادداشت می‌کند تا حجت را بر انسان تمام کند. این است معنی عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ. (قرطبی ۹/۱۷). و مفسر الوسی می‌فرماید: منظور این است در همان حال که فرشتگان گفته‌ی انسان را ثبت و حفظ میکنند، خدا از هر ناظر و مراقبی به احوال انسان آگاهتر است. و این نشان می‌دهد که خدای عز و جل از مراقب قرار دادن ملکین بی نیاز است؛ زیرا خدا از آنها آگاهتر است و از راز نهان بر آنان نیز مطلع است.

اما حکمت خداوند متعال اقتضاء کرده است که ملکین اعمال را بنویسند تا در روز قیامت که گواهان بر ضد فرد مجرم گواهی می‌دهند، آن اوراق و سندهای مکتوب را ارائه دهند؛ چون وقتی انسان از آن با خبر شود با این که می‌داند علم خدا فراگیر است، رغبتش به حسنات افزایش می‌یابد و دست از گناهان می‌کشد. (روح المعانی ۱۷۹/۲۶).

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸)

هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد، مگر اینکه نزدش فرشته‌ای مراقبی حاضر (و آماده نوشتن) است. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَقِيبٌ»: مراقب و مواظب. «عَتِيدٌ»: مهیای انجام مأموریت و آماده انجام کار. در اینجا مراد آماده برای دریافتن و نوشتن است.

تفسیر :

در این آیه مبارکه، الله تعالی خبر می‌دهد که: برای هر انسانی دو فرشته مامور و

مؤلف کرده است، یکی در سمت راست، که نام آن «رقيب» بوده که مسئولیت نوشتن نیکی ها را دارا می باشد، و فرشته دیگری بطرف چپ که «عتید» نام دارد و مسئولیت نوشتن بدی های انسان می باشد.

قرآن عظیم الشأن در (آیات 10-12 سورة الانفطار) «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، كِرَامًا كَاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ». (و بی گمان نگهبانانی (از فرشتگان) بر شما گماشته شده اند. که نویسندگانی بزرگوار هستند. آنچه را انجام می دهید میدانند (و اعمال نیک و بد شما را یادداشت می کنند).

مطابق نصوص قرآنی به فرشته ها؛ قدرت و توانایی اطلاع و آگاهی به تمام افعال انسان و ثبت آن ها را داده است. چنانکه خود آن ها را می داند و قبل از خلقت ایشان آن ها را در لوح محفوظ نزد خود ثبت نموده است.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: هر گفته ی خیر یا شر را می نویسد. (مختصر ۳/۳۷۴).

و امام حسن (رض) فرموده است: وقتی انسان بمیرد نامه ی اعمالش بسته میشود. و در روز قیامت به او گفته میشود: «نامه ی عملت را بخوان امروز گواهی خودت کافی است». (البحر ۸/۱۲۴).

برخی از مفسرین بدین عقیده اند که: آن ها همه چیز انسان حتی ناله وی در مریضی اش را هم می نویسند:

ابن کثیر نیز این قول را ترجیح میدهد که: این دو فرشته جز در وقت جماع (مقاربت) و در هنگام رفتن به قضای حاجت (توالت) از انسان کناره نمیگیرند ولی حتی در این حالات نیز، آنچه را که میگوید و میکند، میدانند و مینویسند.

در حدیث شریف به روایت ابی امامه (رض) آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نویسنده نیکی ها در جانب راست انسان و نویسنده بدیها و گناهان در جانب چپ او قرار دارد پس نویسنده نیکی ها بر نویسنده بدیها امین (مراقب) است و چون شخص عمل نیکی را انجام داد، فرشته جانب راست، آن نیکی را ده برابر می نویسد و چون عمل بدی را انجام داد، به فرشته جانب چپ می گوید: نوشتن آن را هفت ساعت فروگذار و آن را در دم ننویس، شاید او تسبیح بگوید یا آمرزش بخواهد».

ولی باید دانست که بر وسوسه نفس و خواطر و خلجانات درونی انسان، عقابی مترتب نیست زیرا در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لَأَمْتِي عَمَّا حَدَّثْتُ بِهِ أَنْفُسَهَا مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ أَوْ تَعْمَلْ بِهِ». «خداوند متعال از امت من آنچه را که نفس هایشان بدان حدیث میگوید، در گذشته است تا آنگاه که به آن [حدیث نفس] سخن نگویند، یا عمل نکنند».

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹)

و سكرات مرگ به راستی بیاید، (به انسان گفته میشود): این همان چیزی است که از آن می گریختی. (۱۹)

تفسیر:

«سَكْرَةُ الْمَوْتِ»:

مستی و منگی مرگ. مراد بیهوشی ها و سختی هائی است که به هنگام وداع با این جهان به انسان دست می دهد. چرا که در این لحظه بی ثباتی و ناچیزی جهان را با چشم خود می بیند و جهان بقا را دور را دور مینگرد و وحشتی عظیم سرتاپای او را فرا می گیرد و حالتی شبیه به مستی پیدا میکند. «جَاءَتْ... بِالْحَقِّ»: به راستی فرا می رسد. واقعیت را می آورد و نشان میدهد. «كُنْتَ... تَحِيدُ»: کنارگیری می کردی. می گریختی.

سکره موت:

سختی و فشار مرگ است که انسان را بی هوش کرده و بر عقلش غالب میشود چنان که در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در

حال سكرات مرگ تحت فشار آن قرار گرفتند، به گونه‌ای كه عرق را از چهره خویش پاك می‌كردند و در این اثنا فرمودند: «سبحان الله! إن للموت سكرات: پاك است خداوند! همانا برای مرگ سختی‌هایی است». «این» مرگ «همان است كه از آن كناره می‌گرفتی» و از آن می‌گریختی. مخاطب این سخن، انسان است از حیث انسان بودنش.

سكرات مرگ:

از عائشه (رض) روایت است كه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا إله إلا الله إن للموت لسكرات» [البخاری و أحمد]. «نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا، همانا برای مرگ سختی‌ها است».

هنگام مرگ ایمان كافر پذیرفته نمی‌شود:

از عبدالله بن عباس (رض) روایت است كه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَمَّا أَغْرَقَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ قَالَ: «أَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ، قَالَ جَبْرِيلُ: يَا مُحَمَّدُ فَلَوْ رَأَيْتَنِي وَأَنَا أَخْذُ مِنْ حَالِ الْبَحْرِ فَأُدْسُهُ فِيهِ مَخَافَةً أَنْ تَدْرِكَهُ الرَّحْمَةُ» [أحمد، الترمذی، صحیح الجامع حدیث 5082].

«وقتی خداوند فرعون را در بحر غرق می‌کرد فرعون گفت: ایمان آوردم كه جز خدائی كه بنو اسرائیل، یعنی: فرزندان اسرائیل، آن را می‌پرستیدند، خدایی دیگر وجود ندارد، جبریل علیه السلام در این حال به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: اگر مرا می‌دیدى كه گل و لای سیاه دریا را گرفته در دهان فرعون می‌گذاشتم از اینکه مبدا رحمت خداوندی به او برسد».

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ (۲۰)

و در صور دمیده شود، این روز وعده عذاب است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُفِخَ فِي الصُّورِ»: هدف از آن نفخه دوم است (ملاحظه شود سورة: زمر: 68). «يَوْمُ الْوَعِيدِ»: روز تحقق بیم دادن های الهی است. یعنی وقوع آن چیزهایی است كه در جهان كافران از آنها بیم داده می‌شدند.

تفسیر :

در حدیثی كه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چگونه خوش باشم درحالی‌كه صاحب بوق، آن را به دهان گرفته و پیشانی خود را نیز فرود آورده و در انتظار آن است كه به او اذن [دمیدن] داده شود؟ اصحاب گفتند: یا رسول الله! [وقتی شما كه پیامبر اولی‌العزم هستید، از این امر نگرانید] پس ما چه بگوییم؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: بگویید: «حسبنا الله ونعم الوكيل». «خدا برای ما بس است و او نیكو

كارسازی است». اصحاب گفتند: «حسبنا الله ونعم الوكيل».

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ (۲۱)

هر كسی در حالی (به میدان محشر) می‌آید كه سوق دهنده و گواهی، با خود دارد. (۲۱)

تفسیر :

«وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ»: هر يك از انسان‌ها در قیامت حاضر شده و همچون محاكم دنیوی، همراه با فرشته‌ای مراقب است كه او را تحت نظر دارد. واضح است كه در قیامت، نه توان فرار وجود دارد و نه توان انكار.

«سَائِقٌ»: راننده و سوق دهنده. هدف از آن فرشته‌ای است كه او را به‌سوی جایگاه

محشر می‌برد و رهنمون او می‌شود (ملاحظه شود: روح المعانی). «شَهِيدٌ»: گواه.

شاهد. هدف از آن فرشته‌ای است كه بر اعمال او گواهی می‌دهد (روح المعانی).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: سوق دهنده فرشته است و گواهی دهنده از

خود آنها می باشد که عبارت است از دست ها و پاها.
 «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.»
 امام مجاهد گفته است: هم «سائق» و هم «شاهد» فرشته می باشند. فرشته ای او را سوق می دهد و فرشته ای بر او گواهی میدهد. (ما در اینجا نظر مجاهد را انتخاب کرده ایم؛ چرا که از آیهی شریفه همین مطلب به نظر می رسد، و طبری و ابن کثیر نیز آن را ترجیح داده اند).

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾

یقیناً از این (روز) در غفلت بودی، پس پرده غفلت را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشم بصیرتت بیناتر گردید. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«غِطَاءُ»: پوشش. پرده. هدف از آن پرده های جهان مادی و علائق دنیوی است که انسان را از دیدن حقائق بازمی دارند. «حَدِيدٌ»: تیزبین و قوی.
 -انسان غافل، در دنیا سطحی نگر است و دید عمیق ندارد ولی روز قیامت چشمش باز و تیزبین می شود. فِي غَفْلَةٍ ... الْيَوْمَ حَدِيدٌ
خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (23 الی 35) در باره گفتگوی انسان کافر و فرشته ی مأمور در قیامت، و حالات پرهیزگاران را به بیان میگیرد .

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿٢٣﴾

و [فرشته] همراهش می گوید: این است نامه اعمالش که همراه من آماده است. (۲۳)
 تشریح لغات و اصطلاحات :

«قرین»: همدم، همنشین، منظور از فرشته ی همراه و موکل است. «لَدَيَّ»: نزد من.
 عتید: آماده و حاضر .

تفسیر :

امام مجاهد در معنی آن می گوید: «آن فرشته به پروردگار سبحان می گوید: اینک آنچه که مرا در کار نوشتن و ثبت و ضبط اعمال فرزند آدم بر گماشته بودی، آماده است، اینک خود او و دیوان عملش را حاضر کرده ام».

بهشت :

بهشت سر زمین نعمت هاست؛ در آن انواع نعمت ها وجود دارد چنانکه کسی را یارای توصیف آن ها نیست. در بهشت صد درجه وجود دارد، در هر درجه ساکنانی بر حسب قوت ایمان شان به الله متعال و اطاعت از او وجود دارد؛ و کمترین درجه ای که در بهشت وجود دارد در آن به ساکنانش هفتاد برابر نعمت هایی داده میشود که در دنیا به بهترین و مرفه ترین پادشاهان داده شده است.

أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٢٤﴾

[به آن دو فرشته خطاب می شود] هر کافر سرکشی را به دوزخ باندازید. (۲۴)

تفسیر :

«أَلْقِيَا»: پرت کنید و باندازید. مخاطب دو فرشته ثبت و ضبط اعمال و یا دو فرشته راهنما و گواه است.

«عَنِيدٌ»: سرسخت، لجوج، ستیزه جو، سرکش. الله سبحان و تعالی به فرشتگان «سائق و شهید» می گوید: هر کافر و منکری را که به روز حساب ایمان ندارد به جهنم در اندازید. ملاحظه می داریم که : احکام محکمه عدل الهی به قدری محکم و حکیمانه است که تجدید نظر ندارد.

قابل تذکر است که : در قیامت، مراحل طبیعی يك محکمه طی می شود تا حکم صادر

شود: در بدو همانا حضور شاهد «سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ 21»، پس از آن، محاکمه و تفهیم جرم، «كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ 22» و سپس صدور حکم. «الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ - 24»: ملاحظه میفرماید که: ملائک در قیامت، عملکرد خود انسان است، فرق نمیکند که زن باشد و یا مرد و یا هم از هر قوم و نژادی باشد.

دوزخ:

دوزخ مکان عذاب در آخرت و بعد از مرگ می باشد؛ در آن انواع عذاب و شکنجه وجود دارد که قلب از ذکر آن ها به لرزه آمده و اشک بر دیدگان جاری می گردد. اگر مرگ در آخرت وجود می داشت دوزخیان به مجرد دیدن دوزخ می مردند. اما مرگ تنها یک بار است که انسان با آن از دنیا به آخرت منتقل میشود؛ در قرآن توصیف کامل مرگ و برانگیخته شدن دوباره و حسابرسی و جزا و پاداش و بهشت و دوزخ آمده است؛ و آنچه در این زمینه ذکر نمودیم تنها اشاره ای به این موارد بود. دلایل برانگیخته شدن پس از مرگ و حسابرسی و جزا و پاداش بسیار زیاد است. قرآن عظیم الشان میفرماید: «مِنْهَا خَلَقْنَكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (سورة طه: 55) «(ما) شما را از آن (=زمین) آفریدیم و در آن باز می گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم».

در این آیه مبارکه که الله تعالی انسان را خبر می دهد که: انسان را از زمین خلق کرده است و این زمانی بوده که پدرشان آدم را از خاک خلق کرده است و خبر می دهد که بعد از مرگ دوباره آن ها را جهت گرامی داشت آن ها به قبور باز می گرداند و نیز خبر می دهد که برای بار دیگر آن ها را از زمین بیرون می آورد و همه آن ها را زنده از قبورشان خارج کرده و مورد حسابرسی قرار داده و به هریک (با توجه به اعمالش) پاداش می دهد.

مَنَاعُ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٌ (۲۵)

آن کسی که شدیداً مانع خیر است (و) تجاوزگر شک انداز است. (۲۵)

تفسیر:

«مَنَاعُ»: کسی که خویشتن را از انجام خوبیها بدور داشته است، و یا مانع دیگران از انجام خوبیها بوده است. «مُعْتَدٍ»: تجاوزپیشه. کسی که از قوانین آسمانی سرپیچی کند و از حدود مقررات بگذرد، و یا به حقوق دیگران تجاوز کند. «مُرِيبٌ»: متردد. شک انداز، دودل. از مصدر (إِرَابَةٌ) که به صورت لازم و متعدی آمده است.

الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶)

کسی که در جنب خداوند به خدایی دیگر قائل است، پس او را در عذاب سخت (دوزخ) باندازید. (۲۶)

تفسیر:

در اسلام شرک در مقابل توحید قرار دارد و مفهوم آن اعتقاد داشتن به چند خدایی (وجود چند خدا) یا فرض نمودن شریک برای خداست. شرک کلمه عربی و به معنی شریک بودن است. شرک یگانه گناه که قابل بخشش نمیباشد. الله تعالی شرک به خود را نمی بخشد ولی سایر گناهان را برای هر که بخواهد می آمرزد.

قرآن عظیم الشان در (آیه 190 سورة اعراف) میفرماید: «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ». (آیا موجودی را شریک خدا قرار میدهند که چیزی خلق نکرده و خود مخلوق است؟).

در حدیث شریف آمده است: «گردنی از آتش در حالی که سخن می‌گوید، در روز قیامت بیرون می‌آید و می‌گوید: امروز من به سه کس موظف و موکل گردیده‌ام:

- 1- بر هر سرکش ستیزه جویی.
 - 2- بر کسی که با الله متعال ، خدایی دیگر قرار داده است.
 - 3- بر کسی که نفسی را نه در برابر نفس دیگری به قتل رسانده است. آن‌گاه [گردن آتش] برآنان در می‌پیچد و همه را در گودال‌های جهنم می‌افکند».
- برخی از مفسران در شان نزول آیات (24-26) گفته‌اند: این آیات درباره ولید بن مغیره نازل شد آن‌گاه که او فرزندان برادرش را از خیر - که اسلام است بازداشت.

قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۲۷)

همنشین او گوید پروردگارا من او را گمراه نساخته بودم، بلکه خود او در گمراهی دور از حق بود. (۲۷)

تفسیر:

«قَرِينُهُ»: شیطان همدم و همراه او در دنیا که همیشه وی را به گمراهی و بدکرداری دعوت کرده است. «مَا أَطْعَمْتُهُ»: او را به سرکشی و تجاوز و نداشتن‌ام و به نافرمانی نکشانده‌ام. مراد این است که خودش به وسوسه‌های من گوش فرا داده است و من قدرت بر اجبار و اکراه نداشت‌ام.

قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (۲۸)

الله می‌فرماید: نزد من با یکدیگر مخاصمه نکنید و بی‌گمان (پیش از این) برایتان بیم و وعده عذاب داده بودم. (۲۸).

تفسیر:

«قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ»: یعنی توسط پیغمبران قبلاً به شما اخطار کرده‌ام و شما را از چنین روزی و سرنوشتی ترسانده‌ام.

مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۲۹)

پیش من حکم تغییر داده نمی‌شود و من [نسبت] به بندگانم ظالم نیستم. (۲۹)

تفسیر:

مفسران در این مورد می‌فرمایند: منظور وعده‌ی عذاب کافران است که الله و عده‌ی آن را داده و عبارت است از همیشه ماندن آنها در آتش دوزخ که فرموده است: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (حاشیه‌ی جمل ۹۲/۴ و قرطبی ۱۷/۱۷). «وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» و من ظالم نیستم و بدون استحقاق کسی را عذاب نمی‌دهم و بدون جرم او را مؤاخذه نمی‌کنم.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (۳۰)

روزی که به دوزخ بگوییم: آیا پر شده‌ای؟ و (دوزخ) می‌گوید: آیا افزون بر این هم هست؟ (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَلِ امْتَلَأَتْ»: آیا پر شده‌ای؟ حرف استفهام، تقریری است. یعنی بگو که پر شده‌ای و ما به وعده خود (سجده 13، ص 85) وفا کرده‌ایم. «هَلِ امْتَلَأَتْ... مَزِيدٍ»: معنی دیگر: آیا پر شده‌ای؟ دوزخ می‌گوید: آیا افزون بر این هم هست؟ در این صورت افزون‌طلبی دوزخ بر اثر خشم و قهر بر دوزخیان و تقاضای تضییق مکان بر آنان و رویهم

متراکم شدن ایشان است

تفسیر :

در حدیث آمده است: «همواره [مجرمان] در جهنم انداخته میشوند و میگویند: آیا بیش از این هم هست؟ تا این که پروردگار پایش را در آن می‌نهد، آنگاه می‌گوید: قسم به عزت و کرمات بس است، آنگاه جمع شده و به هم می‌آیند».

(روایت از بخاری و مسلم)

قول ظاهر بر آن است که سؤال و جواب بر همان معنی حقیقی خود حمل می‌شوند و خدا بر همه چیز مقتدر است؛ زیرا به زبان آوردن جماد و درخت و سنگ، عقلاً جایز است و شرعاً تحقق یافته است. در قرآن کریم آمده است که مورچه به زبان آمده، و همه چیز خدا را ثناخوان و تسبیح‌گو می‌باشد.

در صحیح مسلم آمده است که «در آخر زمان مسلمانان با یهود می‌جنگند، و یهودی در پشت درخت و سنگ خود را مخفی می‌کند، خدا درخت و سنگ را به زبان می‌آورد». و بنا به قولی آیه بر تمثیل حمل می‌شود و جهنم و وسعت آن را نشان می‌دهد، به طوری که اگر تمام کفار و مجرمان در آن انداخته شوند، گنجایش آنها را دارد. و مانند مثلی است که می‌گوید: دیوار به میخ گفت: چرا مرا سوراخ می‌کنی؟ میخ گفت: از آن پیرس که مرا می‌کوبد. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

وسعت و عمق دوزخ :

دوزخ بسیار گسترده، بسیار ژرف و گوشه‌های آن از یکدیگر بسیار دور است. شواهد این ادعا به شرح زیر می‌باشد:

1- شمار کسانی که وارد دوزخ میشوند، از حد حساب بیرون است و نیز این که، جسم هر کدام از دوزخیان به اندازه‌ای بزرگ می‌شود، که دندان هر یک به اندازه‌ی کوه احد و فاصله میان دو شانیه‌ی آنها برابر مسافت سه روز می‌باشد. اما با این وجود، دوزخ همه‌ی کافران و گناهکاران طول تاریخ حیات بشریت را در خود جای می‌دهد و باز هم برای دیگران جایی باقی می‌ماند. طوریکه در آیه فوق خواندیم: «روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شدی؟ و دوزخ می‌گوید: افزون بر این هم هست؟!». [ق: 30].

دوزخ مانند آسیابی است که صدها هزار تن گندم در آن می‌ریزند، دانه به دانه همه را به آرد تبدیل می‌کند و از کار باز نمی‌ماند. گندم‌ها تمام میشوند و سنگ‌های آسیاب هم چنان در انتظار دانه‌های دیگر می‌چرخند.

در حدیث احتجاج بهشت و دوزخ آمده است که الله متعال به دوزخ می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكَ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمْ مَلُؤَهَا فَاَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ فَنَقُولُ قَطُّ قَطُّ فَهَذَا لَكَ تَمْتَلِي وَيَزْوِي بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَلَا يَظْلُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا» «تو عذاب من هستی. هر کس را که بخواهم بوسیله‌ی تو عذاب می‌دهم. برای بهشت و دوزخ کسانی هستند که آنها را پُر کنند. اما دوزخ پُر نخواهد شد تا وقتی که الله متعال پایش را بر آن می‌گذارد. آن‌گاه دوزخ می‌گوید: کافی است، کافی است. وقتی پُر شد، گوشه‌های آن جمع شده و مچاله می‌شود. الله عزوجل به هیچ یک از آفریدگانش ستم نمی‌کند». (جامع الاصول: (544/10). ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (4850) و صحیح مسلم، شماره: (2846)

همچنان در مورد بزرگی و وسعت جهنم در حدیثی که حضرت انس (رض) از پیامبر صلی اله علیه وسلم روایت فرموده آمده است: «يَلْقَى فِي النَّارِ، وَتَقُول: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ فِيهَا، فَنَقُولُ: قَطُّ

قَطُّ: دوزخیان در جهنم افکنده می‌شوند و جهنم می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟ تا آنکه

حق تعالی قدم خویش را در آن می‌گذارد پس در این هنگام می‌گوید: کفایت است، کفایت است.» (مشکاه المصابیح: (109/3). ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (6661) صحیح مسلم، شماره: (2848)

وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱)

و جنت برای پرهیزگاران نزدیک آورده شود و دور نباشد. (۳۱)
تفسیر:

یعنی در آن روز جنت به کسانی که با انجام اوامر و اجتناب از نواهی پروردگار پرهیزگاری نمودند نزدیک ساخته می‌شود؛ یعنی از ایشان دور نیست و آن را می‌بینند تا از دیدارش لذت برند.

هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ (۳۲)

گفته شود: این است آنچه به شما وعده داده می‌شد، که برای هر توبه‌کار و حافظ (الهی) است. (۳۲).

تفسیر:

«لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ»:

یعنی جنت به کسی وعده داده شده که اَوَّاب و حفیظ باشد، و معنی اواب: یعنی بسیار بازگشت‌کننده به سوی خداوند متعال با توبه از گناهان.

به قولی: اَوَّاب، کسی است که تسبیح می‌گوید. به قولی دیگر: او کسی است که در خلوت گناهان خود را به یاد آورده و به بارگاه خدای از آن‌ها آمرزش می‌خواهد.

حَفِيظ: یعنی نگهدار گناهان خویش است تا آن‌گاه که از آن‌ها توبه کند پس از برابر گناهانش بی‌پروا نگذشته و آن‌ها را از یاد نمی‌برد.

یا حَفِيظ: یعنی نگاهدارنده حدود، قوانین و تعهدات خود در برابر الله تعالی.

حضرت ابن عباس (رض) معنای حفیظ را چنین بیان فرموده است، که او کسی است که گناهان خود را یاد نموده، از آنها برگشته و آنها را تلافی کند. و در روایتی دیگری آمده که:

«الحَفِيظُ هُوَ الْحَافِظُ لِأَمْرِ اللَّهِ» یعنی حفیظ کسی است که احکام خدا را یاد کند، و در حدیثی

از حضرت ابو هریره آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هرکسی که در ابتدای روز، چهار رکعت نماز اشراق بخواند او اَوَّاب و حَفِيظ است. (تفسیر قرطبی).

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (۳۳)

برای کسی که در نهان از پروردگار مهربان بترسد و با دل توبه‌کار پیش (به سوی الله) آید. (۳۳).

تفسیر:

«وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ»: ابوبکر و راق، محمد بن عمر حکیم ترمذی بلخی، می‌فرماید:

علامت منیب آن است که ادب حق تعالی جل شأنه را همیشه مستحضر داشته و در حضور او تواضع و عجز بنماید، و خواهش‌های نفسانی را ترک کند.

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ (۳۴)

به سلامت وارد جنت شوید. امروز روز جاودانی است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ادْخُلُوهَا»: داخل بهشت شوید. «بِسَلَامٍ»: با درود ما بر شما، با سلامت از هرگونه

بدی و خستگی و آفت و بلا و مجازات و عذاب. با سلامت کامل از نظر جسم و جان. در

امن و امان. «يَوْمُ الْخُلُودِ»: روزی که الله سبحان و تعالی وعده جاودانه زیستن در آن

را به شما داده بود.

در آیات متبرکه قبلی، چهار کمال برای متّقین به بیان گرفته شد: «اَوَّاب» توبه‌کار،

«حَفِيظ» حافظ خود و حدود الهی، «خشیت» ترس از الله متعال، «قلب منیب» دارای قلب

خاضع و خاشع و در این آیه مبارکه ، برای جنت چهار خصوصیتی به بیان گرفته شده است: «سلام» امنيت و سلامتی، «خلود» ابدیت و جاودانگی، «ما یشاءون 35» تنوع و کامیابی، «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ - 35» گسترده‌گی و وسعت نعمت‌ها.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ (۳۵)

در آنجا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است، و نزد ما [نعمت های] بیشتری است. (۳۵) تفسیر:

یعنی هر چه آرزو بکنند، فوراً برای آنها آماده و حاضر می گردد، و زحمت انتظار و تأخیر پیش نمی آید. در مسند امام احمد از حضرت ابو سعید خدری روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: اگر کسی در جنت به فرزندی آرزو کند، حمل و زایمان و رشد آن در یک آن واحد، صورت می پذیرد. (تفسیر ابن کثیر)

«وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» یعنی چنان نعمتی در نزد ما وجود دارد که حتی وهم و گمان انسان به آنجا نمی رسد؛ لذا نمی تواند آنها را آرزو بکند.

حضرت انس (رض) و حضرت جابر (رض) فرموده اند که نعمت مزید، دیدار بلا کیف حق تعالی است، که اهل جنت به آن نایل می آیند. الهی نصیب ما هم بگردانی.

نعمت های بهشت مثل و مانندی ندارد :

نعمت های بهشت قابل توصیف نیستند و کسی نمی تواند آن ها را تصور کند. نعمت های بهشت بی نظیر هستند و با نعمت های دنیا قابل مقایسه نمی باشند. نعمت های جنت را به هیچ عنوانی نمیتوان با نعمت های دنیا در مقایسه گرفت. طوریکه آمده است: بهشت دارای نوری درخشانده، گلی خوشبو، ساختمانی بسیار استوار، دریا های روان، میوه های رسیده، همسری زیبا، زیور آلات بسیار و خوراکی های پاک فراوان است؛ تمامی این ها همیشگی و در حد کمال خویش میباشند.

در حدیث شریف آمده است که اصحاب رسول الله از عمارت های و ساختمان های بهشت از رسول الله صلی علیه وسلم سوال کردند. پیامبر صلی علیه وسلم فرمود: «لَيْسَ مِنْ دَهَبٍ وَلَيْسَ مِنْ فِضَّةٍ مَلَأَ بِهَا الْمَسْكُ الْأَذْفَرُ وَحَصَبَاؤُهَا الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتَرَابُهَا الزَّعْفَرَانُ مَنْ يَدْخُلُهَا يَخْلُدُ فِيهَا يَنْعَمُ لَا يَبُوءُ لَا يَفْنَى شَبَابُهُمْ وَلَا تَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَصَدَقَ اللَّهُ حَيْثُ يَقُولُ: (وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا) [الإنسان: 20]. «یک خشت از طلا و دیگری از نقره و ملاط میان دو خشت مشک بسیار خوشبو است و سنگ ریزه های آن جواهر و یاقوت و خاک آن زعفران می باشد. هرکس داخل آن شود، برای همیشه در آن میماند، بهره مند میشود و بینوا نمیگردد، پیر نمیشود، لباس هایش کهنه نمیشوند؛ الله متعال در وصف آن درست فرمود: «و چون به آنجا نگاه کنی، نعمت فراوان و ملکی عظیم می بینی.»

آن نعمت های بهشتی که الله از ما پنهان کرده است، بسیار با ارزش تر و بزرگتر از آن است که عقل آن را درک کند و به عمق آن پی ببرد و خیال آن را تصور کند. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (السجدة: 17). «هیچکس نمی داند که در برابر آن چه انجام می دهد، چه چیز شادی آفرینی برای ایشان پنهان شده است.» در حدیث صحیح آمده است: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» «الله متعال می فرماید: برای بندگان شایسته ام نعمت هایی آماده کرده ام که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده و هرگز بشری آن را تصور نکرده است.»

آیهی ذیل در تأیید همین گفتار است: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (السجدة: 17). و امام مسلم از چند طریق از ابو هریره (رض) حدیث یادشده را با این تعبیر روایت کرده است: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ بَلَّهَ مَا أَطْلَعَكُمْ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَرَأَ «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» [السجدة: 17]. «برای بندگان شایسته ام نعمت هایی آماده کرده ام که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده و هرگز بشری آن را تصور نکرده است.

سپس این آیه را تلاوت فرمود که الله متعال میفرماید: هیچکس نمیداند که در برابر آنچه انجام میدهد، چه چیز شادی آفرینی برای ایشان پنهان شده است.»

امام مسلم از سهل بن سعد ساعدی (رض) چنین نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در توصیف بهشت در پایان حدیث یادشده آیهی زیر را تلاوت فرمود: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنْ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (16) «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قَرَّةٍ أَعْيُنُ جَزَاءٍ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (17) [السجدة: 16-17]. «پهلوهایشان از بسترها به دور میشود و پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد میخوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم، می‌بخشند. هیچ‌کس نمی‌داند که در برابر آنچه انجام می‌دهند، چه چیز شادی آفرینی برای ایشان پنهان شده است». الله تعالی نصیب همه‌ای ما بگرداند. آمین یارب العالمین.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی منکران بعث بعد الموت (زنده شدن مجدد) به عذاب سخت و دردآور قیامت هشدار داد شد؛ اینک در آیات متبرکه (36 الی 45) یکبار دیگر آنان را به عذاب کشنده و نابودی در دنیا بیم می‌دهد و می‌فرماید: نابودی و رسوایی منکران و بی‌باوران در این دنیا، مایه‌ی پندپذیری و عبرت خردمندان است.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ (36)

و پیش از آنان اقوام زیادی را هلاک ساختیم که از ایشان قویتر بودند و در شهرها سیر کردند و آنرا گشودند، اما آیا برای آنها راه گریزی بود؟ (36)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَطْشًا»: گرفتن چیزی با قوت و قدرت. یورش و ستیز. «نَقَّبُوا»: راهها را شکافته‌اند و کشورها را گشوده‌اند. در جهان حرکت کرده‌اند و پیشروی نموده‌اند. «نَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ»: کشورها و شهرها را گشوده‌اند و در آنجاها گشته‌اند. به جستجونواحی و کندوکاو مکانها پرداخته‌اند. کشورها و شهرها را جستجو کرده‌اند تا جاودانه بمانند و از مرگ، خود را در پناه قصرها و سنگرها محفوظ میدارند. «مَحِيصٍ»: راه فرار. گریزگاه.

إِنْ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (37)

بی‌گمان در این عبرت است برای کسی که قلب (آگاه) داشته باشد و با حضور قلب (به سخنان) گوش فرا دهد. (37)

تفسیر:

سفیان میفرماید: آن‌که قلبش غایب است خود حاضر نیست. و ضحاک گفته است: عرب میگویند: «أَلْقَى فُلَانٌ سَمْعَهُ» یعنی با قلبی آماده گوش را فراداد. (مختصر 3/378). از عقل به «قلب» تعبیر کرده است؛ چون قلب جایگاه عقل است. طوریکه خداوند متعال در (46 سوره حج) میفرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (46) (آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند، یا گوش‌هایی که با آن حقیقت را بشنوند؟ البتّه چشم‌های آنان کور نیست، لکن دل‌هایی که در سینه دارند نابینا است.).

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ (38)
و در حقیقت آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز (شش دوران) آفریدیم و احساس خستگی نکردیم. (38).

تفسیر:

«لُغُوبٍ»: به معنی خستگی و ماندگی است. آیه کریمه اثبات‌کننده معاد (روز باز گشت)

است زیرا کسی که بر آفرینش آسمان‌ها و زمین قادر بوده واز آفرینش آن‌ها خسته و مانده نشود، به طریق اولی بر زنده کردن مردگان نیز توانا است.

شان نزول آیات 38 - 39:

حاکم در بیان شأن نزول این آیه کریمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و از ایشان راجع به آفرینش آسمان‌ها و زمین سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوه‌ها و منافعی را که در آن‌هاست، در روز سه شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانی‌ها و شهرها و خرابی‌ها را در روز چهارشنبه آفرید، آسمان‌ها را در روز پنجشنبه آفرید و تا سه ساعت باقی مانده از روز جمعه، ستارگان و آفتاب و ماه را آفرید و در سه ساعتی که از جمعه باقی مانده بود؛ در اولین ساعت اجلها را آفرید تا هر مردنی‌ای بمیرد، در ساعت دوم آفت را در چیزهایی افکند که مردم از آن‌ها بهره می‌گیرند، در ساعت سوم آدم را آفرید و او را به بهشت اسکان داد و ابلیس را به سجده برای وی دستور داد و در این ساعت آخر او را از بهشت بیرون کرد. یهودیان پرسیدند: ای محمد! بعد از آن پروردگار چه کرد؟ فرمودند: سپس به سوی عرش قصد کرد و بر آن مسلط شد. یهودیان گفتند: پاسخ سؤال ما را بسیار خوب دادی اگر موضوع را به آخر میرسانی، آخر موضوع این است که: پروردگار در روز شنبه استراحت کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم از این سخن یهودیان به قهر شد. آن‌گاه این آیه در تکذیب سخنان نازل شد. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ... تَا... عَلَى مَا يَقُولُونَ» نازل شد. (حاکم 2 / 543 و واحدی در «شأن نزول» 769 از ابوبکر بن عیاش از ابوسعید بقال از ابن عباس روایت کرده اند.

طبری 31960 از ابوسنان از ابوبکر روایت کرده است. «زاد المسیر» 1343).

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ﴿٣٩﴾
پس بر آنچه می‌گویند شکیبایی ورز و سپاسگزارانه پروردگارت را پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب [آن] تسبیح گوی. (۳۹).

تفسیر:

یعنی ای پیامبر! در برابر سخن کافران که تو را تکذیب و استهزا می‌کنند صبر پیشه کن؛ زیرا الله سبحان و تعالی طور قطعی جزای اعمال آنان را می‌دهد. همچنان نماز صبح را پیش از طلوع آفتاب و نماز عصر را پیش از غروب آن باثنا و ستایش حق تعالی ادا نما.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ﴿٤٠﴾

و در بخشی از شب و در عقب نمازها نیز او را به پاکی یاد کن. (۴۰)

تفسیر:

«وَأَدْبَارَ السُّجُودِ» حضرت مجاهد در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: که هدف از «سجود» نمازهای فرض است، و هدف از «الأدبار السجود» تسبیحاتی است که فضیلت خواندن آنها بعد از نمازها، در احادیث مرفوعه بیان شده است، از حضرت ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کس که بعد از هر نماز فرض 33 بار سبحان الله و 33 بار الحمد لله و 33 بار الله اکبر و یک بار «لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد، یحیی و یمیت و هو علی کل شیء

قدیر» را بخواند خطایای او عفو می شوند، اگرچه به اندازه ی امواج دریا باشند.
(بخاری ومسلم) ومراد از ادبار السجود می تواند سنتهایی باشند که خواندن آنها بعد از نماز فرایض در احادیث وارد شده است. (مظهری)

ابن کثیر فرموده است: قبل از اسراء نماز مکتوب عبارت بود از دو رکعت قبل از طلوع آفتاب و دو رکعت قبل از غروب، و قیام اللیل به مدت یک سال بر پیامبر صلی الله علیه و سلم و امتش واجب بود اما بعدا وجوب آن در مورد امت نسخ شد و در شب اسراء تمام آن نسخ و نمازهای فرض پنجگانه جای آن را گرفت، و نماز صبح و عصر باقی ماندند که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن خوانده میشوند. (تفسیر صفوة التفسیر).

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾

و گوش فرا ده ومنتظر روزی باش که منادی از جایی نزدیک ندا می دهد. (۴۱)
تفسیر :

«يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» (روزی که فرشته ی ندا دهند از نزدیک ندا میکند) ابن عسکر از زید بن جابر شافعی روایت کرده است که این فرشته حضرت اسرافیل علیه السلام میباشد، که بر صخره ی بیت المقدس ایستاده، تمام مردگان جهان را خطاب می کند که ای استخوانهای پوسیده، پوستهای تکه تکه شده ومویهای پراکنده، بشنوید که خداوند متعال به شما دستور می دهد که برای حساب جمع شوید. (تفسیر مظهری تألیف: قاضی محمد ثناءالله پانی پتی عثمانی (1143-1225ق/1730-1810م)

بدیهی است که این بیان نفخه ی ثانیه است که با آن، عالم بار دیگر زنده میشود، و مراد از مکان قریب، آن است که در آن موقع صدای فرشته به همه ی مردم دور و نزدیک یکسان می رسد، که گویی از نزدیک صدا می کند.

حضرت عکرمه (رض) فرموده است این صدا چنان شنیده می شود که کسی در گوش دیگری صدا کند، و بعضی فرموده اند که مراد از مکان قریب صخره ی بیت المقدس است؛ زیرا آن در وسط زمین است ومسافت آن از هر طرف یکسان است. (قرطبی)
ابو سعود فرموده است: متضمن هراس انگیزی خبر است. و نداء دهنده عبارت است از اسرافیل علیه السلام که می گوید:

ای استخوان های پوسیده!

و ای اعضای متلاشی گشته!

و ای گوش های پاره شده و موهای پراکنده گشته!

خدا به شما فرمان می دهد که برای رسیدگی و قضاوت گرد هم آیید. (ابو سعود ۹۶/۵).

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾

روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می شنوند، آن روز روز بیرون آمدن (از قبرها) است. (۴۲)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: صیحه آسمانی (صور اسرافیل) در آستانه قیامت، امری قطعی و بجاست (نه تشریفاتی).

عرب ها در ادبیات خویش میگویند: «نَشَرَ الْمَيِّتُ نُشُوراً» یعنی: پس از مرگ زنده شد. «أَنْشَرَهُ اللهُ» یعنی: الله او را زنده گردانید.

پروردگار با عظمت ما، صحنه‌ی شگفت‌انگیز زنده شدن مردگان را، این‌گونه برای بندگان خویش به تصویر می‌کشد: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» (49) «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ» (50) «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (51) (سورة يس: 49-51). (جز یک بانگ تند را انتظار نمی‌کشند که ایشان را در حالی فرا می‌گیرد که با یکدیگر ستیزه و جدال می‌کنند. (50) پس نه وصیتی می‌توانند و نه به‌سوی خانواده‌شان باز می‌گردند. (51) و در صور دمیده می‌شود و ناگهان همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می‌شتابند).

در حدیث آمده است که پیش از صور دوم، بارانی از آسمان می‌بارد و اجساد بندگان بر اثر آن، مانند گیاه رشد می‌کنند و زنده می‌گردند.

در صحیح مسلم، از عبدالله بن عمر (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَلَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا أَصْغَىٰ لَيْتًا وَرَفَعَ لَيْتًا قَالَ وَأَوَّلُ مَنْ يَسْمَعُهُ رَجُلٌ يَلُوطُ حَوْضٍ إِلَيْهِ قَالَ فَيَصْنَعُ وَيَصْنَعُ النَّاسُ ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ أَوْ قَالَ يُنْزِلُ اللَّهُ مَطَرًا كَأَنَّهُ الطَّلُّ أَوْ الظَّلُّ نَعْمَانُ الشَّاكُّ فَتَنْبُتُ مِنْهُ أَجْسَادُ النَّاسِ ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ». «سپس در صور دمیده می‌شود. هر کس آن را بشنود، گردنش را بالا و پایین می‌برد، اولین شخصی که آن را می‌شنود، مردی است که مشغول تعمیر حوض شترش می‌باشد. او بیهوش می‌شود و سپس مردم بیهوش می‌شوند. سپس الله بارانی، مانند رطوبت یا سایه، را می‌فرستد، اجساد انسان‌ها در اثر آن رشد می‌کنند و بار دوم در صور دمیده می‌شود. آن‌ها با شنیدن صدای آن، از قبرها بلند شده و نگاه می‌کنند». (مسلم، کتاب الفتن (2259/4) شماره (2940)

رویدن اجساد از خاک پس از باران، مانند روییدن گیاهان است. این‌جاست که الله متعال، در جای از کلام پاکش، بعث و نشر را به زنده کردن زمین و رویانیدن گیاهان در دنیا تشبیه می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتِ سَحَابًا تَقَالَا سَفْنُهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ ۖ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۚ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (سورة الأعراف: 57).

(و او (الله) همان ذاتی است که بادهای را مژده دهنده پیشاپیش رحمت خود (پیش از باران) می‌فرستد، تا آن که چون ابر گران را بردارد، (پس) آن را به‌سوی زمین مرده (خشک) روان می‌کنیم، باز (به وسیله آن) آب را میبارانیم، باز از آن هر قسم میوه بیرون می‌کنیم، این‌گونه مرده‌ها را (زنده نموده) بیرون می‌کنیم. (این قیاس برای این است) تا شما پند گیرید).

«وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ كَذَٰلِكَ الْإِنْشَاؤُ» (سورة فاطر: 9) (الله کسی است که بادهای را روان می‌دارد و بادهای ابرها را برمی‌انگیزند و ما ابرها را به سوی سرزمین‌های مرده می‌رانیم و آن سرزمین‌های مرده را زنده می‌گردانیم. زنده کردن مردگان این چنین است). در آیات یادشده، به دو جمله‌ی ذیل توجه نمایید: «كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ» و «كَذَٰلِكَ الْإِنْشَاؤُ». این دو جمله، بیان‌گر تشابه میان برگرداندن اجسام و رویاندن از خاک، پس از نازل شدن باران و پیش از صور دوم، و میان رویاندن گیاهان پس از باران می‌باشد. برای ما روشن است که گیاهان از دانه‌های بسیار کوچکی به وجود می‌آیند و این دانه‌ها، درحالی که خاموش و آرام هستند، در زمین پنهان می‌گردند. وقتی باران می‌بارد، زندگی در آن‌ها جریان می‌یابد و در زمین ریشه

می دوانند و تنه‌ی آن‌ها به سوی آسمان بلند می‌شود؛ آن‌گاه به صورت گیاهانی سبز و شاداب و کامل در می‌آیند.

زنده شدن انسان هم از این قاعده جدا نیست؛ وقتی که باران یادشده در حدیث، بر زمین می‌بارد و عجب الذنب (استخوان کوچکی در پایین ستون فقرات)، از آن باران سیراب می‌شود، مانند گیاه شروع به رشد می‌کند، و در پایان، انسانی کامل سر از زمین بیرون می‌آورد.

در بخاری و مسلم، از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَا بَيْنَ النَّفَخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ ثُمَّ يُنْزَلُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ، لَيْسَ مِنَ الْإِنْسَانِ شَيْءٌ إِلَّا يَبْلَى، إِلَّا عَظْمًا وَاحِدًا، وَهُوَ عَجْبُ الذَّنْبِ، وَمِنْهُ يُرْكَبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» «میان دمیدن نخست و دوم، چهل فاصله است. پس از دمیدن نخست، بارانی از آسمان نازل می‌گردد و اجساد مردگان را مانند گیاهان می‌رویاند، در حالی که هیچ بخشی از بخش‌های بدن انسان نیست که ریزه ریزه نشده باشد، مگر استخوان پایین ستون فقرات به نام عجب الذنب، زندگی دوباره، از آن بخش کوچک آغاز می‌گردد.» در روایت امام مسلم آمده است: «إِنَّ فِي الْإِنْسَانِ عَظْمًا لَا تَأْكُلُهُ الْأَرْضُ أَبَدًا فِيهِ يُرْكَبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالُوا أَيُّ عَظْمٍ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَجْبُ الذَّنْبِ.» «در انسان استخوانی وجود دارد، که زمین هرگز آن را نمی‌خورد. در روز رستاخیز، جسد انسان از همان استخوان شکل می‌گیرد. اصحابش پرسیدند: کدام بخش است که نابود نمی‌شود؟ فرمود: عجب الذنب.»

در موطا، سنن ابی داود و نسائی، آمده است: «كُلُّ ابْنِ آدَمَ تَأْكُلُهُ الْأَرْضُ إِلَّا عَجْبَ الذَّنْبِ مِنْهُ خُلِقَ وَفِيهِ يُرْكَبُ.» (زمین، تمام بدن انسان را می‌خورد، مگر بخش کوچکی به نام عجب الذنب، که انسان از آن آفریده شده است و زندگی دوباره از آن شکل می‌گیرد.) (جامع الاصول (421/12) شماره (7942)).

در روایات صحیحی آمده است که: که اجساد پیامبران مانند اجساد انسان‌های دیگر، نمی‌پوسند و از بین نمی‌روند. در حدیثی که امام ابو داود و ابن خذیفه، آن را روایت کرده‌اند، آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ.» (الله متعال بر زمین حرام کرده است که اجساد پیامبران را بپوساند.) (فتح الباری (488) (سیمای روز رستاخیز (القیامة الکبری) مؤلف: دکتر عمر سلیمان اشقر)).

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (۴۳)

همانا این ما هستیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت (همه) به‌سوی ماست. (۴۳)

زنده شدن، آفرینش تازه‌ای است :

پروردگار با عظمت می‌فرماید: مرگ و حیات شما به دست ماست. الله تعالی همان انسان‌های مرده را زنده می‌کند؛ اما این آفرینش، با زندگی دنیوی، اندکی متفاوت است؛ یکی از تفاوت‌های قابل ملاحظه این است که جسم جدید، با وجود بلاها و مصیبت‌های فراوان، نابود نمی‌شود. الله تعالی می‌فرماید: «وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ» (سوره ابراهیم: 17). (مرگ از هر سو بدو روی می‌آورد و حال آن‌که نمی‌میرد).

در حدیثی که حاکم، با سندی صحیح از عمرو بن میمون اودی، روایت می‌کند، آمده است که معاذ بن جبل (رض) فرمود: ای بنی‌اود، من فرستاده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم هستم. شما از برگشتن به سوی الله آگاه هستید. پس از آن، یا بهشت است یا دوزخ، این

بازگشت، ماندگار است و کسی کوچ نمی‌کند، جاودانگی است و مرگ نیست، با جسم هایی که نمی‌میرند. (سلسلة الاحادیث الصحیحه (231/4) شماره (1668).

از دیگر تفاوت‌ها، دیدن موجوداتی است که در دنیا آن‌ها را ندیده‌اند. مانند فرشته و جن. یکی دیگر از تفاوت‌ها و شگفتی‌های رستاخیز، این است که بهشتیان آب دهان، ادرار و مدفوع ندارند.

این تفاوت‌ها، بدان معنا نیست که زنده شدگان رستاخیز آفریدگانی غیر از آفریدگان دنیا باشند. ابن تیمیه نیز می‌فرماید: هر دو زندگی، از یک جنس می‌باشند، از جهتی مشابه‌اند و از جهتی مخالف؛ بر این اساس است که رستاخیز را «مبدأ» می‌نامند؛ چرا که هر چیزی به مبدأ و اساس خود بر می‌گردد.

بنابر این، کلمه «إعادة» به معنای مبدأ و معاد است. (مجموع الفتاوی (253/17) (سیمای روز رستاخیز (القیامة الکبری) مؤلف: دکتر عمر سلیمان اشقر، تاریخ نشر: (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری).

خوانندگان محترم!

فحوی آیه مبارکه «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ۚ» با تمام صراحت می‌رساند که: در مورد وقوع قیامت نباید جز ترین شک و شکاکیت را بخود راه دهیم. وقوع آن حتمی است چه ما وقوع آنرا قبول کنیم و یا هم نکنیم.

دومین نقطه را که می‌توانیم از فحوی آیه مبارکه بدست آریم: همانا مرگ و زندگی با دست الله تعالی است، ما برای آماده ساختن شما برای حشر و برای خروج شما از قبرها، زمین را می‌شکافیم. «تَشَقُّقُ الْأَرْضِ عَنْهُمْ سِرَاعًا» (ق:44) و (انسان‌های پراکنده را جمع می‌کنیم). «ذَلِكَ حَشْرٌ» این کار هیچ سختی ندارد.

يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴)

روزی که زمین به سرعت از [اجساد] آنان جدا و شکافته می‌شود این حشری است که بر ما آسان خواهد بود. (۴۴)

تفسیر:

یعنی روزی که قبرهای مردگان شکافته می‌شود، همه از قبرهای خویش برای حساب بیرون می‌شوند و با عجله شتابان به میدان محشر جمع می‌آیند. این جمع‌آوری و حساب بر الله سبحان و تعالی کار آسان و ساده‌یی است؛ چون قدرتش کامل است.

حشر بندگان:

حشر به معنی زنده کردن مردگان در قیامت است، و در لسان العرب درباره حشر می‌نویسد: «و الحشر جمع الناس يوم القيامة» حشر به معنای جمع کردن مردم در روز قیامت است. این لغت بارها در قرآن تکرار یافته، و در بسیاری موارد به معنای برانگیختن، زنده کردن آمده و هکذا یکی از نام‌های قیامت «يوم الحشر» نیز می‌باشد.

مطابق روایتی که در احادیث تذکر رفته است که حشر انسان‌ها، به صورت پابرهنه، لخت و ختنه نشده محشور میشوند. در صحیح مسلم و صحیح بخاری، از حضرت ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّكُمْ مُحْشُورُونَ حُفَاءَ عُرَاءَ غُرْلًا ثُمَّ قَرَأَ: (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ) (الأنبياء: 104). شما پابرهنه، لوچ و ختنه نشده برانگیخته می‌شوید. سپس این آیه را برای یاران

تلاوت فرمود: «همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهده‌ی ما، که ما آن را انجام می‌دهیم».

وقتی حضرت بی بی عایشه (رض)، از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنید که انسان‌ها در روز قیامت برهنه حشر خواهند شد، عرض کرد: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! زنان و مردان همه به سوی همدیگر نگاه خواهند کرد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای عایشه، صحنه آنروز خطرناک‌تر از آن است که مردم به سوی همدیگر ببینند. (مشکاة المصابیح (57/3)

البته در برخی روایات آمده است، که انسان در همان لباسی که هنگام مردن به تن داشته است، محشور میشود.

ابو داود، ابن حبان و حاکم، از ابو سعید خدری (رض) نقل کرده‌اند، که وی در هنگام مرگ، از اطرافیان خواست تا لباس تازه‌ای برای او بیاورند، سپس آنرا پوشید و فرمود: از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُبْعَثُ فِي ثِيَابِهِ الَّتِي يَمُوتُ فِيهَا» (سلسله احادیث صحیحه (4/ 234) شماره (1671) «بی تردید، مرده در همان لباسی که در آن میمیرد، محشور میشود».

حاکم می‌گوید: این حدیث، بنا به شرایط امام بخاری و امام مسلم، صحیح است. ذهبی و آلبانی نیز، همین نظر را دارند.

امام بیهقی، در سه مورد میان این حدیث و حدیث پیشین، توافق ایجاد نموده است:

1- لباسی که هنگام مرگ به تن داشته‌اند، پس از بلند شدن از قبر پاره می‌شود؛ در نتیجه، برهنه محشور می‌شوند، اما پس از حشر، لباس بهشتی بر تن می‌کنند.

2- زمانی که پیامبران و پس از آن‌ها صدیقین و به دنبال آنان، بنا به مراتب، انسان‌های دیگر لباس می‌پوشند، جنس لباس هر کدام از همان لباسی است که هنگام مرگ به تن داشته است؛ ولی هنگام ورود به بهشت برین، لباس بهشتی به تن می‌کنند.

3- منظور از لباس در حدیث بعدی، اعمال می‌باشد. یعنی هر انسان در حال انجام کاری حشر می‌شود، که هنگام مردن، مشغول انجام آن بوده است. الله میفرماید: «وَلِبَاسُ الْقَتَوَى ذَلِكَ خَيْرٌ» [الأعراف: 26]. «لباس تقوا، بهترین لباس است» «وَوَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ۝۴» [المدثر: 4]. «و جامه‌ی خویش را پاکیزه دار».

امام بیهقی، برای توجیه مورد سوم، به حدیثی از اعمش، استدلال می‌کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يُبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ» «هر انسان، در حال انجام عملی برانگیخته می‌شود، که هنگام مردن، مشغول انجام آن بوده است». (النهاية ابن کثیر (288/1)

از حدیث جابر، در صحیح مسلم، نمی‌توان برداشت کرد که انسان در همان لباسی حشر می‌شود، که در آن وفات کرده است؛ چون مفهوم حدیث، بنا به دلایل دیگر این است که انسان اگر هنگام مرگ، بر کفر یا ایمان، شک یا یقین، جهان را بدروغ گفته باشد، در روز رستاخیز هم، به همان حالت زنده می‌شود و به بارگاه الهی می‌شتابد. همان‌گونه که در حدیث دیگری آمده است که انسان بر همان کرداری حشر می‌گردد، که هنگام مرگ آن را انجام میداده است. حدیث مسلم از عبدالله بن عمر (رض)، این مفهوم را تأیید مینماید؛ آن‌جا که میفرماید: از رسول الله ص شنیدم که فرمودند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ». «اگر الله بخواهد قومی را در دنیا مجازات کند، آن‌ها را نابود

می سازد. سپس با همان حالت، آن ها را زنده می کند. (صحیح مسلم (2206/2) شماره (2879)

اگر کسی در حالت احرام بمیرد، روز رستاخیز، در حال لبیک گفتن حشر میشود. در بخاری و مسلم، از عبدالله بن عباس (رض) روایت شده است که: مردی در سفر حج با رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه بود، از روی شتر خود افتاد، گردنش شکست و مرد. رسول الله ص فرمودند: «اغسلوه بماءٍ وسدرٍ وکفّوه فی ثوبین ولا تحنطوه ولا تحمروا رأسه فإنه یبعث یومَ القيامة ملبیا».

(با آب و سدر او را غسل دهید و در همان دو پارچه ای احرام، او را کفن کنید، به او عطر نزنید و سرش را نپوشانید؛ چون در روز رستاخیز، لبیک گویان محشور میشود.) (صحیح مسلم (23/4)، شماره (2948)، صحیح بخاری (425/1)، شماره (1207) در روز رستاخیز، شهید در حالی حشر می شود، که از زخمش خون می ریزد، خونی سرخ رنگ، که از آن بوی عطر بر می خیزد.

با توجه به گفتارهای یادشده، تلقین لا اله الا الله در حالت مردن، مستحب است؛ تا شخص در حالت توحید بمیرد و روز رستاخیز در حالت توحید محشور شود.

پوشش بندگان در رستاخیز:

طوری که قبلاً گفتیم، که انسان پابرهنه، لخت و ختنه نشده محشور می شود، سپس لباس بر تن می کند. به نیکان و صالحان، لباس کرامت و به نگون بختان، لباس قیر و خارش آور می پوشند.

نخستین کسی از انسان ها، که لباس پوشانده می شود، ابراهیم خلیل الله خواهد بود. در صحیح بخاری، از ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ». «نخستین کسی که روز رستاخیز لباس بر او پوشانده می شود، ابراهیم علیه السلام است.» (بخاری، کتاب الرقاق. فتح الباری (377/11) دانشمندان، دلیل پیشی گرفتن ابراهیم (ع) در این کار، را چنین بیان کرده اند: چون ابراهیم علیه السلام از همه ای انسان ها بیشتر از الله هراس داشت، برای اطمینان قلب او، پیش از دیگران لباس به تن می کند.

همچنین گفته اند: چون در حدیث آمده است، که ابراهیم خلیل الله، نخستین کسی است که برای پوشاندن بهتر شرمگاه در هنگام نماز و برخورد نکردن آن با جای نماز، از شلوار استفاده کرد، الله متعال، در روز رستاخیز به عنوان پاداش، او را پیش از دیگران لباس می پوشاند. هم چنین گفته اند: هنگامی که ابراهیم خلیل الله را در آتش انداختند، او را برهنه کردند و الله متعال به عنوان پاداش، در روز رستاخیز او را پیش از دیگران لباس می پوشاند. (التذکره قرطبی: 209).

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ (۴۵)
ما به آنچه میگویند داناتریم و تو مأمور به اجبار مردم (به ایمان آوردن) نیستی. پس هر کس را که از وعده عذاب من می ترسد، به وسیله قرآن پند ده. (۴۵)

تفسیر:

« نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ » ما به آن چه آنان به تو می گویند و تو را غمگین و اندوهگین می سازد از تو آگاهتریم. پس وقتی ما آن را بهتر می دانیم تو می دانی که چگونه مورد توجه ما هستی و چگونه کارهایت را آسان می گردانیم و تو را در برابر دشمنانت یاری می دهیم. پس باید دلّت شاد و خاطرت جمع باشد، و بدان که ما از خودت نسبت به تو

مهربانتر هستیم. پس چیزی برایت باقی نمی ماند جز این که منتظر وعده خداوند باشی و از پیامبران اولوالعزم سرمشق برداری ، کنی.»

« وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ » و تو بر آنان مسلط نیستی. یعنی تو بر آنان مسلط نیستی که به اجبار و اکراه به ایمان وادارشان کنی «پس هرکه را از وعده عذاب من» برای نافرمانان «می ترسد به قرآن پند ده» ولی به غیر آنان مشغول نشو زیرا پند و اندرز دادن به آنها هیچ سود و فایده ندارد.

« إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » بلکه تو فقط بیم دهنده هستی و برای هر قومی هدایتگری هست. بنابراین فرمود: «فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ» باید گفت که: پندپذیر کسی است که از قیامت خوف داشته باشد، پس هر کس از وعید و تهدید من می ترسد، او را با این قرآن نصیحت کن و اندرز بده.

حقایق دین در نهاد انسان نهفته است، تنها یادآوری لازم است. و قابل یاد آوری است، کسی که قیامت را نمی پذیرد، به یاد داشته باشید که واعظ بهترین تبلیغ ها از بهترین مبلغان به حال او سودی و فایده ای را نمی رساند. خواننده محترم!

برای اینکه آغاز و انتهای سوره با هم هماهنگ باشند، سوره را با یادآور شدن به وسیله ای قرآن خاتمه داده است همان طور که آن را با قسم به قرآن شروع کرده بود.

شان نزول آیه 45:

- ابن جریر از طریق عمرو بن قیس ملائی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده ای گفتند: ای رسول الله، کاش ما را می ترساندی، پس «فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ» نازل شد. (طبری 32005).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة الذاریات

جزء 26-27

سورة ذاریات در مکه نازل شده است، دارای شصت آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

«الذَّارِيَّاتِ»: جمع ذَارِيَّة، بادهای ایکه ابرها را به حرکت در میآورند. نام این سوره «ذاریات» و این نام از اولین آیه این سوره گرفته شده است: «وَالذَّارِيَّاتِ ذُرُوءًا» طوریکه یادآور شدیم، به معنای بادهای تندی اند که اشیاء را پراکنده میکند. البته سوگند الله متعال به باد، دلیل اهمیت آن میباشد زیرا باد، لشکری از لشکرهای اوست.

تعداد آیات، کلمات و حروف آن:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم این سوره پس از سوره ی احقاف نازل شده، تعداد آیات این سوره به شصت آیه، و تعداد کلمات آن به سیصدوشصت کلمه و تعداد حروف آن به هزارودوصدوهشتادوهفت حرف میرسد.

علت اختلاف نظر چیست؟

علماء و مفسران برای تحقیق در مورد تعداد آیات، کلمات، و حروف قرآن عظیم الشان تحقیقات گرانبهای را بعمل آورده اند ولی تا هنوز در بین آنها بنابر عوامل و محاسبات قابل فهم و قابل توجیه تفاوت نظر وجود دارند. دلایل این تفاوت نظر عبارتند از:

- برخی از علماء در تمام سوره ها (به غیر از سورة توبه) «بسم الله الرحمن الرحيم» را یک آیه ای مستقل از همین سوره ها و برخی تنها «بسم الله» را در ابتدای سورة حمد یک آیه مستقل محسوب می دارند که مسأله باعث تفاوت و به نحوی اختلاف در تعداد آیات، کلمات و حروف قرآنی می شوند.

- برخی از علماء احياناً تعداد حروف را به دلیل تنوع در قرائت ها، کم یا زیاد حساب میکنند. چنانکه برخی از قُرَّاء، «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» را «مَلِكِ يَوْمَ الدِّينِ» خوانده اند. که به این ترتیب در تعداد حروف تفاوت می آید.

- نوع خطی که قرآن عظیم الشان با آن نوشته میشود، متفاوت است که این تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان در تعداد حروف و کلمات میشود و است.

- برخی از علماء تفاوت تعداد را در رسم الخط ها و یا نوع خطی که قرآن با آن نوشته می شود، تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان است. بطور مثال؛ «ملائکه»، «ملئکه»، «شیطان» و «شیطن»

- برخی از علماء اختلاف در نوع کلمات: مثلاً: «ما أصبرهم» و امثال آن که عده ای آن را یک کلمه و عده ای دو کلمه می‌شمارند.

قابل دقت است که داشتن همچو دقت ها قابل ستایش است ولی کوشش بعمل می آید، که توجه اساسی در معانی و تفسیر یعنی به بخش باطنی قرآن عظیم الشان اهتمام بعمل آید.

ما مسلمانان اعتقاد راسخ داریم که الله تعالی خود وعده کرده که: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (همانا ما خود قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما خود آن را نگاه میداریم) (آیه 9 سوره حجر)

ما مسلمانان به حفظ و راسخ بودن کل قرآن کریم ایمان و باور کامل داریم و اندکترین شک و تردید در کامل بودن و محفوظ بودن قرآن کریم وجود ندارد و مسلمان هیچ گونه شک و تردید را درین راستا مجاز نمی دهد و قرآن کریم چنین شک و تردید ندارد.

ارتباط سورة ذاریات با سورة قبلی:

قبل از همه باید گفت که: بعد از سورة صافات، سورة ذاریات دومین سوره‌ای است که با قسم‌های مکرر خداوند متعال آغاز میشود.

همچنان پس از آنکه خداوند متعال سورة ق را با وعده‌های عذاب الهی ختم کرد، این که سورة ذاریات را با تحقق یافتن وعده‌های عذاب شروع کرده است.

- سورة ی ق به اجمال از هلاکت و نابودی ملت‌های دروغ پرداز بحث نموده و این سوره، هم در تبیین آن از ابراهیم، لوط، موسی، هود، صالح و نوح علیهم السلام بحث بعمل آورده است.

زمان نزول:

تاریخ و زمان نزول این سوره بعد از سورة اسراء و قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه منوره است. قابل تذکر است که این سوره بعد از سورة احقاف نازل شده است.

محتوای و موضوعات مندرج در این سوره:

در این سوره موضوعات متعلق به آخرت، قیامت، زنده شدن مردگان، حساب و کتاب، ثواب و عقاب مطرح گردیده است.

از جمله آغاز و پایان این سوره با معاد (روز بازگشت و واپس زنده شدن) است و مباحثی درباره‌ی توحید و نشانه‌های خداوند متعال در هستی، داستان فرشتگانی که مهمان حضرت ابراهیم علیه السلام شدند و به او بشارت فرزند را دادند، اخطار به قلع و قمع قوم لوط و اشاره‌ای به داستان برخی پیامبران، همچون موسی و نوح (علیهم صلوات) و قوم عاد و ثمود، بیشترین آیات این سوره را در بر میگیرد.

قرآن پاک با بیان تاریخ انبیای گذشته و سختی‌ها و مشکلات آنان در راه هدایت مردم، پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم را به صبر و استقامت دعوت می‌کند.

عمده ترین هدف آموزشی سورة ذاریات:

عمده ترین و مهمترین مباحث و هدف تعلیمی این سوره عبارت اند از:

- مبحث توحید.

- یاد آوری موضوعات متعلق به حوادث روز قیامت.

- دل‌داری و تسلی به رسول الله صلی الله علیه وسلم با ذکر سرگذشت پیامبران پیشین و اقوام آنان.

ترجمه و تفسیر سورة ذاریات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا ﴿١﴾

قسم به بادهایی که (هر چیز را) با شدت پراکنده می‌کنند. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

الذاریات: بادهایی که ذره می‌افشانند و ابرها را به حرکت در می‌آورند و تخم‌های نباتات و غیره را به هر طرف می‌پراکنند. ذروا: پاکندن، پخش و منتشر کردن. ذروه: ذروه: جای بلند، بلندترین قسمت هر چیز. [کهف/۴۵، تذروه الريح].

تفسیر :

در حدیثی موقوف از حضرت عمر (رض) و حضرت علی کرم الله وجهه چنین روایت شده است که: مراد از «ذاریات» باد‌های است که همراه با آنها غبار بر می‌خیزد، و معنای لفظی «حاملات و قرا» بار بردار است، و مراد از آن ابرهای اندک، که بر دارنده ی بار آب هستند، و مراد از «جاریات یسرا» کشتی‌های اندک که بر روی آب به آسانی حرکت میکنند، و مراد از «مقسمات امرا» فرشتگانی هستند که از طرف خداوند متعال در میان عموم خلایق رزق، آب، باران و اقسام مختلف راحتی و مشقت را طبق تقدیر الهی توزیع مینمایند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه که (1 الی 14) موضوعات : قسم خوردن الهی در اثبات زنده شدن و روز معاد ، مورد بحث قرار گرفته است .

فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ﴿٢﴾

قسم به آن ابرها که بار سنگینی (از باران را) با خود حمل می‌کنند، (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَامِلَاتِ»: جمع حَامِلَة، ابرهای که آبتن به آب و بردارندگان آن هستند. «وِقْرًا»: بار سنگین. هدف از آن ابرهای سنگین و متراکم است (ملاحظه شود: سورة اعراف) تفسیر :

پروردگار با عظمت ما در آیات مختلفی از قرآن عظیم الشأن البتّه با عبارت مختلفی به باد ها قسم یاد نموده است از جمله: (باد های آرام، باد رحمت، تندبادها، بادهای پراکنده کننده، بادهای حمل کننده ابر باران را، بادهای تقسیم کننده ابرها).

فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا ﴿٣﴾

قسم به کشتی‌هایی که به آسانی حرکت می‌کنند (۳)

«فَالْجَارِيَاتِ»: جمع جاریة، کشتی‌ها ، سبک باران، سبک بالان ، سبک سیران، روان سیران، آسان روانان. هدف از آن ابرهای اندک که در عین سنگین باری و ضخامت، بسیار به نرمی و سهولت به آنجای روان میشوند که خداوند متعال میخواهد تا بر آن ببارند. «يُسْرًا»: آسان و روان و سبک.

فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا ﴿٤﴾

و قسم به فرشتگانی که کارها را (به امر الله) تقسیم می‌کنند. (۴)

«المقسمات»: جمع مقسه، تقسیم کنندگان، فرشتگانی که هر یک مسئول کاری اند.

تفسیر :

برخی از مفسران بدین باور اند که هدف از همه این تعبیر، یعنی: «ذاریات»، «حاملات»، «جاریات» و «مقسمات» بادهای اند، زیرا بادهای به تمام این اوصاف موصوف می شوند. یعنی: هم خاکها را می پراگندند، هم ابرها را بر می دارند، هم در هوا به سهولت جاری میشوند و هم بارانها را تقسیم می کنند. به قولی دیگر: یعنی هر فرشته به کاری مخصوص مأمور است؛ بطور مثال جبرئیل مأمور وحی به پیامبران است، میکائیل مأمور رزق و رحمت است، اسرافیل مأمور صور (توله روز قیامت) و عزرائیل مأمور گرفتن ارواح (حاشیه‌ی جمل ۲۰۱/۴). همچنان مفسران می نویسند که: الله تعالی به این اشیاء قسم یاد کرده است؛ چون دارای شرف اند و بر صنعت عجیب و قدرت خداوند متعال دلالت دارند. بعد از آن جواب قسم را این چنین آورده است:

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ ﴿٥﴾

بی گمان آنچه که وعده داده می شوید راست است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُوعَدُونَ»: وعده داده می شوند. پاداش و مکافات بدی و حشر و نشری که وعده‌ی آنها را به شما میدهند، امری است محقق و دروغی در آن نیست.

تفسیر :

مسلماً ای مردم! اموری چون زنده شدن بعد از مرگ و حساب اعمال که الله سبحان و تعالی برای شما وعده کرده خواهی نخواهی واقع شدنی است و در وقوع آن شک و شبهه‌ی وجود ندارد، راست و قطعی است.

وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿٦﴾

و حتماً روز جزا (قیامت) واقع شدنی است. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الدِّین»: روز جزا و مکافات [فاتحه/۴]، [حجر/۳۵]، [شعراء/۸۲]. «واقع»: روی دادنی، واقع شدنی، آمدنی، واقعیت.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ﴿٧﴾

قسم به آسمان که در آن راههای بسیار است. (۷)
«الْحُبُكُ» جمع حبیکه، راهها، مسیر ستارگان.

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: یعنی دارای ساختار نیکو و هموار است. (تفسیر خازن ۲۰۰/۴)

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلَفٍ ﴿٨﴾

همانا شما در سخنان گوناگون سرگردان هستید. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَوْلٍ مُّخْتَلَفٍ»: نظریات و سخنان گوناگون، گفتار رنگارنگ.

تفسیر :

یعنی ای گروه کفار! شما در مورد محمد صلی الله علیه وسلم نظر و گفتاری آشفته دارید، بعضی از شما میگویند: محمد ساحر است. و بعضی شما میگویند: شاعر است. و بعضی میگویند: دیوانه است، و دیگر اقوال متفاوت و مختلف که بر زبان می رانید. (صفوة التفسیر: تألیف محمد علی صابونی).

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴿٩﴾

کسانی از ایمان به آن (روز جزا) منحرف میشوند که از قبول حق سر باز میزنند. (۹)

تفسیر :

«يُؤْفَكُ» از «أفك» به معنای منصرف ساختن و به انحراف کشاندن است. لذا به دروغ که انحراف از حقیقت و مایه‌ی انحراف است، «أفك» گویند.

قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ ﴿١٠﴾

مرگ بر دروغ پردازان (که بدون دلیل و برهان و به ناحق درباره قرآن و حقایقش و روز سخن می گویند). (۱۰)

تفسیر :

«خراص» از «خرص» گرفته شده است که: به کلامی گفته میشود که هیچ پایه و اساس علمی نداشته باشد و بر حدس و گمان، و به اصطلاح تخمین، بنا شده باشد. از فحوی جمله «قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ» آیه متبرکه میتوان این اصل را بدست آورد؛ که سخن بی دلیل و بی اساس و به اصطلاح تکیه بر حدس و گمان ها، موجب لعنت الهی می گردد. تکیه‌گاه انسان باید همیشه بر علم و دانش استوار باشد، نه حدس و گمان. قرآن عظیم الشأن در آیه 12 سورة حجرات) با چه زیبایی میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» (ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها اجتناب کنید، چون بعضی از گمان ها گناه میباشد).

توجه باید کرد: در دین مقدس اسلام اصطلاح بن بست وجود ندارد، فقط با توبه کردن می توان گناه گذشته را جبران نمایم.

الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴿١١﴾

آنان که در ضلالت و غفلت غرقند. (۱۱)

تفسیر :

«غَمْرَةٍ» به آب گفته می شود که عمق آن نا معلوم باشد، هدف این کلمه در آیه متبرکه اشاره به همانا جهالت و نادانی عمیقی است که برخی از انسان ها را فراگیرد. «غَمْرَةٍ» گرداب و ورطه. هدف از آن گرداب و ورطه غفلت و بی خبری و نادانی است. «سَاهُونَ»: جمع ساهی، غافل. دچار اشتباه. مراد غافل از أدله و براهین یقینی و قطعی است.

يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ ﴿١٢﴾

و پیوسته سؤال می کنند که روز جزا کی خواهد بود؟ (۱۲)

تفسیر :

«أَيَّانَ»: کی؟ چه وقت؟ پرسش کفار هم جنبه استهزاء دارد و هم جنبه بعید به نظر رسیدن وقوع قیامت.

مفهوم ایمان به روز آخرت:

ایمان به روز قیامت شامل تمامی اخباری که در باره این روز بیان شده و امور مربوط به آن است؛ مانند ایمان به نشانه های قیامت و علاماتی که پیش از آن روز به وقوع می پیوندد، مرگ و آنچه پس از آن واقع میشود؛ همچون فتنه قبر، عذاب یا نعمت های آن و نیز ایمان به دمیده شدن در صور، بیرون آمدن مردم از قبرها، عذاب یا پاداش، حساب، وحشت و ترس موقعیت قیامت، جزئیات محشر، انتشار و گشوده شدن نامه های اعمال، نهادن ترازوی اعمال، صراط، پُل، حوض، شفاعت و... و همچنین ایمان به بهشت و نعمت هایش که برترین نعمت آن، نگاه به چهره الله سبحان و تعالی است، و نیز باور به آتش و عذاب هایش که بدترین عذاب دوزخ، محروم شدن از دیدار و رؤیت پروردگار است. (أعلام السنّة المنشورة، حافظ حکمی، صفحه 65)

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ﴿١٣﴾

همان روزی است که آنان را در آتش بسوزانند و معذب کنند. (۱۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«يُفْتَنُونَ» ذوب و گداخته می شوند. عذاب می گردند. مراد تعذیب ایشان با دوزخ است. تفسیر :

یعنی روز حساب روزی است که کافران در آتش دوزخ به عذاب سختی گرفتار می شوند و در آن می سوزند.

ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾

بچشید عذاب تان را، این همان عذابی است که در باره آن عجله داشتید. (۱۴)

تفسیر :

«فِتْنَتَكُمْ»: «فتنه» در اصل به معنای گداختن طلا و نقره در آتش برای جداسازی خالص از ناخالصی های آن است و در اینجا به معنای شدت عذاب کفار است. منکران، به انبیا می گفتند: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» (اعراف، 70 و هود، 32). آن عذابی که خبر می دادی برای ما بیاور. در اینجا قرآن عظیم الشأن می فرماید: این همان عذابی است که آن را با عجله درخواست می کردید.

مؤ جزى درباره هویت دوزخیان منحرف :

دوزخیان منحرف در همه حالات مصروف تناقض گویی هستند ، «لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ» از حق روی می گردانند، «يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ» در سهو و اشتباه غرق می شوند، «فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ» نظام فکری خود را بر حدسیات استوار می سازند، «الْخَرَّاصُونَ» پندارهای بی اساس و سوالات نابجا دارند و در تحقق وعده های الهی شتاب می ورزند. «يَسْتَأْذِنُونَ أَيَّانَ يَوْمَ الدِّينِ»

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی بحثی در باره وضع بدکاران بداقبال و تکذیب کنندگان روز قیامت بعمل آمد ، اینک در آیات متبرکه (15 الی 30) از مؤمنان پرهیزگار و اوصاف و مکافات روز آخرتشان بحث بعمل می آورد .

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾

بی تردید پرهیزکاران در بهشت ها و چشمه سارها خواهند بود. (۱۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«عُيُونٍ»: جمع عین، چشمه ساران، سرچشمه ها،

تفسیر :

واقعاً آن‌عه اشخاصیکه با انجام طاعات و پرهیز از معاصی پروردگارشان ترسیدند در باغهای دلپسند، درختستانهای بزرگ و چشمه های آب خوشگوار و جاری قرار دارند.

چگونه میتوان متقی شد:

- اولین قدم در مورد اینکه چگونه میتوان متقی شد ؛ همانا ایمان داشتن به غیب بدون اینکه آنرا دیده باشید، «ایمان داشتن به الله، ایمان به؛ فرشتگان - قیامت - بهشت و دوزخ».

- خواندن نماز بطور درست و به موقع «بدون ریا و سستی».

- انفاق مال، زکات و صدقات «زکات سلامتی جسم(روزه) زکات مال و فراموش نکردن محتاجان گدایان و بینوایان».

- ایمان داشتن بر اینکه به محمد صلی الله علیه وسلم و سایر پیامبران و کتاب های آسمانی قبل از آن «نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و... زبور، صحف، تورات و انجیل».

طوریکه این فهم عالی در (آیه 177 سوره بقره) چنین با دقت و زیبایی فورمولبندی گردیده است: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (نیکی (تنها) این نیست که روی خود را به طرف مشرق و یا به طرف مغرب بگردانید،

لیکن نیکوکار کسی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب‌های الله و پیغمبران ایمان آورد، و مال (خود) را (در راه الله) با وجود دوست داشتن آن به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و مسافران و گداهان و در آزاد نمودن برده‌ها (یا قرض داران) دهد، و نماز را برپا کند و زکوت را بدهد، و وفا کنندگان به عهد خود چون عهد کنند، و صبر کنندگان در وقت تنگدستی و سختی و در وقت جهاد، این گروه کسانی اند که (در دعوی ایمان خود) راست گفتند و همین گروه پرهیزگارانند).

و طوریکه در (آیه 134-135 سوره آل عمران) میفرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحْشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ». (آنان که مال هایشان را در حال ثروتمندی و تنگدستی (در راه الله) انفاق میکنند، و غضب خود را فرو می‌برند و از اشتباهات مردم می‌گذرند، و الله (اینچنین) خوبی کنندگان را دوست دارد. (135) و آنان که چون عملی زشت (و گناهی) را مرتکب شوند یا بر خویش ظلم کنند، (فوراً) الله را یاد میکنند پس برای (محو) گناهان خود (از الله) آمرزش میخواهند، و می‌دانند که چه کسی به جز الله می‌تواند گناهان مردم را ببامرزد؟ و به آنچه (از کردار بد) کرده‌اند اصرار (و مداومت) نمی‌ورزند، در حالیکه انجام بد آن را میدانند).

أَخْذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶)

آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده دریافت می‌کنند؛ زیرا که آنان پیش از این همواره نیکوکار بودند. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَخْذِينَ»: جمع آخذ، دریافت‌کنندگان و خوشنود شوندگان.

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷)

آنها اندکی از شب را می‌خوابیدند. (۱۷)

تفسیر :

«يَهْجَعُونَ» از «هَجوع» مشتق است که به معنای خفتن در شب می‌آید، در صفت مؤمنین پرهیزگار چنین آمده است که شب را در عبادت خداوند متعال سپری میکنند، و کم می‌خوابند، و بیشتر بیدار و اوقات خود را در عبادت و نماز و ذکر الهی می‌گذارند. حضرت ابن عباس (رض) در معنای «يَهْجَعُونَ» می‌فرماید که: «آنان کمتر شبی را تا صبح می‌خوابیدند بلکه اکثر شب‌ها و بیشترین اوقات آن‌ها را به نماز می‌گذرانیدند». حضرت حسن بصری از احنف بن قیس نقل کرده است که او فرموده که من عمل را با عمل اهل جنت مقایسه کردم؛ دیدم که آنان قومی بس بالتر و ممتاز از ما هستند، و اعمال ما با آنها نمی‌رسد؛ زیرا آنان در شب کم می‌خوابند، و بیشتر عبادت میکنند، و باز اعمال را با اعمال اهل دوزخ مقایسه کردم، مشاهده نمودم، که آنان مکذب خداوند و رسول و منکر قیامت هستند، (که خداوند متعال ما را از آن مصون داشته است) لذا اعمال ما به هنگام موازنه نه به اعمال اهل جنت می‌رسند، و نه بحمد الله با اعمال اهل جهنم آمیزش دارند؛ پس معلوم می‌شود که پایه‌ی ما از جهت عمل در حدی است که قرآن مجید در آیه 102 سوره‌ای توبه فرموده است. «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (102) (و دیگرانی‌اند که به گناهان خود اعتراف نموده‌اند) (چون) عمل نیک را با عمل دیگر که بد است خلط نموده‌اند، امید است که الله توبه آنها را بپذیرد، چون الله آمرزنده و مهربان است).

پس بهترین ما کسی است که حد اقل در حد و پایه‌ای این گروه باقی بماند، و عبد الرحمن بن زید بن اسلم فرموده است که شخصی از بنو تمیم به پدرم گفت: ای ابو اسامه! ما در خود آن صفاتی را نمی‌یابیم که خداوند برای متقیان بیان فرموده است. «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ» زیرا ما وضعی داریم که «قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا نَقُومُ» یعنی شب کم بیدار میشویم، و عبادت میکنیم او در جواب فرمود: «طُوبَى لِمَنْ رَقَدَ إِذَا نَعَسَ وَاتَّقَى اللَّهَ إِذَا اسْتَيْقَظَ» خوشا به حال کسی که هرگاه خوابش بیاید بخوابد، و چون بیدار شود از خدا بترسد، و عملی خلاف شرع انجام ندهد. (ابن کثیر) خلاصه مطلب آن که مقبولیت تنها در شب بیداری منحصر نیست، پس کسی که در فشار خواب به اجبار می‌خوابد و بیشتر شب بیداری نیست ولی در بیداری از گناه و معصیت پرهیز می‌کند، شایسته تبریک می‌باشد.

وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾

و سحرگاهان از درگاه خدا طلب آمرزش و مغفرت میکردند. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

سحر: یک ششم حصه آخر شب است.

تفسیر :

نماز و نیایش در شب و استغفار در سحر، از جمله کارهای همیشگی متقین بشمار میرود. و نباید فراموش کرد که استغفار در سحر، اوج عبادت است. ابو سعود فرموده است: یعنی آنان با این که کم می‌خوابند و زیاد نماز می‌خوانند، در آخر شب به استغفار ادامه میدهند، طوریکه فکر میکردند که سر شب را در ارتکاب جرایم به سر برده‌اند. (ارشاد العقل السليم ۲۴۰/۵) و این هم مدح دوم نیکوکاران است. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، حَتَّى يَبْقِيَ ثَلَاثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ، فَيَقُولُ: هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟ هَلْ مِنْ سَائِلٍ

فیعطی سؤاله؟ حتی یطلع الفجر». «خداوند متعال، در هر شب به سوی آسمان دنیا فرود می آید تا آن که چون یک سوم اخیر شب باقی میماند، میگوید: آیا توبه کاری هست تا بر وی توبه بپذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست تا بر وی بیامرزم؟ آیا درخواست کننده ای هست که خواسته وی داده شود؟ تا آن گاه که بامداد طلوع می کند».

تجهد و قیام شب :

یکی دیگر از صفات عباد الرحمن خواندن نماز تجهد است، آنان در حال سجده و قیام پروردگارشان را عبادت میکنند و از عذابش ترسان و به پاداشش امیدوارند، خداوند میفرماید: «وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا» [الفرقان: 64]. «وکسانی که شب را برای پروردگارشان سجده کنند و قیام کنند می گذرانند».

همچنین حدیث در باره قیام شب و نماز تجهد در هفدهمین عمل گذشت. عبدالله بن سلام از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود: «ای مردم! سلام را پخش کنید و به نیازمندان غذا بدهید و صله ای ارحام بجای آورید و در حالی که بیشتر مردم در خواب هستند، نماز شب بخوانید، بسلامتی وارد جنت می شوید» (مسند احمد (331/17) و ترمذی (2485) و دارمی (405/1) و حاکم (129/4) و تصحیح آل بانی در صحیح الجامع (7865)).

بهترین ذکر :

روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم از کنار جمعی از اصحاب رد می شد، به آنها فرمود: (ما أجلسکم؟) یعنی: «برای چه منظوری نشستهاید؟» گفتند: نشستهایم تا خداوند را ذکر نموده و بخاطر هدایت ما به دین اسلام و منت هایی که بر ما نهاده است او را سپاس بگوییم. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: (الله ما أجلسکم إلا ذلك؟) یعنی: «به خداوند قسم می خورید که جز آن برای چیزی دیگر ننشسته اید؟» گفتند: سوگند به خدا که جز آن برای چیز دیگری ننشسته ایم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (أما إني لم أستحلفکم تهمة لکم، ولكنه أتاني جبریل فأخبرني أن الله- عز وجل- يباهي بکم الملائكة) یعنی: «بدانید که من برای آن شما را قسم ندادم که به شما بدگمان بوده ام. بلکه جبرئیل نزد من آمد و مرا آگاه ساخت که خداوند عزوجل بخاطر شما بر ملائکه مباهات میکند.» [مسلم].

مجالس ذکر :

مجالس فضیلت و ارج بسیار داشته و دارای اجر فراوانی می باشند. خداوند سبحان به خاطر آن در نزد فرشتگانش فخر نموده و بر آن مجالس رحمت و آرامش نازل مینماید. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «... وما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله، يتلون كتاب الله ويتدارسونه بينهم، إلا نزلت عليهم السكينة، وغشيتهم الرحمة وحفَّتْهم الملائكة، وذكرهم الله فيمن عنده» [مسلم] یعنی: «گرد نمی آید گروهی در خانه ای از خانه های خدا، که کتاب خدا را تلاوت نموده، و یا هم به شکل درس تکرار کنند، مگر اینکه حالت اطمینان قلب به آنها دست داده و رحمت شامل حالشان شده، و ملائکه ایشان را احاطه میکنند، و خداوند آنها را در نزد کسانی که نزد اویند یاد میکند».

پایبندی به برترین ذکر :

برترین ذکرها تلاوت و قرائت قرآن کریم، سپس تسبیح (سبحان الله) و تحمید (الحمد لله) و تکبیر (الله أكبر) و تهلیل (لا إله إلا الله ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم) میباشد. به این

ترتیب شایسته است که فرد مسلمان بر ذکر خداوند با کلامی پاک و سودمند تداوم داشته باشد.

خواننده محترم !

طوری که یاد آور شدیم: بهترین ذکر، ذکر خداوند متعال است، ذکر خداوند متعال دارای اجر و ثواب بسیار زیادی میباشد، طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ، وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِكِكُمْ، وَأَرْفَعُهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ، وَخَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ إِنْفَاقِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَخَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ، فَتَضْرِبُوا أَعْنَاقَهُمْ، وَيَضْرِبُوا أَعْنَاقَكُمْ؟» قالوا: بلى، قال: «ذَكَرُ اللَّهِ تَعَالَى» (صحيح - روایت ترمذی) «آیا شما را از بهترین و پاکترین اعمالتان در نزد پادشاهتان خبر نسازم؟ اعمالی که از همه بیشتر سبب ازدیاد درجات شما گردیده و از خرج کردن طلا و نقره و از اینکه با دشمنان روبرو شده گردنهایشان را بزنید و یا گردنهای شما را بزنند، بهتر است؟ گفتند: آری! فرمود: یاد خداوند تعالی». و بهترین ذکر، تلاوت قرآن کریم با تدبیر است، مخصوصاً اگر در نماز خوانده شود.

بنابر این بهترین ذکر قرائت قرآن و در نماز میباشد و مخصوصاً در وقت سحر و در یک سوم اخیر شب، هنگام قیام اللیل که خداوند متعال آنها را از صفات متقین مینامد و آنها را تحسین میکند، و میفرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (الذاریات: 15-18) «متقین در باغها و چشمه ساراند * آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده است میگیرند * زیرا آنها پیش از این نیکوکار بودند * به این وصف بودند که اندکی از شب را می خوابیدند و در سحرگاه استغفار می کردند» ولی نا گفته نماند که شتافتن به کمک و یاری مسلمانان و یا دنبال رزق و روزی خانوداده و عیال رفتن نیز نوعی عبادت است که نباید فراموش شود.

وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱۹)

و در اموالشان حقی برای گدا و بینوا بود. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«السَّائِلِ»: گدا. فقیری که طلب صدقه و احسان می کند. «الْمَحْرُومِ»: بی چیز. مراد فقیری است که روی گدائی را ندارد و درخواست چیزی از مردم نمی کند.

تفسیر :

از فحوی آیه مبارکه معلوم میشود که رساندن کمک و مساعدت که به سائل و محروم بعمل می آید، این بدین معنا است که: ماحق خودشان را بجاء می آوریم، این بدین معنای است که: پروردگار با عظمت، در اموال مردم حقی برای آنان قرار داده است، پس بر آنان منت نگذارید. از جانب دیگر از حکمت این آیه مبارکه معلوم میشود که: نباید منتظر ماند تا محرومان سؤال و درخواست کمک و مایحتاج خویش را مطرح کنند و بعد ما اقدام کنیم، باید توجه داشته باشیم که؛ آبرو و حرمت اشخاص در این مورد حفظ شود.

در حدیثی از انس بن مالک آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ أَشْبَعَ جَائِعًا وَكَسَا عُرْيَانًا وَآوَى مُسَافِرًا أَعَادَهُ اللَّهُ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» «هر کس گرسنه ای را سیر کند و عریانی (فاقد لباسی) را لباس دهد و مسافری را مکان و جای

بدهد، خداوند او را از شداید روز قامت مصون و محفوظ نگاه خواهد داشت». (این روایت را بروسوی در روح البیان (1/ 295) بدون سند نقل کرده و همچنین قرطبی (التذکرة بأحوال الموتی وأمر الآخرة صفحہ: 596) از ابو هذبة إبراهيم بن هذبة روایت کرده میگوید: حدثنا أنس بن مالك قال: قال رسول الله: «مَنْ أَشْبَعَ جَائِعًا وَكَسَا عُرْيَانًا وَآوَى مُسَافِرًا أَعَادَهُ اللَّهُ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» این حدیث موضوع و ساختگی است به علت این که راوی از انس بن مالک متهم به دروغ است. [مصحح]

صدقه از اعمال بسیار مهم است که صاحبش را از جهنم باز میدارد، و گناهان را نابود میکند و از ورود به میادین فحشا مانع میشود و به کارها و امور خیر نزدیک میگرداند.

حضرت عدی بن حاتم (رض) در حدیثی میفرماید که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: از آتش جهنم اجتناب کنید، پس صورت خویش را برگرداند باز فرمود: از آتش جهنم دوری کنید، سپس تا سه بار روی خویش را برگرداند تا این که ما چنین پنداشتیم که به سوی آن می نگرند و آنگاه فرمود: از آتش اجتناب کنید، اگر چه با نصف یک دانه خرما باشد و اگر کسی آن را هم نیافت با گفتار پسندیده. (صحیح بخاری: ک رقاق 11 / 417 از فتح، صحیح مسلم: ک زکوة 2 / 704).

و در حدیث مفصل حضرت معاذ (رض) آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «آیا تو را به راههای خیر راهنمایی نکنم؟ روزه سپر است و صدقه گناهان را از بین می برد، آنچنان که آب آتش را از بین می برد.»

همچنان از حضرت حذیفه (رض) روایت است که حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: گناه برخورد نادرست فرد با اعضای خانواده و همسایگانش و مصارف بی مورد مالی اش به وسیله نماز، روزه و صدقه جبران میشود. (صحیح بخاری: ک مواقیات الصلاة).

سائل: فقری است که چیزی را نمی یابد لذا خود را بر دیگران پیش افکنده و طالب یاری آنان میشود. محروم: کسی است که باوجود ناتوانی از کسب و کار، از سؤال کردن هم پرهیز نموده و پاکی می ورزد تا بدانجاکه مردم او را توانگر پنداشته و بر او صدقه نمی کنند. به قولی دیگر: محروم کسی است که قحطی و بلای سختی به او رسیده باشد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم صلی الله فرمودند: «مسکین کسی نیست که تو یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرمایی به او می دهی ولی مسکین کسی است که توانگری را نمی یابد تا او را بی نیاز گرداند و کسی هم به حالش پی نمی برد تا به وی صدقه دهد».

امام قرطبی میفرماید: «قول قوی تر در تفسیر (حق) در این آیه این است که مراد از آن فریضه زکات میباشد زیرا خداوند در سوره (معارج) میفرماید: «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ، لِّلْسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (المعارج: 24-25). «و آنان که در اموال شان حقی است معلوم برای سائل و محروم». حق معلوم همانا زکات است که شریعت مقدس اسلام؛ مقدار، جنس و وقت آن را بیان کرده است اما غیر آن از صدقات نافله، نه معلوم است و نه جنس و وقت معینی دارد».

خواننده محترم!

توجه باید بعمل آید تا در تادیه زکات، صدقات و سایر مساعدت ها مالی به فقر از ریا جلوگیری بعمل آید و در این بابت احتیاط لازمی درپیش گرفته شود.

سفیان ثوری میفرماید: شنیده ام که یکی از بندگان خدا میخواهد در خفا کار نیکی انجام دهد، شیطان او را وسوسه می کند تا کارش را علنی گرداند، اما او بر شیطان مستولی میگردد، دوباره او را وسوسه میکند، و این تا بدانجا ادامه مییابد که در دل، دوست بدارد که برای

انجام کارش مورد ستایش واقع شود، و بدین وسیله به زمره‌ی ریاکاران در می‌آید. پناه بر خدا از وسوسه‌ی شیطان.

شان نزول آیه 19:

1015- ابن جریر و ابن ابی حاتم از حسن بن محمد بن حنفیه (رح) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم دسته‌ای از سپاه اسلام را به یکی از میدان‌های جنگ فرستاد، آن‌ها فاتح و پیروز شدند و غنایم فراوان به دست آوردند و عده‌ای بعد از فراغت آن‌ها از تقسیم غنیمت آمدند. پس آیه «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» نازل گشت.

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾

و در زمین مایه‌های عبرتی برای اهل یقین هست. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آيَاتٌ»: دلایل روشن. نشانه‌های آشکار. «لِّلْمُوقِنِينَ»: برای اشخاصی که خواهان یقین هستند. کسانی که اهل یقین هستند.

تفسیر :

نشانه‌های قدرت و حکمت الهی در زمین، همراه با پیشرفت علم و کشف اسرار طبیعت، روز به روز آشکارتر می‌شود.

ابن کثیر فرموده است: یعنی در زمین دلایل دال بر عظمت و قدرت نمایان خالق مقرر است، دلایلی از قبیل انواع نباتات و حیوانات و جبال و دشت و دریاها و رودخانه‌ها، و اختلاف زبان و رنگ انسان و تفاوت عقل و خرد و درک انسان‌ها و سعادت و شقاوت، و ترکیبات بدیع خلق آنان، که همه بر قدرت و عظمت خدا دلالت دارند. (مختصر ۳/۳۸۴).

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾

و در وجود خود شما (نیز آیت‌ای است) آیا نمی‌بینید؟ (۲۱)

تفسیر :

طوری‌که گفته شد در خلقت و در آفرینش انسان آیات و براهینی است که عظمت و قدرت و صنع با استحکام پروردگار را ثابت ساخته به یگانگی وی دلالت میکند؛ زیرا هر که در آفرینش اوتعالی بیندیشد از عجایب قدرت‌ش شگفت‌زده میشوند و ایمانش فزونی می‌یابد.

«فِي أَنْفُسِكُمْ»: همه جهاز‌های که در بدن انسان است، از جمله: قلب، جگر، گورده و دهها هزار کیلومتر رگهای بزرگ و کوچک، ده میلیون میلیارد سلول، حواسی همچون بینائی و شنوائی، لمسی و غیره... هریکی از اینها نشانه‌های از عظمت است. «أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟»: مگر غافل شده‌اید و نمی‌بینید؟

ابن عباس میفرماید: منظور اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها و طبایع و سمع و بصر و عقل و دیگر عجایبی است که در انسان به ودیعه نهاده شده است. (تفسیر خازن ۴/۲۰۳) قتاده گفته است: هر کس در ساختار و ترکیب وجودی خود بیندیشد در می‌یابد که فقط به جهت عبادت و پرستش خدا از این ساختار زیبا و انعطاف پذیری مفاصل برخوردار شده است.

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾

و روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است. (۲۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

« مَا تُوْعَدُونَ » : آنچه به آن وعده داده می‌شوید و آنچه از آن بیم داده می‌شوید .

تفسیر :

رزق و روزی مردم و همچنان اموری مانند مکافات و جزا، خیر و شر، و منافع و زیان‌هایی که الله سبحان و تعالی برای بندگان و وعده کرده در آسمان است؛ به طوری که همه در لوح محفوظ نوشته و مقدر شده است. نباید فراموش کرد که: سرچشمه‌ی رزق، در آسمان است. که از جمله می‌توان از (باران، نور، باد، ابر و هوا و...) نام برد.

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ﴿٢٣﴾

پس قسم به پروردگار آسمان و زمین که واقعاً او حق است همان گونه که خود شما سخن می‌گویید. (۲۳)

تفسیر :

مفسران گفته‌اند: این بیان بر سبیل تمثیل آمده است؛ یعنی به طور یقین روزی شما در آسمان تقسیم شده است، پس باید در مورد آن به خود تردیدی راه ندهید. مانند اینکه یک نفر می‌گوید: این مطلب حق است، همچنان‌که وجود تو در این مکان امری است حقیقی و هیچ شک و تردیدی در آن وجود ندارد. و همان‌طور که تو می‌بینی و میشنوی، آن هم محقق است. (البحر ۱۳۷/۸)

پس روزی مانند نطق و سخن گفتن است و در هیچ حالی انسان را ترک نمی‌کند. و در حدیث آمده است: «اگر انسان از روزی خود فرار کند، روزی او را مانند مرگ دنبال میکند». (تفسیر قرطبی ۴۳/۱۷)

نطق و سخن گفتن نعمت الهی است !

قدرت نطق و سخن گفتن، از جمله؛ بخشش‌ها و انعام‌ها خاصی پروردگار به انسان است که خداوند برای حقیقی بودن سخن و وعده‌ی خود، به سخن گفتن بشر مثل می‌زند. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قاتل الله أقواماً أقسم لهم ربهم، ثم لم يصدقوا». «خداوند نابود سازد اقوامی را که پروردگارشان به آنان سوگند خورد اما باز هم تصدیق نکردند».

اصمعی می‌گوید: «از بصره بیرون آمده و به راه روان بودم که اعرابی‌ای بر من گذر کرد و از من پرسید: تو کی هستی؟ گفتم: از بنی اصمع هستم. گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از جایی که در آن کلام رحمان خوانده میشود. گفت: پس بر من بخوان. شروع به خواندن «والذاریات» کردم و چون به آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾ [الذاریات: ۲۲] رسیدم، گفتم: کافی است. آن‌گاه برخاست و به سوی شتر خویش رفت و آن را ذبح کرد و گوشتش را بر مردم تقسیم نمود آن‌گاه به شمشیر و کمان خویش دست برد و هردو را شکست، سپس پشت گردانید و رفت. و چون باهارون الرشید به حج رفتم، در حال طواف کردن بودم که بناگاه با شخصی روبرو شدم که مرا با صدای ضعیفی می‌خواند. چون به او نگریستم، متوجه شدم که او همان اعرابی است ولی رنگش زرد شده و بسیار نحیف و لاغر گشته است. پس بر من سلام گفت و بار دیگر از من خواست تا سوره: «والذاریات» را بر وی بخوانم. شروع به خواندن آن کردم و چون به آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ [۲۲]

[الذاریات: 22] رسیدم، فریادی کشید و گفت: حقا که آنچه را پروردگار ما به ما وعده داده است، راست یافتم! سپس گفت: آیا غیر از این هم هست؟ پس خواندم: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [الذاریات: 23]. در این اثنا فریادی کشید و گفت: یا سبحان الله! چه کسی پروردگار جلیل را چنان به خشم آورده که او سوگند خورده است؟! شگفتا! سخنش را تصدیق نکردند تا به سوگند خوردن ناچارش کردند؟! پس این سخن را سه بار تکرار کرد و با آخرین بار، نفسش نیز همراه با آن بیرون آمد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

لطیفه زیبا:

آورده اند که عربی شنید یک نفر آیهی و فی السماء رزقکم و ما توعدون، فو رب السماء و الأرض إنه لحق مثل ما أنکم تنطقون را می خواند، گفت: سبحان الله! چه کسی خدای جلیل را خشمگین کرده است، تا قسم بخورد! آیا او را در گفتارش تصدیق نکرده اند تا به قسم پناه ببرد؟ وای بر انسان! (تفسیر صفة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾

آیا داستان مهمانان گرامی ابراهیم (فرشتگان) به تو رسیده است؟ (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« ضَيْفٍ » : مهمانها . این کلمه برای مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث بکار می رود ، مراد فرشتگانی است که به صورت انسان به پیش حضرت ابراهیم آمدند. « الْمُكْرَمِينَ » : بزرگواران.

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: منظور از مهمانان، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است. (تفسیر قرطبی ۴۴/۱۷) از بس که در پیشگاه الله مکرم اند، به مکرمین موسوم شده اند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٢٥﴾

هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند و او جواب سلام گفت و فرمود که شما مردمی ناشناس میباشید. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« مُنْكَرُونَ » : افراد ناآشنا و ناشناس (ملاحظه شود: حجر / 62).

تفسیر :

ابن کثیر میفرماید: از این رو آنها را ناآشنا و بیگانه دانست که آنها به صورت جوانانی برانزده و نیکو صورت و با هیبت آمده بودند، به این سبب آنها را ناآشنا دانست. (مختصر ۳/۳۸۵).

ابو حیان در آیه مینویسد : بهتر آن است که بگوییم حضرت ابراهیم این گونه با آنان سخن نگفته است؛ چرا که این لحن کلام بسیار نامأنوس و عاری از هر گونه محبت و مهمان نوازی است. بلکه بهتر است که بگوییم: ابراهیم این را در دل خود گفت، یا این که آن را به پیروان و غلامان خود گفته است، آن هم به صورت نهانی، و مهمانان آن را نشنیدند. (البحر ۸/۱۳۹).

فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَبْلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾

سپس به سوی خانواده اش بازگشت و گوساله ای فربه [وبریان شده] آورد. (۲۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«رَاغ» پنهانی رفت. «عَجَل» عجل: گوساله. «سَمِين» چاق و فربه.

تفسیر :

ابن قتیبہ فرموده است: زود نزد آنان برگشت؛ زیرا (رواغ) یعنی رفتن و برگشتن سریع نهانی. (زاد المسیر ۳۶/۸).
«فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ»: گوساله‌ای چاق و کباب شده را نزد آنان آورد. عجل یعنی گوساله، که تمام دارایی ابراهیم همان بود. و گوساله‌ای چاق را به منظور تکریم آنان آورد.

سلسله نسب حضرت نوح علیه السلام :

در آغاز باید گفت که: سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از نه پشت به حضرت نوح می‌رسد یا به عبارت دیگر حضرت نوح، جد دهم حضرت ابراهیم علیه السلام است، حضرت ابراهیم بعد از گذشت ۲۱ قرن از طوفان حضرت نوح، در شهر «فدارام» که در کردستان فعلی عراق موقعیت دارد، متولد شده است. که در آن موقع شخصی به نام «نمرود» پادشاه آن مملکت بود و ادعای معبودیت می‌کرد و مردم آن زمان بیشتر بت پرست بودند.

مؤرخین می‌نویسند که: یکی از فضایل حضرت ابراهیم علیه سخاوت و مهمان‌داری بود. چند روزی بدون مهمان بود و از این جهت بسیار غمگین و ناراحت بود. روزی چند مهمان نجیب و مؤدب و زیبا اندام و با اخلاق به منزل حضرت ابراهیم تشریف آوردند، و حضرت ابراهیم علیه السلام به بسیار خوشحالی از آنان استقبال بعمل آورد: «فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حَنِيدٍ» (سوره هود: آیه ۶۹).

حضرت ابراهیم گوساله پریانی را برای مهمانان پوخت: «فَلَمَّا رَءَا أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ» (سوره هود: ۷۰).
«هنگامی که حضرت ابراهیم دید که آنان دست به سوی آن دراز نمی‌کنند و لب به غذا نمی‌زنند پیش خود فکر کرد که از جمله دوستان نیستند لذا از ایشان ترسید. مهمانان گفتند مترس ما فرشتگان خداییم و به سوی قوم لوط روانه شدیم» (تا آنان را هلاک کنیم و هم مأموریت داریم که به شما مژده تولد فرزندی به نام اسحاق از همسرت ساراخاتون بدهیم) و از همسر اسحاق نیز فرزندی به نام یعقوب متولد میشود، طوری که قرآن عظیم الشان در سوره «هود» میفرماید: «وَأَمْرًا أَنَّهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْقُوبَ» (سوره هود: ۷۱). «همسر ابراهیم ساراخاتون که در آنجا ایستاده بود (از شنیدن این خبر که آنان فرشتگان خدایند و غیر از مأموریت نجات برادرزاده شوهرش «لوط» و سایر مؤمنان از دست کفار، مژده تولد فرزندی به نام اسحاق از او و به دنبال وی تولد فرزندی نیز از همسر اسحاق به نام یعقوب) شادمان شد و خندید و تعجب کرد و گفت چگونه ما در این سن و سال دارای چنین فرزندی میشویم».

چنانکه خداوند متعال در سوره هود میفرماید: «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ» (سوره هود: ۷۳).

(فرشتگان گفتند «آیا از کار الله تعجب می‌کنی ای همسر حضرت ابراهیم.

رحمت و برکات خداوند شامل حال شما است (ای خانواده حضرت ابراهیم، پس جای تعجب نیست اگر به شما چیزی عطاء کند که به دیگران عطا نفرموده باشد). بی‌گمان خداوند ستوده در همه افعال و بزرگواری در همه احوال است».

در نتیجه فرزندی از همسرش سارا خاتون حضرت ابراهیم متولد شد و او را به نام اسحاق نامگذاری کردند. چنانکه خداوند در سوره الصافات میفرماید: «وَبَشِّرْهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ» (سوره الصافات: 112). «خداوند میفرماید: ما حضرت ابراهیم را به تولد اسحاق که پیغمبر و از زمره صالحان بود مژده دادیم». (برای مزید معلومات ملاحظه شود : کتاب: زندگانی پیامبران: مؤلف: استاد محمد شلماشی.).

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٧﴾

پس آن را نزدیک ایشان نهادند گفت چرا نمی‌خورید؟ (۲۷)

تفسیر :

گوساله بریان شده را آورد و در پیش روی شان گذاشت و با مهربانی تعارف نمود و ایشان را به خوردن طعام فراخواند و گفت: چرا نمی‌خورید؟! «أَلَا تَأْكُلُونَ»؟: مگر نمی‌خورید؟ چرا نمی‌خورید؟ ابن کثیر فرموده است: آیه نشان دهنده‌ی لطافت طبع و برخورد کریمانه و خوش‌گفتاری است.

آیه آداب میزبانی و مهمان نوازی را به نظم کشیده است؛ زیرا بدون این که آنها دریابند، غذا را آماده کرد و منتی بر آنان نه نهاد و نگفت: اجازه بدهید برایتان غذا بیاورم، بلکه به سرعت و به گونه‌ای که آنها متوجه نشدند، آن را آماده کرد و بهترین غذای موجود را آورد که عبارت بود از کباب گوساله‌ی چاق و فربه، و آن را بر زمین نه نهاد و تعارف کرد و گفت: بفرمایید و نزدیک شوید. و به صورتی قاطعانه و آمرانه نگفت: بخورید که بر آنان گران آید، بلکه گفت: چرا میل نمی‌کنید؟ آن هم به صورت تعارف، همچنان که یک نفر به دوستش می‌گوید: بفرما و بر من منت بگذار و مرا رهین لطف و عنایت خویش قرار بده. (مختصر ۳/۳۸۵).

مهمان داری در اسلام :

ابن کثیر در فهم آیه مبارکه میفرماید که: در این آیه آدابی چند در خصوص پذیرایی از مهمانان از جانب میزبان ذکر شده، که از جمله اینست که از مهمان نباید پرسیده شود که آیه برای شما غذا بیاورم یا خیر، از همین جهت حضرت ابراهیم علیه السلام به پنهانی و آهسته رفت، و جهت پذیرایی آنان بهترین غذای را که میسر بود، تدارک دید، یعنی اینکه گوساله را ذبح و کباب نموده و خدمت مهمانان تقدیم داشت.

دوم اینکه مهمان را نباید به زحمت مواجه ساخت که آنان را بر سر سفره بخواهیم، در صورتیکه ممکن باشد کوشش بعمل آریم تا سفره را نزد در پیشروی مهمانان در جای که نشسته است، ببریم.

طوریکه میفرماید: «فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ» همچنان از جمله «أَلَا تَأْكُلُونَ» معلوم میشود که در حین تقدیم غذا اصراری در خوردن غذا در میان نبود بلکه گفته شد که: آیا غذا نمی‌خورید؟ از این جمله معلوم میشود که با در نظر داشت اینکه شما نیازی به خوردن غذا ندارید ولی به خاطر ما قدری تناول فرمایید.

حدود تشریفات برای مهمان :

نباید برای مهمان آن قدر تشریفات و تکلف اجراء شود که از حد معقول خارج شود. برای آنکه تشریفات در کل مورد نهی قرار گرفته است. از حضرت ابن عمر رضی الله عنه روایت

شده که میفرماید: «**نهینا عن التكلف**».

یعنی: «ما از تکلف منع شده‌ایم.» برای تشخیص حد و مرز تکلف به عرف رجوع می‌شود، آماده کردن غذا برای مهمان باید به گونه‌ای باشد که متناسب باشد که از اسراف (زیاده روی) و بخل ورزی پرهیز گردد. پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**طعام الواحد یکفی الاثنین و طعام الاثنین یکفی الأربعة، و طعام الأربعة یکفی الثمانية**». یعنی: «غذای یک نفر برای دو نفر و غذای دو نفر برای چهار نفر و غذای چهار نفر برای هشت نفر کفایت میکند.» [رواه مسلم و أحمد و الترمذی و ابن ماجه].

رسول الله صلی الله علیه وسلم از خوردن غذای دو نفر رقابت کننده باهم (متباریان)، که هر کدام چنان عمل مینماید تا معلوم شود کدامیک در مهمان نوازی و پذیرایی و زیاده روی در آماده ساختن انواع و اقسام اغذیه بر دیگری برتری می‌یابد، نهی فرموده است. این کار به خاطر ریا و چشم و هم چشمی موجود در آن مکروه دانسته شده و برای آنکه شامل زمره ای «**أکل المال بالباطل**» خوردن مال بصورت باطل می‌گردد که خداوند نهی فرموده است.

دعای مهمان برای مهماندار :

دعایی که مهمان پس از فراغت خوردن غذا برای صاحب خانه میخواند باید در مطابق به هدایات اسلامی باشد. از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که نقل مینماید: «أن النبی صلی الله علیه وسلم جاء إلى سعد بن عبادۃ فجاء بخبز و زیت فأكل ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم: أفطر عندکم الصائمون و أكل طعامکم الأبرار و وصلت علیکم الملائکة». یعنی: «رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد سعد بن عباده رفتند و او نان و روغن آورد. پیامبر صلی الله علیه وسلم غذا را میل نموده و فرمود: «افطر عندکم...» روزه داران بر سفره‌ایتان افطار کنند و از غذایتان نیکوکاران بخورند و فرشتگان بر شما درود فرستند.» [رواه أبو داود و أحمد و الدارمی و ابن ماجه]

بعضی از علماء این دعا را تنها به هنگام افطار نمودن اختصاص داده‌اند ولی بیشتر آنان دعا را برای هنگام افطار و غیر آن جایز می‌دانند.

عبد الله ابن بسر روایت کرده که پدرش غذایی را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم آماده ساخت و ایشان را دعوت کرده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعوتش را اجابت فرمود. وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از صرف غذا فارغ شدند چنین فرمودند: «**اللهم اغفر لهم و ارحمهم و بارک لهم فیما رزقتمهم**» یعنی: «بارالها! آنان را بیامرزد و بر آنان رحم فرما و در آنچه روزیشان داده‌ای فزونی ده!» [رواه مسلم و أحمد و الترمذی و أبو داود و الدارمی].

بدرقه کردن مهمان مستحب است:

سنگ تمام مهمان نوازی و توجه مطلوب به مهمان و همراهی وی تا هنگام ترک منزل، بدرقه ای او است. حدیث صحیحی بر این موضوع در دست نیست. تنها سیره ای پیشینیان این امت و امامان آن در این رابطه وجود دارد که تنها به بیان نمونه ای از آن ها بسنده می‌کنیم: ابو عبید القاسم ابن سلام به دیدار امام احمد ابن حنبل رفت. ابو عبید می‌گوید: «وقتی که خواستم برخیزم او نیز با من برخاست. گفتم: نه، چه کار می‌کنی، ای ابا عبدالله؟ گفت: شعبی گفته است که کمال برخورد با دیدارکننده در آن است که با وی تا در خانه

بروی و در رکابش باشی...».

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بَغْلَامٍ عَليمٍ ﴿٢٨﴾

و از این کار احساس ترس کرد. گفتند: نترس، و او را به پسر دانا مژده دادند. (۲۸)

تفسیر :

«أَوْجَسَ»: احساس ترس کرد. خوف و هراس به دلش راه یافت. البته حضرت ابراهیم علیه السلام این ترس و خوف را بدی‌شان می‌گوید (مراجعه شود: سورة: حجر / 52). علت خوف ابراهیم علیه السلام این بوده که برابر عرف آن زمان، اگر مهمان غذای مهماندار را نمی‌خورد، نشانه این بود که برای دشمنی و کار خطرناکی آمده است. (ملاحظه شود سورة: هود / 69 و 70).

ابو حیان گفته است: این مژده بیانگر آن است که زنده میماند و دانشمند نیز میشود. (البحر ۱۳۹/۸). و جمهور بر آنند که مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادند؛ چون در سوره‌ی هود آمده است: «فَبَشِّرْ نَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ».

فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿٢٩﴾

پس همسرش (باشنیدن مژده فرزند) فریادکنان پیش آمد، و بر چهره خود زد و گفت (آیا پسری خواهم آورد در حالی که) پیرزنی نازا هستم؟ (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَرَّةٌ»: فریاد. «صَكَّتْ»: سیلی زد، چک زد،

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: همان‌طور که زنان از خبری مهم تعجب می‌کنند، او هم تعجب کرده و صورت خود را زد. (مختصر ۳۸۵/۳). امام جلال گفته است: در آن موقع در سن نود و نه سالگی بود، و ابراهیم در سن یک صد و بیست سالگی قرار داشت. (حاشیه‌ی تفسیر جلالین ۱۲۶/۴).

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٣٠﴾

[فرشتگان] گفتند: پروردگارتو این چنین فرموده است، چون او باحکمت داناست. (۳۰)

تفسیر :

فرشتگان برای ساره گفتند: پروردگارت همچنان گفته و طوری که به شما مژده دادیم مقدر کرده است. الله تعالی بر هر چیزی تواناست و هیچ امری او را ناتوان ساخته نمی‌تواند. او یقیناً در تدبیر و تقدیرش با حکمت است، هر چیزی را در جایش می‌نهد و به مصالح و منافع بندگان داناست.

پایان جزء بیست و ششم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 46) ادامه ی قصه وداستان ی پیامبران الهی ، ازجمله حضرت ابراهیم، حضرت لوط، حضرت موسی وسایر پیامبران به بیان گرفته میشود .

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٣١﴾

ابراهیم گفت: ای فرستادگان! (بعد از مژده، مأموریت شما چیست و) چه کار مهمی

دارید؟ (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَطْبٌ»: کار، کار با ارزش و مهم. [یوسف/۵۱ خطبکن]، [حجر/۵۷]، [طه/۹۵]، منظور و هدف. [قصص/۲۳، خطبکما]. مفسر بیضاوی فرموده است: از این رو از آنها پرسید که میدانست آنها جز به خاطر امری بسیار مهم و بزرگ به صورت دسته جمعی اعزام نمیشوند. (تفسیر بیضاوی ۱۶۷/۴).

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۳۲)

گفتند: همانا ما به سوی قوم مجرم و گناهکار (یعنی قوم لوط) فرستاده شده‌ایم. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُرْسِلْنَا»: فرستاده شده ایم. «قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ»: مردمی پلید کار، گناهکاران، از قوم لوط علیه السلام. خواننده محترم!

بعد از اینکه حضرت لوط علیه السلام قبل از نبوت از ولایت فلسطین به طرف ولایت اردن رفت در شهر سدوم اقامت گزید. ولایت اردن در آن زمان شامل پنج شهر بود که به آنها «موتفکات» می گفتند. «موتفکات» مشتق از افک است که به معنی وارونه کردن و زیر و رو شدن است و نیز به معنی دروغ است، چون دروغ قلب حقایق است گفته میشد. زیرا مردم این ولایت بسیار بدکار و دروغگو و دور از دین و ناموس بودند و در نهایت به علت این رفتار بد که داشتند و دعوت حضرت لوط علیه را نپذیرفتند به عذاب سخت الهی گرفتار شدند و این پنج شهر بر اثر زلزله زیر و رو شدند. زمانیکه حضرت جبرئیل با اراده و فرمان الهی به نزد لوط علیه السلام آمد و گفت: خداوند ترا به عنوان پیامبر این قوم انتخاب نموده است و شما مأمور تبلیغ خداشناسی به این قوم میباشید. حضرت لوط به فرمان الله تعالی را برای خداپرستی و پرهیز از کار بد دعوت کرد.

طوری که پروردگار با عظمت ما در مورد می فرماید: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (162) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (163) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (164) أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (165) وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَوْجَدِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (166) قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ (167) قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ (168) رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ (169) (سورة الشعراء: 162-169). (البته من برای شما پیغمبر امین هستم. (163) پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (164) و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (165) آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت می‌کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان می‌روید. (166) و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده است، می‌گزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید. (167) گفتند: ای لوط! اگر (از عیبجویی ما) دست برداری، حتماً از بیرون رانده‌شدگان خواهی بود. (1683) (لوط) گفت: من از دشمنان (این) کارتان هستم. (169) ای پروردگارم! مرا و خانواده‌ام را از شر آنچه می‌کنند نجات ده. به تأسف باید گفت که تعداد قلیلی دعوت لوط را قبول و سایرین به تمرد و اعمال بد اخلاقی

خویش ادامه دادند، که یکی از اینان خانم خود حضرت لوط بود، زمینه نزول عذاب الهی و پذیرفتن دعای لوط فراهم شد. «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنْضُودٍ» (سورة هود: 82). «هنگامی که فرمان ما مبنی بر هلاک قوم لوط فرا رسید آن شهر و دیار را زیر و رو نمودیم و آنجا را با گل های متحجر و پیایی سنگباران کردیم». «مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ» (سورة هود: 83).

«سنگ هایی را که از سوی پروردگار تو نشان دار بودند و معلوم و مشخص شده بودند که به کجا و به چه کسی اصابت کنند و به چه نقطه و مکان معلومی نشانه روند. این چنین سنگ هایی از ستمکاران دیگر هم به دور نیست و هر گروه منحرف و ملت ستم پیشه ای چنین سرنوشتی در انتظارشان میباشد».

مؤرخین می نویسند که: به تعداد چهار صد هزار نفر در این پنج شهر هلاک شدند و اکنون جای این پنج شهر به بحرتبدیل شده که بنام «بحرالمیت» شهرت دارد. مطابق برخی از معلومات ها قبر حضرت لوط علیه السلام در فلسطین می باشد. (برای مزید معلومات مراجعه فرماید به کتاب: زندگانی پیامبران: مؤلف: استاد محمد شلماشی).

لِتُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةٌ مِّن طِينٍ (۳۳)

تا بر آنان بارانی از سنگ - گل بر آنها بفرستیم. (۳۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«حِجَارَةٌ مِّن طِينٍ»: سنگهایی از گل، سجیل، سنگ گل. [هود/۸۲]، [حجر/۷۴] با کلمه (سِجِّيل = سنگ گل) بیان شده است و کیفیت آن بر ما معلوم نیست. مفسر ابو حیان فرموده است: سجیل عبارت است از گل پخته شده، مانند خشت که به صورت سنگ سخت در می آید. (البحر المحيط ۸/۱۴۰).

مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴)

این سنگ ها، از جانب پروردگارت، برای اسرافکاران (در فسق و فجور) نشاندار شده بود. (۳۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مُسَوَّمَةٌ»: دارای علامت و نشانه، نشاندار (ملاحظه شود: آل عمران / 14، هود / 83). «مُسْرِفِينَ» (سرف): اسراف کاران.

تفسیر :

مفسر صاوی فرموده است: در دهات لوط شش صد هزار نفر زندگی میکردند. جبرئیل بالش را در زیر زمین قرار داد و آن روستا را از جا کند و بالا برد تا حدی که ساکنان آسمان صدای آنها را میشنیدند. آنگاه آنها را زیر و رو کرد، سپس ساکنان آنها را سنگباران کردند. (حاشیه صاوی ۴/۱۲۶).

فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵)

پس هر که از مؤمنان در آن [شهرها] بود بیرون بردیم. (۳۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«فِيهَا»: در شهرهای قوم لوط. «الْمُؤْمِنِينَ»: کسانی که ایمان داشته باشند، و آن عقائد است.

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٦﴾

در آنجا جز یک خانه از مسلمانان نیافتیم. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَيْتٍ»: اهل یک خانواده یا خاندان. هدف خانواده یا خاندان لوط علیه السلام است.
«الْمُسْلِمِينَ»: کسانی که اسلام داشته باشند، و آن اعمال است، از قبیل: نماز و روزه.
مراد از این خانواده و یا خاندان، کسانی است که ایمان و اسلام را یکجا در خود گرد آورده و در گفتار و کردار فرمانبردار آفریدگار بوده‌اند.

تفسیر :

مجاهد گفته است: آنها عبارت بودند از خود لوط و دو دخترش. اما هدف آیه بیان اندک بودن مؤمنان رهیده از عذاب و بسیاری کافران نابود شده می‌باشد. امام جلال گفته است: به ایمان و اسلام توصیف شده‌اند، یعنی قبلاً تصدیق داشتند و عملاً به انجام عبادت اقدام کردند. (تفسیر جلالین ۲۰۵/۴).

وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٣٧﴾

و در آنجا نشانه‌ای برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، باقی نهادیم. (۳۷)

تفسیر :

الله تعالی در آن قریه نشانه آشکاری را باقی گذاشت که بر قدرت، عظمت و قهر اوتعالی بر دشمنان دلالت کند و این پندی از جانب وی بود؛ برای کسانی که از عذاب دردآورش می‌ترسند.

ابن کثیر فرموده است: معنی آیهی «وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً» این است: عذاب و آزار نازل شده بر آنان را علامت عبرت قرار دادیم، و جایگاه آنها را به صورت دریاچه‌ی بدبو و ناپاک درآوردیم و این برای مؤمنانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، مایه‌ی عبرت شد. (مختصر ۳۸۵/۳).

یادداشت :

امام رازی گفته است: در داستان حضرت ابراهیم تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم مکنون است، به این معنی که دیگر پیامبران نیز مانند او بودند. و داستان ابراهیم را از این رو انتخاب کرده است که او پیشوای پیامبران است و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در بعضی از امور از سنت او پیروی می‌کند. و نیز قصه متضمن انذار و برحذر داشتن قوم او می‌باشد؛ چون گویای جریان سنگباران گناهکاران گمراه کننده است. (تفسیر کبیر ۶۶۶/۷).

وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

و [نیز] در [قصه] موسی چون او را با دلیلی آشکار به سوی فرعون گسیل داشتیم. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سُلْطَانٍ مُّبِينٍ»: قدرت آشکار. مراد معجزات موسی علیه السلام است، از قبیل عصا و ید بیضاء (ملاحظه شود سورة: هود/96، مؤمنون / 45، غافر / 23).

تفسیر :

بلی! در قصه ی موسی علیه السلام و سایر پیامبران (سلام الله علیهم) برای اهل عقل، پند و اندرز و رهنمود و دعوت به سوی حق و دوری از پلیدی و گنجهکاری است. الله

سبحان وتعالی به موسی علیه السلام قدرت و شوکت عطا فرمود و با دلایل و براهین گویا، او را به نزد فرعون و پیروانش روانه کرد، تا پیام آسمانی را به آنان برساند. (تفصیل بحث را میتوان در سوره شعراء آیات 27 و 34) مطالعه فرماید.

فَقُولِي بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾

سپس رو به سپاه خویش برگشت و گفت [او] ساحر یا دیوانه است. (۳۹)

تفسیر :

فرعون با تکبر رو گشتاند و با غروری که از نیرومندی به وی دست داده بود اعراض کرد و درباره موسی علیه السلام گفت: او جادوگری است که در عقلش خلل وارد آمده یا دیوانه‌ای است که عقلش را از دست داده است.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿٤٠﴾

ما هم او و لشکریانش را (به قهر خود) گرفتار کردیم و آنها را در بحر انداختیم در حالیکه او سزاوار سرزنش بود. (۴۰)

تفسیر :

خداوند قهار فرعون و لشکریانش را به قهرش گرفت و در بحر غرق نمود. بلی! فرعون اعمال کفر، تکذیب و سرکشی را به اندازه‌ای انجام داده بود که مورد ملامت قرار می‌گرفت.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾

همچنین در (قصه ی) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی‌خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (۴۱)

تفسیر :

در سرگذشت قوم عاد و نابودی آنان اندرزهایی و نصایحی برای اندیشمندان وجود دارد؛ آنگاه که الله تعالی بر آنان بادی را فرستاد که خیر و نفعی را با خود نداشت، زیرا چنین بادی نه باران با خود داشت و نه سبب تلقیح و باروری درختان میشود. بلکه فقط ویرانگر بود. و به دبور موسوم است. در خبر صحیح آمده است: «من به باد صبا نصرت یافتم و عاد به دبور نابود شد».

مفسران گفته‌اند: آن باد به «باد نازا» موسوم شده است؛ چون همچون زن خشک است که هیچ حملی ندارد. آن باد نیز نه خیری دارد و نه برکتی، و چون باران با خود ندارد، به زن نازا تشبیه شده است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ ﴿٤٢﴾

بر هر چیزی که می‌وزید آن را باقی نمی‌گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید. (۴۲)

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: الرمیم: یعنی چیز پوسیده و از بین رفته. و سدی گفته است رمیم: یعنی خاک و ماسه‌ی له شده. (تفسیر خازن ۲۰۵/۴). همان‌گونه که خداوند متعال فرموده است: «تُذَمَّرُ كُلُّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا».

مفسران گفته‌اند: بادی که بر آنان نازل شد عبارت از تند باد شدیدی بود که با صدای بلند و سرعتی بیش از حد که هشت روز تمام ادامه داشت، بر آنان وزید. بادی که تعمیرات و خانه‌ها را ویران میکرد و این باد چنان از قوت و شدت برخوردار بود که: انسان رابه

هوا بلند میکرد، طوریکه مانند پرنده به نظر می آمد، آنگاه جسد و لاشه‌ی مردار او را به زمین می انداخت.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٤٣﴾

و نیز در قصه قوم ثمود عبرتی است، و قتیکه به ایشان گفته شد: تا مدتی (از نعمت های دنیا) مستفید شوید. (و سپس منتظر عذاب). (۴۳)

تفسیر :

در داستان قوم ثمود و نابودی آنان نصیحتی برای پند پذیران است؛ آنگاه که برای آنان گفته شد: از نعمت هایی که خداوند مَنّان برای شما ارزانی نموده بهره جوید.

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٤٤﴾

سپس از فرمان پروردگارشان سرکشی کردند در نتیجه صاعقه (مرگ) آنان را فرا گرفت در حالیکه نگاه می کردند. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَتَوْا» سرکشی کرد.

تفسیر :

ابن کثیر گفته است: آنها سه روز در انتظار عذاب بودند و در صبح روز چهارم بر آنان نازل شد. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۸۶).

مفسر آلوسی فرموده است: حضرت صالح علیه السلام به آنها وعده داده بود که بعد از سه روز عذاب بر آنان نازل میشود و گفته بود: فردا چهره شما زرد و رنگ پریده میشود. و پس فردا سرخ و در روز سوم سیاه میشود. آنگاه در صبح عذاب بر شما نازل میشود. و چون علامت های بیان شده را مشاهده کردند، خواستند او را به قتل برسانند، اما الله تعالی او را نجات داد. و در روز چهارم به وسیله ی صایقه آسمانی نابود شدند. (روح المعانی ۱۶/۲۷)

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ ﴿٤٥﴾

در حالیکه نه هیچ توانایی بر خاستن داشتند و نه هیچ یار و مددکاری یافتند. (۴۵)

تفسیر :

آنگاه که از اثر عذابی که از جانب خداوند که به آنان رسیده بود توان برخواستن را نداشتند، نمی توانستند از سرنوشت خود بگریزند و از خویشتن دفاع کنند.

وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٤٦﴾

همچنین قوم نوح را قبل از آنها هلاک کردیم، چرا که قوم فاسقی بودند. (۴۶)

تفسیر :

الله تعالی قوم نوح علیه السلام را پیش از امت های یاد شده عذاب نمود؛ زیرا آنان از حدود الهی تجاوز کردند و در عصیانگری زیاده روی نمودند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (47 الی 60) نشانه های هستی در اثبات وحدانیت و قدرت الهی را به بحث گرفته است .

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٤٧﴾

و آسمان را توانمندانه برافراشتیم و یقیناً ما وسعت دهنده ایم. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَيَّدِ» قدرت و قوت.

تفسیر :

خداوند سبحان آسمان را مرتفع ساخت و برابر داشت، بنایش را با توانایی و نیروی خویش استحکام بخشید و ساختمان و اطرافش را وسعت داد. حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «بأيَّدِ» یعنی با قدرت و نیرو و توانایی. (تفسیر ابن جوزی ۴۰/۸).

یک تعداد مفسران در مورد کلمه «أَيَّدِ» نوشته اند که: «أَيَّدِ» هم می تواند جمع «يَد» به معنای دست باشد، همانند آیه «أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطِشُونَ بِهَا» (اعراف، 195) و هم می تواند مصدر، به معنای قوت و قدرت باشد. چنانکه در قرآن عظیم الشان از این ریشه، کلمه های مختلفی به معنای تأیید آمده است، مانند: «هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (انفال، 62).

«وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ» و ما همواره آسمان را توسعه و گسترش می دهیم، و زمین و فضای محیط به آن از قبیل آب و هوا همانند حلقه ی کوچکی است در یک بیابان وسیع. چنین امری در بعضی احادیث نیز آمده است. (با چشم بصیرت به عظمت عالم هستی بنگر تا عظمت خالق را دریابی. این زمینی که بر آن قرار دادی جز یک ذره ی کوچک و نقطه ی شناور در این گیتی وسیع نیست و جز خدا احدی از وسعت آن خبر ندارد، خدای ایجاد کننده و خالق انسان. با خواندن این آیه: «وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ» عظمت جهان هستی را در نظر بیاور و همراه با ثناگویان و تسبیح خوانان، با قلب و زبان به ثنا و تمجید خداوند سبحان پرداز.) و حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «لَمُوسِعُونَ» یعنی قادر هستیم. از وسع به معنای توانایی آمده است.

وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ﴿٤٨﴾

و زمین را هموار کردیم پس چه خوب هموار کننده ایم. (۴۸)

تفسیر :

الله متعال زمین را فرشی برای مخلوقات مقرر داشت، آن را گهواره ی ساخت و برابر نمود تا هر مخلوقی بر روی آن استقرار یابد. آری! خداوند مَنان زمین را چگونه هموار داشته و چه خوب گهواره ی ساخته است.

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٤٩﴾

و از هر چیزی دو نوع (جفت و جور) آفریدیم تا شما پند گیرید. (۴۹)

تفسیر :

خداوند پاک از همه انواع مخلوقات دو نوع مختلف نر و ماده را مقرر داشت تا شما یگانگی و عظمتش را به یاد آورید. بدین گونه که همه مخلوقات جفت اند اما حق تعالی یگانه است، دومی ندارد، شریکی برایش نیست و از همسر و فرزند منزله و مبرا است.

فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾

پس به سوی الله بگریزید که من شما را از طرف او بیم دهنده ای آشکاری هستم. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فِرُّوا» : بگریزید. هدف گریختن از کفر و بت پرستی، به سوی الله شناسی و

یکتاپرستی، و از گناهان و سیئات، به سوی عبادات و حسنات است. خلاصه گریز از موجبات عذاب و شقاوت، به سوی موجبات نعمت و سعادت. «مُبِیْنٌ»: آشکار. یعنی پیغمبری من با دلائل و معجزات، روشن است، و برای شما ناشناخته نیست.

تفسیر:

پس ای بندگان! از عذاب خداوند متعال با انجام طاعات به سوی رحمتش بگریزید. به یقین ای مردم! من یعنی پیامبر بیم دهنده‌ای هستم که با حجتی قوی، سخنی راست و بیم‌دادنی آشکار شما را از عذاب حق تعالی می‌ترسانم.

ابو حیان در تفسیر البحر می نویسد: فرار کردن به سوی خدا یعنی ایمان آوردن و امتثال فرمان او. از این رو آن را به فرار تعبیر کرده است تا یادآور شود که مجازات و عذاب انسان را تعقیب میکند و شایسته است از آن فرار نماید. پس بر حذر داشتن و استدعا را با هم می‌رساند. مانند فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم «هیچ پناهگاه و محل نجاتی از تو جز به سوی تو نیست و نجات دهنده‌ای از عذابت نیست جز تو». (البحر ۸/۱۴۲). این جوی در تفسیر خویش فرموده است: یعنی از کفر و عصیان بگریزید که موجب عذاب است، و به ایمان و طاعت که موجب ثواب و پاداش است، رو بیاورید. (تفسیر ابن جوزی ۴۱/۸).

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥١﴾

و با الله معبودی دیگر قرار ندهید، یقیناً من از سوی او بیم دهنده‌ای آشکاری هستم. (۵۱)

تفسیر:

خازن فرموده است: از این رو در امر به طاعت و نهی از شرک لفظ را تکرار کرده است تا به مردم بیاموزد همان‌طور که عمل بدون ایمان سودی ندارد، ایمان بدون عمل نیز مفید نیست. و جز کسی که آن دو را با هم دارد، بهره‌مند نمی‌شود و نجات نمی‌یابد. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٥٢﴾

همچنین هیچ پیامبری بر کسانی که پیش از اینان بودند نیامد مگر اینکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است! (۵۲)

تفسیر:

این آیه مبارکه بمثابة نتیجه‌گیری از آیات گذشته و به عنوان دل‌داری پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده اگر مشرکان مکه با تو چنین برخوردهایی می‌کنند، بدان که پیش از اینان نیز با پیامبران پیش از تو چنین برخوردهایی را داشته‌اند.

متهم کردن پیامبران به جادوگر و دیوانه:

متهم ساختن پیامبران الهی به دیوانگی، و جادوگری چیزی جدید نبود که رسول الله صلی الله علیه و سلم را بدان متهم می‌ساختند، بلکه این یکی از شیوه‌های منطق مخالفین و معاندین ادیان الهی و آسمانی است که وقتی در برابر قدرت معنوی و غیبی پیامبران عاجز می‌گردیدند، به عجله بدین منطق و شیوه همیشگی خویش تمسک می‌ورزیدند و پیامبران الهی را گاهی به سحر و گاهی به شاعری و گاهی به جنون و کهان (کاهن بودن) و امثال این عناوین متهم میکردند.

پروردگار با عظمت ما در آیه (52 سورة الذاریات) می‌فرماید: «همچنین هیچ پیامبری بر کسانی که پیش از اینان بودند نیامد مگر اینکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است!»

طوری که یاد آور شدیم: اتهام زدن یکی از ابزار و سلاح مقابله مشرکان بر انبیاء الهی بود، طوری که در طول تاریخ عالم بشریت هیچ پیامبر را از اتهام جادوگر، ساحر و مجنون در امان نه مانده است.

«كَذَلِكَ» یعنی: کار بر همین منوال ادامه دارد که: «مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» یعنی: هیچ گاه برای امتهای پیش از آنان کفار مکه پیامبری نیامده است مگر آنکه گفته اند او ساحر و حيله گر است یا مجنون یعنی کسی که یا مجنون است، که همانا از نعمت بی بهره می باشد، و چیزی را درک کرده نمی تواند.

اتهام دیگری که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم می بستند همانا افترا دیوانگی و جنون است، طوری که قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (آیه 6 سورة حجر) (و کفار گفتند: ای کسیکه (ادعا داری) ذکر (الهی) بر او نازل شده! به یقین تو دیوانه ای!).

این جمله از سخنان بود که: کفار از باب تمسخر و استهزاء به رسول الله صلی الله علیه وسلم و کتاب نازل بر او گفته اند.

مفسرین میفرماید که: «لَمَجْنُونٌ» به معنای بی عقل نیست، بلکه به معنای جنّ زده است. همانطوریکه کلمه «دیوانه» به معنای دیورده است و در جاهلیت اعتقاد داشتند که شاعر به خاطر ارتباطی که با جنّ دارد می تواند شعر بگوید.

أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۵۳)

آیا همدیگر را به این [سخن] سفارش کرده بودند [نه] بلکه آنان قومی طغیانگرند! (۵۳)
تفسیر:

آیا پیشینیان، متأخران را به تکذیب پیامبران وصیت کردند و از این رو همه آنان به تکذیب اتفاق کرده اند؟ چنین نیست، بلکه آنان قومی اند که در عصیانگری از حد گذشتند، دل های آنان را شبهه فرا گرفته و در اعمال خود به تکذیب و کفر توافق دارند. بنابر این سخن متأخران مانند متقدمان است.

فَقُولْ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ (۵۴)

پس، از آنان روی بگردان که تو سزاوار نکوهش و ملامتی نیستی. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَلُومٌ» سزاوار سرزنش.

وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵)

و پیوسته پند ده یقیناً که پند دادن به مؤمنان سودمند است. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الذِّكْرَى»: موعظه حسنه. پند و اندرزی که انسان را به یاد الله می اندازد و موجب تقویت ایمان و افزایش تقوا می گردد.

تفسیر:

یعنی پند و اندرز بده، چرا که پند و اندرز به مؤمنان سود می رساند (و کاری می کند که الله سبحان و تعالی را فراموش نکنند، و پیوسته بر ایمان و یقینشان بیفزایند).

شان نزول آیه 55:

1016- ابن منیع وابن راهویه وهیثم بن کلب هرکدام در «مسند» خود از طریق مجاهد

از علی (رض) روایت کرده اند: چون «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» پس از این‌ها روی بگردان و تو هرگز درخور ملامت و نکوهش نیستی» (ذاریات: 54) نازل شد. و به پیامبر خود دستور داد که از ما روی بگرداند.

هیچکس در بین ما باقی نماند، مگر این که به هلاکت خود یقین پیدا کرد. پس خدای بزرگ و توانا آیه «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» را نازل و دل‌های ما را شاد کرد.

1017- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: چون «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» نازل شد. اصحاب غمگین شدند و فکر کردند وحی منقطع و عذاب پدیدار گشت. پس آیه «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» نازل شد. (طبری 32260 این مرسل و ضعیف و متن منکر است).

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا عبادت کنند. (۵۶)

تفسیر :

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» یعنی تا عبادت مرا به میل و رغبت و یا با اجبار و اکراه به جا آورند. مجاهد گفته است: یعنی تا مرا بشناسند. (تفسیر قرطبی ۵۵/۱۷). و رازی گفته است: بعد از این که حال تکذیب کنندگان را بیان کرد، با این آیه زشتی عمل آنها را نشان می دهد؛ چون با این که خدا آنان را خلعت هستی بخشیده است، آنها پرستش او را کنار گذاشتند. در صورتی که هدف از آفرینش آنها چیزی جز عبادت نیست. (تفسیر رازی ۶۸۵/۷).

یادداشت :

قابل تذکر و یاددهانی است که: جنّ، قبل از انسان خلق شده ، و دارای تکلیف است. طوریکه در این مبارکه ملاحظه می‌داریم که نام جن قبل از انسان تذکر یافته است . «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ». هکذا باید گفت که در قرآن عظیم الشان ، تمام آفرینش هابر اساس حق است و هیچ مخلوقی باطل افریده نشده است ، طوریکه می فرماید : «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (حجر، 85). درضمن باید که خلقت همه ای این مخلوقات برای استفاده انسان است. بطور مثال در (آیه 29 بقره) میفرماید : «خَلَقَ لَكُمْ» و یا می فرماید : «سَخَّرَ لَكُمْ» (جاثیه، 13) و یا می فرماید : «مَتَاعاً لَكُمْ» (نازعات، 33). و درضمن انسان نیز برای هدفی متعالی آفریده شده که راه رسیدن به آن، عبادت الله سبحانه و تعالی است. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» .

عبادت :

عبادت اسم جامعی است که تمام آنچه را که الله تعالی دوست می دارد و به آن خوشنود می‌گردد در بر می‌گیرد اعم از عقاید و اعمال قلوب و اعمال جوارح و همه اعمالی که بنده را به الله تعالی نزدیک می‌کند.

بنابر این همه آنچه که الله تعالی در کتابش و سنت رسولش محمد صلی الله علیه وسلم مشروع قرار داده در تعریف عبادت داخل است، عبادت انواع مختلفی دارد، بعضی عبادات قلبی است، مانند: ارکان ششگانه ایمان، ترس، رجاء، توکل، رغبت، رهبت و غیره، و بعضی عبادات ظاهری است، مانند: نماز، زکات، روزه و حج.

عبادت صحیح نمی‌شود مگر اینکه بر دو اصل مبتنی باشد.

اول: اینکه خالص برای الله انجام گیرد و به او شرک آورده نشود. طوریکه می‌فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (سورة البينة: 5). «درحالی که به ایشان دستور داده نشده بود مگر اینکه مخلصانه و حقگرایانه خدا را پرستند و نماز بر پا دارند و زکات بپردازند و این است آیین راستین». دوم: پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به این شکل که بنده مثل پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل کند بدون اینکه چیزی از آن کم کند یا به آن بیفزاید، و این معنای گواهی محمد رسول الله است. لذا می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» (سورة آل عمران: 31). «بگو اگر خدا را دوست میدارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد». و می‌فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (الحشر: 7). «و آنچه رسول (خدا) به شما بدهد، آن را بگیرید. و از آنچه که شما را از آن باز دارد اجتناب کنید».

عبودیت کامل متحقق نمی‌شود مگر به دو چیز:

اول: کمال محبت الله، به طوری که بنده محبت خدا و محبت آنچه که در نزد خدا محبوب است را بر محبت هر چیز دیگری مقدم بدارد.

دوم: کمال عاجزی و کرنش برای الله به طوری که بنده در تنفیذ اوامر و اجتناب از نواهی همواره در برابر او خاضع و فرمانبردار باشد.

پس عبودیت آن است که کمال محبت و کمال خضوع و تَذَلُّل و خوف و رجاء در آن جمع باشد، و بنده زمانی به محبت و خوشنودی خدا میرسد که عبودیت را به شکل کامل آن انجام دهد. پس خداوند دوست دارد که بنده‌اش با انجام فرایضی که او را بدانها مکلف کرده خود را به او نزدیک کند و هر چه بنده عبادت مستحب بیشتر انجام دهد به خدا نزدیک‌تر میشود و منزلت او در نزد پروردگار با عظمت بالاتر می‌رود، و به فضل و رحمت او تعالی این تقرب از اسباب رسیدنش به بهشت خواهد گردید.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ (۵۷)

من از آنان هیچ رزقی نمی‌خواهم، و نمی‌خواهم که مرا طعام دهند. (۵۷)

تفسیر :

امام بیضاوی در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: منظور یادآوری این نکته می‌باشد که شأن و موقعیت خدا با بندگان مانند وضع مالکان با بردگان نیست؛ چون مالکان به منظور یاری جستن و بهره‌گیری در امور معاش، بندگان را در اختیار می‌گیرند. (تفسیر بیضاوی ۱۶۸/۴)

بناءً الله تعالی می‌فرماید: نمی‌خواهم آن‌طور که مالکان از بندگان کمک می‌گیرند، از شما یاری بجویم. پس به عبادت من مشغول شوید که به خاطر آن خلق شده‌اید.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸)

بی‌گمان خداوند است که روزی بخش نیرومند استوار است. (۵۸)

تفسیر :

«ذُو الْقُوَّةِ»: دارای نیرو. «الْمَتِينُ»: تأکید (ذُو الْقُوَّةِ) است. تأکید (ذُو الْقُوَّةِ) است. و به معنای ثابت و استوار است، یعنی اینکه الله تعالی «هُوَ الرَّزَّاقُ»

ذُو الْقُوَّةِ» در توان روزی رسانی کمبودی ندارد، و با گذشت زمان، قدرت روزی رسانی خداوند تقلیل نمییابد و کمرنگ هم نمیشود.

چی زیبا میفرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر الله است! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند؛ همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است! (هود/6)

در حدیث شریف قدسی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روایت شده است که خداوند متعال فرمود: «یا ابن آدم، تفرغ لعبادتي أَمْلاً صدرك غني وأسد فقرك وإلا تفعل ملأت صدرك شغلاً ولم أسد فقرك». «ای فرزند آدم! برای عبادت من فارغ شو، که در آن صورت سینهات را از توانگری و بی نیازی پر می سازم و در فقر را به رویت می بندم ولی اگر چنین نکنی، سینهات را از گرفتاری پر می سازم و در فقرت را نیز نمی بندم». خواننده محترم!

طوریکه در آیه 56 خواندیم: «من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند.»

انسان دارای دو بُعد جسمی و روحی است که خداوند متعال جسم را مرکب و ابزار روح - جهت تعالی و تکامل و انجام عبادات- قرار داده است. اگر جسم نباشد روح به تنهایی امکان عبادت را ندارد. همچنان جسم نیز چون مادی است، برای قوام و بقای خود ضرورت به غذا، آب، هوا و... دارد که همگی از امور مادی هستند و اگر به جسم، آب و غذا و هوا نرسد فرسوده شده و از بین می رود، آن گاه روح بدون ابزار و اسباب مادی قادر به انجام عبادات و کارهای معنوی نیست و هدف آفرینش انسان محقق نخواهد شد، پس رزق و روزی برای جسم امری ضروری و حیاتی است.

دین مقدس اسلام برای انسان در یک جمله زیبا شعار ذیل قرآنی مطرح نموده است: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (سوره فجر، آیه ۳۹) بهره انسان را منحصرأ در کوشش و کار قرار میدهد.

بنابر این، بر انجام کسب و کار، جهت به دست آوردن روزی حلال فراوان تأکید شده است، تا جسم قوام و بقا داشته باشد و انسان بتواند پروردگار را عبادت نماید.

در حقیقت، عبادت و کسب رزق و روزی لازم و ملزوم یکدیگرند؛ طوریکه در فوق یاد آور شدیم که: روح بدون جسم قادر به انجام عبادت نیست و جسم هم بدون غذا دارای قوام و ثبات نیست؛ از این رو خداوند سبحان بعد از بیان هدف آفرینش انسان، بحث رزق و روزی را مطرح نموده و میفرماید: «خداوند روزی دهنده و صاحب قوّت و قدرت است». خواننده محترم!

این همه اصرار که در اعتدال طلب روزی به عمل می آید، به این معنا نیست که اسلام جلوی تلاش را بگیرد. برخی افراد سست و بی حال با اتکا به تعبیراتی همانند آیه ۶ سوره هود که میفرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا:» «هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست». یا روایاتی که روزی را مقدر و معین میدانند، چنین می اندیشند که لزومی ندارد انسان برای تهیّه معاش، زیاد تلاش کند، زیرا روزی مقدر است و به هر حال به انسان میرسد. درحالیکه مختصر آشنایی با قرآن و احادیث نبوی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره گیری مادی و معنوی

انسان را کوشش می شمرد تا آنجا که در جمله شعارگونه قرآنی: لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (سورة فجر، آیه ۳۹) بهره انسان را منحصرأ در کوشش و کار قرار میدهد. ما هم می گوئیم روزی هرکس مقدر و ثابت است، ولی در عین حال مشروط به تلاش و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت.

میعاد اجل و رزق :

اجل و رزق انسانها مانند سائر چیزها به قضاء و قدر ارتباط دارد، خداوند به کسی که از بندگان خویش بخواد روزیش را فراخ می گرداند و از کسی که بخواد روزیش را تنگ میسازد، چنانچه میفرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (الأعراف: 34). (و برای هر امتی اجلی (مقرر) است، پس چون اجلشان آید نه ساعتی پس میشود، و نه پیش میشود.) و در (62 سورة العنكبوت) میفرماید: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (الله روزی را برای هر کس از بندگان که بخواد گشاده می گرداند، و برای هرکس که بخواد تنگ میگرداند. چون الله به هر چیزی داناست).

اسبابی که باعث زیادت و یا کمی عمر و رزق انسان می گردد:

عمر و رزق از جمله چیزهایی است که الله تعالی آنرا مقدر نموده است، و به قضاء و قدر خداوند بوجود می آید، با آنها عمر و رزق مانند سایر چیزها دارای اسباب دینی، و اسباب طبیعی و مادی میباشد. و این اسباب تابع قضاء و قدر خداوند بوده و هیچ سببی از اسباب بر قضاء و قدر خداوند سبقت نمی کند بلکه تابع قضاء و قدر خداوند می باشد.

اسباب دینی :

از جمله اسباب دینی برای زیادتی عمر و رزق انسان تقوا و خوف و ترس بنده از الله تعالی و نیکوکاری به مخلوق خداوند می باشد مخصوصاً نیکی نمودن به اقارب انسان چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ رِزْقُهُ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ - أَيْ يُطِيلَ فِي عُمُرِهِ -، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ».

«کسی که دوست دارد خداوند در رزق وی فراخی کند و عمرش را طولانی نماید رحم خویش را وصل کند». (صحیح بخاری، حدیث (5986) و صحیح مسلم حدیث (25579)). زیرا که خداوند بنده خویش را از جنس عملش پاداش می دهد بناءً کسی که رحم خویش را وصل می کند خداوند رزق و اجلش را وصل مینماید باین معنی که خداوند در رزقش برکت میگزارد و عمرش را طولانی میگرداند و عکس آن، کسی که قطع صلۀ رحم مینماید خداوند در رزق و عمرش کوتاهی میاورد، یعنی رزق وی را کم و عمرش را کوتاه میسازد.

الله تعالی میفرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (3)» (الطلاق: 2-3). «و هر که از خداوند بترسد (خدا) برایش راه بیرون شدن از مشکل رافراهم میسازد. و او را از طریقی که گمان نکند روزی میدهد».

و از اسباب دینی برای کوتاهی عمر، ظلم و بغاوت بر انسانها است؛ شخص باغی بزودی هلاک می گردد، و خداوند از عملکرد ظالم غافل نمی باشد و او را در دنیا به کمی عمر مجازات میکند.

از جمله اسباب دینی برای کمی رزق، معاملات حرام سودی، خیانت نمودن، خوردن مال یتیم، و مال مردم به باطل است.

انسان فکر می‌کند که این کارها رزقش را زیاد می‌گرداند از اینرو با جرأت تمام به این کارها مبادرت می‌ورزد مگر خداوند به عکس عقیده اش روزی او را تنگ می‌سازد چنانچه می‌فرماید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ» (سورة البقرة: 276). «خداوند سود را نابود می‌سازد و صدقات را افزون می‌گرداند».

معاملات ربوی عمر شخصی معامله کننده را کوتاه می‌گرداند و برکت را از مالش میبرد، اگر در ظاهر امر استفاده محدودی نماید مگر در نتیجه سبب کمی و بی‌برکتی در مالش میشود مثلیکه برای صدقه دهنده خداوند دروازه های رزق را باز میکند، چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ». «صدقه مال صدقه دهنده را کم نمیکند». (صحیح مسلم).

بهمین قسم خیانت، چل و فریب، تزویر، خوردن مال یتیم و اوقاف از جمله بزرگترین اسباب از بین رفتن برکت مال می‌گردد، و علاوه بر آن در روز قیامت انسان عذاب هم میشود.

و در اخیر می‌گویم که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْماً نَافِعاً، وَرِزْقاً طَيِّباً، وَعَمَلاً مُتَقَبَّلاً». [هنگام صبح آنرا بخواند]. (بارها! از تو علم سودمند، رزق پاک و عمل مقبول مسألت مینمایم). (ابن ماجه شماره ی 925 و عبدالقادر و شعيب الأرناؤوط در تحقیق کتاب: زاد المعاد 375/2 سندش را حسن دانسته اند). (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: عقیده اهل سنت و جماعت مؤلف دکتور نظام الدین نافع).

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥٩﴾

پس برای کسانی که ظلم کردند نصیبی از عذاب همانند نصیب عذاب یاران [قبلی] شان پس [بگو] در خواستن عذاب از من شتابزدگی نکنند. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذُنُوبًا» سطل بزرگ، دلوهای بزرگی که دنباله دارند.

تفسیر :

هر آینه برای کسانی که با کفر ورزیدن به الله با عظمت و تکذیب پیامبرش بر خویشتن ظلم و ستم روا داشته‌اند حصه‌ای از عذاب الهی رسیدنی است و حتماً آنان را خواهد گرفت؛ همچنان که برای موافقان آنان از امت‌های تکذیب کننده پیشین بخشی از عذاب رسید. بنابر این در عذاب عجله نکنند و آمدنش را دیر ندانند؛ زیرا بدون شک بر آنان فرود می‌آید.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٦٠﴾

(پس وای [شدت عذاب] بر کافران از آن روزشان که وعده داده می‌شوند) یعنی روز قیامت. (۶۰)

تفسیر :

پس هلاکت و تباهی، عاقبت ناپسند و احوال ناخوشایند روز قیامت بر کافران باد؛ احوالی که الله سبحان و تعالی در دنیا برای آنان وعده کرده بود! در آن روز به انواع عذاب و شکنجه ها گرفتار و مبتلا می‌شوند و به زنجیرها بسته خواهند شد. پس هیچ فریادری ندارند و هیچ کسی نیست که آن‌ها را از عذاب الله نجات دهد از این عذاب به الله متعال پناه می‌جوئیم.

خواننده محترم!

در فرهنگ قرآن، شرك و كفر، از جمله بزرگترین ظلم بحساب می رود؛ ظلم به الله که مخلوقش در کنار او یا به جای او قرار گیرد، ظلم به خود که به جای خالق، سراغ مخلوق می رود و ظلم به خانواده که از شناخت حق و پیروی آن محروم میگردند. همچنان در این سوره مبارکه در یافتیم که: آغاز این سوره با «تُوْعَدُونَ» بود و پایان آن با «يُوْعَدُونَ» و این نشان میدهد که هدف این سوره بیان مسئله معاد بوده است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

مکشی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1 - **تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
شیخ حسن بن محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
- 2 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد).
- 3 - **تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف و البیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 4 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.
- 5 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.
- 6 - **تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).
- 7 - **تفسیر بیضاوی:**
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل»، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)
- 8 - **تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:**
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است).
- 9 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمدين جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.
- 10 - **تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جَزَى (متوفی 741 ق) این تفسیر یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.
- 11 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسندگان تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.
- 12 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.
- 13 - **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

14 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

15 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

16 - تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18 - تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد).

19 - روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270 ق)

20 - جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف آن: حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵ م)

21 - زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزجّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السري بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجری - 311 هجری 855-923 میلادی)

22 - تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ابن عطیة» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسي المحاربي (المتوفی: 542 هـ)

23 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰ م) شیخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او میگوید: «او با حافظهترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24 - تفسیر بیضاوی:

تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29 - صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می آید.

31 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

ترجمه و تفسیر جزء بیست و پنج (25) و بیست و شش (26)

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره - جرمنی

ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library